وقایع الایام

در احوال محرم الحرام

تألیف

مرحوم حاج ملا علی آقا واعظ تبریزی خیابانی

چاپ ثانی

بتحقیق

الحاج سید [illegible]

تبریز - [illegible]


وقایع الایام در احوال محرم الحرام

بحمد الله وحسن توفيقه كتاب مستطاب مجلد دوم وقايع الأيام در احوال محرم الحرام

ایران

طبع

تبریز

چهارم

كه مشتمل

بر اخبار صحيحه وبديعه

وذكر مصائب امام الهدى ومصباح

الدجى وباب الرحمة الواسعة وسفينة النجاة وكاشف الكربة

وشفيع الأمة حضرت سيد الشهداء عليه صلوات الله

وسلامه في كل غدوة وعشية ومحتوى بر عنوانات طريفه وتفسير وتحقيقات

مليحه ومهمه ودقايق ونكات لطيفه شريفه وبيانات كامله ووافيه وفصاحت ومراثى بليغه وفصيحه

از منظوم ومنثور وبا ذكر مواضع متين با اشاره مجملى در مصائب ووقايع بجمله از ترجمه با نصاف

ومؤلف كتب منقوله وبنا اعتماد موثقا واسفار ماخوذه از حقائق عاميه با عبارات جديد تنصادر هر مقال

ومقام من غير زيادة مملة ونقيصة مخلة باسلوب بديع ومرغوب وطرزى فريد ومطلوب بخط عالى

وقرطاس عالى با كمال مواظبت ونهايت دقت در تصحيح ومقابله از تأليفات جناب مستطاب عمدة

الفضلاء والمحدثين وزبدة العلماء والمتكلمين حاجى ملا على آقا واعظ تبريزى خيابانى رحمه الله

تعالى كه الحق تا كنون چنين مقتلى در جامعيت فنون منبر تأليف نشده جزاه الله عن الاسلام والمسلمين

خير الجزاء در نجف اشرف على مشرفها السلام با اهتمام جناب عمدة الحاج والمعتمرين

مؤيد ابناء العلم والدين جناب الحاج حاج شيخ محمد صادق

تاجر معروف كتابفروش سلمه الله تعالى صورت

انطباع پذيرفت طبعت في

المطبعة المباركة

المرتضوية

في النجف الاشرف سنة الف وثلاثمائة وثلاثة وخمسين هجرية

ناشر

کتابفروشی [illegible]

نیمه شعبان ۱۳۸۷

هو
مجلد دوم از کتاب وقایع الایام در احوال محرم الحرام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اتقن کل شیء ببدائع صنعه وعجائب قدرته وطرائف الحکم واحسن خلق
الانسان وشرفهم بمزایا لطفه ومزایا کرمه ولطائف النعم واعلن بجمیع افضاله وعظیم
اجلاله وکرامه الغامرة فی حقهم علی سائر النسم بقوله جل ذکره وعز اسمه ولقد کرمنا بنی ادم
والصلوة والسلام علی اکرم خلقه واشرف انبیائه محمد خاتم النبیین سید العرب والعجم وعلی سید
اولیائه ووصی نبیه علی امیر المؤمنین معدن السماحة والکرم وعلی حبیبته وبضعة نبیه وزوجة
ولیه فاطمة سیدة نساء العالمین ذات الاحزان والهموم والغم وعلی کرام خلفه وحججه وخلفائه
الاحد عشر سادة البشر الائمة المشهورین بکرائم الصفات ومکارم السمات ومحاسن الشیم
والممتحنین بصروف الزمن وصنوف المحن وفجائع الالم سیما واحد شنفی عرش الجلالة وثانی
سیدی شباب اهل الجنة وثالث شروط کلمة التوحید واصول المعرفة ورابع آل محمد حبیب رب
العزة وخامس اصحاب الکساء اهل العصمة البعید عن جوارحه المصطفی الشهید بارض کربلا
ابی عبد الله الحسین الذی خرت بشهادته علی الامم وبکی علی مصابه اهل الحل والحرم وبحی بکائه

دیباچه

اهل العصیان من النیران والظلم ولعنة الله وسخطه وغضبه علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم ومنکری فضائلهم اجمعین الذین لا تنفعهم الحسرة والندم وثبت اللهم اقدامنا یوم تزل فیه الاقدام واحشرنا فی الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم بحق محمد وآله الطیبین الطاهرین معادن الحلم وینابیع العلم ومصابیح الظلم **و بعد** چنین گوید این بنده کمترین اقل الواعظین علی بن عبد العظیم تبریزی خیابانی عفی الله تعالی عنهما که چون در سال هزار و سیصد و بیست و پنج هجری از جمع و طبع مجلد اول از کتاب وقایع الایام فراغت حاصل گشت در مملکت ایران خصوص در ولایت آذربایجان حوادث عظیمه و فتنه های کثیره بوقوع پیوست که بنان از تحریر و بیان از تقریر یکی از آنها عاجز و قاصر است ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ان هذا الا اختلاق و در حدوث هر یک از این بلواها دست از جان شسته و رشته حیات از خود گسسته بودیم تا خداوند متعال بلطف عمیم خود چنانچه در کلام معجز نظام خود فرموده فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین ما را از آن ورطه های مخوف و صدمه های صعب خلاصی داد

صبرا علی شدة الایام ان لها	عقبی وما الصبر الا عند ذی الحسب	سیفتح الله عن قرب بنافعة
فیها لمثلک راحات من التعب	هیچ ورطه مرا پای در گلی نرود	نگاه داردم از حادثات زنده
مرا ز جمع کرم هم رسد یا که نیست	از آنکه لطف خدا هست پاینده	ز بواسطه ترا کز این صدمات

و تراکم این عقبات تالیف بقیه مجلدات و تصنیف سایر و نوشتجات در عهده تعویق و عهده تسویف بماند و در عرض این مدت چند کرت از بقیه بلاد از احبار عباد طالب بقیه وقایع الایام و از اغنیا تتمه این مرام شدند و در تبریز نیز از اعاظم علماء و مجتهدین و اکابر مشایخ و واعظین ادام الله ایام افاضاتهم در این باب حکمی اکید و امری شدید مشتمل بر عدم فتور و مقصر بودن در صورت قصور در حق این قاصر صادر کردید تا کرچه بدین سنین عمر با جهد و جهد بن رسانیدند

أفنی الشباب الذی ولی وبهجته	کر الجدیدین من آت ومنطلق
لم یترکا لی فی طول اختلافهما	شیئا اخاف علیه لذعة الحدق
کر بر سر ماه بر نهی پایه تخت	ور همچو سلیمان شوی از دولت و بخت

دیباچه

چون عمر تو پخته گشت بربند رخت   کان میوه که پخته شد برو زد رخت

دیدم که پیک اجل در رسید وخط سفید از صفحهٔ سر وصورت بر دمید پیمانهٔ امل معکوس وکاشانهٔ عمل مطموس

کفی بسراج الشیب فی الرأس هادیا   لمن قد اضلته المنایا لیالیا
وکان کراهی اللیل یرمی ولا یری   فلما اضاء الشیب شخص رمانیا
نوشته آخرت چیست در این راه دراز   که ترا موی سفید از اجل آورده پیام
دل براین گنبد خوانخوار که خورنده منم   که بسی همچو تو دیده است وببیند ایام
وای اگر پرده برافتد که زبس خجلت وشرم   همه برجای عرق خون دل آید زمسام
میتوانی که فرشته شوی از علم وعمل   لیکن از همت دون ساخته باد دود ودام
جهد آن کن که نمانی ز سعادت محروم   کار خود ساز که اینجا دو سه روز نیست مقام

تا در این بین در رسال سی ویک از فضل وعنایت ملک علام بشرف زیارت بیت الله الحرام وتقبیل آستان عرش بنیان حضرت رسول انام وزیارت قبور مطهرهٔ ائمهٔ بقیع علیهم الصلوة والسلام وزیارت بیت المقدس وتشرف رؤیت صخرهٔ معلقهٔ مقدسه ومحاریب مبارکه ومآثر عظیمهٔ مسجد الاقصی وآثار کریمه لیلة الاسری وزیارت قبور شریفه جمعی از انبیاء عظام علی نبینا وآله وعلیهم السلام با این احرام زوق ومحبت کرده بد عهد کردم که اگر دست دهد از این سفر بر کردم با تمام این مرام اهتمام نمایم

کاهیکر کنی عهد ووفا با یاران   زنهار بعهد خود وفا واجب دان
بی شکر خدا مباش هرگز نفسی   تا ابر کرم شود زهر سو باران

وچون در اواسط محرم سی ودو بوطن مالوف برگشتم در اول جمادی الاولی بعزم درست ونیت راسخ بدون تردید باین امر ابتدا کرده بد

اذا کنت ذا عزم فانفذه عاجلا   فان فساد العزم ان یتقیدا
اذا کنت ذا رای فکن ذا عزیمة   فان فساد الرای ان یترددا

دیباچه

عنان عزم بهر جا بپی که بر تا بی
مکن بدست نرد تعنان خود راست

کر کس بمنزل مقصود ره نمیپابد
مکر بسعی تمام و دکر بعزم درست

هر انکه پایه طلب در طریق عزم نهاد
به تختگاه بزرکی رسید بکام نخست

واکرچه مشاغل رسمی وموانع شخصی هرکسی بحسب حال خود در این بلده فوق العادة
است ولیکن حتی المقدور نباید تضییع فرصت نمود

کم من مضیع فرصة فدا مکنت
لغد ولیس غد له بمواتِ

حتی اذا فاتت وفات طلابها
ذهبت علیها نفسه حسرات

ملک عقبی خواه کان خرم بود
ذره زان ملک صد عالم بود

جهد کن تا در میان این نشست
عرصه ان عالمت اید بدست

وچون جلد حسینیه از وقایع سنه یک اهمیت خاصه دارد فلذا بتقدیم ان پرداخته رجا از
خالق یکتا وواهب عطا انکه این خدمت شایان بدون نقصان بپایان برسد واین نشر فضائل
وذکر مصائب اهل بیت عصمت علیهم الصلوة والسلام در روز حشر ذریعه غفران ذنوب
وسیله جبران عیوب این روسیاه کردد

یا رب ان عظمت ذنوبی کثرة
فلقد علمت بان عفوک اعظم

مالی الیک وسیلة الا الرجا
لجمیل فضلک ثم انی مسلم

وامید از برکت حضرت خامس ال عبا علیهم السلام که این تحفه حسینیه توشه سفر قریب
وعده طریق بعید این عاصی کردد

قدم لنفسک فی الحیوة تزودا
فلقد تفارقها وانت مودع

واهتم للسفر القریب فانه
انای من السفر البعید واشنع

واجعل تزودک المخافة والتقی
وکان حتفک من مسائک اسرع

ای در کف اجل چو بچنک پلنک زنک
تا کی چو غرور سپهر پلنک رنک

رخسار معرفت رحه بینی چو مر تو را
ایینه دل است سراسر کرفته زنک

در عزم نمودن

در فضیلت [illegible]

قصیدۀ شیخ عبد الحسین اعسم ره

با صد هزار میل شنیدی چگونه داد	نمرود را خدا به یک پشه ادرنک

وها انا اشرع بالمقصود وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب وقبل از
شروع بوقایع دهه عاشورا لازم است ترتیب مقدمات عشره

مقدمۀ اولی در ذکر فضیلت مجلس عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام
شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

بالهاوقة تجددها فی	کل یوم علی عاشوراء
ترکتها ما بما باقیات	ابدا الدهر ما لهن انقضاء
لیس بنی مولای عندک رزا	لک بنی لعظمه الارزاء
لک عندی ما عشت لاعج وجد	لم ینل رحه عبرة حمراء
ما استمرت البکا علیک ابی	الشماخ فیکم وامی الخنساء
مستمرا علی رثاک ولکن	لیس یشفی غلیل قلبی الرثاء
ابشعری اوفی رثاءک کلا	قصرت عن رثائک الشعراء

ثاقب در تخمیس اشعار محتشم گوید

انکس که نیست او به عزای حسین کیست	جز وحش و طیر و جن و ملک در عزا من نیست
ثاقب بماتم شه دین از گناه زیست	خاموش محتشم که ملک بسکه خون گریست

دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد

و در این باب بذکر سه حدیث اکتفا میرود حدیث اول

شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در امالی از حسن بن علی بن فضال روایت کرده که گوید قال الرضا
علیه السلام من تذکر مصابنا و بکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا یوم القیمه حضرت رضا
فرمود کسی که بیاد آورد مصیبت ما را و بگرید از برای ظلمها شکه برما وارد آمده روز قیامت در

مقدمۀ اولی

قصیدۀ شیخ عبد الحسین اعسم

ع

خبر ابن فضّال در فضیلت مجلس عزا

درجه ما با ما میباشد وَمَنْ ذَكَّرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَأَبْكَى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ
وکسی که ذکر کند مصیبت ما را پس بگرید و بگریاند نگرید چشم او در روزیکه دیده‌ها گریان میشوند
وَمَنْ جَلَسَ مَجْلِساً يُحْيَى فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ وکسی که بنشیند در مجلسی که
زنده میشود امر ما در آن مجلس نمیرد دل او در روزیکه دلها مرده باشند و گفته‌اند که امر ائمه علیهم
السّلام که در این خبر وارد شده عبارت از سه چیز است مسائل شرعیه و فضائل ائمه و مصائب
اهل بیت عصمت علیهم الصّلوة والسّلام پس هر مجلس و منبری که خالی از این سه مقاصد شریفه باشد
خارج از امر ائمه علیهم السّلام است پس تکلیف اهل منبر و منابعین دین پیغمبر اکتفا نمودن باین مطالب
و مقدّمات و متعلّقات آنها است و اقتصار بنقل چیزیکه رضای خدا و رسول در آن باشد چنانچه
حضرت سیّد السّاجدین صلوات الله علیه بخطیب شامی فرمود وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ
بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّءْ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ بعد بیزید لعین خطاب کرده فرمود یا یزید ائذن لی حتّی
أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ فِيهِ لِلَّهِ رِضاً وَلِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِ أَجْرٌ وَثَوَابٌ **حدیث
دوّم** شیخ جلیل ثقه ابو جعفر محمّد بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی قدّس سرّه در کتاب قرب
الاسناد از بکر بن محمّد ازدی روایت کرده که گوید قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِفُضَيْلٍ تَجْلِسُونَ
وَتُحَدِّثُونَ حضرت صادق بفضیل فرمود آیا می‌نشینید و حدیث ما را ذکر میکنید قَالَ نَعَمْ
جُعِلْتُ فِدَاكَ عرض کرد بلی فدایت شوم قَالَ إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أُحِبُّهَا فرمود بدرستیکه من این
مجالس را دوست میدارم فَأَحْيُوا أَمْرَنَا يَا فُضَيْلُ فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى أَمْرَنَا پس زنده بدارید امر ما را
ای فضیل خدا رحمت کند کسی را که زنده بدارد امر ما را يَا فُضَيْلُ مَنْ ذَكَرَنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ
مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ ای فضیل کسیکه
یاد بکند ما را یا مذکور شویم ما نزد وی پس بیرون آید اشک از دیده او بقدر پر مگسی بیامرزد
خدا گناهان او را اگرچه بیشتر از کف دریا باشد **حدیث سیّم** شیخ جلیل ثقه ابو عمرو
محمّد بن عمر بن عبد العزیز کشّی تغمّده الله برحمته در رجال خود از زید شحّام روایت کرده که
گوید كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عُثْمَانَ عَلَى

فضل شیعه ... یعنی امر ائمه علیهم السّلام

حدیث در فضیلت مجالس عزا

حدیث زید شحّام

خبر زید شحام در فضیلت مجلس عزاء

ابی عبدالله علیه السّلام ما جماعتی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق بودیم که جعفر بن عثمان وارد شد فَقَرَّبَهُ وَاَدْنَاهُ ثُمَّ قَالَ یَا جَعْفَر قَالَ لَبَّیْکَ جَعَلَنِیَ اللهُ فِدَاکَ پس حضرت او را نزد خود خواند و نشانید و فرمود یا جعفر عرض کرد لبیک قربانت شوم قَالَ بَلَغَنِی اَنَّکَ تَقُوْلُ الشِّعْرَ فِی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَام وَتُجِیْدُ فرمود شنیدم که در مصیبت حسین شعر میگوئی و نیکو میگوئی عرض کرد بلی قربانت گردم فرمود بگو فَاَنْشَدَ فَبَکیٰ وَمَنْ حَوْلَهُ حَتّیٰ صَارَتِ الدُّمُوْعُ عَلیٰ وَجْهِهِ وَلِحْیَتِهِ پس خواند و حضرت بگریست تا اشک بر رخسار مبارک و محاسن شریفش جاری گردید و آنها که در آن محفل حاضر بودند هم گریستند بعد فرمود یا جعفر وَاللهِ لَقَدْ شَهِدَتْ مَلٰئِکَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُوْنَ هٰهُنَا یَسْمَعُوْنَ قَوْلَکَ فِی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَام ای جعفر سوگند بخدا که ملائکه مقربین بر این مجلس حاضر شدند و مرثیه ترا در حق حسین شنیدند وَلَقَدْ بَکَوْا کَمَا بَکَیْنَا اَوْ اَکْثَرَ و بتحقیق گریستند چنانکه ما گریستیم بلکه از ما بیشتر وَلَقَدْ اَوْجَبَ اللهُ تَعَالیٰ لَکَ یَا جَعْفَر فِی سَاعَتِکَ الْجَنَّةَ بِاَسْرِهَا وَغَفَرَ اللهُ لَکَ و خداوند تعالی در این ساعت بهشت را بتمام نعمتهای آن برای تو واجب کرد و گناهان ترا آمرزید بعد فرمود ای جعفر اَلَا اَزِیْدُکَ قَالَ نَعَمْ یَا سَیِّدِیْ آیا زیاده از این بگویم عرض کرد بفرمائید ای مولای من فرمود مَا مِنْ اَحَدٍ قَالَ فِی الْحُسَیْنِ شِعْرًا فَبَکیٰ وَاَبْکیٰ بِهِ اِلَّا اَوْجَبَ اللهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَغَفَرَ لَهُ نیست احدی که در مصیبت حسین شعری بگوید و بگریاند کسی را مگر آنکه خداوند بهشت را بر وی واجب گرداند و گناهان او را بیامرزد **مؤلف گوید** در رجال کشی در چهار موضع و رجال میرزا محمد استرابادی در سه موضع جعفر بن عثمان است ولی در خلاصه علامه و منتخب طریحی و مقتل بحار و دیگر کتب مقاتل و اخبار جعفر بن عفان است و سند هم راجع و منتهی برجال کشی است و حقیر همان طوریکه در اصل منقول عنه دیدم نوشتم

مقدمه ثانیه در ذکر فضیلت مجلس عزای حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام

سیّد ماجد بحرانی خوب گوید

بَکیٰ وَلَیْسَ عَلیٰ صَبْرٍ بِمَعْذُوْرِ	مَنْ قَدْ اَطَلَّ عَلَیْهِ عَشْرُ عَاشُوْرِ
وَاِنَّ یَوْمًا رَسُوْلُ اللهِ سِیْءَ بِهِ	فَاَبْعَدَ اللهُ عَنْهُ قَلْبَ مَسْرُوْرِ

فضل شعر

حضور ملائکه

مجالس عزا

نقل مرثیه از قصیدهٔ سید ماجد بحرانی

قصیدهٔ سیّد ماجد بحرانی ره

ما طاب لي طربٌ بعد الحسين ولا — لاحت سماة سرورٍ في أساريري
ما للسرور وللقلب الذي ذهبت — ساداته بين مسمومٍ ومنحورِ
يا حسرةً قد أطالت في الحشى أسفي — وقصّرت في الفراغة معاذيري
يقضي الحسين ولم تبرد جوانحه — والماء يكرع منه كلّ خنزيرِ
ذو غلّةٍ في هجير الصيف حاميةٍ — وجانبٍ من سحيق الدار مهجورِ
يا حسرةً لصريع الموت محتضرٍ — قد قلّبته يد الجرد المحاضيرِ
تلك الدماء الزواكي السائلات على — سمر القنا سيّبت والبيض المباتيرِ
تلك الرؤوس أبت إلّا العلى فسمت — على رماحٍ من الخرصان مشهورِ
كأنّه حين يسودّ الدجى علمٌ — سامٍ تشبّ عليه نار مقرورِ
تلك الطواهر لم يضرب لها كللٌ — ولا يمدّ لها أطناب تخديرِ
إذا بكين لم ينفصن عن كمدٍ — إلّا تحدّر دمعٍ غير منزورِ
وإن تشاكين لم يسمعن واعيةً — إلّا تصعّد أنفاسٍ وتزفيرِ

ثاقب در تخمیس اشعار محتشم گوید

در غاصبان چو نیست نوائی بغیر اشک — در خدمت رسول جوابی بغیر اشک
حاصل ز تشنه‌ها نشد آبی بغیر اشک — نگرفته دست دهر گلابی بغیر اشک
زان گل که شد شکفته به بستان کربلا

و در این مطلب بذکر یک قصه اقتصار میشود
و آن قصهٔ مرد بحرینی است با کلانتر آن بلد

قصهٔ مرد بحرینی با کلانتر آن بلد

مرحوم ثقة الاسلام حاجی میرزا حسین نوری نوّر الله مضجعه در دار السلام از کتاب حبل المتین شمس الدین محمد رضوی از علماء دولت صفویه نقل فرموده که او از سید نصر الله حائری و او از شیخ سلیمان بحرینی نقل کرده‌اند که در بلاد بحرین مردی بود که معاش وی بسبب شیر بقره بود که او را

قصهٔ مرد بحرینی با کلانتر بلد

داشت پس رئیس حراس بلد که عجم انرا کلانتر گویند انرا بغصب برد و او بحاکم بلد تظلم و شکایت نمود ولی فایده نبخشید پس باستان مقدس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ملتجی گردید و از جور و تعدی مرد غاصب شکایت نمود فغلبه فی الروضة المطهرة نعاس فرأی الامام علیه السّلام وقال له اعف عنه واسقط حقّک علیه لأجلی در روضهٔ مطهره او را خواب بود و بخواب دید که باو فرمود عفو کن از وی بخاطر من و از حق خود بگذر عرض کردم یا سیدی چرا در حق وی التماس میکنی و از او عفو میفرمائی فرمود فانه یخدم مقیمی عزاء الحسین فی کل سنة ویفعل ذلک دائما او هر سال در مجلس عزاء حسین خدمت میکند و پیوسته کار او اینست مرد بحرینی عرض کرد عفو کردم از وی و چون از خواب بیدار شد و از نجف بحرین برگشته بر بلد رئیس رسید دید کلانتر امده منتظر است از برای او و بقره را با قیمت شیر او از روزیکه مصرف کرده تا انوقت ورده است و چون بروی رسید گفت رأیت فی المنام امیر المؤمنین علیه السّلام وقال لی لم ظلمت فلانا فاذهب الیه واستحلل منه امیر المؤمنین ع را در عالم منام دیدم و بمن فرمود چرا بفلان کس ظلم کرده برو از وی حلیت بخواه پس اظهار عجز و تضرع نمود که بقره و ثمن لبن را بگیرد قبول نکرد و هر دو متفق شدند که انرا در تعزیهٔ حضرت سید الشهداء علیه السّلام مصرف نمایند **مقدمهٔ ثالثه**

در ذکر برکات عایده از مجلس عزاء حضرت سید الشهدا
شیخ حسن بن راشد حلی گوید

یا حسرةً فی فؤادی لا انقضاء لها	بزول احد ورضوی وهی لم تزل
مصاب خیر الوری السبط الحسین	شهیدا لطف نجل امیر المؤمنین علی
من یجاب دعا الداعی وتقبل اعما	ل العباد ویشفی من العلل
مصیبة بکت السبع الشداد لها	دما ورزء عظیم غیر محتمل
وناح هذا ارکان العلی ودهی	غرار صارم دین الله بالفلل

تا قبر دو مجلس عزا تکشیم گوید

فصل ثانیه التشیع

قصهٔ حکیم هندی

در بزم قرب حلقهٔ ماتم سرا زدند	کوس عزا بعرصهٔ بی منتها زدند
راه از جفا بزایر کوی وفا زدند	برخوان غم چو عالمیانرا صلا زدند

اول صلا بسلسلهٔ انبیاء زدند

شد کربلا ز خون شهیدان چو گلستان	افتاده بود هر طرفی شاخ ارغوان
هر نونهال تازه چو سرو بوستان	از تیشهٔ ستیزه در آن دشت کوفیان

بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند

از برکات تعزیه داری حضرت سید الشهداء اشخاصی که در اصقاع عالم از کفار هندوستان وغیر ایشان بواسطهٔ صرف مال وقضاء حوائج وانجاح مقاصد وشفاء مرضی ووسعت معاش ومزید اعتبارات صوریه ودیدن کرامات ومعجزات در مجالس عزا خصوص در دهه عاشوراء قبول اسلام واختیار مذهب تشیع کرده اند از اندازهٔ حساب بیرون واز حد شمار افزون است وغالب قصص وحکایات ایشان در کتب مقاتل واخبار والسنهٔ حاضرین وسامعین مضبوط ومنقول است ولی در اینجا بذکر قصهٔ دو نفر هندی بطور اجمال اکتفا میرود

اول قصهٔ حکیم هندی

مرحوم ثقة الاسلام در دار السلام در قصهٔ حکیم غلام حسین هندی شیعی گوید واجمال از تفصیل بدین نحو است که حکیم زیاده از هفتاد سال عمر داشت ودر سبب قبول اسلام واختیار مذهب تشیع نقل کرد که من از اهل هندوستان وبت پرست بودم ودر شهر ملتان در محلهٔ مسلمین سکنی داشتم واز اعاظم واعیان مملکت واجزاء دولت بودم وكانت عادة اهل محلتي ان يجتمعوا في ايام عاشوراء دراهم ويصرفونها في مسجدهم وعادت اهل محله ان بود که هر سال در ایام عاشوراء مبلغی جمع کرده در مسجد تعزیه داری میکردند ومن بواسطهٔ شدت عداوتی که با مسلمین داشتم هرگز از حال وکیفیت آن مکان وطریقهٔ اهل محله خود خبر نشدم ولی هر سال مقداری که همه مسلمین میدادند من تنها میدادم واین محض جهت حفظ شان ورعایت شرف خودم بود که مبادا کسی نسبت خست بمن دهد وسی سال بلکه زیاده بر این منوال بود تا آنکه پادشاه فرنگ بر بلاد ما مستولی شد

قصه حکیم غلام حسین هندی

وسلطان ما رابی دخل نمود واجزاء دولت هریک در گوشهٔ متواری شدند ومن بعد از چند روزی
امان خواسته بیرون امدم ومشغول تجارت شدم وازمتاع بلد ملتان انچه مناسب شهر بمبئی بود
میکرفتم وازراه دریا نقل میکردم تا در سفر اخر که متاع خود را در بمبئی فروختم وانچه میخواستم خریداری
کرده بکشتی اوردم شغلی نماند الا حرکت کشتی از اتفاق اکثر مسافرین از مسلمین بودند ومصادف
شده بود باماه رمضان پس ایشان از قبطان خواهش کردند که اینماه را توقف بکند وایشان در بمبئی
مانده روزه بگیرند واو اجابت نمود تا بیست وروز از ماه مبارک بگذشت وقبطان خبر داد که الات
واسباب کشتی را درست بکنند ومهیای حرکت بشوند من مسرور شدم تا شب بیست وسیم رسید بربام
کشتی صعود داده وبچیزی تکیه داده مشغول تماشای دریا شدم ودر طول سفر ودوری از اهل واولاد
خود متفکر بودم پس در این حال که نمیدانستم بیدارم یا بخواب دیدم کسی رسید وگفت اجب رسول
الله پیغمبر خدا ترا میخواهد گفتم من رسول الله وماذا یرید پیغمبر خدا کیست واز من چه میخواهد
گفت هو نبی المسلمین اجبه او پیغمبر مسلمانانست اجابت کن من از هیبت این کلام نتوانستم مخالفت
بنمایم باوی روانه شدم تا رسیدیم بباغ بزرگی او داخل شد واستیذان نمود وبیرون امد وگفت
داخل شو من داخل شدم فاذا هو بستان عظیم فیه انواع من الاشجار وصنوف الریاحین و
قصور العالیة ما لا یحصیه الا الله دیدم باغ بزرگیست مملو از انواع اشجار واقسام ریاحین
وقصور عالیه که بجز خدا کسی عدد انها را نمیداند وابدا مثل انرا ندیده بودم وطار عقلی وصرت
کالمبهوت ما ادری ما اصنع هوشم از سرم پرید ومبهوت ماندم که چه کنم رفیق من گفت سلم علی
رسول الله بر پیغمبر خدا سلام کن گفتم کجا است گفت اینجا واشاره کرد بسوی ایوانی که پیش من بود
ودر انجا تختی مصنوع از زر ومرصع از انواع جواهر گذارده بودند پس من بطرف ایوان روان
شدم ورایت شخصا جالسا علی ذلک السریر بهی المنظر دری اللون ووجهه یتلألأ کانه البدر
فی لیلة تمامه وکماله وله هیبة تمنع من التامل فی وجهه دیدم شخصی خوش منظر ونیکو طلعت
روشن نشسته وجمال مبارکش مانند بدر تمام میدرخشد که از نهایت هیبت نتوان بدقت بروی
را نظر نمود نزد وی مردی عمامه سبز در سر نشسته چنان هیبت مخصوص بر من مستولی گشته که نتوانستم

نقل بیست سالہ

ایمان آوردن و اسلام آوردن حکیم هندی رؤیا

بزرگ

قصهٔ حکیم هندی

سر پا با بستم بر روی خود افتادم و بطوری که نزد ما مرسوم بود وقت ملاقات سلاطین با انحضرت سلام
کردم و من هرگز سلطانی با ان هیبت و وقار ندیده بودم انحضرت جواب سلام داده فرمود ای فلان
بن فلان اسم مرا و اسم پدر مرا ذکر کرد عرض کردم لبیک یا رسول الله ولی من از خوف و هراس میلرزیدم
فرمود میدانی که ترا از برای چه طلبیده ام عرض کردم نه یا رسول الله فرمود طَلَبْنَاكَ لِنُعْطِيَكَ
اَجْرَ مَا اَحْسَنْتَ اِلَيْنَا ترا خواستیم که عوض احسان تو ترا اجر بدهم عرض کردم امر امر تست یا رسول
الله و در خیال خود گفتم من چه احسان و نیکوئی کرده ام با این پیغمبر و من او را ندیده ام پس بمن
ملتفت شده فرمود میدانی چه احسان کرده عرض کردم نه یا رسول الله فرمود كَانَتْ عَادَتُكَ اَنْ تُعْطِيَ
فِي كُلِّ سَنَةٍ اَلْمِقْدَارَ الْفُلَانِيَّ لِاَهْلِ مَحَلَّتِكَ وَيَصْرِفُونَهُ فِي عَزَاءِ وَلَدِيَ الْحُسَيْنِ تو هر سال فلان مبلغ
با هل محله خود میدادی و ایشان انوجه را در عزای فرزندم حسین مصرف میکردند معین کن که چه بدهم
در عوض عطای هر ساله تو من در خیال خود گفتم حسین کیست و من هرگز اسم او را نمیشناسم و نشنیده
ام عرض کردم بلی یا رسول الله هر چه امر میفرمائی اطاعت دارم فرمود یا ابن مذهب که تو داری ممکن
نیست که ترا اجر بدهم عرض کردم چه بکنم یا رسول الله فرمود مسلمان باش گفتم حبا و کرامة برفتو من
فرمود عَلِّمْهُ مَعَالِمَ الْاِسْلَامِ معالم اسلام را بروی تعلیم بکن و هم مشاهد را بروی بنما رفیق من گفت
با من بیا چون خواستم که بیرون بروم پیغمبر خدا مرا طلبید و فرمود ای فلان مسلمانان بر دو قسم
اند تو طریقه انان اختیار کن که عزای فرزندم حسین را بر پا میکنند و با ما متش قائل میشوند
گفتم حبا و کرامة یا رسول الله جز امر تو چیزی دیگر را اطاعت ندارم و با رفیق خود بیرون آمدم
وا و کلمه شهادتین و امامت ائمه علیهم السلام را برمن تعلیم داد و مرا از روی پرسید انکس که نزد حضرت
رسول نشسته بود که بود گفت او پدر حسین بود که پیغمبر ترا بطریقه اش دعوت کرد و نام او علی
و ابن عم و داماد پیغمبر است و حسین پسر دختر رسول الله است بعد گفت با من بیا من روانه
شدم وا و بلد کاظمین و کربلا و صحن حضرت ابو الفضل و نجف اشرف و مرقد عسکرین و محل
غیبت امام عصر و مشهد امام رضا علیهم الصلوة و السلام را برمن نشان داد و بسوی هند
برد ولی نگذاشت که بحرم ایشان داخل بشوم و گفت زیارت خواهی کرد انشاء الله بعد از این

مفارقت بالشمس

هنا کان رسول الحکیم مکالمه

تفاصیل برگشتم بهمان مکان که در کشتی بودم و رفیق من از نظرم غایب شد و من هراسان از خواب بیدار شدم و از هول انچه دیده بودم بدنم میلرزید و در امر خود متحیر شدم بطوریکه بر خود تمالک نکرده بی اختیار برخواستم کشتی را گردش میکردم و منتظر صبح بودم چون صبح شد آمدم به بمبئی و بمسجدی رفته نزد امام امام آن مسجد دین اسلام و مذهب تشیع را قبول کرد و از ان روز روزه گرفت و تمام اموال خود را باولاد خود فرستاد و با جمعی از اهل هند و ایران بکربلا مشرف شد و بزیارت همه مشاهد مشرفه و مراقد مطهره موفق گردید مکه مکرمه و مدینه که خود گفت رفیق من در ان شب مکه و مدینه را بمن نشان نداد حتی بجهت ملامت مردم سال منوالیا همیه حج دید و هر سال مانع مخصوصی پیش امد که موفق نشد بهمان تفصیلی که در کتاب مذکور نقل کرد

نقل قصه شخص ثالث تشرف حکیم هندی بزیارات اهل البیت

دوم قصه افتخار الدوله هندی

مرحوم فاضل دربندی طاب ثراه در اسرار الشهاده گوید در این زمان مرد عظیم الشانی هست ملقب بافتخار الدوله از مردم بلاد هند که در دولت خود منصب مستوفی الممالکی داشت اول مشرک بود از طایفه هنود ولکن کان فی ایام کفره یبذل فی کل سنة فی شهر المحرم اموالا کثیرا فی اقامة تعزیة سید الشهداء روحی له الفداء ولیدر ایام کفر خود هر سال در ماه محرم مال کثیری در اقامه عزاء حضرت حسین بذل میکرد و یکسال دو مقابل معمولی هر ساله عطا نمود بعد بمرض شدیدی مبتلا گردید بطوریکه مشرف بهلاکت شد و در مثل حالت احتضار و اغماء یکمرتبه از برای او بهبودی و صحت حاصل گردیده از جای خود برخواست و بشرف اسلام مشرف شد و سببش را پرسیدند گفت که سید الشهداء در انحال بر من ممثل شده فرمود قم عافاک الله تعالی ببرکات ما تعمل نعم یعنی برخیز که خداوند از برکات اقامه عزای من ترا عافیت بخشید پس این مرد در تعلم احکام اسلام و معرفت حلال و حرام اهتمام تمام نمود و با اهل و عیال خود که از برکت او باسلام مشرف شده بودند از هند بکربلا هجرت کرده نفایس اموال خود را باستان حسینیه هدیه نمود و انها را در قبه منوره معلق کرده اند وهو فی هذا الزمان من اعیان اهل العتبات المطهرة و از هدهم و او در این زمان آن

عافیت یافتن افتخار الدوله هندی

قصیدهٔ حاجی محمد رضا ازری ره

اعبد و از هداهل عتبات عالیات است و با رسال بزیارت ارض اقدس رضوی علی ساکنها الاف الصلوة والسلام مشرف شد مقدمهٔ اربعه بود و در این نزدیکی مراجعت کرده

در ذکر درجات حاصله از مجلس عزاء حضرت سیدالشهدا علیه السلام

حاجی محمد رضا ازری ره گوید

خذ فی البکآء فما دمع بمدخور — من بعد نازلة فی عشرها شور
یوم تقمّصت الدنیا بغاشیة — من المصاب لفقد العالم النوری
واردف الملاء الأعلی براجفة — اللیل والنهار لو انت نفخة الصور
وان یزءا تکت عین النبی له — لذاک فی الدین کسر غیر مجبور
بنات اکلة الاکباد فی کلل — والهاشمیات تصلی فی الهواجر
ما کان ظنّک لو ان النبی یری — فیما نرین من مقتول وما سور
من عاطش شربت صم الرماح به — وذی براثن فی لاصفاد مقهور
وثاکل من وراء السجف قائلة — یا جد عونا فزینب فوق مقدور
وذات شجو لها فی الصدر نائرة — تشب فی کل ترویج وتبکیر
تقول والنفس قد جاشت غواربها — والدمع ما بین تصعید وتحدیر
یا والدی من یسوس المسلمین ومن — یقوم بالامر فی حزم وتدبیر

ثانی در تخمیس اشعار محتشم گوید

بردند قوم کینه بشمشیر ظلم دست — تا شاه تشنه کام بدریای خون نشست
آمد قضا هنگ بگرداب راه بست — کاش از زمان که کشتی آل نبی شکست
عالم تمام غرقه دریای خون شدی

افغان زنالهای غم اندوز اهلبیت — داد از خدنگ نالهٔ دلدوز اهلبیت
شد تیره همچو شام الم روز اهلبیت — کاش آن زمان زآه جگرسوز اهلبیت

مخمس از محتشم

تخمیس ثاقب از اشعار محتشم

گرد ذو الجلال وعده ندادی بروز حشر		کی رحمتش دری بگشادی بروز حشر
سلطان دین قصاص نهادی بروز حشر		این انتقام اگر نفتادی بروز حشر

یک شعله برق خرمن کردون دون شدی

با این عمل معاملهٔ دهر چون شدی

بموجب اخبار واحادیث صحیحه ومعتبره ایجه خداوند جل وعلا بواسطهٔ تعزیه داری حضرت سید الشهداء از مثوبات وفیوضات کثیره ودرجات ومقامات رفیعه بدوستان وعزاداران انحضرت عنایت خواهد فرمود بیشتر از انست که در این وجیزه بیان توان نمود ومقدار کثیری در تضاعیف این مقدمات از تصانیف علماء رضوان الله علیهم منقولست ولی در این مقام بذکر

یک قصه اکتفا میکند

وان قصهٔ میرزا نبی خان والد سپهسالار مرحومست

در دار السلام گوید که شیخ اجل استاد علامهٔ ربانی شیخ عبد الحسین طهرانی رفع الله مقامه فی الدارین برمن خبر داد که چون میرزا نبی خان که از جملهٔ خواص محمد شاه قاجار بود وفات کرد وکان منهمکا فی المعاصی والفجور ومتظاهرا بانواعها واقسامها ومتجاهر بفسق ومتظاهر بانواع ملاهی ومعاصی بود واز غایت طغیان وعصیان خود نزدیک بود که ضرب المثل بشود شبی در خواب دیدم که گویا در باغات وعمارات بهشت تفرج میکنم وکسی با من هست که صاحبان منازل وقصور را بشناسد پس رسیدیم بجائی ان شخص گفت اینجا منزل میرزا نبی خان است واگر میخواهی که خودش را ببینی در آنجا نشسته اشاره کرد بجائی من ملتفت شده دیدم که او ونهادریا (؟) لا ان نشسته است وچون مرا دید اشاره کرد بیا بالا من رفتم نزد او پس برخواست ومرا سلام کرد ودر صدر مجلس نشانید وخودش بهمان عادت وهیئتی که در ایام حیاة خود داشت بنشست ومن در حال او متفکر بودم واز دیدن من تفرس نمود گفت یا شیخ گویا از مقام من تعجب میکنی که اعمال من که در دنیا مرتکب ومنهمک بودم مقتضی عذاب الیم بود بلی امر همان طور بود ولی من معدنی نمکی داشتم در ارض طالقان ارسل کل سنة وجه اجارتها منها الی النجف الاشرف لیصرف فی اقامة عزاء ابی عبد الله الحسین علیه السلام

فضیلت عزاداری

[illegible]

وا و بنیت هذا المکان و البستان عوضاً من هذا و هر سال وجه اجاره انرا از طالقان بنجف اشرف انفاد میکردم که صرف اقامهٔ عزای حضرت حسین بشود خدا و ندا این مکان و بستان را در عوض آن بر من عطا کرد شیخ مرحوم فرمود که من متعجبا از خواب بیدار شدم و روز بازار این مجلس درس گفتم و ان وقت در طهران بود و من نزد وی حاضر شودم پس یکی از اولاد عالم فاضل ملا مطیع طالقانی گفت که این رؤیا صادقه است و او در طالقان معدن نمک داشت و وجه اجاره انرا که فرمود صد تومان بود بنجف میفرستاد و الان مباشر مصارف ان بود در اقامهٔ عزای حضرت سید الشهدا علیه السلام مرحوم شیخ استاد فرمود که من تا انوقت نفهمیده بودم که او در طالقان علاقه دارد و هر سال در نجف اشرف اقامهٔ عزا می نماید و الحمد لله الکریم الوهاب

مقدمهٔ خامسه در ذکر فضیلت نفس مهموم در مصیبت حضرت حسین علیه السلام

حاجی شیخ هاشم کعبی گوید

متی زرتکم کل الزوار اتیکما سعی · علی کل مجد مجدکم و نزمها
فاحرزتم الغایات فی کل حلبة · فقصر عن مسعاکم کل من سعی
سوابق فی العلیا سوابق فی الندی · سوابق ان صدّ الحسام المشعشعا
اذا ذکرت نفسی عظیم مصابکم · تقسمها التبرح العظیم و وزعا
فقلبی لحرّ الوجد لم یلف صالیا · و طرفی بملؤ الدمع ریّان مفعما
اروح بانفاس التسلیم توجعا · و اغدو و بیدی کار التسنیم تفجعا

ثاقب در مجلس العابد تخمیس گوید

چون بر وداع آل نبی گشت سکار · نزدیک بود حرمن گردون کند شرار
افتاده شد ز گردش خود چرخ بیقرار · گردان خیال هم غلط کار کابن غبار

تا دامن جلال جهان آفرین رسید

در اوج وصل او چه رسد طایر خیال · افروزدش ز شعله مخمس و هم پر و بال

فضیلت نفس حسین

مرهم علیه الرحمة

مخمس ثاقب

بیان افتتان حضرت سلیمان و جسد ملقی

آتش زند بعالمی از مظهر جلال	هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال

او در دلست هیچ دلی نیست بی‌ملال

و در این تقدیم یک تمهید و ذکر یک حدیث شایسته نمایند تمهید

ذکر تفصیل از ملک سلیمان بن داود

قال الله تعالی وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ بتحقیق که امتحان کردیم سلیمان را و انداختیم بر کرسی او جسدی را پس توبه و انابه کرد بسوی ما گفت پروردگارا بیامرز مرا و ببخش مرا ملک و پادشاهی که سزاوار نباشد برای کسی بعد از من بدرستیکه توئی بسیار بخشنده پس مسخر کردانیدیم برای او باد را که جاری میشد بامر او نرم و هموار بهر جا که میخواست علامه مجلسی ره در حیات القلوب گوید که افتتان حضرت سلیمان و جسدیکه بر کرسی او افتاد بچند وجه ذکر کرده اند اول آنکه روزی آنحضرت بر تخت خود نشسته بود پس گفت که امشب هفتاد زن را جماع میکنم که هر یک از ایشان یک پسر بیاورند که در راه خدا جهاد کنند و انشاء الله نگفت و در خبر دیگر نقل کرده است که حقتعالی قوت چهل مرد در جماع کردن زنان بآنحضرت عطا کرده بود پس چون با زنان نزدیکی کرد هیچیک از ایشان حامله نشد مگر یک زن و از او فرزندی بهم رسید که ناقص بود و نصف بدن داشت و چون آنفرزند را آوردند و بر روی تخت او گذاشتند دانست که بسبب ترک اولی و ترک مستحب است که انشاء الله نگفت پس توبه و انابه بدرگاه خدا کرد دوم آنست که از حضرت صادق ع روایت کرده اند که پسری از برای آنحضرت متولد شد پس جنیان و شیاطین گفتند که اگر پسر او بماند ما از پسر او خواهیم کشید آنچه از او کشیدیم پس آنحضرت ترسید که مبادا آسیبی از ایشان بفرزند او برسد او را در میان ابر گذاشت که در آنجا شیر میخورد و تربیت بیابد پس ناگاه دیدگان پسر مرده بر روی تخت او افتاد و این تنبیهی بود آنحضرت را که حذر کردن برای دفع قدر فایده نمی‌بخشد و تادیبی بود که چرا بر خدا تعالی اعتماد ننمود و توبه و انابه از برای این مکروه بود و شیخ اجل

مطلب ملک سلیمان

افتتان حضرت سلیمان ع

تفصیل سلطنت او و تسخیر باد

صدوق علیه الرحمه در علل الشرایع از علی بن یقطین روایت کرده که از حضرت امام موسی پرسید
یجوز ان یکون نبی الله بخیلا آیا جایز است که پیغمبر خدا بخیل باشد فرمود نه گفتم پس چه معنی دارد
قول سلیمان رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی پروردگارا مرا بیامرز و ببخش مرا
ملکی که سزاوار نباشد از برای احدی بعد از من آنحضرت فرمود الملک ملکان ملک ماخوذ بالغلبة
والجور واجبار الناس وملک ماخوذ من قبل الله تعالی ذکره کملک آل ابراهیم وملک طالوت وملک ذی
القرنین پادشاهی دو پادشاهی است یکی آنست که بجور و غلبه و استیلا باشد و پادشاهی دیگر آنست
که از جانب خدا باشد مانند پادشاهی آل ابراهیم و پادشاهی طالوت و ذو القرنین پس سلیمان گفت
که بمن عطا کن پادشاهی که سزاوار نباشد بعد از من کسی را بغلبه و جور و ستم و استیلا مثل آن تحصیل
تواند کرد تا بدانند مردم که پادشاهی آنحضرت فوق طاقت بشر است سخر الله عز وجل له الریح
تجری بامره رخاء حیث اصاب وجعل غدوها شهرا ورواحها شهرا وسخر الله عز وجل له الشیاطین
کل بناء وغواص وعلم منطق الطیر ومکن فی الارض پس حقتعالی باد را مسخر او گردانید که هر جا
خواهد او را ببرد هر روز دو ماهه راه و شیاطین را مسخر او گردانید که برای او بنا کنند و غواصی نمایند
و زبان مرغان را تعلیم او نمود و او را تمکین داد در روی زمین مجلسی علیه الرحمه نقل کرده که چون سلیمان
در مجلس خود می نشست مرغان بر سرش جمع میشدند و بالهای خود سایه بر او می افکندند و جنیان
و آدمیان در خدمتش صف میکشیدند و چون میخواست که با لشکرش بجنگ برود بساطی
از چوب برای او میزدند و لشکرها و سایر چهارپایان و آلات حرب را همه بر آن بساط میگذاشتند
و آنچه او را در کار بود همه را در آن بساط جا میداد پس امر میفرمود باد تند سخت را که در زیر بساط
داخل میشد و بر میداشت و میبرد بهر جا که میخواست و بامداد یکماه راه میرفت و پسین یکماه و از
ثعلبی روایت کرده است که چون سلیمان بر بساط سوار میشد اهل و حشم و خدمتکاران و نویسندگان
و لشکر خود را با خود میبرد و اینها در سفینها بودند بر یکدیگر در خور درجهای خود و
و مطبخ آنحضرت همراه او بود با تنورهای آهن و دیگهای بزرگ که در هر دیگی بیست شتر پخته میشد
و میدانها برای چهارپایان در پیش مجلس او بود و طباخان مشغول طبخ بودند و شیخ جمال الدین

۲۰

ذکر حشمت آنحضرت

احمد بن فهد حلی قدس سره در عدة الداعی گوید مرویست که لشکرگاه سلیمان صد فرسخ اندر صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ از آدمیان و بیست و پنج فرسخ از جنیان و بیست و پنج فرسخ از وحشیان و بیست و پنج فرسخ از مرغان و هزار خانه از آبگینه بر روی چوب نصب کرده بودند که سیصد زن نکاحی و هفتصد کنیز برای آنحضرت در آن خانه‌ها بودند وَقَدْ نَسَجَتِ الْجِنُّ لَهُ بِسَاطًا مِنْ ذَهَبٍ وَابْرِيسَمٍ فَرْسَخًا فِي فَرْسَخٍ و جنیان از برای آنحضرت بساطی از طلا و ابریشم ساخته بودند که دو فرسخ اندر یک فرسخ بود وَكَانَ يُوضَعُ مِنْبَرُهُ فِي وَسَطِهِ وَهُوَ مِنْ ذَهَبٍ فَيَقْعُدُ عَلَيْهِ و منبری از طلا برای آنحضرت در میان بساط میگذاشتند که بر آن می‌نشست و ششصد هزار کرسی از طلا و نقره در دور او بود که انبیاء بر کرسیهای طلا و علماء بر کرسیهای نقره می‌نشستند و بر دور او مردم و از اطراف مردم دیوان و شیاطین و جنیان می‌ایستادند و مرغان ایشان را با بالهای خود سایه میکردند و باد صبا آن بساط را بر می‌داشت و از صبح تا پیشین یکماه راه میبرد و مرویست که باد تند را امر میکرد که ابرها را از جا میکند و باد نرم را امر می‌نمود که براه میبرد پس خداوند باو وحی فرمود در میان زمین و آسمان که بر پادشاهی تو این را افزودم که هر که سخنی بگوید باد از برای تو بیاورد پس روزی برزارعی گذشت و او گفت لَقَدْ اُوتِيَ ابْنُ دَاوُدَ مُلْكًا عَظِيمًا بتحقیق پسر داود را ملک عظیمی عطا شده باد این سخن را بآنحضرت رسانید از بساط فرود آمده و فرمود اِنَّمَا مَشَيْتُ اِلَيْكَ لِئَلَّا تَتَمَنَّى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ بسوی تو آمدم که چرا آرزو میکنی چیزی را که قادر بر آن نیستی ثُمَّ قَالَ لَتَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةٌ يَقْبَلُهَا اللّٰهُ خَيْرٌ مِمَّا اُوتِيَ آلُ دَاوُدَ بعد فرمود یکمرتبه سبحان الله گفتن که خداوند آنرا قبول کند بهتر است از آنچه بآل داود عطا گردیده و در حدیث آخر اِنَّ ثَوَابَ التَّسْبِيحِ يَبْقَى وَمُلْكُ سُلَيْمَانَ يَفْنَى و در حدیث دیگر وارد شده زیرا که ثواب یک سبحان الله باقی و ملک سلیمان فانی است

۲ نزد زارع امل

حدیث ابان بن تغلب با عنوان مختصری
چون ملک حضرت سلیمان و فضیلت تسبیح را از امام شنیدی

پس بدان که خداوند متعال از لطف کامل و فضل شامل خود در روز و مقام نفس کشیدن انسان

بساط سلیمانی و افضلیت تسبیح

راکه اضطراری است در ثواب تسبیح قرار داده یکی در مصیبت خود ماه مبارک رمضان که حضرت رسول در خطبهٔ مبارکه از فواید خاصه آن شهر الله العظیم اول این نعمت را ذکر فرموده و فرموده ابد انفاسکم فیه تسبیح و دیگری در مصیبت اهل بیت عصمت علیهم السلام است هر نفس مهموم که از برای مظلومی ایشان از دل شیعیان بر میاید هر یک ثواب تسبیحی در میابد پس همچنانچه در ماه مبارک رمضان در یوم و لیله و نوم و یقظه ثواب چندین هزار تسبیح بشخص صائم میرسد و هر یکی بهتر از ملک سلیمان بن داود است همچنین از برای کسیکه در عزای حضرت سید الشهداء محزون بشود اگرچه گریه هم نماید ثواب چندین هزار تسبیح مقرر خواهد بود چنانچه شیخ ابو علی حسن بن محمد طوسی رضوان الله علیهما در امالی از ابان بن تغلب از حضرت صادق روایت کرده که فرمود نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همّه لنا عبادة و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله ثم قال ابو عبد الله علیه السلام یجب ان یکتب هذا الحدیث بالذهب نفس کشیدن شخص مهموم از برای مظلومی که بر ما وارد شده ثواب تسبیحی دارد و هم او از برای ما عبادت است و مخفی نمودن سر ما جهاد است در راه خدا بعد حضرت فرمود که واجب است نوشته

بشود این حدیث بطلا

بقدر سه ده فضیلت تکاء در مصیبت حضرت سید الشهداء

یا ونعم الطف کم او تدت فی کبدی	و طیس حزن لیوم الحشر مسجورا
کان کل مکان کربلاء لدی	عینی و کل زمان یوم عاشورا
لهفی لظام علی شاطئ الفرات قضی	ظمآن یرنو لعذب الماء مقهورا
لا غرو ان کسفت شمس الضحی اسفا	علی من اقتبست من نوره النورا
و اعولت فی السما الاملاک مزعجة	صنو منا فیها العرش تهلیلا و تکبیرا
یا لیت عین رسول الله ناظرة	راس الحسین علی العسال مشهورا
و جسمه تحت هوج الریاح له	ثوبا بقانی دم الاوداج مزرورا
ان یبق ملقی بلا دفن فان له	قبرا باحشاء من والاه محفورا

والد الشعراء سید مظفر علیخان گوید

ببزم غم سرشک ای چشم تر ریز	بدامان امید خود گهر ریز

حدیث امام حسن عسکری

چنین گوهر بدامن هر که یافت	بفردوس برین قصر گهر یافت
برخ اشکی چو از چشم تر آید	بمقدار پر پشه بر آید
زعصیان پاک گردد ماتم اندیش	چوان طفلی که زاد از مادر خویش
اگر باشد گناه صاحب غم	بمقدار کف دریای اعظم
همه عفو است از الطاف داور	بپاس خاطر سبط پیمبر

و در این مطلب بذکر حدیثی و یک تمثیل اقتصار میشود — حدیث اوّل

حضرت ابو محمد حسن عسکری صلوات الله علیه در تفسیر خود از آباء کرام از رسول انام علیهم الصّلوة والسّلام روایت کرده که چون این آیه شریفه وَاِذْ اَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ لَا تَسْفِکُونَ دِمَائَکُمْ و لَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ در مذمّت یهود نازل شد که ایشان عهد الهی را شکستند و رسولان او را تکذیب نمودند و انبیا را کشتند حضرت رسول فرمود اَفَلَا اُنَبِّئُکُمْ بمن یضاهیهم من یهود هذه الامّة آیا خبر دهم شما را از کسانیکه با ایشان شبیه هستند از یهود این امّت عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود قوم من امّتی ینتحلون بانّهم من اهل ملّتی یقتلون افاضل ذرّیتی و اطائب ارومتی و یبدّلون شریعتی و سنّتی یقتلون الحسن والحسین کما قتل اسلاف هؤلاء الیهود زکریّا و یحیی جماعتی از امّت من که خود را از اهل ملّت من پندارند افاضل ذرّیت و اطائب عترت مرا میکشند و شریعت و سنّت مرا تغییر میدهند و فرزندان من حسن و حسین را میکشند چنانچه اسلاف یهود زکریّا و یحیی را کشتند و خداوند بر ایشان لعنت میکند چنانچه بر آنها لعنت کرد و هادی و مهدی را از اولاد حسین بسوی بقیّه ذرّیه ایشان بر انگیخته مینماید که با شمشیر اولیاء خود ایشان را بسوی جهنّم میفرستد الا و لعن الله قتلة الحسین و محبّیهم و ناصریهم والسّاکتین عن لعنهم من غیر تقیّة تسکتهم خدا لعنت کند بر قاتلان حسین و دوستان و یاوران و ساکت شده از لعن ایشان بدون تقیّه لازمه الا و صلّی الله علی الباکین علی الحسین رحمة و شفقة واللّاعنین لاعدائهم والممتلین علیهم غیظا و حنقا و خدا صلوات فرستد بر گریه کنندگان حسین از روی

رحمت و شفقت و لعنت کنندگان بر دشمنان ایشان و غیظ و غضب کنندگان بر ایشان و هر که را رحم
نبود بر قتل حسینؑ شریک است در قتل او و قاتلان حسین و اعوان و اتباع ایشان از دین خدا
بری هستند اِنَّ اللهَ لیأمُرُ الملائکةَ المقربین ان یتلقوا دموعهم المصبوبة لقتل الحسین الی الخزان
فی الجنان فیمزجونها بماء الحیوان فتزید فی عذوبتها و طیبها الف ضعفها و خداوند امر
میفرماید ملائکه مقربین را که اشک دیده پاکین حسینؑ را بگیرند و بر خازنان جنان بدهند
و ایشان با آب حیوان ممزوج مینمایند و پاکیزگی و عطر آب بهشت هزار درجه مضاعف میگردد
و اشک چشم مسرورشدگان قتل حسینؑ اخذ میکنند در جحیم و صدید جحیم ممزوج مینمایند و شدت
و حرارت و حدت عذاب آنها بر اعداء آل محمد هزار مرتبه مضاعف میشود حدیث دویم
شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی قدس سره در کامل الزیارة باسناد خود از عبدالله بن بکر ارجانی روایت
کرده که گوید صحبتُ اباعبدالله علیه السلام فی طریق مکة من المدینة در راه مکه از مدینه با حضرت
صادق رفیق شدم تا بمنزلی رسیدیم که آنرا عسفان گویند پس از دنبار طریق گذشته بجبل اسود
موحشی رسیدیم من عرض کردم یابن رسول الله ما اوحش هذا الجبل ما رأیت فی الطریق مثل
هذا چه کوه وحشناکی است که هرگز مثل این مکان را در این طریق ندیدیم فرمود یابن بکر اتدری
ای جبل هذا ای پسر بکر آیا میدانی که کدام جبل است این عرض کردم نه فرمود این کوهی است که
آنرا کمد گویند و هو علی وادٍ من اودیة جهنم و فیه قتلة ابی الحسن الحسینؑ استودعهم فیه و ان
در وادیست از وادیهای جهنم که قاتلان ابی الحسن یا قاتلان پدرم حسین در آنجا معذب اند
و آبهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه از لظی و سقر و جحیم بیرون میاید از تحت الحاجز
میشود و من در هیچ سفر از این جبل مرور نکرده ام که توقف نمایم مگر آنکه آندو مرد را دیده
اند و بر من استغاثه کرده اند و من نظر میکنم بقاتلان پدرم و بان دو نفر میگویم اِنَّما هؤلاء
فعلوا ما اسستما که بانچه اساس آنرا گذاشتید شما تاسیس و تمهید کردید و بر ما رحم ننمودید
و ما را کشتید و حق ما را غصب کردید فلا یرحم الله من یرحمکما ذوقا وبال ما قدمتما و ما الله
بظلام للعبید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم بکند بچشید جزای عمل خود را و خداوند بر بنده

خویش ظلم نمیکند و ثانی زیاده از اول تضرع و استغاثه میکند و من کاهی عمداً بجهت تسلی خاطر در این مکان توقف مینمایم که ببینم عذاب ایشان را تاخیر بجائی میرسد که میفرماید یا ابن بکیر اِنّ قلوبنا غیر قلوب الناس انا مطیعون مصطفون نری ما لا یری الناس و نسمع ما لا یسمع الناس ای پسر بکیر در اینجا بکیر است قلوب ما ماوراء دلهای مردم است بدرستیکه ما بندگان مطیع و برگزیده خدا هستیم می بینیم چیزها را که مردم نمی بینند و میشنویم چیزها را که آنها نمیشنوند وَ اِنّ الملائکة تنزل علینا فی رحالنا و تتقلب فی فروشنا و تشهد طعامنا و تحضر موتانا و ملائکه نازل میشوند در منازل ما و در فرشهای ما و بر سر سفره ما شاهد و وقت فوت ما حاضر میشوند و تاتینا مما فی الارضین من کل نبات فی زمانه و از گل و ریحان هر مکان که در هر اوان باشد برای ما میاورند و تسقینا من ماء کل ارض نجد ذلک فی آنیتنا و از آب خوشگوار هر نقطه از زمین در ظروف ما میریزند و ما من یوم و لا ساعة و لا وقت صلوة الا و هی تتهیأ لها و هیچ روز و ساعت و وقت نماز نمیشود مگر آنکه ملائکه نیز مهیای نماز میگردند یعنی بر ما اقتدا میکنند و ما من لیلة تاتی علینا الا و اخبار کل ارض عندنا و ما یحدث فیها و اخبار الجن و اخبار اهل الهوا من الملائکة و هر شب خبرهای زمین و آنچه در آنها واقع میشود و اخبار جن و ملائکه هوا نزد ما ست و اخبار هر پادشاهی که بمیرد و دیگری جای وی بنشیند و اخبار ارضین سته تا روز قیامت نزد ما ست تا آنکه راوی گوید عرض کردم جعلت فداک اخبرنی عن الحسین علیه السلام لو نبش کانوا یجدون فی قبره شیئاً مرا خبر ده از حسین که اگر قبر او را بشکافند چیزی در قبر وی مییابند فرمود یا ابن بکیر ما اعظم مسائلک الحسین علیه السلام مع ابیه و امه و اخیه الحسن فی منزل رسول الله ای پسر بکیر چه بزرگ است مسائل تو حسین با پدر و مادر و برادرش حسن در منزل رسول خدا میباشند و زنده و مرزوق هستند فلو نبش فی ایامه لوجد و اما الیوم فهو حی عند ربه یرزق و اگر در ایام شهادت خود قبر وی را میشکافتند او را می یافتند اما امروز زنده و مرزوق است نزد خدا و متعلق است از یمین عرش و میگوید رب انجز لی ما وعدتنی پروردگارا بر آورده کن آنچه را که وعده فرموده بر من و انه لینظر الی زواره و هو اعرف بهم و باسمائهم و باسماء آبائهم و بدرجاتهم و بمنزلتهم عند الله من احدکم بولده و ما فی رحله

٧ تکمله

مقامات ائمه علیهم السلام

دنظر

فضیلت گریستن
فضیلت زوار و عزاداران

استغفار حضرت حسین در حق گریه کننده خود

و نظر میفرماید بزوار خود و او عرف است بر ایشان و اسماء ایشان و اسماء پدران ایشان
و بدرجات و منزلت ایشان در نزد خدا از یکی از شما بفرزند خود و مال خود و انه لیری من یبکیه
فیستغفر له رحمة و یسئل اباه الاستغفار و آن بزرگوار گریه کننده خود را می بیند و در حق وی
استغفار میکند و از پدر بزرگوارش در حق او استغفار میطلبد و میفرماید لو تعلم ایها الباکی
ما اعد لک لفرحت اکثر مما جزعت ای گریه کننده اگر بدانی که از برای تو چه مهیا شده هر آینه
بیشتر از آنچه جزع میکنی شاد میشوی و هر که از ملائکه آسمان و حائر شریف گریه او را میشنود در حق او
استغفار میکند و از جای خود بر نخیزد مگر آنکه گناهی در وی نمی ماند

حدیث سیم

ایضا در کامل الزیارة از مسمع بن عبد الملک کردین بصری روایت کرده که حضرت صادق ع بمن فرمود
یا مسمع انت من اهل العراق اما تاتی قبر الحسین علیه السلام ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت
قبر حسین میروی عرض کردم نه من در بصره معروفم و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه اند دشمنان
ما بسیار است از اهل قبایل و ناصبیان و ایمن نیستم از اینکه حال مرا نزد اولاد سلیمان بگویند و از
ایشان ضررها بر من وارد آید فرمود افما تذکر ما صنع به آیا بخاطر میآوری مصیبت او را گفتم بلی
فرمود جزع میکنی گفتم ای والله و استعبر لذلک حتی یری اهلی اثر ذلک فامتنع من الطعام حتی
تستبین ذلک فی وجهی ای بخدا سوگند جزع میکنم و میگریم تا اهل من اثر اندوه و غم در من
میبابند و از خوردن طعام امتناع میکنم تا آثار حزن ظاهر شود فرمود رحم الله دمعتک
اما انت انک من الذین یعدون من اهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا
و یخافون لخوفنا و یامنون اذا امنا خدا رحمت کند اشک چشم ترا آگاه باش که شمرده میشوی از آنها
که جزع میکنند برای ما و شاد میشوند از برای شادی ما و اندوهناک میشوند در اندوه ما و خائف
میگردند برای خوف ما و ایمن میشوند در ایمنی ما اما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک و
وصیتهم ملک الموت بک و ما یلقونک من البشارة افضل و بدرستیکه تو میبینی وقت مرگ
که پدران من نزد تو حاضر میشوند و ترا بملک الموت سفارش میکنند و آنچه بخود تو میرسانند

فضیلت اطعام

خبر سمیع بن عبد الملک بصری

از بشارت بهتر است وَلملكُ الموتِ ارقّ علیك وَاشدّ رحمةً لك من الأمّ الشفیقة علی ولدها
وملك الموت مهربانتر میشود بر تو از مادر مهربان نسبت بفرزند خود پس حضرت گریست و من نیز
گریستم بعد فرمود الحمد لله الذی فضّلنا علی خلقه بالرحمة وخصّنا اهل البیت بالرحمة حمد مر خدا
وندیرا که تفضیل داد و مخصوص کردانید ما اهل بیت را از خلق خود برحمت ای مسمع بدرستیکه
زمین و آسمانها میگریند از روزیکه امیر المؤمنین ع را شهید کردند تا حال از برای ترحم برما و ملئکه
زیاده از دیگران برما گریه میکنند و از روزیکه ما را کشته اند گریه ملائکه ساکن نگردیده وما بکی
احدٌ رحمةً لنا وما لقینا الّا رحمه الله قبل ان تخرج الدمعة من عینه وهرکه گریه بکند برای ترحم برما البته
خداوند رحمت خود را شامل حال وی خواهد داشت قبل از آنکه اشك از دیده او بیرون آید فاذا سالت
دموعه علی خدّه فلو انّ قطرة من دموعه سقطت فی جهنم لأطفأت حرّها حتی لا یوجد لها حرٌّ وچون اشك
بر روی جاری گشت اگر قطرهٔ از آن بجهنم بیفتد هر آینه حرارت او را فرو نشاند وانّ الموجع قلبه
لنا لیفرح یوم یرانا عند موته فرحةً لا تزال تلك الفرحة فی قلبه حتی یرد علینا الحوض وکسیکه برای
ما دلش بدرد آید وقت مردن چون ما را ببیند شاد شود و آن شادی از دلش زایل نگردد تا در حوض
کوثر برما وارد میشود فانّ الكوثر لیفرح بمحبّنا اذا ورد علیه حتی انّه لیذیقه من ضروب الطعام ما لا
یشتهی ان یصدر عنه وکوثر بسبب ورود محب ما شاد میشود و از الوان طعام انقدر بکام ایشان
میچشانند که نمیخواهد از آنجا برگردد یا مسمع من شرب منه شربةً لم یظمأ بعدها ابدا ای مسمع هرکه
یك شربه آب از آن بیاشامد هرگز تشنه نشود و تعب مشقت نبیند وهو فی برد الكافور وریح
المسك وطعم الزنجبیل احلی من العسل والین من الزبد واصفی من الدمع واذکی من العنبر وآن
آب در سردی کافور و بوی مشك وطعم زنجبیل از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و از آب دیده
صاف تر و از عنبر خوشبوتر است یخرج من تسنیم ویمرّ بانهار الجنان یجری علی رضراض الدرّ
والیاقوت از چشمهٔ تسنیم بیرون میاید و از نهرهای بهشت میگذرد و بر روی مروارید و یاقوت
جاری میشود فیه من القدحان اکثر من عدد نجوم السماء یوجد ریحه من مسیرة الف عام قدحانه
من الذهب والفضة والوان الجواهر و در آن حوض قدحها هست زیاده از ستارگان آسمان و عطر آن

فضیلت گریستن بر ائمه

وصف کوثر مفصلا

وصف حوض کوثر بتفصیل

از هزار ساله راه بمشام خلق میرسد و قدحها از طلا و نقره و الوان جواهر میباشد بعدد نجوم
فی وجه الشارب منه کل فائح حتی یقول الشارب منه لیتنی ترکت ههنا لا ابغی بهذا بدلا ولا
عنه تحویلا و هر کوثر عطر بمشام اشامنده اش میرسد و گوید کاش مرا اینجا بگذارند که نعمت دیگر
و مکان دیگر نمیخواهم اما انک یا ابن کردین ممن تروی منه آگاه باش ای پسر کردین که تو هم از آن حوض
سیراب میشوی و هر دیده که برای مصیبت ما بگرید البته منظر کردن بسوی کوثر شاد میشود و همه دوستان
ما از آن آب میآشامند و هر کس بیشتر محبتی که بر ما دارد لذت میباید و ان علی الکوثر امیر المؤمنین
و فی یده عصاة من عوسج یحطم بها اعدائنا و حضرت امیر در کنار آن ایستاده و عصائی از چوب
عوسج در دست گرفته دشمنان ما را از آنجا میراند پس یکی از ایشان گوید من در دنیا بوحدانیت
خدا و برسالت محمد مصطفی ص شهادت داشتم چرا مرا آب نمیدهی میفرماید برو نزد امام خود فلان یعنی
ابوبکر و بگو ترا شفاعت کند گوید امام من از من تبری میکند میفرماید برگرد نزد آنکسی که او را دوست
و محب او را اختیار کردی و بر خلق مقدم میداشتی و بگو شفاعت کند ترا زیرا که بهترین خلق نزد تو
است که شفاعت او رد نشود گوید از تشنگی هلاک شدم میفرماید زادک الله ظماء و زادک
الله عطشا خدا تشنگی ترا زیاد کند راوی گوید بحضرت صادق ع عرض کردم قربانت بشوم
وکیف یقدر علی الدنو من الحوض ولم یقدر علیه غیره چنین کس چه طور نزدیک حوض کوثر میتواند فرمود
ورع عن اشیاء کثیرة وکف عن شتمنا اذا ذکرنا وترک اشیاء اجترء علیها غیره بواسطه اجتناب
از معاصی کثیره و احتراز از شتم ما چون مذکور میشدیم نزدیک میشود ولیس ذلک لحبنا ولا لهوی منه لنا
ولکن ذلک لشدة اجتهاده فی عبادته وتدینه و این نه بجهت محبت ما و اعتقاد بر ما بود بلکه بسبب
اهتمام و اجتهاد او در عبادت و تدین خود بود که نخواسته مشغول ذکر مردم بشود و گرنه دلش
منافق و دینش نصب عداوت ما و متابعت دشمنان ما بوده و ولایت ابوبکر و عمر داشته و ایشان را

برهمه کس مقدم نموده

تذییل ذکر تفصیلی از حوض کوثر که عمدة الفقرات این

خبر است سید اسمعیل حمیری ره گوید

از قصیدهٔ سید اسمعیل حمیری و حزین نوری

لاهُمْ عَلَیه یَرِدُوا حَوضَهُ ... غداً وَلا هو فیهم یَشفَعُ

حَوضٌ لَهُ ما بَینَ صَنعا الی ... اَیلَةَ اَرضِ الشّام بَلْ اَوسَعُ

یُنصَبُ فیهِ عَلَمٌ للهُدی ... وَالحَوضُ مِن ماءٍ لَهُ مُترَعُ

یَفیضُ مِن رَحمَتِهِ کَوثَرٌ ... اَبیَضُ کَالفِضَّةِ اَوْ اَنصَعُ

حَصاهُ یاقوتٌ وَمَرجانُهُ ... وَلُؤلُؤٌ لَمْ تَجنِهِ اِصبَعُ

بَطحاؤُهُ مِسكٌ وَحافاتُهُ ... یَهتَزُّ مِنها مونِقٌ مَربَعُ

اَخضَرُ ما دُونَ الوَری ناضِرٌ ... وَفاقِعٌ اَصفَرُ اَوْ اَنصَعُ

فیهِ اَباریقُ وَقِدحانُهُ ... یَذُبُّ عَنها الرَّجُلُ الاَصلَعُ

وَالعِطرُ وَالرَّیحانُ اَنواعُهُ ... ذاكٍ وَقَد هَبَّتْ بِهِ زَعزَعُ

ریحٌ مِنَ الجَنَّةِ مَأمورَةٌ ... ذاهِبَةٌ لَیسَ لَها مَرجِعُ

اِذا دَنَوا مِنهُ لِکَی یَشرَبوا ... قیلَ لَهُم تَبّاً لَکُم فَارجِعوا

دونَکُمُ فَالتَمِسوا مَنهَلاً ... یُرویکُمُ اَو مَطعَماً یُشبِعُ

هذا لِمَن والی بَنی اَحمَدٍ ... وَلَم یَکُن غَیرَهُمُ یَتبَعُ

فَالفَوزُ لِلشّارِبِ مِن حَوضِهِ ... وَالوَیلُ وَالذُّلُّ لِمَن یُمنَعُ

یعنی علی ابن ابیطالب

حزین نوری گوید

خدا خلاق خلق است و نبی الله مقصودش ... نبی جان جهان است و ولی الله جانانش

شه دین ساقی کوثر که عقل از جام مهر او ... چشد که قطرهٔ خندد بخضر و آب حیوانش

مسلمانیست از ربانی کسی کو نا مسلمانش ... جز این داند شود کافر اگر خوانی مسلمانش

بدان سان کز شهان احسان گدایان را طمع باشد ... بود چشم کرم دایم شهان را از گدایانش

محیط علم و فضلش را ندانم حد ولی دانم ... که علم ما سبق موجیست زبحر بی عرفانش

هر آن مومن که توحیدش نبودی مهر او با شد ... شریك شرك توحیدش قرین کفر ایمانش

قال الله تعالی انا اعطیناك الکوثر یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم کوثر را در حق الیقین گوید

اعطاء حوض کوثر بحضرت پیغمبر

که مفسرین خلاف کرده اند در معنی کوثر و مشهور میان ایشان است که مراد حوض کوثر است
و از حضرت صادق روایت کرده که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد بعوض پسرش
ابراهیم و از حضرت رضا نقل کرده که حضرت رسول فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را
بر حوض من وارد نکرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند و در
مجمع البیان از انس روایت کرده که بینا رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم بین اظهرنا
اذ اغفی اغفاء ثم رفع راسه متبسما روزی حضرت رسول با ما نشسته بود که ناگاه اثر وحی
بروی ظاهر شد و بعد از زمانی تبسم کنان سر برداشت من گفتم یا رسول الله چه چیز ترا خندانید
فرمود سوره در این حال بر من نازل شد و سوره کوثر را خواند بعد فرمود اتدرون ما الکوثر
آیا میدانید که کوثر چه چیز است عرض کردیم خدا و پیغمبر بهتر میدانند فرمود نهریست که وعده
کرده پروردگار من مرا بآن نهر خیر بسیار هو حوض ترد علیه امتی یوم القیمه و آن حوضیست وارد
میشود بر آن امت من در روز قیامت آنیته عدد نجوم السماء ظرفهای آن بعدد ستارهها
آسمان است فیختلج القرن منهم پس جماعتی از ایشان را از پیش من بربایند من گویم پروردگارا
ایشان از امت منند فیقال انک لا تدری ما احدثوا گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها
کردند و شیخ ابوعلی حسن بن شیخ الطایفه محمد طوسی قدس سرهما در امالی از ابن عباس روایت
کرده که شنیدم از حضرت رسول که فرمود خداوند متعال پنج چیز بر من عطا فرمود و پنج چیز بر علی
اعطانی جوامع الکلم و اعطی علیا جوامع العلم مرا جوامع الکلم یعنی قران و علی را جوامع علم
عطا کرد و جعلنی نبیا و جعل علیا وصیا مرا پیغمبر و علی را وصی گردانید و اعطانی الکوثر
و اعطی علیا السلسبیل مرا کوثر داد و علی را سلسبیل عطا فرمود و اعطانی الوحی و اعطی
علیا الالهام مرا وحی و علی را الهام عنایت کرده و اسری بی الیه و فتح له ابواب السماء حتی
رای ما رایت و نظر الی ما نظرت الیه مرا بمعراج برد و درهای آسمانرا از برای علی گشود تا آنکه
دید آنچه را که من دیدم و نظر کرد بسوی آنچه که من نظر کردم بعد فرمود ای ابن عباس من خالف
علیا فلا تکونن ظهیرا له و لا ولیا هر که مخالفت کند علی را برای یاور و دوست مباش فو الذی

نزول سوره کوثر

وصف حوض کوثر و واردین آن

بعثنی بالحق ما یخالفه احد الا غیر الله ما به من نعمة وشوه خلقه قبل ادخاله النار سوگند بخداوندیکه مرا بحق مبعوث کرده که مخالفت نمی کند کسی با علی مگر آنکه خداوند بر نعمت وخلقت او تغییر میدهد قبل از آنکه او را با آتش جهنم داخل کند ای ابن عباس رحمک الله شک مکن فان الشک فیه یخرج عن الایمان ویوجب الخلود فی النار که بدرستیکه شک در وی از ایمان بیرون می آورد و باعث خلود آتش می شود

ذکر صفت حوض کوثر

مرحوم علامه مجلسی در بحار از اعلام الدین دیلمی از ابو ایوب انصاری روایت کرده که گفت کنت عند رسول الله صلی الله علیه وآله وقد سئل عن الحوض روزی در خدمت حضرت رسول بودم که از حوض سؤال کردند فرمود اما اذا سئلتمونی عن الحوض فانی ساخبرکم عنه از حوض سؤال کردید شما را از آن خبر میدهم ان الله اکرمنی به دون الانبیاء علیهم السلام خداوند مرا باین حوض گرامی داشت و بر انبیاء دیگر مرا تفضیل داد وانه ما بین ایلة الی صنعاء وآن حوض بقدر مسافت ایله وصنعاء است یسیل فیه خلیجان من الماء ماؤهما ابیض من اللبن واحلی من العسل بطحاؤهما مسک اذفر حصباؤهما الدر والیاقوت و دو نهر از آن حوض جاری میشود آبها از شیر سفیدتر واز عسل شیرین تر خاک بسترش هم از مشک اذفر و ریگهای آن هم در و یاقوت شرط مشروط من ربی لا یردهما الا الصحیحة نیاتهم النقیة قلوبهم خداوند شرطی استوار بسته است که وارد نشود بر آن حوض از امت من مگر کسانی که نیات ایشان صحیح وقلوب ایشان پاک باشد از عقاید باطله وصفات ذمیمه آنها که آنچه را بایشان داد باسانی میدهند وآنچه بایشان گرفت بدشواری نمیگیرند و انقیاد کننده گان باشند و صوم را بعد از من که علی بن ابیطالب است یذود من لیس من شیعته کما یذود الرجل الابل الاجرب عن ابله و او دور میکند از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانچه عرب شتر صاحب جرب را از میان شتران خود دور میکند و در مجمع البحرین گوید ایله بالفتح فالسکون بلد بین ینبع ومصر ومنه حدیث حوض رسول الله عرضه ما بین صنعاء الی ایله وایضا در خبر دیگر از حضرت رسول روایت کرده که با میرالمؤمنین فرمود علیه اثنا عشر الف شجرة کل شجرة لها ثلثمائة وستون غصنا در آن نهر دوازده هزار درخت هست که

مفاسد شک

مسافت حوض کوثر

جرب

دیدن عبدالله بن سنان حوض کوثر را

هر یک سیصد و شصت شاخه دارد و چون اهل بهشت اراده طرب میکنند بادی میوزد و آن اشجار و غصون را با هتزاز میآورد پس درخت و شاخه نیست مگر آنکه صدائی ازو میآید که خوشتر از نغمه است ولولا ان الله تعالی کتب علی اهل الجنة ان لا یموتوا لماتوا فرحا من شدة حلاوة تلک الاصوات واگر نبود اینکه خداوند بر اهل بهشت مرگ ننوشته هر اینه از خوشی این صداها میمردند و این نهر در جنت عدن است و از برای من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و برای کسی دیگر از خلق نیست

دیدن عبدالله بن سنان حوض کوثر را در اینعالم عیانا

شیخ ثقه محمد بن حسن صفار رحمه الله در بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق از حوض کوثر فرمود حوضی است که مسافت آن از بصری تا صنعاء است و اول شهر یست در شام و دوم شهری در یمن آیا دوست میداری که آنرا ببینی عرض کردم آری فدایت شوم پس حضرت دست مرا گرفته بخارج مدینه برد و پای خود را بر زمین زد فنظرت الی نهر یجری لا یدرک حافتیه الا الموضع الذی انا فیه قائم دیدم نهری جاری میشود که کناران نمایان نیست مگر آن مکانی که من با آنجناب ایستاده بودیم که مانند جزیره بود فنظرت الی نهر یجری من جانبه ماء ابیض من الثلج ومن جانبه هذا لبن ابیض من الثلج وفی وسطه خمر احسن من الیاقوت فما رأیت شیئا احسن من تلک الخمر بین اللبن والماء پس نهری دیدم که از یکطرف آن روان است سفیدتر از برف و از طرف دیگر شیر و در وسط خمری احسن از یاقوت سیلان مینماید و ندیدم چیزی که خوشتر باشد از این خمر مابین آب و شیر عرض کردم فدایت شوم منبع این نهر از کجاست فرمود اینها همان نهرهاست که خداوند عز و جل در کتاب کریم خود خبر داده چشمه از آب و چشمه از شیر و چشمه از خمر در این نهر جاری میشود و در کناران نهر درختها دیدم که حوریان در آنها قرار گرفته زلفها در سر پیچیده و ظرف و کاسها در دست گرفته بودند که هرگز از آنها چیزی نیکوتر ندیده بودم و آن کاسها از ظروف دنیا نبود پس حضرت بدست مبارک خود یکی از آنها اشاره فرمود که او را سیراب بکند فنظرت الیها وقد مالت لتغرف من النهر فمال الشجر معها و چون آن حوریه خم شد که از آن نهر آب بردارد درخت هم باوی خم گردید پس پر کرده بحضرت داد و آن بزرگوار بمن

فضل صدای درختان بهشت

دیدن عبدالله بن سنان حوض کوثر

منبع حوض کوثر

مرحمت فرمود و من گرفتم و آشامیدم فما رأیت شرابا کان الین منه ولا الذ منه وکانت رائحته
رائحة المسك و هرگز شرابی نرم‌تر و لذیذتر از آن ندیده بودم و بوی مشک داشت و در کاسه
سه لون شراب بود عرض کردم قربانت بشوم هرگز مثل امروز را ندیده بودم و نمیدانستم که امر این
طور بوده فرمود هذا اقل ما اعده الله لشیعتنا این اقل آن چیزیست که حقتعالی برشیعیان ما مهیا
فرموده و چون مؤمن از دنیا میرود روح او براین نهر می‌آید و در ریاض بهشتی متنعم میشود و از شراب آن
میاشامد و روح دشمن ما بعد از فوت بوادی برهوت میرود فاخلدت فی عذابه واطعمت من زقومه
واسقیت من حمیمه فاستعیذوا بالله من ذلك الوادی و در عذاب آن مخلد میشود و از زقومش میخورد
و از حمیمش سیراب میگردد و بخدا پناه ببرید از عذاب آن وادی

ذکر ساقی و والی بودن حضرت امیر بر حوض کوثر

بدانکه از جمله مناقب معروفه حضرت امیر صلوات الله علیه که مسلم بین الطرفین و متفق علیه فریقین
است اینست که ساقی و والی حوض کوثر در روز قیامت آنحضرت است و در این باب اخبار کثیره و احادیث
غیر متناهیه از خاصه و عامه وارد است شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در اعتقادات گوید اعتقادنا
فی الحوض انه حق و ان عرضه ما بین ایلة و صنعاء و هو للنبی اعتقاد ما درباب حوض اینست که آن
حق است و عرض آن بقدر مسافت ایله و صنعاء است و آن از برای حضرت رسول ص است و در آن
کوزه‌ها هست بعدد نجوم سماء و ان الوالی علیه یوم القیمة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع یسقی منه اولیائه
و یذود عنه اعدائه و بدرستیکه متولی آن حوض در روز قیامت حضرت امیر صلوات الله علیه است
که دوستان خود را از آن سیراب و دشمنان خود را ممنوع خواهد داشت و هرکه شربتی از آن بخورد
ابدا تشنه نشود و قال النبی ص لیختلجن قوم من اصحابی دونی وانا علی الحوض و پیغمبر خدا ص فرمود که جمعی
از اصحاب مرا از نزد من بربایند در حالتیکه من در حوض میباشم و میبرند ایشان را بدست چپ پس
من میگویم یا رب اصحابی اصحابی ای پروردگار من اینها اصحاب من اصحاب من اند گویند تو نمیدانی
که اینها بعد از تو چه بدعتها کردند و مجلسی علیه الرحمه در بحار از بشارة المصطفی از ابن عمر روایت
کرده که گوید حدثنی النبی صلی الله علیه واله وهو الصادق المصدق قال اذا کان یوم القیمة

شراب بهشتی

اعتقاد ما راجع به حوض کوثر

ساقی و والی بودن حضرت امیر بر حوض

وجمع الله الاولین والآخرین نادی منادٍ بصوتٍ یسمع به البعید کما یسمع به القریب پیغمبر خدا
مرا خبر داد و انت صادق مصدق و فرمود که چون روز قیامت شود و خداوند جمع کند مردم را
از اولین و آخرین منادی ندا کند بصدائی که دور و نزدیک بشنود ابن علی بن ابیطالب ابن علی
الرضا مؤتی بعلی الرضا فیجاء سبحسنا بابیرا و یکی حلتان خضراوان کجاست علی بن ابیطالب
کجاست علی الرضا پس علی آید و حسنا بیرا میدهند و دو حله سبز او را پوشانند و عصا از درخت
طوبی بروی عطا می کنند و گویند قف علی الحوض فاسق من شئت وامنع من شئت یا بس بر کنار
حوض و سیراب کن هر که را بخواهی و منع بفرما هر کرا بخواهی و در کفایة الخصام از مناقب الزلفی
از حضرت رسول روایت کرده که آنحضرت فرمود سه چیز بمن عطا کرده شده و علی در آنها با من شریک
است و سه چیز بعلی عطا کرده شده و من در آنها با او شریک نیستم عرض کردند یا رسول الله آن سه
چیز که علی در آنها با تو شریک است کدام اند فرمود لوای حمد بمن عطا کرده شده و علی حامل آنست
و کوثر از برای من است و علی ساقی آنست و بهشت و دوزخ از برای من است و علی قسمت کننده آنها
است و آن سه چیز که بعلی عطا شده و من در آنها با او شریک نیستم اینست که او داماد رسول خدا است
و خدا مرا چنین چیزی عطا نکرد و حسن و حسین با و عطا شد و بمن نشد خبر این طور بود منتهی سقط
شده و عالم عارف شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة از مناقب احمد از سعید بن جبیر از
ابن عباس روایت کرده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یا علی انت صاحب
حوضی وصاحب لوائی وحبیب قلبی ووصیی ووارث علمی وانت مستودع مواریث الانبیاء
من قبلی وانت امین الله فی ارضه وحجة الله علی بریته رسول خدا بحضرت امیر فرمود یا علی
تو صاحب حوض من و لواء من و حبیب دل من و وصی من و وارث علم من و مستودع مواریث
انبیاء و امین خدا و حجت خدائی وانت رکن الایمان وعمود الاسلام وانت مصباح الدجی
ومنار الهدی والعلم المرفوع لاهل الدنیا و توئی رکن ایمان و عمود اسلام و چراغ ظلمت و
نور هدایت و علم بلند شده از برای اهل دنیا یا علی من اتبعک نجا ومن تخلف عنک هلک
هر که پیروی تو کند نجات یابد و هر که از تو تخلف جوید هلاک شود وانت الطریق الواضح والصراط

المستقیم وانت قائد الغر المحجلین ویعسوب المؤمنین وانت مولی من انا مولاه وانا مولا کل مؤمن
ومؤمنة وتوئی طریق واضح وراه راست وپیشرو روودست وپاسفیدان وپادشاه مؤمنان
ومولای کسیکه من مولای اویم ومن مولای هر مؤمن ومؤمنهام لا یحبک الا طاهر الولادة
ولا یبغضک الا خبیث الولادة دوست نمیدارد ترا مگر حلال زاده ودشمن نمیدارد ترا مگر حرامزاده
وما عرجنی ربی عزوجل الی السماء وکلمنی الا قال یا محمد اقرأ علیا منی السلام وعرفه انه امام اولیائی
ونور اهل طاعتی وهنیئا لک هذه الکرامة وخداوند متعال دوهیچ وقتی مرا باسمان نبرد وبامن
متکلم نشد مگر آنکه فرمود ای محمد علی را از من سلام برسان وباو اعلام کن که او امام دوستان ونور
مطیعان من است واین کرامت بر تو گوارا باد یا علی وشیخ ابو عبدالله صدر الحفاظ محمد بن یوسف
گنجی شافعی در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب باسناد خود از ابی ذر غفاری روایت کرده که گوید
قال رسول الله ترد علی الحوض رایة علی امیر المؤمنین وامام الغر المحجلین پیغمبر خدا فرمود
وارد شود بر من در کنار حوض کوثر علم امیر المؤمنان وپیشوای رو ودست وپاسفیدان
وچون برخیزم ودست او را بگیرم روی او واصحابش سفید ونورانی شود واقول ما خلفتمونی فی
الثقلین بعدی واز ایشان بپرسم که با ثقلین یعنی کتاب الله وعترت واهل بیت من بعد از من چه
کردید فیقولون تبعنا الاکبر وصدقناه ووازرنا الاصغر ونصرناه وقاتلنا معه گویند بزرگتر را
متابعت وتصدیق کردیم وکوچکتر را معاونت نمودیم وبا دشمنان او قتال کردیم پس گویم
بیائید وبیاشامید فیشربون شربة لا یظمؤن بعدها پس شربتی از آب بخورند که هرگز تشنه
نشوند وچراغ امامهم کالشمس الطالعة ووجوههم کالقمر لیلة البدر وکاضواء نجم فی السماء روی
امام ایشان مانند آفتاب تابان وروهای بعضی از ایشان مانند ماه شب چهارده وبعضی مانند

ستاره درخشان باشد وباید دانست همچنانکه حضرت امیر ساقی و والی
حوض کوثر است همچنین ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین

وبر این مطلب در اخبار خاصه وعامه تصریح شده علی بن عیسی الاربلی قدس الله سره در کشف

مقصد ثانی ...

در بیان اینکه علی ساقی حوض کوثر است ... فضائل ...

اشعار حضرت باقر و سید الشهداء در باب حوض

الغمه و ابن صباغ مالکی مکی در فصول المهمه و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة روایت کرده اند که حدیث بعضهم قال کنت بین مکة و المدینة فاذا انا بشبح یلوح من البریة یظهر تارة و یغیب اخری حتی قرب منی فتاملته فاذا هو غلام سبعا او ثمانی بعضی گفته بین الحرمین بودم که سواد شخصی از صحرا پیدا شد که گاهی ظاهر و گاهی غایب بود و چون نزدیک شد دیدم غلامی است هفت ساله یا هشت ساله پس مرا سلام داد و من جواب رد کرده گفتم از کجا میآئی گفت من الله گفتم بکجا میروی گفت الی الله بسوی خدا گفتم فما زادك توشه تو چیست گفت التقوی گفتم ممن انت از کدام طایفه گفت انا رجل عربی از عرب هستم گفتم معین کن فرمود قرشی هستم گفتم از این روشن تر فرمود هاشمی عرض کردم از این واضح تر فرمود علوی هستم بعد این اشعار را انشاد کرد

فنحن علی الحوض ذوّاده	نذود و نسعد و رّاده
فما فاز من فاز الّا بنا	و ما خاب من حبّنا زاده
فمن سرّنا نال منّا السرور	و من سائنا ساء میلاده
و من کان غاصبنا حقّنا	فیوم القیمة میعاده

بعد فرمود انا محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب پس من ملتفت شدم او را ندیدم و ندانستم که او باسمان صعود کرد یا بر زمین فرو شد و روز عاشوراء حضرت حسین در رجز خود میفرمود

و نحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا	بکأس رسول الله ما لیس ینکر
و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة	و مبغضنا یوم القیمة یخسر

و در خلاصة المنهج گوید و ساقی این آب کوثر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد که دوستان خود را آب دهد با یازده فرزند برگزیده خود و دشمنان خود را تشنه بدوزخ فرستد

نقل قصه مرد بغدادی و دیدن او حوض کوثر را در عالم منام

مرحوم ثقة الاسلام در دار السلام گوید که شمس الدین محمد رضوی از علماء دولت صفویه در کتاب حبل المتین فی معجزات امیر المؤمنین ع از مولی محمد تقی خادم و جماعتی از ثقات از مرد

۱۲ ازجانب خدا

قصهٔ مرد بغدادی

بغدادی روایت کرده اند که گوید من در اکثر اوقات بدهات بغداد رفته تجارت و معامله
می کردم و پول داده بطور سلم خرید کتان می نمودم پس روزی بقریه می رفتم از برای اخذ مال
خود دیدم سواره نیز بطرف ان قریه روان است خود را باو رسانیدم از مقصدش پرسیدم بقریه
اشاره کرد باوی رفیق شدم دیدم ان شخص دهان خود را بلثام بسته پرسیدم گفت دندانهایم
درد میکند و چون اندکی راه رفتیم از من پرسید که از خود بغداد هستی یا از اهل دهات گفتم
از دهات گفت شیعه هستی گفتم نه حنفی مذهبم گفت اگر از من تقیه میکنی منزهی و برثلثه لعنت
کن گفتم چه طور این سخن میگوئی و لعن میکنی و حال انکه از مردم این بلاد و مسلمین هستی فقال و
کیف لا العنهم ثم کشفنا اللثام عن فمه فرایت شفتاه قد فنیت بالمرة وله وجه مهیب گفت چطور
لعن نکنم بر انها و لثام را از دهان خود دور کرده دیدم لبهایش بالمرة رفته و روی مهیبی دارد گفتم
این چه هیئت قبیحی است و چرا چنین شده گفت در محبت ثلاثه چنین شده ام و شروع کرد بقصه
خود و گفت من برادری داشتم از من بزرگتر و چندی قبل بموصل رفت و چند سال در انجا ماند و
بواسطه مخالطه و مجالست با شیعیان انجا مذهب شیعه را اختیار کرده بود و چون من باین امر مطلع
گردیدم غضب بر من مستولی شده از وی مفارقت جستم تا ماه مبارک رمضان رسید در خیال خود
گفتم این برادر تو فقیر است چیزی ندارد و تو غنی هستی اگر چه بر خلاف مذهب تو میباشد
بر وی رحم نموده او را طلب کردم و گفتم این ماه مبارک رمضان بر ما مهمان باش او هم اجابت
نمود و حال او این بود که چون سائلی میامد و در محبت ثلاثه چیزی از وی میخواست تغافل نموده
رو بر می گردانید و چون سائلی در محبت علی بن ابیطالب از وی سؤال میکرد نان و حلوا میداد
دانستم که او از شنیدن اسماء ثلاثه هم اکراه دارد تا انکه روزی سائلی امد و چیزی در محبت علی بن
ابیطالب از وی طلب نمود او خواست که نان و حلوا بدهد من چنان طپانچه ای بر دهانش زدم
که پر از خون شد و دشنام بسیاری دادم و گفتم چون اسامی ثلاثه را میشنوی اعراض میکنی و چون
اسم علی بن ابیطالب را میشنوی نمیدانی از کدام جانب بسائل عطا کنی و او را از خانه خود بیرون
کرده طرد نمودم و بدین جهت مغموم شدم فلما هجعت رایت کان القیمة قد قامت و غلبنی

قصه مرد بغدادی

العطش حتى تدلى لسانا من فى فانلظى منه وچون خوابيده ديدم گويا قيامت برپا شده ومن تشنه
هستم واز سوز عطش زبان از دهانم بيرون امده در اين حال جماعت نورانى ديدم كه از حال
من پرسيدند گفتم از التهاب عطش در نهايت جهد هستم گفتند ههنا على بن ابيطالب عن قريب
منك يسقى الناس ابنك على بن ابيطالب نزديك تو مردم را سيراب ميكند من رفته ديدم
شخصى جامى در دست دارد وقريب هشت هزار نفر نزد او ايستاده وهو يسقيهم بحيث يناول
كل واحد منهم الجام قبل ان يرفع يده وايشانرا سيراب ميكند وبان جام بهر يكى اب ميدهد
قبل از انكه دست خود را بلند بكند من تعجب كردم نزد وى رفته گفتم يا مولاى اسقنى شربة
من الماء فانى عطشان اى مولاى من تشنه هستم مرا سيراب بكن از من رو گردانيد گفتم
اى مولاى من از دوستان تو ميباشم فرمود لست بمحب وهذا الماء حرام على غير المحب اذهب
الى الاول حتى يسقيك تو محب من نيستى واين اب بر غير محب حرام است برو نزد اول تا ترا سيراب
بكند گفتم نميدانم او كجاست مرا بسوى او دلالت نمود چون از پيش او مايوس شدم بدان صوب
شتافتم وچون رسيدم ديدم كه در اتش مشتعل است اب طلب كردم دشنام بسيار بمن داد
وگفت من در اتش هستم اب از كجا بياورم برگشتم بسوى حضرت وقصه را گفتم فرمود برو نزد ثانى
وبسوى او دلالت كرد وچون رفتم حال او را اسوء از اول ديدم لابد اب طلب كردم او هم
دشنام داد باز برگشتم بسوى حضرت فرمود برو نزد ثالث ودلالت فرمود رفتم حال او مثل
انها بود برگشتم وگفتم ايشان مرا اجابت ننمودند مرا سيراب كن فرمود من مأذون نيستم كه ترا
اب بدهم تو خود بردار فلما ذهبت لاخذ الماء رأيت الحوض يعلو وتقصر يدى عنه چون
خواستم كه اب بردارم ديدم كه حوض بلند شد ودستم نرسيد عرض كردم يا على دستم نميرسد
فرمود خداوند اب را بر تو حرام كرده نميتوانى كه بياشامى برو نزد ثانى وبگو كه على بن ابيطالب مرا
نزد تو فرستاد كه سيراب بكنى وچون رفتم گفت چرا امدى گفتم على بن ابيطالب فرستاد كه مرا
سيراب بكنى گفت اسقيك على ان تغمض عينك وتفتح فاك ترا سيراب ميكنم بشرطيكه چشم خود
بپوشى ودهان باز كنى چنين كردم فصب فى فى كفا من النار فاحرق جميع شيئى كان فى وشرع

از قصیدهٔ سید احمد و محمود خان

فی سبتی پس کهی از آنش بد هان من ریخت که هم لبهایم بسوخت چنانچه می بینی و مرا دشنام داد فانتبهت من نومی فزعاً و رأیت آن شفتی قد تنفطت بالمرة پس هراسان و ترسان از خواب بیدار شده دیدم که لبهایم بالمرة رفته پس برخاسته بخانه برادرم رفتم و مسئله کفتند بواسطه همکم ز نو رسید بخانهٔ یکی از دوستان خود رفت من هم رفتم و او را صدا زدم و چون بیرون آمد حال
مرا بدان منوال دید کریست و سبب پرسید نقل کردم و بدست او مستبصر شد

مقدمهٔ سابعه
در فضیلت بکاء و ذکر مصیبت حضرت سید الشهداء ع
سید احمد بن سید علی خان کوید

رزیته جلّ فی الاسلام موقعها
تنسی الرزایا و لکن لیس ننساها

و کیف ننسی مصابا قد اصیب به
الطهر الوصی و قلب المصطفی طه

خطب دهی البضعة الزهراء حیث دهی
رزء جرت بنجیع منه عیناها

فای قلب لهذا غیر منفطر
وجدا فذلک اعماها و اقساها

و ای عین علیهم غیر باکیة
حزنا فان عماء القلب اعماها

آل النبی علی الاقتاب عاریة
کما یسر یزید عند رؤیاها

و راس اکرم خلق الله یرفعه
علی السنان سنان و هو اشقاها

ملک الشعراء محمود خان کوید

روزی که دست خویش قضا بر قلم نهاد
بر آل مصطفی بشهادت رقم نهاد

بر عترت رسول پس از رحلت رسول
کرد آنچه کرد آنکه بنای ستم نهاد

بنیاد بارگاه سلیمان بباد داد
دیو پلید پای چو بر تخت جم نهاد

بر آسمان ز واقعهٔ سبط مصطفی
بر هر دلیکه بود دو صد داغ غم نهاد

بر قبهٔ فلک غم و اندوه زد علم
روزیکه او بدست برادر علم نهاد

آتش ز سوز اهل حرم در جهان گرفت	چون رخ که وداع بسوی حرم نهاد
رفت از هجوم غم قدم آسمان ز جا	تنها چو او بعرصهٔ میدان قدم نهاد

ودر این مقدمه کلمهٔ

از فضیلت روضه خوان و جمله از کتاب لؤلؤ و مرجان مذکور خواهد شد

بدانکه این منصب جلیل رثاء و ابکاء بر مصائب حضرت خامس آل عبا علیهم الصلوة والسلام مقامی است بس رفیع و مرتبه ایست بس منیع و در شرف و فضیلت او همین کفایت است که اول وجودی که مرثیه خواند و فیض ابکاء از وی صادر شد ذات اقدس سبحانه جل ذکره و جبرئیل امین و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین سلام الله علیهم اجمعین بوده اند نه یکمرتبه و یک مجلس بلکه کرات و مرات و مجالس عدیده و مقامات کثیره چنانچه این مطلب از اخبار خداوند متعال از شهادت مظلوم بحضرت موسی و انبیاء عظام علیهم السلام و اخبار جبرئیل در مرور انبیاء از زمین کربلا و سایر مواقع و موارد معلوم و روشن است و علاوه بر این ذاکر سید الشهداء علیه السلام واسطهٔ فیوضات و برکات همهٔ مؤمنین و قاطبهٔ اهل دین است زیرا که از ذکر مصائب اهل بیت عصمت و نشر فضائل و مناقب ائمه علیهم السلام همهٔ طبقات اسلام مستفیض میشوند حتی نسبت باعاظم علمای کاملین و اعاظم فقهاء و مجتهدین که چراغ هدایت و مقتدای امت هستند بواسطهٔ آنکه رفع درجات و وجوب جنات و وصول سعادات و مغفرت سیئات و عفو خطیئات اهل مجلس از بکاء و ابکاء ذاکر و مستمع حاصل میشود و این فیوضات وفیره و برکات کثیره از باب الله محراب بواسطهٔ او شامل حال ایشان کرده بلکه بالاتر از این میگویم که ذاکر واسطهٔ فیوضات آن وجود مقدس میشود که بر همهٔ عالم و اهل عالم و آحاد اولاد آدم واسطهٔ فیوضات و برکات اند و آن عبارت است از امام علیه السلام زیرا که اشخاصی که در حضور ائمه علیهم السلام انشاد اشعار و ذکر مصائب سید الشهداء باسائر ائمهٔ هدی علیهم الصلوة والسلام کرده اند فیوضات کامله بتوسط ایشان بآن نفوس مقدسه و ذوات شریفه و اکابر اصحاب ایشان و اهل مجلس عاید

شرایط ذاکر حضرت حسین علیه السلام

کرده است و از این حیثیت از جمیع اهل عالم حتی از سلسلهٔ جلیلهٔ علماء هم امتیاز مخصوصی دارند زیرا که هر عالم که بخدمت امام علیه السلام وارد شده فیضی از امام باو رسیده ولی هر ذاکر و روضه خوانی که بحضور ایشان علیهم السلام آمده و مأمور و مأذون بذکر مصیبت و انشاد قصیده گردیده از آن ذاکر فیوضاتی بآن امام علیه السلام عاید گردیده است ولیکن ای برادر عزیز من بشرطها و شروطها در عالم هیچ مطلقی نیست کلمهٔ با الاثر از توحید نمی باشد شرایطی دارد همچنین در این باب حسینیه که باب نجات امت و رحمت واسعهٔ خداوند عزت است شرایط مخصوصی و آداب کثیره دارد تا شخص قابل این فیوضات و نایل این درجات گردد نه هر هوا و هوس و اغراض نفسانیه و تدلیس شیطانیه و عمده از شرایط این عمل شریف و منصب منیف خلاص و صدق است که روح جمیع اعمال الحسنه سیّما این عمل خاص است حکیم سنائی گوید

هرچه یابی جز هوا آن دین بود در جان نگار ... هرچه بینی جز خدا آن بت بود درهم شکن
فرنها باید که تا یک کودکی از لطف طبع ... عالمی گویا شود یا فاضلی صاحب سخن
یاد و قبله در ره توحید نتوان رفت راست ... یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن
صدق و اخلاص و درستی باید و عمر دراز ... تا قرین حق شود صاحب قرانی در قرن

و بدین سبب مرحوم ثقة الاسلام نوری نوّر الله مضجعه دربیان این دو شرط کتاب مخصوصی وضع کرده موسوم بلؤلؤ و مرجان در شرط پلهٔ اول و دوم منبر روضه خوانان و با سند لائل کافیه و بیانات وافیه این دو شرط را مبیّن و مبرهن فرموده و بجهت تذکرهٔ ذاکرین و تبصرهٔ واعظین دو منام از آن کتاب مستطاب در این مقام مذکور می شود رؤیای اوّلی گوید شخصی در شهر کرمانشاه خدمت عالم کامل جامع فرید آقا محمّد علی صاحب مقامع و غیره قدّس الله روحه رسید و عرض کرد در خواب می بینم بدندان خود گوشت بدن مبارک حضرت سیّد الشهداء ع را میکنم آقا او را نمیشناخت سر بزیر انداخت و متفکر شد پس باو فرمود شاید روضه خوانی میکنی عرض کرد بلی فرمود یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن رؤیای ثانیه گوید سیّد فاضلی از معتبرین روضه خوانان شبی در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و خلق در نهایت وحشت و حیرت و هر کس بحال

حضرت حسین ... شرایط ذاکر

فضیلت روضه خوانی

خود مشغول وملائکه ایشانرا میبرانند بسوی حساب وباهر تنی دو موکل بود ومن چون
این داهیه را دیدم در اندیشه عاقبت خود که با این بزرگی امر بکجا خواهد کشید در این حال
دو نفر از ان جماعت مرا امر نمودند بحضور در محضر خاتم النبیین صلی الله علیه واله چون مآل
کار خطرناک بود مسامحه کردم مرا کشانیدند یکی در پیش دیگری در عقب ومن در وسط هراسان
وترسناک سیر میکردم که دیدم عماریه بسیار بزرگی بر دوش جماعتی از طرف راست راه میبروند بالهام الهی
دانستم که در ان عماری سیدة زنان عالم است صلوات الله علیها وچون بعماریه نزدیک شدم فرصت
را غنیمت دانسته از دست موکلان فرار وخود را بر عماریه رسانیدم انرا قلعه محکم ومحل منیعی دیدم
که پیش از من جمعی از گناهکاران بانجا پناه برده بودند وموکلین را دیدم از عماریه دور وقدرت نزدیک
شدن بعماریه ندارند وبهمان اندازه دوری با ما سیر میکنند وباشاره التماس کردند برگردیم قبول نکردیم
انگاه باشاره مارا تهدید کردند چون تکیه گاه خود را محکم دیدیم مانیز ایشانرا تهدید میکردیم و
با همین قوت قلب سیر میکردیم که ناگاه رسولی از جانب رسول خدا ص رسید وبیان معظم از
جانب انجناب گفت که جمعی از گناهکاران امت بتو پناه اورده اند ایشانرا روانه کن که بحساب
ایشان برسیم پس ان مخدره اشاره فرمود که موکلان از هر طرف رسیدند ومارا بموقف حساب
کشانیدند ودر انجا منبری دیدم بسیار بلند که پلههای زیادی داشت وسید انبیاء ص بر بالای ان نشسته
وامیر المؤمنین ع بر پله اول ان ایستاده ومشغول است برسیدن حساب خلایق واهل ان در پیش روی
انحضرت صف کشیده چون نوبت حساب بمن رسید مرا مخاطب کرده وبنحو سرزنش وتوبیخ فرمود
چرا ان فرزندم حسین را خواندی واورا بمذلت وخواری نسبت دادی پس در خواب متحیر شدم
وجز انکار چاره ندیدم پس منکر شدم که نخواندم پس دیدم مردی بسیار زود بمن رسید گویا منتج امری
دران فرو رفته ملتفت شدم بطرف خود مرد برا دیدم که در کفش طوماری است انرا بمن داد
گشودم دیدم صورت مجالس من دران بود ودر هر جا هر وقت هرچه خوانده بودم دران ثبت
شده بود واز ان جمله همان فقره که از من سؤال کردند پس جمله دیگر بخاطرم امد گفتم مجلسی علیه
الرحمه انرا در جلد دهم بحار ذکر کرده پس یکی از خدام حاضرین فرمود برو از مجلسی ان کتاب را بگیر

نقل نکردن نوری ره یک کلمه از روایة

پس ملتفت شدم دیدم از طرف راست منبر صفوف بسیار است که اول جنب منبر و اخوان خدا

داند که بکجا منتهی میشود و هر عالی مؤلفاتش در پیش رویش گذاشته شخص اول در صف اول مرحوم

مجلسی است چون رسول حضرت پیغام را باو رسانید در میان کتب آن کتاب را برداشت باو داد گرفت

او را اشاره فرمود بمن دهد گرفتم و در بحر تحیّر فرو رفتم زیرا که غرض از آن حیله و افتراء خلاصی از

آن مهلکه بود پس پاره او را فرا بیهوده بهم زدم در آن حال حیله دیگر بخاطرم امد پس گفتم انرا در مقبل

حاجی ملا صالح برغانی دیدم باز بخادمی فرمود برو باو بگو کتاب را بیاورد و رفت و گفت در صف

ششم یا هفتم حاجی مذکور بود کتاب را خود برداشت و آورد پس امر فرمود آن فقره را در انکتاب

پیدا کنم دوباره خوف برگشت و مضطرب شدم و راه چاره از هر طرف بسته شد به بیهوده مشغول

برگردانیدن اوراق بودم با قلب هراسان تا انکه میگوید چون از خواب بیدار شد جماعتی از اهل

صنف خود را جمع کرده انچه در خواب دیده بود نقل نمود و گفت اما من در خود تمام شروط روضه

خوانی را نمی بینم انرا ترک میکنم و هر که مرا تصدیق میکند سزاوار است و نیز دست از آن بکشد

با انکه سالیانه مبالغ خطیره از این راه باو میرسید از آن چشم پوشید و دست از روضه خوانی

کشید **مؤلّف گوید** مرحوم نوری نوّر الله مضجعه این حکایت را در دار السّلام و فیض القدسی

فی ترجمة المجلسی نقل کرده اند امّا نمیدانم که خاطر شریف ایشان بچه حد و اندازه از اباطیل بعضی

از ذاکرین و منتحلین منبر ملول و منضجر شده که در این حکایت یک کلمه که مشعر بر وسعت رحمت

خداوندی حدیث و مشتمل بر کمال مهربانی و مزید لطف و عنایت سبحانه جلّت عظمته و عمّت نعمته

بود حتی از سید انبیاء و سرور اوصیاء صلوات الله و سلامه علیهما در این کتاب نقل نکرده و بالمره

طرح نموده و کتمان داشته است و آن اینست که گوید در آن اثنا که مشغول برگردانیدن اوراق

کتاب برغانی بودم فاذا برسول من الله الرّحیم الی النّبیّ الکریم بان علیّا صلوات الله علیهما الوحا

النّاس کذلک و نافقهم بکلّ شیئ لم ینج احد منهم فانقلبت حالته الی الملاطفة و المساهلة فزال خوفی

و [illegible] گفتم ناگاه رسولی از جانب خداوند رحیم بسوی پیغمبر کریم رسید که اگر علی با این مداقه

محاسبه نماید و با مردم در هر چیز همنا قشه بکند احدی از ایشان نجات نخواهد یافت پس حالت حضرت

نقل ثقة الاسلام مجلسی علیه الرحمه

بیک کلمه اسقاط الفرائض

ذکر بعضی از اخبار و احوال کمیت اسدی

امیر بملاطفه و مساهله مبدل کردند و خوف از من زایل شد و دلم آرام گرفت تا آخر ولی
بجهة عدم تجری ذاکرین باخر رؤیا متعرض نشدم و از آن فقره دست برداشتم امّا در عالم انصاف
و حقیقة الامر همه عباد و مخلوقات در هر حال و هر زمان محتاج عفو و رحمت پروردگار احدیت
مربان حکما است که گمان توان نمود و مربان قیمی است که در حالی از آن دست توان برداشت و نجات
و خلاصی هر بنده از مطیع و عاصی جز بفضل نامتناهی الهی نخواهد بود و انبیاء و اولیاء با همه صفه
عدل و مکافات حقیقت نتوانند گذارد تا چه رسد بعلماء و صلحا و واعظین و ذاکرین و لیکن بر
مسلمان خصوص باشخاصی که خودشان را رهنما و پیشوا میدانند و چند پله از مردم بالاتر میروند
و بدرجات ترقی میکنند بهیچ وجه شایسته و سزاوار نیست که باین امید وارد هتک حرمت اسلام
بکنند و علی رؤس الاشهاد و منابر المسلمین از زبان ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین کذب و افترا
بگویند و بکلی اغماض و مسامحه کرده از پی تکلیف شرعی خود نروند و این گونه امر شریف و منصب
منیف را بازیچه شمرند

مقدمه ثامنه در انشاد سه نفر در خصوص سه بزرگوار از ائمه اطهار علیهم السلام اوّل انشاد کمیت بن زید اسدی در خدمت حضرت باقر صلوات الله علیه

مرحوم حاجی ملا صالح برغانی طاب مرقده در مخزن البکاء از کتاب ریاض الابرار از کمیت روایت
کرده که بخدمت حضرت باقر مشرف شدم و عرض کردم که من درباره شما چند بیتی گفته ام حضرت
فرمود بخوان پس گفتم

أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي	وَالدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَأَلْوَانِ
لِتِسْعَةٍ بِالطَّفِّ قَدْ غُودِرُوا	وَصَارُوا جَمِيعاً رَهْنَ أَكْفَانِ

پس آنحضرت و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام گریستند و آواز گریه دختری از پرده در
پشت خیمه شنیدم و چون باین بیت رسیدم

وَسِتَّةٌ لَا يُتَجَارَى بِهِمْ	بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فُرْسَانِ
ثُمَّ عَلِيُّ الْخَيْرِ مَوْلَاهُمْ	ذِكْرُهُمْ هَيَّجَ أَحْزَانِي

مراد

مراد حضرت سید الشهداء یا مسلم بن عقیل باشد پس حضرت باقر علیه السلام گریست و فرمود
ما من رجل ذکرنا او ذکرنا عنده فیخرج من عینیه ماء و لو مثل جناح البعوضة الا بنی الله تعالی له
بیتا فی الجنة و جعل ذلک الدمع حجابا بینه و بین النار نیست مردی که ما را یاد کند یا مذکور
نزد وی پس بیرون آید از دو چشم او اشکی هر چند مثل پر پشه باشد بنا میکند حق تعالی برای
او خانه در بهشت و قرار میدهد آن اشک را حجابی در میانه او و آتش بعد حضرت فرمودند
بیامرز گناه گذشته و آینده کمیت را و چون باین شعر رسید

متی یقوم الحق فیکم	متی یقوم مهدیکم الثانی

چون این کلام از من صادر شد فی الفور آنحضرت فرمود انشاء الله و سریعا مهدی ما امام نهم
از اولاد حسین است من عرض کردم چه وقت ظاهر خواهد شد فرمود مثل و مانند قیامت
است که ظاهر نخواهد شد مگر بغتة

و مناسب بود در این مقام ذکر بعضی از اخبار و اشعار کمیت علیه الرحمة — اما اخبار

قطب راوندی علیه الرحمة در خرائج روایت کرده که ان الباقر علیه السلام دعا للکمیت لما اراد
اعداء آل محمد اخذه و اهلاکه و کان متواریا چون جمعی از دشمنان خاندان نبوت خواستند
که کمیت را بسبب محبت او بدودمان رسالت بگیرند و او پنهان شده بود و مردم را از برای او
در سر راهها گذاشته بودند حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حق او دعا کرد و چون در
ظلمت شب از خانه بیرون آمد و بصحرا رسید خواست بیکی از راهها بیرون رود فجاء اسد
منعه من السیر فیها شیری پیش آمد و او را از آن راه منع کرد پس کمیت متوجه راه دیگر شد باز
آن شیر پیش آمد و از آن طریق نیز منع نمود و گویا اشاره کرد که از عقب من بیا پس شیر از پیش
و کمیت از عقب میرفتند تا بمقام امن رسید و از اعداء خلاصی یافت و نظیر این کرامت بدعای
حضرت صادق ع در حق سید اسماعیل حمیری نیز اتفاق افتاد و چنانکه سید از مادر و پدر میگریخت
سلطان وقت را بمواخذه او واداشته بودند و مرحوم سید هاشم بحرانی در مدینة المعاجز

خبر جابر در باب بدره کمیت

کتاب امامت ابو جعفر محمد بن جریر طبری از جابر روایت کرده که بخدمت حضرت ابو جعفر علیه
السلام از مس حاجت شکایت کردم فرمود ای جابر چیزی نزد ما نیست پس اندکی نگذشت که
کمیت بن زید شاعر داخل شد و عرض کرد جعلنی الله فداك اتاذن لی ان انشدك قصیدة قلتها
فیکم فدایت بشوم ایا اذن میدهی انشاد بکنم قصیده را که در حق شما گفته ام فرمود بخوان پس
خواند من لقلب سقیم اه و چون فارغ شد حضرت فرمود ای غلام داخل خانه شو و بدره از برای
کمیت بیاور غلام وارد شد و بدره اورد نزد کمیت بگذاشت باز کمیت عرض کرد جعلت فداك ایا
اذن میدهی که قصیده دیگر بخوانم فرمود بخوان و چون خواند حضرت فرمود غلام بدره دیگر اورد
و کمیت ثالثا استیذان نمود و خواند و بدره سیم نیز اورد کمیت عرض کرد یا سیدی والله ما انشدك
مطلبا لعرض من الدنیا وما اردت بذلك الا صلة رسول الله صلی الله علیه واله وما اوجب الله
علی من حقکم ای مولای من بخدا سوگند من بجهت عرض دنیا انشاد نمیکنم و بجز صله رسول خدا
و اداء حق شما که بر من واجب است چیزی اراده ندارم حضرت در حق وی دعا کرد و فرمود ای غلام
این بدره را در جای خود بگذار غلام برداشته بمکان خود رد نمود جابر گوید من در نفس خود گفتم
که من از مس حاجت شکایت کردم فرمود چیزی نزد ما نیست اما بکمیت سی هزار درهم عطا میفرماید
و کمیت رفت حضرت فرمود ای جابر برخیز و داخل خانه شو چون داخل خانه شدم چیزی در انجا
ندیدم بیرون امدم و گفتم فرمود ای جابر ما سترنا علیك اکثر مما اظهرنا لك انچه ما از تو
پنهان داشتیم بیشتر از انست که اظهار نمودیم بعد برخواسته از دست من گرفت بخانه داخل
کرد فضرب برجله الارض فاذا شبه عنق البعیر قد خرج من ذهب و پای مبارکش را بر زمین
زد و طلائی همچون گردن شتر ظاهر شد و فرمود یا جابر انظر الی هذا ولا تخبر به الا من تثق
به من اخوانك نگاه کن باین و بکسی مگو مگر بانکه وثوق و اطمینان داری به برادری از اخوان
خود ای جابر ان جبرئیل اتی رسول الله غیر مرة بمفاتیح خزائن الارض وکنوزها وخیره من غیر
ان ینقصه الله ما اعد له شیئا فاختار التواضع لربه عز و جل ونحن نختاره جبرئیل مکرر
کلیدهای خزاین و کنوز زمین را بخدمت رسول خدا اورد و مخیر کرد انحضرت را بدون انکه

جابر نزد امام شکایت

کرامت حضرت باقر علیه السلام

خبر کمیت در باب شیخین

ازمقام او چیزی کاهیده شود پس آنحضرت تواضع را اختیار کرد از برای خداوند عزّ وجلّ
وما نیز ازا اختیار می کنیم ای جابر انّ الله اَقدرنا علی ما نرید من خزائن الأرض ولو شئنا ان
نسوق الأرض با زمّتها لسقناها خداوند ما را بر خزائن زمین قادر کرده واگر بخواهیم که از
زمامهای زمین گرفته سوق کنیم هر اینه میتوانیم

ذکر خبر کمیت در خصوص شیخین و تفصیلی در این باب

در رجال کشی منقول است که روزی کمیت بحضرت باقر علیه السّلام عرض کرد یا سیّدی اسئلك
عن مسئلة وکان متکئا فاستوی جالسا وکسر فی صدره وسادة ای مولای من از شما مسئله سوال
میکنم آنحضرت تکیه کرده بود راست شد و بالش را در سینه مبارك خود قرار داد و فرمود بپرس
عرض کرد اسئلك عن رجلین از حال شیخین مرا خبر ده فرمود یا کمیت بن زیاد ما اهریق
فی الأسلام محجمة من دم ولا اکتسب مال من غیر حلّه ولا نکح فرج حرام الّا وذلك فی اعناقهما
الی یوم یقوم قائمنا ای کمیت در اسلام بقدر ظرف حجامت خونی ریخته نشد ومالی بظلم گرفته
نکردید و زنی بحرام اخذ نگشته مگر آنکه وبال آنها در گردن این دو نفر است تا آنروزی که قائم
ما یعنی حجة بن الحسن العسکری علیهما السّلام ظاهر گردد ونحن معاشر بنی هاشم نامر کبارنا
وصغارنا بسبّهما والبرائة منهما وما گروه بنی هاشم بزرگ و صغیر خودمان امر میکنیم که ایشانرا
سب و از آنها برائت بنمایند ومؤید این خبر است آنچه در مناقب نقل کرده که محمّد بن کثیر کوفی
گوید کنت لا اختم صلوتی ولا استفتحها الّا بلعنهما ابتداء نمیکردم نماز خود را و ختم نمینمودم
مگر بلعنت شیخین فرأیت فی منامی طائرا معه تور من الجوهر فیه شیء احمر شبه الخلوق شبی در واقعه
دیدم که مرغی از هوا آمد و با وی طرفی از جواهر بود که چیز سرخی مثل خلوق که نوعی از طیب است
در آن بود و نازل شد بر روضه پیغمبر و آن دو نفر را از قبر در آورد و بآن شیء صورت ایشانرا آلوده
نمود بقبر بر گردانید وبهوا مرتفع شد من از کسی که نزد من بود پرسیدم که چیست این مرغ و
این خلوق گفت هذا ملك یجیئ فی کل لیلة جمعة یخلقهما این ملکی است که در هر شب جمعه
میآید و باین خلوق ایشانرا آلوده میکند فازعجنی ما صبحت الّا نطیب نفسی بلعنهما پس از خواب

مقامات فاطمه

لعن شیخین

خبر محمد بن کثیر در مطلب مذکور

مرا مضطرب نمود و لعن ایشان مرا گوارا نیامد تا وارد شدم بخدمت حضرت صادق و چون مرا
دید خندید و فرمود آن طایر را دیدی عرض کردم بلی یا سیدی فرمود بخوان انما النجوی من الشیطان
لیحزن الذین آمنوا و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله و چون چیزی ببینی که مکروه داری این آیه
را بخوان والله ما هو ملک موکل بهما لاکرامهما بل هو موکل بمشارق الارض و مغاربها
سوگند بخدا آن ملک بجهت اکرام بر ایشان موکل نیست بلکه او موکل است بمشارق و مغارب
زمین اذا قتل قتیل ظلما اخذ من دمه مطوقهما به فی رقابهما لانهما سبب کل ظلم مذ کانا و چون
کسی را بظلم می کشند از خون او گرفته بگردن آن دو نفر طوق میکند که ایشان سبب هر ظلم بوده اند
در هر جا که باشد و در حدیث مفضل این مضمون مفصل وارد است بلی سوگند بخدا همین طور
است که شیوخ ضلالت برآل و عترت رسالت تقدم و سبقت نمی جستند و حق خلافت را از
ایشان انتزاع نمیکردند فتنه و اشرار دیگر را این معنی در نظر سهل و آسان نمیشد و عرصه
بر منافقین و ظالمین فراخ نمیگردید و این طریق در میان خلق مستمر نمیماند و بنی امیه و بنی عباس
و سایر طبقات ناس اینهمه ظلم و ستم را نمی توانستند بکنند و این همه مفاسد و شرور تولید
نمیگشت چنانچه عمر بن خطاب گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی
مثلها فاقتلوه بیعت ابی بکر بغته و بدون تامل و نظر اتفاق افتاد خدا مسلمین را از شر آن نگاه
دارد و هر که بمثل این عمل عود بکند بکشید او را چنانچه

شیخ کاظم ازری علیه الرحمة همین مضمون را منظوم داشته گوید

بیعة اورثت جمیع البرایا	فتنة طال جورها و بلاها
بل هی الفلتة التی زعموها	کفی المسلمون شر اذاها
انبی بلا وصی تعالی الله	عما یقوله سفهاها

و منقولست که چون زید بن علی بن الحسین علیهما السلام در محاربه اعداء از مرکب بزمین
افتاد گفت این سائلی عن ابی بکر و عمر هما اقامانی هذا المقام کیست که سؤال کند از
جانب من از ابوبکر و عمر که ایشان مرا در این مقام وا داشتند و از اینجاست الحکایة معروف

مفاسد عمر تا مسلم

بیعت ابی بکر سبب فتنه شد

که یکی از ملوک مازندران از علوی پرسید متی قتل الحسین بن علی علیهما السلام سید

در جواب گفت انه قتل یوم السقیفه

بحر العلوم علیه الرحمه گوید

کم من جنین بدی یوم الطفوف ومن ... یوم السقیفة قد لاحت طلائعه

بارمیة قد اصابت وهی مخطئة ... من بعد خمسین شطت من مرابعه

اما بعضی از اشعار و قصاید کمیت

مرحوم قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین گوید که کمیت بن زید اسدی روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر حاضر بود دید که آنحضرت باین بیت متمثل است

ذهب الذی یعاش فی اکنافهم ... لم یبق الا شامت او حاسد

پس کمیت در بدیهه این بیت ادا نمود

وبقی علی وجه البسیطة واحد ... فهو المراد وانت ذاک الواحد

و در دار السلام از کتاب درجات الرفیعة فی طبقات الامامیة که از ثقات مرحوم سید علی خان صاحب شرح صحیفه است از ابراهیم بن سعد اسدی از پدرش روایت کرده که گوید حضرت رسول را در عالم منام دیدم بمن فرمود من ای الناس انت از کدام طایفه از مردم عرض کردم از عرب فرمود از کدام قبیله گفتم از بنی اسد فرمود از اسد بن خزیمه گفتم بلی فرمود آیا کمیت بن زید را می شناسی عرض کردم از اهل و قبیله من است فرمود اتحفظ من شعره شیئا از اشعار او چیزی حفظ داری گفتم آری فرمود بخوان از برای من طربت وما شوقا الی البیض اطرب من خواندم تا رسیدم باین بیت فمالی الا آل احمد شیعة آنحضرت فرمود اذا اصبحت فاقرء منی السلام وقل له قد غفر الله لک بهذه القصیدة چون صبح می شود سلام مرا بروی برسان و بگو که خداوند بسبب این قصیده ترا آمرزید و در روضات الجنات قصیده را نقل کرده و بعضی از ابیات آن این است

فمالی الا آل احمد شیعة ... ومالی الا مذهب الحق مذهب

بای کتاب ام بایة سنة ... تری حبهم عارا علی وتحسب

مفاسد یوم سقیفه

علمای امامیه کمیت را افضل [illegible] فضل علی

نقل دو روایت و اجمالی از دو قصیده کمیت

وَجَدنا لَکُم فی آلِ حامیمَ آیَةً	تأوّلها مِنّا تَقیٌّ وَمُعرِبُ
عَلی أیّ جُرمٍ أم بأیّةِ سیرةٍ	أُعَنَّفُ فی تَقریظِهِم وَأُکَذَّبُ
أَلَم تَرَنی مِن حُبِّ آلِ مُحَمّدٍ	أَروحُ وَأَغدو خائِفاً أَتَرَقَّبُ
فَطائِفَةٌ قَد أَکفَرَتنی بِحُبِّهِم	وَطائِفَةٌ قالَت مُسیءٌ وَمُذنِبُ

وایضاً در دار السلام از کتاب مذکور از کمیت روایت کرده که گوید حضرت امیر را در خواب دیدم فرمود انشدنی قصیدتک العینیة قصیدهٔ عینیهٔ خود را از برای من بخوان من خواندم تا رسیدم باین بیت

وَیَومَ الدَّوحِ دَوحِ غَدیرِ خُمٍّ	أَبانَ لَهُ الوِلایَةَ لَو أُطیعا
وَلکِنَّ الرِّجالَ تَبایَعوها	فَلَم أَرَ مِثلَها خَطَراً مَبیعا

حضرت فرمود صدقت ثم انشد علیه السلام راست گفتی بعد این بیت را فرمود

وَلَم أَرَ مِثلَ ذاکَ الیَومِ یَوماً	وَلَم أَرَ مِثلَهُ حَقّاً أُضیعا

و در دار السلام و کشف الغمه قصیده را ذکر کرده و چند از ابیات آن این است

أَلا أُفٍّ لِدَهرٍ کُنتُ فیهِ	هِجاناً طائِعاً لَکَ أَو مُطیعا
تَناسَوا حَقَّهُ وَبَغَوا عَلَیهِ	بِلا تِرَةٍ وَکانَ لَهُم قَریعا
وَلَیثٌ فی المَشاهِدِ غَیرُ نِکسٍ	یَکونُ حَیاً لِأُمَّتِهِ مَریعا
یَقومُ أُمورَهُ وَیَذُبُّ عَنها	وَیَترُکُ جَدبَها أَبَداً رَبیعا

دوم انشاد ابو هرون مکفوف در حضور حضرت صادق

ابن قولویه علیه الرحمه در کامل الزیاره باسناد خود از ابو هرون مکفوف یعنی نابینا روایت کرده که گوید دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی انشدنی فانشدته یعنی بخدمت حضرت صادق مشرف شدم مرا فرمود در مصیبت حسین شعری بخوان من خواندم فقال لا کما تنشدون وکما ترثیه عند قبره گویا معلوم میشود که ابو هرون بنا با حترام و رعایت جلالت آنحضرت مانند کتاب خواندن و مقابله کردن خواند بدون رقت و لحن حضرت فرمود این طور

انشاد ابو هرون مکفوف در حضور حضرت صادق

نه بلکه همان نحو یکه میخوانید و تو خود نزد انحضرت همان قسم میخوانی و رثا میکنی پس من این بیت را خواندم

امرر علی جدث الحسین	فقل لاعظمه الزکیة

وچون حضرت گریست من ساکت شدم فرمود بخوان من خواندم بعد فرمود زیدنی زدنی باز هم بخوان باز هم بخوان من این بیت را خواندم

یا مریم قومی فاندبی مولاك	وعلی الحسین فاسعدی ببکاك

ودر بعضی از کتب یا میم مخفف یا مریم مثل یا ستی مخفف یا سیدتی فبکی وتهایج النساء پس حضرت گریست واهل حرم بناله وشیون امدند وچون ساکت شدند فرمود یا هرون من انشد فی الحسین علیه السلام وابکی عشرة فله الجنة ای ابوهرون هرکه بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام پس بگریاند ده نفر را برای او ست بهشت وپیوسته کم میکرد تا رسید بیک نفر وفرمود من انشد فی الحسین فابکی واحدا فله الجنة هرکه بخواند در مصیبت حسین شعری پس بگریاند یکنفر را از برای او ست بهشت

سیم انشاد دعبل خزاعی در خدمت حضرت امام رضا

شیخ طریحی علیه الرحمه در منتخب از دعبل خزاعی روایت کرده که گوید دخلت علی سیدی ومولای علی بن موسی الرضا علیه السلام فی مثل هذه الایام در ایام عاشورا رفتم خدمت سید ومولای خود علی بن موسی الرضا فرأیته جالسا جلسة الحزین الکئیب واصحابه من حوله کذلك دیدم که انحضرت با اصحاب خود ملول ومحزون نشسته اند فلما رانی مقبلا قال لی مرحبا بك یا دعبل مرحبا بناصرنا بیده ولسانه وچون انجناب مرا دید فرمود مرحبا بتو ای دعبل مرحبا بیاری کننده ما بدست وزبان خود پس مرا طلبید وبرجانب خود نشانید وفرمود یا دعبل احب ان تنشد شعرا فان هذه الایام ایام حزن کانت علینا اهل البیت وایام سرور کانت علی اعدائنا خصوصا بنی امیه دوست میدارم که شعری از برای من بخوانی که این ایام ایام حزن ما اهل بیت وایام سرور اعداء ما بوده است خصوصا بنی امیه یا دعبل من بکی وابکی

مقتل عوالم … انشاد ابو هرون مکفوف

ذکر قصیدهٔ دعبل بروایت منتخب

علی مصابنا ولو واحدا کان اجره علی الله ای دعبل کسی که بگرید و بگریاند بر مصیبت ما اگرچه یکنفر باشد اجر او با خدا است یا دعبل من ذرفت عیناه علی مصابنا وبکی لما اصابنا من اعدائنا حشره الله معنا فی زمرتنا ای دعبل کسی که اشک از دیده او بریزد برای مصیبت ما وبگرید از برای آنچه از دشمنان ما بر ما وارد شده حقیقتا او را در زمرهٔ ما محشور کرداند یا دعبل من بکی علی مصاب جدی الحسین غفر الله له ذنوبه البتة ای دعبل کسی که در مصیبت جد حسین بگرید البته خداوند گناهان او را بیامرزد و بعد حضرت برخواست و پرده در میان ما و اهل حرم زد و ایشانرا در پس پرده نشانید تا در مصیبت جد خود بگریند و بر من ملتفت شده فرمود یا دعبل ارث الحسین فانت ناصرنا ومادحنا ما دمت حیا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت ای دعبل مرثیه بخوان برای حسین علیه السلام که توئی ناصر و مادح ما تا زنده هستی و کوتاهی مکن در یاری ما بقدر قدرت و استطاعت خود دعبل گوید پس من گریستم و اشک از دیده ام جاری کردید و این اشعار انشاء کردم

أفاطم لو خلت الحسین مجدلا — وقد مات عطشانا بشط فرات

إذا للطمت الخد فاطم عنده — وأجریت دمع العین فی الوجنات

أفاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی — نجوم سماوات بأرض فلاة

قبور بکوفان وأخری بطیبة — وأخری بفخ نالها صلواتی

قبور ببطن النهر من جنب کربلا — معرسهم فیها بشط فرات

توفوا عطاشا بالفرات فلیتنی — توفیت فیهم قبل حین وفاتی

إلی الله أشکو لوعة عند ذکرهم — سقتنی بکأس الثکل والفظعات

بنات زیاد فی القصور مصونة — وآل رسول الله منهتکات

وآل زیاد فی الحصون منیعة — وآل رسول الله فی الفلوات

وآل رسول الله تسبی حریمهم — وآل زیاد آمنوا السربات

و شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در عیون الاخبار باسناد خود از عبد السلام بن صالح

بالعراء (غد) وقت

بعضی از فقرات قصیده بروایت عیون

هروی روایت کرده که گوید دعبل بن علی خزاعی ره بخدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسید در مرو و عرض کرد یابن رسول الله انی قد قلت فیک قصیدة وآلیت علی نفسی ان لا انشدها احدا قبلک ای فرزند رسول خدا قصیده در حق شما گفته ام و برخود لازم کرده ام که قبل از جناب شما بر کسی نخوانم حضرت فرمود بخوان پس شروع کرد بخواندن و چون باین بیت رسید

مَدارِسُ آیاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍ ... وَمَنْزِلُ وَحْیٍ مُقْفِرُ العَرَصاتِ
أَرى فَیْئَهُمْ فی غَیْرِهِمْ مُتَقَسَّماً ... وَأَیْدِیهِمْ مِنْ فَیْئِهِمْ صَفِراتِ

پس حضرت رضا علیه السلام گریست و فرمود صدقت یا خزاعی راست گفتی ای خزاعی و چون رسید بقول خود

إذا وُتِرُوا مَدُّوا إلى واتِرِیهِمُ ... أَکُفّاً عَنِ الأَوْتارِ مُنْقَبِضاتِ

جعل ابو الحسن علیه السلام یقلب کفیه ویقول اجل والله منقبضات حضرت از روی حسرت کف بر کف میزد و میفرمود بلی قسم بخدا دستها بسته شده است از انتقام کشیدن و چون باین بیت رسید

لَقَدْ خِفْتُ فی الدُّنْیا وَأَیّامَ سَعْیِها ... وَإِنّی لَأَرْجُو الأَمْنَ بَعْدَ وَفاتی

حضرت فرمود آمَنَکَ اللهُ یَوْمَ الفَزَعِ الأَکْبَرِ خدا ترا در روز فزع اکبر ایمن کرداند و چون بقول خود رسید

وَقَبْرٌ بِبَغْدادٍ لِنَفْسٍ زَکِیَّةٍ ... تَضَمَّنَها الرَّحْمٰنُ فی الغُرُفاتِ

حضرت فرمود افلا الحق لک بهذا الموضع بیتین بهما تمام قصیدتک یا ملحق نکنم از برای تو در این موضع دو بیت که قصیده تو بآن دو بیت تمام بشود عرض کرد بلی یا بن رسول الله فرمود

وَقَبْرٌ بِطُوسٍ یا لَها مِنْ مُصیبَةٍ ... تَوَقَّدُ فی الأَحْشاءِ بِالحُرُقاتِ
إلى الحَشْرِ حَتّى یَبْعَثَ اللهُ قائِماً ... یُفَرِّجُ عَنّا الهَمَّ وَالکُرُباتِ

دعبل عرض کرد یا بن رسول الله هذا القبر الذی بطوس قبر من هو این قبری که فرمودی در طوس است قبر کیست حضرت فرمود قبری وَلا تَنْقَضِی الأَیّامُ وَاللَّیالی حَتّى تَصیرَ طُوسُ مُخْتَلَفَ شیعَتی وَزُوّاری این قبر من است و روز و شبها منقضی نمیشود تا آنکه طوس محل زیارت

ذکر بعضی از ابیات قصیده علاوه بر ابیات منتخب و عیون

مفتاح ثامن

شیعیان و زوار من باشد الا فمن زارنی فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیمة مغفورا
له آگاه باش هر که زیارت کند مرا در غربت من در طوس در درجه من با من باشد در روز قیامت
و گناهان او آمرزیده شود مؤلف گوید این قصیده تائیه دعبل صد و بیست بیت زائد است
مشتمل بر مقدار کثیری از مدایح و مصائب اهل بیت عصمت علیهم السلام و مطاعن و مثالب اعدا دین
و تمام قصیده در کشف الغمه و مجالس المؤمنین و تمام زخار و شرح قصیده مذکور و مضبوط
است و نقل تمامش از وضع این وجیزه خارج ولی چند فقره اش علاوه بر مذکورات این است

در نتایج عمل سقیفه گوید

وما سهلت تلک المذاهب فیهم — علی الناس الا بیعة الفلتات
وما قیل اصحاب السقیفة جهرة — بدعوی تراث فی الضلال نبات
ولو قلدوا الموصی الیه امورها — لزمت بمأمون علی العثرات
اخی خاتم الرسل المصفی من القذی — ومفترس الابطال فی الغمرات
فان جحدوا کان الغدیر شهیده — وبدر واحد شامخ الهضبات

در فضل و مناقب حضرت امیر

وای من القرآن تتلی بفضله — وایثاره بالقوت فی اللزبات
وعز خلال ادرکته بسبقها — مناقب کانت فیه مؤتنفات
مناقب لم تدرک بکید ولم تنل — بشیء سوی حد القنا الذربات
نجی لجبریل الامین وانتم — عکوف علی العزی معا ومنات

در ذکر منازل و دیار اهل بیت علیهم السلام

بکیت لرسم الدار من عرفات — واجریت دمع العین بالعبرات
لآل رسول الله بالخیف من منی — وبالبیت والتعریف والجمرات
منازل قوم یهتدی بهداهم — فتؤمن منهم زلة العثرات
دیار عفاها جور کل منابذ — ولم تعف للایام والسنوات

علامات قصیده دعبل خزاعی از فقرات

جیب

ذکر قبر حضرت رسول

سقی الله قبرا بالمدینة غیثه	فقد حلّ فیه الأمن بالبرکات
نبیّ الهدی صلّی علیه ملیکه	وبلّغ عنّا روحه التحفات
وصلّی علیه الله ما ذرّ شارق	ولاحت نجوم اللیل مبتدرات

وچند بیتی در باب حضرت حجّت عجّل الله فرجه در مجلّد اول وقایع الایّام در باب نوزدهم شعبان ذکر کرده‌ام

صله و عطاء حضرت رضا در حق دعبل ادیب کامل مرحوم حاج معتمد الدوله فرهاد میرزا

در قمقام زخّار گوید که در اغانی آورده که دعبل خود همی گفت بخدمت حضرت رضا علیه السلام رفتم فرمود یا دعبل از آنچه در این ایّام گفته از اشعار خویش بخوان من قصیدهٔ مدارس آیات خلت من تلاوة فرو خواندم چون این شعر بشنید اذا وتروا مدّوا الی واتریهم چندان بگریست که بروی غشی عارض شد خادم اشارت نمود ساعتی خاموش شدم امام فرمود دگر باره بخوان من امتثال کردم چون باین شعر رسید حالت نخستین رخ نمود باز همای پرستار اندکی شکیبا نشستم هم امر بقرائت نمود من اعادت نمودم تا قصیده بپایان آوردم سه بار تحسین کرد وده هزار درهم که باسم مبارک مسکوک شده بود بصلت عطا فرمود که شیعیان هر یک از آن جمله بده درم خریدند و از آن پیش کس را از آن دراهم نداده بودند و عالم المعی علی بن عیسی الأربلی در کشف الغمّه گوید چون دعبل قصیدهٔ مدارس آیات را گفت خدمت حضرت رضا را عزم کرد و آن بزرگوار در خراسان بود در ایّام ولیعهدی از مامون دعبل گوید چون رسیدم و در حضور اقدسش قصیده را خواندم بسیار تحسین کرد و فرمود تا من ترا امر نکنم این قصیده را بر کسی مخوان و خبر بمامون خلیفه رسید و مرا احضار نمود گفت قصیده مدارس آیات را بر من بخوان من انکار معرفت آن قصیده کردم مامون خادمی فرستاد حضرت امام رضا را طلب نمود و چون تشریف آوردند گفت از دعبل استدعا نمودم که قصیدهٔ مدارس آیات

صلهٔ حضرت رضا بر دعبل

را بر مأمون بخواند انکار معرفت آن کرد حضرت بمن فرمود بخوان من خواندم مأمون بسیار تحسین کرد و پنجاه هزار درهم کرم نمود و حضرت نیز قریب بمقدار انعام فرمود من عرض کردم یا سیدی ان رأیت ان تهبنی شیئاً من ثیابک لیکون کفنی ای مولای من توقع دارم که از جامهای مبارک بدن خود چیزی بر من لطف نمائی تا کفن کنم حضرت فرمود آری ثم دفع الی قمیصاً قد ابتذله ومنشفة لطیفة وجامه بمن بخشید که خود آنرا استعمال کرده بود و مندیلی که تمسح میکرد نیز مرحمت کرد و فرمود این را نگاه دار که ببرکت آن مصون و محروس خواهی بود و فضل بن سهل ذوالریاستین وزیر مأمون صلهٔ نیکوئی و اسب کمیت رهواری با زین و یراق بمن داد و در امالی طوسی از برادر دعبل روایت کرده که من با برادرم در سنهٔ صد و نود و هشت از طریق بصره بخدمت حضرت رضا مشرف شدیم در طوس و تا آخر سنه ما نیز در خدمت آنجناب بودیم بعد بسوی قم حرکت کردیم بعد از آنکه آنحضرت برادرم دعبل را پیراهن خز سبزی و انگشتر نقره عقیقی و دراهم رضویه بخشیدند و فرمودند برو بقم که منتفع خواهی شد در آنجا و فرمود احتفظ بهذا القمیص فقد صلیت فیه الف لیلة الف رکعة وختمت القرآن الف ختمة حفظ کن این پیراهن را که هزار شب هر شبی هزار رکعت نماز در آن کرده‌ام و هزار ختم قرآن در آن نموده‌ام

آمرزیده شدن دعبل بواسطه چند بیت

شیخ اجل ابو الفتوح رازی قدس سره در روض الجنان در تفسیر آیه شهد الله انه لا اله الا هو گوید که چون دعبل بن علی خزاعی را مرگ در رسید کاغذی برگرفت و بر آن نوشت

أعدّ لله یوم یلقاه	دعبل أن لا اله الا هو
یقولها مخلصاً عساه بها	یرحمه فی القیامة الله
الله مولاه والنبیّ ومن	بعدهما فالوصیّ مولاه

و وصیت کرد که با او در کفن بپیچید هم چنان کردند چون او را دفن نمودند شب او را در خواب بدیدند و گفتند ما فعل الله بک خداوند با تو چه کرد گفت رحمنی بتلک الابیات بسبب این ابیات بر من رحمت کرد

مقدمه تاسعه

در ذکر حالات و گریه و تعزیه داری ائمه هدی علیهم السلام در این دهه عاشورا و بیان حال حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بالخصوص ملا داود خراسانی در تجنیس ابیات عبد الباقی افندی گوید

قد سل نصل محرم من غمده	یفری قلوب الطاهرات بحده
کیف التجلد و العزا من بعده	ان الاثیر علی تقادم عهده

یغدوه و رواحه المتعدد

لما رای بالعین من حدثانه	راس الحسین بدی براس سنانه
و السلو منه مقطعا بطعانه	ما کرر الاعوام فی دورانه

و بدوره الایام لم یتجدد

و دموعه من عینه لم تنجم	و بکاؤه فی رعده لم یصرم
و لهیبه من برقه لم یضرم	الا لیشهد عشر کل محرم

بالطف ما نزل بال محمد

میرزا عبد الرحمن خراسانی نیز در این باب گوید

من فاز قطرس حین لاذ بمهده	شقت جیوب العالمین لفقده
هیهات ینسی ذکره من بعده	ان الاثیر علی تقادم عهده
یجری جمان القطر من اجفانه	و یبیح دمع العین من اعنانه
فانظر تراه فی علو مکانه	ما کرر الاعوام فی دورانه
الا لیلثم منه ترب المقدم	و یجر للاذقان ثم و للفم
بل ما سعی سعی المجد المقدم	الا لیشهد عشر کل محرم

امام جمعه شیخ عبد الصمد جامنجی قدس سره گوید

حالات و صفات ائمه در دهه عاشوراء

كبر الأثير وشاب عقرب فوده | واحدودبت كالقوس بانة قده
متقادم يغدو يروح بجده | إن الأثير على تقادم عهده
لم يبتع القمران في أبوانه | لم يأت بالشاهد أو كيوانه
ما عاد أشهر على حدثانه | ما كرر الأعوام في دورانه
إلا ليقعد في الطفوف بمأتم | ويقوم فيها بالحداد الأسحم
بل ليس ينظر في الثرى بالأنجم | إلا ليشهد عشر كل محرم

قال الله تعالى ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله مرحوم حاج شيخ جعفر شوشترى طاب مضجعه در خصائص الحسينيه در ذيل اين آيه شريفه گويد اى آمنوا بالله ورزقهم الله معرفة أوليائه أن تخشع قلوبهم لذكر الحسين عليه السلام فيبكون عليه فإنه من خشوع القلب لذكر الله كما أن من والاه فقد والى الله ومن عاداه فقد عادا الله ومن أحبه فقد أحب الله ومن اعتصم به فقد اعتصم بالله ومن زاره فقد زار الله ومن خشع قلبه لذكره فقد خشع قلبه لذكر الله ألم يأن ذلك خصوصاً إذا دخل المحرم وهل عاشوراء أما ترى الناس ذوى كربة فقد خفقت منها القلوب للبكاء يعنى گويد به مؤمنين آيا وقت خشوع قلب است از براى ذكر حسين يعنى در اين دهه عاشوراء كه راجع است بر ذكر خدا اين خدا را بسيار ذكر كنيد بذكر كردن حسين و بايد قلوب شما خشوع بكند بگريستن بر حسين و اقامه عزاء او و گويد كه از بواعث موجبه بكاء بر حسين كه ذكر كرده تا است يكى هم دخول ماه محرم است كه شهر شهادت آنحضرت است زيرا كه آن مورث كربت و اختناق عبره است در قلوب دوستانش مى بينى كه چطور تأثير است در شهر محرم كه شرب ماء را بر محبان او گلوگير كرده و من ديدم كه چون شهر عاشورا داخل ميشود كربت و حزن و تأثر بر من عارض ميگردد و لقد كان صفات الأئمة عليهم السلام فاستدللت بذلك أثر من ولاية الأئمة و صفات وحالات ائمه عليهم السلام نيز اين طورها بود و با اين علامت استدلال كردم بأثر ولايت ائمه هدى عليهم السلام فإنهم قالوا شيعتنا خلقوا من فاضل طينتنا وعجنوا بنور ولايتنا

بیان حال حضرت صادق ؑ

یصیبهم ما اصابنا که فرموده اند شیعیان ما از بقیه طینت ما مخلوق و بنور ولایت ما معجون شده اند بهر چه بما رسیده بایشان میرسد وقد دلت الاخبار علی ان کل واحد من ائمتنا علیهم السلام کان اذا دخل المحرم یظهر علیه الکآبة والحزن واخبارهم دلالت میکند بر اینکه هر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام وقت دخول ماه محرم محزون و ملول میشدند حضرت صادق ؑ را در ایام عاشوراء خندان نمیدیدند وحضرت رضا ؑ در تمام دهه ملول و محزون و کاسف اللون بود و مجلسی از برای عزا مهیا میکرد واگر منشدی بر وی وارد میشد امر بانشاد مرثیه در حق حسین ؑ میفرمود چنانچه در قصه دعبل خزاعی مذکور است والآخوند شروع بذکر مصیبت نمود چنانچه در روایت ریان بن شبیب وارد است وهکذا کان دأب سایر الائمة علیهم السلام پس بعروض این نکتها از برای قلب وقت هلال محرم استعداد اشتعال برشور علاقه با ایشان علیهم السلام و درجات تفاوت تأثر بسبب تفاوت درجات ایمان مختلف میشود و علامه مجلسی علیه الرحمة در زاد المعاد گوید وچون حضرت سید الشهداء علیه السلام در دهم این ماه بسعادت شهادت فایز گردید ودر اکثر این دهه محزون و غمگین بودند واخبار موحشه بایشان میرسید باید که شیعیان ایشان در مجموع این ده روز بلوا زمین الحضرت قیام نمایند و محزون و اندوهناک باشند واخبار و احادیث که مشتمل بر ذکر مصائب ایشان باشد بخوانند وبعضی از علماء گفته اند که ترک بعضی از لذات بکنند

مصائب ائمه معصومین علیهم

اهتمام غمگینی اهل البیت

بیان حال حضرت صادق ؑ

شیخ فخر الدین طریحی رضوان الله علیه در منتخب روایت کرده که کان الصادق علیه السلام اذا اهل هلال عاشوراء اشتد حزنه وعظم بکائه علی مصاب جده الحسین علیه السلام چون هلال عاشورا پدید میشد حضرت صادق ؑ سخت اندوهناک و بشدت دردناک شده بر جد بزرگوارش سید الشهداء میگریست و مردم از هر جانب بخدمت آنجناب آمده وبا او نوحه و ناله مینمودند و بر آنحضرت تعزیه میدادند وچون از گریه فارغ میکشتند حضرت میفرمود ایها الناس اعلموا ان الحسین علیه السلام حی عند ربه یرزق من حیث

بیان حال حضرت کاظم علیه السلام

بشاء ای مردم بدانید که حسین در نزد پروردگار خود زنده و مرزوق است وهو دائما ینظر الی معسکره ومصرعه ومن حل فیه من الشهداء وینظر الی زواره والباکین علیه والمقیمین العزاء علیه و پیوسته بر مصرع و زوار و عزادار خود نگاه میکند و بر نامهای ایشان و نامهای پدر ایشان و بدرجات و منازل ایشان که در بهشت مهیا است از همه دانا تر است و در حق ایشان از حضرت عزت طلب مغفرت مینماید و از جد بزرگوار خود و پدر و مادر و برادر عالی مقدارش نیز در حق ایشان استغفار می طلبد و میفرماید لو یعلم زائری والباکی علی ما له من الاجر عند الله تعالی لکان فرحه اکثر من جزعه اگر زوار و عزادار من بدانند که خداوند چه اجری برای عطا خواهد فرمود هر اینه فرح او از اندوهش بیشتر خواهد بود وان زائری والباکی علی لینقلب الی اهله مسرورا وما یقوم من مجلسه الا وما علیه ذنب و صار کیوم ولدته امه و زوار من باهل خود بر نمیگردد مگر مسرور و عزادار من از جای خود بر نمیخیزد مگر آنکه جمیع گناهانش آمرزیده میگردد و مانند روزی میشود که از مادر متولد شده

بیان حال حضرت امام موسی کاظم

شیخ اجل صدوق در امالی و ابن الفارسی نیشابوری قدس سرهما در روضة الواعظین روایت کرده که قال الرضا علیه السلام ان المحرم شهر کان اهل الجاهلیة یحرمون القتال فیه که حضرت رضا فرمود محرم شهری بود که در زمان جاهلیت قتال و جدال را حرام دانسته با یکدیگر حرب نمی جستند فاستحلت فیه دماؤنا وهتکت فیه حرمتنا وسبی فیه ذرارینا ونساؤنا واضرمت النیران فی مضاربنا وانتهب ما فیها من ثقلنا ولم ترع لرسول الله حرمة فی امرنا اما این امت جفا کار حرمت این شهر را مرعی نداشتند و در این ماه خون ما را حلال و احترام ما را ضایع و اهل بیت ما را اسیر کردند و خیام طاهرات ما را سوختند و اموال ما را بغارت بردند و هیچ حرمتی از برای رسول الله در حق ما ملحوظ نداشتند ان یوم قتل الحسین علیه السلام اقرح جفوننا واسبل دموعنا واذل عزیزنا بارض کرب و بلاء و اورثنا الکرب والبلاء الی یوم الانقضاء و روز قتل حسین چشمهای ما را مجروح

ذکر بعضی از قصاید هلالیهٔ محرم

واشك ما را جاری و عزیز ما را ذلیل کردانید در صحرای کربلا وکرب وبلا را تا روز جزا برما باقی بگذاشت فعلی مثل الحسین فلیبك الباکون فانّ البکاء علیه یحط الذنوب العظام پس بر مثل حسین گریه کنندگان بگریند زیراکه گریستن بر وی معاصی عظیم را محو می نماید بعد فرمود کان ابی علیه السّلام اذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحکاً وکانت الکابة تغلب علیه حتی یمضی منه عشرة ایّام پدر بزرگوارم را وقتیکه محرّم داخل میشد مسرور نمیدیدند وحزن وملال بروی غالب بود تا ده روز عاشوراء بر میگذشت فاذا کان یوم العاشر کان ذلك الیوم یوم مصیبته وحزنه وبکائه ویقول هو الیوم الّذی قتل فیه الحسین صلوات الله علیه وچون روز عاشوراء میشد آن روز روز مصیبت و حزن و بکاء آنحضرت بود و میفرمود این همان روزیست که حسین علیه السلام در آن روز شهید کردند

مقدمهٔ عاشره

در ذکر بعضی از قصاید عربیه و فارسیه که در هلال محرّم گفته اند

بحر العلوم علیه الرحمه گوید

الله اکبر ماذا الحادث الجلل — فقد تزلزل سهل الارض والجبل
ما هذه الزفرات الصاعدات اسی — کانها شعل قد مدّها شعل
ما للعیون عیون الدمع جاریة — منها لخدّ خدود واجبین تنهمل
کان نفخة صور الحشر قد فجأت — فالنّاس سکری ولا سکر ولا ثمل
قد هلّ عاشور لو عمّ الهلال به — کانّما هم من شؤم به زحل
شهر دهی ثقلیها منه داهیة — ثقل النبی حسین فیه والثقل

عالم جلیل جناب آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد تبریزی دام مجده گوید

ذق الموت إنّ الموت امر محتّم — وکل البرایا للمنیّة مطعم
تری نوب الایّام تنزی ولبس ما — ینجی الفتی منهنّ الّا التسلّم
وبلتذ من شهد الحیوة وبعد — تری انّ طعم الموت فی الفم علقم

ذكر بعضى از قصايد هلال محرم

تمرّ الليالى لا نبالى بمرّها … وتنقطع الأعمار منك وتنثلم
فكن ثابتاً عند الشدائد انها … بها بان عن ذات الخمار المعمّم
وان رمت نيل المجد فارض بما قضى … عليك الليالى لا تخالف فتندم
تبارك الآمال حيث تريده … اما سمعت اذناك حلّ المحرّم
اهلّ هلال ليته فى محاقه … ثوى لا يؤلف منه بدر متمّم
كما نقبت من آل فهر اهلّة … ثلث ليالٍ فى محاقٍ هوا الدم
وهم وضعوا بين الأكف رؤسهم … لنصر حسين والفؤاد مضرّم
يخوضون نيار الحروب فما لهم … سوى الموت همّ او سوى القتل مغنم
سقوا بدم الأعداء حدّ سيوفهم … وما ابتلّ بالماء الفرات لهم فم
فباتوا على وجه الصعيد كأنهم … نجوم ولكن بالدماء تنسّم
مآتم كانت بالعراق نعدّها … امية من اعيادها وتعظّم

فاضل ادبا مرحوم امام جمعه شيخ عبد الصمد خامچى گويد

حلّ المحرّم والقلوب نيام … افما دريت ان المنام حرام
هلّ الهلال كانه سهم علا … او سلّ من حضن السماء حسام
يفرى قلوب المؤمنين ويشتكى … غرضاً له الايمان والاسلام
حلّ المصاب على الأنام وطبّق … الآفاق كالليل المجنّ ظلام
نعد الخلائق فى المصائب كأنما … للحشر قبل الحشر باح قيام
وتناثرت زهر النجوم على الثرى … واختلّ للفلك الأثير نظام
ومن الهدى غابت بدور سمائه … ومن الشريعة نكّست اعلام

عبد الباقى افندى عمرى زاده صاحب ديوان باقيات صالحات

ليت المحرّم ليلة استهلاله … سلخت عشيتها بنصل هلاله
فلطالما اخزى الشهور بما جرى … فيه على سبط النبى وآله

هلالیه عبدالباقی

لوکان یستحیی البنا لم یعد … الا عادا الا بانتقاص کما له
شهر به شهر البلاء بکربلا … غضبا تانق فتنة بصفا له
قد حرمته الجاهلیة واجترت … عدوا بنو حرب علی استحلا له
قتل الحسین به فای فضیلة … تعزی له و تعد من افضا له
فقد الوجود وجوده من بعد من … کان الوجود بلوذ فی اذ یا له
والدین اذ ناه البلاء الی البلا … باطول ما قاساه من بلبا له
قد شفه ظماء لکوثر جده … فسقاه ساقی الحوض من سلسا له

صباحی کاشی علیه الرحمه گوید

افتاد شامگه بکنار افق نگون … خور چون سر بریده از این طشت واژگون
افکنده چرخ مغفر زرین و از شفق … در خون کشید دامن خفتان نیلگون
اجزای روزگار ز بر دید انقلاب … گردید چرخ بی حرکت خاک بی سکون
کز امهات اربعه زا بای سبعه دل … گفتی خلل فتاد به ترکیب کاف و نون
امادهٔ قیامت موعود هر کسی … کاورد وفا بوعده مکر میکند کنون
گفتم محرم است و نمود از شفق هلال … چون ناخنی که غمزده الا بدش بخون
یا گوشوارهٔ که سپهرش ز گوش عرش … هر ساله در عزای شه دین کند برون
یا ساغریست پیش لب آورده آفتاب … بر پادشاه تشنه لبان کرده سر نگون

محمود خان ملک الشعرا گوید

باز از افق هلال محرم شد آشکار … وز غم نشست بر دل پیر و جوان غبار
باز آتشی ز روی زمین گشت شعله ور … کافتاد از آن بخرمن هفت آسمان شرار
برخواست از زمین و زمان شور رستخیز … وز هر طرف علامت محشر شد آشکار
گفتی رسید وقت که زیر و زبر شود … یکسر بنای محکم این نیلگون حصار
چون کشتی شکسته بدریای موج زن … روی زمین ز غلغله شد باز بیقرار

تخمیس ثاقب اشعار محتشم را

کردند خاکیان همه از راه آتشین … تیری بکه گذرد از جگر فلک گذار
از حرب گاه اسب شهنشاه دین مگر … برگشت سوی خیمه دگر بار بی سوار

ثاقب دیده تخمیس اشعار محتشم گوید

یاران عزای کیست که دلها پر از غم است … نه کسند سپهر از این ماجرا خم است
جن و ملک بماتم او دیده پر نم است … باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

یارب عزای کیست که بر چرخ چارمین … در خاک سوده بهر چه روح الامین جبین
دارد مسیح دیده خونین یا سنین … باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

درد هر این مصیبت عظمی جدید نیست … صاحب عزا بغیر خدای مجید نیست
هرگز بهی زمین وفا از شهید نیست … گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است

بر طایران غم زده قوت ببال نیست … بر خاکیان ز طاقت این غصه حال نیست
جز خون دل بچهره زرد هلال نیست … در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

ایکاش سرنگون شدی این چرخ کینه جو … نور افق بجای مذلت شدی فرو
ماندی نفس باهرمن شام در گلو … این صبح تیره باز دمید از کجا کز او
کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

عرش و فلک بادمیان گریه میکنند … بحر و سمک بادمیان گریه میکنند
خار و خسک بادمیان گریه میکنند … جن و ملک بادمیان گریه میکنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است

مرحوم میرزا هاشم خان تبریزی در لجة الاخبار که در عرض هفده سال در ایام شب

مقتضی عاشیره

آنچه از تخمیس ثاقب

علیه الرحمه

اجمالی از محتشم و رؤیاء او و حضرت امیر ع

خود و شاه بندی مصرعلیه تالیف کرده نوشته است که گویند چون پسر مولانا محتشم گذشت
مرثیه بجهت او گفت شبی اسدالله الغالب ع را در خواب دید فرمود ای محتشم از برای فرزند
خود مرثیه گفتی چرا برای قرة العین من نگفتی صبح بیدار شده در اندیشه این خواب بود که شبی
دیگر باز در خواب دید که فرمود مرثیه بجهت فرزندم حسین بگو عرض کرده که فدایت شوم چه
بگویم فرمودند که بگو باز این چه شورش است که در خلق عالم است بیدار شد مصرع
دیگر در خاطرش بود همان ساعت بمین توجه شاه اولیاء شروع کرده تا باین مصرع رسید
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال مصرع دیگر بخاطرش نمیرسید چند روز بر این
بگذشت شبی جناب قائم ع را در خواب دید که فرمودند او در دل است هیچ دلی نیست
ملال غرض اینکه شبهه در این نیست که مرثیه آن مرحوم قبول جناب حضرت رسول مختار آمده
لهذا این قبولیت را بهم رسانیده است والا اجرا از این شعر میتوان گفت چو این اسان که فهم
میشود ربط سخن حاصل قبول خاطر لطف خداداداست میدانم و در کتاب حزن المؤمنین
گوید منقول است که مقبل در عهد شباب جوانی بود ظریف و در ظرافت بغایت لطیف
اتفاقا ایام محرم بجمعی رسید که سینه زنان و گریان در عزای شاه شهیدان مشغول بودند
بطریق استهزاء چیزی خواند که جمع عزادار از آنرا مثأثر و نالان نمود پس از چندی بمرض جذام
مبتلا گردید بحدی که مردم از وی تنفر جسته در گلخن حمام مقام گرفت اتفاقا سال دیگر
شد روزی در نزاویه خرابه با دل شکسته نشسته بود که ناگاه جمعی از شیعیان سینه زنان یا
حسین گویان میخواندند

چه کربلاست امروز چه پربلاست امروز سر حسین مظلوم از تن جداست امروز

مقبل را آتش در نهاد افتاد و بنظر حسرت در ایشان نگریست و گریست و گفت روز عزا
ست امروز جان در بلاست امروز فغان و شور و محشر در کربلاست امروز در همان
شب حضرت پیغمبر را در خواب دید و بنوازش فرمود و از تقصیرش گذشت و گویند که مسمی
بمحمد شیعه بود و جناب ختم الرسل او را ملقب بمقبل نمود این بود که شروع نمود نکرده و اقعات

نقل عکس شیخ رجبعلی نکوگویان علیه الرحمه

مرثیه محتشم علیه الرحمه

مرثیه محتشم در حضور رسول اکرم

و شرح حکایات سید الشهداء گوید که چون واقعه شهادت را تمام نمود شب جمعه بود چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر غنودم در عالم خواب خود را در روضه عرش درجه فرزند ابو تراب دیدم و در حرم محترم منبری گذارده بودند صاحب محراب و منبر یعنی جناب پیغمبر نیز تشریف داشته زان اثنا امر نمود تا محتشم را حاضر کردند فرمود امشب شب جمعه است بر منبر برو و چیزی در مصیبت فرزندم بخوان محتشم با مر آن سید محترم بر منبر رفت خواست در اول درجه بنشیند حضرت فرمود بالاتر برو چون به پله دوم رفت فرمود بالاتر برو و همچنین تا بر سر منبر نشست و خواند

بر حرف گاه چون ره انکار وا زفتاد — شور نشور وا همه را در گمان فتاد

هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید — هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند — هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد

شد وحشتی که روز قیامت بکر برفت — چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان — بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حسین از او — سرزد چنانچه آتش از او در جهان فتاد

پس با زبان پر گله آن بضعة البتول — رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته فتاده بهامون حسین تست — وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی — دود از زمین رسانده بگردون حسین تست

این ماهی فتاده بدریای خون که هست — زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست

این غالب طپان که چنین مانده بر زمین — شاه شهید ناشده مدفون حسین تست

مقبل گوید پس از فراغ از تعزیه داری و سوگواری جناب سید انام خلعتی بمحتشم عطا نمود من بحیال انکه البته اشعار من قبول سید ابرار نگشته زیرا که بمن التفاتی ننمود و امر بخواندن نفرمود ناگاه حوریه بخدمت سید دوسرا عرض کرد که انسیه حوراء جناب فاطمه زهرا میگوید که مقبل بفرما مقتل واقعه در مرثیه سید الشهداء بخواند پس حضرت مرا امر فرمود بر منبر

رقم

قصیده شیخ عبد الحسین اعسم ره

رفتم و بر بله اول ایستادم و خواندم

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان ‖ فتاد از حرکت ذو الجناح و از جولان

نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت ‖ نه ذو الجناح دگر تاب استقامت داشت

کشید پا ز رکاب آن خلاصهٔ ایجاد ‖ بر نگ پرتو خورشید بر زمین افتاد

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد ‖ اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

ناگاه کسی اشاره نمود که فرو بیا دختر سید دوسرا بیهوش گشته پس من فرود آمدم و منتظر عطای خیر البرایا بودم که دیدم ضریح منور پیش سبط خیر البشر باز شد و شخص جلیل القدری برآمد اما زخم سینه اش از ستاره افزون و جراحات بدنش از حد و حصر بیرون خلعت فاخری بمن عطا نمود عرض کردم فدایت گردم تو کیستی فرمود

حسینم که دوش نبی بوده جایم ‖ فرستاده خلعت خدا از برایم

شروع بوقایع دههٔ عاشوراء

چون ذکر سایر وقایع این ده روز با شرح واقعات طف در این وجیزه گنجایش نداشت لهذا فقط اکتفا بوقایع دههٔ عاشوراء میشود با ذکر تمهید و نقل تفصیلی در اغلب وقوعات ایام در قبل و بعد و تتمه

حبر ربانی شیخ در روز اول محرم شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

عرجا لی بهذه کربلا ‖ ابک فیها وقل منی البکاء

واسائل صعیدها کم علیه ‖ سفکت من بنی علی دماء

نبئة اصبح النبی مصابا ‖ بهم والوصی والزهراء

لهف نفسی لسادة جرعتهم ‖ اکؤس الحتف اعبد لؤماء

حلؤهم عن الشرایع حتی ‖ اوردتهم کرو بها کربلاء

لیتنی فزت بالشهادة فیها ‖ حین نال الشهادة الشهداء

مستضاما ما جارت علیه الاعادی ‖ حین خانت عهوده الاولیاء

این

خبر ریّان بن شبیب و فرمایشات حضرت رضا ؑ

اینَ عمرٌ ابوهُ حیدرةُ الکرّارُ ... نفی بسیفهِ الاعداءُ

ذبحوا شبلهُ کما یُذبحُ الکبشُ ... ونالوا بقتلهِ ما شاؤا

شهدت نحرهُ نساهُ فاجهشن ... بشجو ذابت به الاحشاءُ

غادروا جسمهُ علی الارضِ عریان ... کستهُ غبارها البوغاءُ

اوردوا صدرهُ الصوافن حتّی ... رضضت بالتنابک الاعضاءُ

رفعوا راسهُ علی الرمح کالمصباح ... تجلّی بنورهِ الظلماءُ

بابی افتدی کریمتهُ اذ ... لا عینها النکباءُ والمورآءُ

شغلتها الهموم بعد نصول ... الصبغ عنها فخضّبتها الدماءُ

کیف حالُ الوصیّ والمجتبی ... یوم عزتهما بک الاوصیاءُ

ایُّ عذرٍ الیهم لمو ن ... فل منها علی الحسین البکاءُ

شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در عیون الاخبار و امالی باسناد خود از ریّان بن شبیب روایت کرده که گوید دخلت علی الرضا علیه السّلام فی اوّل یوم من المحرّم در روز اول محرم بخدمت حضرت رضا رفتم فرمود یا ابن شبیب اصائم انت قلت لا ای پسر شبیب با روزه عرض کردم نه فرمود این روزیست که حقتعالی دعای حضرت زکریّا را مستجاب کرداند در وقتیکه فرزند طلبید و گفت ربّ هب لی من لدنک ذریّة طیّبة انّک سمیع الدعاء و ملائکه او را ندا کردند در محراب انّ الله یبشّرک بیحیی که خداوند بشارت میدهد ترا بیحیی پس هر که این روز را روزه بدارد دعای او مستجاب گردد چنانچه دعای زکریّا مستجاب شد پس فرمود یا ابن شبیب انّ المحرّم هو الشهر الذی کان اهل الجاهلیّة یحرّمون فیه الظلم والقتال لحرمته ای پسر شبیب محرّم ماهی بود که اهل جاهلیّت در زمان گذشته ظلم و قتال را در این ماه حرام میدانستند برای حرمت این ماه فما عرفت هذه الامّة حرمة شهرها ولا حرمة نبیّها و قد قتلوا فی هذا الشهر ذرّیته وسبوا نسائه وانتهبوا ثقله فلا غفر الله لهم ذلک ابدًا

خبر ریان بن شبیب

ولی این امت حرمت این ماه را و حرمت پیغمبر خود را نشناختند و در این ماه ذریت پیغمبر خود
را کشتند و زنان ایشانرا اسیر کردند و اموال ایشانرا بغارت بردند خدا نیامرزد ایشانرا
هرگز یابن شبیب ان کنت باکیاً لشیئ فابك للحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام فانه ذبح
کما یذبح الکبش وقتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلاً ما لهم فی الارض شبیهون ای پسر
شبیب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علی علیهما السلام که او را مانند
گوسفند سر بریدند و هجده [۱۸] نفر از اهل بیت و یاران اویرا شهید کردند که هیچیك در زمین
شبیه خود نداشتند ولقد بکت السموات السبع والارضون لقتله و تحقیق گریستند برای
شهادت او آسمانهای هفتگانه و زمینها و چهار هزار ملك برای نصرت آنحضرت از آسمان
نازل شدند و ماذون نگردیدند پس ایشان پیوسته نزد قبر آنحضرت ژولیده مو و گردآلود
هستند تا وقتیکه حضرت حجت ظاهر شود و از یاوران آنحضرت خواهند بود و شعار ایشان
در جنگ این است که گویند یا لثارات الحسین یعنی ای طلب کنندگان خون حسین
ای پسر شبیب پدر بزرگوارم مرا خبر داد از پدرش از جدش که چون جدم حسین را شهید
کردند از آسمان خون و خاك سرخ بارید یابن شبیب ان بکیت علی الحسین علیه السلام
حتی تصیر دموعك علی خدیك غفر الله لك کل ذنب اذنبته صغیراً کان او کبیراً
قلیلاً کان او کثیراً ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین تا آب دیده تو بر روی تو جاری
شود حق تعالی همه گناهان کبیره و صغیره ترا بیامرزد خواه اندك باشد و خواه بسیار
ای پسر شبیب اگر خواهی که خداوند را ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد پس زیارت
کن حسین را ای پسر شبیب اگر خواهی که در غرفهای عالیه بهشت ساکن شوی با رسول
خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام پس لعنت کن بر قاتلان حسین یابن شبیب ان سرك ان یکون
لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین فقل متی ما ذکرته یا لیتنی کنت معهم
فافوز فوزاً عظیماً ای پسر شبیب اگر خواهی که مثل ثواب کسی داشته باشی که با حسین
شهید کردند هر وقت مصیبت آنحضرت را یاد کنی بگو یا لیتنی آه یعنی آرزو میکنم که با ایشان

تفصیل استجابت دعای زکریا

میبودم وکشته میشدم و رستگاری عظیم میبافتم یا ابن شبیب ان سرّك ان تكون معنا فی الدّرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا وعليك بولايتنا فلو ان رجلا احبّ حجرا لحشره الله يوم القيمة معه ای پسر شبیب اگر خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی برای اندوه ما اندوهناك و برای شادی ما شاد باش و بر تو باد بولایت ما که اگر مردی سنگی را دوست دارد خداوند او را در قیامت باوی محشور می نماید

وهناسب دیدم در این مقام که یك فقره از اوّل خبر و یك فقره از آخر آن

تا از برای اخوان واعظین و ذاکرین شرح دهم مجالس مخصوصه و عناوین مستقله باشد

اما اوّل در استجابت دعای زکریا و در این باب سه خبر بنظر رسیده

خبر اوّل در تفسیر امام حسن عسکری در تفسیر قوله تعالی هنالك دعا زكريا ربّه قال ربّ هب لی الایة فرموده یعنی چون زکریا دید نزد مریم میوهٔ زمستان را در تابستان و میوهٔ تابستان را در زمستان بمریم گفت یا مریم انّی لك هذا قالت هو من عند الله انّ الله یرزق من یشاء بغیر حساب ای مریم از کجاست این میوه ها از برای تو گفت از جانب خدا است و خدا هر که را میخواهد روزی میدهد بی حساب و یقین دانست زکریا که او راست میگوید زیرا که کسی بغیر از او نزد او نمیرفت پس در خاطر خود گفت آن کسی که قادر است که از برای مریم میوهٔ زمستان را در تابستان و میوهٔ تابستان را در زمستان بفرستد قادر است که مرا فرزند کرامت فرماید هر چند پیر باشم و زن من فرزند نمی آورد پس در آن وقت دعا کرد که پروردگارا مرا ببخش از جانب خود ذریهٔ پاکیزه نیکوئی بدرستیکه تو شنوندهٔ دعا فنادته الملائكة وهو قائم يصلّى فی المحراب انّ الله يبشّرك بيحيى مصدّقا بكلمة من الله و سیّدا وحصورا ونبیّا من الصّالحین پس ملائکه ندا کردند زکریا را در وقتی که در محراب بنماز ایستاده بود بدرستیکه خدا بشارت میدهد ترا بیحیی که تصدیق کننده کلمه خدا یعنی عیسی خواهد بود و سیّد و بزرگی در طاعت خدا بر اهل طاعت او و حصور خواهد بود که با زنان نزدیکی نخواهد کرد و پیغمبری خواهد بود از شایستگان وكان اوّل تصديق يحيى

در فضیلت ...

فضیلت ... اجابت دعا

تصدیق و تعظیم یحیی مر عیسی را در شکم مادر

یعنی ان زکریا کان لا یصعد الی مریم فی تلک الصومعة غیره یصعد الیها بسلم و اول
تصدیق یحیی عیسی علیهما السلام را آن بود صومعه که حضرت مریم داشت و در آنجا عبادت الهی میکرد
غرفه بود که راهی نداشت و بنردبان بان غرفه میرفتند و غیر از زکریا کسی بان غرفه نمیرفت
و چون بیرون میامد بر در غرفه قفل میزد و از بالای در روزنه کوچکی گشوده بود که باد از آنجا
داخل میشد و چون دید که مریم آبستن شده غمگین شد و در خاطر خود گفت که کسی غیر از
من باین غرفه نمیاید و مریم آبستن شده و الآن افتضح فی بنی اسرائیل من رسوا میشوم در میان
بنی اسرائیل و گمان خواهند کرد که از من حامله شده پس بنزد زن خود آمد و قصه را باو گفت
آن زن گفت یا زکریا لا تخف فان الله لا یصنع بک الا خیرا ای زکریا مترس خدا نمیکند از برای
تو مگر آنچه خیر تو در آن است و بیاور مریم را که من ببینم و از حال او بپرسیم پس زکریا مریم را نزد
زن خود آورد و حقتعالی مشقت جواب گفتن را از مریم برداشت ولما دخلت الی اختها وهی
الکبری و مریم الصغری لم تقم الیها امراة زکریا و چون داخل شد بنزد زن زکریا که خواهر
بزرگ او بود از برای او بر نخواست پس یحیی بقدرت خدا در شکم مادر دست بر او زد و او
را از جا کند و گفت یا امة تدخل الیک سیدة نساء العالمین مشتملة علی سید رجال العالمین
فلا تقومین الیها ای مادر بهترین زنان عالمیان که بهترین مردان عالمیان در شکم اوست
بنزد تو میاید و تو از برای او بر نمیخیزی پس زن زکریا از جای خود بر خواست و یحیی در شکم
مادر برای حضرت عیسی تعظیم کرد و این اول تصدیقی بود که او را نمود خبر دوم مروی
حاج ملا باقر بهبهانی در ره مصرا الشاکیه گوید و کان زکریا ع مرجعا و ملاذا لکل علماء
و زهاد بنی اسرائیل و صاحب نذور و رسم و هدایا هم که زکریا ع مرجع و ملاذ هم علماء و
زهاد بنی اسرائیل بود و ایشان نذور و هدایا از برای وی میاوردند و در بیت المقدس
سکنی داشت و توریه را بسیار تلاوت میکرد و پیوسته قوم خود را بسوی خدا دعوت مینمود
و دائما آرزوی پسری داشت تا عمر شریفش بصد و بیست سال رسید و محاسنش سفید شد
کرد بدعا نزد خدا و بخضوع مینمود رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیبا و زنش

فرزند زکریا مریم

تصدیق یحیی بعیسی علیه السلام

دیدن زکریا و زنش قطره را

عظیم و در سن نود و هشت سال بود و زکریا از خدا طلب فرزند میکرد چنانچه فرموده
و زکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین الی ان رای یوما با تانی
زوجته طیرا یزق فرخه وکان ذلک فی اول یوم من المحرم فازداد اشتیاقهما الی الولد
فارتفع انینهما تا روز اول محرم زن و شوهر دیدند که مرغی جوجه خود را غذا میدهد
از اشتیاق فرزند آه ایشان بلند کردید فطمثت زوجته من ساعتها در همان ساعت زن
زکریا حایض شد و چون بعد از طهر مواقعه اتفاق افتاد بر یحیی حامل گشت خبر سیم
شیخ احمد طبرسی قدس سره در احتجاج از سعد بن عبدالله قمی روایت کرده که گفت روزی
مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب در باب شیخین با من محاجه کرد و من در جواب او عاجز
ماندم با خاطر پر ملال و طوماری مشتمل بر زیاده از چهل مسائل غامضه نوشتم که موسطه احمد
بن اسحق قمی وکیل امام حسن عسکری بخدمت آنحضرت بفرستم چون او را طلب کردم گفتند
بسرمن رای متوجه شده من از عقب وی رفته باو رسیدم و حقیقت حال را بگفتم گفت با من
بیا تا این مسائل را از حضرت بپرسیم پس باو رفیق شده عازم سرمن رای گشتیم و با احمد
بن اسحق انبانی بود که صد و شصت کیسه از طلا و نقره در آن داشت ولما دخلنا و وقع اعیننا
علی وجه ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام کان وجهه کالقمر لیلة البدر و چون بحضور
مبارک حضرت حسن عسکری وارد شدیم و چشم ما بر جمال عدیم المثال او افتاد دیدیم روی
انوران سرور مانند بدر درخشان است وقد ابنا علی فخذه غلاما یشبه المشتری
فی الحسن والجمال وکان علی راسه ذوابتان وکان بین یدیه رمان من الذهب قد حلی
بالفصوص والجواهر الثمینة قد اهداه واحد من رؤساء البصرة وبیده من الحضرت
طفلی نشسته مانند ستاره مشتری در سرش دو گیسو در پیش وی اناری از طلا که بجواهر
گران بها مرصع که یکی از بزرگان بصره بهدیه فرستاده بود در دست حضرت قلمی داشت
که چیزی مینوشت و طفل از دستش میگرفت و آنجناب انار را میانداخت بسوی آن منوجه
شده حضرت مینوشت پس احمد بن اسحق عبای خود را گشود و انبان را بر زمین گذارد حضرت

۲ برگشتم

[illegible]

[illegible]

اخبار از تأویل کهیعص

بر ان طفل فرمود اینك هدایا و تحفه‌های شیعیان و دوستانت بگشا و تصرف نما
حضرت حجت عرض کرد یا مولای أیجوز ان امدّ یدا طاهرة الی هدایا نجسة و اموال رجسة
ای مولای من آیا جایز است که دست طاهر خود را بسوی هدیه‌های حرام و اموال رجس دراز
بکنم بعد فرمود یا بن اسحق اخرج ما فی الجراب لیمیز بین الحلال والحرام ای پسر اسحق بیرون
آور آنچه در انبان است تا حلال و حرام را از یکدیگر جدا بکند پس اسحق کیسه بیرون آورد
حضرت حجت ع فرمود این مال فلان بن فلان است از فلان محله قم و شصت و اشرفی در
این کیسه است و تفصیلی در باب این صره و صره دیگر که در احتجاج مذکور است فرمود
تا حضرت ابو محمد ع بسوی من نظر کرد و فرمود ای سعد بچه مطلب آمده بودی عرض کردم
احمد بن اسحق تشویق دیدار مبارك شما را کرد و باین سعادت نایل شدم فرمود مسائلی
که میخواستی بپرسی چه شد عرض کردم با آن حال هست فرمود از نور چشم من بپرس و
اشاره بحضرت صاحب الامر ع کرد پس سعد مسائل را بتفصیل پرسید تا گوید گفتم اخبرنی
عن تأویل کهیعص مرا خبر ده از تأویل این حروف فرمود هذه الحروف من انباء الغیب اطلع
الله علیها عبده زکریا ثم قصها علی محمد صلی الله علیه و آله این حروف از اخبار غیبی است
که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسول ص اعلام فرموده است و سببش این
بود که زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه خمسة النجباء را با و تعلیم نماید پس جبرئیل
آمد و تعلیم کرد فکان زکریا اذا ذکر محمدا و علیا و فاطمة والحسن سری عنه همه وانجلی کربه
واذا ذکر اسم الحسین علیه السلام خنقته العبرة و وقعت علیه البهرة و چون زکریا اسماء مقدس
این چهار بزرگوار را یاد میکرد غم او زایل و خوشحال میکرد بدا مثا همین که اسم مبارك
حضرت حسین ع را بر زبان میراند گریه بروی مستولی میشد و گلوگیر میکرد بُد روزی مناجات
کرد ما بالی اذا ذکرت اربعة منهم تسلیت باسمائهم من همومی واذا ذکرت الحسین تدمع
عینی وتثور زفرتی خدایا سبب چیست که چون نام این چهار بزرگوار را بر زبان میرانم غم
من زایل و مسرور میشوم و چون اسم حسین را ذکر میکنم اشك از دیده‌ام جاری و اندوه

مناجات زکریا با اسامی خمسه

وغم بهیجان میآید پس خداوند متعال از قصهٔ آنحضرت خبر داد و فرمود که کهیعص کاف اشاره بنام کربلا است وها هلاک عترة طاهره ویا ظالم حسین یزید وعین عطش او وصاد صبر آنحضرت وچون زکریا این قصهٔ دردناک را شنید سه روز از مسجد خود حرکت نکرد وکسی را نزد خود راه نداد ومشغول گریه وزاری وناله وبیقراری شد ومرثیه بر مصیبت آنحضرت میگفت الهی اتفجع خیر جمیع خلقک بولده الهی انزل بلوی هذه الرزیه بفنائه ای خدا من ایا دل بهترین خلق را بمصیبت فرزند خود بدرد میآوری ایا بلای این رزیت را بساحت عزت وی نازل میکنی الهی اتلبس علیا وفاطمه ثوب هذه المصیبه الهی اتحل کربه هذه المصیبة بساحتهما ای خدا ایا بعلی وفاطمه جامه چنین مصیبتی را میپوشانی ایا این درد والم را بمنزل رفعت وجلال ایشان میآوری وبعد از این کلمات گفت الهی ارزقنی ولدا تقر به عینی علی الکبر فاذا رزقتنیه فافتنی بحبه ثم افجعنی به کما تفجع محمدا حبیبک بولده ای خدا مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیدهٔ من باوی روشن شود ومرا فریفتهٔ محبت او گردان بعد دلم را در مصیبت وبدرد بیاور چنانچه دل حبیب خود محمد را برای فرزندش بدرد خواهی آورد فرزقه الله یحیی وفجعه به وکان حمل یحیی ستة اشهر وحمل الحسین کذلک پس خداوند یحیی را بآنحضرت کرامت فرمود وبر مصیبت وی گرفتار کرد وحضرت یحیی شش ماهه متولد شد وهم چنین بود حضرت حسین الخبر

اما فقرهٔ آخر خبر که در باب تنصیص بولایت وارد شده در این باب چهار عنوان ترتیب میدهد عنوان اول در شروط بودن توحید ونبوت بمسئلهٔ ولایت

قال الله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم بدانکه در اعتقاد قاطبهٔ امامیه وکافهٔ شیعه آنست که سبب مغفرت ورستکاری عالم عقبی وواسطهٔ رحمت ومصادفت نشاء آخره ووسیلهٔ خلاصی از عذاب جحیم وذریعهٔ خلود در جنات

عنوان اوّل در مسئله ولایت

تفهیم مسئله ولایت و محبّت اهل بیت عصمت علیهم السّلام است و بدون ان کسی نجات
نیست اگرچه بتوحید و نبوت نیز معتقد شود چنانچه حضرت رسول صلّی الله علیه و آله در
حدیث متواتر بین خاصه و عامّه میفرماید من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و مؤیّد این کلمه نبوی کلام رضوی سلام الله علیه است در منزل نیشابور چنانچه شیخ اجلّ صدوق
علیه الرحمة در کتاب توحید باسناد خود از اسحق بن راهویه روایت کرده لما وافی ابو الحسن الرضا
علیه السّلام بنیشابور واراد ان یخرج منها الی المامون اجتمع الیه اصحاب الحدیث که چون
حضرت رضا در سفر خراسان به نیشابور رسید و قصد حرکت اصحاب حدیث اجتماع کرده عرض
کردند یابن رسول الله از ما کوچ میدهی و بی حدیثی بر ما خبر ندادی که از تو استفاده حاصل
بکنیم وکان قد قعد فی العمارية فاطلع راسه بجناب سر عماری نشسته بود سر مبارک خود را بر
ایشان مشرّف کرده فرمود سمعت ابی موسی بن جعفر یقول از پدر بزرگوارم موسی بن جعفر
شنیدم که میفرمود بهمین منوال سند خبر را از آباء کرام خود بحضرت رسول صلّی الله علیه
و آله رسانید که میفرمود سمعت جبرئیل یقول سمعت الله جلّ جلاله یقول لا اله الّا الله حصنی
فمن دخل حصنی امن من عذابی شنیدم از جبرئیل که میگفت شنیدم از خدای عزّ وجلّ که میفرمود
کلمه لا اله الّا الله حصن من است پس هر که بحصن من داخل شود از عذاب من ایمن گردد راوی
گوید فلمّا مرّت الراحلة نادانا بشروطها وانا من شروطها و چون شتر حضرت حرکت کرد ما را
ندا نمود و فرمود بشرایط ان کلمه و من نیز از شرایط ان هستم صدوق علیه الرحمة گوید یعنی
اقرار بحضرت داشته باشد انه امام من قبل الله عزّ وجلّ علی العباد مفترض الطاعة
علیهم که انجناب امام منصوب و منصوص از جانب خداوند متعال است و طاعت او بر همه
عباد فرض و حتم است و در عیون الاخبار روایت کرده و سند را بعلی بن بلال میرساند
او عن علی بن موسی الرضا علیه السّلام عن ابیه عن ابائه عن علی بن ابیطالب علیهم السّلام
عن النبی صلّی الله علیه و آله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال
یقول الله عزّ وجلّ ولایة علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی مرحوم شیخ

ایضاً اخبار منزل نیشابور

منزل نوزدهم

الاسلام میرزا حسن زنوزی در ریاض الجنه گوید و فی الاثر انّ هذا الخبر بهذا
السند ما قرأ علی مصروع الا برء ولا علی مریض الا شفی در اثر وارد است که این خبر با این
سند بمصروعی خوانده نمیشود مگر آنکه از برای وی برء حاصل میگردد و بمریضی خوانده
نمیشود مگر آنکه شفا می یابد و بعضی از ملوک بمردم امر میکرد که آنرا از برای مرضی مینوشتند
و باوی استشفاء میکردند و در کشف الغمه و ریاض الجنه از صاحب تاریخ نیشابوری نقل
کرده اند که چون حضرت رضا علیه السلام بر نیشابور وارد شد با استر شهبائی سوار بود ابو زرعه
و محمد بن مسلم که هر دو از محدثین بودند عرض کردند ایها الامام ابن الائمه بحق آبائک
الطاهرین الا ما اریتنا وجهک المبارک المیمون و رویت لنا حدیثا عن آبائک عن جدک
ای امام فرزند ائمه بحق آباء طاهرین خود که روی مبارک را بر ما بنمائی و حدیثی از آباء
کرام از جد بزرگوار خود بر ما نقل بفرمائی فاستوقف البغلة و رفع المظلة والناس قیام
وکانوا بین صارخ وباک وممزق ثوبه ومتمرغ فی التراب ومقبل حزام بغلته الی ان انتصف
النهار وجرت الدموع کالانهار زیر بام الحضرت استر را نگه داشتند و سایبان را
از بالای سر خود برداشت و مردم ایستادند بعضی از شوق صورت میزدند و میگریستند
و برخی لباس خود را میدریدند و در خاک می غلطیدند و بعضی از تنگ استر
میبوسیدند تا نصف النهار رسید و اشک مانند انهار جاری گردید و قضاة فریاد
کردند ای مردم بشنوید پس آنجناب این حدیث شریف را املاء فرمود و بیست و چهار
هزار قلمدان سوای دوات شمردند که از برای ضبط این کلمه بیرون آورده نوشتند

محمد محسن میرزا ابن میرزا فتحعلی شاه قاجار گوید

وَقیل تزوّدوا للمعاد من التقی — فانّ التقی فی الحشر اکرم زاد
ولیس لنا زادٌ سوی حبّ حیدر — وآلِ الله خیر عباد

شاه طاهر قمی گوید

اشعار شاه طاهر قمی

مرتضی پادشه صورت و معنی که درواست | نشائه رابطهٔ صورت و معنی بی شک
او با غبار جفا پیشه چه نسبت دارد | مثل سیم حریفان دگر را یک یک
عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است | زانکه تحقیق شد این مسئله در باب فدک
ای حکیمی که بود پیش تو دانش تو | حکمت فلسفه بازی و ارسطو کودک
هر کسی را بکسی دست توسل محکم | للبر والله سوی حبلک لی مستمسک
طاهر از ذلت عصیان بتو آورده پناه | فکر او گر نکنی کان من الذل هلک
دست گیرش ز ره لطف که تا روز جزا | در لگدکوب معاصی نبود مستهلک

عنوان دویم در قبول شدن اعمال بمسئله ولایت که ایمان عبارت از آن است

قال الله تعالی و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا
بدانکه قبول اعمال و عبادات و مثوبات طاعات و قربات موقوف بایمان است چنانچه
خداوند عالمیان در این آیه شریفه مقید ساخته و فرموده که سعی او مشکور یعنی عمل او
مقبول میشود در حالتیکه مؤمن باشد و ایمان نزد فرقه حقه امامیه علاوه از اقرار بشهادتین
اقرار بمسئله ولایت و امامت است که ثواب اخروی و فواید عقبی بواسطه این مسئله عاید
و حاصل خواهد شد اما اسلام که تنها اقرار بشهادتین باشد بدون ولایت نسبت بعالم
آخرت ابدا نفعی نمی بخشد بلکه عذابش بیشتر و حسرتش زیادتر خواهد بود و این اسلام
در معنی کفر محض است ولیکن در عالم ظاهر طاهر و توارث و تناکح با وی صحیح است
چنانچه در روضة الواعظین از حضرت صادق ع روایت کرده که فرموده ان الاسلام قبل
الایمان و علیه یتوارثون و یتناکحون و الایمان علیه یثابون و اخبار لاتعد و لاتحصی
از ائمه هدی علیهم السلام از طریق عامه و خاصه ماثور است که عمل هر چه و هر قدر باشد
بدون ولایت مقبول نیست و باطل و هباء و منثور است چنانچه صدر الائمه اخطب
خطبا موفق بن احمد مکی خوارزمی از اعاظم علماء عامه در کتاب مناقب از حضرت ابن
از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود یا علی لو ان عبدا عبد الله عز و جل مثل ما قام نوح

مقبول شدن اعمال با مسئلهٔ ولایت

فی قومه وکان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله ومدّ فی عمره حتی حج الف عام علی
قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروة مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشمّ رائحة الجنة ولم
یدخلها اگر بندهٔ بندگی خدا کند چندانکه نوح در میان امت خود بود و او را بوزن کوه
احد از زر سرخ باشد و همه را در راه خدا انفاق کند و عمرش چندان طول بکشد که هزار
نوبت با پای پیاده خانه کعبه را زیارت کند بعد از آن او را در میان صفا و مروه بظلم بکشند
و ولایت ترا نداشته باشد بوی بهشت بمشامش نرسد و داخل بهشت نشود و شیخ
منتجب الدین ابو الحسن علی بن عبید الله بن حسین بن بابویه قمی طاب مضجعه در کتاب
اربعین عن الاربعین من الاربعین در حدیث مفصلی که از حضرت امام حسن مجتبی
روایت کرده گوید که حضرت رسول فرمود یا علی وقتیکه روز قیامت میشود دوازده هزار
ملک بسوی تو میآیند و زیارت میکنند و در نزد تو میباشند تا در پیشگاه خداوند متعال
حاضر میشوی پس خدای عز و جل میفرماید سل یا علی فقد آلیت علی نفسی ان اقضی لک الیوم
الف حاجة سؤال کن یا علی که بتحقیق سوگند خورده ام بر نفس خود که امروز هزار حاجت ترا
بر آورده نمایم آنحضرت عرض کرد پس ابتدا میکنم بذریه و اهل بیت خود یا رسول الله فرمود
ایشان بر تو محتاج نمیشوند در این روز ولی ابتدا کن بمحبان و شیعیان خود ثم قال النبی
صلی الله علیه واله فوالله ثم والله ثم والله لو ان رجلا جاء یوم القیمة و ذنوبه اکثر من ورق
الشجر و قطر المطر وما فی الارض من حجر او مدر ثم لقی الله محبا لک ولاهل بیتک لادخله
الجنة بعد فرمود سوگند بخدا و سه مرتبه قسم یاد کرد که اگر مردی روز قیامت در عرصهٔ
محشر بیاید در حالتیکه گناهان او از ورق اشجار و عدد امطار و از هر سنگ و کلوخی
بسیار باشد و بخدا ملاقات کند در حالتیکه بر تو و اهل بیت تو محبت کرده خداوند
او را به بهشت داخل میکند ثم قال النبی صلی الله علیه واله والله ثم والله ثم والله
لو ان رجلا صام النهار وقام اللیل وحمل علی الجیاد فی سبیل الله ثم لقی الله مبغضا
لک ولاهل بیتک لاکبّه الله علی منخریه فی النار بعد فرمود و سه مرتبه قسم یاد کرد

کہ اگر مردی روزہا روزہ بدارد و شبہا بیدار باشد و در راہ خدا بر مرکب حرب
حمل کند یعنی از جہاد و غیرہ بعد از آن خدا را ملاقات بکند در حالیکہ ترا و اہل
بیت ترا دشمن بدارد ہر آینہ خداوند او را بروی خود

بآتش جہنم **ذکر دو رؤیای مختصر در عنوان دوم** خواہد انداخت

رؤیای اول محرم

اول رؤیای ابن عباس سلمان فارسی ؓ را مرحوم محقق نوری در دار السلام روایت
کردہ کہ ابن عباس گوید بعد از وفات سلمان فارسی علیہ الرحمۃ او را در واقعہ دیدم و اذا
علیہ تاج من یاقوت و علیہ حلی و حلل و تاجی از یاقوت در سر و حلی و حلل بہشتی در بر
داشت گفتم تو سلمان مولی رسول اللہ ہستی گفت بلی گفتم ای سلمان ہذہ منزلۃ حسنۃ
اعطاکہا اللہ عز و جل این مقام منیعی است کہ خداوند ترا ارزانی داشتہ گفت بلی گفتم
فماذا رأیت فی الجنۃ افضل بعد الایمان باللہ و رسولہ چہ چیز را در بہشت بعد از ایمان
بخدا و رسول افضل دیدی گفت لیس فی الجنۃ بعد الایمان باللہ و رسولہ شیء ہو افضل
من حب علی بن ابیطالبؑ و الاقتداء بہ در بہشت بعد از ایمان بخدا و رسول چیزی افضل
از حب علی بن ابیطالب و اقتدا نمودن بآنحضرت نیست

دوم رؤیای یکی از علماء مقدس اردبیلی علیہ الرحمۃ

حکایت الشیخ روایت

سید نعمۃ اللہ جزائری طاب ثراہ در مقامات النجاۃ گوید کہ خبر داد مرا یکی از اساتید
کہ بروی وثوق دارم کہ ملا احمد اردبیلی عطر اللہ مضجعہ کان لہ من العلم رتبۃ قاصیۃ
و من الزہد و التقوی و الورع درجۃ اقصی کہ او را از علم درجہ قصوی و از زہد
و تقوی و ورع درجہ اقصی داشت و آن مرحوم از سکان و مجاورین حرم حضرت امیر
المؤمنین بود و افضل و اتقی تلامیذ او بر حال وی واقف گشت کہ او در شب بضریح
امام مراجعہ میکند و اگر از مسائل بر وی اشتباہ میگردد سؤال مینماید و جواب مییابد
و گاہی در مسائل حضرت صاحب الزمان صلوات اللہ علیہ محول میفرماید کہ در مسجد
کوفہ بپرسد و با وجود این اعمال خالص از غرض دنیوی بعضی از مجتہدین او را در روا

عنوان سیم در مسئولیت مردم از مسئله ولایت

در بذکر در صحبت حسن و زین نیکو بی از روضه علویه علی مشرفها السلام بیرون می‌آید پس از وی می‌پرسید ای الاعمال بلغ بک الی هذا الحال لستطاه بواسطه کدام عمل بدین مقام رسید که ما هم مراقبت بکنیم جواب داد ان سوق العمل رأیناه کاسد و لا نفعنا الا ولایة صاحب هذا القبر و محبته یعنی قبر امیر المومنین علیه السلام که بازار عمل را کساد دیدم و منفعت نداد ما را مگر ولایت و محبت صاحب این قبر یعنی قبر امیر المومنین ؑ

خواجه نصیر طوسی علیه الرحمة گوید

لو ان عبداً اتی بالصالحات غداً	وود کل نبی مرسل و ولی
وصام ما صام صوام بلا ملل	وقام ما قام قوام بلا کسل
وحج کم حجة لله واجبة	وطاف بالبیت حاف غیر منتعل
وطار بالجو لا یاوی الی احد	وغاص فی البحر مأموناً من البلل
واکسی الیتامی من الدیباج کلهم	واطعمهم من لذیذ البر بالعسل
وعاش فی الناس آلافاً مؤلفة	عار من الذنب معصوماً من الزلل
فلیس فی الحشر یوم البعث منتفعاً	الا بحب امیر المومنین علی

ولله در القائل

رهبر عقل جوانی سؤال کرد و چه گفت	که ای ز نور تو روشن چراغ انسانی
بغیر حب علی طاعتی تواند بود	که خلق را برهاند ز قید نیرانی
نماز و روزه و حج و زکوة بی مرتبش	بدین وسیله توان دعوی مسلمانی
جواب داد که لا والله این سخن غلط است	دو بیت بشنو از من اگر سخن دانی
بحق قادر بیچون خدای سبحانی	بحق جمله کروبیان و روحانی
که دشمنان علی را نماز نیست درست	اگر چه سینه ز اشک کنند پیشانی

عنوان سیم در مسئولیت مردم از مسئله بعد عالم برزخ و حشر

قال الله تعالی ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم و قال ایضا جل ذکره و عز اسمه وقفوهم

سؤال از علی بن حمزه بطائنی از امام زمانش

انهم مسؤلون بدانکه بموجب آیات و اخبار چنانچه از مکلفین عباد در عالم برزخ و حشر از توحید و نبوت سؤال خواهد شد همچنین از مسئله ولایت و محبت اهل بیت عصمت علیهم السلام نیز مسئول خواهند بود چنانچه علامه مجلسی ره در حق الیقین از حضرت صادق روایت کرده که سؤال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نماز و زکوة و حج و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر با آن چهار دیگر که هر نقصی که بر شما ها باشد بر من است که تمام کنم و مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی در مدینة المعاجز از محمد بن جریر طبری از حسن بن علی وشا روایت کرده که روزی حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام در ایامی که ما در خراسان بودیم بعد از نماز عصر مرا احضار فرمود و چون بحضور مبارکش وارد شدم فرمود ای حسن علی بن حمزه بطائنی وفات کرد و در این ساعت او را بقبر گذاردند و دو ملک آمده گفتند من ربک گفت الله ربی گفتند فمن نبیک گفت محمد گفتند فما دینک گفت الاسلام گفتند فما کتابک گفت القرآن گفتند فمن ولیک گفت علی گفتند ثم من گفت الحسن تا حضرت بدین منوال اسامی ائمه را ذکر فرمود تا گفتند ثم من گفت موسی بن جعفر گفتند ثم من فتلجلج در جواب مترددشد دوباره پرسیدند پس ساکت شد گفتند اموسی بن جعفر امرک بهذا آیا موسی بن جعفر ترا باین امر کرده ثم ضرباه بالمرزبة العباه علی قبره فهو یلتهب الی یوم القیمه بعد گرزی بروی زدند که در قبر افتاد و تا روز قیامت مشتعل خواهد شد حسن بن علی گوید چون از خدمت حضرت بیرون آمدم آن روز را و چند ماه بود نوشتم تا آنقدر نگذشت که مکاتیب اهل کوفه برما وارد شد که علی بن حمزه در همان روز وفات کرده و در همان ساعت مدفون کرده بوده است و شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در امالی از رقیه بنت اسحق بن موسی بن جعفر علیهم السلام از پدرش از آباء کرام خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود لا تزول قدما عبد یوم القیمه حتی یسئل عن اربع یعنی روز قیامت قدم از قدمش بر نمیدارد تا آنکه از چهار چیز مسئول میگردد عن عمره فیما افناه و شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این کسبه و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت

روز اول محرم

سؤال از چهار چیز

سؤال در هفت قنطرهٔ صراط

از عمر خود که در چه چیز مصروف شد و از جوانی که در چه فانی کرده و از مالش که از چه کسب و در چه خرج نمود و از محبت ما اهل بیت مسئول خواهد بود و در کفایة الخصام از طریق عامه از شیرازی از ابن عباس روایت کرده که چون روز قیامت شود خدا تعالی امر کند بمالک دوزخ که هفت جهنم را مشتعل کرده اند و امر کند برضوان جنت که هشت بهشت را زینت دهد و بمیکائیل فرماید تا صراط را بر روی جهنم بکشد و بجبرائیل فرماید میزان عدل را در زیر عرش برپا کند و محمد ندا کند که امت خود را برای حساب حاضر کن بعد از ان خدا تعالی امر فرماید که بر بالای صراط هفت قنطره استوار کنند طول هر قنطره هفده هزار فرسخ و بر بالای هر قنطره هفتاد هزار ملک ایستاده پس زن و مرد این امت را در قنطرهٔ اوّل از ولایت امیر المؤمنین و محبت اهل بیت محمد سؤال کنند هر که اقرار کند مانند برق خاطف از ان قنطره بگذرد و هر که اهل بیت رسول خدا را دوست ندارد از بالای قنطره سرنگون در قعر جهنم در افتد هر چند حساب و بقدر عمل هفتاد صدیق باشد و بر قنطره دوم از نماز سؤال کنند و در سیم از زکوة پرسند و بر چهارم از روزه تحقیق نمایند و بر پنجم از حج و بر ششم از جهاد و بر هفتم از عدل هر که هر چه را اقرار کرد از ان قنطره مانند برق خاطف بگذرد و هر که اقرار نکرد معذب شود و این است که خدا تعالی میفرماید وقفوهم انهم مسئولون یعنی ای گروه ملائکه نگاه دارید ایشان را بر قنطرهٔ اوّل انهم مسئولون عن ولایة علی و حبّ اهل البیت یعنی سؤال کرده خواهند شد از ولایت علی و حب اهل بیت او

شیخ حسن بن راشد حلی گوید

لقد نجی من لظی نار الجحیم غداً	فی الحشر کلّ موالٍ للامام علی
مولیً تعالی مقاماً ان یحیط به	وصفٌ وجلّ عن الاشباه والمثل
لا یدرک الفکر عن کلّی مدحته	جزءاً ولو رجع عنه العقل فی عقل
لولا حدود مواضیه انتصبت	ولا استقامت قناة الدین عن میل

ثمرۀ اول محبت

از قصیدۀ شیخ حسن حلی و سید احمد هاتف

سل عنه بدراً واحداً والنضیر وبو	م خیبر والأحزاب والجمل
زوج البتول أخی الهادی الرسول لم	یل الکرب عن أبناء الأعصر الأول
یا من یری أنه یحصی مناقبه	فهل تراه علی التفصیل والجمل
إنی وجدت مجال القول ذا سعة	فإن وجدت لساناً قائلاً فقل

سید احمد هاتف گوید

پی بازار فردای قیامت جز ولای تو	متاعی نیست در دستم مهم از روز بازار
نپندارم که فردای قیامت تیره گون گردد	محبان تو را ارزد و دانش غرۀ غرا
قسیم دوزخ و جنت توئی در عرصۀ محشر	غلامان ترا اندیشه از دوزخ بود حاشا

عنوان چهارم
در یمن و برکات دنیوی که لازم آیت شد فوق و مصائب عداوت اهل بیت رسالت

قال الله تعالی ومن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکاً ونحشره یوم القیمة اعمی بدانکه موالات اهل بیت عصمت علیهم السلام همچنانکه وسیله نتایج و فیوضات اخروی و ذریعۀ فواید و مثوبات عالم عقبی است در این عالم شهود نیز سبب بقاء نعمت دنیوی و واسطۀ دوام دولت و اعتبارات صوریست و هکذا العیاذ بالله عکس این مطلب معادات ایشان علیهم السلام علاوه بر عذاب اخرت و نکال قیامت موجب نکبت و نقمت دنیوی و مورث وخامت و زوال دولت ظاهری است چنانچه این مطلب از ملاحظۀ تواریخ هر طبقه و هر سلسله از احباء و اعداء ائمۀ اطهار علیهم السلام روشن و هویدا است که خداوند چه طور از ایشان انتقام کشید و در مقابل آن معادات چه مکافات نمود و در ازاء اجور و ایذاء که در حق دوستان آل طه کردند چه مجازات نمود و بهترین شاهد این مطلب نکبت حال و وخامت مال یزید و زیاد و عبید الله بن زیاد و قطع نسل و استیصال ایشان است که در اواخر عمر چه عقوبتها دیدند و چه اذیتها کشیدند و بعد از ابتلاء مدتی و عقاب شدید با سوء حال بنار جحیم و عذاب الیم واصل شدند

مضار عداوت اهل بیت

عنوان چهارم در مجازات دنیویه عداوت اهل بیت

وهکذا سایر طبقات ناس و ملوک بنی امیه و آل مروان و آل برامکه و بنی عباس

تا دل مرد خدا نامد بدرد	هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

اما هر کدام که با خاندان رسالت اعتقادی داشتند در سلطنت وی امتداد و در
عمر او امتدادی شده و هر که رعایتی کرده در نوبت خود مهلتی دیده و رفاهیتی بیشتر
گشته و هر که با ایشان پیچیده شده بساط عیشش برچیده گردیده چنانچه همین مضمون را
حضرت سید الساجدین سلام الله علیه در نامه عبد الملک بن مروان درج فرموده
است قطب الدین راوندی علیه الرحمة در خرائج و جرائح گوید از معجزات علی بن الحسین
یکی هم این است که حجاج بن یوسف بعبد الملک بن مروان نوشت ان اردت ان یثبت
ملکک فاقتل علی بن الحسین اگر میخواهی سلطنت تو باقی بشود علی بن الحسین را بکش
عبد الملک بروی نوشت اما بعد فجنبنی دماء بنی هاشم واحقنها فانی رایت آل ابی
سفیان لما اولعوا فیها لم یلبثوا ان ازال الله الملک عنهم ابتر از دماء بنی هاشم اجتناب
و احتراز بنما که من دیدم چون آل ابو سفیان بخون ایشان آلوده شدند خداوند ملک
را از ایشان برطرف گردانید و این مکتوب را مخفی بحجاج فرستاد پس حضرت سجاد علیه السلام
در همان ساعتی که عبد الملک این کتاب را بحجاج فرستاد بروی نوشت علمت ما کتبت
فی حق دماء بنی هاشم وقد شکر الله لک ذلک وثبت لک ملکک وزاد فی عمرک که دانستم
آنچه در حق دماء بنی هاشم نوشتی و خداوند این عمل را از تو قبول کرد و ثبات ملک
و مزید عمر بر تو عنایت فرمود و بتاریخ همان ساعت از غلام خود بسوی عبد الملک ایفاد
داشت و چون غلام بشام وارد شد و کتاب را بعبد الملک داد و از تاریخ کتاب تعجب
کرد و او را با تاریخ کتاب خود موافق یافت و در صدق آنحضرت شکی نکرد و از این امر
خوشوقت گردید و بعث الیه بوقر دینار و سأله ان یبسط الیه بجمیع حوائجه و
حوائج اهل بیته و موالیه و یطلبها خروارها سیم از دینار بر آنجناب فرستاد
والتماس کرد که همه حوائج خود و اهل بیت و اصحاب خود را بروی اظهار نماید و حضرت

قصهٔ مرد بخیل و دختر صالحه او

در مکتوب خود درج فرموده بود که پیغمبر خدا در عالم منام مرا خبر داد از انچه بحج نوشته بودی و باین واسطه از تو تشکر نمود

ذکر دو قصهٔ عجیبه در عنوان چهارم قصهٔ اولی

در دار السلام از حبل المتین شمس الدین رضوی از جامع الاسرار سعدی روایت کرد که در عهد خلفاء بنی عباس مرد بخیلی بود از دشمنان اهل بیت علیهم السلام روزی سائلی از دوستان رسالت بدر خانهٔ او امد و چیزی در محبت امیر المؤمنین خواست مرد بخیل را دختری داشت که هر روز دو قرص نان جوین بدو میداد چون کلام سائل را شنید برخواست و اند و قرص را بوی داد و سائل گرفت و از برای انطار خود ذخیره نمود در این حال پدر دختر امد و چون دو قرص را در دست سائل دید پرسید این نانرا بتو که داد گفت دختری در این خانه بمنزل داخل شد و گفت چرا دو قرص نان خود بسائل دادی گفت اقسمنی بمن لم اتمکن من رده بکسی سوگند داد مرا که نتوانستم رد نمایم گفت و بمن اقسمك بکه قسم داد ترا گفت با میر المؤمنین گفت مکر او را دوست میداری گفت جانم را فدای او میکنم گفت بکدام دست دادی گفت بدست راست گفت ان کنت صادقة فناولینی یدك حتی اقطعها علی حبه اگر راست میگوئی دست خود بده تا در محبت او ببرم گفت سهل است ولیکن مرا بمردم محتاج مکن و تضرع بسیاری نمود ان ملعون ممنوع نشد دختر بسوز دل گفت یا عالم السر و الخفیات تو میدانی که این شیء القلب بر من چه میکند و من چه چیز در دل اراده کرده ام و دست خود را دراز کرد ان شقی دست دختر خود را برید و از خانه بیرون کرد دختر مظلومه رو بصحرا نهاد و در زیر درختی نشست القدر خون از دستش بیرون امد که غش کرد در ان حال پادشاه ان ناحیه بشکار رفته بود فتحا فتطلبتا الی ان وصل الی صحراء بشتعل منه نور یصعد الی السماء از پی اهو شتافت تا رسید بجائی که نور مشتعل و بسوی اسمان صعود میداد و قد احدقت حول شجرة حیوانات کثیرة من الحیوانات ترمقون بطرفهم الی السماء و الدمع یجری من عیونهم

رسیدن پادشاه باز بدختر صالحه

وحیوانات بسیاری باطراف درختی گرد آمده بسوی آسمان نظر میکنند و میگریند آهو
ناپیدا شد و پادشاه نزد درخت آمد و دید دختری مانند بدر تمام دست بریده افتاده
وغش کرده و خون از وی جاریست از اسب فرود آمده دستها ورا بست و خون ساکن کرد پس
دختر بهوش آمد و دید شخص معظمی نزد وی حاضر است بروی سلام داد و شناخت پادشاه
از حال وی پرسید ماجرا را کما جری بیان کرد حق و محبت دختر را در دل پادشاه انداخت گفت
من هم پسری دارم ترا از برای وی اختیار کردم و تو دختر منی در دنیا و آخرت و او را ردیف
خود کرده بعسکر خود رسانید و بر مرکبی سوار نموده بحرم سرای خود آورد و معالجه نمود تا صحت
یافت و آن دختر صالحه روزها روزه و شبها بعبادت قیام داشت تا چند سالی بگذشت
وقت تزویج وی در رسید پادشاه او را با پسر خود عقد بست و در عروسی وی آنچه شایسته بود
صرف نمود و بمنزل پسر فرستاد و پسر نمیدانست که دست عروس مقطوع است چون دختر را
آوردند پادشاه پشت در آمد که ببیند پسرش با این حال چه خواهد گفت و اگر اعتراف دارد
منع کند تا خاطر عروس منکسر نشود و چون عروس در جای خود قرار گرفت داماد از وی آب
خواست دختر برخاست کاسه را با دست چپ آورد و دست راست را میپوشید داماد از روی
مزاح گفت پدرم دختری مرا تزویج کرد که دست راست را نمیشناسد عروس از این کلام آه
سرد از دل پر درد خود کشیده اشک از دیده بارید داماد از گفتار خویش نادم شد و بر تخت
خواب آمده خوابید دختر برخاسته دو رکعت نماز بگذارد و پیشانی بر زمین گذاشت
وگفت یا مالک یا غنی انت لنا لمرا بالسر والخفیات وان یدی قد قطعت فی حبک ولبک
فاغشی ثم غشی علیها ای پروردگار مالک وغنی تو عالم السر والخفیات که دست من
در محبت ولی تو بریده شده بر من ما باش پس غش کرد فرات نورا قد ملأ بین السماء
والأرض ثم انشق النور علی نصفین ونزل سریر من السماء الی بیتها و دید نوری پیدا
گردید که میان آسمان و زمین را پر کرد بعد آن نور دو نصف شد و سریری از آسمان نازل گشت
که یک زن و چهار مرد در آن نشسته بودند و خانه از نور جمال ایشان روشن شد و آن زن

شفا یافتن دست دختر

از سریر فرود آمده دختر را بسینه خود چسپانید و گفت لا تغتمی فقد انتهت همومك غمگین مباش که اندوه و غمت باتمام رسید منم فاطمه زهرا و این چهار نفر که در سریر نشسته‌اند یکی محمد مصطفی و دیگری علی مرتضی و اندو تا دو جگر گوشه من حسن و حسین اند که قد قتل احدهما فی الدنیا بالسم والآخر قطع راسه فی ارض کربلا در دار دنیا یکی بزهر کین کشته شد و دیگری بتیغ جفا در زمین کربلا سر از تن جدا کردید بعد بامیر المؤمنین منوجه شده گفت یا علی ان هذه الجاریة قد قطعت یمینها فی سبیلك دست راست این دختر در راه تو بریده شده در حق او دعا کن لعل از برکت دعای تو صحت یابد و از شوهر و پدرش رفع خجلت بکند پس چون امیر از فاطمه این سخن بشنید از سریر فرود آمد و دست بلند کرده از هوا دست بریده او برد و بدست مقطوع دختر نهاد و سوره فاتحه خوانده صحیح و سالم شد وضمها فاطمة علیها السلام وقبلتها ورجعت مع امیر المؤمنین علیه السلام الی السریر وارتفع السریر الی السماء و حضرت فاطمه علیها السلام دختر را بسینه چسپانید و او را بوسید و با امیر المؤمنین بسوی سریر برگشت و تخت باسمان مرتفع کردید و پادشاه در خارج بیت منتظر بود چون حس و حرکتی نشنید ناگاه داخل شد دید پسرش در رخت خواب عروس در روی سجاده خود خوابیده اند تعجب کرد و اندکی متحیرانه توقف نمود ناگاه عطسه کرد دختر بیدار شد دید دستش صحیح و سالم شده سجده شکر کرد و حمد الهی بجا آورد و برخواست بپادشاه سلام کرد و چون پادشاه دست عروس را سالم دید پرسید از خواب خود خبر داد مسرور شد و حمد الهی بجای آورد و در حق ایشان دعا کرد و از منزل بیرون آمد

قصهٔ ثانیه عالم محدث فقیه علی بن حسن زوارئی صاحب تفسیر ترجمة الخواص که از اکابر علماء اخبار و عمدهٔ مترجمین کتب اخبار است در لوامع الانوار گوید هر که با ال محمد صلوات الله علیهم اجمعین دوستی کند حق سبحانه و تعالی او را ضایع نکرداند در دنیا و آخرت چنانچه در خبر است که منافقی ناموافقی بود که با امیر المؤمنین دشمنی مینمود و او را

قصه زن مؤمنه و خلاص او از برکت موالات اهل بیت

زنی بود مؤمنه که دوستدار اهل بیت بود و ذکر ایشان بسیار کردی و شوهر ناصبیش از این معنی خوش نیامدی و با او بر کین بودی و بسبب قبیله و عشیره بسیار که زن را بود با او آزار نمیتوانست رسانیدن تا روزی یکی دیگر از دشمنان خاندان مشورت کرد در هلاک آن مؤمنه او گفت بی بهانه این امر میسر نگردد طریق این کار آنست که انگشتری قیمتی بوی بسپاری و بعد از آن از او بدزدی و بعضی ما در دریا اندازی و آنرا از او باز یافت نمائی و او عاجز گردد و بدین بهانه او را هلاک میتوانی کردن آن بدبخت بگفته آن شقی دیگر عمل کرد و آن انگشتری بوی سپردند از وی بدزدید و در دریا انداخت مقصود آن چون سه روز بر آن بگذشت این منافق با آن منافق دیگر گفت که اکنون بیا تا بخانه رویم و انگشتری از وی طلب کنیم و باین بهانه او را بکشیم تا هم بخانه آمدند و فرستادند بازار ماهی چند آوردند و بزن دادند تا بریان کند و بعد از خوردن از زن طلب انگشتری نمایند زن چون شکم یکی ماهی شکافت آن انگشتری از شکم او بیرون آمد این زن از آن تعجب کرد برخاست و بر سر صندوق رفت که در او انگشتری گذاشته بود نیافت با خود اندیشید که چیزی نمیباید گفت تا ببینم که حال چون شود القصه ماهیان بریان کرده آورد و آن منافقان خوردند و بعد از آن از زن انگشتری طلب کردند زن رفت و انگشتری آورد هر دو منافق در آن امر حیرت کردند و از روی تعجب با هم نگاه میکردند و خجلت زده از خانه بیرون رفتند تا بدانی که در دوستی ایشان چه مقدار فواید دنیوی و اخروی است و در دشمنی ایشان چه مضرت و عقوبت و شرمندگی است و ماوای دشمن حضرت امیر دوزخ است

ذکر ملاقات حر بن یزید ریاحی با حضرت حسین در روز اول محرم

هِيَ المَعَالِمُ أَبْلَتْهَا يَدُ الغِيَرِ — وَصَارِمُ الدَّهْرِ لَا يَنْفَكُّ ذَا أَثَرِ
يَا سَعْدُ دَعْ عَنْكَ دَعْوَى الحُبِّ نَاحِيَةً — وَخَلِّنِي وَسُؤَالَ الأَرْسُمِ الدُّثُرِ
أَيْنَ الأُولَى كَانَ إِشْرَاقُ الزَّمَانِ بِهِمْ — إِشْرَاقَ نَاحِيَةِ الأَكْمَامِ بِالزَّهَرِ

روز اول محرم

۲ ناکس

قصه زن مؤمنه

از اشعار شیخ کاظم ازری و حجّة الاسلام حجّة خراسانی

جَارَ الزَّمَانُ عَلَيهِم غَيرَ مُكتَرِثٍ ... وَاَیُّ حُرٍّ عَلَيهِ الدَّهرُ لَم يَجُرِ

وَكَم تَلاعَبَ بِالأَمجَادِ حَادِثُهُ ... كَمَا تَلاعَبَتِ الغِلمَانُ بِالأُكَرِ

لاحَبَّذَا فَلَكٌ دَارَت دَوَائِرُهُ ... عَلَى الكِرَامِ فَلَم تُبقِ وَلَم تَذَرِ

وَاِن يَنَل مِنكَ مِقدَارٌ فَلا عَجَبٌ ... هَل اِبنُ آدَمَ اِلّا عُرضَةُ الخَطَرِ

هُنَّ الحَوَادِثُ لا تَعدُو ذَوِی شَرَفٍ ... كَالغَيثِ يَعثُرُ قَبلَ الأَرضِ بِالجُدُرِ

وَكَيفَ تَأمَنُ مِن مَكرِ الزَّمَانِ يَدٌ ... خَانَت بِآلِ عَلِیٍّ خِيرَةِ الخِيَرِ

اَفدِی العُفَاةَ الاُولَى سَارَت رَكَائِبُهُم ... وَالمَوتُ خَلفَهُم يَسرِی عَلَى الأَثَرِ

باشد بسوی کعبهٔ مقصود روی ما ... کانجا برابر است بجنت بود آرزوی ما

ما راخیال بکس مونس نیست غیر دوست ... بر حال ما گواه بود مو بموی ما

نخچیر فشانده‌ایم وخوریم انکه شمر ... کاین دهد زمان نه زخون گلوی ما

کشتیم ما مسافر کوئی که اندر او ... جز تیر و تیغ ولی نکند جستجوی ما

کردیم رو بسوی دیاری که هر قدم ... باشد بلا مقابل اهل رو بروی ما

در کعبهٔ مقام نمائیم کز صفا ... مسجود کائنات بود خاک کوی ما

بر قبله برای نماز اوریم روی ... کانجا بود زخون سر ما وضوی ما

در تقریرات مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری طاب مضجعه و در بعضی از کتب اینست که روز اول محرم حر بن یزید ریاحی با حضرت حسین ملاقات کرد

امّا تفصیل از وقعه هایله

مرحوم میرزا حسن یزدی در مهیج الاحزان گوید چون جاسوس پسر زیاد خبر آمدن حضرت حسین باو رسانید آن ولد الزنا مردم را بوعد و وعید و نوید و تهدید بحرب آن امام مجید میخواند و حر بن یزید ریاحی را سر کرده کی هزار سوار باستقبال آن حضرت فرستاد که هرجا باو برسی در رهبری بی آب و علف آن جناب را فرود آور و مرا اعلام کن تا امر تازه از من بتو برسد آن سواران صحرا را فرو گرفته بودند و در طلب آن منبع الصادقین

روز اول محرم

از مصیبت

از اشعار شیخ کاظم

از مصیبت

حر بن یزید [illegible]

ملاقات حر با حضرت حسین ع

می شتافتند و شیخ اجل مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید که چون حضرت حسین ع از
بطن العقبه حرکت کرد در منزل شراف نزول ارزانی داشت فلما کان فی السحر امر
فتیانه فاستقوا من الماء فاکثروا و چون وقت سحر شد بجوانان و اصحاب خود امر کرد تا آب
بر گرفتند و جانب مقصد توجه فرمود و بدین گونه سیر همی نمود تا وقت ظهر شد فبینما
هو یسیر اذ کبر رجل من اصحابه و یکی از اصحاب تکبیر گفت حضرت فرمود الله اکبر لم کبرت
چرا تکبیر گفتی عرض کرد نخلستان پدیدار آمد جمعی از اصحاب گفتند والله ان هذا المکان
ما رأینا به نخلة قط بخدا سوگند در این مکان نخلی ندیده ایم حضرت فرمود پس چه چیز است
گفتند نراه والله اسنة الرماح و اذان الخیل سوگند بخدا نوک نیزه و گوش اسبان است فقال انا
است حضرت فرمود بخدا من هم این طور می بینم ما لنا ملجأ نلجأ الیه فنجعله فی ظهورنا و نستقبل
القوم بوجه واحد آیا جائی باشد تا پناه سازیم که با ایشان از یک رو ملاقات کنیم گفتند بلی
تل ذو حسم نزدیک باشد حضرت از دست چپ بدان طرف میل نمود فما کان باسرع
من ان طلعت علینا هوادی الخیل حر و سپاه چون این بدیدند بآنجانب عدول کردند
عجبی بر تکیه شه بود که نزدیک شدند کان اسنتهم الیعاسیب و کان رایاتهم اجنحة الطیر
گویا نوک نیزه ها نیش زنبوران و شقه رایات با جنحه مرغانست حضرت سبقت کرده بذو حسم
فرود آمد و فرمود تا سراپرده و خیمه برافراشتند مرحوم شوشتری طاب ثراه در تقریرات
گوید از علیا مکرمه سکینه رضی الله عنها منقولست که فرمود بیرون آمدن ما از مدینه
از همه سنگین تر بود و لکن از آن عظیم تر امروز بعمل آمد که دیدیم همین صحرای نجف اول
مصیبت اهل بیت بود در دو فرسنگی اینجا لشکر حر بلشکر حسین ع رسیدند تا امروز با دیدن
اهل بیت دشمن در مقابل ندیده بودند حر وارد شد با هزار سوار ابن زیاد از کوفه تا [illegible]
با قادسیه پر از لشکر کرده بود خلاصه چشم زنان و اطفال که بر آن لشکر افتاد همه خائف
و ترسان شدند حضرت چون ملاحظه خوف عیال نمود در آن نواحی تلی دید خشک
گفتند امر کرد عیال را ببرند بر بالای تل و خود آنحضرت با اصحاب در پائین آن تل صف کشیدند

روز اول محرم رسیدن لشکر حر فصل النهار

مصائب حضرت حسین عظیمتر از همه فرزندان آدم

که عیال و اطفال مضطرب نشوند این هم یک مصیبت عظیم بلکه میگوییم همه مصائب
آنحضرت در کمال شدت بود و اعظم اند اگر عظیم و اعظمی تصور شود بمراتب خود این مصیبات
حال اضافه به این اضطراب عظیم تر است یا مصیبت بیرون آمدن از مدینه این هم باز
اضطرابی نیست نسبت بوقتیکه وارد کربلا شدند اگر کسی خدمت علیا مکرمه سکینه عرض
کند روزیکه از مدینه بیرون آمدی با پدر بزرگوار چه قسم بود یا آن روزیکه از کربلا بر شتر
برهنه سوار شدی رو بکوفه بر او ردکن یکی از دیگری عظیم تر خیال شما اینست که این مصیبت
اعظم است بدانکه اعظم از این هم هست ملاحظه کن آیا این عظیم تر است یا یاد کردن
ایشانرا بر در خانه ابن زیاد باری در ارشاد گوید در آنحال لشکر حر با هزار سوار وارد شدند
و در گرمگاه ظهر در مقابل حضرت صف کشیدند چون آن دریای رحمت و عطا آثار تشنگی از ایشان
مشاهده نمود جوانانرا بفرمود اسقوا القوم وارووهم من الماء ورشفوا الخیل ترشیفا تا بدیشان
واسبان آب دهند در مهیج گوید چون هوا گرم بود و آثار تشنگی از ایشان مشاهده نمود حضرت
فرمود که ایشانرا آب دهید و اسبهای ایشانرا سیراب کردانید و کم کم آب بایشان دهید چون
بسیار تشنگی خورده اند مبادا ضرر کند پر طشت و ظرفها را پر از آب میکردند و همه را تا آخر
سیراب کردند و حیوانات ایشانرا آب دادند و در مقام گوید و زیاده بر قوائم و شکم چهارپایان
بپاشیدند و در روایت مفیده علی بن طعان المحاربی گوید که واپس ترکس که آمد من بودم
ان بحر مکرمت و نور دیده ساقی کوثر که مرا بدانحال دید فرمود انخ الراویة بخوابان راویه
را من معنی کلام امام را ندانستم چه راویه مشک می پنداشتم و ندانسته بودم که بر شتر هم
اطلاق میشود امام بدانست که فهم نکردم فرمود یا بن الاخ انخ الجمل برادرزاده بخوابان
شتر را من خوابانیدم فرمود بیاشام من سر خیک را کشودم و شروع کردم باب خوردن و نتوانستم
که از دهان خیک بریزد حضرت فرمود اخنث السقاء دهان خیک را برگردان و بنوش هم
نتوانستم امام پیش آمده دهان مشک را بدست مطهر پیچید تا نوشیدم و اسب خود را
سیراب کردم ایمسلمانان حسین بن علی سلام الله علیهما در همچنین موقع بدیشان آب داد

خطبهٔ حضرت حسین قبل از نماز ظهر

و با این عطوفت و مکرمت از شدت عطش در گرمگاه ظهر ایشان را خلاص نمود اما ایشان
عوض آب شمشیر آبدار بر بدن مبارکش زدند و در روی خاک با لب تشنه بکشتند حضرت
تو صبر نمود که اسبهای ایشان را اگر کم آب رسید که مبادا ضرری برسانند اما ایشان طفل شیر
خوار او را یک قطره آب ندادند و تیر کین بر حلق نازنینش زدند حضرت نفس نفیس خود مباشر
ترویهٔ ایشان میشود اما ایشان ترا فرزند بیمارش رحم نکرده پوست از زیران میکشند و ارادهٔ
قتلش میکنند تا آنکه حر با سپاهش بدینگونه در مقابل حضرت ایستاده بودند تا ظهر شد حضرت
حجاج بن مسروق را و بروایت امالی صدوق ره پسرش یعنی علی اکبر را فرمود که اذان بگوید
و چون موقع اقامت رسید شفیع روز قیامت نعلین پوشیده و ردا بردوش افکنده بیرون
آمد و خداوند را سپاس و ستایش گفته این خطبه بخواند ایها الناس انی لم آتکم حتی اتتنی کتبکم
وقدمت علی رسلکم ان اقدم علینا فانه لیس لنا امام لعل الله ان یجمعنا بک علی الهدی
والحق ای مردم من بدین زمین نیامدم تا کتب شما متکاثر و رسل متواتر شد که امام و پیشوائی
نداریم بدین صوب بیا تا خداوند بوجود تو تفرقهٔ ما را بر هدایت و حق جمع نماید فان کنتم
علی ذلک فقد جئتکم فاعطونی ما اطمئن الیه من عهودکم و مواثیقکم لاجرم بار دیگر بسوی
شما آمدم اکنون اگر بر آن عقیدت راسخ هستید مرا مطمئن خاطر سازید و از عهود و مواثیق
و عهد را استوار نمائید وان لم تفعلوا و کنتم لقدومی کارهین انصرفت عنکم الی المکان
الذی جئت منه الیکم و اگر از گفته و نوشتهٔ خود ندامت داشته و نیت دیگرگون کرده اید
مرا مکروه میدارید باز گردم بدانجای که بودم کوفیان چون این فصل که مشتمل اتمام
حجت بود بشنیدند خیره بماندند و در پاسخ هیچگونه سخن نگفتند حضرت فرمود اقامهٔ
نماز کنند و حر را فرمود اگر میخواهی با منتسبان خویش نماز بگذار عرض کرد هم با تو
نماز خواهیم کرد پس فریقین در پشت سر مقتدائی دارین صف بر بستند ادای فریضه نمودند آنجا
بخدمت امام جمع آمده حر با لشکر بازگشته بخیمهٔ خود رفت و صدوق علیه الرحمة در امالی
روایت کرده که حر گوید فلما خرجت من منزلی متوجها نحو الحسین علیه السلام نودیت

ندای غیبی از عقب بحر بن یزید

ثلثا یا حرّ ابشر بالجنة چون بر حسب حکم ابن زیاد عزیمت طرف حسین (ع) کردم و از منزل خود بیرون آمدم سه مرتبه این نداگوش زد من شد که ای حر بشارت باد ترا به بهشت ملتفت شده کسی را ندیدم با خود گفتم ثکلت الحرّ امه یخرج الی قتال ابن رسول الله و یبشر بالجنة ای حر مادر بر تو بگرید بجنگ پسر رسول خدا میروی و بشارت بهشت میشنوی و روایت کرده که بعد از سلام نماز ظهر حر از جای برخواست بخدمت آنحضرت آمد و سلام کرد و آنجناب جواب داده فرمود چه کس باشی یا عبدالله عرض کرد منم حر بن یزید فرمود یا حرّا علینا ام لنا ای حر آیا بمقاتلت ما آمدی یا بنصرت ما عرض کرد والله یا بن رسول الله لقد بعثت الی قتالک و اعوذ بالله ان احشر من قبری و ناصیتی مشدودة الی رجلی و یدی مغلولة الی عنقی و اکب علی حر وجهی فی النار سوگند بخدا یابن رسول الله بمقاتلت شما مأمورم و بخدا پناه میبرم از اینکه در قیامت پای بر پیشانی و دست بگردن بسته از قبر برانگیخته شوم و بر روی خود در آتش دوزخ بروم آنگاه عرض کرد یابن رسول الله بکجا میروی بسوی حرم جدت مراجعت نما که کشته میشوی حضرت فرمود

سَأمضي فما في الموت عارٌ على الفتى	اِذا ما نوی حقًا وَجاهَدَ مُسلِما
وَواسی الرِّجال الصّالِحین بنفسه	وَفارَقَ مثبورًا وَخالَفَ مُجرِما
فَاِن مِتُّ لم اندم وَاِن عِشتُ لم اُلَم	کفی بکَ ذُلًّا اَن تموتَ وَتُرغَما

و در روایت مفید علیه الرحمة که چون نماز عصر در آمد حضرت فرمود مهیای کوچ باشید و منادی بنماز عصر ندا در داد و چون اقامه گفتند نماز عصر را بجای آورد و بعد از سلام خطبه دیگر ادا فرمود اما بعد ایها الناس فانکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله عنکم ای مردم اگر از خدا بترسید و حق را با اهل خود بگذارید سبب مزید خوشنودی خداوند است و نحن اهل بیت محمد و اولی بولایة هذا الامر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم والسائرین فیکم بالجور و العدوان و ما اهل بیت رسالت با امر ولایت از دیگر مدعیان اماست که با شما بظلم و جور معاملت مینمایند اولی و احق هستیم اکنون اگر متقدم ما را مکروه و حق ما را مجهول میدارید و از انفاذ کتب و ارسال رسل پشیمان گشته اید و رای خویش

احتجاج حضرت با لشکر حر

و اد بکر کون ساخته اید باکی نیست باز میکرد حر گفت بخدا سوگند من نمیدانم این کتب و رسل چیست حضرت بعقبة بن سمعان فرمود تا دو خورجین آکنده از مکاتیب اهل کوفه آورده و در نزد حر بر زمین ریخت حر گفت من از این گروه نیستم و مامورم در هر مکان ترا دیدار کردم مفارقت نجویم تا ترا نزد عبید الله بن زیاد ببرم حسین ع در خشم شد و فرمود الموت ادنی الیك من ذلك مرگ بتو از این اندیشه نزدیک تر است و اصحاب خود را فرمود بر خیزید و کوچ دهید اصحاب سوار شدند و حرم جلالت را بمحملشان بنشاندند و خواستند برگردند حر منع کرد امام فرمود ثکلتك امك ما ترید مادر بر تو بگرید از من چه میخواهی حر گفت اگر جز تو کسی از عرب نام مادر من بردی در چنین حالت که تو ئی من نیز مادرش را بثکل یاد کردمی هر که بودی لیکن بخدا سوگند نام صدیقه طاهره مادر تو جز باحسن وجوه نتوان برد حضرت فرمود اکنون مراد خویشتن بگوی گفت تا بکوفه نزد ابن زیاد برم فرمود اذا والله لا اتبعك بخدا هرگز با تو نیایم حر گفت اذا والله لا ادعك من نیز ترا رها نکنم تا سه بار این کلمات در میان ایشان تکرار یافت و نزدیک شد که کار بقتال انجامد حر گفت من بمحاربه شما مامور نیستم و دست از تو نیز برندارم فاذا ابیت فخذ طریقا لا یدخلك الکوفة ولا یردك الی المدینة تکون بینی و بینك نصفا اگر این سخن از من نپذیری راه دیگر پیش گیر که نه بکوفه برود و نه ترا بمدینه رساند تا از راه انصاف انصراف نجسته باشم و من این مراتب را با ابن زیاد انها کنم باشد که خداوند عاقبت کار مرا بعافیت رساند و از ابتلای بامر تو برهاند پس حضرت از راه عذیب و قادسیه بجانب چپ میل فرمود و حر نیز چون سایه ملازمت رکاب بود همی رفت تا بعذیب الهجانات رسید و از آنجا بگذشته در قصر بنی مقاتل نزول اجلال فرمود

روز دوم محرم

ورود حضرت حسین بر زمین کربلا و مشتمل است بر دو قصه قصه اول در ذکر خلقت زمین و کیفیت دحو الارض و انتسابا کردن خداوند زمین کربلا را ابرای حضرت حسین علیه السلام از این روز

ذکر خلقت زمین بعد از آفرینش آسمانها

قال الله تعالی وَالأرض بعد ذلك دحیها اخرج منها مائها ومرعیها والجبال ارسیها
متاعًا لکم وَلانعامکم یعنی و زمین را بعد از آفریدن آسمانها بگسترد و منبسط ساخت
بجهت آرام گرفتن خلایق در ان در حالتیکه بیرون آورد از زمین آبها و چراگاه و گیاه
آن را و کوههای محکم و پایدار و استوار ساخت و این همه را ایجاد فرمود بجهت برخوردار
شما را و مرچهارپایان شما را مرحوم ملا سلطان حسین واعظ در ذخایر الواعظین که در
سنه هزار و چهل و سه تالیف کرده و از کتب معتبره و متقن است گوید که چون اراده کامله الهی
بمقتضای کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف یعنی بودم من گنج پنهان و خواستم که شناخته شوم
فخلقت الخلق لکی اعرف پس آفریدم خلق را تا آنکه شناخته شوم اقتضای آفرینش ممکنات عالم
علوی و سفلی فرمود نخستین چیزی که از مطلع سپهر خلقت طلوع کرد نور فایض السرور محمدی
بود که اوّل ما خلق الله نوری و از بعضی اقسام نور خیر الانام علیه الصلوة والسلام جوهری مانند
یاقوت خضراء که طول آن ده هزار ساله و عرض هزار ساله بود خلق نمود پس بنظر هیبت بران
جوهر تجلّی نمود آن جوهر از هیبت جلال حق جل و علا گداخت و آب شد بعد از ان بادرا
آفرید و ان آب را بر پشت باد نهاد و ان بادرا محیط کردانید بران آب بحیثیتی که او را از جمیع
جوانب فرا گرفت و او را نگاه داشته منع کرد از انتشار پس عرش را موجود گردانید چنانکه فرمود
وکان عرشه علی الماء یعنی عرش خدا تعالی بر روی آب بود بعد از ان حق سبحانه و تعالی بادی دیگر
آفرید و بران آبی که از ان جوهر حاصل شده بود گماشت تا او را برهم زده در موج آورد و کف
در روی آب ظاهر شد و اجزای کف در میان جهان که الحال کعبه معظمه در ان میان است جمع
آمد و کوهی از کف در موضع خانه بهم رسید از ان کف بخاری متصاعد شد بمثابه دود
از ان دود آسمانها آفرید که ثم استوی الی السماء وهی دخان بعد از ان کفها از زیر
خانه کعبه کشید تا منی و از منی تا عرفات و از انجا تا شرق و غرب فاف که والارض بعد ذلك
دحیها و کعبه را از اینجا ام القری خوانند یعنی مادر همه شهرها و این دحو الارض در بیست
و پنجم ماه ذی القعده بود چون زمین از ان کفها آفریده شد از تموج کوهها بیافرید و بر پشت

اول ما خلق الله

خلقت عرش

عاجز شدن منصور دوانقی از مگس

زمین استوار کردانید

یک بحر بود ز اول فطرت که موج زد	موجش جبل بخار سما کف تراب شد

بعد از آن زمین را بشکافت و هفت طبقه کرد سطبری هر زمین پانصد ساله راه و از
زمین تا زمین پانصد ساله و چون زمین آفریده شد فرشته بفرستاد از زیر عرش تا زمین
را بدوش و گردن گرفت و دستها بگسترد یکی بمشرق و یکی بمغرب رسید از فرشته قرار قدم
نداشت گاوی از بهشت بفرستاد که او را چهل هزار سر بود آن فرشته پای بر کوهان گاو
نهاد قدمش خوب قرار نگرفت یاقوتی از فردوس اعلی بفرستاد و فرمود از میان کوهان او تا گوش
نهادند تا پای فرشته قرار گرفت در کتب مسطور است که خدای تعالی پیش چشم آن گاو پشه آفریده
که آن گاو از بیم آن پشه نمیتواند حرکت کرد تا قیامت خداوند قادر چنین گاو را برابر پشه چنین
مسخر کرد فیل از پشه عاجز میشود و هر از مگس یکی از خلفاء در وقت خطبه مگسی بر روی دهان و
دماغ او میافتاد و نمیگذاشت که دم بر آورد تا آنکه عاجز شده از سخن فرو ماند گفت نمیدانم
نمیدانم که مصلحت در آفرینش اینها چه باشد بزرگی حاضر بود گفت مصلحت آنکه مثل تو جبار
گردنکشی را عاجز کند و از آنچه تو نسبت ندارد ترا منع کرده غضبناک نماید حکایت کرده‌اند
که ابو جعفر دوانقی یکروز خطبه میکرد در اثنای آن ناگاه مگسی بر لبش نشست و نیش بگزید
چنانکه خون از او بچکید چندانکه منصور او را ذب و طرد میکرد دور نمیشد بدان سبب منصور
و مهموم شده در خطبه ایجاز نموده از منبر نزول فرمود و سلیمان اعمش را نزد یک خود خواند و
ماجرا با او باز راند سلیمان گفت تنبیه است از حضرت ربانی باید که متنبه شده در کارها
تیقظ نمائی و از حال مظلومان تفحص نمائی منصور برنشست و بدروازه خراسان بیرون رفت
و ترقب احوال و تجسس اخبار و اسرار میکرد ناگاه تیری پیش او بر زمین نشست چون بدار
الخلافه باز رفت کس فرستاد و اعمش را بخواند و حال با او شرح داد گفت یا خلیفه بفرما تا در
زندانها همدانی هیچ کس هست حاضر کنند منصور حاجب را بخواند و بهمه زندانها فرستاد
هیچ همدانی را نیافت در آخر یحیی چون خواست که بیرون آید از غرفه که در زندان بود

افریدهٔ شدن سنگ و سمک در زیر گاو زمین

آوازی شنید که یکی میگفت یا ناصر المظلومین ویا مجیب دعوة المضطرین بران غرفه
مرد برآمد در بندهاء گران و از شدت بحال ضعیف و نزار شده گفت تو از کجائی گفت
از همدان گفت برخیز که ترا خلیفه میخواهد گفت لعل الله یحدث بعد ذلک امرا چون پیش
منصور بایستاد منصور از او پرسید که تو از کجائی گفت از همدان گفت سبب حبس تو چیست گفت
حبس خود را سبب نمیدانم جز انکه عاملی پیش ما فرستادی و من در همدان خداوند نعمت
و ثروت بودم و ضیعتی داشتم نیکو و دران ضیعت امر و نهی و اخذ و عطا و نعم داشتم هم
چنانکه بود بر خلاف خود داری مرا تکلیف کرد که این ضیعت بصد هزار درم بمن بفروش
نفروختم از من در خشم شد و مرا مقید کرده باینجا فرستاد و ضیعت من بغصب در دست گرفت
منصور حاجب را گفت که او را نگاه دار و با او احسان کن و بفرمود تا عامل را حاضر کنند
و گفت بند از همدانی بردارید برداشتند و خلعت نیکو او را پوشانیدند و چون حاضر شد
همدانی را حاضر نمود گفت ضیعت را با تو حواله فرمودم و ولایت همدان بتو دادم و حکم
تو بر عامل نافذ گردانیدم تا هر چه تو خواهی با وی کنی و از خزانه سی هزار دینار اخراجات
راه بتو رسانند آن مرد گفت ضیعت خود قبول کردم اما بهمدان مرا حاجت نیست و عامل
را عفو کردم و سی هزار دینار خلیفه را بر عامل بخشیدم منصور چون این سخن بشنید
تکیه کرده بود برخاست و بنشست و گفت هر لطف که با تو کنند سزاواری و جای آن داری
که مور و مگس و جن و انس را برای چون تو کسی بر من گمارند و ترا در هیچ محنت و بلیت
نگذارند که هر که از تو نیکو سیرت تر بنده و کریم تر و عاقل تر نشنیدم بازآییم بر سر سخن قوایم
گاو را جای قرار نبود سنگ بیافرید هفت برابر آسمان و زمین و قوایم آن گاو بر او قرار گرفت
و آن همان سنگ است که لقمان میگوید یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی
صخرة و سنگ را جای قرار نبود ماهی بیافرید و آن همانست که بان قسم یاد کرد ن والقلم
وما یسطرون نون عرب ماهی را گوید و آن سنگ بان بزرگی را بر پشت ماهی نهاد کعب الاحبار
گفت یکروز ابلیس بیامد و ماهی را گفت میدانی که بر پشت تو از زمینها ۲ و حیوانات چه نهادست

۲ وکوهها

اعظم بودن صدقهٔ مؤمن از کوهها و غیر آنها

است اگر خود را بجنباند همه رنجه شوند ماهی قصد کرد که حرکت کند خدای تعالی جانوری را
بیافرید تا در بینی او رفت و او را سخت برنجانید خدای تعالی فرمود تا آنجانور بیرون آمد و
برابر ماهی نشست هر گاه که همت آن کند که حرکت نماید آنجانور در او نگرد ماهی از ترس
آن نتواند حرکت کند اما ماهی بر آبست و آب بر باد و باد بر قدرت جلت قدرته

جهان بر آب نهاد است و زندگی بر باد	غلام همت آنم که دل بر او ننهاد

چونکه زمین آفریده شد مانند کشتی در آب میجنبید خدای تعالی کوهها را آفرید و میخ زمین
کرد چنانکه گفت والجبال اوتادا و کوهی عظیم بیافرید از زمرد سبز و محیط کرد بگرد همه عالم
و آنرا قاف گویند و از همانست که خدای تعالی بدو قسم یاد کرده که ق والقرآن المجید سبزی
آسمان از رنگ اوست

شیخ عطار گوید

هرچه هست از پشت ماهی تا بماه	جملهٔ ذرات بر ذاتش گواه
پستی خاک و بلندی فلک	دو گواه مطلق آید یک بیک
کوه را میخ زمین کرد از نخست	چون زمین را روی زد در پا بست
عرش بر آبست آب اندر هواست	بلکه از آب و هوا جمله خداست
ای دریغا هیچ کس را نیست تاب	دیدها کور و جهان پر آفتاب

انس بن مالک الانصاری روایت کرده که چون خدای تعالی کوهها بیافرید فرشتگان
از آن تعجب کردند گفتند باری خدایا از او سخت تر آفریده گفت آتش که آهن و سنگ
را میگدازد گفتند از آتش عظیم تر هیچ آفریده گفت آب که بر آتش غلبه میکند گفتند از
آب عظیم تر چیزی آفریده گفت خاک که بر آب غلبه میکند گفتند از خاک عظیم تر چیزی
آفریده گفت باد که بر خاک غلبه میکند گفتند از باد عظیم تر هست گفت صدقهٔ بندهٔ مومن
که بدست راست دهد چنانکه دست چپ را از آن خبری نباشد که آنرا هیچ ضایع و پریشان
و مضمحل نتواند کرد و اندکی از آن برابر کوه در آخرت باو رسانند که یمحق الله الربوا و یربی
الصدقات خیر الصدقة ما ینفقها بیمینه ولا یعلم شماله انتهی ما فی ذخایر الواعظین

آمدن مسلمین جن بعد از حرکت از مدینه

اما اخبار اکر دید خداوند زمین کربلا را در روز دحو الارض به حضرت حسین

مرحوم علامه مجلسی در بحار از محمد بن ابی طالب موسوی از مفید علیه الرحمه از حضرت صادق روایت کرده که چون حضرت حسین از مدینه حرکت کرد افواج بیشمار از مسلمین جن بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا سیدنا نحن شیعتک و انصارک فمرنا بامرک و ما تشاء ای سید ما ما شیعیان و یاوران تو ایم آنچه در باب دشمنان خود و غیر آن میخواهی بفرما تا اطاعت کنیم فلو امرتنا بقتل کل عدو لک و انت بمکانک لکفیناک و اگر بفرمائی که همه اعدا تو را بکشیم بی آنکه حرکتی کنی بعمل میآوریم حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود او ما قرأتم کتاب الله المنزل علی جدی رسول الله اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة مگر شما نخوانده اید در قرآن که حق تعالی بر جدم من فرستاده میفرماید در هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد هر چند بوده باشید در قلعه های محکم و باز فرموده لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم یعنی بگو ای محمد بمنافقان که اگر میبودید در خانه های خود البته بیرون می آمدند آنها که بر ایشان کشته شدن نوشته شده بود بسوی خوابگاه خویش و اذا اقمت بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس و بماذا یختبرون و اگر من در جای خود اقامت کنم این مردم با چه چیز امتحان میشوند و این گروه تباه بچه چیز ممتحن خواهند شد و من ذا یکون ساکن حفرتی بکربلا و قد اختارها الله تعالی یوم دحی الارض و جعلها معقلا لشیعتنا و یکون لهم اماناً فی الدنیا و الآخرة و آن قبر که در کربلا اختصاص من داشته اند کدام کس ساکن میگردد و خداوند آنرا برگزیده است در روزیکه زمین را پهن کرده و آنرا پناه گردانید مر شیعیان ما را و هست مقام امن و امان از برای ایشان در دنیا و آخرت و لکن شما حاضر شوید در روز شنبه که روز عاشورا است و در آخر آن روز من کشته میشوم و احدی از اهل بیت و اخوان من باقی نمیماند که قصد کشتن او نمایند و سیبرند راسی الی یزید لعنه الله و سر مرا برای یزید لعین می برند پس جماعت جن گفتند ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا اگر نه این بود که طاعت تو بر ما واجب و مخالفت تو بر ما جایز نیست سوگند بخدا که همه دشمنان ترا از آن پیش که بتو رسند می کشتیم حضرت فرمود نحن و الله اقدر علیهم

دو معجزه

فضیلت زمین کربلا

منکم ولکن لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة فهم بجدّه که قدرت ما بر اثبات
از شما افزون است لکن میفرماید که هلاک میشود آنکو که انکار بینات نمود و زنده میماند
آنکو که اقرار به بینات آورد یعنی که میخواهیم حجت خدا را بر خلق تمام بکنیم

مقصد دوم

در فضیلت بقاع اربعه و ذکر تفصیل هر یکی و افضلیت کربلا از آنها

قال الله تعالی والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین در خصال و روضه
الواعظین از حضرت رسول نقل کرده اند که فرمود ان الله تبارک وتعالی اختار من کل شیء اربعة
خداوند متعال از هر شیء چهار چیز برگزیده از ملائکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت
را و از انبیاء چهار نفر را از برای سیف یعنی جهاد برگزیده ابراهیم و داود و موسی و مرا
و از خانوادها چهار فرموده ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی
العالمین و از بلدان چهار فرموده والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین
تین مدینه است زیتون بیت المقدس طور سینین کوفه وهذا البلد الامین مکه و در بحار
و عوالم از فرحة الغری سید عبد الکریم بن احمد بن طاوس طیب الله رمسه از ابن عباس
روایت کرده اند که روزی حضرت رسول بحضرت امیر صلوات الله علیهما فرمود یا علی
خدای تعالی عرض کرد محبت ما را بر آسمانها و زمین پس اول مکانیکه از آسمانها اجابت کرد آسمان
هفتم بود خداوند زینت داد او را بعرش و کرسی بعد آسمان چهارم بود زینت بخشید به بیت
المعمور پس آسمان اول بود بستارهها مزین کردانید بعد زمین حجاز قبول نمود با لبیت الحرام
پس مشرف فرمود به بیت الحرام ثم ارض الشام فزینها ببیت المقدس پس زمین شام اجابت کرد
زینت داد به بیت المقدس بعد زمین مدینه مشرف فرمود بقبر من پس زمین کوفه مشرف نمود
بقبر تو یا علی حضرت عرض کرد یا رسول الله اقبر بکوفان العراق اما من در کوفه عراق مدفون
خواهم شد فرمود بلی یا علی تقبر بظاهرها قتلا بین الغریین والذکوات البیض یقتلک شقی

خلائق

رفع مبهم

چهار زمین شریف از چهار چیز

امیر

فضیلت بقاع اربعه و غیر آنها

هذه الامة عبد الرحمن بن ملجم شهید خواهی شد در بیرون کوفه و مدفون خواهی کرد بدر
میان غریین حدرما بین تلها سفید تراخواهد کشت شقی این امت عبد الرحمن بن ملجم فوالذی
بعثنی بالحق نبیا ما عاقر ناقه صالح عند الله باعظم عقابا منه سوگند بخدا ونکه کرم ابن پیغمبر
فرستاده کر پی کننده ناقه صالح نزد حق تعالی گناهش از او بیشتر نیست یا علی صد هزار شمشیر از عراق
ترا یاری خواهند کرد و در رساله غایة القصوی در مبحث مکان مصلی میفرماید مسئله مستحب
است نماز را در مسجد بجا آوردن و افضل مساجد مسجد الحرام است و نماز در آن معادل هزار
هزار نماز است و بعد از آن مسجد کوفه و ثواب آن معادل است با هزار نماز و مسجد اقصی
و نماز در آن معادل است با هزار نماز بعد از آن نماز در مسجد جامع هر بلدی که معادل است
با صد نماز و مسجد قبیله که نماز در آن معادل است با بیست و پنج نماز و مسجد بازار که معادل
است با دوازده نماز و سنت است که در خانه خود برای نماز جائی معین کند و لکن احکام مسجد
بر آن جاری نیست و برای زنان افضل آنست که در خانه نماز بخوانند و افضل آن صندوقخانه
است و در روضة الواعظین از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود مکه حرم الله و حرم رسوله
و حرم علی بن ابیطالب علیه السلام الصلوة فیها بمائة الف صلوة و الدرهم فیها بمائة الف درهم
مکه حرم خدا و رسول و امیر المؤمنین ع است یک نماز در آن معادل صد هزار نماز است
و یک درهم صدقه معادل صد هزار درهم و مدینه حرم خدا و رسول و امیر المؤمنین ع است و
یک نماز معادل ده هزار نماز و یک درهم معادل ده هزار درهم و کوفه حرم خدا و رسول
و امیر ع و یک نماز معادل هزار نماز است

فضیلت خصوص مکه و ذکر قصیده قرامطه کمال الدین محمد بن الزملکانی الانصاری السباذر وصف کعبه معظمه و حجر الاسود و مدح حضرت رسول ص گوید

اهواک یا ربة الاستار اهواک	و ان تباعد عن مغنای مغناک
یا ربة الحرم العالی الامین لمن	وافاک من این هذا الامن لولاک

و بعد از آن از مسجد حضرت رسول ص که ثواب معادل ده هزار نماز است صح

دو فرع مهم

از قصیده کمال الدین شافعی

قصیدهٔ کمال الدین محمد شافعی

إن شبّهوا الخال بالمسك الذکی فهذا … الخال من دونه المحکی والحاکی
أفدی بأسود قلبی نورا سوده … من لی بتقبیله من بعد تمساک
إنی قصدتک لا ألوی علی بشر … ترمی النوی بی سراعا نحو مرماک
وقد حططت رحالی فی حماک عسی … تحطّ أوزارا أثقالی بملقاک
کما حططت بباب المصطفی أملی … وقلت للنفس بالمأمول بشراک
محمد خیر خلق الله کلهم … وفاتح الخیر ماحی کل إشراک
سما بأخمصه فوق السماء فکم … أوطأ أسافلها من علو أفلاک
ونال مرتبة ما نالها أحد … من أنبیاء ذوی فضل وأملاک
یا صاحب الجاه عند الله خالقه … ما ردّ جاهک إلا کل أفّاک
أنت الوجیه علی رغم العدی أبدا … أنت الشفیع لفتّاک ونسّاک

قال الله تعالی وإذ جعلنا البیت مثابة للناس وأمنا در روضة الواعظین گوید ومکة أشرف البلدان وأفضل البقاع وأول أرض ظهر علی وجه الماء که مکه اشرف بلاد وافضل بقاع واول زمین است که بر روی آب ظاهر شده خداوند میفرماید إن أول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وچون خداوند طینت مکه را در روی آب آفرید سایر زمین را بعد از آن منبسط کرد چنانکه فرموده والأرض بعد ذلک دحیها واز اجل فضائل مکه آنکه حرم خداوند متعال ومولد خیر اولین واخرین حضرت محمد مصطفی ومنشا ومبعث آن بزرگوار وواجب بلاد است باجتناب مقاتل بن سلیمان گوید چون حضرت رسول بسوی مدینه هجرت کرد وبین مکه ومدینه در منزل جحفه نزول اجلال فرمود مولد خود وآباء کرام خود را دران مکان شریف متذکر شده مشتاق مکه گردید جبرئیل نازل شده عرض کرد اتشتاق الی بلدک ومولدک آیا به بلد خود ومولد خود مشتاق میشوی حضرت فرمود بلی جبرئیل گفت خداوند عز وجل میفرماید إن الذی فرض علیک القرآن لرادک إلی معاد یعنی رد خواهد کرد بسوی مکه ومردی از بنی زهره گوید که پیغمبر خدا را در حزوره در روز

راحله

راحلهٔ خود دیدم که بمکّه خطاب کرده میفرمود واللّه انّك لخیر ارض اللّه واحبّ ارض اللّه الیّ
ولولا انّی اُخرِجتُ منك ماخرجتُ سوگند بخدا که تو بهترین زمین خدا و محبوبترین زمین هستی
بسوی من واگر از تو اخراج نمیشدم باختیار خود از تو بیرون نمیآمدم وسیّد رضی الدّین علی بن
طاوس رضوان اللّه علیه در فلاح السّائل در باب قبله گوید رایتُ فی الاحادیث المأثورة انّ
اللّه تعالی امر آدمؑ ان یصلّی الی المغرب ونوحًاؑ یصلّی الی المشرق وابراهیمؑ یجمعهما وهی الکعبة
در احادیث مأثوره دیدم که خداوند متعال بآدم امر فرمود که بسوی مغرب نماز بگذارد ونوحؑ
را فرمود بسمت مشرق وابراهیمؑ را فرمود که آنهارا جمع کند که کعبه است وچون موسیؑ را مبعوث
نمود امر فرمود که دین آدم را احیاء کند وچون عیسیؑ مبعوث نمود امر فرمود که دین نوح را احیاء
کند وچون محمدؐ را مبعوث نمود امر فرمود که دین ابراهیم را احیاء کند فالکعبة قبلة لمن کان
فی المسجد الحرام والمسجد قبلة لمن کان فی الحرم ومن کان خارج الحرم فقبلته الحرم پس کعبه قبله است
از برای کسیکه در مسجد الحرام باشد ومسجد قبله است برای کسیکه در حرم باشد وانکه در
خارج حرم باشد قبله اش حرم است واهل عراق متوجّه میشوند بسوی رکن عراقی که حجر الاسود
در آنجاست واهل یمن بسوی رکن یمانی واهل مغرب برکن غربی واهل شام برکن شامی وینبغی
لاهل العراق ان یتیاسروا قلیلا ولیس لغیرهم ذلك وسزاوار است بر اهل عراق که اندکی
تیاسر کنند واین از برای غیر ایشان نیست وتفصیل فضیلت مکه وشرح کرامات آنمکان
شریف را در مجلد اول وقایع الایام در سیّم شعبان ذکر کرده ام ودر این مقام باین مقدار

اکتفا رفت	امّا قصّهٔ قرامطه بطور اجمال	مرحوم فقیه

کرمانشاهی آقا محمد علی بهبهانی طاب اللّه رمسه در مقامع الفضل گوید سؤال مقدّمه قرامطه
وبردن حجر را بهجر بیان نمائید با اصل هجر واینکه در این زمن چه قدر است جواب مراد از حجر
بضمّ حا وجیم حجر الاسود است ومراد بهجر بفتح ها وجیم ولا ابیجر بن است ومجمل این حکایت
آنست که در سنه دویست وهفتاد وهشت جمعی در کوفه بهم رسیدند ومعروف بقرامطه گردیدند
ورئیس ایشان شخصی بود که اظهار عبادت وزهد مینمود وزنبیل میبافت وبار مقدار مبکر

روی مجرم

قبلهٔ انبیاء عظام علیهم

ذکر قصهٔ قرامطه

و مردم را با مام من اهل بیت میخواند تا انکه جمعی تابع او کردیدند و امرش در حوالی کوفه شهرت یافت پس در سنهٔ هشتاد و شش شخصی از قرامطه مسمی بابی سعید جبابی بفتح نون وجیم و باء در بحرین بهم رسید و جمعی از اعراب و قرامطه با او متفق شده خروج کردند و اهل ده را بتصرف اوردند جمع کثیر را کشتند تا بنواحی بصره رسیدند پس معتضد بالله عباسی عباس بن عمرو غنوی را با جمع کثیر بدفع ایشان فرستاد و میان فریقین جنک عظیم اتفاق افتاد و عباس منهزم کشت و ابو سعید تمام لشکر او را کشت و سوزانید و عباس را مرخص کرد و مقدمه را بعرض خلیفه رسانید و در هشتاد و نه بلد شام را متصرف شدند و در سیصد و یک ابو سعید را در حمام بعضی از خادمانش کشت و بعد از ان پسرش ابوطاهر سلیمان بجای او نشست و بصره را در تصرف در اورد و همچنان بر فساد و نهب و قتل مشغول بودند تا سنهٔ هفده و در ان سال حجاج بسلامت بمکه رسیدند با منصور دیلمی که ناکاه ابوطاهر روز ترویه بمکه رسید و اموال حجاج را غارت کرده و همه را بقتل رسانید حتی انکه در میان مسجد الحرام و اندرون کعبه خون جاری ساخت و حجر را بهجر فرستاد پس امیر مکه ابن محارب با جماعت اشراف بیرون رفته با او جنک نمودند و او تمام را نیز بقتل رسانید و در کعبه را کند و شخصی نیز ببام فرستاد که ناودان را بکند و ان شخص افتاد مرد و بسیار از کشتگان را بچاه زمزم ریخت و تتمه را در مسجد بدون غسل و کفن و نماز در زیر خاک کرد و پیراهن کعبه را کرفته بر اصحاب خود قسمت نمود و خانهای مکه را غارت نمود و برگشت پس امیر بحکم ترک که امیر بغداد و عراق بود از برای قرامطه پنجاه هزار دینار متقبل شد که حجر را رد کنند و قبول ننمودند و در سنه سی و دو ابوطاهر کشته شد و قریب به بیست و دو سال حجر در نزد قرامطه ماند و در ان مدت حجاج از برای طواف اعتبار جای حجر میکردند پس ان را باصحاب ابن شنبر قرمطی که از خواص ابو سعید بود بمکه فرستادند و ابن اثیر در کامل التواریخ ذکر نموده که حجر را باستدعای مهدی بن عبدالله صاحب افریقیه ارسال نمودند و اولا انرا بکوفه بردند و در مسجد کوفه اویختند که مردم انرا دیدند و در پنجم ذی القعده یا ذی الحجه سنه سیصد و سی

ونیز بمکه رسیدند و بجای خود منصوب کردید و حضرت امیرالمؤمنین ع در جمله اخبارات
غیبیه اشاره بان نموده چنانکه در شرح ابن ابی الحدید وغیره مذکور است قوله ع فی الخطبة التی
یذکر فیها الملاحم وهو یشیر الی القرامطة ینتحلون لنا الحب والهوی ویضمرون لنا البغض
القلا وفی هذه الخطبة قال وهو یشیر الی السارية التی کان یستند الیها فی مسجد الکوفة کانی
بالحجر الاسود منصوبا هٰهنا ویحک ان فضلها فی هذه واشار الی البحرین ثم یعود الی ماواه وام مثواه
ووقع الامر فی الحجر علی ما اخبر کرم الله وجهه انتهی وگویند که چون حجر را از مکه بردند در زیر
آن چهل شتر مردند و بعضی سیصد و بعضی پانصد نیز گفته اند و چون برگردانیدند بر یک شتر
لاغری بود که در زیر آن فربه شد و در کرامات حجر نوشته اند که در آب فرو نمیرود و با تش گرم
نمیشود و بعضی اینرا از پیغمبر روایت کرده اند و از حضرت رسالت پناه ص مرویست که نازل شد حجر
الاسود از بهشت در حالتیکه سفیدتر بود از برف پس سیاه کردانید اینرا گناهان بنی ادم و از حضرت
صادق ع مرویست که حجر اول ملکیست که در روز اخذ میثاق بر ربوبیت خدا و نبوت محمد
و وصایت علی ع اقرار کرد پس حق تعالی او را برگزید و میثاق را مانند لقمه در دهان او گذاشت
و میاید در روز قیامت با زبانی گویا و چشمی بینا که شهادت دهد برای هرکس که نزد او امده و
میثاق را حفظ نموده و عامه و خاصه بطرق متعدده روایت کرده اند که روزی عمر در ایام خلافت
داخل مسجد الحرام شد و نزد حجر رفت و گفت اگر نه این بود که پیغمبر خدا ترا بوسید من نمیبوسیدم
زیرا که ضرری و نفعی نمیرسانی در انوقت حضرت امیرالمؤمنین ع حاضر بود پس خطاب بعمر نمود
که مه یا عمر بل یضر وینفع یعنی ساکت شو ای عمر بلکه حجر ضرر و نفع میرساند عمر گفت ای ابو
الحسن این را از کجا میگوئی گفت از کتاب خدا که میفرماید واذ اخذ ربک من بنی ادم تا اخر ایه
چون حق تعالی ادم را افرید و دست خود را بر پشت او کشید بیرون اورد ذریه او را از پشت او
و از ایشان اقرار گرفت بر ربوبیت خود پس اقرار ایشانرا در کاغذی نوشت و حجر را دو چشم و دو
زبان بود و باو فرمود دهان را باز کن و او دهانرا کشاد و ان نوشته را در دهان او انداخت
و گفت تو شاهد باش در روز قیامت بر جماعتی که وفا بان عهد کنند پس حجر ضرر و نفع میرساند

توضیح حجر
وضع حالیه
حجر الاسود

عمر گفت لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن خدا مرا زنده ندارد در زمینیکه تو
دران نباشی ای ابو الحسن و حجر دراین زمان چند پارچه سنکی ماشی رنک است که در رکن
شرقی نصب شده و ما بین ان سنکها و اطراف انها تماما لاک است و بر اطراف انها نقره کرفته
اند وانرا در کودی قرار داده اند که محفوظ تر باشد و در ما بین حجر بر امدکی است از لاک که هیچ
چیز دران نیست و عوام انرا حجر می پندارند و میبوسند و ابتدا و ختم طواف را بران میکنند
و حج خود را مشتبه بلکه باطل می سازند بنا بر مشهور میان متاخرین هذا وقد ذهب جمع من
محققی المتکلمین کالشیخ المفید و علم الهدی من اصحابنا الی انکار عالم الذر و با دله ایشان
اشاره کرده و کوید که ایه شریفه را بر تجوز و تمثیل حمل کرده اند مثل بعضی ایات دیگر و تفصیل
جواب زیاده از این بود اختصار رشد و در لجة الاخبار کوید که قرامطه با مامت اسمعیل بن
جعفر صادق قائلند و عقیده ایشان با عقاید ملحدان نزدیک است زیرا که قرامطه نیز اکثر
محرمات را حلال داده اند و نزد ایشان نماز عبارت از اطاعت امام معصوم است و زکوه کنایه
از انکه خمس بامام دهند و نکاه داشتن اسرار را صوم کویند و افشاء راز را زنا کویند و چون
یکی از رؤساء ایشان در بدایت حال خط مقرمط مینوشت لفظ قرامطه بر ایشان اطلاق نمودند
و در مجمع البحرین کوید القرمطة دقة الکتابة و در روضات الجنان کوید که قرامطه شرایع
اسلام را تاویل کردند و گفتند وضو عبارت است از موالات امام و تیمم اخذ و تعلم از
نایب امام و احتلام افشاء سر امام و صفا پیغمبر و مروه علی و طواف سبعه موالات ائمه سبعه
و جنت ازادی از قید تکالیف و نار مشقت بدان بزحمت تکالیف الی غیر ذلک من المزخرفات

عقاید باطله
قرامطه

فضیلت خصوص قدیر و ذکر بعضی از خواص ان لحی الدین
ابو عبد الرحمن شبیب بن حمدان طیب کوید

هذا مقام محمد و المنبر	فاستجل انوار الهدایة وانظر
والثم ثری ذاک الجناب معفرا	فی مسلک نزهته خدودک وافخر

واخلل

فضیلت مدینہ منورہ

وَاحْلُل عَلٰی حَرَمِ النُّبُوَّةِ وَاسْتَجِرْ	بِجَنَاهُ مِنْ جَوْرِ الزَّمَانِ الْمُنْكَرِ
فَهُنَاكَ مِنْ نُورِ الْإِلٰهِ سَرِيرَةٌ	كُشِفَتْ غِطَاءُ الْحَقِّ لِلْمُسْتَبْصِرِ
وَجَلَتْ دُجٰی ظُلَمِ الضَّلَالِ فَأَشْرَقَتْ	أُفُقُ الْهِدَايَةِ بِالصَّبَاحِ الْمُسْفِرِ
نُورٌ تَجَسَّمَ فَارْتَقٰی مُتَجَاوِزًا	شَرَفًا عَلَی الْفَلَكِ الْأَثِيرِ الْأَكْبَرِ

ملا عبد الرحمن جامی گوید

باب مدینہ است این حرم کہ خاکش ابد بوی جان	یا ساحت باغ ارم یا عرصۂ روض الجنان
بادش نسیم مشک سا آبش زلال جان فزا	خاکش بود کحل جلا در دیدۂ اهل عیان
جانها فدا کرده ز سر بهر طوافش رهسپر	فرش مطافش کرده پر مرغان قدسی آشیان
سرچشمۂ آن حسن اگر خواهی کہ یابی رو دو نہ	تا روضۂ خیر البشر مرکب بہمت کن روان
سلطان اقلیم وفا شاه سریر اصطفا	سرد فتر صدق وصفا سرمایۂ امن وامان
کافی الورٰی هادی السبل ختم اولو العزم الرسل	مشکل کشا جزو وکل فرمان روای انس وجان

مرحوم قاضی نور اللہ شوشتری در مجالس المؤمنین گوید کہ مدینہ طیبہ در قدیم الایام نام او یثرب بوده ورسول اللہ آن بلده را مدینہ طیبہ خواندند و در عجایب البلدان مسطور است کہ از خواص مدینہ طیبہ است کہ غریب بدان جا چون رسد بوی خوش شنود وعطر در آن شہر بیشتر بوده هر از مواضع دیگر ودر ریاض الجنۃ گوید واز خواص آن شہر آنکہ چون در او نزد دکنند عرق خوشبوی از مردم حاصل شود ودر روضۃ الواعظین از حضرت صادق روایت کرده کہ چون دجال خروج کند جائی نماند مگر آنکہ داخل میشود الا مکہ ومدینہ کہ بر گرد هر دو از آنها ملکی موکل است کہ حفظ میکند آن دو زمین را از طاعون ودجال ونیز از آنحضرت روایت کرده کہ من مات فی المدینۃ بعثہ اللہ فی الآمنین یوم القیمۃ هر کہ در مدینہ بمیرد در روز قیامت خداوند ورا در آمنین مبعوث کند

قصۂ کتابخانۂ بقیع وخدا از علمای مخالفین شیخ الاسلام ابو الفتح محمد بن دقیق مصری شافعی گوید

حذر از علماء مخالفین

یا سائراً نحو الحجاز مشمراً ... اجهد فدیتک فی المسیر وفی السری

فالقصد حیث النور یشرق ساطعاً ... والطرف حیث تری الثری متعطراً

قف بالمنازل والمناهل من لدن ... وادی قباء الی حمی ام القری

وتوخ آثار النبی فضع بها ... متشرفاً خدیک فی عفر الثری

واذا رأیت مهابط الوحی التی ... نشرت علی الآفاق نوراً انورا

فاعلم بانک ما رأیت شبیهها ... مذ کنت فی ماضی الزمان ولا تری

ولقد اقول اذا الکواکب اشرقت ... وترفعت فی منتهی شرف الذری

لا تفخری زهواً فان محمداً ... اعلی علا منها واشرف جوهرا

نلنا به ما قد رأینا من علا ... مع ما نؤمل فی القیمة ان نری

در ریاض الجنة گوید که سید سند نعمة الله جزایری ره نوشته اند که در سنه هزار
و نود و پنج مشرف شدم و مردم مدینه مشرفه را دیدم که ائمه بقیع را بی تقیه و خوف
از مخالفین زیارت کردند سبب عدم تقیه مردم را از یکی پرسیدم گفت یکسال پیش
از این علماء مدینه کتابخانه بقیع را خراب کردند و جمیع کتابها را بیرون آورده اند از
الجمله کتاب مزاری یافتند از شیخ مفید ره و در او لعن اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس
بود پس جمع شده به پیش قاضی آمدند که فتوی بدهد تا قبه شریفه را خراب کنند قاضی جواب
داد که این قبه را هرون الرشید بر بالای قبر پدرش عباس ساخته است من قادر بر هدم
آن نیستم علماء دیدند که قاضی راضی نشد اجماع کرده با سلامبول رفتند تا از آنجا فتوی
بهدم آن اساس شریف حاصل کنند چون بدانجا رسیدند سلطان محمد خان خوندکار
منازل عالیه برای آنها تعیین نمود و احترام تمام نسبت بایشان بعمل آورد و چون روز جمعه
شد بوزیر خود امر کرد که بایشان بگو بدیکه اعلم خود شما را برای نماز جمعه مقدم دارند
ایشان یکی از خود شان را که اعلم و شافعی مذهب بود مقدم داشتند و سلطان باو
اقتدا کرد چون این بیدین بفاتحه رسید بسم الله را ترک کرد بعد از فارغ شدن از نماز

سلطان گفت نماز عبادت خداست نه عبادت خاطر سلطان در وجه معنی دارد و ایضاً شافعی بسمله را واجب میداند اخلال بواجبی موجب بطلان نماز میشود و زمانیکه نماز امام باطل شد نماز ماموین هم باطل خواهد شد پس امروز نماز ما و تو هم باطل شد بعد از گفتن این سخنها منین امر کرد که او را بکشند وزیر التماس کرد تا از سر قتل او در گذشت و امر نمود تا ایشان را در کمال ذلت از شهر بیرون کردند ان بی دینان در اثنای آمدن اکثر در دو بار طرف شد نیمه شب از انجمع کثیر چند نفری رسیدند شبی جمع شده در خانه خوابیده بودند که دیوار افتاده همه ایشان بجهنم واصل شدند و از آن جمع کثیر که با سلامبول پی ابن امر رفته بودند بکنفر باقی نماند و بد و ست و دشمن ظاهر شد که باعث استیصال انها نبود مکر از اهل مکه اراده کرد

قصۀ دو نفر نصرانی و نقب زدن ایشان بقبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند

شیخ بهائی علیه الرحمة گوید

للشوق الی یثرب حفنی بالک	لو ان مکانی فلک الافلاک
یتحیر من مشی لدی روضتها	المشی علی اجنحة الاملاک

ولله در القائل

احمد که شه سریر لولاک آمد	جا نیست که از آلایش پاک آمد
یک حرف ز مجموعه قدر شرفش	لولاک لما خلقت الافلاک آمد

مرحوم ثقة الاسلام در دار السلام از مجلد دویم نزهة الازهار سید ضامن بن سید شدقم مدنی روایت کرده که در سنه هفتصد و پنجاه و دو که حکومت مدینه و اطراف ان بامیر فضل بن امیر هاشم تعلق داشت قسیس نصاری دو نفر نصرانی اشقر از اندلس بسوی مدینه انفاذ نمود و مبلغ کثیری بایشان داد که جثه مبارکه حضرت رسول را منتقل بکنند و چون ان دو نفر بمدینه وارد شدند در خانه عمر بن خطاب که الان بدار العشره معروفست منزل کردند فتظاهرا بالسکینة والوقار والعبادة والصلاح والتزما الصلوة مع الجماعة وصیام الدهر وبذلا الصدقات للمحاویج والارامل المنقطعات واظهار نسک و عبادت و وقار و صلاحیت کردند و نماز

بعضی از علمای فقهای سلطان باو گفت که در مذهب شافعی بسم الله واجب است پس چرا ترک کرد جواب داد چون حنفی بسم الله را در قرائت عمدا ترک... سلطان

رؤیاء نور الدین محمود شهید پادشاه غرایب

نمودند

جماعت وصیام ایام مواظبت نموده بذل صدقات بارباب حاجات وارامل ومساکین
واشتغلا فی نقب سرداب من هذه الدار واخراج ترابه الی اقصی البقیع فی الخلوات ونقب
سردابی از همان خانه بسوی قبر مطهر پیغمبر ؐ میزدند ودر خلوات خاک انرا باقصای بقیع نقل
میکردند فلما قربا من الضریح الشریف من الله علی عبده الملک العادل نور الدین محمود
الشهید مناما رای فی لیلة واحدة ثلاث مرات رسول الله صلی الله علیه واله یقول له
وچون بضریح مقدس نزدیک شدند خداوند بر بنده خود ملک عادل نور الدین محمود شهید
منت نهاد بمنامی که در یک شب سه مرتبه حضرت رسول ؐ در واقعه دید که فرمود یا نور الدین
انقذنی من هذین الرجلین وقد اراهما وعرفهما فی منامه ای نور الدین مرا ازین دو نفر خلاص
بکن وایشانرا اراءه کرد ونشان داد پس هراسان وترسان از خواب بیدار شده وزیر خود جمال
الدین جواد محمد موصلی را طلبید ورؤیا را بیان کرد وگفت باید در مدینه امر عجیب وخبر غریبی
اتفاق افتاده باشد وزیر گفت لیس له احد سواک فاکتم امرک وبادر لعتبات وسر هذه
الساعة بدانکه از برای این امر جز تو کسی نیست امر خود را کتمان بکن ودر باب حرکت خود مبادرت
نما وهمین ساعت بسوی مدینه حرکت نما در همان شب پادشاه ووزیر با بیست نفر خواص خود
نهضت کردند فقدموا المدینة علی حین غفلة من اهلها للستعیر والرؤیة ویحیه بمدینه
وارد شدند که از رؤیاء تعبیری نفهمند وپادشاه زیارت کرده ودر روضه مطهره نماز گذارد
واز خواب خود متحیر بود فی لیلة صبح وصوله ارتعدت السماء وابرقت وارتجت الارض باسرها
وکادت تزول الجبال الراسیات عن موضعها پس شب وصول پادشاه ناگاه رعد وبرق ظاهر
شد وتمام زمین بزلزله امد ونزدیک شد که کوههای محکم از جای خود کنده شود وچون صبح
شد منادی پادشاه ندا در داد ان الملک قد اتی النبی صلی الله علیه واله زائرا ویجرانه
علی الکبیر والصغیر والغنی والفقیر جاریا فالحذر فالحذر من التاخیر ایها الناس پادشاه
بزیارت قبر حضرت رسول ؐ مشرف شده وبر صغیر وکبیر وغنی وفقیر اهل مدینه خیرات
واحسان خواهد نمود مبادا کسی تخلف بکند وحاضر نشود فاتوه زمرا زمرا وهو یجد النظر

۱۱۰

رؤیای پیغمبر

فهم پس اهل مدینه گروه گروه امدند و او بدقت بایشان نگاه میکرد و اعطاء میمود تا همه باخر رسید و ان دو نفر مرد را ندید مرد اشقر را که حضرت پیغمبر ص در رویاء نشان داده بودند بد گفت ایا کسی مانده که از عطای ما نگیرد بیکی گفت لم یبق احد سوی رجلین صالحین صائمین الدهر ملازمین الصلوات مکثرین علی المحاویج والخیرات کسی نمانده مگر دو نفر مرد صالح دائم الصوم ملازم الصلوة معطی احسان وخیرات گفت ایشانرا نیز بیاورید فلما مثلا بین یدیه فاذا هما بتلک الصفة التی راها فی المنام و چون حاضر شدند بهمان صفت یافت که در رؤیاء دیده بود چیزی بدیشان داد گفتند نحن علی کفایة مما کفایت امر خود داریم از حال ایشان پرسید حقیقت امر انکشف بفرمود نگاه داشتند فمضی الی منزلهما فلم یر فیه غیر مصحفین و مخلاتین لاخراج التراب ودراهم لاتحصی وحصیر وخود بمنزل ایشان برفت دید دو قرانست و دو مخلاتی از برای نقل تراب و دراهمی است بیشمار و یک حصیر چون حصیر را بر داشتند در زیر ان سردابی دید بسوی قبر اطهر حضرت پیغمبر ص از دیدن این حال بر پادشاه وحضار رعب و هراس مستولی گردید فسا لهما اعظم سببا فاعترفا انهما نصاری قد ارغبهما الملک والقسیس بکثرة الاموال وبعثوهما فی زی الحجاج لینقلا الیهما النبی صلی الله علیه واله پس ازان دو نفر سیاست عظیمی کرد و ایشان اقرار کردند که پادشاه اندلس وقسیس نصاری ایشانرا با مال کثیرا نفاذ داشته و در زی حجاج فرستاده که بدن حضرت رسول ص را بسوی ایشان نقل کنند پادشاه مستبشا امشد از اول بعمل او ورد کردن ایشانرا برد و در اخر روز بدن نحس نجس ایشانرا بسوزانید وامر بحفر خندق الی ما حول الحجرة الشریفة واذاب النحاس والحدید والرصاص واجراه به حتی بلغ ارتفاعه علی وجه الارض وامر کرد خندقی در اطراف حجرهٔ شریفه حفر نمودند و مس و اهن و سرب که اهنه بدانها ریختند تا بحد زمین رسید

فضیلت خصوص کوفه

مرحوم سید مهدی مصنف تبریزی در ریاض المصائب از تهذیب از ابی بکر حضرمی از ابو جعفر باقر سلام الله علیه روایت کرده که گوید عرض کردم با نحضرت که ای البقاع افضل بعد حرم الله وحرم رسوله بعد از حرم خدا و رسول ص کدام بقعه افضل است فرمود الکوفة یا ابا بکر

فضیلت مسجد کوفه

هی الزکیة الطاهرة فیها قبور النبیین المرسلین وغیر المرسلین والأوصیاء الصادقین
کوفه یا ابا بکر که بقعه زکیه طاهره است و در است قبور انبیاء و مرسلین و اوصیاء صادقین
وفیها مسجد السهلة الذی لم یبعث الله نبیاً الا وقد صلی فیه و در انجاست مسجد سهله که خداوند
هیچ پیغمبر را مبعوث نکرده مگر اینکه در او نماز کرده و عدل الهی در انجا ظاهر خواهد شد
وقائم بعدل یعنی حضرت حجت عجل الله فرجه انجا خواهد بود ایضاً در ریاض از تهذیب از حضرت
باقر ع روایت کرده که فرمود لو یعلم الناس ما فی مسجد الکوفة لأعدوا له الزاد والراحلة من مکان
بعید اگر مردم بدانند که در مسجد کوفه چه فضیلتی هست از راه دور با زاد و راحله از برای آن
میایند بدرستی که یک نماز فریضه در وی معادل یک حج و نماز نافله معادل یک عمره است و از
حضرت امیر ع منقول است که فرمود النافلة فی هذا المسجد تعدل عمرة مع النبی ص والفریضة
تعدل حجة مع النبی ص نافله در این مسجد معادل عمره است با رسول خدا و فریضه معادل یک حج است
با آنحضرت وقد صلی فیه الف نبی والف وصی و هزار پیغمبر و هزار وصی در انجا نماز کرده اند
و حضرت صادق ع فرمود ما من عبد صالح ولا نبی الا وقد صلی فی مسجد کوفان هیچ بنده صالح
و پیغمبری نبوده مگر اینکه در مسجد کوفه نماز گذارده حتی حضرت رسول ص که در شب معراج
جبرئیل عرض کرد یا رسول الله آیا میدانی کجا هستی این ساعت در مقابل مسجد کوفه میباشی
فرمود از حق تعالی استیذان نما که بروم بدانجا و دو رکعت نماز بخوانم جبرئیل استیذان
کرده ماذون گردید وان میمنته لروضة من ریاض الجنة وان وسطه لروضة من ریاض
الجنة وان مؤخره لروضة من ریاض الجنة و میمنه و وسط و مؤخر این مسجد هر یک روضه
ایست از ریاض جنت و یک نماز فریضه معادل هزار نماز و نافله معادل با پانصد نماز
است وان الجلوس فیه بغیر تلاوة ولا ذکر لعبادة و نشستن در انجا بدون تلاوت و ذکر
عبادتست ولو علم الناس ما فیه لأتوه ولو حبوا و اگر مردم بدانند چه فضیلتی و اجری
هست در انجا هر اینه بر روی دو دست و شکم بدانجا میروند و در حدیث مفصل که در
تظلم روایت کرده مذکور است که از حضرت صادق ع پرسید یا سیدی فاین یکون دار المهدی

فضیلت مسجد کوفه

وجمع

خریدن حضرت ابراهیم و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نجف را

ومجمع المؤمنین ای ستید من خانهٔ حضرت مهدی عج ومحل اجتماع مؤمنین کجا خواهد بود
فرمود دار ملکه الکوفه ومجلس حکمه جامعها وبیت ماله ومقسم غنائم المسلمین مسجد
السهلة وموضع خلواته الذکوات البیض من الغریین یعنی خانهٔ حضرت شهر کوفه ومجلس حکمش
مسجد جامع کوفه ومحل بیت المال وقسمت غنیمتها مسجد سهله وموضع خلوتش نجف اشرف
خواهد بود مفضل پرسید ای مولای من همه مؤمنین در کوفه خواهند بود فرمود ای والله
لا یبقی مؤمن الا کان بها او حوالیها بلی والله هیچ مؤمن نباشد مگر اینکه در کوفه یا در حوالی
کوفه باشد ولیبلغن مجالة فرس منها الفی درهم و در آن زمان قیمت مکانیکه اسب ببندند
دو هزار درهم خواهد بود و وسعت کوفه بقدر هجده فرسخ میشود و قصرهای کوفه بکربلا

معلا متصل گردد

فضیلت نجف اشرف

در ریاض الجنة گوید مرویست اول بقعه که خدا عبادت کرده اند در ان پشت کوفه است
ملائکه بادم در انجا سجده کردند و ایضا گوید منقولست که امیر المؤمنین خرید ما بین
خورنق وحیره وکوفه را از دهقانان بچهل هزار درهم وگواه گرفت جمعی را بران گفتند یا امیر
المؤمنین میخری این زمین را با این مال بسیار و گیاهی از ان نمیروید فرمود که شنیدم از رسول
خدا که از پشت کوفه هفتاد هزار کس داخل بهشت خواهد بود بی حساب خواستم که از ملک
من محشور شوند و گوید که در ارشاد القلوب و فرحة الغری روایت کرده اند که مرد صالحی از
اهل کوفه گفت که من شب بارانی در مسجد کوفه بودم ناگاه در برا که در جانب قبر مسلم است زدند
چون در را گشودند جنازه را داخل کردند و در صفه که در برابر قبر مسلم است گذاشتند یکی
از ایشان را خواب برد در خواب دید که دو شخص نزد جنازه حاضر شدند و یکی بدیگری گفت
که ببین ما را با او حسابی هست تا از او بگیریم پیش از انکه از رصافه بگذرد که بعد از ان ما
بنزدیک او نمیتوانیم رفت پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد و در همان
ساعت جنازه را برداشتند و داخل نجف کردند که از حساب و عذاب نجات یابد و نقل کرده
اند که روزی امیر المؤمنین در کنار صحرای نجف نشسته بود ناگاه دید که شخصی بر ناقه سوار است

وجنازهٔ در پیش خود کرده بسوی نجف میاید چون نزدیک شد حضرت از او پرسید که از کجا میائی گفت از یمن گفت این جنازهٔ کیست گفت جنازهٔ پدر من است آورده ام که در این زمین دفن کنم فرمود که چرا او را در شهر خود دفن نکردی گفت پدرم چنین وصیت کرده و گفت مردی در اینجا مدفون خواهد شد که امرزیده شوند بشفاعت او مثل عدد ربیعه و مضر که دو قبیلهٔ عظیم اند از عرب حضرت فرمود که آنمرد را میشناسی گفت نه حضرت سه مرتبه فرمود که والله آن مرد منم پس حضرت برخواست آنمرد را دفن کرد گویند آن قبری که در مقبرة الصفا است که صفه صفا میگویند قبر آنمرد است

قصیدهٔ که در نجف اشرف ابن حجاج بغدادی علیه الرحمه گوید

یا صاحب القبة البیضا علی النجف / من زار قبرک واستشفی لدیک شفی

زوروا ابا الحسن الهادی فانکم / تحظون بالاجر والاقبال والزلف

زوروا لمن تسمع النجوی لدیه فمن / یزره بالقبر ملهوفا لدیه کفی

اذا وصلت فاحرم قبل تدخله / ملبیا واسع سعیا حوله وطف

حتی اذا طفت سبعا حول قبته / تأمل الباب تلقا وجهه وقف

وقل سلام من الله السلام علی / اهل السلام واهل العلم والشرف

انی اتیتک یا مولای من بلدی / مستمسکا بحبال الحق بالطرف

راج بانک یا مولای تشفع لی / وتسقنی من رحیق شافی اللهف

سید محمد عرفی شیرازی علیه الرحمه گوید

این بارگاه کیست که گویند بی هراس / کای اوج عرش سطح حضیض ترا مماس

آورده گوشوارهٔ زرین برگوش عرش / کز وی علو شان بستاند بالتماس

از بسکه نور بارد از او گرد حوالیش / خورشید روشنی کند از سایه اقتباس

گفت آسمان مرا که بگو این چه منظر است / کز رفعتش نه وهم نشان داد نه قیاس

گفتم

فضیلت مجاورت نجف اشرف و ثواب نماز در جوار حضرت امیر

گفتم که عرش نیست رنجا جست و لب گزید ... گفتا نعوذ بالله از این طبع دور باش

شرمی بکن چه عرش و چه کرسی نه با ها ... گفتم بصرفه حرف زن ای پایه ناشناس

این قصر جاه و اسطه آفرینش است ... یعنی علی جهان معالی امام ناس

آنجا که لطف او عمل کیمیا کند ... زر دارد التماس طلا نیست از نحاس

در ریاض المصائب از مدینة العلم صدوق علیه الرحمه روایت کرده که از حضرت صادق ع از مجاورت نجف نزد قبر حضرت امیر صلوات الله علیه و نزد قبر سید الشهداء ع سؤال کردند آنجناب فرمود ان مجاورة لیلة عند قبر امیر المؤمنین علیه السلام افضل من عبادة سبع مائة عام و عند قبر الحسین علیه السلام من عبادة سبعین عاما مجاورت یک شب نزد قبر حضرت امیر افضل است از عبادت هفتصد سال و نزد قبر سید الشهداء از عبادت هفتاد سال و سؤال کرد از فضیلت نماز نزد قبر امیر المؤمنین ع فرمود الصلوة عند قبر امیر المؤمنین علیه السلام مائتا الف صلوة یک نماز نزد قبر آنحضرت معادل است با دویست هزار نماز

ذکر قصه مرة بن قیس کافر

مرحوم ثقة الاسلام در دار السلام گوید که قصه مره اگرچه در کتب معتبره مذکور نشده ولکن در نزد شیعه بمرتبه از شهرت رسیده که بر احدی مخفی نیست بلکه کم معجزه هست که در شیوع باین مرتبه رسیده باشد و حکیم سنائی غزنوی در حدیقه خود باین معجزه اشاره نموده و آنرا از مقامات مسلمه شمرده و او در حدود پانصد هجری بوده

خواب و آرام مره و عنتر ... کرده در مغز عقل زیر و زبر

و کذا حکیم فردوسی که در حدود چهار صد هجری بود گوید

شهی که زد بدو انگشت مره را بدو نیم ... برای قتل عدو ساختند والفقار انگشت

و دیگری گفته انست امام که زد دو انگشت ... چون مره قیس کافری کشت و مولی حسن

کاشی املی معاصر علامه مجلسی در این باب قصیده مخصوصی ساخته و ملخص این قصه را عالم فاضل شمس الدین محمد رضوی از علماء دولت صفوی در کتاب حبل المتین فی معجزات

تفصيل قصه مرة بن قيس كافر

امير المؤمنين ع از كتاب تبصرة المؤمنين روايت كرده كه شيخ معتمد موثق شيخ عمران از
از بعضى علماء متقدمين مفصلاً نقل كرده و فاضل محمد صالح حسينى ترمذى متخلص بكشفى از
اهل سنت در كتاب مناقب گفته كه اين قصه با سانيد صحيحه ثابت شده و ان حكايت چنان است
كه ان مرة بن قيس كان رجلاً كافراً له اموال و خدم و حشم كثيرة مرة بن قيس مردى بود كافر و صاحب
اموال و خدم و حشم بسيار فتذاكر يوماً مع قومه اباءه و اجداده و اكابر قومه فقيل ان على بن ابيطالب
قتل منهم الوفا روزى با قوم خود از اباء و اجداد و اكابر قوم خود مذاكره كرد گفتند على بن ابيطالب
از ايشان هزاران كشته از مدفن انحضرت سؤال كرد بنجف اشرف دلالت كردند فاخذ معه الفى
فارس و من الرجال الوفا ان ملعون دو هزار سواره و چند هزار پياده با خود برداشت و بسمت
نجف شتافت و لما وصل الى نواحيها اطلع اهله فتحصنوا و قام الحرب بينهم الى ستة ايام و چون
بحوالى نجف رسيد مردم انجا مطلع شده تا شش روز متحصن گشتند تا انكه كفار موضعى از حصار
بلد را منهدم كرده داخل شدند و مسلمين منهزم گشتند و ان خبيث امد تا داخل روضه مطهره
شد و با انحضرت عتاب نمود گفت يا على انت قتلت ابائى و اجدادى و اراد ان ينبش القبر المطهر
كه يا على تو كشتى اباء و اجداد مرا و خواست كه قبر مطهر را بشكافد فخرج منه اصبعان كانهما ذو الفقار
فضرب على وسطه كه ناگاه دو انگشت مبارك مانند ذو الفقار از قبر بيرون امد و بر كمر او زد
فقطعه نصفين و صار النصفان من حينه حجرا اسود و او را بدو نيمه ساخت و در همان وقت
ان دو نصف دو سنگ سياهى شد پس ورا اورده در پشت دروازه نجف انداختند و سنگ
انجا بود و هر كه بزيارت نجف مى امد پاى بران ميزد و از خاصيت ان بود كه هيچ حيوانى از ان
او عبور نمى كرد مگر انكه بول ميكرد بر او پس يكى از جهال انرا برداشته و برد بمسجد كوفه كه او
را سرمايه خود كند و از كسانيكه بتماشاى او ميايند انتفاعى ببرد تا انكه بمرور ايام ان سنگ
از هم پاشيد و مضمحل شد صاحب كتاب مذكور گفته كه حديث كرد از براى من شيخ
يونس كه از صلحاء نجف است كه من يك عضوى از اعضاى انرا در انجا ديدم و از شيخ عالم
جليل شيخ كاظم كاظمينى نجفى صاحب شرح استبصار نقل كرده كه او بسيار نفرين مينمود

قبر مره

خروج ذو الفقار از قبر مطهر

تشرف سلطان مراد بزیارت نجف

درحق آنکه این سنگ را از نجف بیرون برده بود ومیگفت خذل الله من اخرج هذا الملعون من تلك القبة المقدسة وابطل هذه المعجزة الباهرة خدا رسوا کند آنکه را که این ملعون یعنی مرة بن قیس را از نجف بیرون برد واین معجزه باهره را نابود کرد وایضا از حبل المتین از شیخ لطفعلی روایت کرده که گوید لما توجه السلطان مراد من سلاطین ال عثمان الی زیارة النجف الأشرف ورای القبة المبارکة من مسافة اربعة فراسخ نزل عن فرسه چون سلطان مرادخان از سلاطین ال عثمان بزیارت نجف اشرف متوجه شد وقبه مبارکه را از مسافت چهار فرسخ دید از اسب پیاده شد امراء دولت سبب پرسیدند گفت لما وقعت عینی علی القبة المنورة ارتعشت اعضائی بحیث لم استطع علی الوقوف علی ظهره چون چشمم بقبه منوره آن حضرت افتاد بدنم لرزید ونتوانستم که برروی اسب قرار بگیرم پیاده شدم گفتند راه دور است گفت بکتاب خدا تفال بکنیم چون مصحف شریف کشودند اول صفحه این بود فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی بعض طریق را پیاده وبعض دیگر را سواره آمد تا بروضه مقدسه رسیدند

مؤلف گوید چه نیکوست آنچه در این معنی گفته شده

اذا نحن زرناها وجدنا نسیمها	یفوح لنا کالعنبر المتنفس
ونمشی حفاة فی ثراها تادبا	نری اننا نمشی بواد مقدس

رجعنا الی الروایة وچون صندوق مطهر را زیارت کرد وموضع معروف ومشهور در نزد عجم بجای دو انگشت را دید از حکایت وی پرسید قصه مرة را از برای او نقل کردند مردی گفت هذا من موضوعات الروافض ولا اصل له این از اکاذیب رافضیهاست واصلی ندارد سلطان از حضرت علویه کشف صدق وکذب این واقعه را مسئلت نمود وچون روز دیگر شد امر کرد زبان آن مرد را بریدند وظاهر است که در عالم منام کذب وعناد آن مرد بروی ظاهر شد علامه نوری رحمه الله گوید مذاکره شنیدم که چون سلطان با ارکان دولت خویش قبه مبارکه را دیدند یکی از وزراء که در باطن شیعه بود پیاده شد سلطان سبب پرسید گفت این بزرگوار یکی از خلفاء راشدین است از برای اجلال او پیاده شدم سلطان گفت من هم از برای

بنجف اشرف رفتن سلطان عثمانی پیاده

ذکر دو بیت تهامی و تخمیس از سید بحر العلوم ره

تعظیم وی پیاده بشوم یکی از ناصبیان گفت اگر او خلیفه است تو هم خلیفه و والی مسلمین هستی
واحترام حق اهم و اولی از احترام میت است سلطان مترقد شد و بکتاب خدا تفأل نمود این آیه
مذکوره آمد امر کرد کردن آن ناصبی را زدند و این دو بیت را انشاد کرد باین واقعه اشاره نمود

تزاحم تیجان الملوك ببابه ... ویکثر عند الاستلام ازدحامها
اذا ما رأته من بعید ترجلت ... وان هی لم تفعل ترجل هامها

ومادح اهل البیت المؤید بروح القدس المولی کاظم الازری از دو بیت را تخمیس کرده گوید

وزر مرقدا شمس العلی کعتابه ... وجبهة دار الملك دون عتابه
الم تره مع عظم وسع رحابه ... تزاحم تیجان الملوك ببابه اه
بباطنه آیات وحی تنزلت ... ورسل واملاك به قد توسلت
لذاك سلاطین لدیه تذللت ... اذا ما رأته من بعید ترجلت اه

وابن حکایت را بعضی از علماء متبحرین معاصرین از اهل هند در کتاب روح القرآن نقل
کرده الا اینکه قضیه را بسلطان سلیمان منسوب داشته وگفته که امر کرد کردن وزیر را زدند
وبا برهنه متوجه روضه مبارکه شد ودر این حال مؤدب سلطان این دو بیت ابی الحسن
تهامی را تزاحم اه انشاد کرد واین دو بیت مطرح علماء وشعراء شده وجمعی از فضلاء انرا
تخمیس کرده اند واز نفیس تخمیس انستکه سید سند بحر العلوم مهدی طاب ثراه گوید

تطوف ملوك الارض حول جنابه ... وتسعی لکی تحظی بلثم ترابه
فکان کبیت الله بیت عتابه ... تزاحم تیجان الملوك ببابه اه
اتاه ملوك الارض طوعا واقبلت ... ملبکا سحاب الفضل منه تهللت
ومهما دنت زادت خضوعا علت ... اذا ما رأته من بعید ترجلت اه

وایضا بحر العلوم علیه الرحمه در تشطیر از دو بیت گوید

دو بیت تهامی

تخمیس بحر العلوم

ابتدای مسجد اقصی از حضرت داود ع

تُزاحِمُ تیجانُ الملوکِ ببابِهِ	لِیَبْلُغَ مِن قُرْبا لِثْمِ سِلامُها
وَیَسْتَلِمُ الأرکانُ عندَ طَوافِها	وَیَکْثُرُ عِندَ الاسْتِلامِ ازدحامُها
اذا ما رَأَتْه مِن بَعیدٍ تَرَجّلَتْ	لِیَنْبُو فَوقَ الفَرقَدینِ مَقامُها
فَاِن فَعَلَتْ هامًا علی هامِها عَلَتْ	وَاِن هِیَ لَم تَفْعَلْ تَرَجَّلَ هامُها

و تلمیذ رشید این عالم فرید فاضل معاصر جناب حاج شیخ عباس قمی سلمه الله تعالی در کتاب هدیة الزائرین گوید که از کلام خاتم الفقهاء الفخام و شیخ العلماء العظام صاحب جواهر الکلام ظاهر میشود که این مطلب در نزد ایشان معتبر بوده و بسبب آنکه این موضع از قبر مطهر محل بروز معجزه و کرامت صاحب آن قبر منور است آنموضع را از مکانهای شریفه این حرم شمرده چنانچه در کتاب لعان جواهر در شرح قول محقق ره و قد یغلظ اللعان بالقول والمکان گفته که از امکنهٔ شریفه امکانی است که معروف است بدو انگشت در مشهد امیر المؤمنین ع در نزد یکی سر معظم آنحضرت صلوات الله علیه **مؤلف گوید** ایضا مؤید معتبر بودن این معجزه باهره است در نزد علماء و فضلا آنچه مرحوم نوری اعلی الله درجته در فیض قدسی و نجم ثاقب و میرزا محمد باقر خوانساری در روضات الجنات فرموده اند که میرزا محمد تقی بن میرزا کاظم نواده دختری مجلسی علیه الرحمة که از اکابر علماء و در عهد نادر شاه در اصفهان امام جمعه بود ملقب است بالماسی بجهت آنکه پدرش که از اعاظم فضلاء و متمول و باثروت بود الماسی هدیه کرد بحضرت امیر المؤمنین ع در جای دو انگشت نصب کرد که قیمت آن هفت هزار تومان بود و الی الآن در همان موضع مذکور موجود است

فضیلت خصوص بیت المقدس

در ریاض الجنة گوید که بیت المقدس محبط وحی و محل توطن انبیاء بنی اسرائیل بوده و در آخر الزمان تمام عالم خراب گردد الا مکه و مدینه و بیت المقدس و در قیامت حشر عالم بدان موضع کنند و اول مسجدی که در عالم ساخته شده این مسجد است و در تمام مسجد اقصی یکدست زمین نیست که در آن پیغمبری نماز نگذارده باشد یا آنکه فرشته مقام نکرده باشد و یکصد

اتمام مسجد اقصی از حضرت سلیمان

بیست و چهار هزار پیغمبر در ان نماز گذارده اند و حضرت داود و سلیمان و یونس و شعیا و دانیال و عزیر و زکریا و یحیی و عیسی سلام الله علیهم جمله در بیت المقدس و مضافات بیت المقدس متولد شده اند

ذکر بنای مسجد اقصی از حضرت داود

در ریاض الجنه گوید وارد شده است که وحی الهی پیش از بنای مسجد بداود رسید که اراده من متعلق گشته که بنی اسرائیل را ببلائی مبتلا سازم اکنون از سه حادثه یکی را قبول کنند قحط یا غلبه دشمن یا طاعون در سه روز بعد از اظهار طاعون را قبول نمودند در ان روز که طاعون بر ایشان نزول کرد انحضرت فرمود تا کفنها پوشیدند و با زنان و اولاد در موضعی مجتمع شده بدعا و تضرع مشغول شدند در اخر همان روز دعای داود و اجماعت مستجاب شده انحضرت سر از سجده برداشته مژده رفع بلیه داد و در همان روز از طلوع مهر تا غروب صد و هشتاد هزار نفر مرده بودند و بفرموده انحضرت جهت شکر این نعمت بنا گذاشتند که همان موضع را مسجد بنا ند و قطعه از ان زمین از مردی بود که راضی نمیشد که داخل مسجد شود داود فرمود اگر خواهی زمین ترا پر از گوسفند و شتر نموده بتو دهم تا انجا را بما بدهی انمرد راضی نشده گفت بمقدار قامت من در گرد زمینی که تعلق بمن دارد دیواری باید کرد وان محوطه پر از طلا کرده بمن داد تا راضی شوم انحضرت با قوم در صدد تدارک ان وجه بودند انمرد دید که مبلغ هنگفت پیش داود امده گفت یا نبی الله عالم الغیب والشهاده میداند که مغفرت یک جرم را دوست تر دارم از گنجهای همه دنیا قصد من امتحان قوم بود نه اخذ سیم اکنون به بنای مسجد مشغول باشید که من از بهای ان بقعه زمین در گذشتم بعد از ان حضرت داود به بنا و عمارت مشغول شد و چون دیوار بقد ادمی رسید وحی امد که اکنون دست از اتمام ان عمارت باز دارید که اتمام مسجد باهتمام دیگری از بیت

اتمام مسجد اقصی از حضرت سلیمان

اختتام خواهد یافت

حاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه گوید چون سلیمان بن داود بر سریر خلافت پای عزت نهاد و بتشریف اولی الحکم والعلم مشرف و مفتخر گردید و جماعات انس و جان و شیاطین

پیغمبران بنی اسرائیل

وعمارت

و عمارت و طیور و وحوش مطیع و منقاد آنحضرت شدند لاجرم در ماه ابان هفصد و سی سال از وفات حضرت موسی علیه السلام در کندشتن بود که بیت المقدس را بانجام رسانید و در غایت وسعت و تکلف و متانت و عظمت تمام گردانید سی هزار نجار چوب تراش بودند که در ماهی ده هزار چوب میتراشیدند هفتاد هزار سنک تراش که سنکها الوان میتراشیدند و سیصد استاد بنا موافق عدد بنایان عمله بودند و هر روز کار میکردند بغیر از مسخر جن و شیاطین و چندان زیب و زینت و طلا و جواهر و در و گوهر و از انواع یاقوت دیوار و ستونهای انرا مرصع نمودند که از لمعان ان عقل دوربین در حیرت افتاد و فضای ان مسجد در شب تا رحم روز روشن داشت بعد از فراغت ان مسجد حضرت سلیمان علیه السلام جشنی عظیم نمود و احبار یهود و اشراف بنی اسرائیل را جمع فرمود و زبان بحمد و ثنا بار بتعالی کشوده گفت که این خانه ایست خالصا و مخلصا جهت عبادت حق تعالی ساخته شده است باید که انی و زمانا از علما ربانی و طالبان علم خالی نباشد و تعظیم و تکریم این خانه بر اناث و ذکور و نزدیک و دور واجب و لازم باشد

ذکر قبور مطهره از ارض مقدسه

در بستان السیاحه گوید در کتب مورخان مذکور است که از ازره الی بزره که طول ارض دمشق و فلسطین است هفتاد هزار پیغمبر مدفون است و در مدین سی نفر و در دمشق پانصد نفر از انبیاء مدفون شده اند و حضرت موسی علیه السلام در پنج فرسخی بیت المقدس و جناب عزیر در نیم فرسخی و حضرت یوشع در سه منزلی و حضرت ابراهیم و یعقوب و اسحق و یوسف و ساره علیهم السلام در چهار فرسخی مدفون شده اند و مریم مادر عیسی علیه السلام سمت شرقی شهر قریب دروازه و حضرت داود علیه السلام طرف جنوب شهر و حضرت سلیمان علیه السلام سمت شرقی مسجد اقصی اسوده اند مسئول انکه بزیارت ایشان موفق شده و سر براستان ملایک پاسبان ایشان سوده عموما مردم ش غریب نواز و مهمان دوست و سلیم نفس و خوشخوی و از متاع حسن و جمال برخوردار مدت سه ماه در ان دیار مکث نمود و در ان مدت هرگز نزاع و جدال مشاهده ننمود

امکنه مشرفه ان کثیره بسیار که

و مدت چهل سال از ایام خلافت مرور نمود در بامن و جبر رضی ... [illegible] تمام ... اقصی ... [illegible]

در رياض الجنة گويد محراب مريم و محراب زكريا كه نماز ميكذارده اند و كرسى سليمان كه در
انجا خدا را ياد ميكرده در بيت المقدس است و محراب داود در بيرون شهر است و معبر بن
محو ابها است و مقام خليل در سبزه مصلى واقع است و در دو فرسنگى بيت المقدس دهى
است كه انرا ناصرة الخليل خوانند و ولادت عيسى ع انجا بوده و ترسايان انرا از جهت نصرانى خوانند
و بعضى گفته اند كه عيسى در بيت اللحم بر اسمان رفته و در زاويه از زوايا مسجد اقصى عصائى
منصوب بود از ابنوس كه هر كه دعوى كردى كه از اولاد انبياء است او را گفتندى كه ان عصا را
مس نمايد بعد از مس اگر راست گوى بود اصلا متضرر نميشد و الا اثر عفو ظاهر شده او را سوختى

ذكر قبة الصخرة و تمهيد از ليلة الاسراء

شرف الدين ابو عبد الله محمد بن سعيد مصرى بوصيرى در قصيدهٔ برده گويد

فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَفِي خُلُقٍ — وَلَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَلَا كَرَمِ
وَكُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ مُلْتَمِسٌ — غَرْفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّيَمِ
وَوَاقِفُونَ لَدَيْهِ عِنْدَ حَدِّهِمِ — مِنْ نُقْطَةِ الْعِلْمِ أَوْ مِنْ شَكْلَةِ الْحِكَمِ
فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَصُورَتُهُ — ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِئُ النَّسَمِ
دَعْ مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمُ — وَاحْكُمْ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْتَكِمِ
سَرَيْتَ مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا إِلَى حَرَمٍ — كَمَا سَرَى الْبَرْقُ فِي دَاجٍ مِنَ الظُّلَمِ
وَبِتَّ تَرْقَى إِلَى أَنْ نِلْتَ مَنْزِلَةً — مِنْ قَابِ قَوْسَيْنِ لَمْ تُدْرَكْ وَلَمْ تُرَمِ
وَقَدَّمَتْكَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ بِهَا — وَالرُّسْلُ تَقْدِيمَ مَخْدُومٍ عَلَى خَدَمِ
وَأَنْتَ تَخْتَرِقُ السَّبْعَ الطِّبَاقَ بِهِمْ — فِي مَوْكِبٍ كُنْتَ فِيهِ صَاحِبَ الْعَلَمِ
حَتَّى إِذَا لَمْ تَدَعْ شَأْوًا لِمُسْتَبِقٍ — مِنَ الدُّنُوِّ وَلَا مَرْقًى لِمُسْتَنِمِ
خَفَضْتَ كُلَّ مَقَامٍ بِالْإِضَافَةِ إِذْ — نُودِيتَ بِالرَّفْعِ مِثْلَ الْمُفْرَدِ الْعَلَمِ
كَيْمَا تَفُوزَ بِوَصْلٍ أَيِّ مُسْتَتِرٍ — عَنِ الْعُيُونِ وَسِرٍّ أَيِّ مُكْتَتِمِ

بيت المقدس از جانب شرق

ابيات ابوصيرى از قصيده

حاجی سلیمان صباحی کاشی گوید

شبی اندر سرای ام هانی بود کاسود / که سود سر بپا روح الامین و گفت یا مولی
شب وصل است هان برخیز جانها بفدایت / پی نظارهٔ نو منظر در منظر اعلی
زمین از زیر پا تا چند فرق آسمان بسپر / بکام خاکیان تاکی دل افلاکیان تنگا
براق آورد آنگه پیش و کرد جا بر پشتش / نهادی داغ حسرت تا ابد بر نام عضبا
زدی بیرون علم از ساحت بطحا بفیروزی / شدی پیغمبران را پیشوا در مسجد اقصی
گشادندی در هفت آسمان بر رو بکشتی / کشیدی از شرف دامن بر اوج سدره و طوبی
نهادی پا چو بر کرد امین وحی بدرودت / هم از رفرف بماندی بهره خنگ فلک پیما
گرفتی جا بر رفرف تا شدی تاره نمودندت / بصدر قاب قوسین و فراز بزم او ادنی

قال الله تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر مرحوم ملا فتح الله کاشی در خلاصة المنهج گوید یعنی پاک میدانم از همه عیوب و نقص پاک و بی عیب دانستن آنکس را که از روی کرامت برد بنده خود را که محمد است در اندک از ساعات شب از مسجد حرام که محیط است بحرم کعبه بسوی مسجد دور تر از مکه یعنی بیت المقدس که ما ورای آن مسجدی نیست آن مسجدی که برکت کردیم بر گردا گرد آن که زمین شام است برکت دین که از مهبط وحی انبیاء دیگر ساختیم و هم برکت دنیا بکثرت انهار و اشجار و بسیاری ثمار و فراخی معیشت پس بنا محمد را بردیم تا بنمائیم او را از دلایل قدرت خود چه در اندک زمان از مکه بشام و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمان اطلاع یافت و اکثر علماء بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بود بقول اشهر در شب بیست و هفتم رجب بود و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکران کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بر مراتب قرب باحادیث صحیحه مشهوره که بحد تواتر رسیده ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و باجماع امامیه و بقول اکثر جمهور عروج آنحضرت بجسد و روح بود و در بیداری بوده انه

کیفیت معراج حضرت رسول

هو السمیع البصیر بدرستیکه خدای اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب معراج و غیر
ان بینا و دانا باحوال مؤمنان در تصدیق و از غایت عناد و جحودیکه داشتند حق تعالی فرمود
که من محمد را بمسجد اقصی بردم و نه گفت که باسمان بردم چرا اگر در اول بار چنین گفتی تعجب و
انکار ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس در اول این سوره گفت که او را
بمسجد اقصی بردم و چون علامات راه بیت المقدس و خبر کاروان مکه را که بجانب شام رفته
بودند فرمود تجویز ان کردند و حق تعالی بیان حدیث معراج و او را بعرش نزدیک کردانیدن در
سوره والنجم بیان فرمود قوله تعالی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و در سادس بحار از کتاب صفات
الشیعه صدوق علیه الرحمة از حضرت صادق روایت کرده است که انحضرت فرمود لیس من شیعتنا من
انکر اربعة اشیاء المعراج والمسائلة فی القبر وخلق الجنة والنار والشفاعة از شیعه ما نیست هر که
یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و افریده شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و علی
بن ابراهیم قمی طاب مثواه در تفسیر خود از حضرت صادق روایت کرده است که جاء جبرئیل و میکائیل
واسرافیل بالبراق الی رسول الله صلی الله علیه و اله فاخذ واحد باللجام و واحد بالرکاب
وسوی الاخر ثیابه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل براق را برای حضرت رسول اوردند و یکی لجام را
گرفت و دیگری رکاب مقدس انحضرت را گرفت و دیگری جامهای انحضرت را بر روی زین درست کرد
پس براق چموشی کرد جبرئیل طپانچه بر او زد و گفت اسکنی یا براق فما رکبک نبی قبله ولا یرکبک
بعده مثله ساکت شو ای براق که کسی از پیغمبران و ایندگان بر تو سوار نشود که از او بهتر
باشد پس براق پرواز کرد و جبرئیل در خدمت انحضرت بود و عجایب زمین و اسمانرا بانحضرت
مینمود حضرت رسول فرمود که در اثنای راه منادیی مرا از جانب راست ندا کرد که یا محمد و من
ملتفت او نشدم پس از جانب چپ دیگری مرا ندا کرد و ملتفت او نشدم پس از پیش روی خود
زنیرا دیدم که دستها و ساعدهای خود را گشوده بود و بانواع زینتهای دنیا خود را اراسته بود
و گفت یا محمد نظری کن بسوی من تا با تو سخن بگویم پس باو ملتفت نشدم و رفتم ناگاه صدای
مهیبی شنیدم که بسیار ترسیدم پس جبرئیل گفت فرود ای بر زمین چون فرود امدم گفت در اینجا

۲ علیه

کیفیت معراج حضرت رسول ص

نماز کن که این طیبه است یعنی مدینه و بسوی این مکان تو هجرت خواهی کرد پس سوار شدم و
قدری راه رفتم باز گفت فرود ای و نماز کن چون نماز کردم گفت این طور سینا است که حق
تعالی با موسی در اینجا سخن گفت پس سوار شدم و چون پارهٔ راه رفتم باز گفت پائین بیا و
نماز کن چون نماز کردم گفت این بیت لحم است که عیسی ع در اینجا متولد شده است ثم رکبت
فمضینا حتی انتهینا الی بیت المقدس فربطت البراق بالحلقة التی کانت الانبیاء تربط بها
پس مرا برد بسوی بیت المقدس و براق را در حلقه بست که پیغمبران چهار پایان خود را بر انجا می
بستند و چون داخل مسجد شدم و جبرئیل در نزد من بود ابراهیم و موسی و عیسی را با پیغمبران
بسیار دیدم که برای من جمع شده بودند پس نماز بر پا شد و شک نداشتم که جبرئیل مقدم خواهد
شد و چون صف بستند جبرئیل بازوی مرا گرفت در پیش داشت و بر ایشان امامت کردم و
فخر نمیکنم باین پس خازن بیت المقدس امد و سه ظرف اورد یکی از شیر و یکی از اب و یکی از شراب
و شنیدم که گوینده میگفت ان اخذ الماء غرق و غرقت امته وان اخذ الخمر غوی و غوت
امته وان اخذ اللبن هدی وهدیت امته که اگر اب را بگیرد او و امت او غرق شوند و اگر شراب
را بگیرد او و امت او گمراه خواهند شد و اگر شیر را بگیرد او و امت او هدایت خواهند
شد پس جام شیر را گرفتم و خوردم و جبرئیل گفت هدایت یافتی و امت تو هدایت یافتند پس
از من پرسید که در راه چه دیدی گفتم کسی از جانب راست من ندا کرد گفت ایا جواب و گفتی گفتم
نه ملتفت بسوی او نشدم فرمود که او داعی یهود بود اگر جواب میگفتی امت تو یهودی میشدند
بعد از تو دیگر چه دیدی گفتم بسوی از جانب چپ من ندا کرد پرسید که جواب او گفتی گفتم نه ملتفت
نشدم بسوی او گفت او داعی نصاری بود اگر جواب میگفتی امت تو نصاری میشدند بعد از تو
دیگر چه دیدی از انها که دیده بودم گفتم گفت ایا با او سخن گفتی گفتم نه ملتفت نشدم بسوی او
گفت او دنیا بود اگر با او سخن میگفتی همه امت تو اختیار دنیا میکردند بر اخرت پس گفت ان
صدا که شنیدی صدای سنگی بود که هفتاد سال پیش از این از کنار جهنم انداخته بودم امشب به
جهنم رسید و این صدا از آن بود پس بعد از آن حضرت رسول ص هرگز نخندید

رفتن بیت لحم

امامت الرسل در مسجد اقصی

ایضاً تمهید و تفصیل دیگر از قصهٔ معراج

شیخ محمد کاظم ازری بغدادی نعمده الله برحمته گوید

ما تناهت عوالم العلم الا   والی ذات احمد منتهاها

ای خلق لله اعظم منه   وهو الغایة التی استقصاها

قلب الخافقین ظهراً لبطن   فرأی ذات احمد فاجتباها

نیّر الشکل دائر فی سماء   بالأعاجیب تستدیر رحاها

حاز من جوهر التقدس ذاتاً   تاهت الانبیاء فی معناها

من تسنی متن البراق لیطوی   صحفاً فلاکها به فطواها

وترقی لقاب قوسین حتی   شاهد القبلة التی یرضاها

حیث لا همس للعباد کان   الله من بعد خلقه آفناها

داس ذاک البساط منه برجل   نیّرا کل سودد نعلاها

وعلی منبر ید الله مدت   فافاضت علیه روح غذاها

واراه ما لا یری من کنوز   الصمدانیة التی اخفاها

لیت شعری هل ارتقی بذروه   الافلاک ام طاطات له فرقاها

میرزا حبیب قاآنی شیرازی ره گوید

شبی بروشنی از آفتاب روشن تر   سهیل و پروین تابنده اندرین منظر

شبی بغارت روز شباب عیش انگیز   شبی بسبزی صبح وصال جان پرور

شبی بخرمی از روضهٔ خلد داده نشان   شبی بتازگی از نوبهار کرده گذر

رسول امی مشکوی ام هانی را   نموده از رخ و لب رشک جنت کوثر

که جبرئیل امین فرخنده پیک خدای   بامر ایزد دادار حلقه زد بر در

زبانک حلقه سر حلقهٔ انام زشوق   زبان حلقه ندانست پای را از سر

دفتر دوم

علم الیقین از الفصل الاول

فائده علم الیقین از فصل دوم

از قصیدهٔ فارسی شیرازی

خطاب کرد بجبریل کای امین خدا ٭ بگو پیام چه داری ز ایزد داور

بگفت روح الامین ای برنشین براق ٭ کز انتظار تو بس دیده است در معبر

نبی برآمد چون وحی بر براق نخست ٭ به بیت مقدس چون سیل وحی که کند

وازان بمسجد اقصی چمید و شد ز کرم ٭ خجسته روح رسل را بسوی حق رهبر

فزود پایه و بخشود مایه داد فروغ ٭ بهر فرشته بهر آسمان بهر اختر

بسدره ماند ز ره جبرئیل از آنکونه ٭ که باز ماند ز پیک عقل پیک نظر

رسول گفتش کای طایر حظیرهٔ قدس ٭ سبب چه بود که کردی بشاخ سدره مقر

جواب دادش کای محرم حریم وصال ٭ من ار فراتر پرم بسوزدم شهپر

تو ئی که داری درکاخ لی مع الله جای ٭ توئی که داری از تاج لا ابرا افسر

دو قوس دایره در ملتقای نقطهٔ امر ٭ سر از دو سو بهم آورد چون خط پرگر

شیخ احمد طبرسی علیه الرحمة در احتجاج از ابن عباس روایت کرده که گفت خرج من المدینة اربعون رجلاً من الیهود قالوا انطلقوا بنا الی هذا الکاهن الکذاب حتی نوبخه فی وجهه ونکذبه فانه یقول انا رسول رب العالمین چهل مرد از یهودان از مدینه بیرون آمدند و گفتند میرویم بنزد این دروغگو که میگوید من رسول رب العالمینم تا دروغ او را ظاهر گردانیم چون بخدمت آنحضرت آمدند حضرت بعبدالله بن سلام فرمود من توریه را میان خود وشما حکم میکنم گفتند ما راضی هستیم توریه یهودان گفتند آدم از تو بهتر است لأن الله عزوجل خلقه بیده ونفخ فیه من روحه از برای آنکه حق تعالی او را بدست قدرت خود آفرید وازروح خود در او دمید حضرت فرمود آدم پیغمبر پدر من است وحق تعالی بمن داد است بهتر از آنچه باو داده گفتند او چیست فرمود ان المنادی ینادی کل یوم خمس مرات منادی روزی پنج مرتبه ندا میکند اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله ونمیگوید آدم رسول الله ولواء حمد در دست من است در روز قیامت ودر دست آدم نیست گفتند راست گفتی یا محمد در توریه چنین نوشته است فرمود این یکی گفتند موسی از تو بهتر است زیرا که حق تعالی چهار هزار کلمه با او

محاجهٔ حضرت رسول با یهود بقصهٔ معراج

سخن گفت و با تو هیچ سخن نگفت فرمود بمن بهتر از این داده که فرمود سبحان الذی اسری
بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله وحملت علی جناح جبرئیل
حتی انتهیت الی السماء السابعة فجاوزت سدرة المنتهی عندها جنة المأوی حتی تعلقت بساق العرش
و مرا بر بال جبرئیل نشانید و باسمان هفتم رسانید پس از سدرة المنتهی که نزد اوست جنة المأوی
گذشتم تا بساق عرش در آویختم پس از ساق عرش بمن ندا رسید انی انا الله لا اله الا انا السلام
المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر الرؤف الرحیم و رأیته بقلبی و ما رأیته بعینی و خدا را بدل
دیدم نه بدیده پس این افضل است از آنچه بموسی داده است گفتند راست گفتی یا محمد در توریة
چنین نوشته است حضرت فرمود این دو فضیلت و بعد از محاجه در فضیلت نوح و ابرهیم
و عیسی گفتند یکی مانده است که این را بگوئیم و بر خیزیم سلیمان از تو بهتر است زیرا که حق تعالی
انس و جن و شیاطین و مرغان و بادها و درندگان را مسخر او کرده بود حضرت فرمود فقد
سخر الله لی البراق و هو خیر من الدنیا بحذافیرها که خدا براق را از برای من مسخر کرده است که از دنیا
و آنچه در دنیا است بهتر است و هی دابة من دواب الجنة وجهها مثل وجه آدمی و حوافرها مثل
حوافر الخیل و ذنبها مثل ذنب البقر فوق الحمار و دون البغل و آن چهارپائیست از چهارپایان
بهشت رویش مانند روی انسان و سمش مانند سم اسبان و دمش مانند دم گاو و از درازگوش
بزرگتر و از استر کوچکتر و سرجه من یاقوتة حمراء و رکابه من درة بیضاء مزمومة بسبعین
الف زمام من ذهب علیه جناحان مکللان بالدر و الیاقوت و الزبرجد مکتوب بین عینیه
لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً رسول الله زینش از یاقوت و رکابش از مروارید سفید
هفتاد هزار مهار دارد از طلا و دو بال دارد مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و در میان
دو دیده اش نوشته است لا اله الا الله تا آخر یهودان گفتند راست گفتی در توریة چنین نوشته
است و این از ملک سلیمان بهتر است یا محمد نشهد ان لا اله الا الله و انک رسوله الخبر و در
سادس بحار از ابو سعید خدری از حضرت رسول روایت کرده که فرمود لما اسری بی الی السماء
ما سمعت شیئاً قط هو احلی من کلام ربی عز و جل چون بمعراج رفتم هیچ سخن شیرین تر

رفع عیسی احتجاج با اسلم معراج

ذکر چندی از خصایص حضرت رسول

وخوش اینده ترا زسخن پروردگار خود نشنیدم پس گفتم یا رب اتخذت ابراهیم خلیلا وکلمت
موسی تکلیما ورفعت ادریس مکانا علیا وآتیت داود زبورا واعطیت سلیمان ملکا لا ینبغی
لأحد من بعده فما لی یا رب پروردگارا ابراهیم را خلیل خود کردانیدی وبا موسی سخن گفتی و
ادریس را بمکان بلند بالا بردی وداود را زبور دادی وسلیمان را ملکی دادی که دیگری سزاوار
نباشد پس من چه عطا میفرمائی فقال جل جلاله یا محمد اتخذتک خلیلا کما اتخذت ابرهیم خلیلا
وکلمتک تکلیما حق تعالی فرمود ای محمد ترا خلیل خود کردانیدم چنانچه ابرهیم را خلیل خود کردانیدم
وبا تو سخن گفتم چنانچه با موسی سخن گفتم واعطیتک فاتحة الکتاب وسورة البقرة ولم
اعطها نبیا قبلک وارسلتک الی اسود اهل الأرض واحمرهم وانسهم وجنهم ولم ارسل الی
جماعتهم نبیا قبلک وفاتحة الکتاب وسورهٔ بقره را بتو دادم وبهیچ پیغمبری دیگر نداده بودم
وترا بهر سیاه وسرخ از اهل زمین وبجمیع جن وانس مبعوث کردانیدم وجعلت الأرض
لک ولأمتک مساجدا وطهورا واطعمت امتک الفیئ ولم احله لأحد قبلها وزمین را
برای تو وامت تو نمازگاه وپاک کننده کردانیدم وغنیمت را بر تو وبر امت تو حلال کردانیدم
ونصرتک بالرعب حتی ان عدوک لیرعب منک وانزلت سید الکتب کلها مهیمنا
علیها قرآنا عربیا مبینا ورفعت لک ذکرک حتی لا اذکر بشیئ من شرایع دینی الا ذکرت
معی وترا بترسی که در دل دشمنان تو افکندم یاری کردم وبهترین کتابها را بر تو فرستادم که
شاهد بر جمیع کتابها است وبلغت عربی است ونام تو را بلند کردانیدم که در هر جا که من
مذکور میشوم تو با من مذکور شوی مؤلف گوید در جلاء العیون گفته وغنیمت کافران را
بر تو حلال کردانیدم وبر احدی پیش از تو حلال نکرده بودم بلکه میبایست غنیمتهای کافران
را بگیرند بسوزانند وبرای تو وامت تو جمیع زمین را محل سجده ونماز کردانیدم برخلاف
امتهای گذشته که میبایست نماز را در معبدهای خود بکنند وخاک زمین را برای تو پاک
کننده کردانیدم ودر حق الیقین گوید که حق تعالی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مباهی در دلها افکنده بود
که بآن تواضع وشکستگی وشفقت ومرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست

نوع پنجم فضیلت رسول بر انبیاء

خصایص حضرت رسول

فضیلت سوره فاتحة الکتاب

کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب
او در دلهای کافران اثر میکرد

اما فضیلت فاتحة الکتاب زیاده از آنست که درین وجیزه بیان شود و بچند کلمه اکتفا میشود

شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره در روض الجنان از حضرت رسول روایت کرده که فرمود خدا
تعالی از آسمان صد و چهار کتاب فرستاد و از آن جمله چهار اختیار کرد و علوم آن صد جمع کرد
و در آن چهار نهاد و آن توریة و انجیل و زبور و فرقانست آنگاه علوم و برکات و ثواب خواننده
و داننده این چهار کتاب جمع کرد و در یکی نهاد و آن فرقانست آنگاه علوم و برکات فرقان جمع
کرد و در سوره مفصل نهاد آنگاه علوم و برکات و ثواب مفصل جمع کرد و در فاتحة الکتاب
نهاد و هر که فاتحة الکتاب بخواند همچنان باشد که صد و چهار کتاب بخواند و در مجمع
البیان از آنحضرت روایت کرده که بجابر بن عبد الله انصاری فرمود ای جابر آیا تعلیم نکنم ترا افضل
سوره که خداوند در کتاب خود نازل کرده عرض کرد بلی بابی انت و امی یا رسول الله تعلیم
بفرمائید حضرت رسول سوره حمد ام الکتاب را بروی تعلیم کرد بعد فرمود ای جابر آیا خبر ندهم
ترا از این سوره عرض کرد بلی بابی انت و امی بفرمائید فرمود هی شفاء من کل داء الا السام این
سوره شفاست از هر دردی مگر موت و در روض الجنان از ابو سلیمان روایت کرده که با رسول الله
بغزائی بودیم مردی بعلت صرع بیفتاد یکی از جمله صحابه آمد و سوره فاتحه در گوش او خواند برخاست
تندرست شد ما رسول را بگفتیم فرمود هی ام القرآن و هی شفاء من کل داء خارجة بن صلت
گوید من با عمم از نزد رسول میآمدیم بقبیله از قبایل عرب بگذشتیم ما را گفتند چنان
میدانیم که شما از نزد این مرد که دعوی پیغمبری میکند میباشید و ما را مردی دیوانه شده است
و او را در بند کرده ایم نزد شما چیزی هست که او را در آن راحتی باشد عمم گفت بلی ما را نزد
آن دیوانه بردند عمم فاتحة الکتاب را میخواند و آب دهن در دهان جمع میکرد و چون
چند بار خواند آب دهن در دهان او کرد و سه روز چنین نمود بفرمان خدا تعالی بهتر شد

فضیلت سوره حمد

خواص سوره حمد

ایشان ما را چیزی دادند ما گفتیم نمیخوریم تا از رسول ع باز پرسیم که این حلال باشد ما را
رفتیم و پرسیدیم فرمود اگر کسی نفسون باطل چیزی خورد تو نفسون حق خواهی خورد و سید
هاشم بحرانی ره در تفسیر برهان از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود کسی را که علتی برسد بر
جبین او هفت مرتبه سوره حمد بخواند اگر خوب نشود هفتاد مرتبه بخواند که من ضامنم بشود بعافیت

بابی کلام در فضیلت قبة الصخرة و قصه معراج است

در ریاض الجنة گوید که در صحن مسجد اقصی مصطبه ایست که ارتفاع آن پنج زرع است و در
وسط مصطبه قبه عظیم است مثمن که آن را قبة الصخره گویند و در درون قبه سنگی است که اثر
قدم پیغمبر آخر الزمان است بر یک طرف آن و آنحضرت در شب معراج از آنجا بمعراج رفته و یک طرف
آن سنگ بموافقت رسول قریب ده زرع از زمین برخواسته بود که آنحضرت فرمودند که قف
همچنان بحال خود مانده و در بستان السیاحه گوید که حجر یکه در لیلة المعراج اراده کرده بود که از عقب
حضرت خاتم الانبیاء ع روان شود و آنحضرت منع فرموده در هوا معلق ایستاده آنسنگ در ممر
کهف بالای سر زایران اتفاق افتاده اما ستونها از سنگ زیر آن نهاده اند تا زنان و کودکان
ترس و بیم نکنند و جهت فرش مسجد و صخره صد هزار ذراع حصیر از ولایت مصر حسب
الفرمایش سلاطین آل عثمان مقرر است

مؤلف گوید در فضیلت این صخره مقدسه احادیث کثیره از عامه و خاصه وارد شده

یکی آنکه باتفاق هر دو فرقه حضرت رسول ع بعد از هجرت بمدینه بسوی این صخره نماز خوانده
ولی در مدت آن اختلاف است چنانچه شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره در تفسیر روض الجنان
گوید خلاف نیست که چون رسول ع بمدینه آمد در نماز روی بر بیت المقدس میکرد خلاف در
مدت است در اخبار چنین آمده که پیش از هجرت انصار دو سال در مدینه روی بر بیت المقدس میکردند
چون رسول ع بمدینه آمد سیزده یا شانزده یا هفده یا هجده یا نوزده ماه روی بر بیت المقدس میکرد
اما مادام که آنحضرت در مکه بود در اخبار وارد است که روی بکعبه کردی و اخبار بر آن متظاهر

فضیلت قبة الصخرة

فضیلت صخره

فضیلت صخرهٔ مقدسه

است و مؤید این کلام است انچه محی السنه ابو محمد حسین بن مسعود بغوی از اعاظم فقهاء
و محدثین شافعیه صاحب مصابیح و شرح السنه در تفسیر معالم التنزیل گوید ان رسول
الله ص واصحابه کانوا یصلون بمکة الی الکعبة فلما هاجر الی المدینة امره الله ان یصلی نحو صخرة
بیت المقدس لیکون اقرب الی تصدیق الیهود اياه اذا صلی الی قبلتهم مع ما یجدون من نعته
فی التورية و ایضا شیخ ابو الفتوح از عبد الله بن عباس روایت کرده که اول نسخی که در قران
بود حدیث قبله بود چون تعالی این حکم را منسوخ کرد یعنی توجه به بیت المقدس در نماز بتوجه
بمسجد الحرام و گوید از ان نکه اتفاق و اجماع این امت است که بدو قبله با رسول الله نماز کرده
بلا شبهه امیر المؤمنین علی ع بود که او را المصلی بقبلتین خواندند و از مشاهیر مناقب و یکی اینست
باتفاق مخالف و موالف شعبی گوید ما بصره امدیم نزد حجاج و جماعتی از قراء مدینه و قراء شام
از فرزندان مهاجر و انصار هر کسی بر مرتبه خود بنشستند در این حال حسن بصری درامد حجاج
گفت تا برای او کرسی بیاوردند و در پهلوی سریر او بنشاندند انگاه روی باو کرده و او را اکرام تمام
بنمود پس در میانه حدیث امیر المؤمنین علی ع درامد حجاج قوم و کذب گفتن گرفت و ما بنزد
خوف و مساعده و تصویب رای او میکردیم مگر حسن بصری که خاموش میبود و هیچ نمیگفت
حجاج روی باو کرد و گفت یا ابا سعید در علی ع چه گوئی گفت چه خواهی تا گویم گفت رای تو در
او چیست گفت خدا تعالی میفرماید و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول
ممن ینقلب علی عقبیه و ان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله فعلی ممن هدی الله و من اهل
الایمان و هو ابن عم رسول الله و ختنه علی ابنته و احب الناس الیه و صاحب سوابق
مبارکات سبقت له من الله لا تستطیع انت و لا احد من الناس یحظرها علیه و لا ان یحول
بینها و بینه چون خدا تعالی امتحان کرد خلق را بتحویل قبله تا که بر جا ماند و که از جا بشود
او از انان بود که توفیق هدایت و ایمان یافت و پسر عم رسول بود و دامادش بر دخترش و دوستترین
مردم باو و او را از خدا تعالی سوابق و نعمتها بود که نه تو و نه هیچ کس از مردمان از دفع نتواند کردن

امّا دیگر فضایل و کرامات از صخرهٔ مبارکه

[illegible]

حجاج با قول حسن بصری

تشرف مؤلف بزیارت بیت المقدس

درحاشیه معالم التنزیل مسطور است منها مصعد الملائکة الی السماء ومنها مصعد النبی ص ومنها انفسمت المیاه علی الارض کلها که از آن صخره ملائکه بسوی آسمان صعود میکنند وحضرت رسول ص درشب معراج از آنجا عروج نمود واز آنجا آبها بتمام روی زمین منقسم میشود وسید هاشم بحرانی رحمه الله درمدینة المعاجز از تفسیر علی بن ابراهیم درخبر سؤال ملک روم از حضرت حسن ع نقل کرده که ثم سئل عن ارواح المؤمنین این تکون اذا ماتوا ملک روم از آنحضرت پرسید از ارواح مؤمنین که بعد از مردن بکجا باشند فرمود تجتمع عند صخرة بیت المقدس فی کل لیلة جمعة هر شب جمعه نزد صخره بیت المقدس اجتماع میکنند وهو عرش الله الادنی منها بسط الارض والیها یطویها ومنها المحشر ومنها استوی ربنا علی السماء ای استولی علی السماء والملائکة والعرش نزدیکتر جای است که از آنجا زمین را بسط کرده وبسوی آن بپیچیده میشود واز آنجا محشر برپا میشود واز آنجا خداوند بسوی آسمان وملائکه مستوی ومستولی میشود ثم سئل عن ارواح الکفار این تجتمع بعد از ارواح کفار پرسید که بکجا مجتمع میشوند فرمود در وادی حضرموت پشت شهر یمن ثم یبعث الله نارا من المشرق ونارا من المغرب ویتبعهما بریحین شدیدین فیحشر الناس عند صخرة بیت المقدس پس از آن خداوند متعال آتشی از مشرق وآتشی از مغرب برانگیزد ودو باد شدید بدنبال از عقب آنها می فرستد که مردم را نزد صخره بیت المقدس محشور میکنند واهل بهشت از یمین صخره محشور میشوند وجهنم در یسار صخره در تخوم زمین هفتم قرار گیرد فتفرق الخلایق عند الصخرة من وجبت له الجنة دخلها ومن وجبت له النار دخلها ومردم نزد صخره از یکدیگر جدا میشوند پس آنکه بهشت را مستحق است واجب شده داخل کرده شود وکسیکه مستحق جهنم است ببرود وذلک قوله تعالی فریق فی الجنة وفریق فی السعیر

روح مؤمن

سؤال ملک روم و اجابات آن

تشرف مؤلف حقیر بزیارت بیت المقدس ومشهد خلیل

از الطاف حقه ومواهب سنیه خالق بریه جل ذکره که در سفر حج بیت الله الحرام باین اقل انام مرزوق ومیسر گردید زیارت بیت المقدس ومشهد خلیل ع بود وتفصیل آن تفصیل این نحو است که حقیر تفصیلات اماکن مشرفه وکیفیت صخره معلقه وکثرت انوار مطهره ارض مقدسه را در کتب اخبار

تفصیل سفر مذکور

و تواریخ دیده بودم و سالها در عالم خیال همچون افکار محال اخطار ببال میشد که خداوند احدیت همچنان سعادت باین احقر عنایت فرماید که در ضمن زیارت بیت الله الحرام تشرف

بآنمکان شریف نصیب گردد تا چون از تفضل خداوند متعال بسال یکهزار و سیصد و سی و یک

که عازم حرمین شریفین شدم بعد از ورود ببیروت از حسن اتفاق و لطف حکیم علی الاطلاق یکی

از احباب در این باب با ما موافقت نمود و باین مقصد همراهی کرد پس در روز یکشنبه نوزدهم شوال

از رفقاء وداع گفته عازم شدیم و صورت سفر که در انحال نوشته ام بدین منوال است که چند ساعت

از روز گذشته کشتی از اسکله بیروت حرکت کرد و بعد از شش ساعت طی مسافت بمقابل عکه رسید

که محل سکنه عباس افندی رئیس جماعت بهائیه خذلهم الله است و بواسطه وقوع این بلده بین بیروت

و بیت المقدس بعضی از حجاج ایران که شایق زیارت آنمکان شریف میباشند از خوف تهمت

نمیتوانند بروند ولی اکثری از حجاج بلخ و بخارا و ترکمان از اهل سنت میروند علاوه بر جماعت یهود

و نصاری که در مواسم خاصه از اکناف و اطراف از نسوان و رجال شد رحال مینمایند و عکه خیلی

نزدیک بخط کشتی و مکان باصفا و نزاهت بود کشتی توقف نکرده گذشت و بعد از دو ساعت

باسکله حیفا رسید و در انجا بجهت ورود وصدور مسافرین چهار ساعت لنگر انداخت و ما هم

بجهت تحصیل اذوقه بحیفا رفتیم و بعد از اندک تفرج و اخذ ضروریات بکشتی برگشتیم و شب

تا صبح سیر کرد در طلوع آفتاب بیافا رسید که مکان تجارت و بلده معتبره است از بلاد عثمانی

و بعد از اجتماع مسافرین از یهود و نصاری و مسلمین دو ساعت از روز گذشته ما شمن از یافا

بسوی بیت المقدس حرکت کرده و بین راه تمام باغات و مزارع و ساختمانهای کثیره و عمارات رفیعه مصداق

الذی بارکنا حوله و انهار جاریه و اشجار فواکه لطیفه خصوص درخت زیتون بود که با ترتیب و سلیقه

تا منتهی منظره چشم در خط راه آهن این طرف و آن طرف جاده واقع بود در عرض پنج ساعت

که بعد از انقضاء بیست و هشت ساعت از حرکت بیروت بود روز دوشنبه بیستم ماه وقت

ظهر به بیت المقدس رسانید و دلیلی ما را بمسجد اقصی برد چون وارد صحن شدیم عقل دوربین

از رؤیت مسجد و وسعت صحن و رفعت قباب متبرکه و بقاع مشرفه از ارض مقدسه حیران بماند

تفصیل سفر مذکور

بعد از تجدید وضو بزیارت مسجد مشرف شدیم و تمام مساحت مسجد و صحن و قباب و بقاع
بتفریبی است که عنقریب از بستان بیان شد و کلیه بیوت و حجرات و اسواق و ابنیه اماکن قدس
شریف و بلد خلیل و صحن و طاقها و مقامها و قباب و بقاع و اثار عتیق و ما تجدید مسجد اقصی
از احجار عریض و طویل است که در هیچ جا مثل انها دیده و شنیده نشده و در بلد خلیل سنگها
که دست رس بود پیمودیم بیست و پنج وجب بود و چون داخل مسجد شدیم اول در طرف راست محراب
حضرت عیسی ع و اثر قدم انحضرت را در اساس محراب زیارت کردیم و بفاصله یک ذراع محراب حضرت
موسی ع را زیارت نمودیم و دو ستون بلند متصل بهم بفاصله یک وجب و نیم بجد یک قدمی غریب
بیکدیگر بیوسته بودند دیدیم کفتند سابق هرکس بوالدین خود عاق میشد از میان این دو ستون
نمیتوانست بگذرد و کسی که اطاعت میکرد میگذشت و این مطلب در میان مردم اسباب طعن
و تعییر میبود تا یکی از سلاطین این حدید محکم و مخصوصی را بشکل عجیب در اینجا درست کرد که مرور
ممکن نشود و استعمال موقوف گردید و طرف چپ مسجد زاویه بزرگی بود که در دیوار انجا و اکثر دیوارها
مسجد خطوط مخصوصی بود کفتند قبل از اسلام اینها صور و هیاکل و اشکال اصنام بود بعد از
اسلام همه را محو کرده باین خطوط تبدیل کردند و در طرف چپ مسجد محراب حضرت زکریا بود
و چند محراب دیگر بود که کفتند محراب امام شافعی و محراب امام حسن و محراب امام حسین علیهما
السلام است و در زاویه مذکوره محراب عمر ولی در تواریخ و اخبار اسمی از این محاریب نیست و این
محرابها همه از سنگ رخام بود و مسجد مشتمل بر طاقها و ستونهای بلند و شرف و غرفهای رفیعه
و وسعت مسجد سوای صحن بقراریکه حقیر خودم پیمودم تقریبا صد قدم طول و صد قدم عرض داشت
مربع و خوش ترکیب و منقش و ارتفاع زیادتر از بلندی ایاصوفیه اسلامبول و قرب محراب
حضرت زکریا ع درب بعض داشت کفتند انطرف صحن را یکی از سلاطین عثمانیه مفصلا تعمیر کرده
و همان سمت است که فرنگیان قدیم از انجا بر بیت المقدس امده و این مکان شریف را متصرف
شده اند بهمان تفصیلی که در تواریخ مضبوط است تا انکه سلاطین عثمانیه از ایشان انتزاع
کردند و ان طرف صحن را زیاده از ده جا شبیه محراب با حجار بزرگ بنا کرده و در وسط هریك

زیارت حرم

محراب‌ها و اماکن

تفصیل صخرهٔ مقدسه و محراب

جای نوبت درست کرده بودند که وقت لزوم حفاظی از دشمن و سنگری از لشکر بوده باشد
و در طرف شرق صحن جبل طور و مقام حضرت موسی ع واقع بود و در پایین جبل قبرستان زن
فرعون بود و از یک پارچه سنگ در هیکل مخصوص علامت گذاشته بودند و ایضاً در همان
طرف طاقی بود گفتند اینجا علامت صراط است و لوله از فولاد یقدر یک ذرع از آن طرف دیوار
سمت جبل طور قرار داده بودند که گویا صراط از اینجا ممتد خواهد شد ولی در اخبار این تفاصیل
ندیدم همین قدر وارد است که حشر خلایق در زمین بیت المقدس خواهد بود و نزدیک او
جائی بود گفتند علامت میزانست و طرف شمال صحن جائی بود که چند پله پایین میرفت مشتمل
بر صحن کوچکی و قبه گفتند اینجا باب التوبه والرحمه است و ایضاً بنائی در سمت شرق نزدیک باب
الرحمه بود گفتند محل سریر و بساط حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام است و بعد از رؤیت
و زیارت این بقاع مبارکه و امکنهٔ مشرفه متوجه قبة الصخره شدیم و دو نفر دلیل از عرب سکنه
قدس نزد ما بود و این قبه صخرة الله المقدسه در وسط صحن شریف واقع شده و بنائی مرتفع و مجللی
است و صخره یکپارچه سنگ سرخ و مسطح و بزرگی بود و توی قبه بمقدار یکی زمین
میشد که صخره در فضای آن واقع شده و آنچه ما برای العین دیدیم بدین نحو بود که دو
ستون نازکی از سنگ مرمر و پایه از طرف بصخره وصل کرده بودند و صخره اینقدر از زمین
مرتفع بود که حقیر دست دراز کردم رسید و دست بر پایه زدم از صدایش معلوم بود که پشت
تهی و پایهٔ نازکیست گفتند تا زمان محی الدین بن عربی از اعاظم علماء و عرفاء عامه که در
حد و خمسمایه بوده این صخره بدون علاقه بود زن حامله داخل تحت صخره شده و دیده که در
معلق است از خوف سقط کرده بامر محی الدین این دو ستون و پایه درست شده است چنانچه
اجمالاً از بستان السیاحه نقل شد و بعد از زیارت صخره مقدسه در صحن شریف محراب حضرت
رسول ص را که در شب معراج با انبیاء عظام امامت کرده زیارت کردیم و محل معراج آنحضرت نیز
قبه کوچک علاحده بود و گفتند باب حطه بنی اسرائیل که در کلام شریف الهی مذکور است در
طرف شمال صحن واقع است تا بعد از زیارت این امکنهٔ مشرفه و مقامات متبرکه بدر همانرون

کرسی مرمر

صخرهٔ معلق در هوا بی ستون و پایه

ذکر افضلیت زمین کربلا

عازم بلد خلیل شدیم که در چهار فرسخی قدس شریف واقع است و یکجا عند غروب ماندیم
حرکت کردیم چهار از شب رفته وارد بلد شدیم صبح بعزم زیارت بیرون آمده در مسجدی که سور
آن از بناء حضرت سلیمان است قبر حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف علیهم السلام و قبر جناب
ساره و چندی از زوجات طاهرات این انبیاء عظام که هر یکی علاحده مدفون بودند و قبر حضرت
داود که در آخر شهر قریب دروازه واقع بود زیارت کردیم و گفتند که از بلد خلیل تقریبا نیم
فرسخ است بکنعان و در همان روز بسوی قدس برگشتیم و بین راه از دو طرف جاده باغات و بسیع
و عمارات رفیعه بود که از یهود و نصاری بجهت نزهت و تفرج بنا کرده اند و قریب قدس در مقامی
ازدحامی غریب از رجال و نسوان خارجه دیدیم گفتند قبر راحیل مادر حضرت یوسف است و امروز
موسم زیارت اوست ما نیز اندرون مقام رفته دیدیم هنگامه غریبی است نسوان یهود و نصاری
با دیده گریان و حال پریشان دران بقعه نزد قبر شریف تضرع و ابتهال میکنند و عرض حوائج
و راز و نیاز مینمایند و آن بقعه با شیاء نفیسه و اسباب ثمینه مزین بود باز چون بقدس رسیدیم
باندک فاصله بسوی یافه حرکت کردیم و رفقا را در شام درک نمودیم ایشان از محرومی این فیض عظمی
بنهایت اظهار ندامت کردند والحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله

خلیل تا قدس چهار فرسخ

ذکر افضلیت زمین کربلا از این بقاع اربعه مذکوره سید احمد بن سید علیخان مرحوم گوید

هی الطفوف فطف سبعا بمغناها	فما لمکة معنی مثل معناها
ارض ولکنما السبع الشداد لها	دانت وطاطا اعلاها لادناها
هی المبارکة المیمون جانبها	ما طور سیناء الا طور سیناها
وصفوة الارض اصفی الخلق حل بها	صفاه ذو العرش اکراما و صفاها
منزه فی المزایا عن مشابهة	و نزهت عن شبیه فی مزایاها
وکیف لا وهی ارض ضمنت جثثا	ما کان ذا الکون لولا الله لولاها

افضلیت زمین کربلا از مکهٔ معظمه

منها الحسین ونسان له بذلوا	فی الله ای نفوس کان زکاها

وصال شیرازی گوید

حبذا ای خاک پاک ای سجده گاه مرد و زن	مشهد پاک حسین آرام جان بو الحسن
کعبهٔ ثانی مطاف انجم و خلد نهم	چرخ خورشید دوم مولای سیم را وطن
از زخاکت بوی جان آید عجب نبود که هست	بستر از ارواح پاک اجساد هفتاد و دو تن
گرد و گر خاکت برخ هفت جنت میدهند	صد هزاران مشتری دارد یکی زان جمله من
بر مشام از جامهٔ صندوق پاکت نکهتی	آیدم کاید سوی یعقوب زارا زپیرهن
در نوای ارض مقدس زایران باشند	آنچه موسی خواست در سینا و پاسخ یافت لن
از تو دارم شکوه‌ها ای بینوا وحق مراست	گرچه حق با تست پنهان کرده در خویشتن
کان چنان شاهیکه میزد دست و پا بر روی تو	تا بلا انشرا نکردی خسف چون با صد محن
چون همه یاران وی کشتند آسودی چرا	خاصه چون کشتند بر کنج خدا غارت فکن
باید از راضی شدی کان کنج را دارا شوی	تا قیامت هم چنین باشی مطاف مرد و زن

شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی طاب مضجعه در کامل الزیاره از ابی جارود از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده که فرمود اتخذ الله ارض کربلا حرماً امناً مبارکاً قبل ان یخلق الله ارض الکعبه و یتخذها حرماً امناً مبارکاً باربعة و عشرین الف عام خداوند متعال زمین کربلا را حرم امن مبارکی قرار داد قبل از آنکه زمین کعبه را خلق بفرماید و حرم امن مبارک قرار بدهد بمدت بیست و چهار هزار سال وانه اذا زلزل الله الارض وسیرها رفعت کما هی بتربتها نورانیة صافیة فجعلت فی افضل روضة من ریاض الجنة وافضل مسکن فی الجنة لا یسکنها الا النبیون والمرسلون او قال اولو العزم من الرسل و چون خداوند زمین را بتزلزل در آورد و زایل میکند از زمین کربلا با همان وضع با نور و صفا برداشته میشود و در افضل روضه از ریاض بهشت و افضل مسکنی در جنت قرار داده میشود که ساکن نمیگردد در آن مگر انبیاء و مرسلین یا فرمود اولو العزم از رسل وانها لتزهر بین ریاض الجنة کما تزهر الکوکب الدری

وصال شیرازی در فضیلت حسین گوید

فضیلت زمین کربلا

ایضاً فضیلت زمین کربلا

بین الکواکب لاهل الارض واو میدرخشد درمیان ریاض بهشت چنانچه ستارهٔ
تابان بدرمیان کواکب زیرا که اهل زمین میدرخشد یغشی نورها ابصار اهل الجنة جمیعا
که نور او دیده‌ها اهل بهشت را کلال مینماید و هی تنادی انا ارض الله المقدسة الطیبة
المبارکة التی تضمنت سید الشهدا وسید شباب اهل الجنة واو ندا میکند که منم زمین خدا که
مقدس وطیب و مبارکم و در بردارم سید الشهدا وسید جوانان بهشت را وایضاً در انکتاب از
حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود ان ارض الکعبة قالت من مثلی وقد بنی بیت الله علی ظهری
یاتینی الناس من کل فج عمیق وجعلت حرم الله وامنه زمین کعبه گفت کیست مثل من که بنا
شده بیت خدا بر پشت من ومردم از هر راه دوری بزیارت من می‌آیند وحرم خدا ومحل امن او شده
ام فاوحی الله الیها ان کفی وقری فوعزتی وجلالی ما فضل ما فضلت به فیما اعطیت به ارض کربلا
الا بمنزلة الابرة التی غمست فی البحر فحملت من ماء البحر پس خداوند وحی فرمود باو که باز دار خود را
وقرار بگیر قسم بعزت وجلال خودم که نیست تو در جنب فضل کربلا مگر بمنزله سوزنی که فرو
برده شود بدریا وازآب دریا رطوبتی بردارد ولولا تربة کربلا ما فضلتک ولولا ما تضمنه
ارض کربلا لما خلقتک ولا خلقت البیت الذی افتخرت به واگر نبود تربت کربلا ترا فضیلت
نمیدادم واگر نبود آنکسی که مدفون است در زمین کربلا هر اینه ترا خلق نمیکردم ونه آن خانه را که
بسبب آن فخر مینمائی فقری واستقری وکونی دنیا متواضعا ذلیلا مهینا غیر مستنکف ولا
مستکبر لارض کربلا والا سخت بک وهویت بک فی نار جهنم پس قرار بگیر ومستقر باش ومتواضع
وذلیل وخوار شو از برای زمین کربلا وتکبر منما وگرنه فرو میبرم ترا بزمین وبازل میکردانم
ترا در آتش جهنم وایضاً در کتاب مذکور نقل کرده که حضرت باقر ع فرمود غاضریه بقعه‌ایست
که تکلم نمود در آن حق تعالی با موسی ع ومناجات نمود با نوح در آن زمین واو کرامی ترین زمینی
است بر خدا وگردانید اولیاء وفرزندان پیغمبر خود را در آنجا ودعیت نمیگذاشت پس زیارت
کنید قبور ما را در غاضریه قال ابو جعفر ع الغاضریة هی البقعة التی کلم الله فیها موسی علیه السلم
وناجی نوحا فیها وهی اکرم ارض الله علیه ولولا ذلک ما استودع الله فیها اولیائه

۷ فضیلت

وابناء

وابناء نبیه تزوروا تزورنا فی الغاضریة ودر حدیث ام ایمن وارد است که جبرئیل بحضرت
رسول گفت وان سبطک هذا واومی بیده الی الحسین مقتول فی عصابة من ذریتک
واهل بیتک واخیار من امتک بضفة الفرات بارض تدعی کربلا واین فرزند زاده تو واشارت
نمود بدست خود بسوی حسین کشته خواهد شد در میان گروهی از فرزندان واهل بیت تو
ونیکان امت تو در کنار نهر فرات در زمینی که او را کربلا گویند من اجلها یکثر الکرب
والبلاء علی اعدائک واعداء ذریتک فی الیوم الذی لا ینقضی کربه ولا تفنی حسرته وبسبب آن
اندوه وبلا بر دشمنان تو ودشمنان ذریه تو بسیار خواهد شد در روزیکه کرب وشدت آن
روز نهایت ندارد یعنی روز قیامت وهی اطهر بقاع الارض واعظمها حرمة وانها لمن بطحاء الجنة
الحدیث وان زمین کربلا پاکترین بقعه‌های زمین وحرمت آن از همه مکان بیشتر واز زمین بهشت است

تمهید از فضیلت صفت تواضع و تواضع زمین کربلا و تفاخر بر یکدیگر و مباهات بقاع

ومن حدثته بالتکبر نفسه — رأته صغیرا فی العیون الاصاغر
ومن زاد فی وقت الترفع تواضعا — ترقی مکانا لم تنله الاکابر
ز خاک آفریدت خداوند پاک — پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
تواضع سر رفعت افرازدت — تکبر بخاک اندر اندازدت

قال الله تعالی واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین بدانکه صفت تواضع وفروتنی
از بهترین صفات کمال است چنانچه صفت کبر از اعظم صفات رذیله است در عین الحیوة
از حضرت صادق روایت کرده که حقتعالی دو ملک موکل کردانیده که هر که از برای خدا تواضع وفروتنی
کند او را بلند میکنند وهر که تکبر کند او را پست وذلیل کنند ودر حدیث دیگر فرموده
که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان سایر مردم برگزیدم
وکلیم خود گردانیدم موسی عرض کرد که بچه سبب حقتعالی فرمود که در میان مردمان نظر کردم
نیافتم کسی را که مذلت وشکستگی او نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وتو چون نماز میکنی

تواضع حضرت موسی ع

پهلوی روی خود را بر زمین بر خاک میگذاشت و ایضا گوید که بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که در هنگامی که جعفر بن ابیطالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود چون بنزد او امدند دیدند بر روی خاک نشسته و جامهای کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون او را بدان حال مشاهده نمودیم ترسیدیم و چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت شکر و سپاس میکنم خدا وندیرا که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت داده و دیده او را روشن کردانیده میخواهید شما را بشارت دهم گفتیم بلی ای پادشاه گفت در این ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما امد و خبر اورد که حق تعالی پیغمبرش را بر دشمنان یاری داد و دشمنان او را هلاک کرد و فلان و فلان و جمعی را اسیران بدر نام برد که اسیر کشتند و ملاقات ایشان در جائی واقع شده بود است که انرا بدر میگویند و درخت اراک بسیار است و گویا الموضع الحال در نظر منست که اقائی داشتم و گوسفندان او را در ان وادی میچرانیدم پس جعفر گفت که ای پادشاه چرا بر خاک نشسته و این جامهای کهنه را پوشیده گفت ای جعفر از جمله ادابی که حق تعالی بحضرت عیسی ع فرستاده انست که بندگان را از جمله حقوق الهی بر بندگان انست که چون خدا بر ایشان نعمتی تازه کرامت فرماید تواضع و شکستگی بدرگاه او ببرند پس چون حق تعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت فرموده من این فروتنی و شکستگی نزد خدا اظهار مینمایم و چون این خبر بحضرت رسول ص رسید باصحاب خود فرمود بدرستیکه صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود پس بسیار تصدق کنید تا خدا شما را رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی را پیشه خود کنید تا خدا در دنیا و اخرت شما را بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزت است پس از جرم مهای مردم عفو نمائید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند

تواضع و فروتنی جناب نبی

[illegible]

بهلول عاقل دیوانه‌نما گوید

حقیقٌ بالتواضعِ من یموتُ	وحسبُ المرءِ من دنیاه قوتُ
فما للمرءِ یصبحُ ذا اهتمامِ	وشغلٍ لا یقومُ له النعوتُ

وما ارزاقنا مما تفوت الی قوم کلامهم السکوت	صنیع ملیکنا حسن جمیل فما هذا استرحل عن قریب

وبعد از اینکه فضیلت تواضع را شناختی پس بدان

که این صفت تواضع در جمادات نیز مؤثر و سبب فضیلت و اشرف و امتیاز است چنانچه در
قصه حضرت نوح و قرار گرفتن کشتی آنحضرت در کوه جودی منقول شد و چنانچه در مفاخرت
بقاع و میاه بر یکدیگر و مفاخرت مکه بر بقعه کربلا و تواضع این خاک پاک مذکور است
در کامل الزیارة باسناد خود از صفوان جمال روایت کرده که گوید سمعت اباعبدالله علیه السلام
یقول ان الله تبارک وتعالی فضل الارضین والمیاه بعضها علی بعض فمنها ما تفاخرت ومنها
ما بغت شنیدم از حضرت صادق که فرمود بدرستیکه خداوند متعال تفضیل داده است
بعضی از زمینها و آبها را بر بعضی پس بعضی از زمینها تفاخر کردند و بعضی ستم نمودند
فما من ماء ولا ارض الا عوقبت لترک التواضع لله حتی سلط الله علی الکعبة المشرکین
وارسل الی زمزم ماء مالحا حتی افسد طعمه پس نیست آب وارض که معاقب شده اند مگر
اینکه ترک نموده اند تواضع از برای خدا را حتی اینکه مسلط کرده اند بر کعبه مشرکین را و فرستاد
بسوی آب زمزم آب شور را تا اینکه فاسد نمود طعم آنرا و ان ارض کربلا وماء الفرات اول
ارض واول ماء قدس الله تبارک وتعالی فبارک الله علیهما وبدرستیکه کربلا و آب فرات
اول زمین و اول آبی است که خدا آنرا مقدس و مبارک کرده است فقال لها تکلمی بما فضلک
الله فقالت لما تفاخرت الارضون والمیاه بعضها علی بعض پس فرمود خداوند عالم با آن
زمین که تکلم نما بآن چیزی که خدا تفضیل داده است ترا پس آن زمین گفت در زمانیکه
زمینها و آبها تفاخر نمودند بعضی بر بعضی انا ارض الله المبارکة المقدسة الشفاء فی
تربتی ومائی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلک ولا فخر علی من دونی بل شکرا
لله منم زمین خدا که مقدس و مبارکم و شفا در تربت من و آب من است و نیست فخری

در تفاخر میاه سطر ۷

تفاخر ارض ومیاه

فضیلت ارض کربلا وآب فرات

تواضع زمین کربلا و مزید کرامت آن

بلکه منم خاضع و ذلیل در نزد کسی که این شرافت را بمن داده است و فخری نیست بر آنکه
بستر از من است بلکه شکر است از برای خدا فاکرمها و زاد فی تواضعها و شکرها لله
بالحسین و اصحابه پس خدای متعال گرامی داشت آن زمین را و زیاد نمود فضیلت و کرامت
از امام حسین ع و اصحاب او بسبب تواضع و شکری که کرد از برای خدا ثم قال ابو عبدالله ع من توا
ضع لله رفعه الله و من تکبر وضعه الله بعد از آن حضرت صادق ع فرمود کسیکه تواضع کند
از برای خدا بلند میکند او را خداوند عالم و کسیکه تکبر کند خدای تعالی پست میکند او را و در
حدیث مفضل که در نظم روایت کرده مذکور است که حضرت صادق ع فرمود ولیصیرن الله کربلا
معقلاً و مقاماً یختلف فیه الملائکة و المؤمنون و لیکونن لها شان عظیم و بگرداند حق تعالی
کربلا را پناهی و جایگاهی که محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و از برای آن زمین شأن
عظیمی قرار دهد و لیکونن فیها من البرکات ما لو وقف فیه مؤمن و دعا ربه بدعوة لاعطاه
الله بدعوته الواحدة مثل ملک الدنیا الف مرة و چندان برکات در آنجا باشد که اگر مؤمنی
در آنجا بایستد و دعا کند خداوند بسبب دعای وی مثل هزار مرتبه ملک دنیا را باو عطا فرماید

مقصد سیم در عبور انبیا و اولیا علیهم السلام از زمین کربلا و قصه چهار نفر از ایشان

اول مرور آدم ع بر زمین کربلا و تمهید از هبوط آنحضرت

شیخ علی بن شیخ جعفر رحمهما الله تعالی گوید

مررت بکربلا فهاج وجدی	مصارع فتیة غر کرام
حماة لا تضام لهم نزیل	اماجد برؤا من کل ذام
تمور تطف العبرات فیها	کما تطف العبیر علی الاکام
قلیل ان تفاد لها الغوادی	و یبخل عندها جون الغمام

روز نوزدهم

از قصیدهٔ شیخ علی و میرزا محمد علی جاجرمی

وَقَفْتُ بِهَا لِأَلْثِمَ مِنْ ثَرَاهَا — أَرِيجَ العَرْفِ مَفْضُوضَ الخِتَامِ
وَقَدْ نَصَلَتْ دُمُوعُ العَيْنِ فِيهَا — نُصُولَ الدُّرِّ سُلَّ مِنَ النِّظَامِ
أَمَاثِلُ رَبْعِهَا عَنْ سَاكِنِيهِ — وُلَاةُ العِزِّ وَالرُّتَبِ السَّوَامِي

میرزا محمد علی رائج جاجرمی متخلص بچاکر گوید

گویا سرشته خاك تو از نافهٔ ختن — سازد بسلسبیل فرات تو برابری
كه لاله را چو عارض عذرا دهیش زیب — كه داغها بهر دلی چون لاله آوری
عمان نهٔ كه همچو صدف تا شدت گهر — لیكن ز نیستون تو دو صد گوهر آوری
خود آسمان نهٔ و زكلهای رنگ رنگ — افزون تر از شماره ترا هست اختری
دوشیزه گان طارم افلاك روز و شب — بهر نظارهٔ تو بگشایند منظری
معمار روزگار ابا دشت كربلا — بگشود تا ز نعیم جنان گوشهٔ دری
آغشته چون كه آن خاك گرشرف — عود مجمری و عبیر مصوری
آن خاك بهر قتل جوانان فاطمه — روئیده از زمین تو پیكان خنجری
بكربلا هنوز ز خونهای محترم — هموار هست سطح تو چون لاله احمری
جسم حسین مگر بروی تو كرده است آرام — از سم اسبها كه دمادم معطری

قال الله تعالی وقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم في الارض مستقر ومتاع الی حين
یعنی و گفتیم ای آدم و حوا با ابلیس فرو روید از بهشت بسوی زمین در حالتی كه برخی از
شما مر بعضی دیگر را دشمنید چرا ابلیس و ذریه او دشمن آدم و ذریه او بند و بعكس عداوت
اینها بجهت كفر و طغیانست و عداوت اینها بجهت ایمان و اطاعت و شما را در زمین
منزل و محل استقرار است برای تعیش و منفعتی و برخورداری تا وقت مردن و مرحوم علامه
مجلسی در بحار از حضرت رضا ع روایت كرده كه فرمود في خمسة وعشرين من ذي القعدة
نزلت الرحمة ودحيت فيه الارض ونصبت فيه الكعبة وهبط فيه آدم در بیست و پنجم ذی
القعدة رحمت الهی پهن گشته و زمین گسترده شده و حضرت آدم ع در آن روز هبوط كرده است

هبوط آدم و حوا بر روی زمین

وشیخ اجل صدوق علیه الرحمه در علل الشرایع از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود کوه
صفا را برای این صفا نامیدند لأن المصطفی آدم هبط علیه که مصطفی و برگزیده آدم ع بر آن فرود
آمد پس از برای آن کوه نامی از نام آدم اشتقاق کردند چنانچه حق تعالی میفرماید إن الله اصطفی
آدم و نوحا و حضرت حوا بر کوه مروه فرود آمد و برای این آن را مروه نامیدند زیرا که مرئه بر آن فرود
آمد و از برای آنکوه نامی از نام زن اشتقاق یافت مجلسی علیه الرحمه در حیاة القلوب گوید احادیث
در تعیین محل نزول آدم و حوا مختلف است بسیاری از احادیث معتبره دلالت میکند بر اینکه
بر صفا و مروه نازل شدند و بسیاری از اخبار دلالت میکند که در هند فرود آمدند و محتمل
است اول در هند نازل شده باشند و بعد از دخول مکه بر صفا و مروه قرار کرده باشند و در
بحار از حضرت امیر ع روایت کرده که از حضرت رسول ص پرسیدند که حق تعالی سگ را از چه
آفرید فرمود خلقه من بزاق ابلیس او را خلق کرد از آب دهان شیطان گفتند چگونه بود یا رسول
الله فرمود لما اهبط الله عز و جل آدم و حوا الی الارض اهبطهما کالفرخین المرتعشین چون
خداوند متعال آدم و حوا را بر زمین فرستاد بر زمین افتادند مانند دو جوجه که لرزند
پس ابلیس لعین دوید بسوی درندگان که پیش از آدم در زمین بودند و گفت ان طیرین قد وقعا
من السماء لم یر الراؤن اعظم منهما تعالوا فکلوهما دو مرغ از آسمان بر زمین افتاده که از
اینها بزرگتر مرغی دیده نشده بیایید و بخورید اینها را پس درندگان دویدند و ابلیس ایشان را
تحریص میکرد و صدا میزد و میگفت مسافت نزدیک است فوقع من فیه من عجلة الکلام بزاق
و از تعجیل گفتار رشوا بی از دهان وی بر زمین افتاد و خدا از آن آب دهن وسگ خلق کرد یکی نر
و دیگری ماده فقاما حول آدم و حوا الکلبة بجده و الکلب بالهند و نر در هند نزد آدم ایستاد
و ماده در جده نزد حوا و نگذاشتند درندگان را که نزدیک ایشان بیایند و من ذلک الیوم الکلب
عدو السبع و السبع عدو الکلب و از آن روز درندگان دشمن سگ و سگ دشمن درندگان
گردید و در علل الشرایع از حضرت صادق ع نقل کرده که آدم را از بهشت فرود آورده بر صفا
و حوا را بر مروه و حوا در بهشت مشاطگی کرده و گیسوهای خود را بافته بود فلما صارت الی الارض

وجه تسمیه

خلقت سگ از آب دهان ابلیس

از هندستان وقوع عطر

قالت ما ارجوا من المشط و انا مسخوط علی و چون بزمین امد گفت من چه امید دارم از این زینت و مشاطگی و حال انکه من مغضوب پروردگارم پس گیسوهای خود را گشود و از گیسوهای او عطر بکه بان در بهشت مشاطگی کرده بود بهم شد قطار به الریح فبقی اثره فی الهند و باد انرا برداشت و اثرش را در هند انداخت پس باین علت عطر در هند بهم رسید و در حدیث دیگر چون گیسوی خود را گشود حق تعالی بادی فرستاد فهبط به فی المشرق و المغرب که عطر گیسوی او را برداشت و بر مشرق و مغرب زمین و زید و در خلاصة المنهج گوید وارد شده که چون ادم و حوا بزمین امدند حکم شد که ای ادم دست از حوا بدار و هر دو از یکدیگر مفارقت کنید و هر یک بجای دیگر روید پس ادم بسر کوه سرندیب فتاد و حوا بر ساحل دریای هند بموضعی که انرا جده گویند ادم دویست سال بر سر کوه سراندیب میگریست ابن عباس روایت کرده که هر گاه ادم ترک مندوب خود را یاد کردی بیهوش شدی و در این مدت چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین ندامت بارید که در رخسار مبارک او دو جوی بدید امد و سید نعمة الله جزایری رحمه الله در مقامات النجاة گوید بکی ادم علیه السلام علی زلته ثلثمائة عام حتی سالت الاودیة من دموعه ادم بر خطیئه خود سیصد سال گریست تا انکه سیلها از اشکها جاری کردید و ایضا گوید که اسماء ائمه علیهم السلام در ساق عرش مکتوب بود و هی الکلمات التی تلقاها ادم من ربه فدعاه بها فتاب علیه بعد از یکی و خرج من احدی عینیه مثل ماء دجلة و من الاخری مثل ماء الفرات و انها همان کلماتی بود که تلقی کرد و قبول نمود ادم از پروردگار خود انها را و خدا را بان کلمات خواند و توبه اش قبول شد بعد از انکه انقدر گریست که از یک دیده اش مثل اب دجله و از دیگری همچون اب فرات جاری کردید و مرحوم شیخ علم بن سیف بن منصور نجفی حلی در منتخب تاویل الایات الباهرة فی شان العترة الطاهرة که انرا موسوم بکنز الفوائد و دافع المعاند کرده و همچنین در مقدمه بحار و روضات الجنات مذکور و موصوفند از رجال شیخ طوسی ره از ابن عباس روایت کرده لما خلق الله تعالی ادم ع و نفخ فیه من روحه عطس فالهمه الله ان قال الحمد لله رب العالمین

فقال

دیدن آدم اشباح خمسه را

فقال الله یرحمک ربک که چون خداوند متعال آدم را آفرید و نفخ روح در وی نمود عطسه
کرد پس خداوند او را الهام فرمود که گفت الحمد لله رب العالمین و خدا تعالی فرمود خدا بتو
رحم کند و چون پروردگار عالم ملائکه را مامور بسجدهٔ آدم کرد تداخله العجب فقال یا رب
خلقت خلقا هو احب الیک منی فلم یجب بکون عجب و تکبر بحضرت آدم ع وارد شد گفت ای
پروردگار من آیا مخلوقی آفریدهٔ که او بر تو از من محبوب تر و عزیز تر باشد حق تعالی جواب نداد
دوباره عرض کرد باز جواب نیامد سیم بار گفت باز جواب نشنید ثم قال الله سبحانه نعم ولولا
هم ما خلقتک بعد از آن حق سبحانه فرمود اگر ایشان یعنی خمسة النجباء علیهم السلام نبودند
ترا خلق نمیکردم عرض کرد یا رب ایشان را بمن بنما خداوند بملائکه حجب وحی فرمود که حجابها
بردارید و چون برداشتند فاذا الخمسة اشباح قدام العرش ناگاه اشباح خمسه را در قدام
عرش دید عرض کرد یا رب اینها کیستند فرمود یا آدم هذا محمد نبیی و هذا علی ابن عمه و وصیه
و هذه فاطمة ابنة نبیی و هذا الحسن و الحسین ابناهما و ولدا نبیی ای آدم اینها از نسل
تو اند آدم بدین نوید شاد گردید و چون بخطیئه مرتکب شده بود گفت یا رب اسئلک بمحمد
و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا غفرت لی پروردگارا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
که مرا بیامرزی پس خداوند او را آمرزید و این است قول حق تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات
فتاب علیه انه هو التواب الرحیم و در همان کتاب در تاویل و وصینا الانسان بوالدیه گوید
و هما النبی و الوصی صلوات الله علیهما که مراد از این والدین نبی و وصی سلام الله علیهما
اند و باین سبب از ایشان ع بوالدین کنایه و تعبیر فرموده که سبب قوی در انشاء ولد والد
است و اگر والد نباشد ولد نمیشود هم چنین محمد و علی صلوات الله علیهما لولاهما لم یکن
انسان و لا حیوان و لا دنیا و لا آخرة که اگر ایشان نمیبودند انسان و حیوانی و دنیا و آخرتی
نمیشد و در دعا وارد شده سبحان من خلق الدنیا و الآخرة و ما سکن فی اللیل و النهار
لمحمد و آل محمد و در حدیث قدسی آمده لولاک لما خلقت الافلاک و در حدیث دیگر وارد
شده که حق سبحانه بآدم ع فرمود لولا شخصان ارید ان اخلقهما منک لما خلقتک اگر آن

دیدن آدم صورت حضرت فاطمه را

دو نفر یعنی محمد و علی صلوات الله علیهما که منحوا هم از تو بدینها ارم نمبود هرانه
ترا خلق نمیکردم و شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره در تفسیر روض الجنان گوید که خدا
توبه ادم را به چیز قبول کرد بحیا و بکا و دعا اما حیا در خبر امد از شهر بن حوشب که چنین
رسید بمن که ادم از شرم انکه خود سیصد سال سر باسمان بر نداشت و دویست سال
بر گناه خود میگریست و چهل روز طعام و شراب نخورد و صد سال با حوا خلوت نکرد
عجب از تو ای غافل که شوی خدا تعالی بیک ترک مندوب بیک مخالفت فرمان ادم و حوا را که
پدر و مادر تو بودند با قدر و منزلت ایشان بنزد خدا از بهشت بیرون کرد و سالها از
از یکدیگر جدا نمود و ایشان را بدین محنت و بلیت فکند و تو در شبانه روز بسیار ترک واجبات
و ارتکاب محرمات کنی و اصرار کنی و توبه نکنی و انگاه این طمع داری که در بهشت شوی
و صحبت حور العین یابی این است محال نمایی و کج تقدیر و شیخ عبد الرحمن صفوری شافعی در
نزهة المجالس در قول خدا وند متعال فتلقی ادم من ربه کلمات از حضرت صادق روایت کرده
که کان ادم و حوا جالسین فجاءهما جبرئیل و اتی بهما الی قصر من ذهب و فضة شرفاته من زمرد
اخضر ادم و حوا در بهشت نشسته بودند که جبرئیل امد و ایشانرا بقصری اورد که خشتی از
طلا و خشتی از نقره بود و کنگرهای ان از زمرد سبز بود فیه سریر من یاقوتة حمراء و علی
السریر قبة من نور فیه صورة علی راسها تاج و فی اذنیها قرطان من لؤلؤ و فی عنقها
طوق من نور و دران قصر تختی بود از یاقوت سرخ و بر بالای ان تخت قبه از نور
بر افراشته و در روی تخت صورتی در غایت حسن و جمال قرار گرفته که تاجی بر سر و دو
گوشواره از لؤلؤ در گوش و قلاده از نور در گردن دارد فتجلی من نورها حتی ان
ادم نسی حسن حوا از نور روی خواهشان صورت تعجب کردند حتی ادم حسن حوا را در
جنب ان فراموش کرد فقال ما هذه الصورة قال فاطمة و التاج ابوها و الطوق زوجها
و القرطان الحسن و الحسین فرمود چیست این صورت عرض کرد این صورت فاطمه است
و تاج نور بر سر پدر بزرگوارش و گردن بند شوهر عالی مقدارش و دو گوشواره دو

رفع توهم

ابیات عالی مضامین حالات اهل جنت العجب

مرور آدم ع از زمین کربلا

فرزندارجمندش حسن وحسین ع اند پس آدم سر بلند کرده بربالای عرش نظر کرد دید
پنج اسم از نور مکتوب است انا المحمود وهذا محمد وانا الاعلی وهذا علی وانا الفاطر وهذه
فاطمة وانا المحسن وهذا الحسن ومنی الاحسان وهذا الحسین پس جبرئیل گفت یا آدم این
اسماء مبارکه را حفظ بکن که با نها محتاج میشوی وچون آدم بسوی زمین هبوط نمود بعد از
انکه سیصد سال بجهت ارتکاب ذلت گریست بدین اسماء توسل کرد وگفت یارب بحق محمد
وعلی وفاطمة والحسن والحسین یا محمود یا اعلی یا فاطر یا محسن اغفرلی وتقبل توبتی پس خداوند
وحی فرمود ای آدم لوسألتنی فی جمیع ذریتك لغفرت لهم اگر از من مغفرت ذنوب همه ذریت
خود میخواستی هرآینه میآمرزیدم ومرحوم شیخ طریحی در منتخب روایت کرده ان آدم علیه
السلام لما هبط الی الارض لم یرحوا وصار یطوف الارض فی طلبها چون آدم علیه السلام بر
زمین هبوط کرد وحوا را ندید در طلب وطی طریق میکرد تا بکربلا فاغتم واغتاق وضاق
صدره من غیر سبب پس عبورش بر زمین کربلا افتاد بی انکه امری واقع شود وحادثه فرا رسید
ماند وهی بزرگی دراو افتاد وسینه اش تنگی گرفت وعثر فی الموضع الذی قتل فیه الحسین ع حتی سال
الدم من رجله وچون بمقتل حسین ع رسید لغزشی در روی پدید آمد که خون از پایش جاری
شد پس سر بسوی آسمان کرده گفت الهی هل حدث منی ذنب آخر فعاقبتنی به فانی طفت جمیع الارض
وما اصابنی سوء مثل ما اصابنی فی هذه الارض ای پروردگار من آیا مرتکب گناه دیگر شدم
وایتك مراکیفرخواهی کرد زیرا که من تمام ارض را طواف کردم وبه چنین حادثه گرفتار نشدم
خداوند وحی فرمود یا آدم ما حدث منك ذنب ولکن یقتل فی هذه الارض ولدك الحسین ع
ظلما فسال دمك موافقة لدمه ای آدم جرمی تازه از تو صادر نگشته ولی فرزند تو حسین در
این سرزمین بظلم کشته میشود اینك خون تو بموافقت وی ریخته شد آدم عرض کرد پروردگارا
حسین پیغمبر است خطاب آمد که پیغمبر نیست ولکنه سبط النبی محمد ولکن فرزند زاده
پیغمبر من محمد است عرض کرد قاتل وی کیست خطاب آمد قاتله یزید لعین اهل السموات
والارض فالعن یزید که ملعون اهل آسمانها وزمین است آدم روی با جبرئیل آورد وگفت

توبه آدم

مصائب کربلا و آدم ع

چه کار بکنم گفت لعن کن بر یزید فلعنه اربع مرات ومشی خطوات الی جبل عرفات فوجد حواء هناك پس آدم چهار کرت بر یزید لعنت کرد و چند قدمی برداشت تا بکوه عرفات شد و حوا را

دوم تیمم دریافت حضرت ابراهیم خلیل از زمین کربلا و تمهید از فضیلت و خلت آنحضرت

قال الله تعالی ومن احسن دینا ممن اسلم وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابراهیم حنیفا واتخذ الله ابراهیم خلیلا مرحوم علامه مجلسی در حق الیقین گوید علماء امامیه اتفاق کرده اند برانکه انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین افضلند از جمیع ملائکه و برین مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفر اند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد ص و ایشانرا اولوا العزم میناmند و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت ص است و بعد از ان حضرت ابرهیم ع از سایر انبیاء افضل است و شیخ اجل ابو الفتوح رازی طاب مضجعه در روض الجنان در تفسیر تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم درجات گوید قدیم جل جلاله درین آیه باز نمود که اگر چه ایشان از روی پیغامبری یکسانند از روی درجه و پایه و منزلت متفاوتند با عمال لیکه ایشانرا هست و مقامات و اجتهادات بر قدر ان ایشانرا نزد من منزلت و درجه است بعضی از ایشان مخصوص اند بانکه با ایشان سخن گفتیم بی واسطه چون موسی ع و رسول ما صلوات الله علیهما و چون ابراهیم ع که او را بخلت تخصیص داد و مراد بتفضیل بیان درجات و استحقاق منازل ایشانست بعضی بر بعضی و ما را بتفضیل این راه نباشد مگر آنکه تفضیل مکلفان بعضی بر بعضی بزیادت ثواب باشد نزد خدای تعالی بیانش قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم دیگر بزیادت علم باشد لقوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات وقوله قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون مگر آنکه ما را از روی عقل طریقی نیست جز سمع ندانیم و گوید از انبیاء بیست و هشت نفر مذکور

دوم تیمم

تفاوت فضیلت انبیاء علیهم

فضیلت خلّت حضرت ابرهیم

اند در قران باسماء اعلام وباجماع پیغمبر ما بهتر است وفاضلتر وازاو فرود ابرهیم علی ما جاء
فی الأخبار وخلیل را دو معنی بود یکی دوست من الخلّة ویکی محتاج من الخلة وخله بضم خاء موت
باشد وفتح خاء حاجت وچون از محبت گیرند فعیل بمعنی مفعول باشد وچون از حاجت گیرند
فعیل بمعنی فاعل واهل اشاره گفتند خدا تعالی ابراهیم را برای آن خلیل خود گفت که اورا امتحان کرد
بر تن وجان ومال وفرزند مال بمهمان داد وفرزند بقربان وتن به نیران وجان بخدای رحمان
پس خدا تعالی اورا خلیل خود گرفت ودر علل الشرایع از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که لما
اتخذ الله ابراهیم خلیلاً اتاه ببشارة الخلة ملک الموت فی صورة شاب ابیض علیه ثوبان ابیضان
یقطر رأسه ماءً ودهناً چون حق تعالی ابراهیم را خلیل خود کرد آمد بشارت خلّت را ملک الموت
اورد ودر صورت جوانی سفید که دو جامه سفید پوشیده بود وازسرش اب وروغن میریخت
شاید کنایه باشد از حسن وطراوت وصفاء عزرائیل وچون ابراهیم خواست که داخل خانه شود
دید که او از خانه بیرون میاید وابراهیم مردی بود بسیار با غیرت وچون پی کاری میرفت در را می
بست وکلید را باخود برمیداشت وان روز هم پی کاری بیرون رفت ودر را بست وچون برگشت
ودر را گشود ناگاه مردی را دید که ایستاده است در غایت حسن وجمال پس ابراهیم را غیرت از جا بدر اورد
وگفت ای بنده خدا که ترا داخل خانه من کرده است گفت پروردگار خانه مرا داخل کرده است ابرهیم
گفت پروردگار ازش احق است از من تو کیستی گفت من ملک الموتم انحضرت ترسید وگفت آمده که
قبض روح من بکنی گفت نه ولکن اتخذ الله عز وجل عبدا خلیلاً فجئت ببشارته ولیکن خدا بنده
را خلیل خود کرده است آمده ام که این بشارت را باو برسانم ابراهیم گفت کیست آن بنده شاید
که خدمت او بکنم تا بمیرم گفت تو آن بنده فدخل علی سارة فقال ان الله اتخذنی خلیلاً پس آمد بنزد
ساره وگفت خدا مرا خلیل خود کرده است وشیخ جلیل ثقة علی بن ابراهیم قمی قدس سره
در تفسیر خود از حضرت صادق روایت کرده که فرمود ان ابراهیم علیه السلام هو اول من حول له
الرمل دقیقا که ابرهیم اول کسی بود که از برای او ریگ ارد شد در وقتی که رفت بنزد دوستی
که در مصر داشت که از او طعامی قرض کند پس او را در منزل خود نیافت ونخواست که بار برد

وجه تسمیه

وفضیلت ابراهیم

بشارت فرشته خلّت

آرد شدن ریگ از برای ابرهیمؑ

خود را خالی برگردانند همیان خود را پر از ریگ کرد و چون داخل خانه شد جهار بار را
با ساره گذاشت و از خجلت بخانه رفت و خوابید ففتحت سارة عن دقیق اجود ما یکون فخبزت
وقدمت الیه طعاما طیبا چون ساره همیانها را گشود آردی دران دید که از ان بهتر نتواند بودن
ارد را نان پخت و بنزد ابراهیم طعام نیکوئی آورد ابراهیم گفت از کجا آوردی این را گفت از ان آردی
که از نزد خلیل مصری آورده بودی ابرهیم گفت اما انه خلیلی ولیس بمصری فلذلک اعطی الخلة
فشکر الله وحمده واکل اکاه باش که او خلیل من است اما مصری نیست و باین سبب خدا او را
خلیل خود خواند پس خدا را شکر کرد و حمد نمود و از ان طعام تناول کرد مؤلف گوید از جملهٔ
انبیاء عظام که از زمین کربلا عبور نمود و حادثه روی داده و ملتفت بمصیبت شهادت حضرت
حسینؑ گردیده اند یکی هم حضرت ابرهیمؑ است چنانچه طریحی علیه الرحمة در منتخب گوید و روی
ان ابراهیم مر فی ارض کربلا و هو راکب فرسا فعثرت به فسقط ابرهیم وشج رأسه وسال دمه
مرویست که حضرت ابرهیمؑ وقتی سواره بصحرای کربلا بگذشت اسبش بسر در آمد و ابجناب
از پشت اسب بروی زمین افتاد و سرش بشکست و خون از ان جاری گردید پس زبان
باستغفار بگشاد و گفت الهی ای شئ حدث منی ای پروردگارا از من چه گناهی سرزد جبرئیل
نازل شد و گفت ای ابراهیم ما حدث منک ذنب ولکن هنا یقتل سبط خاتم الأنبیاء
وابن خاتم الأوصیاء فسال دمک موافقة لدمه گناهی از تو صادر نگشت ولیکن مقتول
میشود درین محل سبط خاتم الأنبیاء و پسر خاتم الأوصیاء پس خون تو بموافقت خون
وی ریخته شد فرمود ای جبرئیل که خواهد بود قاتل او گفت لعین اهل السموات والأرضین
والقلم جری علی اللوح بلعنه بغیر اذن ربه فاوحی الله تعالی الی القلم انک استحققت
الثناء بهذا اللعن قاتل او ملعون اسمانها و زمینها و قلم جاری شد بر لوح بلعن از یلید
بدون اذن پروردگار و خداوند بقلم وحی فرمود که بنگارش این لعن مستحق ثنا و ستایش
گشتی پس ابراهیمؑ دست بر داشت و یزید پلید را لعن بسیار کرد و اسب آنحضرت بزبان فصیح
آمین گفت ابراهیمؑ با او خطاب کرد و فرمود بر تو چه معلوم شد که آمین گفتی بر لعن من یزید را

۷ اهل

مرور ابراهیم از زمین کربلا

گفت ای ابراهیم انا افتخر برکوبك علی فلما عثرت وسقطت عن ظهری عظمت خجلتی وکان سبب ذلك من یزید لعنه الله تعالی من همیشه فخر میکردم که تو بر پشت من سوار میشوی وچون بر در آمدم و تو از پشت من در افتادی خجلت وشرمساری من زیاد شد وسبب این از یزید بود خداوند بروی لعنت کند شوشتری علیه الرحمه در خصایص گوید اقول ولعل محل سقوطه عن الفرس هو محل سقوط الحسین علیه السلام عن الفرس فلاحظ الفرق بین السقوطین که شاید محل سقوط حضرت ابراهیم ع از اسب همان محل سقوط حضرت حسین ع باشد از اسب خود یعنی در مقتل انجناب بر زمین افتاده باشد پس ملاحظه کن فرق این دو سقوط را

سیم مرور حضرت موسی از سرزمین بلا و تمهید ندا وادای مراجعت از شهر

قال الله تعالی فلما قضی موسی الأجل **مدین** وسار باهله آنس من جانب الطور نارا قال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون بدانکه در قرآن مجید بیشتر از قصص همه انبیاء و مرسلین علیهم السلام قصه حضرت موسی ع مذکور است و برای تمهید مقدمه هر طرف احوال آنحضرت مناسب است ولی چون بالخصوص در اخبار وارد است که ندای انی انا الله بحضرت موسی که از درخت رسید در زمین کربلا بود لهذا نبذی از این طرف مذکور میباید پس در خلاصة المنهج در تفسیر این آیات شریفه گوید چون موسی ع ده سال بشبانی شعیب اشتغال نمود پس آن هنگام که بگذارد موسی مدت خود را که اقضی الاجلین بود در چهل سالگی باجازه شعیب متوجه مصر گشت بجهت زیارت مادر و برادر و خواهر و بیرون کنان خود را با مواشی در شب تاریک و راه گم کردند و زنش را وضع حمل رسید و گوسفندان از برف و باد متفرق شدند آتش نبود آتش زنه برداشت وچندانکه آتش زنه بر سنگ آتش زد آتش بیرون نیامد موسی سنگ آتش زنه را از سر قهر بینداخت سنگ و آتش زنه بزبان آمدند که یا موسی آتش جز بفرمان خدا بیرون نیاید و همه آتشها را فرونشانده اند موسی در کار خود حیران ماند که ناگاه بدید از جانب کوه طور آتشی گفت

مراجعت موسیٰ از مدین

مرکسان خود را در تنگ کنید در همین مکان بدرستیکه من دیدم آتشی را شاید که بیارم
از برای شما از ان آتش خبری یعنی از کسانیکه بر سر آتش باشند خبری تحقیق کنم که راه از کدام
جانب است یا بیاورم از ان آتش پاره بر سر چوب گرفته شاید که شما گرم شوید بدان و جذوه
چوب سطبر است خواه بر سر ان آتش باشد و خواه نه یعنی چوب قوی را از ان آتش روشن کنم
و بیاورم تا بان گرم شوید فلمّا اتیها نودی من شاطئ الواد الأیمن فی البقعة المبارکة
من الشجرة ان یا موسی انی انا الله ربّ العالمین پس چون آمد بدان آتش ندا کرده شد از
کنار رود که از جانب راست موسی بود در جائی برکت داده شده یعنی از شاطی که در موضع
یامن و برکت بود از درخت سمره یا عوسج یا عناب نکه ای موسی بدرستی که منم خدای که
پروردگار عالمیانم و استماع موسیٰ ندا و کلام را از درخت باین وجه بود که حق تعالی بیافرید
کلام را در ان و از ان محل کرد انید چه کلام عرض است و هر عرضی محتاج است بمحلی و استماع
کلام بدون واسطه اعلی منازل انبیا است و ان ندا دو مضمون داشت یکی انی انا الله
ربّ العالمین و دیگری و ان الق عصاک فلمّا راها تهتز کانها جان ولّی مدبرا و لم یعقب
یا موسی اقبل و لا تخف انک من الامنین و انکه بیفکن عصای خود را موسی فی الحال عصا
را بینداخت مار شد پس ان هنگام که دید عصا را بسرعت تمام حرکت میکند گویا ان
ماریست بسرعت حرکت کننده که در عرف از انبره مار گویند برگشت موسی پشت کننده
و بهزیمت رونده از خوف و باز نگشت بان وادی بلکه از غایت دهشت روی بجانبی که بدان
بود نهاده روان شد ندا رسید که ای موسی پیش آی و مترس از این جهت بدرستیکه تو
از امان یافتگانی یعنی از جمیع مخاوف چه پیغمبران مرسل را ترسی و هراسی نیست کما
قال لا یخاف لدی المرسلون پس باین خطاب اطمینان تمام یافته باز آمد و بجرأت تمام
دست در دهن مار کرده او را در پیش خود کشید همان عصا شد مؤلف گوید این عصا
بموجب بعضی از اخبار عصای حضرت آدمؑ بود چنانچه در همین خلاصه از کشاف نقل کرده
که نزد شعیب عصاها انبیاء جمع شده بود در شب موسیٰؑ را گفت که در این خانه رو و یکی

اژدها شدن عصا در وادی ایمن

از آن عصاها بردار موسی بیرون خانه آمد و آن عصائی که آدم از بهشت همراه خود
آورده بود برداشت شعیب چون مکفوف بود آنرا برداشت و مس کرد دانست که عصای آدم
است گفت این را بنه و یکی دیگر را بردار موسی هفت نوبت بانخانه آمد همین عصا بدست او
آمد شعیب دانست که وی شایسته آنست او را باو داد و گفت ای موسی چون بمفرق الطریقین رسی
دو راه پدید آید بر دست چپ برو اگرچه بر دست راست گیاه بیشتر باشد چه در آن مرغزار اژدهای
عظیم هست که مرد را با چهارپایان فرو میبرد موسی چون آنجا رسید گوسفندان میل بجانب
دست راست کردند و میدویدند هرچند موسی خواست که باز گرداند نتوانست پس بالضروره
بر اثر ایشان برفت مرغزاری دید که گیاه بسیار رسته گوسفندان میل بآن کردند و بچرا مشغول
شدند موسی بجهت آنکه تعب بسیاری باو رسیده بود آنجا بخفت و عصا بر زمین فرو برد اژدها
آهنگ گوسفندان کرد عصا جانوری شد و با اژدها در آویخت موسی از خواب برخواست
عصا خون آلوده بود و اژدها کشته شده شادمان گشت و شعیب را بآن خبر کرد شعیب دختر را
گفت شوهر تو پیغمبری خواهد بود که او را در این عصا نشانی باشد شعیب چون دانست که موسی
مرتبه عظیم دارد نزد خدا تعالی و برکت و یمن و حسن رغائب او در گوسفندان بدید خواست
که با وی احسان نماید گفت ای موسی هرچه امسال این گوسفندان ابلق پدید آید یعنی سیاه
و سفید بتو بخشیدم حق تعالی وحی بموسی کرد در خواب که این عصا را بر آبی زن که گوسفندان
از آن آب میخورند موسی چنان کرد گوسفندان آن آب را بخوردند امسال نتایجی که از ایشان حاصل
شده همه ابلق بودند شعیب دانست که آن روزی است که حق تعالی بوی داده

بیان کلام در بیان وادی ایمن است که در مراجعت از مدین واقع شده

شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی ره در کامل الزیاره باسناد خود از حضرت صادق ع روایت کرده
که فرمود شاطی وادی الایمن الذی ذکره الله تعالی فی کتابه هو الفرات والبقعة المبارکة هی
کربلا والشجرة هی محمد ص شاطی وادی ایمن که خدا یاد کرده است در قرآن فرات است و بقعهٔ

معجزهٔ هم

عصا اژدها شدن

۷ بیامد

روز دوم محرم

عصر روز دوم محرم از زمین کربلا

مبارکه کربلاست و درخت نور بخش که او دید نور محمد بود که در آن وادی بر او ظاهر گردید
مجلسی علیه الرحمه میفرماید بعید نیست که حق تعالی موسی را بطی الارض در یکشب از حوالی
شام بکربلا آورده باشد **مؤلف گوید** پس از این خبر معلوم میشود که حضرت موسیؑ دو
مرتبه بکربلا تشریف برده یکی در اینجا که گذشت و دیگری با وصی خود یوشع بن نون چنانچه طریحی
علیه الرحمه در منتخب گوید روی ان موسیؑ کان ذات یوم سائرا و معه یوشع بن نون مرویست
که حضرت موسیؑ با یوشع بن نون میرفتند فلما جاء الی ارض الکربلا انخرق نعله و انقطع
شراکه و دخل الحسک فی رجلیه و سال دمه چون بزمین کربلا رسیدند بند نعلین آنحضرت
بکسست و خاری بشکست در دو پای مبارکش خلید و خون روان گشت فقال الهی ای شیء حدث منی
پس عرض کرد الهی از من چه گناهی صادر گشت که بدین کیفر گرفتار شدم فاوحی الیه ان هنا
یقتل الحسین و هنا یسفک دمه فسال دمک موافقة لدمه حق تعالی باو وحی فرمود که در این موضع
خون حسین ریخته میشود و خون تو بموافقت خون وی جاری گردید عرض کرد خدایا حسین کیست
خطاب آمد هو سبط محمد المصطفی و ابن علی المرتضی و فرزند زاده محمد مصطفی و پسر علی
مرتضی است عرض کرد قاتل او کیست خطاب آمد هو لعین السمك فی البحار و الوحوش فی
القفار و الطیور فی الهواء او لعین ماهی دریا و وحوش صحراء و طیور هوا پس موسیؑ دست
برداشت و بر یزید پلید لعن و نفرین کرد و یوشع بن نون آمین گفت

چهارم در حضرت عیسیؑ از زمین کربلا و تمهید از ولادت آنحضرت که در همین زمین

قال الله تعالی فحملته فانتبذت **و اقعه شده** به مکانا قصیا فاجاءها المخاض
الی جذع النخلة قالت یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا در خلاصة المنهج گوید
که مریم بنت عمران پیوسته در مسجد قدس بطاعت و عبادت مشغول بودی و بوقت عذر
بخانه خاله خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد باز آمدی وقتیکه بخانه خاله بغسل محتاج شد طلب
موضعی کرد که از اهل خانه اش دور باشد تا در آنجا غسل کند و از پیش نظر اهل خود پرده

بیت

ببست تا مانع دیدن ایشان شود بعد از آنکه غسل کرد و جامه در پوشید جبرئیل بصورت
مرد صبیح الوجه نزد مریم آمد قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا از کمال ورع و عفت
خود از صورتی چنین بخدا استعاذه نمود و گفت من بخدا پناه میبرم از تو اگر هستی پرهیزکار
و گویند که تقی نام مرد شریر و فاسقی بود در آن زمان که متعرض زنان میشد و بر عکس نام وی را تقی
نهاده بودند و مریم قصه او را شنیده بود گمان میبرد که مگر اوست جبرئیل چون اضطراب او را
بدید قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا گفت من رسول پروردگار توام تا بخشم
ترا پسری پاکیزه قالت انی یکون لی غلام و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا گفت چگونه مرا پسری بود و حال
آنکه آدمی مرا مس نکرده و نبوده ام زناکار جبرئیل گفت امر چنین است که تو گفتی که هیچ کس بنکاح
و سفاح ترا مس نکرده ولی پروردگار تو گفت این کار که دادن ولد است بی پدر بر من آسانست
پس جبرئیل نزدیک وی آمد و در گریبان او یا آستین یا دهان او بادی دمید و آن باد بجوف وی
در آمد و از حضرت باقر روایت کرده که گریبان جبه مریم را بدست فرو گرفت و باد در آن دمید
و در همان ساعت ولد در رحم او بحد کمال رسید همچنان بچه که نه ماهه شده باشد در رحم مادر
پس از موضع غسل خود بیرون آمد و بجهت گرانی حمل پا را بر زمین میکشید خاله او چون در او
نگاه کرد و آن حال را بدید بسیار پریشان گشت مریم بجهت حیا و شرمندگی از خاله و زکریا از آن منزل
بیرون رفت فحملته فانتبذت به مکانا قصیا پس بار گرفت بعیسی و بگوشه رفت با آن حمل و منزوی
شد در جائی که دور بود از شهر و از ابن عباس روایت کرده که چون مریم از شهر بیرون آمد در صحرا
رفت درخت خرمای خشک شده دید که شاخهای او را بریده بودند و تنه خشک مانده بود و این
در فصل زمستان و سرمای سخت بود پناه بآن درخت آورده و پشت بآن باز داد آن درخت فی الحال
سبز شد و برگ آورد و خوشهای خرما از وی آویخته شد و از سرد لنگی و شرمساری از قوم نه
بجهت کراهت از حکم خدا گفتی یا کاشکی من مرده بودمی پیش از این حالت و بودمی چیزی حقیر و فراموش
شده که هیچکس نام من نبردی و مرا نشناختی فناديها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا
و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا پس جبرئیل او را ندا داد مریم را از زیر قدم او

روح مریم

حامله شدن مریم

عتاب قوم مریم و خطاب عیسیٰ

تولد عیسی

تکلم عیسی علیه السلام

وقت در جواب

با فرشته دیگر از زیر درخت او را بخواند و نزد اکثر مفسران عیسیٰ از شکم مادر ندا کرد
انکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن بدرستیکه افرید پروردگار تو در زیر قدم تو جوی
اب که از ان بیاشامی و بجنبان بسوی خود تنه خرمای خشک شده را تا فرو ریزد بر تو خرمای
تر پس بخور از خرما و بیاشام از اب و روشن ساز چشم را یعنی خاطر خود را خوشدار بار
حق تعالی جمعی از ملائکه را فرستاد تا گرد مریم در امدند و چون عیسیٰ متولد شد او را فرا
گرفتند و بشستند بان چشمه اب و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و چون اهل مسجد
مریم را در محراب ندیدند بتفحص او در امدند و از هر جا و هر کسی میجستند تا کسی نشان داد
که او را در بیت اللحم دیدم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را بدید عیسیٰ را برداشت و
متوجه ایشان شد و عیسیٰ در راه با مادر بسخن در امد و گفت ای مادر من بنده خدا و رسول اویم
از قوم خود اندیشه مکن و در سخن کردن مرا با ایشان واگذار و چون چشم ان گروه بروی افتاد
و کودک را در بر وی دیدند بسیار غمگین شدند قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت
هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا گفتند ای مریم بدرستیکه امدی بچیزی
عجیب و بدیع که در میان اهل بیت تو مانند این نبوده و از مثل تو نیز این صورت متصور نبود
ای خواهر هرون یعنی ای مانند هرون در صلاح و تقوی و هرون مردی صالح بود در بنی اسرائیل
که در صلاحیت و پرهیزگاری مشهور بود هر که بصلاحیت شهرت مییافت او را بهرون نسبت
میدادند نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو زناکار و فاجر یعنی تو از خاندانی هستی که
هرگز مثل این عمل از ایشان صادر نشده پس این امر عجیب و غریب است که از تو بظهور رسید
فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی
نبیا پس مریم اشاره کرد بسوی عیسیٰ که با او سخن گویید و جواب از او بشنوید غضب ایشان
زیاده شد گفتند چگونه سخن گوییم با انکه در دامن تست که بمثابه گهواره است در حالتیکه
کودکست و اصلا فهم خطاب ندارد و در صدد رجم شدند که ناگاه عیسیٰ بفرمان خدا تعالی
دهان از پستان برداشته روی با ایشان کرد و بزبان فصیح گفت ای قوم بدرستیکه من بنده

نفرین و دعای مریم علیهما السلام

خدا هم داده است خدای مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد و کرده است
مرا پیغمبر و علی بن ابراهیم قمی رضوان الله علیه در تفسیر خود گوید فنفخ فی جیبها فحملت بعیسی
باللیل فوضعته بالغداة یعنی جبرئیل که گریبان مریم بادی دمید پس در آن شب حامله شد بعیسی و
در بامداد وضع حمل او شد و مدت حمل او نه ساعت بود حق تعالی بعدد ماه حمل زنان دیگر
ساعت از برای او مقرر فرمود و گوید وکان ذلک الیوم سوق فاستقبلها الحاکة وکانت
الحیاکة انبل صناعة فی ذلک الزمان و گوید آن روز که مریم بیرون آمد برای درد زائیدن روز
بازار بنی اسرائیل و مجمع ایشان بود پس رسید بجولاهان و در آن زمان جولاهی شریفترین
صنعتها بود و ایشان بر استرهای کبود سوار بودند مریم از ایشان پرسید که درخت خرمای
خشک در کجاست ایشان استهزاء باو کردند و زجر نمودند او را مریم فرمود خدا کسب شما را
زبون کرداند و شما را در میان مردم عار کرداند ثم استقبلها قوم من التجار فدلوها علی
النخلة الیابسة پس جماعتی از سوداگران دید چون از ایشان احوال درخت پرسید ایشان
نشان دادند فرمود خدا برکت در کسب شما قرار دهد و مردم را بسوی شما محتاج کرداند و
مرحوم علامه مجلسی در خامس بحار از قصص الانبیاء از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که
هفتاد زن بودند از بنی اسرائیل که افترا کردند بر مریم و با او خطاب کردند که لقد جئت شیئا
فریا حق تعالی عیسی را بسخن آورد و با آن زنان خطاب فرمود که ویلکن تفترین علی امی انا عبد الله
آتانی الکتاب واقسم بالله لاضربن کل امراة منکن حدا بافترائکن علی امی وای بر شما افترا می
بندید بر مادر من منم بنده خدا که مرا پیغمبر کرده است و کتاب بمن داده است سوگند میخورم بخدا
که هر یک از شما را حد خواهم زد برای تهمتی که بمادر من گفتید حکم بن عتیبه که راوی خبر است
گوید بحضرت باقر عرض کردم آیا عیسی بعد از پیغمبری بایشان حد زد فرمود آری ولله الحمد والمنة
و ایضا در خامس بحار و تفسیر صافی و تفسیر برهان از تهذیب شیخ طوسی علیه الرحمه از حضرت امام
زین العابدین سلام الله علیه روایت کرده اند که فرمود خرجت من دمشق حتی اتت کربلاء فوضعته فی
موضع قبر الحسین علیه السلام ثم رجعت من لیلتها یعنی آن مکان دور که خدا فرموده است که مریم

برای ولادت عیسی ع باینجا رفت کربلای معلا است که مریم بطی الأرض از دمشق بکربلا رفت
وحضرت عیسی را نزد قبر حسین ع متولد ساخت ودر همان شب بدمشق برگشت ونیز در بحار
از قصص الأنبیاء از یحیی بن عبدالله روایت کرده که در حیره در خدمت حضرت صادق ع بودم
وروزی با آنحضرت سوار شدیم چون رسیدیم بقریه که محاذی سامره است ونزدیک بکنار شط
فرات فرمود که اینست پس فرود آمد ودو رکعت نماز گذارد وفرمود اندری این ولد عیسی
آیا میدانی که عیسی در کجا متولد شده است گفتم نه فرمود فی هذا الموضع الذی انا فیه جالس در
همین مکان که من نشسته ام متولد شده است پس فرمود اندری این کانت النخلة آیا میدانی آن نخله
که مریم حرکت داد و خرما از آن ریخت در کجا بوده است گفتم نه فمد یده خلفه پس دست مبارک
خود را بجانب عقب خود دراز کرد وفرمود که در اینجا بود ثم قال أندری ما القرار وما الماء
المعین بعد فرمود آیا میدانی معنی قرار وماء معین را یعنی در آیه شریفه که فرموده واویناهما
الی ربوة ذات قرار ومعین یعنی جا دادیم مریم وعیسی را بسوی موضع بلندی که محل استقرار
بود بسبب باران وغیر آنها وآب جاری بر روی زمین داشت گفتم نمیدانم فرمود هذا هو
الفرات وهمین فرات است آیا میدانی ربوه چیست گفتم نه پس بدست مبارک خود اشاره بجانب
راست نمود بسوی نجف اشرف فرمود که اینکوه است وفرمود که چون حمل عیسی از مریم ظاهر
شد آنحضرت در وادی بود که در آنوادی پانصد دختر باکره عبادت خدا میکردند ومدت
حمل او نه ساعت بود چون او را درد زائیدن بحرکت آورد از محراب بیرون آمد ورفت بجانب
که دیر ایشان بود واز آنجا رفت بسوی درخت خرمای خشک وحمل خود را در آنجا بر زمین گذاشت
واز آنجا عیسی را برداشت ونزد قوم خود آمد چون قوم آنحالت را مشاهده کردند ترسیدند
ومتعجب گردیدند وبنی اسرائیل درباب عیسی اختلاف کردند بعضی گفتند که او پسر خدا است
وبعضی گفتند که بنده وپیغمبر خدا است ویهود گفتند که فرزند زنا است وان درخت خرما نخله عجوه بود
مولف گوید چنانچه بموجب این اخبار شریفه مولد ومسقط الراس حضرت عیسی ع زمین کربلا
بوده ودر اول ولادت قدم مبارکش بدانجا مس نموده هکذا چند مرتبه دیگر هم در ایام سیاحت

خود

ولادت حضرت عیسی در کربلای معلی

قصیده شیخ عبد الحسین اعسم ره

خود از آن مکان شریف عبور کرده است چنانچه در منتخب گوید که روی ان علیاً ع کان سائحاً فی البراری ومعه الحواریون فمرّوا بکربلا فرأوا سدّاً کالسواد قد اخذ الطریق روایت شده است که حضرت علی ع در ایام سیاحت با حواریین که در زمین کربلا افتاد ناگاه شیر غرانی بر سر راه ایشان آمد وطریق را بر ایشان مسدود نمود علی پیش رفت وفرمود چرا سر راه بر ما گرفته ونمیگذارید که ما عبور دهیم آن شیر بزبان فصیح گفت انی لم ادع لکم الطریق حتی تلعنوا یزید قاتل الحسین ع یعنی نمیگذارم شما درگذرید الا اینکه یزید را که کشنده حسین است لعن کنید علی ع فرمود حسین چه کس باشد شیر گفت سبط محمد النبی الأمی وابن علی الولی فرزند زاده پیغمبر امی وپسر علی ولی است فرمود قاتل او کیست شیر گفت قاتل وی لعین الوحوش والذئاب والسباع اجمع خصوصاً ایام عاشوراء ملعون وحوش بیابانها وگرگان ودرندگان صحراها خاصه روزهای عاشوراء پس علی ع دست برداشت ولعن ونفرین کرد بر یزید وحواریین آمین گفتند وشیر از طریق دور شد وایشان بجانب مقصد خود رفتند

مقصد چهارم در عبور حضرت امیر از زمین کربلا در سفر صفین

شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

هی کربلاء فقف علی عرصاتها … ودع الجفون تجود فی عبراتها

سلها بای فتی تماجدت الاولی … نزلوا ضیوفاً عند قفر فلاتها

ما بالها لم ترو هم من مائها … حتی تروّت من دماء رماتها

ایه مصارع کربلا کم غصة … جرعت آل محمد کرباتها

وانثك رایة سبطه منشورة … فطویتها وحطمت لدن قناتها

وکسرت عسکره فتلك رجالهم … امست بها باضبع فی حجراتها

این الحمام ندت عنها فتیة … رکزوا رماحهم الی جنباتها

این الصوارم کالنسور لغلمة … نشرت علی اکنافها وقرانها

عبور علی از زمین کربلا

قصیده شیخ عبد الحسین اعسم ره

این

خبر ابن عباس در طریق صفین

أين الفوارس من بني الكرار كم	طحنت عداها في الوغا برحائها
لمن الرؤوس على الأسنة أشرقت	سيماء غرتها على جبهاتها
لمن السبايا بالمحملات ضججن من	أدلاج عجف تشتكي عثراتها

شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در امالی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده که گفت کنت مع
امیر المؤمنین علیه السلام فی خروجه الی صفین فلما نزل بنینوا وهو شط الفرات قال باعلی
صوته یا ابن عباس أتعرف هذا الموضع در رکاب حضرت امیر ع بودم در طریق صفین چون
بر نینوا و شط فرات در آمدیم باواز بلند ندا در داد که ای پسر عباس میشناسی این موضع
را عرض کردم نمیشناسم فرمود اگر بدانستی چنانکه من میدانم از اینجا عبور نمیدادی
تا مانند من بگریستی فبکی طویلا حتی اخضلت لحیته وسالت الدموع علی صدره پس
امیر المؤمنین ع چنان بگریست که آب چشمش از محاسن شریفش بر سینه مبارک سیلان نمود
وما نیز بگریستیم فقال اوه اوه ما لی ولآل ابی سفیان ما لی ولآل حرب حزب الشیطان و
اولیاء الکفر صبرا یا اباعبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم پس حضرت فرمود آه مرا چه
کار است با آل ابی سفیان و آل حرب که لشکر شیطان و اولیاء کفرند بعد فرمود صبر کن
ای ابو عبدالله که رسید بر پدر تو مثل آنچه بتو خواهد رسید آنگاه فرمود تا آب حاضر کردند
و وضو ساخت و مدتی نماز بگذارد آنگاه کلام نخستین را اعاده کرد و ساعتی بخواب رفت و
چون بیدار شد فرمود یا ابن عباس عرض کردم اینک حاضرم فرمود خوابی دیدم و اگر خواهی
از برای تو حدیث کنم عرض کردم بخیر بوده باشی فرمود رأیت کأنی برجال قد نزلوا من السماء معهم
اعلام بیض قد تقلدوا سیوفهم وهی بیض تلمع وقد خطوا حول هذه الارض خطة در خواب
دیدم که مردانی از آسمان نزول کردند با علمهای سفید و حمایل کرده بودند شمشیرهای درخشان
و در دور این زمین خطی کشیدند ثم رأیت کأن هذه النخیل قد ضربت باغصانها الارض
تضطرب بدم عبیط وکأنی بالحسین سخلی وفرخی ومضغتی ومخی قد غرق فیه یستغیث فلا
یغاث بعد دیدم که شاخهای این درختان خرما سر بر زمین آوردند و این صحرا بخون مانند

لوحهٔ محرم

یا فتی ابن عباس بشکل الهوا

موج میزند وگویا حسین که فرزند من ومضغه حیات من وجان من است در اندر یای خون غرق شده است واستغاثه میکند وکسی بفریاد او نمیرسد وانمردان سفید که از اسمان فرود امده بودند او را ندا میکردند ومیگفتند بر شما باد صبر ای ال رسول که شما کشته میشوید بدست اشرار ناس واینک بهشت ای ابو عبد الله بسوی تو مشتاق است انگاه زبان بتعزیت من گشودند وگفتند ای ابو الحسن بشارت باد ترا که خداوند چشم ترا روشن خواهد کرد باو در روز قیامت پس از خواب بیدار شدم وقسم بانکس که جان علی در قبضه قدرت وست مرا صادق مصدق ابو القاسم خبر داد که هنگام خروج بقتال اهل بغی این زمین را خواهم دید وهذه ارض کرب وبلاء یدفن فیها الحسین وسبعة عشر رجلا من ولدی و ولد فاطمه وانها لفی السموات معروفة تذکر ارض کرب وبلا کما تذکر بقعة الحرمین وبقعة بیت المقدس واین زمین کرب وبلا است که حسین با هفده تن از فرزندان من وفاطمه در این زمین مدفون خواهد شد واین زمین در اسمانها معروف ومذکور است که زمین کرب وبلا مینامند چنانکه بقعه حرمین وبیت المقدس معروف ومذکور است بعد فرمود یا بن عباس اطلب فی حولها بعر الظباء فوالله ما کذبت ولا کذبت وهی مصفرة لونها لون الزعفران طلب کن در اطراف این زمین پشکل اهو را بخدا که هرگز دروغ نگفته ام ورسول خدا با من دروغ نگفته است وان پشکلها برنگ زعفران است ابن عباس گوید رفتم وان پشکلها را در جائی انباشته یافتم وندا کردم که یا امیر المؤمنین مبلغی بیافتم بدان صفت که تو فرمودی حضرت بشتاب برفت ومقداری برگرفت و ببوئید وفرمود همانست که مرا خبر داده اند یا بن عباس میدانی که این پشکلها چیست اینها را عیسی بن مریم بوئیده در انوقت که باین صحرا وارد شد وحواریون در خدمتش بودند وگله اهوئی دید که در اینجا مجتمع بودند ومیگریستند پس عیسی وحواریون نشستند گریستند وگفتند یا روح الله سبب گریه تو چیست فرمود ایا میدانید که این زمین کدام است گفتند فرمود هذه ارض یقتل فیها فرخ الرسول احمد وفرخ الحرة الطاهرة البتول شبیهة امی ویلحد فیها طینة اطیب من المسک لانها طینة الفرخ المستشهد وهکذا تکون طینة الانبیاء واولاد

خون تازه شدن تربت کربلا

الانبیاء این زمینی است که کشته میشود دران فرزند رسول خدا احمد و فرزند حمزه طاهره
بتول که شبیه است بمادر من و درانجا بلحد میرود و بوی ان اطیب از بوی مشك است
چه از طینت پسر شهید پیغمبر است و چنین است طینت انبیاء و اولاد انبیاء و این اهوان
با من سخن کردند که ما در این زمین تشوق تربت فرزند مبارك چرا کنیم و این زمین را امن
خویش میدانیم انگاه عیسی دست زد و این پشکلها را گرفت و بوئید و فرمود که خوشبوئی
این پشکلها برای خوشبوئی کیاهی است که در این زمین میروید ای پروردگار من باقی بدار
این پشکلها را تا گاهی که علی پدر این فرخ مبارك از اینجا عبور دهد و انرا ببوید تا از برای
او تعزیت و تسلیتی باشد پس حضرت امیر فرمود که این پشکلها بدعای انحضرت تا این زمان
بجا مانده و از طول زمان زرد گونه گشته و این مکان زمین کرب و بلاست پس با علی صوت ندا
در داد که یا رب عیسی بن مریم لا تبارك فی قتلته والمعین علیه والخاذل له یعنی خدا عیسی بن مریم
مبارك منما بر قاتلان او و انکس که معین باشد بر قتل او و انکس که خذلان او خواهد انگاه
مدتی بگریست و ابن عباس و اصحاب با او بگریستند تا حضرت بر روی در افتاد و مدتی مدهوش
شد و چون بهوش امد فندقه از ان پشکلها را برگرفت و در کنار ردای مبارك ببست و مرا نیز
امر فرمود لهذا برگرفتم و در کنار ردای خود بستم بعد فرمود یا ابن عباس اذا رأیتها تنفجر دمًا
عبیطًا و یسیل منها دم عبیط فاعلم ان اباعبدالله قد قتل فیها و دفن ای پسر عباس گاهی که
دیدی از این پشکلها خون تازه بجوشد و سیلان کند دانسته باش که حسین را کشته اند
و در اینجا خاك سپرده اند ابن عباس گوید سوگند با خدا که همواره ان پشکلها را در استین
خود بسته میداشتم و زیاده از بعضی فرایض در حفظ ان ساعی بودم تا گاهی که در مدینه در
خانه خود خوابیده بودم ناگاه از خواب بیدار شدم و استین خود را از خون سرشار یافتم
و خون تازه سیلان مینمود پس بنشستم و بگریستم و گفتم سوگند با خدا که حسین کشته شد
و هرگز علی بکذب حدیثی نیاورده و خبری نداده الا انکه واقع شده زیرا که رسول خدا خبر داد
او را بچیزها ئیکه جز او را خبر نداد پس فزع کردم و از خانه دویدم و هنگام صبح بود سوگند

روضه محرم

از عیون اخبار الرضا علیه السلام

مراجعت امیر بکربلا

باخته مدینه را چنان از دود سیاه اکنده دیدم که هیچ چیز از اعیان موجودات چیزی مرئی نبود انگاه افتاب سر از مشرق بیرون زد و منکسف بود و حیطان مدینه را دیدم که بخون تازه اغشته است پس گریان فرو نشستم و گفتم قد قتل والله الحسین و از ناحیه بیت ندائی فرا رسید اصبروا ال الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الامین ببکاء و عویل انگاه با علی صوت گریست و ما نیز بگریستیم و این واقعه در یوم عاشوراء دهم محرم بود و چون انان که در رکاب سید الشهداء بودند باز امدند حدیث کردند که ما نیز این کلمات را شنیدیم و چنان دانستیم که از خضر است

ایضا گذار و رود حضرت امیر بزمین کربلا در مراجعت از صفین

ایضا در امالی بسند هرثمة بن ابی مسلم مینویسد که گفت غزونا مع علی بن ابیطالب صفین فلما انصرف نزل کربلا فصلی بها الغداة ثم رفع الیه من تربتها فشمها در وقعه صفین حاضر رکاب امیر المؤمنین بودم در هنگام مراجعت چون بزمین کربلا رسیدیم و فرود شدیم انحضرت نماز صبح را بامامت بگذاشت پس دست فرا برد و پاره از تربت ان زمین برگرفت و ببوشید و فرمود ها لک ایتها التربة لیحشرن منک قوم یدخلون الجنة بغیر حساب خوشا بحالت ای تربت همانا انجماعت میشود در قیامت از تو جماعتی که بی پرسش داخل بهشت میشوند هرثمه گوید مرا عجب بود از شیعیان علی چون نزد زن خویش امدم او را گفتم هیچ میخواهی حدیثی از مولای خود بشنوی قصه را از بهر او تذکره نمودم گفت امیر المؤمنین جز بحق سخن نگوید این ببود تا عبید الله بن زیاد علیهما اللعنة لشکر بتاخت و بسوی حسین از کوفه بیرون نمود من نیز در ان جیش بودم چون بانمنزل رسیدم و ان درختان بدیدم سخن امیر المؤمنین بیادم امد در زمان بر شتر خویش نشستم و نزد امام حسین شتافتم و سلام دادم و ان قصه که از امیر المؤمنین شنیده بودم بعرض رسانیدم فرمود تو با منی یا بر من گفتم نه با توام نه بر تو دختران چندی در کوفه گذاشته ام که از عبید الله بن زیاد بر انها میترسم فرمود فامض حیث لا تری لنا مقتلا ولا تسمع لنا صوتا فوالذی نفس الحسین بیده لا یسمع الیوم واعیتنا احد فلا یعیننا الا اکبه الله لوجهه فی جهنم

روز عاشورا

در مراجعت صفین از کربلا گذشت

قصیدهٔ شریف کاظمینی ره

پس برو بمکانی که کشته شدن ما را ببینی و صدای ما را بشنوی سوگند بآن خدا که جان حسین بدست قدرت اوست هر کس استغاثهٔ ما را بشنود و ما را اغاثت نکند خداوند او را بر روی در جهنم افکند

مقصد پنجم در ورود حضرت حسین بزمین کربلا

سید شریف کاظمینی ره گوید

ذِكرا الطفوفِ ويومُ عاشوراءِ | منعا جفوني لذةَ الإغفاءِ
وتذكّري رزءَ الحسينِ بنينوى | أغرى دموعَ العينِ بالإجراءِ
لم آنسه لمّا سرى من يثربَ | بعصابةٍ من رهطِهِ النجباءِ
حتى أتى البيتَ الحرامَ ملبّيا | والقلبُ في همٍّ وفرطِ عناءِ
فقضى مناسكَ حجّه ثم انثنى | يبغي العراقَ بأهلِهِ الخلصاءِ
حتى أتوا أرضَ الطفوفِ فديتُهم | أرضَ الكروبِ وأرضَ كلِّ بلاءِ
وبلاه إذ وقفَ الجوادُ ولم يسرْ | فغدا يقولُ لصحبِهِ السعداءِ
يا قومُ ما اسمُ الأرضِ قالوا نينوى | قالَ اوضحوا عنها بغيرِ خفاءِ
قالوا تسمّى كربلا فتنفّسَ | الصعداءَ وقالَ هنا حلولُ فناءِ
حطّوا الرحالَ فذا محطُّ خيامِنا | وهنا تكونُ مصارعُ الشهداءِ
حطّوا الرحالَ فذا مناخُ ركابِنا | وبهذه واللهِ سبيُ نسائي
وبهذه الأطفالُ تذبحُ والنسا | تعلو على نُقُبٍ بغيرِ وطاءِ
وبهذه تغدو الرؤوسُ على القنا | تهدى إلى رجسِ الكفرِ والشحناءِ
وبهذه تتفتّتُ الأكبادُ من | حرِّ الظما وحرارةِ الرمضاءِ

حاجی هاشم کعبی ره گوید

إن تكن كربلا تحوّرناها | واطمئنوا بنا نشمّ ثراها
والثموا جوّها لأنّي على ما | كان في القلب من حريقٍ جواها

واعمروا

دوم مجلس

از قصیده سید شریف کاظمینی

واعمروها باحمر الدمع سقيا — فكرام الورى سقتها دماها

ونفسي مودع وفي العين — بكاها وفي القلوب لظاها

من بحور تضمنتها قبور — وبدور قد غيبتها رباها

ركبهم والقضا باظعانهم يسري — وحادي الردى امام سراها

والمساعي من خلفهم نادبات — والمعالي مشغولة بشجاها

ساكبات الدموع لا تنثني — بين اجفانها وبين كراها

وكاني بها عشية القى — سبط خير الورى الركاب لداها

يسأل القوم وهو اعلم حق — بعد لأي ان صرحوا بسماها

انها كربلا فقال استقلوا — فعلينا قد كر حكم بلاها

فلدينا قبورنا بل ومختلف — الزوار فيها صباحها ومساها

وبها تهتك الكرائم منا — ورؤوس الكرام تعلو قناها

ونبذت شوارع الخيل والسمر — وفرسانها مرفت لواها

سبلح شعار كفنه ولقد اجاد

روزگاریست که من منتظر این کارم — بوده این راز مکو بین من وستارم

وقت آنست که از پرده برون اید راز — زره کوش حقیقت شنود زاسرارم

شب ظلمت رود وصبح سعادت اید — زنده گردد دو جهان از کرم وایثارم

وعده گاه من ومعشوق بود کرب وبلا — خلق در خواب منم عاشق ره بیدارم

سالك راه حقیقت من ودارم حیرت — میکند منع ازاین راه چرا اغیارم

یوسف مصر شهادت شده ام روز ازل — میبرد جلوهٔ حق بر سر این بازارم

بیخودم کرده چنان بادهٔ وحدت که مپرس — بوده چون جام محبت زازل سرشارم

سرخ رو میشوم ازروز که از خنجر عشق — ریش وگیسو شود از خون گلو گلنارم

اشعار صباحی شاعر و جوهری خراسانی

ای بنی عکرمه خواهم که بدوش همت
در صف کرب و بلا بار بلا بردارم

گر دو صد خار خلد در بدنم هر قدمی
بلبل کوی وفا عاشق این گلزارم

طالب کشور توحیدم و اخلاص یقین
وصل حق خواهم و از ملک فنا بیزارم

طمع و خوف ندارم ز بهشت و دوزخ
من که در مملکت ملک فنا سپارم

نظم صباح پسند دگران نیست ولی
این مرا بس که پسند تو بود اشعارم

جوهری خراسانی علیه الرحمة گوید

بشاه تشنه دیار بلا چو منزل شد
بلا رسید برابر اجل مقابل شد

فکند بار چه اندر کنار شط فرات
زمین ماریه از اشک سکنان گل شد

دران دیار چو افکند بار و کرد قرار
تو گفتی ابر رحمت بخلق نازل شد

طلب نمود بر خویش ساربانان که مرا
فتاد بار بمنزل مراد حاصل شد

شما بمنزل مقصود خویش برگردید
که بهر ما دگر ای قوم طی منزل شد

بپا نمود سراپرده که پرده کشش
درون پرده سبعین الف کامل شد

ولی رسید پی قتلش آن چنان سپهی
که گرد او بمه و آفتاب حایل شد

دریغ و آه که شد زیب نوک نیزه سری
که مهر مهری نتوان با رخش مقابل شد

سرادقی که در او جبرئیل راه نداشت
فغان که از پی تاراج شمر داخل شد

سند و نقد در روضة الواعظین و منتخب و ارشاد و کشف الغمة و لهوف و بحار و غیرها که حضرت حسین ع در روز دوم محرم یوم چهارشنبه یا پنجشنبه وارد زمین کربلا شد و مرحوم حاجی شیخ جعفر در تقریرات محرم گوید که آنچه از احادیث بر می‌آید عصر روز دوم محرم بود که اهل بیت رسالت وارد زمین کربلا شدند و تعیین یوم و سنه در ضمن تحقیق روز عاشوراء روشن و مبرهن خواهد شد ان شاء الله

اما تفصیل قصه بنحو اجمال و تهذیب شیخ اجل مفید علیه الرحمة گوید

اشعار صباحی

جوهری خراسانی از اشعار صباحی

٢ شوشتری

روز پنجشنبه دوم محرم

رسیدن حضرت حسین علیه السلام بنینوی

فلمّا اصبح نزل فصلّی الغداة ثمّ عجّل الرکوب فاخذ یتیاسر باصحابه یرید ان یفرّقهم فیاتیه الحرّ بن یزید فیردّه واصحابه یعنی چون از قصر بنی مقاتل حرکت کردند شب همه جا سیر میدادند تا وقت صبح در جائی نزول اجلال فرمود نماز صبح را گذارده بسرعت سوار شدند و بطرف چپ طریق راه می پیمودند و هر چه میخواست که اصحاب خود را از لشکر حرّ جدا نماید حرّ با لشکر آمده منع میکرد و چون حرّ میخواست که ایشانرا بسمت کوفه برد بشدّت ممانعت مینمودند تا باین زد و خورد از طرف یسار طریق سیر کردند حتّی انتهوا الی نینوی المکان الّذی نزل به الحسین علیه السّلام فاذا راکب علی نجیب له علیه السّلاح متنکّب قوسًا مقبل من الکوفة تا رسیدند بزمین نینوی بهمان مکان که آنحضرت در آنجا نزول اجلال فرمود این هنگام مردی را نگریستند که شاکی السّلاح بر شتری رهوار برآمده و کمانی از بر دوش افکنده از طریق کوفه مستعجل میآید همه لشکر بنظاره او ایستادند و چون رسید بر حرّ و اصحابش سلام داد و تحیّت فرستاد امام حسین ع را نادیده انگاشت و مکتوبی از عبید الله بن زیاد بحرّ داد که بدین گونه مرقوم بود امّا بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی هذا و یقدم علیک رسولی ولا تنزله الّا بالعراء فی غیر حضر و علی غیر ماء وقد امرت رسولی ان یلزمک ولا یفارقک حتّی یاتینی بانفاذک امری والسّلام هر جا که مکتوب من بتو برسد کار را بر حسین سخت بگیر و مگذار او را که فرود شود جز در زمین بی آب و علف و فرستاده خود را گفته‌ام که از تو جدا نشود تا انفاذ امر مرا بمن باز آورد حرّ آنمکتوب را بر حسین و اصحابش بر قرائت نمود و گفت اینک عبید الله بن زیاد فرمان کرده است که در مکانیکه مکتوب او را مطالعه نمایم بر شما سخت بگیرم در میان اصحاب حضرت یزید بن مهاجر کندی فرستاده ابن زیاد را بشناخت و گفت ثکلتک امّک ماذا جئت مادر بر تو بگرید چه نکوهیده رسالت بود که تو بر ذمّت نهادی گفت اطعت امامی و وفیت ببیعتی امام خویش را اطاعت کردم و در تقدیم خدمت او وفا بر بیعت خود نمودم ابن مهاجر گفت بلکه عصیان کردی پروردگار خود را و اطاعت کردی امام خود را در هلاکت نفس خود و در تقدیم این خدمت عار و نار را کسب نمودی و بد امامیست امام تو چنانکه خدای تعالی میفرماید وجعلناهم ائمّة یدعون

نامهٔ ابن زیاد بحرّ بن یزید ریاحی

الی النّار و یوم القیمة لا ینصرون که کرده‌اند ایشان را امامان که میخوانند مردم را بسوی
آتش و در روز قیامت یاری کرده نمیشوند و امام تو از ایشان است پس حرکت در این زمین بی
آب و علف فرود آید حضرت فرمود وای بر تو بگذار در قریهٔ نینوا یا غاضریه یا شفیه فرود آئیم
عرض کرد لا والله ازقدرت من بیرون است چه اینک فرستادهٔ ابن زیاد نگرانست تا در
امتثال امر او چگونه زهیر بن قین عرض کرد سوگند با خدا آنچه از این پس بر ما در آید اشدّ از این
است که هستیم یا ابن رسول الله انّ قتال هؤلاء القوم الساعة اهون علینا من قتال من یاتینا
من بعدهم ای فرزند رسول خدا بدرستیکه مقاتلت ما با ایشان در این ساعت آسان تر است
بر ما از جنگ نمودن با لشکرهای بیحد و احصاء قسم بجان من که از این پس لشکرها در جنگ ما
جمع آید که ما را تاب مقاومت نماند حضرت فرمود من ابتدا بمقاتلت ایشان نمیکنم بعد از نزول
اجلال فرمود و این در روز پنجشنبه دوم محرم سنه احدی و ستین بود و سیّد بن طاوس طیب
الله رمسه در ملهوف گوید که بعد از وصول نامهٔ ابن زیاد لعین حضرت حسین در میان اصحاب
برخواست و این خطبه را قرائت کرد و بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات حضرت رسالت پناهی
فرمود انّه قد نزل بنا من الامر ما قد ترون وانّ الدّنیا قد تغیّرت و تنکّرت و ادبر معروفها
و استمرّت حذّا ولم یبق منها الّا صبابة کصبابة الاناء و خسیس عیش کالمرعی الوبیل الا ترون
الی الحقّ لا یعمل به والی الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء ربّه محقّا فانّی لا اری
الموت الّا سعادة والحیوة مع الظالمین الّا برمًا بدرستیکه نازل شده است بر ما از امر چیزیکه
می بینید و دنیا تغییر یافته و از ما رو گردانیده و باقی نمانده از وی مگر بقیّه مثل آنچه در ته
کاسه مانده باشد و عیش خسیسی مانند چراگاه زبون مگر نمی بینید که کس بسوی حق
نمیرود و از باطل دست بر نمیدارد باید مرد مؤمن طالب ملاقات پروردگار خود باشد
در حالتیکه محق است و من نمی بینم مرگ را مگر سعادت و حیات را با ظالمین مگر محنت و ملالت
و چون کلام حضرت بدین مقام رسید زهیر بن قین از جا برخواست و گفت قد سمعنا هداك
الله یا ابن رسول الله مقالتك ولو كانت الدنیا لنا باقیة وکنّا فیها مخلّدین لآثرنا النهوض

روز دوم محرم

خطبهٔ حضرت حسین

کلمات زهیر و هلال و بریر

ورود حضرت بارض کربلا
دوم محرم

معك علی الاقامة فیها پس ای پسر رسول خدا مقالات ترا شنیدیم اگر دنیا بتمامت
ما را باشد وما در وی مخلّد باشیم با این همه کشته شدن در راه ترا بر بقای آن اختیا میکنیم ثمّ
از پس او هلال بن نافع بجلی برجست وگفت والله ما کرهنا لقاء ربّنا وانا علی نیّاتنا وبصائرنا
نوالی من والاك ونعادی من عاداك سوگند با خدای ما لقای پروردگار را مکروه نمیداریم
ومرگ را بر خویشتن ناگوار نمیشماریم و بر نیّت صافی وبینش رسا استواریم و دوستیم دوستان
ترا و دشمنیم دشمنان ترا آنگاه بریر بن خضیر برخواست وگفت والله یا بن رسول الله لقد
منّ الله بك علینا ان نقاتل بین یدیك وتقطع فیك اعضائنا ثمّ یكون جدّك شفیعنا یوم
القیمة ای پسر رسول خدای سوگند با خدا که پروردگار بر ما منّت عظیم نهاد که ما را دست
داد تا در پیش روی تو جنگ نمائیم وجان بازیم و تنهای ما در راه تو پاره پاره بشود آنگاه جدّ
تو در قیامت ما را شفاعت کند وابو مخنف لوط بن یحیی الازدی گوید وساروا جمیعًا الی
ان اتوا ارض کربلا وذلك یوم الاربعاء فوقفت فرس الحسین ؑ من تحته فنزل عنها
ورکب اخری فلم تنبعث من تحته خطوة واحدة که همه رفتند تا زمین کربلا رسیدند واین
در روز چهارشنبه بود که ناگاه اسب امام ؑ از رفتار باز ایستاد از آن اسب فرود آمد
باسب دیگر سوار شد آن اسب نیز قدم برنداشت تا هفت اسب سوار شد وهیچ یك
گامی برنداشت فلمّا رای الامام ذلك الامر العجیب قال یا قوم ما یقال لهذه الارض قالوا
ارض الغاضریة وچون حضرت این امر عجیب را مشاهده نمود فرمود این زمین را نام چیست گفتند
غاضریة فرمود جز این چه نام دارد عرض کردند نینوا فرمود دیگر چه گویند گفتند شاطی
الفرات فرمود آیا جز این اسامی   او را نامی است عرض کردند کربلا فعند ذلك تنفّس
الصعداء چون حضرت اسم کربلا را شنید آهی سرد از دل پر درد بر آورد وفرمود ارض کرب
وبلاء اینجا زمین اندوه وبلاء است ثمّ قال قفوا ولا ترحلوا فههنا والله مناخ رکابنا
وههنا والله سفك دمائنا وههنا والله هتك حریمنا وههنا والله قتل رجالنا
وههنا والله ذبح اطفالنا وههنا والله تزار قبورنا وبهذه التربة وعدنی جدّی رسول

ورود حضرت حسین بزمین کربلا

رسول الله ولا خلف لقوله بعد فرمود بایستید و از اینجا بجائی حرکت مکنید که اینجاست سوگند بخدا خوابگاه شتران ما و اینجاست بخدا که خونهای ما ریخته شود و اینجاست که ستر حشمت و حرمت ما چاک کرده و این جاست قتل رجال و ذبح اطفال ما و اینجاست که شیعیان ما قبور ما را زیارت کنند و این همان خاکیست که جدّ من رسول خدا وعده داده و هرگز دیگرگون نشود و معین البکاء ملا حسین کاشفی در روضة الشهداء گوید انگاه حسین پای از رکاب برگردانیده همانجا فرود امد امّا چون قدم انحضرت بخاک کربلا خاکرا رنگ زرد شد و از او غباری برخواست که سر و صورت انحضرت پر کرد شد ام کلثوم گفت ای برادر عجب حالی مشاهده میکنم و از این بادیه هولی عظیم بدل من میرسد حسین خواهر را تسلّی داد و مرحوم علامه مجلسی در بحار از مناقب نقل کرده که زهیر بن قین عرض کرد فسر بنا حتی ننزل بکربلا فانها علی شاطئ الفرات فنکون هنالک فان قاتلونا قاتلناهم واستعنّا الله علیهم یابن رسول الله نیکو انست که در زمین کربلا فرود ائیم و در کنار فرات لشکرگاه کنیم و از رحمت بی ابی ترا سائیم انگاه اگر با ما رزم ازمایند قتال دهیم و از خدا استعانت جوئیم قال فدمعت عین الحسین علیه السلام ثم قال اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء چون حسین این کلمات شنید اب در چشم بگردانید و فرمود پروردگارا پناه میبرم بتو از اندوه و بلاء پس انحضرت در همان مکان نزول اجلال فرمود و حر بن یزید نیز با هزار سوار در مقابل انجناب فرود امد تا انجا که میفرماید فجمع الحسین ولده و اخوته و اهل بیته ثم نظر الیهم فبکی ساعة ثم قال اللهم انا عترة نبیک محمد و قد اخرجنا و طردنا و ازعجنا عن حرم جدّنا و تعدت بنوا امیة علینا اللهم فخذ لنا بحقنا و انصرنا علی القوم الظالمین پس حسین فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع نمود و بنظر حسرت برایشان نگریست و ساعتی بگریست بعد عرض کرد پروردگارا ما عترت پیغمبر تو هستیم بتحقیق ما را بیرون کردند و طرد نمودند و از حرم جدّ خود دور انداختند و بنی امیه بر ما تعدّی کردند خداوندا حق ما را از ایشان بگیر و ما را بر گروه ستمکاران نصرت بده پس از انجا

خبر او

ورود حضرت حسین بزمین کربلا

روز دوم محرم

حرکت کرده روز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم محرم سنه احدی وستین وارد کربلا شدند سید بن طاوس قدس سره در ملهوف گوید وجلس الحسین علیه السلام یصلح سیفه ویقول که این هنگام حسین(ع) بنشست وشمشیر خویش را اصلاح میکرد ومیفرمود.

یا دهر اف لك من خلیل	کم لك بالاشراق والاصیل
من طالب وصاحب قتیل	والدهر لا یقنع بالبدیل
وکل حی سالك سبیلی	ما اقرب الوعد من الرحیل

وانما الامر الی الجلیل

اضطراب حضرت زینب(ع)

وچون زینب بنت فاطمه سلام الله علیها این ابیات از برادر بزرگوارش شنید گفت یا اخی هذا کلام من ایقن بالقتل برادرجان این کلام کسی است که قتل خود را یقین نماید فرمود اری خواهرجان پس حضرت زینب(ع) گفت واثکلاه ینعی الی الحسین نفسه قال وبکی النسوة ولطمن الخدود وشققن الجیوب برادرم حسین(ع) خبر مرگ خود را بمن میدهد وگریست وسایر زنان واهل حرم نیز گریستند وسیلی بر صورت خود زدند وگریبان چاك نمودند وام کلثوم سلام الله علیها نالهٔ وامحمداه واعلیاه وااماه برداشت پس حضرت ورا تسلی داد وفرمود یا اختاه تعزی بعزاء الله فان سکان السموات یفنون واهل الارض کلهم یموتون وجمیع البریة یهلکون ای خواهر صبر کن که سکان سموات فانی میشوند وتمام اهل زمین میمیرند وجمیع مخلوقات هلاك میکردند بعد فرمود ای خواهرای ام کلثوم ای زینب ای فاطمه ای رباب انظرن اذا انا قتلت فلا تشققن علی جیبا ولا تخمشن علی وجها ولا تقلن هجرا ببنگرید چون من کشته شوم گریبان در مرگ من چاك نزنید وچهره بناخن خراشیده نکنید وحرف بیهوده مگوئید وازطریق دیگر روایت کرده که چون حضرت زینب سلام الله علیها مضمون ابیات را شنید در خیمه منفرد با زنان واطفال نشسته بود خرجت حاسرة تجر ثوبها حتی وقفت علیه سر برهنه بیرون امد واز اضطراب جامه بر زمین میکشید تا بخدمت حضرت رسید وگفت واثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة الیوم ماتت امی فاطمه وابی علی واخی الحسن یا خلیفة

تسلیت حضرت باهلبیت

مثل لو ترك القطا ليلاً لنام

الماضين وثمال الباقين اى برادر كاش مرده بودم واينحالت را از تو نميديدم امروز پدر ومادر و برادرم از دنيا رفتند اى يادگار رفتگان وپشت وپناه بازماندگان پس حضرت نظر حسرت بسوى خواهر نگريست وفرمود اى خواهر حلم وبردبارى را پيشه كن عرض كرد بابى وامى استقتل نفسى لك الفداء پدر ومادرم بقربانت ايا ترا ميكشند جانم فداى تو باد فرد غصته وترقرقت عيناه بالدموع حضرت گريه خود را بر گردانيد واب در چشم مبارك بگردانيد وفرمود لو ترك القطا ليلاً لنام اگر بگذارند قطا را در شب هرآينه ميخوابد زينب كبرى گفت يا ويلتاه افتغصب نفسك اغتصابا فذلك اقرح لقلبى واشدّ على نفسى ثم اهوت الى جيبها فشقت وخرّت مغشية عليها اى واويلاه ايا بجبر وتعدّى باين بلا گرفتار شده اين بر دل من سخت تر وازهمه مشكلتر است پس گريبان خود را چاك زد وبيهوش بر زمين افتاد حضرت برخواست واب برروى خواهرش پاشيد وچون افاقه حاصل گشت او را تسليت داد ومصيبت پدر وجد بزرگوارش را تذكره نمود انتهى شيخ كمال الدين محمد بن موسى الدميرى الشافعى در حيوة الحيوان گويد قطا مرغيست كه در بيابان قفر بيضه مى نهد وبچه هاى خود را در شب وروز از دور اب ورده سقى ميكند وچون در شب تاريك در حوصله خود از براى اطفالش اب اورد ونزديك اشيانه خود رسد صيحه ميزند قطا قطا ميگويد ودرميان عرب اين كلمه لو ترك القطا ليلاً لنام از هركسى ضرب المثل ميشود كه بدون اراده واختيار خود در بليه گرفتار ايد رجعنا الى المقصد ودر مهيج الاحزان ومخزن البكاء گويد كه بعضى از ثقات ذكر كرده اند كه ام كلثوم عرض كرد اى برادر اين چه باديه هولناكى است كه از ان خوف عظيم بر دلم جا كرده حضرت فرمود بدانيد كه من در وقت عزيمت صفين با پدرم امير المؤمنين وارد اين زمين شديم پدرم فرود امده سر در كنار برادرم گذارده ساعتى در خواب رفت ومن بربالين او نشسته بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بيدار شد وزار زار ميگريست برادرم سبب انرا پرسيد فرمود در خواب ديدم كه اين صحرا دريائى بود پر از خون وحسين من در ميان انجا افتاده بود ودست وپا ميزد وكس بفرياد او نميرسيد پس روى من كرده فرمود

یا ابا عبدالله کیف تکون اذا وقعت ههنا الواقعه ای حسین چگونه خواهی بود هرگاه ترا
در این زمین چنین واقعه روی دهد گفتم صبر میکنم و بجز از صبر چاره ندارم

مقصد ششم در خریدن حضرت حسین علیه السلام زمین کربلا را

مرحوم عالم ربانی شیخ یوسف بحرانی در انیس المسافر وجلیس الحاضر که معروف بکشکول است
گوید روی ان الحسین ع اشتری النواحی التی فیها قبره من اهل نینوی والغاضریه بستین الف درهم
وتصدق بها علیهم وشرط ان یرشدوا الی قبره ویضیفوا من زاره ثلاثة ایام مرویست که چون
حضرت حسین ع وارد زمین کربلا شد نواحی قبر مبارک را از اهل نینوا وغاضریه بشصت هزار
درهم خرید بعد ان زمین را بایشان تصدق نمود وشرط فرمود که زوار را بان قبر شریف ارشاد
ودلالت بکنند وایشان را تا سه روز مهمان نمایند وقال علیه السلام حرم الحسین ع الذی اشتریه
اربعة امیال فی اربعة امیال وانحضرت یعنی صادق ع فرمود حرم حسین ع که ان بزرگوار خرید
چهار میل اندر چهار میل است وان حلال است باولاد ودوستان انحضرت وحرام است
بر غیر ایشان از مخالفان ودر حرم حسین ع برکت خدا وسید جلیل رضی الدین بن طاوس ره
که چرا بر ایشان حرام شد بعد از صدقه کردن زیرا که ایشان وفا بشرط ننمودند شیخ بحرانی ره
گوید مؤید این روایات است انچه شیخ فخر الدین بن طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده حرم
تصریح کرده وگفته که از حضرت صادق ع منقول است که حرم الحسین ع الذی اشتریه اربعة
امیال فی اربعة امیال فهو حلال لولده وموالیه وحرام علی غیرهم ممن خالفهم وفیه البرکة وانچه
سید محدث سید نعمة الله جزایری قدس سره در کتاب زهر الربیع ذکر کرده که سید بن طاوس
از ابی حمزه ثمالی روایت کرده وخبر را نقل نموده بعد گفته وروی ان الحسین ع اشتری النواحی
وخبر متقدم را تا آخر ذکر کرده دلیل است بر اینکه با این اخبار مذکوره از مواضع معتمد واثق شده

۲ است

۲ فرمود

قصد ششم

خریدن حضرت حسین زمین کربلا را

مقصد هفتم در خصایص تربت کربلا

قصيدهٔ شيخ حسن حلّى ره

از جملهٔ خصايص و فضايل اين تربت مباركه اين است كه وسيله قبولى اعمال است

شيخ حسن بن راشد حلّى ره گويد

لم يشجني رسم دار دارس الطلل | ولا جرى مدمعي في اثر مرتحل
ولا تكلف لي صحبي الوقوف على | ربع الحبيب ارجّي البرء من علل
لي شاغل عن هوى الغيد الحسان | او البيض الملاح بذكر الفادح الجلل
مصاب خير الورى السبط الحسين | شهيد الطف نجل امير المؤمنين علي
سليل حيدرة الهادي وفاطمة | الزهراء افضل سبطي خاتم الرسل
نور تكون من نورين ذاتهما | من جوهر مجمل القدس متصل
سرّ الاله الذي لا زال يظهر بالا | ثار مع الانبياء الاعصر الاول
شمس الهدى علة الدنيا التي صدر | الوجود من اجلها عن علة العلل
الجوهر النبوي الاحمدي ابو الا | ئمة السادة الهادين للسبل
سبط النبي حبيب الله اشرف من | يمشي على الارض من حاف ومنتعل
بريجاب دعا الداعي وتقبل اعما | ل العباد ونستشفي من العلل

در رساله غاية القصوى گويد بدانكه بعد از احراز مقدمات و اجزاء و شرايط صحت و رفع موانع نماز سزاوار است سعى نمودن در تحصيل شرايط قبول و رفع موانع آن زيرا كه صحت غير قبول است گاه ميشود عمل صحيح است و تارك نماز و مستحق عقاب الهى نيست لكن آن عمل قبول بارگاه احديت نيست و شرايط قبول چند چيز است اول كه عمدهٔ آنها است اقبال قلب كه بمنزلهٔ روح است پس اگر حضور قلب در تمام نماز داشته باشد تمام آن مقبول و الّا بمقدار يكه حضور قلب داشته همان مقبول است از نصف يا ثلث يا ربع نماز و معنى اقبال آنست كه بداند چه ميگويد و متذكر عظمت ذو الجلال كبريائى جلت عظمته باشد كه او مثل ساير مخاطبين نيست و تكلم كند با حضرت او سبحانه در حاليكه هيبت او در دلش راسخ باشد

ذکر موانع قبول نماز

رفع موانع

وبداند که در اداء حق او مقصر است دویم از موانع قبول عمل عجب است پس باید از کید
شیطان در حذر باشد مبادا در نفس او عجبی پیدا شود سیم از موانع قبول نماز ندادن
زکوة و خمس و سایر حقوق واجبه است چهارم و پنجم و ششم حسد و تکبر و غیبت است هفتم خور
دن مال حرام و آشامیدن مسکرات است هشتم نشوز زن و گریختن غلام و کنیز است از
آقای خود بلکه مقتضای قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین آنست که نماز و غیر آن از سایر اعمال
از عاصی و فاسق مقبول نیست انتهی اما تربت سید الشهداء ع رفع موانع و دفع حواجب قبول
مینماید چنانچه در خصایص الحسینیه گوید ان السجود علی تربتها تخرق الحجب السبع ومعنی
هذا الحدیث اما خرق السموات للصعود او المراد بالحجب المعاصی السبع التی تمنع قبول
الأعمال علی ما فی روایة معاذ بن جبل وان السجود علیها نور الی الارضین ودر رساله منهج
الرشاد گوید بدانکه افضل همه افراد ما یصح السجود علیه خاک و گل است و افضل انها
تربت سید الشهداء ع که در احادیث معتبره است که سجده بر آن خرق هفت حجاب سمای
میکند یعنی موانع قبول که در هر یک از آسمانها است بر میدارد و نور میدهد در محل
سجود تا هفتم طبقه زمین و اگر بر تربت سید الشهداء ع که خاک باشد سجده کند فضیلت
آن از مهر ساخته بیشتر است و بعد از تربت سید الشهداء ع سجده بر گل و خاک از سایر چیزها
افضل است **مؤلف گوید** تا کسی خبر معاذ بن جبل را که در خصایص اشاره کرده نبیند
و صعوبت قبولی عمل و اهمیت موانع و حجب سبعه را نفهمد جلالت امر سید الشهداء ع و فضیلت
این تربت مقدسه ملتفت نمیشود رضی الدین علی بن طاوس رضوان الله علیه در فلاح السائل
و نجاح المسائل که در عمل یوم و لیله وضع کرده نقل نموده که شخصی بمعاذ بن جبل گفت حدثنی
بحدیث سمعته من رسول الله ص حفظته و ذکرته کل یوم من دقته مما حدثک به خبر ده مرا بحدیثی
که از حضرت رسول ص شنیده باشی که آن را حفظ کنی و بواسطه اهمیت آن هر روز تذکره خاطر نمائی
معاذ گفت بلی پیغمبر خدا بمن فرمود ترا خبر دهم از چیزی که ما حدث نبی امته ان حفظته
نفعک عیشک و ان سمعته و لم تحفظه انقطعت حجتک عند الله تعالی خبر نداد پیغمبری بامت

فضیلت تربت کربلا

خود

رفع عمل

حدیث معاذ بن جبل در انواع قبول اعمال

خود که اگر حفظ کنی ازرا از حاصل عمر خود غنیمت باشد ترا واگر نشنوی و حافظ و عامل نشوی
تمام حجت باشد در نزد خدا تعالی فرمود ان الله خلق سبعة املاک قبل ان یخلق السموات
خداوند هفت ملک آفرید قبل از خلقت هفت آسمان و در هر یکی ملکی قرار داده و چون
ملائکه حفظه عمل بنده را از صبح تا شام مینویسند و بسوی آسمان میبرند له نور کنور الشمس
حتی اذا بلغ سماء الدنیا فیزکیه که او را نوری باشد همچون نور آفتاب تا باسمان اول میرسد
ملک او را تزکیه و تصفیه مینماید و بدقت ملاحظه میکند و گوید قف فاضرب بهذا
العمل وجه صاحبه بایست و بزن این عمل را بر روی صاحبش که من ملک غیبتم هر کس غیبت
بکند نمیگذارم عمل او صعود نماید بر ورد کارم مرا چنین امر فرموده حضرت فرمود پس
فرو باید و معه عمل صالح فیمر به فیزکیه ویکثره حتی یبلغ السماء الثانیة باز ملائکه حفظه عمل
صالح دیگر را بسوی آسمان صعود میدهند و چون بعد از تزکیه و دقت بسیار از آسمان اول
گذشته باسمان دوم میرسد ملکی که در آنجاست گوید بایست و بزن این عمل را بر روی
صاحبش که باین عمل اراده کرده است دنیا را و من ملک صاحب دنیا هستم نمیگذارم عمل او را
که از اینجا بگذرد فرمود ثم یصعد بعمل العبد مبتهجا بصدقة وصلوة بعد از آن عمل عبد
را نیز بالا میبرند که مبتهج و مشتمل میشود بصدقه و نماز و ملائکه حفظه از وی تعجب
میکنند و آنرا باسمان سیم صعود میدهند ملک آنجا گوید قف فاضرب بهذا العمل
وجه صاحبه وظهره انا ملک صاحب الکبر بایست و بزن این عمل را بر روی و پشت صاحبش
که من ملک موکل بر کبر هستم و صاحب این عمل بر مردم در مجالس کبر و بزرگی جسته و خداوند
مرا مامور نموده که نگذارم عمل او را از اینجا بگذرد و حضرت فرمود باز ملائکه حفظه عمل
عبد را بسوی آسمان میبرند که او را پرتوی مثل ستاره تابان باشد و صدا میکند به تسبیح و صوم
وحج و چون باسمان چهارم میرسند ملک آنجا گوید بایست و این عمل را بر روی و شکم صاحبش
بزن که من ملک عجب هستم و صاحب این عمل در این امر عجب نموده و از خود راضی گشته حضرت
فرمود و حفظه عمل عبد را مانند عروسی که بر اهل خود میبرند بسوی آسمان صعود میدهند

مردود بودن عمل بواسطهٔ صفات خبیثه

وبر آسمان پنجم میرسند و لذلك رنين كرنين الابل عليه ضوء كضوء الشمس و از برای
او صدائی مانند صدای شتر و نوری همچون پرتو خورشید میباشد پس ملك آنجا گوید
بایست من ملك حسد هستم این عمل را بر روی صاحبش بزن و بر شانه اش بگذار که او بکسی که تعلم
میکرد حسد میبرد و بطاعت خدا عمل میکرد و چون از برای کسی در عمل و عبادت فضیلتی میدید
بر وی حسد میبرد و خیال خود را اعمال میکرد پس این عمل را بر دوش وی حمل کنند و از بر وی لعنت
مینماید حضرت رسول ص فرمود و حفظه اعمال عبد را بسوی آسمان ششم میبرند و ملك آنجا
گوید بایست که من صاحب رحمت هستم و بزن این عمل را بر روی صاحبش و ضایع کن چشمان
او را که صاحب او بهیچ رحم نکرده و چون گناهی یا صدمهٔ دنیا در بندهٔ از بندگان خدا دید
بر وی شماتت کرده و من مامورم که نگذارم این عمل از اینجا بالا برود و فرمود و حفظه عمل عبد
را که مشتمل بفقه و اجتهاد و ورع میشود له صوت كالرعد وضوء كضوء البرق و معه
ثلاثة آلاف ملك و او را صدائی مانند رعد و شعاعی همچون برق میباشد با سه هزار
ملك بالا میبرند و چون باسمان هفتم میرسند ملك آنجا گوید بایست و این عمل را
بصورت صاحبش بزن که من ملك حجاب هستم احجب كل عمل ليس لله انه اراد رفعة عند
الفواد و ذكرا في المجالس و صوتا في المدائن باز میدارم هر عملیرا که از برای خدا نباشد
این شخص اراده کرده با این عمل رفعت در نزد بزرگان و شهرت در مجالس و شوکت در بلاد
را و من از جانب حق مامورم که عمل او را از اینجا نگذارم مادامیکه خالص نباشد حضرت فرمود
وتصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من خلق حسن وصمت وذكر كثير تشيعه ملائكة
السموات والملائكة السبعة بجماعتهم فيطوون الحجب كلها حتى يقوموا بين يديه فيشهدوا
له بعمل صالح ودعاء و حفظه عمل عبد را صعود میدهند و بان مبتهج میشوند که مشتمل
است بر خلق نیکو و صمت و ذکر کثیر و ملائکه سموات و ملائکه سبعه با جماعت خود
آنرا مشایعت میکنند و از همه حجب و موانع گذرانیده در پیشگاه خداوند [illegible]
پروردگار متعال میفرماید انتم حفظة عمل عبدي وانا رقيب على ما في نفسه شما حافظ عمل

تحسر معاذ و شرایط قبول اعمال

بنده من هستند و من عالم قلب وهم بدین عمل مرا اراده نکرده برا و باد لعنت من ان
ملائکها کویند علیه لعنتك ولعنتنا برا و باد لعنت تو ولعنت ما پس معاذ کریست وعرض
کرد یا رسول الله ما اعمل پس من چه کنم فرمود اقتد بنبیك یا معاذ فی الیقین اقتدا نما
بر پیغمبر خود ای معاذ در یقین عرض کرد تو رسول خدا هستی و من معاذ بن جبلم فرمود اگر
در عمل تو تقصیری باشد فاقطع لسانك عن اخوانك وعن حملة القران زبان خود را از اخوان
دین خود و از حاملین قران کوتاه بکن وذنوب خود را خودت حمل کن و بر اخوان خود حمل
منما و در عمل خود ریا مکن و بحش مکو که مردم بسبب سوء خلق تو از تو بترسند و ما کسی نحو
منما که دیگری نزد تو باشد و بر مردم بزرگی مفروش که اجر آخرت از تو فوت شود و مردم
مدرکه سگهای جهنم ترا میدرند خداوند فرموده والناشطات نشطا یا معاذ انی ناشطات
چیست سگهای جهنم است که گوشت و استخوان میدرند عرض کرد کدام کس طاقت
این خصلتها دارد فرمود ای معاذ اما انه یسیر علی من یسره الله علیه اگاه باش که این
اسان تر است بر کسی که خدا او را توفیق داده باشد راوی گوید و ما رایت معاذا یکثر تلاوة القران
کما یکثر تلاوة هذا الحدیث را نوفلی که معاذ این خبر را از حضرت پیغمبر ص شنید زیاد از تلاوت
قران این حدیث شریف را تلاوت میکرد انتهی و از این خبر مطلع شدی که قبول اعمال بچه حد
اشکال دارد و نیل ثواب عبادات و طاعات بچه اندازه صعب است پس ملتفت باش برکات
و خصایص تربت مقدسه حضرت سید الشهداء ع که یکی خرق این حجب سبعه و رفع این موانع
عمده است و علاوه بر اینکه در عالم علوی این اثر می بخشد در عالم سفلی نیز تا هفتم طبقه
زمین نور

و از جمله خصایص اما نبودن تربت مبارکه است از عذاب قبر و ذکر تمهیدی در این باب

میدهد

از بدو عالم الی یومنا هذا میان اهل معصیت که امده شنیده نشده که بعد از مردن بدن
یکی از انها را زمین قبول نکند و بیرون اندازد مگر در حق چند نفر از ایشان یکی در زمان

کشتن محلم عامر بن اضبط را

حضرت رسول سید عطاء الله جمال الدین محدث شیرازی شافعی در روضة الاحباب گفته از
اوثق کتب عامه است گوید اورده اند که پیش از انکه حضرت رسول بجانب مکه روان شود
در اول ماه رمضان سال هشتم ابو قتادهٔ انصاری را با هشتصد کس بجانب اضم فرستاد تا
مردم را گمان شود که حضرت داعیه ان دارد که بر سر ان جماعت رود و محلم بن جثامه لیثی از انجمله
بود در راه عامر بن اضبط اشجعی بدیشان رسید و تحیه بطریق اهل اسلام بجا اورد قوم با بن
مقدار حکم اسلام او کرده بوی تعرض نمودند ولکن محلم بن جثامه لیثی بواسطهٔ عداوتی که در
جاهلیت با او داشت این معنی را از او برنمی شمرده برو حمله برد و برا بکشت و سلب و شتر
وبرا و متاع او را گرفت و اهل ان سریه تا بمقصد رفتند و با دشمن ملاقات نا کرده مراجعت نمودند
وچون بموضع ذوخشب رسیدند شنیدند که رسول از مدینه بجانب مکه نهضت فرموده از عقب
حضرت روان شدند و در منزل سقیا بخدمت ان سرور مشرف شدند و ایه کریمه یا ایها الذین
امنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا تبتغون
عرض الحیوة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة تا اخر ایت در شان محلم بن جثامه نازل شد نقل
است که محلم امد و مقابل ان سرور بدو زانو بنشست والتماس کرد که انحضرت بجهت وی طلب
امرزش کند رسول چون از استماع حرکت او با عامر کرفته خاطر گشته بود فرمود لا غفر الله
لك محلم گریان از مجلس حضرت برخواست و اشک چشم خود را بر دامن خویش پاک میکرد و ما
میجورد و گویند بعد از هفت روز از دنیا نقل کرد وچون دفنش کردند زمین او را بیرون
انداخت خبر بپیغمبر اوردند که زمین محلم را قبول نمیکند فرمود بدرستیکه زمین قبول
جماعتی کرده که بدتر بودند از محلم ولکن خداوند تعالی میخواهد که شما را متعظ ساخته و با حترام
بندهٔ مؤمن دانا کردانید و روایتی انکه فرمود میخواهد که شما را ایتی ونشانه بنماید در قتل
بندهٔ مؤمن ولهذا در حدیث وارد شده که لزوال الدنیا اهون علی الله من سفك دم امرئ
مسلم بغیر حق القصه محلم را بمیان کوهی بردند و انداختند وکرد وی را سنک چین کردند و
بعضی از مفسران در سبب نزول این ایت وجوه دیکر کفته اند والله اعلم ویکی از انها خارث

قصه زن فاحشه

ملعون بود که بعد از قتل محمد و ابرهیم پسرهای مسلم بن عقیل چون بدست مقاتل ندیم ابن
زیاد که از موالیان دودمان نبوت بود مقتول شد در روضة الشهدا نقل کرده که بدن نجس
او را سه مرتبه در آب افکندند آب او را نپذیرفت و بکنار انداخت و سه نوبت او را در چاه
انداختند و با سنگ و خاشاک انباشته نمودند هم زمین او را نپذیرفت و بیرون افکند
آنگاه تن او را سوختند و خاکسترش را دستخوش صرصر ساختند و دیگر زن فاحشه بود در
زمان حضرت صادق چنانکه عالم زکی میرزا رضی قزوینی رحمه الله در تظلم الزهرا از مدارک
سید محمد عاملی طاب مضجعه نقل کرده که ان امرأة قذفها القبر مرارا لانها کانت تزنی وتحرق
اولادها زنی وفات کرده چون او را دفن کردند قبر او را بیرون انداخت و کرات این قصه
عجیبه اتفاق افتاد زیرا که آن زن زنا میکرد و بچه از زنا تولید میشد میسوخت وان امها اخبرت
الصادق بذلک لاجرم مادر آن فاحشه بخدمت حضرت صادق آمد این امر را اخبار کرد
حضرت فرمود انها کانت تعذب خلق الله بعذاب الله این زن خلق خدا را بعذاب خدا معذب
میداشت اجعلوا معها شیئا من تربة الحسین علیه السلام فجعل فاستقرت قدری از تربت حسین
با او دفن کنید و چون از آن خاک پاک بگذاردند زمین قرار گرفت و شوشتری علیه الرحمه در
خصایص الحسینیه گوید که از جمله خصایص تربت مقدسه یکی هم این است که اذا جعل مع المیت
فی القبر کان له امانا فی القبر چون آن تربت مبارکه را در قبر با میت بگذارند از برای او
امانی باشد در قبر بعد این قصه را بطریق اجمال نقل کرده و مرحوم علامه مجلسی قدس سره
در تحفة الزائر گوید و از جمله فواید تربت شریفه آنست که مستحب است با میت در قبر گذاشتن
و کفن را بآن نوشتن چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام رضا منقول است که فرمود
چه مانع است احدی از شما را که هرگاه میت را دفن کند در برابر رویش مهری از خاک حضرت
امام حسین بگذارد و در زیر سرش نگذارد و بسند صحیح منقول است که حمیری بخدمت
حضرت صاحب الامر عریضه نوشت و سؤال کرد که خاک قبر امام حسین را با میت در قبر
میتوان گذاشت در جواب نوشتند که با میت در قبر باید گذاشت و با حنوطش مخلوط

امان بودن تربت از عذاب قبر

مخلوط باید کرد و ایضا نوشت که کفن را بان مسوان نوشت نوشتند که خوبست و جایز است

و از جملهٔ خصایص از تربت مبارکه انست که شفا است از هر دردی شیخ محمد بن نفیع رحمه الله گوید

طوبی لأرض حلّ فی اکنافها	جسد الحسین فطاب ذاک الموضع
قد قدّست أرض الطفوف و بورکت	لما اغتدی لک فی ثراها مضجع
لک تربة فیها الشفاء و قبّة	فیها الدعاء الی المهیمن یرفع
هم سادة الدنیا و یوم معادنا	فی الحشر منه شافع و مشفع

شیخ صالح بن عرندس رحمه الله گوید

حبی بثلاث ما احیط بمثلها	ولی فما زید سواه و لا عمرو
له القبّة البیضاء و بالطف لم تزل	نطوف بها حزنا ملائکة غرّ
له تربة فیها الشفاء و قبّة	یجاب بها الداعی اذا مسّه الضرّ
و ذریّة دریّة منه تسعة	ائمّة حق لا ثمان و لا عشر

بر اهل خبر روشن و هویداست که در میان بیست و سه خصیصه تربت مقدس حسینیه سلام الله علیه مسئله شفاء بودن ان یک امتیاز مخصوصی دارد زیرا که یکی از ان چهار چیز است که خداوند احدیت در عوض شهادت با حضرت عنایت فرمود پس مناسب دیدم که دو خبر و دو قصه در این مقام مذکور نمایم شیخ جلیل ابو علی حسن بن محمد طوسی قدس سرهما در امالی از حارث بن مغیره بصری روایت کرده که بحضرت صادق ع عرض کردم انی رجل کثیر العلل و الامراض و ما ترکت دواء الا تداویت به فما انتفعت بشیء منه که مرا درد و رنج فراوان است و هیچ دوائی سودی ندیدم فرمود این انت عن طین قبر الحسین بن علی ع فان فیه شفاء من کل داء و امنا من کل خوف چرا از تربت قبر حسین ع

خبر محمد بن مسلم در باب تربت

غفلت داری که شفای هر درد و امان از هر خوف است و گاهی که اخذ تربت خواهی کرد
این دعا را بخوان اللهم انی اسئلك بحق هذه الطینة و بحق الملك الذی اخذها و بحق
النبی الذی قبضها و بحق الوصی الذی حل فیها صل علی محمد و اهل بیته و افعل بی
کذا و کذا و بجای کذا و کذا حاجات خویش را طلب بکند بعد حضرت صادق ع فرمود ملکی که این
تربت را اخذ کرد جبرئیل بود و از برای حضرت رسول ص آورد و عرض کرد این تربت فرزند تو
حسین است که امت تو بعد از تو او را خواهند کشت و پیغمبری که این را اخذ کرد محمد بود و وصی
که در ان حلول کرد حسین ع بود که با سایر شهدا در ان خاك مدفون شدند حارث بن مغیره
گوید عرض کردم جان من فدای تو باد دانستم که این تربت دوای هر درد است لیکن چگونه
امان است از هر خوف فرمود هر گاه از سلطانی یا دیگری هراسان باشی هنگام
بیرون شدن از خانه مقداری از تربت با خود حمل کن و این دعا قرائت نما اللهم انی
اخذته من قبر ولیك و ابن ولیك فاجعله لی امنا و حرزا لما اخاف و ما لا اخاف و اینکه
میفرماید از آنچه میترسم و از آنچه نمیترسم معنی چنان است که تواند شد که شخص از بعضی
حوادث بیخبر است و خوف ندارد یا از بعضی بلیات از در جهل بیمناك نیست و این تربت
مقدسه از همه اینها محفوظ میدارد بالجمله حارث بن مغیره گوید بامر آنحضرت امتثال کردم و آنچه
را که فرموده بود گفتم از ان الام و اسقام شفا یافتم و ان تربت مبارکه از هر چه میترسیدم و
نمیترسیدم ایمن امان شد فما رایت مع ذلك بحمد الله مکروها و لا محذورا و دیگر بعد از
ان بحمد الله مکروه و محذوری ندیدم و شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی طاب الله رمسه در کامل
الزیارة باسناد خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت رفتم بمدینه و بیمار شدم فارسل الی ابو
جعفر علیه السلام شرابا مع الغلام مغطی بمندیل حضرت امام محمد باقر ع دوائی با غلام خود برای
من فرستاد و دستمالی بالای ان بود چون غلام آورد و گفت که این را بخور که حضرت مرا امر
کرده است که نروم تا بیاشامی این دوا را پس چون گرفتم و خوردم فاذا رایحة المسك منه
واذا بشراب طیب الطعم بارد شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشك از ان ساطع

شفا یافتن محمد بشربت تربت

بود پس غلام گفت حضرت فرمود که چون بیا شامی بخدمتش بروی من تعجب کردم که قادر
بحرکت نیستم و برپا نمیتوانم بایستم فلما استقر الشراب فی جوفی فکانما نشطت من عقال ولی چون
انشربت در جوف من قرار گرفت گویا از بند رها شدم برخواستم و بدر خانه ابحضرت امدم و رخصت
طلبیدم حضرت فرمود صح الجسم فادخل جسمت صحیح شده است داخل شو من گریه کنان داخل شدم
و سلام کردم دست و سرش را بوسیدم فرمود چرا گریه میکنی ای محمد عرض کردم قربانت شوم ابکی
علی اغترابی و بعد الشقه و قلة القدرة علی المقام عندك انظر الیك میکریم بر غربت خود و دوری
راه از خدمت شما و کمی قدرت در ماندن در ملازمت شما که پیوسته نظر بر شما بکنم فرمود
امّا کمی قدرت خدا وند چنین کرده است شیعیان و اهل مودت ما را و ملا را بسوی ایشان منعطف
ساخته و امّا غربت تو پس مؤمن در این دنیا غریب است زیرا این خلق منکوس تا از این دار
فنا برحمت خدا برود و در بعد مکان با ابعبد الله الحسین تاسی کرده که در زمینی است که دور
است از ما در کنار فرات و امّا انچه از محبت قرب ما و شوق دیدار ما ذکر نمودی و انکه بر این
مامول قادر نیستی پس خداوند از دلت اگاه است و ترا بر این نیت جزا خواهد داد بعد فرمود اهل
تاتی قبر الحسین علیه السلام قلت نعم علی خوف و وجل ایا بزیارت حضرت حسین میروی گفتم بلی با بیم
و ترس بسیار فرمود ماکان فی هذا اشد فالثواب فیه علی قدر الخوف هر قدر که ترس بیشتر است
ثوابش عظیم تر است و هر کس در این سفر خوف ببیند از خشیت روز قیامت ایمن باشد و بغفرت
از زیارت منصرف میشود بعد فرمود چگونه یافتی انشربت را گفتم[۱۲] انکم اهل بیت الرحمة و انك وصی
الاوصیاء گواهی میدهم که شما اهل بیت رحمتید و تو وصی اوصیاء در وقتی که غلام
انشربت را اورد قدرت نداشتم که برپا بایستم و از خود نا امید بودم و چون ان شربت را نوشیدم
فما وجدت مثل ریحه و لا اطیب من ذوقه و طعمه و لا ابرد منه مثل عطر و ذوق و طعم او را ندیدم
بودم غلام گفت که مولای من فرموده که بیا گفتم با این حال میروم هر چند جانم برود و چون روانه
شدم گویا از بند رها شدم پس سپاس خداوند یرا که شما را رحمت کرده است برای شیعیان
شما فقال یا محمد ان الشراب الذی شربته فیه من طین قبر الحسین و هو افضل ما استشفی به

روح محمد

ارض الحسین

الاستشفاء

۱۲ اشهد

آداب استشفاء بتربت مبارکه

فرمود ای محمد اين تربت که خوردی از خاک قبر حسين ع بود و در نسخهٔ ديگر قبر را بانی
و مراد از ان نيز قبر حسين ع است که در سطر ديگر از لفظ حاير ظاهر است و از برای
شفا از ان هر چيزی نمی باشد فلا نعدل به فانا نسقيه صبياننا ونساءنا فنری منه کل خير وهيچ
چيز را بان برابر مکن که ما باطفال و زنان خود ميخورانيم و از ان خير بسياری می بينيم عرض کرد
قربانت شوم ما بر ميداريم و طلب شفا از ان ميکنيم فرمود شخصی انرا بر ميدارد و از حاير بيرون
مياورد ظاهر اينکه در چيزی به پيچد پس هيچ جن و جانوری و چيزی که درد و بلائی داشته
باشد نيست مگر انکه انرا استشمام ميکند و برکتش برطرف ميشود و برکتش را ديگران می
برند و ان تربت که بان معالجه ميکنند چنين نبايد باشد و اگر اين علت که گفتم نباشد هر که
انرا بر خود بمالد يا از ان بخورد البته در همان ساعت شفا می يابد وما هو الا كالحجر الاسود
اتاه صاحب العاهات والكفر والجاهلية وكان لا يتمسح به احد الا افاق قال ابو جعفر ع
وكان كابيض ياقوتة فاسود حتى صار الى ما رايت ونيست و مگر مانند حجر الاسود که اول مثل
ياقوتی بود در نهايت سفيدی و هر بيماری و درد ناکی که خود را بران ميماليد در ساعت شفا
ميافت و چون صاحبان دردها و اهل کفر و جاهليت خود را بران ماليدند سياه شد
و اثرش کم شد عرض کردم جعلت فداك اين تربت مبارکه را من چه طور بر ميدارم فرمود تو
هم مانند ديگران بر ميداری اين تربت را ظاهر و گشوده و در ميان خورجين و در جاهای
چرکين ميافکنی پس برکتش ميرود گفتم راست فرمودی جعلت فداك فرمود قدری از ان
بتو ميدهم چه طور ميبری عرض کردم در ميان ثياب خود ميگذارم فرمود فقد رجعت
الى ما كنت تصنع اشرب عندنا منه حاجتك ولا تحمله فانه لا يسلم لك برکتش بهمان قرار که
بعمل مياوری نمی باشد ازان در نزد ما انقدر که ميخواهی و حمل مکن که سالم نمی ماند از ان
برای تو فسقانا منه مرتين و انحضرت دو کرت از ان تربت بمن نوشانيد و ديگر از ان وجع که داشتم

چيزی — اما تفصيل دو قصه در باب تربت مقدسه — نيافتم

روح مجسم
بعض از آداب شفاء و حرمت تربت مبارکه

قصهٔ پیرزال در معالجه بتربت

خبر [illegible] در باب تربت

مرحوم شیخ طوسی کتاب مصباح در امالی از مشایخ کرام خود روایت کرده که محمد از دی گفت
صلیت فی جامع المدینة والی جانبی رجلان علی احدهما ثیاب السفر در مسجد جامع مدینه
نماز میکردم ومن در پهلوی من دو مرد بودند بر یکی از آنها جامهٔ سفر بود یکی از آنها بدیگری
گفت که در تربت قبر حسین ع شفای از هر درد است ومن مرضی داشتم وطبیب را که معالجه
کردم عافیت نیافتم تا آنکه خوف هلاک بر من مستولی شد واز خود نا امید شدم وکانت عندنا
امراة من اهل الکوفة عجوز کبیرة ونزد ما پیرزالی بود از اهل کوفه که بنزد من آمد در وقتی
که علتم نهایت شدت داشت وگفت درد ترا هر روز در زیادتی می بینم گفتم بلی گفت فهل
لك ان اعالجك فتبرء باذن الله عز وجل میخواهی ترا معالجه بکنم که از این مرض نجات
یابی گفتم من بسی محتاجم بچنین چیزی پس آبی در قدحی کرد وبنزد من آورد وچون آن آب را
آشامیدم صحیح شدم که گویا هرگز آزاری نداشتم بعد از چند ماه آن زن بنزد من آمد واو
سلمه نام داشت گفتم بالله علیك یا سلمة بماذا داویتنی ترا بخدا قسم میدهم آن چه دوا بود که
بمن دادی گفت بیکدانه از این تسبیح که در دست دارم ترا دوا کردم گفتم این تسبیح چیست
گفت انها من طین قبر الحسین علیه السلام خاك قبر امام حسین ع است من او گفتم
یا رافضیة داویتنی بطین قبر الحسین ای رافضیه مرا بخاك قبر حسین ع مداوا میکنی آن زن
خشمناك از پیش من بیرون رفت ودر همان ساعت آزار من عود کرد وچندان شدت هم
رسانیده است که خوف هلاك بر خود دارم در این هنگام مؤذن بانگ اذان برداشت
وآن دو نفر بنماز برخواستند واز من غایب شدند وایضا شیخ رحمه الله در همانکتاب نقل
کرده است که موسی بن عبد العزیز گفت یوحنا طبیب نصرانی مرا ملاقات کرد وگفت بحق
نبیك ودینك من هذا الذی یزور قبره قوم منكم بناحیة قصر ابن هبیرة بحق پیغمبر ودینت
که بگو کیست آنکسی که مردم بزیارتش میروند در ناحیه قصر ابن هبیره آیا از اصحاب پیغمبر
شما است گفتم نه او امام حسین ع پسر دختر پیغمبر ما است بمن بگو که چرا این سؤال کردی
گفت عندی حدیث طریف در این باب خبر غریبی دارم شاپور خادم رشید شبی مرا طلبید

قصهٔ موسی بن عیسی و یوحنا طبیب

چون بنزد او رفتم مرا برداشت و برد بخانهٔ موسی بن عیسی که از خویشان خلیفه بود
دیدم که بیهوش افتاده است بر رخت خواب و اذا بین یدیه طست فیه حشو جوفه و در پیش
رویش طشتی بود که جمیع احشایش دران طشت ریخته بود و هرون الرشید او را دران
ایام از کوفه طلبیده بود شاپور پرسید از خادم مخصوص موسی و گفت این چه حالتست
که در او می بینم گفت یکساعت قبل ازین در نهایت صحت و خوشحالی نشسته بود و با ندیمان
خود صحبت میداشت و شخصی از بنی هاشم حاضر بود گفت من علت شدیدی داشتم و هرچه
معالجه کردم فائده نداد تا انکه کاتب من گفت که از تربت حسین علیه السلام بردار و مداوا کن چنین
کردم و عافیت یافتم موسی گفت که هیچ ازان پیش تو مانده است گفت بلی پس فرستاد و قدری
ازان تربت را آوردند موسی گرفت و از روی استخفاف نزد ابر خود استعمال کرد پس در
ساعت فریاد کرد که النار النار طشت بیاورید چون طشت آوردند انها که در طشت
است از او جدا شد پس ندیمان پراکنده شدند و مجلس بماتم مبدل شد شاپور بمن گفت
که بیا ملاحظه کن ایا چارهٔ در علاج این مرد میتوانی کرد من چراغی طلبیدم و چون در
طشت نظر کردم دیدم که جگر و سپر روشش و دلش همه در طشت افتاده است بسیار
تعجب کردم و گفتم ما لاحد فی هذا صنع الا ان یکون لعیسی الذی کان یحیی الموتی هیچ کس چارهٔ
این نمیتواند کرد مگر عیسی که مرده را زنده میکرد شاپور گفت که راست میگوئی و لیکن اینجا
باش تا معلوم شود که حالش بکجا منتهی میشود من شب نزد ایشان بماندم و در سحر بجهنم
واصل شد راوی گفت یوحنا بادین نصرانیت مکرر میامد و حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت
میکرد و بعد ازان مسلمان شد و اسلامش نیکو شد

روز سیم محرم ورود عمر بن سعد لعین بکربلا و مشتمل میشود این وقعه بر مقاصد تسعه مقصد اول در اخبار حضرت رسول از ظلم عمر سعد

اخبار حضرت رسول از ظلم ابن سعد

سند و قصه علاوه بر روایات کتب مقاتل و تصانیف معتبره که در تضاعیف و قعه منقول خواهد شد اثر نعم کفایت میکند در این مقام روایت نمام که کویند ارباب حدیث وسیر متفقند که یک روز بعد از نزول امام که روز سیم محرم سنه شصت و یک هجری بود عمر بن سعد با چهار هزار منافق وارد صحرای کربلا شد

ولله در القائل

فلعنة الله والأملاك فاطبة ... على ابن سعد وارباب الضلالات

فاستبدلوا بعلي ابن هند شقى ... وبالحسين يزيدا ذا الغوايات

فما رعوا فاطما في سفك مهجتها ... ولا اراوحرمة للفاطميات

بل اوقعوا الفتك في ال النبي وما ... ابقوا على الطفل او سبي العليلات

وابرزوا الحاسرات الغر من حجب ... مشهرات على ظهر الجمالات

قتل واسر وتشتيت ومس اذى ... موزعات على حكم البريات

فمنهم من تمس الارض وجنته ... ومنهم خائض بحر المنيات

فصاح ها تفا اهل البيت من ولي ... هذا الحسين عري بالرمالات

براس رمح سنان راسه اشرا ... والنور يسطع منه اى سطعات

نزعزع العرش من هذا المصاب اسى ... واظلم الحق مكسوف المنيرات

شیخ فخر الدین بن طریح رحمة الله علیه در منتخب از ابن مسعود روایت کرده که گفت بینما نحن جلوس عند رسول الله في مسجده اذ دخل علينا فتية من قريش ومعهم عمر بن سعد لعنه الله روزی در مسجد پیغمبر در خدمت آنحضرت نشسته بودیم که جماعتی از قریش داخل شدند و با ایشان بود عمر بن سعد لعنه الله فتغير لون رسول الله چون نظر رسول خدا بر ایشان افتاد و ابن سعد را دید رنگ مبارکش متغیر شد ما عرض کردیم یا رسول الله شما را چه روی داد فرمود انا اهل بيت اختار الله لنا الاخرة على الدنيا واني ذكرت ما يلقى اهل بيتي من امتي من قتل وضرب وشتم وسب وتطريد وتشريد ما اهل بیتیم که خداوند

اخبار حضرت رسول از ظلم ابن سعد

اخبر را بجهت ما بردنبا اختیار کرده ومن یا دکردم انچه را که با هل بیت من میرسد از امت من از کشتن وزدن وناسزا کفتن وراندن ومتفرق نمودن وزود باشد که اهل بیت مرا از دیار خود دور سازند وایشانرا طرد میکنند ومیکشند وان اوّل راس یحمل علی رأس رمح فی الاسلام راس ولدی الحسین واول سریکه در اسلام بر سر نیزه میزنند سر فرزندم حسین است خبر داده مرا این جبرئیل از جانب رب جلیل ودر انوقت حسین نیز حاضر بود چون این راشنید عرض کرد یا جدّاه فمن یقتلنی من امتک مرا که خواهد کشت فرمود یقتلک شرار النّاس واشار النبیّ الی عمر بن سعد بدترین خلق ترا میکشد واشاره کرد بعمر بن سعد واین بود که هرگاه ان ملعون بمسجد میامد اصحاب پیغمبر چون اورا میدیدند میکفتند هذا قاتل الحسین اینست کشنده حسین وان ملعون بحضرت حسین عرض کرد یا ابا عبد الله ان فی قومنا اناسا سفهاء یزعمون انی اقتلک جماعتی از سفهاء قوم کمان میکنند که من ترا میکشم حضرت فرمود والله انهم لیسوا سفهاء ولکنهم حلماء بخدا سوکند که ایشان سفهاء نیستند ولکن مردمان حلیم وبردبار هستند وبدیه من روشن است با ینکه بعد از من کندم ری را نخواهی خورد مکر اندکی وزود کشته خواهی شد

مقصد دوم در اخبار حضرت امیر از ظلم عمر بن سعد وتمهید از قول سلونی

شیخ فرج خطی ره در مدح حضرت امیر کوید

لله من نور قدس قد تجسّم فی	خیر الهیاکل والاجسام وانتظما
لولاه لم تخلق الافلاک خالقها	ولا اعدّ لها لوحا ولا قلما
ولا اضائت لنا شمس ولا قمر	ولا اهتدی احد من حیرة وعمی
بکفی حجته عن تعداد سوددِه	وفضله بعض ما قالت به الخصما

اختصاص کلمهٔ سلونی بحضرت امیر (ع)

وَاَثْبتوه جمیعاً فی صحاحهم — فاعجب لامر عظیم یبهر الحکما
اَمّن عِبادته الاصنام عادته — کسیدٍ قد نشا فی کبرها و نمی
وَصائم الصیف نذراً لا کمن شرب — الصهبا نهاراً بشهر الله فی الندما
وَمن یقول سلونی قبل تفقدنی — لمن یقول اسئلونی وقد فحما

از خصایص کریمه و فضائل عظیمه حضرت امیر صلوات الله علیه یکی هم اینست که کسی از اهل اسلام در منبر و محضر نتوانسته که بگوید سلونی قبل ان تفقدونی واگر یکی از مخالفین و معاندین گفته فوراً ملزم و مفحم شده و خجلت و انفعال و کذب و بهتانش بر همه مردم ظاهر شده مگر حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام که در منبر و محضر و مجلس چند مکررات این کلمه را فرموده و از دوست و دشمن هر چه از مشکلات و مقاصد خود سؤال نمود بجواب کافی نایل شد و سر نفر از اکابر علماء عامه بر این مطلب نقل اتفاق کرده اند چنانکه مرحوم شیخ یوسف بحرانی در انیس و جلیس گوید فائده سید محدث علامه نعمة الله جزایری در شرح کتاب توحید گفته که اتفق علماء الاسلام کما قال ابن عبد البر فی کتاب الاستیعاب علی ان کلمة سلونی قبل ان تفقدونی ما قالها احد غیر علی بن ابیطالب الا کان کاذبا و شیخ زین الدین علی بن یونس عاملی بیاضی رضوان الله علیه در کتاب صراط المستقیم الی مستحق التقدیم که اول کتابی است در امامت چنانچه در روضات الجنات گفته و در مقدمه بحار فرموده که در غایت متانت و سداد است گرچه از جمله کتبی است که نقل از آنها از زمان مرحوم آخوند ممکن نشده چنانچه در فیض قدسی ذکر کرده گوید و عن ابن شبرمه ما قال احد علی المنبر سلونی غیر علی و ابن حنبل در مسند خود از سعید نقل کرده که گفت لم یکن احد من اصحاب النبی یقول سلونی غیر علی پس مناسب است که یکی از اخبار این کلمهٔ مبارکه در این مقام مذکور آید و آنچه از تتبع اخبار و تصفح آثار معلوم میشود اول مقامی که حضرت امیر صلوات الله علیه این کلام را فرمود بعد از بیعت ظاهریه بود که بمسجد تشریف آورد و بمنبر صعود داده فرمود یا معشر الناس سلونی قبل ان تفقدونی بهمان تفصیل که در مجلد اول وقایع الایام

شرح بیت

اختصاص کلمهٔ سلونی بحضرت امیر (ع)

سؤال ابن کوّا از حضرت امیر ع

در روز بیستم شعبان از احتجاج طبرسی ره از اصبغ بن نباته نقل کرده‌ام و ایضاً در همان
کتاب از همین شخص روایت کرده که گفت خطبنا امیر المؤمنین ع علی منبر الکوفة فحمد الله
واثنی علیه ثم قال ایها الناس سلونی فانّ بین جوانحی علماً جمّاً روزی حضرت امیر ع در منبر
کوفه بنا خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ای مردم سؤال کنید از من که در این
سینه من است علم کثیری پس ابن الکوّاء برخاست و گفت یا امیر المؤمنین ما الذاریات ذرواً
فرمود بادها است گفت فما الحاملات وقراً فرمود ابر گفت فما الجاریات یسراً فرمود
کشتیها است گفت فما المقسمات امراً فرمود ملائکه گفت یا امیر المؤمنین وجدت کتاب
الله ینقض بعضه بعضاً دیدم کتاب خدا را که با یکدیگر متناقض است فرمود ثکلتک امک
یا ابن الکوّاء کتاب الله یصدّق بعضه بعضاً ولا ینقض بعضه بعضاً مادرت بعزایت بنشیند
کتاب خدا یکدیگر را تصدیق میکند و هرگز با یکدیگر متناقض نیست از هر چه میخواهی
بپرس عرض کرد یا امیر المؤمنین خداوند در جائی میفرماید ربّ المشارق والمغارب
و در جای دیگر ربّ المشرقین وربّ المغربین و در دیگری ربّ المشرق وربّ المغرب فرمود
ثکلتک امک یا ابن الکوّاء این مشرق و این مغرب است و امّا قوله تعالی ربّ المشرقین وربّ
المغربین مشرق زمستان علیحده است و مشرق تابستان علیحده آیا نمی‌بینی این را از قرب
و بعد آفتاب و امّا ربّ المشارق والمغارب بملاحظه این است که از برای آفتاب سیصد
و شصت برج است هر روز از یک برج طلوع میکند و در برج دیگر غایب میشود و دیگر
بآنجا عود نمیکند مگر در مثل آن روز از سال دیگر عرض کرد یا امیر المؤمنین از موضع
قدم تو تا عرش خدا چه قدر مسافت است فرمود ثکلتک امک یا ابن الکوّاء سل متعلماً
ولا تسئل متعنتاً بپرس از روی تعلّم نه از روی تعنّت و فساد از موضع قدم من تا عرش
خدا مسافت این است که کسی از روی اخلاص بگوید لا اله الا الله گفت یا امیر المؤمنین
چیست ثواب کسیکه بگوید لا اله الا الله فرمود من قال لا اله الا الله مخلصاً طمست
ذنوبه کما یطمس الحرف الاسود من الرقّ الابیض هر که یک مرتبه لا اله الا الله بگوید

سؤال از ثواب کلمهٔ توحید

از روی اخلاص گناهانش محو میشود چنانچه خط سیاه از کاغذ سفید محو میگردد و هرکس دو مرتبه بگوید خرقت ابواب السموات و صفوف الملائکة درهای آسمانها و صفوف ملائکه را خرق میکنند و میشکافند تا آنکه ملائکه میگویند بگو میگوید خشوع کنید از برای عظمت خدا و در سیم بار نشنید دون العرش فیقول الجلیل اسکنی فوعزتی وجلالی لاغفرن لقائلک بما کان فیه میرسد نزد عرش خداوند جلیل میفرماید ساکن شو قسم بعزت وجلال خودم هر اینه میامرزم ذنوب قائل ترا بعد از این ابرار میخواند الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه یعنی و بشکه عملش خالص شد قول و کلام او مرتفع میشود عرض کردم یا امیرالمؤمنین خبر ده مرا از قوس و قزح فرمود ثکلتک امک مگو قوس و قزح که قزح اسم شیطان است بگو قوس الله اذا بدت یبدو الخصب والریف که هر وقت ظاهر میشود علامت ارزانی و فراوانی است و بعد از آنکه چیزی از اجرام علوی پرسید گفت از اصحاب پیغمبر بمن خبر ده فرمود از کدام میپرسی گفت از ابی ذر غفاری خبر ده فرمود شنیدم از حضرت رسول که فرمود ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر آسمان سبز سایه نیفکنده بر کسی و زمین نبرده بر دوش سخن گوئی را که راستگوتر باشد از ابی ذر گفت از سلمان خبر ده فرمود به به سلمان از ما اهل بیت است و بر شما مثل لقمان حکیم است علم اول و علم آخر را دانسته گفت از حذیفة بن الیمان بگو فرمود این مردی است که اسماء منافقین را دانسته اگر از حدود خدا از وی بپرسید بر آنها عالم خواهید بود گفت از عمار بن یاسر بفرما فرمود این مردی است که خداوند گوشت و خون او را بر آتش جهنم حرام کرده و هرگز مس نخواهد کرد تا آنکه بعد از سؤالات دیگر حضرت از منبر فرود آمد و بدست مبارک خود از دوش آن ملعون زد و فرمود یا ابن الکوا و ما اهل النهروان منهم ببعید اهل نهروان از آنها دور نیست عرض کرد یا امیرالمؤمنین ما ارید غیرک ولا اسئل سواک من غیر ترا اراده نمیکنم و از دیگر کس سؤال نمینمایم راوی گوید در یوم نهروان ابن الکوا را دیدم که در لشکر خوارج حاضر است بجی گفت ثکلتک امک دیروز از امیرالمؤمنین مسائل سؤال میکردی امروز بقتال

او حاضر شده پس مرکب بر روی حمله نموده و نیزه او را برد و بگشت

مقصد سیم ایضاً قول سلونی و سؤال سعد بن ابی وقاص

شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در امالی از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت بینا امیر المؤمنین علیه السلام یخطب الناس وهو یقول سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی عن شیء مضی ولا عن شیء یکون الا انبأتکم یعنی روزی حضرت امیر خطبه میخواند و میفرمود سؤال کنید از من از هر چه میخواهید پیش از آنکه من از میان شما بروم و سوگند بخدا نمیپرسید از من چیزهائی که گذشته و آینده را مگر آنکه شما را خبر میدهم پس سعد بن ابی وقاص برخواست و گفت یا امیر المؤمنین اخبرنی کم فی رأسی ولحیتی من شعرة خبر ده مرا که چند مو در سر و ریش من است حضرت فرمود بخدا قسم که خلیل من رسول الله مرا خبر داده که تو این سؤال را از من خواهی کرد و موئی در سر و ریش تو نیست مگر آنکه شیطانی در بن آن نشسته که ترا اغوا میکند و ان فی بیتک لسخلا یقتل الحسین ابنی و در خانه تو گوساله‌ایست که فرزندم حسین را میکشد و در آن وقت پسر او عمر طفلی بود که تازه براه میرفت و تازه قدم گرفته بود و شیخ طریحی علیه الرحمه در منتخب گوید که آن ملعون یزید اصبحی بود وهو الذی طعن الحسین برمح فخرج السنان من ظهره فسقط الحسین علی وجهه یخور فی دمه ویشکو الی ربه و همان ملعون بود که نیزه بر سینه مبارک آنحضرت زد که از پشت سرش بیرون آمد و آن مظلوم بر رو در افتاد و بخون خود میغلطید و شکایت به پروردگار خود میکرد

وان کودک خولی

مقصد چهارم در ذکر سه نفر از مخالفین که سلونی گفته مفتضح شدند

در انیس و جلیس گوید در اثر وارد است که چون قتاده از شام بکوفه آمد و در مسجد نشست بگفت که علی بن ابیطالب در این مسجد گفته سلونی قبل ان تفقدونی من هم مثل آن کلام را میگویم راوی گوید بابی حنیفه خبر دادند گفت از قتاده بپرسید از آن نمله که با سلیمان تکلم

کرد

کرده بود با ماده پس سؤال کردند جواب نداد و چون بابی حنیفه رجوع کردند گفت از انثی
بود زیرا که خداوند فرموده قالت نملة و نفرموده قال نمل زیرا که نمله بذکر و انثی هر دو
گویند مثل حمامه و شاة و تمیز میان انها بعلامت تانیث است ابن حاجب در بعض تصانیف
خود گفته که مثل شاة و نملة و حمامة تانیث لفظی هستند و قول کسی که زعم کرده که نمله در
قول خدا تعالی قالت نملة انثی است بجهت لحوق تاء تانیث در قالت غلط است زیرا که جایز
است که مذکر باشد در حقیقت و لذا قیل افحام قتاده خیر من جواب ابی حنیفه و سید رضی
الله عنه این کلام را تقویت کرده و علی هذا فقد افتضح المدّعی و صاحب الجواب بالافحام
و الغلط و مرحوم میرزا حسن زنوزی در ریاض الجنة گوید که ابن خلکان گفته روزی
مقاتل بن سلیمان که از جمله علماء و اعیان ایشان است گفت سلونی عما دون العرش
پس شخصی باو گفت که چون ادم حج گذارد سر شرا که تراشید مقاتل معطل ماند گفت این
سؤال را خدا بدل شما انداخت که من رسوا شوم بسبب عجبی که کردم سفیان بن عیینه
گفت که روزی مقاتل گفت سلونی عما دون العرش پس شخصی گفت که بگو که روده های مورچه
در طرف پیش انست یا در طرف پس ان مقاتل متحیر ماند و ندانست که چه بگوید و خجل شد
و در صراط المستقیم گوید مما سمعناه مذاکرة ان ابن الجوزی قال علی المنبر سلونی قبل ان
تفقدونی از جمله انچه مذاکرة شنیدم این است که روزی ابن جوزی در بالای منبر گفت سلونی
قبل ان تفقدونی پس زنی از وی سؤال کرد از انچه مرویست که حضرت امیر صلوات الله علیه
در یک شب از مدینه بمداین تشریف برد و بر سلمان فارسی ره تجهیز فرمود و مراجعت نمود
گفت روی ذلک روایت کرده اند و این مطلب ثابت است گفت عثمان ثم ثلاثة ایام
منبوذا فی مزابل البقیع و علی حاضر پس چرا بدن عثمان سه روز در مزبله بقیع ماند
و علی حاضر بود به تجهیزش نپرداخت فقد لزم الخطا لاحدهما پس در این صورت یکی
از انها خطاوارد خواهد شد ابن جوزی متحیر ماند که کدام یکی از انها نسبت خطا بدهد
گفت هرگاه بی اذن شوهر از خانه بیرون امدهٔ لعنت خدا بر تو باد و اگر باذن زوج

[illegible]

از ابن جوزی طعن بعثمان

مهارت ابن جوزی در انواع علوم

بیرون آمدهٔ لعنت خدا باو باد آن زن گفت خرجت عایشه الی حرب علی باذن النبی اولا
فانقطع وفیتکر عایشه بقتال علی بیرون شد با باذن پیغمبر بود یا بی اذن او ابن جوزی
در جواب معطل مانده خجل گردید **مؤلف گوید** ابن ابن جوزی ابو الفرج عبد الرحمن
بن علی حنبلی بغدادی علامهٔ عصر و امام وقت خود بود و در انواع علوم از تفسیر و حدیث
و فقه و تاریخ و طب و وعظ مهارتی تمام داشت و در فراز منبر سؤالهای مردم را جوابهای
حاضر و نادر میگفت و در این باب نوادر و حکایات ایراد کرده اند چنانکه در نامهٔ دانشوران
ناصری گفته اند که ابن خلکان گوید وقتی در باب تفضیل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
و ابی بکر بن ابی قحافه میان طائفه شیعه و سنی نزاع کلی در پیوست بعد اللتیا والتی فریقین
بحکومت ابن جوزی رضا دادند مجلس وعظ او در آمدند یکی از ایشان در برابر منبر بایستاد
و سؤال کرد که افضل اصحاب رسول الله علی بن ابیطالب است یا ابوبکر چون رعایت جانب
فریقین در آن زمان لازم بود ابن جوزی فورا در جواب گفت افضلهما من کان بنته فی بیته افضل
آن دو کس است که دخترش در خانه او است این بگفت و فی الحال از منبر بر آمد که مبادا
سؤال را اعادت کنند پس سنیان گفتند مراد ابن جوزی است که ابوبکر افضل است چه
عایشه که دختر او است در خانه رسول الله بود گروه شیعی گفتند که مقصود ابن جوزی است
که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب افضل است زیرا که دختر پیغمبر در خانه او بود محدث
نیشابوری آورده که وقتی او را از عدد ائمه استفسار کرده ند از جهت خوف از فریقین بطور
ابهام کلامی ایراد کرده و گفت الی کم اقول اربعة اربعة اربعة تا چند از این مسئله جواب گویم
چهار چهار چهار پس هر یک از فریقین آن کلام را بر معتقد خویش حمل کرده با طریقه خود
مطابق یافتند بالجمله هیچگاه از ادای جواب عاجز نیامدی ولی چون اینجا از روی عجب و
غرور از حد و مقام خویش تعدی جست و زبان جسارت دراز کرده گفت سلونی قبل
ان تفقدونی این خجلت و انجام از برای وی از زن شیعیه در آن مجمع عام بوقوع پیوست

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه تست	عرض خود میبری و زحمت ما میداری

ابن جوزی

بقیه تجملیه در استمهال عمر سعد از ابن زیاد لعنهما الله

مرحوم علامه مجلسی در بحار گوید که چون حضرت حسین ع در زمین کربلا منزل ساخت
و حر بن یزید ریاحی در برابر آن حضرت خیمه برافراخت ابن زیاد را مکتوب کرد که من حسین ع را بکربلا
آوردم و امتثال فرمان تو کردم دیگر تو دانی پس ابن زیاد بسوی حسین ع بدین رقم در قلم آورد
اما بعد یا حسین فقد بلغنی نزولک بکربلا وقد کتب الی امیر المؤمنین یزید ان لا اتوسد
الوثیر ولا اشبع من الخبز او الحقک باللطیف الخبیر او ترجع الی حکمی وحکم یزید بن معاویه
والسلام یعنی رسید ای حسین که در کربلا فرود آمدی همانا امیر المؤمنین مرا مکتوب
کرده است که خوش نخوابم و سیر نخورم مگر آنکه ترا از لباس حیات عریان سازم الا آنکه فرمان
مرا پذیره کنی و دست در بیعت یزید نهی و چون این مکتوب مشئوم بحضرت حسین ع رسید آنجناب
بر خواند از دست بیفکند و فرمود لا افلح قوم اشتروا مرضاة المخلوق بسخط الخالق رستگار
نشوند جماعتی که برگزیدند خوشنودی مخلوق را بخشم خالق فرستاده ابن زیاد عرض کرد کتاب
امیر را جواب چه فرمائی فقال ما له عندی جواب لانه قد حقت علیه کلمة العذاب فرمود کتاب
او را در نزد من جواب نیست چه او مستحق کلمه عذاب است پس رسول ابن زیاد بازگشت و صورت
حال را بگفت ابن زیاد بنهایت در غضب شد والتفت الی عمر بن سعد وامره بقتال الحسین ع وقد
کان ولاه الری قبل ذلک و عمر بن سعد بن ابی وقاص را که یک دو روز از این پیش منشور
ایالت ری داده بود طلب شد و گفت یا ابن سعد اینک حسین بن علی در کربلا نزول کرده کسی
باید که بعجلت بجانب او برود و با او رزم زند امروز تقدیم این خدمت ترا میباید عمر
گفت ایها الامیر مرا از این خدمت معفو دار و جز من کسی را برگمار ابن زیاد گفت فاردد
الینا عهدنا فاستمهله ثم قبل بعد یوم خوفا عن ان یعزل عن ولایة الری اگر ترا در
امتثال این فرمان کراهتی است ناچار باید عهد ری را باز دهی تا دیگر کس بگذاریم و بدین
خدمت بگماریم ابن سعد استمهال نمود و بعد از یک روز از خوف معزولی قبول نمود و

۷ یزید

مرحوم ادیب فاضل حاج فرهاد میرزا در قمقام گوید در آن هنگام دیلمیان خروج کرده
بر دشتی قزوین استیلا یافته بودند ابن زیاد عمر بن سعد را عهد حکومت ری داده بدفع ایشان
مأمور نمود و ابن سعد نیز از کوفه بیرون شده در حمام اعین معسکر ساخت چون حضرت
سید الشهداء ع بکربلا نزول فرمود ابن زیاد گفت نخست میباید ترا بکربلا روی و مهم
جگرگوشه حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها بکفایت نمائی آنگاه بصوب مقصد شتابی ابن
سعد گفت چه باشد که مرا معاف داری و دیگری فرستی گفت آری که عهد حکومت
ری نیز باز دهی گفت یک امشب مهلت ده تا اندیشه دیگر کرده شود عمر بازگشته با هر یک از
دوستان و ناصحان خود که مشورت نمود او را نهی و منع کرده از وخامت عاقبت و عذاب آخرت
تحذیر فرمود حمزة بن مغیرة بن شعبه خواهرزاده عمر گفت اگر سلطنت همه زمین تراست
و از آنچه داری بگذری بسی نیکوتر تا بحرب این بزرگوار روی و خون او بر گردن تو باشد بحق
تا قطع رحم نکنی و پیرامون این امر نگردی عمر گفت آری چنین کنم عمار بن عبدالله بن یسار
الجهنی از پدر خویش روایت کند که او روزی نزد عمر رفتم گفت امیر مرا بجنگ حسین بن علی
علیهما السلام مأمور نموده و من ابا کرده ام من او را باصابت رأی دعا کرده گفتم زنهار تا
این کار نکنی چون بخانه آمدم مرا گفتند اینک ابن سعد عرض سپاه همی دهد تا بقتال
حضرت سید الشهداء ع رود دیگر باره نزد او شدم چون مرا بدید روی بگردانید دانستم
این بدبخت را حطام دنیوی دیده بصیرت گرفته و دین خویش بدنیای یزید فروخته سخن نگفته بازگشتم

مقصد ششم در اخبار حضرت امیر از حال ابن سعد و نصیحت کامل

شیخ جمال الدین یوسف سبط الجوزی در تذکرة خواص الامة گوید قال محمد بن سیرین
وقد ظهرت کرامات علی بن ابیطالب علیه السلام فی هذا فانه لقی عمر بن سعد یوماً و هو شاب
که محمد بن سیرین گفته که کرامات علی بن ابیطالب ع در این باب یعنی در اینکه حال عمر بن
سعد و اختیار نمودن آتش جهنم ظاهر شد زیرا که آنحضرت پیش از آن از حال وی خبر داده

بود که روزی با آن لعین ملاقات کرد و فرمود ویحك یا ابن سعد کیف بك اذا قمت یوماً
مقاماً تخیّر فیه بین الجنة والنار فتختار النار وای بر تو ای پسر سعد چگونه خواهد بود
حال تو در آن روز که در مقامی بایستی که میان بهشت و دوزخ مخیّر باشی پس آتش جهنم
را اختیار میکنی و طریحی علیه الرحمة بعد از این لفظ این کلمه را هم علاوه کرده که ابن سعد بحضرت
عرض نمود معاذ الله ان یکون ذلك بخدا پناه میبرم که همچون چیزی باشد فرمود سیکون
ذلك بلا شك واقع خواهد شد این بلا شك وایضاً در منتخب روایت کرده و مجلسی علیه
الرحمة نیز در بحار بعبارت وجدت فی بعض مؤلفات المعاصرین ازوی نقل نموده و حاصل روایت
این است که چون عمر بن سعد بکتب زاین زیاد استمهال نمود وجعل یستشیر قومه واخوانه
ومن یثق به من اصحابه و با اخوان و دوستان خود شور کرد کسی این امر را صلاح ندید و
در نزد او مردی بود از اهل خیر که او را کامل میگفتند و با پدرش سعد دوست صدیق بود و چون او را
مضطرب دید گفت ترا چه میشود گفت سرداری لشکر را بمن داده اند که بحرب حسین بروم و کشتن او
و اهل بیتش نزد من مثل لقمه طعامی یا شربت آبی است و چون او را میکشم بملك ری میروم
پس کامل که مثل اسم خود مردی صاحب رأی و عقل و دین کامل بود بد و گفت اف لك و
لدینك یا عمر بن سعد ترید ان تقتل الحسین بن بنت رسول الله اف لك ولدینك اسفهت
الحق وضللت الهدی اف بر تو و بر دین تو ای عمر بن سعد آیا میخواهی حسین فرزند دختر
رسول خدا را بکشی اف بر تو و بر دین تو آیا حق را فراموش کردی و گمراه شدی آیا نمیدانی بحرب
که میروی و با کی جنگ میکنی انا لله وانا الیه راجعون بخدا سوگند که اگر دنیا و ما فیها را
بمن بدهند که یك نفر از امت محمد را بکشم چنین کاری نمیکنم و تو میخواهی پسر دختر پیغمبر را
بکشی آیا جواب پیغمبر را فردا چه خواهی داد که نور دیده او و میوه دل او را کشته باشی وهو
سیّد شباب اهل الجنة من الخلق اجمعین و او بهترین جوانان اهل بهشت است و در این روز
بمنزله جدّ بزرگوار خود است و طاعته فرض علینا کطاعته وانه باب الجنة والنار و وجوب
الاطاعة و قسیم بهشت و دوزخ است پس هر چه میخواهی بکن و من شهادت میدهم که اگر

۷ بروم

۷ یا عمر

خبر دادن راهب از فساد امت

با وی جنگ کنی با معاونین در قتل او باشی تمانی در دنیا مگر اندکی آن بدبخت گفت ایا بمرگ مرا میترسانی ومن اگر از قتل او فارغ بشوم امیر هفتاد هزار نفر و والی ملک ری خواهم بود کامل گفت انی احدثك بحدیث صحیح ارجوا لك فیه النجاة ان وفقت بقبوله ومن حدیث صحیحی برای تو بگویم امید که اگر بسمع قبول بشنوی متنبه باشی اعلم انی سافرت مع ابیك سعد الی الشام من با پدرت بشام رفتم واز قافله دور افتاده راه را گم کرده ودر بیابان تشنگی بدیر راهبی رسیدیم وچون در زدیم راهب بربام آمد آب خواستیم گفت انت من امة هذا النبی الذی یقتل بعضهم بعضا علی حب الدنیا مگر اینکه تو از امت این پیغمبر هستی که یکدیگر را در محبت دنیا میکشند گفتم انا من الامة المرحومة امة محمد من از امت مرحومه محمدیه هستم گفت انکم اشر امة فالویل لکم یوم القیمة شما بدترین امت هستید وای بر شما در روز قیامت که شما عترت پیغمبر خود را کشته باشید وانی اجد فی کتبنا انکم تقتلون ابن بنت نبیکم وتسبون نسائه وتنهبون امواله ومن در کتب خود دیده ام که شما فرزند زاده پیغمبر خود را میکشید وزنان اورا اسیر کرده اموالش را غارت مینمائید گفتم ای راهب ما اینعمل را میکنیم گفت بلی وچون این فعل شنیع از شما صادر شود سموات وارضین وبحار وجبال ووحوش وطیور بناله در آیند ولعنت میکنند قاتل اورا وقاتل او نمیماند مگر اندکی ثم تظهر رجل یطالب بثاره فلا یدع احدا شرك فی دمه الا قتله پس مردی ظاهر میشود که طلب خون او مینماید ونگذارد کسی را که در خون وی شریك شده مگر اینکه اورا میکشد بعد راهب گفت بگمانم که ترا قرابتی با قاتل این فرزند طیب باشد والله انی لو ادرکت ایامه لوقیته بنفسی من حر السیوف بجدا سوگند که اگر زمان اورا مییافتم جان خود را نثار او میکردم واز شمشیر دشمن نگاه میداشتم وان قاتله علیه نصف عذاب اهل النار وان عذابه اشد من عذاب فرعون وهامان ونصف عذاب جهنم از برای قاتل وست وعذاب او بدتر از عذاب فرعون وهامانست پس در را برروی من بست واببادت داخل دیر شد کامل گوید پس من باسب خود سوار شده بقافله ملحق شدم وپدرت سعد از سبب تاخیر پرسید من ماجرا

۷ دردنیا

اجابت عمر سعد به ابن زیاد

را نقل کردم گفت راست گوئی من هم بگریستم در این دیر فرود آمدم و راهب بمن گفت که توئی قاتل فرزند پیغمبر و پدرت از این خائف بود که قاتل او باشد پس هرگاه ای عمر که بجنگ او بروی و نصف عذاب جهنم برای تو باشد راوی گوید چون این خبر با بن زیاد لعین رسید کامل را طلبید و زبان او را برید یکروز یا کمتر زنده بود و از این دار فنا رحلت نمود رحمه الله

مقصد هفتم در اشعار ابن سعد و جواب هاتف غیبی

ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی گوید ثم ان ابن زیاد لعنه الله نادی بعسکره وقال من یاتینی براس الحسین ع وله ملک الری عشر سنین که ابن زیاد لعین در میان اصحاب خود ندا درداد که هر که بجنگ حسین برود ده سال حکومت ری را بوی میدهم عمر بن سعد برخواست وگفت ایها الامیر من میروم گفت امض الیه وخذ بکظمه وامنعه من شرب الماء برو و از گریبان او بگیر و از آب فرات او را منع بکن ابن سعد یکماه استمهال نمود قبول نکرد ده روز بازنید برفت پس آن لعین بخانه خود آمد فدخل علیه اولاد المهاجرین والانصار وقالوا یا ابن سعد تخرج الی حرب الحسین ع وابوک سادس الاسلام وبیعة الرضوان و از مهاجر و انصار بر وی گرد آمدند و او را هدف ملامت و شناعت ساختند گفتند یا ابن سعد بحرب حسین ع میروی و حال آنکه پدر تو شخص ششم است از اهل اسلام و بیعت رضوان این بدبخت گفت لست ارجع عن ذلک از این اراده نخواهم برگشت و بوسوسه در ولایت ری و قتل حسین ع تفکر مینمود تا آنکه شقاوت بر آن بدبخت مستولی شد حرب آنحضرت را اختیار کرد و این ابیات انشا نمود

فوالله ما ادری و انی لحائر — افکر فی امری علی خطرین

أأترک ملک الری والری منیتی — ام ارجع ماثوما بقتل حسین

حسین بن عمی والحوادث جمة — لعمری ولی فی الری قرة عینی

وان اله العرش یغفر زلتی — ولو کنت فیها اظلم الثقلین

الا انما الدنیا بخیر معجل — وما عاقل باع الوجود بدین

یقولون ان الله خالق جنة ... ونار و تعذیب و غل یدین
فان صدقوا فیما یقولون انّنی ... اتوب الی الرحمن من سنتین
وان کذبوا فزنا بدنیا عظیمة ... وملک عقیم دائم الحجلین

راوی گوید فاخابرها تف لا یرون شخصه یقول هاتفی درجواب ابن سعد لعین این ابیات راگفت که شخص او را ندیدند و صوت او را شنیدند

الا ایها النغل الذی خاب سعیه ... وراح من الدنیا بخسة عین
ستصلی جحیماً لیس یطفی لهیبها ... وسعیک من دون الرجال لشین
اذا کنت قاتلت الحسین بن فاطم ... وانت تراه اشرف الثقلین
فلا تحسبن الرزق یا اخسر الوری ... تفوز به من بعد قتل حسین

ابو مخنف گوید اول رایة سارت الی حرب الحسین رایة عمر بن سعد لعنه الله و تحتها ستة الاف فارس اول علمیکه بحرب حسین ؑ از کوفه بیرون آمد رایت عمر بن سعد لعین بود که با شش هزار سوار بجانب کربلا حرکت کرد و سید اجل رضی الدین بن طاوس طاب مضجعه در ملهوف میفرماید و ندب عبیدالله بن زیاد اصحابه الی قتال الحسین فاتبعوه واستخف قومه فاطاعوه واشتری من عمر بن ابن سعد آخرته بدنیاه و دعاه الی ولایة الحرب فلبّاه و خرج الی قتال الحسین ؑ فی اربعة الاف فارس که ابن زیاد لعین اصحاب خود را بحرب حسین ؑ دعوت کرد و ایشان متابعت نمودند و بسوی ضلالت خواند اطاعت کردند و از عمر بن سعد آخرت او را بدنیا خرید و بریاست لشکر طلبید لبیک گفته با چهار هزار سوار بحرب حسین بیرون آمد

تقصد هشتم در مخذول بودن ابن سعد لعنه الله

در مقام رخار گوید آورده‌اند که عمر بن سعد در آن شب یعنی شب ششم ماه در خیمه بود این اشعار همی خواند

خسران ابن سعد بدبخت

دَعَانی عُبیدُ الله مِن دُونِ قومه	اِلیٰ خطَّةٍ فیها خَرجتُ لِحَینی

بعد از اشعار سابقه را بتفاوت یسیره ثبت کرده گوید بامدادان نزد عبید الله امد
گفت ایها الامیر مرا عهد ولایت ری دادی و مردمان بشنیدند و بدان تهنیت گفتند
اکنون همیگوئی تا بکربلا بروم واین نیکو نباشد درمیان رؤسا واشراف این شهر
کسانی هستند که ازمهم حسین بن علی نقصی نوانند کرد که مرا در اصابت تدبیر واقتحام
درمهالك برایشان مزیت نیست تا انها را بدین امر بکاری ومرا بدانچه کفته ابن سعد
ابن زیاد گفت در فرستادن اشراف کوفه مرا از تو مصلحت نباید خواست باید اکر بکربلا
نروی مثال حکومت ری نیز باز پس ده مخذول را دل نداده عار و نار برخویش بر بسند ید
و بر این امر عظیم اقدام کرد و اخر چنان شد که بمفاد کریمه والقینا بینهم العداوة والبغضا
ابن زیاد از او برنجید و از حکومت ری محروم ماند مردمان کوفه نیز با او دل بد کردند چنانکه
زنان وکودکانش لعنت مینمودند و او را در هیچ مجمع و مسجد جای نشستن نبود تا خداوند
جلت عظمته مختار را تایید فرمود که او و پسرش را با قبح وجهی بکشت فاخذه الله نکال الاخرة
والاولی ولعذاب الاخرة اشد وابقی مؤلف گوید البته باید همین طورها شداه مظلوم
در زمین نمایند مظلوم کربلا حضرت حسین ع بالخصوص این مطلب را درحق ایشان
نفرین کرده وخسران ایشانرا از خدا خواستار بود چنانکه در ارشاد خالی از خود درمبارزت
شاهزاده اعظم جناب علی اکبر ع فرمود اللهم امنعهم برکات الارض وفرقهم تفریقا
ولاترض الولاة عنهم ابدا و والیان ایشانرا از ایشان راضی مکردان پس دراین صورت
چه طور خواهد بود که اقدامات شنیعه آن خبیث لعین منظور ابن زیاد بد بنیاد گردد
پس مخذولان این بدبخت باید ملتفت شد که بکروز وشب تفکر و تامل نمود رشد را از ضلال
وحق را از باطل تمیز نداد و در نزد بد ماند گفت وان کذبوا آه وبشقاوت ابدیه گرفتار
امدا اما حر بن یزید ریاحی علیه الرحمه دو دفعه در عرصه کربلا در ان گیرودار تفکر و تامل
بسزا نمود و گفت انی والله اخیر نفسی بین الجنة والنار فوالله لا اختار علی الجنة شیئا

سرانجام مخذولان

مستجاب شدن نفرین حسین

استجابت دعای حضرت علی اکبر

ولو

وخامت عاقبت ابن سعد

ر لو قطعت وَ احرقت پس تا ابد توفیق دلیل طریقش شده بسوی حسین ؑ کشید و بسعادت

سرمدیه | نایل گشت

اما تفصیل خسران ابن زیاد بدبخت

طریحی علیه الرحمة در منتخب گوید یحکی انه لما فرغ عمر بن سعد لع من حرب الحسین علیه السّلام و ادخلت الرؤس و الاساری الی عبید الله بن زیاد جاء عمر بن سعد و دخل علی ابن زیاد یرید منه ان یمکنه من ملک الری چون ابن سعد از کربلا باز گشت و رؤس و اسرا را بحضر ابن زیاد وارد نمود مامول ان مخذول این بود که ابن زیاد ترا امارت ری او را تمکین دهد و جایزهٔ که وعده داده بود عطا نماید عبید الله گفت آن مکتوب که من در قتل حسین وامارت ری در قلم اورده ام مرا باز ده ابن سعد گفت والله انه قد ضاع منی ولا اعلم این هو بخدا سوگند آن مکتوب از من گم شده نمیدانم کجا است عبید الله گفت باید امروز بیاوری وگرنه تو را هرگز جایزهٔ نیست لانی کنت اراک مستحیا معتذرا فی ایام الحرب من عجائز قریش زیرا که من ترا دیدم که در ایام حرب شرمناک و معتذر بودی از عجوزهای قریش آیا تو سرودی که میگفتی

فوالله ما ادری وانی لصادق	افکر فی امری علی خطرین
ءاترک ملک الری والری منیتی	ام ارجع ماثوما بقتل حسین

و این کلام معتذر و متردد در رای خود میباشد ابن سعد گفت والله یا امیر لقد نصحتک فی حرب الحسین نصیحة صادقة لو ندبنی الیها ابی سعد لما کنت ادیت حقه ایها الامیر بخدا سوگند که من در حرب حسین ترا خیرخواهی کردم که اگر پدرم سعد مرا بسوی این عمل دعوت میکرد اجابت نمیکردم وحق او را ادا نمینمودم عبید الله گفت کذبت یا لکع دروغ گفتی ای لئیم دون مایه برادر عبید الله عثمان بن زیاد حاضر بود گفت والله یا اخی لقد صدق عمر بن سعد فی مقالته وانی لوددت انه لیس من بنی زیاد رجل الا و فی انفه خزامة الی یوم القیمة وان حسینا لم یقتل ابدا سوگند باخدای عمر راست

[illegible]

تعریض عثمان بن زیاد بابن سعد

اقرار ابن سعد بر خسران خود

گفت من دوست میداشتم که مرا از اولاد زیاد نباشد الا آنکه تا روز قیامت پیشه او را مهار کرده باشند و حسین کشته نمیشد ابن سعد گفت بخدا با ابن زیاد هیچ کس از قاتلان حسین چون من شر روزگار و بدبخت نرسید لانّی عصیت الله و اطعت عبید الله وخذلت الحسین بن رسول الله ونصرت اعداء رسول الله زیرا که من بر خدا عاصی شده فرمان عبید الله را اطاعت کردم و فرزند رسول الله را کشته و دشمنان پیغمبر را نصرت نمودم و بعد ذلک انّی قطعت رحمی و وصلت خصمی وخالفت ربّی فیا عظم ذنبی و یا طول کربی فی الدّنیا والاخرة و گذشته از این که من قطع رحم و وصل خصم و مخالفت پروردگار خود نمودم پس وای از بزرگی جرم خود وطول حسرت خود در دنیا واخرت و مغضب و ملول از مجلس برخواسته بیرون آمد و میگفت ذلک هو الخسران المبین این است آن زیان کاری واضح و آشکار و در مقام گوید که دعای امام بارها او اجابت یافته ابن زیاد از وی آزرده گشت و از آمال خود محروم ماند و هرگاه بمحفلی اندر آمدی مردمان برخاستندی و او خود تنها بماندی و چون بمسجد شدی هر جا بنشستی مردمان از گردش برخواستندی در هر کوی و برزن که برفتی کودکانش با انگشت بیکدیگر نموده بگفتندی هذا قاتل الحسین از کهان و مهان او را دشنام همیدادند تا بحال آمد شدش نماند در خانه بنشست و در بر خود ببست تا مختار بن ابی عبیدا مارت کوفه یافت و وی را بکشت با اینکه عمر بن سعد از تابعین بود اهل سنت و جماعت بدین امر عظیم که مرتکب شد روایات او را متروک داشتند و چون در سنه اربع و ستین یزید راه نیران گرفت و معویه پسرش از خلافت اعتزال جست عبید الله در بصره خلع امویان کرده یزید را سبّ نمود اشراف بصره با او بیعت کردند بعمرو بن حریث که عامل کوفه بود نامه کرد تا بیعت او از کوفیان نیز بستانند چون فرستادگان ابن زیاد بیامدند یزید بن رویم الشّیبانی برخواسته گفت الحمد لله اراحنا من ابن سمیه احن نبایعه لا ولا کرامة لا حاجة لنا فی بنی امیّه ولا فی امارة ابن مرجانة انما البیعة لاهل الحجاز یعنی الحجاز کوفیان این رای را به پسندیدند و یزید بن رویم

ابیات شیخ راشد و ملک الشعراء

بدین سخن شرف یافت گروهی خواستند عمر بن سعد را امارت کوفه دهند تا در کار خویش نظری کنند کسان دیگر نیز متابعت ورزیدند زنان همدان و ربیعه و نخع و کهلان بشنیدند گریان و نالان صیحه همی زدند و بر حسین صلی الله علیه نوحه و ندبه آغاز کردند بجامع کوفه اندر آمده فریاد بر آوردند مگر عمر را کشتن فرزند علی و زهرا بس نبود که اکنون همی خواهد تا در کوفه امارت کند مردان همدان بدین سخن دل قوی کرده شمشیرها کشیده گرداگرد منبر بگرفتند مردمان از آن مصیبت تازه شد بگریستند و از آن قصد در گذشتند و در این حمله شیفتگان همدان را بود

مقصد ورود عمر بن سعد بکربلا و فرستادن رسول بسوی حضرت حسین
شیخ راشد لبنانی رحمه الله گوید

فما کان الا ساعة ثم اقبلت — جیوش ابن سعد جحفلا اثر جحفلا

وحاطوا بمولای الحسین وصحبه — فقال لهم ما شأنکم ایها الملا

الم تکتبوا لی بالمسیر الیکم — فقالوا له دع عنک هذا التطولا

فلیس لنا کتب الیک ولا الی — رسول فاقصر عن کلامک مجملا

فقال اترکونی نحو یثرب راجعا — فقالوا له هیهات لن نتحولا

لقد علقت فیکم مخالبنا فلا — براح الی ان تقتلن وتخذلا

محمود بن خان ملک الشعراء گوید

در موقف حساب چو محشر بپا شود — در پیشگاه عدل ندانم چها شود

آن آدمی که پیش ترازوی عدل داد — روز نشور عرض ثواب و خطا شود

دوزخ شود ز آتش غیرت چو حمله ور — ترسم عنان ز کف مالک رها شود

خیزد ز خاک تا بنی سر چو شاه دین — برپا دوباره واقعه کربلا شود

پیغام ابن سعد بسوی حضرت

ترسم که روز حشر بیکباره زینگاه	دست جهان ز دامن رحمت جدا شود
زهرا چو دادخواه شود تا بپای عرش	روی زمین چو لجه خون از بکا شود

ورود عمر سعد

شیخ اجل مفید علیه الرحمة در ارشاد گوید فلما کان من الغد قدم علیهم عمر بن سعد
بن ابی وقاص من الکوفة فی اربعة آلاف فارس یعنی چون حضرت حسین روز پنجشنبه
دوم محرم سنه شصت و یک هجری در زمین کربلا نزول اجلال فرمود فردای آن روز
عمر بن سعد لعین با چهار هزار سوار وارد صحرای نینوا شد پس بگفت تا رایها فرو نهادند
و در برابر حسین لشکرگاه ساخت و خیمها برافراخت نخست عروة بن قیس الاحمسی را
گفت تا بخدمت امام رفته موجب تجشم سفر باز پرسد چون عروه از آن اشخاص بود که
خود عریضه نوشته بود شرم نموده امتناع ورزید رؤسای دیگر نیز بهمین سبب اباء و استنکاف
نمودند از میان جماعت کثیر بن عبدالله شعبی که مردی شجاع و دلیر و بغایت سخت روی
بود چنانچه از هیچ چیز روی باز پس نکردی گفت انا اذهب الیه و والله لئن شئت لافتکن
به حالی که هیچکس نرود من خود بروم و اگر نیز بخواهی امام را میکشم عمر گفت این نمی
خواهم بلکه بپرسی تا آمدن حضرت او را سبب چه بود کثیر چون نزدیک شد ابوثمامه صائدی
گفت اصلحک الله یا ابا عبدالله قد جائک شر اهل الارض و اجرئهم علی دم و افتکهم
یا ابن رسول الله یعنی اکنون بسوی تو بدترین اهل ارض میاید این بگفت و بنزد کثیر شتافت
و گفت اگر بخدمت امام روی باید که شمشیر خود بگذاری گفت هرگز این نکنم انما انا رسول
فان سمعتم منی بلغتکم ما ارسلت به الیکم و ان ابیتم انصرفت عنکم من رسولم اگر گوش
فرا دارید بلاغ رسالت کنم و اگر نه طریق مراجعت گیرم ابوثمامه گفت بازی من قبضه
شمشیر تو بدست دارم و تو سخن خویش بگوئی گفت لا این نیز نشود ابوثمامه گفت
تو مرد فاجر و نابکاری هرگز ترا راه ندهم رسالت باز نمای تا بعرض رسانیده جواب
بستانم هم نپذیرفت پس یکدیگر را سب نمودند و آن ملعون باز گشت عمر بن سعد
قرة بن قیس الحنظلی را بفرستاد چون قریب خیام جلالت رسید امام باصحاب

حضور کثیر شعبی از جانب ابن سعد

فرمود

پیغام ابن سعد بسوی حضرت

هیچکس این مرد را میشناسد حبیب بن مظاهر گفت آری این مردی نیک رای و پسندیده
سیرت است و من گمان نداشتم که چنین موقفی دریابد قره چون نزدیک آمد سلام داد
و پیغام بگذاشت امام فرمود کتب الیّ اهل مصرکم هذا ان اقدم فامّا اذا کرهتمونی فانا
انصرف عنکم بگوی کوفیان نامها نوشتند و مرا بدین شهر دعوت کردند من نیز بیامدم
حالیا اگر کراهتی باشد بازگردم قره آهنگ مراجعت کرد حبیب بن مظاهر گفت ویحک
یا قره مگر دیگر باره نزد این ستمکاران خواهی رفت دست از یاری این بزرگوار بر مدار
که خداوند بوجود مبارک پدران او ما و شما را بدین خویش گرامی داشت و هدایت فرمود
قره گفت تبلیغ جواب کنم سپس آنچه صلاح باشد بظهور رسد قره آمد و پیام بگذاشت عمر
گفت امید میدارم که خداوند از محاربت و جدال با جناب مرا عافیت بخشد و بدین شرح
عبید الله را مکتوب کرد بسم الله الرحمن الرحیم امّا بعد فانی حیث نزلت بالحسین بن علی
بعثت الیه رسلی فسألته عمّا اقدمه و ماذا یطلب فقال کتب الیّ اهل هذه البلاد واتتنی
رسلهم یسألوننی القدوم ففعلت فامّا اذا کرهونی و بدا لهم غیر ما اتتنی به رسلهم فانا
منصرف عنهم چون بزمین کربلا رسیدم کس فرستادم و از حضرت حسین ع موجب آمدن
بپرسیدم فرمود مردمان کوفه مرا بخواندند و نامها و رسولان بفرستادند من نیز
مسئول ایشان پذیرفتم اکنون که کرهی باشند و نیت دیگرگون ساختند بازگردم حسان
بن فائد العبسی گوید نزد زاده مرجانه بودم که مکتوب ابن سعد رسید چون بر
مضمون واقف شد گفت

اَلْآنَ اِذْ عَلِقَتْ مَخَالِبُنَا بِهِ ... یَرْجُو النَّجَاةَ وَلَاتَ حِینَ مَنَاصِ

اکنون که چنگال ما به او فرو شده خلاصی همی طلبد و راه گریز خلاصی نخواهد
بود آنگاه جواب نامه ابن سعد بدینگونه نوشت امّا بعد فقد بلغنی کتابک و فهمت
ما ذکرت فاعرض علی الحسین ان یبایع لیزید هو و جمیع اصحابه فاذا هو فعل ذلک
رأینا رأینا والسلام مکتوب ترا قرائت کردم و مقصود ترا فهمیدم باید که بیعت یزید

بن معویه را بر حسین و اصحاب او عرضه دارید و چون بیعت کنند بنویسید باز آنچه مصلحت باشد در کار ایشان دیده شود چون ابن سعد نامه بخواند گفت من خویش همی دانستم که ابن زیاد عافیت نجوید و مضمون نامه را نیز بحضرت امام اشکار نکرد چه میدانست که فرزند رسول خدا سر بر بیعت پسر زیاد در نیارد

شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

تَبَّتْ یَدَا ابْنُ زِیادٍ کَیْفَ یَطْمَعُ فِیْ	إِذْلالِ مَنْ لَمْ یَزَلْ بِالْعِزِّ مَذْکُوراً
هُوَ الْحُسَیْنُ الأَبِیُّ الضَّیْمِ مَنْ شَرَعَتْ	عَلاهُ نَهْجاً لِصَوْنِ الْعِزِّ مَأْثُوراً

روز چهارم محرم نطق ابن زیاد در جامع کوفه

مرحوم حاج ملا محمد حسین طهرانی در وسیلة النجاة گوید که روز چهارم محرم ابن زیاد ملعون مردم را در جامع کوفه جمع نمود الخ و علامه مجلسی قدس سره در بحار گوید ثم جمع ابن زیاد الناس فی جامع الکوفة ثم خرج فصعد المنبر ثم قال ایها الناس انکم بلوتم آل ابی سفیان فوجدتموهم کما تحبون وهذا امیر المؤمنین یزید قد عرفتموه حسن السیرة محمود الطریقة محسنا الی الرعیة یعطی العطاء فی حقه وقد امنت السبل علی عهده که ابن زیاد لعین مردم را در جامع کوفه فراهم کرد و بر منبر رفته گفت ایها الناس شما آل سفیان را آزمایش کرده و بدان گونه یافته اید که دوست میدارید و اینک یزید مردی نیکو سیرت و پسندیده طریقت و مهربان بر رعیت بذل کنندهٔ عطایا و امن کننده راهها است و همین طور بود پدرش معویه در عهد خویش و اینک پسرش یزید مردم را اکرام میکند و ایشان را از مال دنیا غنی کرداند و جایزهٔ شما را صد صد افزون کند و من نیز از جانب وی مامورم که بیفزایم و شما را بحرب دشمن او حسین بفرستم پس بشنوید و اطاعت نمائید و از منبر فرود آمده بر مردم عطایا بخشید و ایشان را بقتال فرزند پیغمبر فرستاد

عطایا ابن بابا

از کلمات جابر انصاری

فاوّل من خرج شمر بن ذی الجوشن فی اربعة الاف پس اوّل کسیکه بیرون امد شمر حرامزاده بود با چهار هزار سوار بعد یزید بن رکاب کلبی با دو هزار و حصین بن نمیر سکونی با چهار هزار تا بیست هزار نفر زد عمر بن سعد جمع امد

شیخ عبد الحسین اعسم گوید

شقی ابن سعد و استبد بالعناء ... شملت ذوائبها ابا وقاص
یزجی الی حرب ابن بنت نبیه ... نطف لزناة فداء کل عراص
نشبت بکلکلها تخالیبهم فلم ... تمکنه منهم فرصة استخلاص

سبحان الله این قدر لشکر بحرب فرزند پیغمبر میرفتند و بقصد بلک بدن مبارکی می امدند که حضرت رسول ص از شیره جان خود او را شیر داده و جبرئیل امین در مهد غربت او را مشاغات کرده و حضرت فاطمه ع در اغوش خویش پرورده بود چنانچه جابر بن عبد الله انصاری در روز اربعین بر سر قبر مطهرش گفت فاشهد انک ابن خیر النبیین وابن سید المؤمنین وابن حلیف التقوی وسلیل الهدی وما لک تکون هکذا وقد غذتک ید سید المرسلین وربیت فی حجر المتقین ورضعت من ثدی الایمان وفطمت بالاسلام

شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

لمصیبة اودت بلب حشاشتی ... شعلا بطیش دخانها بدماغی
نزلت بمن طه زعیم رضاعه ... طفلا وجبرئیل الامین مناغی
منعته شرب الماء من نکصت علی ... عقب لبیتمت من امیة طاغی
لاساغ لی وردا الفرات ولم یفز ... ظامی الحشا من ورده بمساغی

روز پنجم محرم تمارض شبث بن ربعی

در وسیلة النجاة گوید که روز یکشنبه پنجم محرم ابن زیاد علیه اللعنة کس بطلب شبث بن ربعی فرستاد که حاضر دار الاماره شود واو تمارض کرده و خوف باشد که ابن زیاد

۲ الخ ورد هنا که عبید الله کس بطلب شبث بن ربعی فرستاده

جزای استهزاء منافقین

معاف دارد و عبید الله کراهت او را بدانست و بروی پیغام فرستاد زنهار از آنان مباش که خداوند فرموده اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن اگر بر منهج اطاعت مستقیم باشی باید نزد ما آئی شبث شبانگاه نزد عبید الله آمد تا رنگ کونش او را نیک نتوانند تمیز داد ابن زیاد او را مرحبا گفته نزد خود بنشاند و گفت همی باید تا بکربلا روی شبث قبول نمود **مؤلف گوید** ایه شریفه که این منافق خبیث خوانده در شان منافقین نازل شده و خداوند در جواب ایشان میفرماید الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون خدای جزای استهزاء و سخریه ایشان را میدهد و ایشان را در طغیان خود فرو میگذارد یعنی نظر لطف و توفیق را از ایشان بر میدارد شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره در روض الجنان از عبد الله بن عباس نقل کرده که روز قیامت چون مؤمنان در بهشت بر سریرها بنشینند و کافران در دوزخ بجای خود برسند حق تعالی فرماید تا دری از بهشت در دوزخ گشایند در آنجا که منافقان باشند ایشان بنگرند در گشاده ببینند تا ختن کنند و بر روی در آیند و بر یکدیگر افتند و مزاحمت میکنند و بسر یکدیگر در میافتند تا بر نجی عظیم بدان در رسند و بهشتیان از سریرها مینگرند چون آنجا رسند بغلق دوزخیان در بر روی ایشان در بندند ایشان نومید برگردند و مؤمنان از آن بخندند این است معنی قول خدای تعالی ان الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون و اذا مروا بهم یتغامزون الی قوله فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون خدا لعنت کند این شبث ربعی را که بحضرت حسین نوشته بود صحراها سبز شده و میوهها رسیده و منتظر قدوم تو هستیم و در صحرای کربلا سرکرده پیادگان بود که با آنحضرت جنگ میکردند و او را تیرباران و سنگباران نموده از آب فرات مانع میآمدند

حاجی هاشم کعبی گوید

اشعار حاجی هاشم کعبی

تحریض عبید الله بر قتال حضرت

غدروا به اذ جائهم من بعد ما — أسدوا الیه مواثقاً وعهودا
قتلوا به بدراً فاظلم لیلهم — فقعدوا فیاماً فی الضلال قعودا
فمحوه ان یرد المباح وصیروا — ظلماً له ظاحی الرماح ورودا

روز ششم محرم تحریض ابن زیاد بر قتال آنحضرت

در بحار گوید فما زال یرسل الیه بالعساکر حتی تکامل عنده ثلثون الفا ما بین فارس وراجل که عبید الله لشکرهی فرستاد تا سی هزار سواره و پیاده نزد عمر بن سعد فراهم شد آنگاه برای او نوشت انی لم اجعل لک علة فی کثرة الخیل والرجال فانظر لا اصبح ولا امسی الا وخبرک عندی غدوة وعشیة که ترا در کثرت سواره و پیاده بهانه نگذاشتم میباید که در این کار بجد تمام اقدام نمائی و هر بامداد و شبانگاه خبر انجا نزد من فرستی وکان ابن زیاد یستحث عمر بن سعد لستة ایام مضین من المحرم و در ششم محرم بود که عبید الله عمر بن سعد را بر قتال حسین ع تحریض مینمود و در مقام گوید که ابن زیاد خود از کوفه بیرون شده در نخیله فرود آمد و از روضة الصفا نقل کرده که مردم کوفه حرب حضرت ابو عبد الله الحسین را مکروه میداشتند چه هر کس را بجنگ حضرت سید الشهداء روانه مینمودند باز میگشت سعد بن عبد الرحمن را گفت تا تفحص کند و از متخلفان هر کس بیند نزد او برد سعد یک نفر شامی را که بمهمی از لشکرگاه بکوفه آمده بود گرفت نزد عبید الله برد گفت تا او را گردن زدند دیگر کسی را جرأت تخلف نماند

شیخ ابراهیم عاملی گوید

وبدا ظلّهم جیش یسیر بهم — باغ یری العدل ذنباً غیر مغفور
یمضون امر ابن هند فی ابن فاطمة — نبت بدا امر منهم وما مور
فصادفوا منه فی غاب القنا اسدا — سار ومن حوله الاشبال کالسور

ششم محرم

نامهٔ عبید الله با ابن سعد

استمداد حبیب بن مظاهر از قبیلهٔ بنی اسد

مِن کُلِّ مُعتَصِمٍ بِالحَقِّ مُلتَزِمٍ ‌ ‌ ‌ بِالصِّدقِ مُتَّسِمٍ بِالخَیرِ مَذکُورِ

وقعهٔ روز نهم محرّم استمداد حبیب بن مظاهر از قبیلهٔ بنی اسد

بروایت بحار الانوار و قمقام زخار و مظاهر الانوار و مصائب الابرار و غیرانها
در همین روز حبیب بن مظاهر از حضرت حسین(ع) استیذان نمود و رفت از قبیلهٔ بنی
اسد استمداد نمود و تفصیل در بحار بدین نهج است واقبل حبیب بن مظاهر الی
الحسین(ع) فقال یابن رسول الله ههنا حیّ من بنی اسد بالقرب منّا تأذن لی فی المصیر
الیهم فادعوهم الی نصرتک فعسی الله ان یدفع بهم عنک که چون کار بر حضرت حسین(ع)
سخت کردید حبیب بن مظاهر اسدی بخدمت آمده گفت یابن رسول الله طائفه از بنی اسد
بدین نزدیکی فرود آمده اند اگر اجازت باشد تا رفته آنها را بنصرت حضرت تو دعوت کنم
باشد که خداوند شرّ دشمنان از تو کفایت کند امام رخصت فرموده حبیب از بیم مخالفان
نیم شب متنکراً نزد اسد بازرفت بشناختند و حاجت بپرسیدند گفت انّی قد اتیتکم بخیر
ما اتی به وافد الی قوم اتیتکم ادعوکم الی نصر ابن بنت نبیّکم فانّه فی عصابة من المؤمنین
الرجل منهم خیر من الف رجل آمده ام شما را بدان نیک بختی دلالت کنم که تاکنون هیچ
کس این چنین نیکوئی قبیلهٔ خویش را نخواسته اینک دختر زاده خاتم النّبیّین با معدودی
از مؤمنین بدین زمین فرود آمده اند که یکتن از ایشان از هزار کس بهتر باشد و تاجان
در بدن دارند از یاری و دست ندارند و بدشمنان تسلیم نشوند اینک عمر بن سعد با لشکر
بسیار او را از هر طرف فرا گرفته اند و من اکنون شرایط نصیحت بجای آورده شما را بیاری
آن امام مظلوم همی خوانم فاطیعونی الیوم فی نصرته تنالوا بها شرف الدّنیا والآخرة یعنی
امروز پند من بپذیرید و از این پس شرف دنیا و سعادت آخرت شما راست فانّی اقسم بالله
لا یقتل احد منکم فی سبیل الله مع ابن بنت رسول الله صابراً محتسباً الّا کان رفیقاً
لمحمّد(ص) فی علّیّین یعنی آنکس که در رکاب دختر زادهٔ رسول الله شهید شود در اعلی علّیّین

اطلاع ابن سعد و انفاذ لشکر

بهشت با خاتم الانبیاء رفیق باشد چون این سخن بگفت فی الحال عبدالله بن بشر الاسدی از جا برخواست گفت نخستین کسی که این دعوت را اجابت کند منم و این رجز بخواند

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ اِذَا تَوَاکَلُوا — وَاَحْجَمَ الْفُرْسَانُ اِذْ تَثَاقَلُوا
اِنِّی شُجَاعٌ بَطَلٌ مُقَاتِلٌ — کَاَنَّنِی لَیْثُ عَرِینٍ بَاسِلٌ

پس دیگر مردمان متابعت کردند تا نود مرد مهیّا و روانه شدند بوالفضولی ابن سعد را آگاه کرد عمر ازرق نامی را با چهارصد سوار بفرستاد تا سر راه بر ایشان بگیرند و ایشان بر کنار فرات تلاقی فریقین دست داده کار بمنا وشت کشید و حرب شد یکی پیوست حبیب ازرق را گفت تو را چه از ما دست باز دار و این شقاوت بدیگری بگذار مخذول از قبول سرباز زد و در محاربت و ممانعت سخت پافشاد اسدیان که در خویشتن تاب مقاومت ندیدند بهزیمت شدند و همان شب زنیم عمر بن سعد با حی بنی اسد از آن زمین رحیل کردند حبیب بن مظاهر بخدمت آمد و این عرض کرد حضرت فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم

روز هفتم محرم ممانعت سعد از آب فرات و مشتمل بر سوگواری مصیبت عظمی در چند تمهید

تمهید اول از فضیلت سقی ماء

مکشوف باد اول نعمتی که خلاق متعال از کتم عدم بعالم شهود آورده و کسوت وجود بماهیت او نهاده نعمت آب است چنانچه شیخ جلیل ثقه مقبول عامه و خاصه علی بن حسین مسعودی که از مصنفین علماء امامیه است کما فی مقدمة بحار الانوار و خاتمه مستدرک الوسائل در مروج الذهب از ابن عباس و غیره نقل کرده که انّ اوّل ما خلق الله عزّ و جلّ الماء و کان عرشه علیه و عرش خدا بر روی آب بود چون خدا خواست که این خلق را بیافریند دخانی از آب بیرون آورد سماء نام کرد از پس برا خشکانیده

فضیلت سقی ماء

زمین را افرید ثم فتقها فجعلها سبع ارضین فی یومین الاحد والاثنین و در عرض دو روز ارض واحده را فتق کرده هفت زمین بیافرید بان تفصیلی که در روز دوم محرم مبین گشت و شیخ فقیه رضی الدین حسن بن فضل طبرسی طاب مضجعه در مکارم الاخلاق گوید روی عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه انه قال اول ما یبدأ به فی الآخرة صدقة الماء یعنی فی الاجر از حضرت امیر مرویست که فرمود نخستین چیزیکه در روز قیامت باجر و ثواب ان ابتدا میشود صدقه آب است و اهمیت این نعمت عظمی بر همه خلق روشن و هویدا است که ومن الماء کل شیئ حی زیست هر موجودی موقوف بان است ولی بفضل خدا از هر نعمت ارزان و فراوان و سهل و اسان و حیوان و انسان دران شرع و یکسان است و اخبار کثیره در فضیلت سقی ماء بل افضلیت ان از اهل بیت عصمت علیهم السلام وارد شده چنانچه علامه مجلسی در بحار و ابو المؤید خوارزمی در مناقب و مقتل خود از ابی علقمه مولی بنی هاشم روایت کرده اند که روزی حضرت رسول بعد از نماز صبح بسوی ما ملتفت شده فرمود معاشر اصحابی رایت البارحة عمی حمزة بن عبد المطلب واخی جعفر بن ابیطالب و بینهما طبق من نبق ای گروه اصحاب دیشب عمویم حمزة بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابیطالب را در واقعه دیدم من باب لطف و مزید عنایت جعفر را برادر تعبیر میفرماید و در پیش ایشان طبقی از میوه درخت سدر بود چون مقداری از ان میوه خوردند نبق عنب شد و قدری میل کرده انگور رطب گردید فدنوت منهما فقلت بابی انتما ای الاعمال افضل پس من پیش شده گفتم پدر و مادرم بفدای شما از اعمال کدامین بهتر است گفتند وجدنا افضل الاعمال الصلوة علیک وسقی الماء وحب علی بن ابیطالب بهترین اعمال صلوات بر تو و سقی ماء و حب علی بن ابیطالب است و نیز در بحار که حضرت رسول فرمود افضل الصدقة سقی الماء وافضل الصدقة صدقة الماء بهترین صدقه سقی ماء و بهترین صدقه صدقه ماء است و از حضرت صادق افضل الصدقة ابراد کبد حارة و از حضرت رسول افضل اعمال سیراب کردن جگر تشنه است و در مکارم الاخلاق از حضرت باقر که فرمود ان الله تبارک و تعالی یحب ابراد الکبد الحرآء ومن سقی کبدا حرآء من بهیمة وغیرها

اخبار فضیلت سقی ماء

اظله الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله خداوند متعال سیراب کردن جگر تشنه را دوست دارد و هر که جگر تشنه را سیراب بکند از حیوان و انسان خداوند در سایهٔ عرش خود او را جای دهد در روزی که سایه نمی باشد مگر سایه آن و از حضرت صادق روایت کرده من سقی الماء فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن احیا نفسا و من احیا نفسا فکانما احیی الناس جمیعا هر کس در جائی آب دهد که آب پیدا میشود ثواب یک بنده آزاد کردن عطا میشود و هر که آب دهد در جائی که آب پیدا نمیشود گویا احیاء نفسی نموده و هر که کسی را احیاء بکند گویا تمام مردم را احیاء نموده و از حضرت خمس من اتی الله بهن او بواحدة منهن وجبت له الجنة پنج عمل است هر که آنها یا یکی از آنها را بعمل آرد بهشت از برای آن واجب شود من سقی هامة صادیة او حمل قدما حافیة او اطعم کبدا جائعة او کسی جلدة عاریة او اعتق رقبة عانیة کسیکه تشنه را سیراب کند یا پیاده یا برهنه را سوار کند یا گرسنه را سیر کند یا برهنه را بپوشاند یا بندهٔ آزاد کند و کلینی علیه الرحمة در کافی از آنحضرت من سقی مؤمنا شربة من ماء من حیث یقدر علی الماء اعطاه الله بکل شربة سبعین الف حسنة هر که مؤمنی را در جائی که قادر بر آب است یک شربت آبی بدهد خداوند بهر جرعه هفتاد هزار حسنه عطا فرماید وان سقاه من حیث لا یقدر علی الماء فکانما اعتق عشر رقبات من ولد اسمعیل و اگر در جائی سقی کند که آب متعذر شود گویا ده بنده از اولاد اسمعیل آزاد کرده و وجه اختصاص فضیلت اعقاب اسمعیل است از فاطمیه انساب و صدوق علیه الرحمه در امالی نیز از آنحضرت من اطعم مؤمنا من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و من کساه من عری کساه الله من استبرق و حریر و من سقاه شربة علی عطش سقاه الله من الرحیق المختوم و من اغاثه او کشف کربته اظله الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله هر که گرسنه را اطعام کند خداوند از میوه های بهشت عطا فرماید و برهنه را لباسی بدهد از استبرق و حریر جنت عنایت فرماید و تشنه را شربت آبی بدهد از رحیق مختوم سیراب شود و مؤمنی را اغاثت یا رفع کربت بکند روز قیامت در سایهٔ عرش که غیر آن سایه نیست ساکن شود

افضل الاعمال سقی الماء
من سقی الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة

و رحیق از اسماء خمر و مراد خمر جنت و اشاره بآیه شریفه است یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک یعنی مختوم است و آنی ان یمسک عوض طین

و در اهمیت مسئله سقی همین بس که فقهاء رضوان الله علیهم از نواقض تیمم وقوع خوف عطش را نیز شمرده اند

چنانچه شهید ثانی قدس سره در شرح لمعه میفرماید و خوف عطش حاصل او متوقع فی زمان لا یحصل فیه الماء عادة او بقرائن الاحوال لنفس محترمه ولو حیوانا و در حاشیه منه گفته النفس المحترمة هی التی لا یجوز اتلافها او یلزم باتلافها علی ما لکها بغرامة العوض فیخرج بذلک الکلب العقور والخنزیر والکافر الحربی

تهدید دومی معاویه در صفین از شریعه و وقوع مبارزت و جنگ بعلی علیه

در ناسخ گوید چون معویه ابوالاعور سلمی را با چهل هزار تن بر شریعه فرات بگماشت و لشکر حضرت امیر ع در مسئله آب شکایت کردند سه نفر از اصحاب را نزد معویه انفاذ داشت که ما از این راه دراز در نوردیدیم تا بر سر آب زره دهیم بلکه از نهران امدیم که در کار دین وامر امامت سخن کنیم و حق از باطل پدید آریم بعد از تبلیغ پیام ولید بن عقبه گفت ایمعاویه این جماعت چهل روز آب بر روی عثمان بستند و در بیابان امرا و را تشنه بکشتند شما نیز ایشان را از آب بازگیرید تا تشنه بمیرند صعصعه بن صوحان گفت خداوند در قیامت کافران و فاسقان را تشنه میگذارد مانند تو کس که خمر میخورد و مست میشود و در مسجد مسلمانان امامت میکند و نماز صبح را در مستی چهار رکعت میگذارد و میگوید امروز نشاطی دارم اگر خواهید چند رکعت دیگر بگذارم لعنی از اینگونه ولید بن عقبه را صفت کرد عمرو بن عاص گفت ایمعاویه دست باز دار تا هر دو لشکر آب برگیرند

اجازهٔ اشعث و اشتر در محاربهٔ لشکر

علی بن بوطالب آن کس نیست که با این لشکر او را تشنه بر لب فرات تشنه بماند و تو سیرا
باشی مگر این آن کس نیست که هنگام خلافت ابی بکر همی گفت اگر چهل کس با من یار بودی
کس نتوانست بدرهٔ فاطمه در آمد اکنون با صد هزار مرد لشکری بر آب فرات نظاره میکند
و از تشنگی جان میدهد معویه در خشم شد و دستار بر زمین زد و گفت خداوند معویه را
پدر او بوسفیان را از حوض کوثر آب مدهاد اگر علی و لشکر او را از جوی فرات آب دهد
بالجمله یکروز و یک شب لشکر عراق از نایافتن آب در رنج و تاب بودند تا اشعث بن قیس
و مالک اشتر از حضرت امیر اجازه گرفته مهیای حرب شدند و اشعث بن قیس مردم خویش را
منادی کرد که هر کس بر جان خویش ترسان نیست و سوی مرگ ایشان تواند رفت مهیا باشد تا سپیدهٔ
دم است هم در آنشب دوازده هزار مرد اشعث و اشتر را اجابت کردند و صبحگاه شاک
السلاح حاضر شدند اشعث نیزهٔ خویش بیفکند و پیادگان سپاه را گفت بابی انتم و امی تقدموا
قاب رمحی پدر و مادرم فدای شما باد تقدم بجوئید بر سواران یک نیزه بالا و پیادگان چهار
هزار تن بودند اشعث را در جنگ این کار و کفا رستی بود و از آنسوی اشتر نخعی سلاح
جنگ در پوشید و با اشعث بپیوست و از بنی مذحج جماعتی در هم آورد و هر دو تن بر
نشستند و لشکرها پای در رکاب کردند آنوقت اشتر بر اسبی سیاه که بعجلت عقاب
و کون غراب داشت سوار بود و چنان در آهن محفوف بود که جز دو چشم او دیدار نمی
گشت پس حارث بن همام نخعی را پیش خواند و رایت خویش را بدو سپرد و گفت ای
حارث اگر ترا چنان نشناختمی که بر روی مرگ توانی رفت هرگز این رایت با تو نگذاشتمی
و ترا دوست نداشتمی عرض کرد ایمالک سوگند با خدای که امروز ترا خرم و خورسند
بدارم و همه جا از پیش روی تو روم اشتر را کلمات او خوشدل ساخت و او را پیش طلبید
و سر و چشمش را ببوسید و وعدهای نیکو داد و اسبی رهوار ببخشید و هزار درهم نیز
عطا کرد و از آنسوی اشعث بن قیس چون این بدید از مردم خویش معاویة بن حارث را
پیش خواند و گفت ای پسر حارث دیدی اشتر چه کرد هرگز مردم نخع از قبیلهٔ کنده بهتر

مبارزت اشعث و اشتر در میان لشکر

و برتر بوده اند بگیر این علم را و سرعت کن و سبقت جوی معاویه علم بگرفت و همی رفت
اشعث گفت ای پسر حارث اگر از این جنگ بسلامت بازرسیدم دیگر نیکویی‌ها از من پاداش
بینی و اگر کار بر وجهی دیگر افتد از مهر و کابین خویش در حضرموت فلان مزرع را بعطای تو
مقرر داشتم پس اشتر نخعی رزم را تصمیم داد و با لشکر بجانب شریعه روان گشت چون صفوف
سپاه از دو سوی با هم نزدیک شدند ابو الاعور سلمی نیز با لشکر پذیره جنگ شد اشعث بن
قیس اسب برانگیخت و در پیش روی صف بایستاد و مغفر از سر برگرفت و مانند رعد نعره برکشید
و باعلی صوت ندا در داد که ای مردم شام اینک منم اشعث بن قیس نه اگر دست از مون شمشیر شوید
و آماج تیر گردید از شریعه بیکسوی روید از آنجانب ابو الاعور فریاد برداشت که هان ای
اشعث کرانه در هم مپاف در میان ما جز تیغ بران و خدنگ پران هیچکس حکومت نخواهد کرد
اینوقت پیادگان دست بدست دادند و پذیره جنگ را پای پیش نهادند و سواران گرد
برانگیختند اشعث حمله گران افکند و بسیار کس بکشت این هنگام صالح بن فیروز از لشکر
شام اشتر را بمبارزت خواست و هم بدست آن شیر شرزه بخاک هلاک افتاد تا از سران سپاه
هفت کس بدست اشتر و پنج تن بشمشیر اشعث نابود گشت و مردم شام را از مبارزت ملالت
رسید هنگام شد که هر دو گروه رزم آغازند و با انبوه درهم تازند اشتر نخعی بانگ در داد که
ای مردم صفها راست کنید و پای صبر و سکون استوار دارید و مانند شیر غضبناک بجوشید
و لشکر را فرمان کرد تا هر گروه از جای جنبش کردند و از آنسوی سپاه شام چون پلنگ خون
آشام پذیره جنگ شدند هوا از گرد تیره گین و زمین از خون رنگین گشت نعره مرد و صهیل
اسب پرده گوش همی درید اشتر و اشعث چون دو شیر شرزه و دو اژدهای گرزه از چپ و
راست همی تاختند و مرد و مرکب بخاک انداختند و مغفرها برگرفتند و سرها برهنه
کردند و پیادگان و سواران حمله‌های متواتر کردند و بسیار کس بکشتند چندانکه یک نیمه
لشکر عرضه هلاک و دمار گشت و نیروی درنگ از لشکر شام برفت پس پشت با جنگ کرده
هزیمت شدند و از شریعه فرات یکسره گشتند و لشکر امیر المؤمنین شریعه بگرفتند

[illegible] واشتر [illegible] شریعه

[illegible]

انفاذ معویه در باب رخصت

و بفرار بود از لشکر خویش کوچ داده در کنار شریعه لشکرگاه کرد و سپاه معویه
دور از شریعه ساکن شدند و بی آب ماندند

فتح لشکر حضرت امیر و تمالک بر شریعه

چون لشکر امیرالمؤمنین علی ع بحکم شمشیر شهریار شریعه فرا تر فرو گرفتند و مردم
شام را از اغتراف آب ممنوع داشتند عمرو بن عاص در معویه نگریست و گفت نه من گفتم
دست باز دار تا هر دو لشکر آب مجوزند سخن مرا بچیزی نخریدی و ساحت خویش را آلوده عاری
ساختی که تا قیامت سترده نشود اکنون اگر علی ابو طالب ترا آب نهد چکنی عمر گفت تو بر
چه عقیدتی معویه گفت من چنان دانم که علی از هیچ آفریده آب باز نگیرد بالجمله دو روز کار این
گونه برفت و از جانبین فتح باب رسل و رسائل نگشت روز سیم معویه دوازده کس از
شناختگان سپاه را بلشکرگاه امیرالمؤمنین ع رسول فرستاد تا در طلب سخن کنند
امیرالمؤمنین ع فرمود تا بیرون خیمه کرسی او نصب کردند پس ردای رسول خدا را بر دوش
افکند و از خیمه بیرون شد و بر زبر کرسی جای کرد و فرستادگان معاویه را طلب داشت
ایشان حاضر شدند و حوشب ذوظلیم ابتدا بسخن کرد و گفت ملکت فاسجح وجد علینا
بالماء واعف عما سلف من معویه اکنون که بقهر و غلبه آب از ما بستدی نیکوئی کن و از آنچه
رفت معویه را معفو دار و آب از ما باز مگیر ابوثوف مرثد از مردم شام که او را مقاتل بن
زید گفتند برخواست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین همانا معویه بدست آویز خون عثمان
این مبارزت و مشاجرت کند سوگند با خدای که از این کردار جز سلطنت نجوید و جز پادشاهی
نخواهد خداوند گواه است که اگر چه من از مردم شامم لکن دوستدار توام و هرگز نیز نزدیک
معویه باز نشوم و از خدمت تو دست نکشم و اول کس باشم که در راه تو قتال دهم و
ملازمت خدمت اختیار کرد و حضرت خطبه قرائت کرد و فرستادگان معویه را فرمود باز
شوید و معویه را بگوئید هیچ کس در میان شما و آب حاجز نیست میروید ولی دافعی و

فضیلت اکرام و اقراء ضیف

و مانع آب نمیکردید و رفع حاجت میکنید و بفرمود تا منادی کردند که هیچکس را زحمت مرسانید تا هر که میخواهد آب میگیرد پس خادمان سپاه از دو سوی همی آمدند و آب برگرفتند و کس را با کس زحمت و زیانی نبود **مؤلف گوید** در نظر اهل خبر و اصحاب سیر روشن و مبرهن است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هشتاد مرتبه غزوه و سریه نموده و حضرت امیر صلوات الله علیه با ناکثین و قاسطین و مارقین مقاتله کرده در یک دفعه شنیده نشده که از احدی منع آب نمایند حتی در غزوهٔ خیبر با اینکه دشمن پر قوه و مسلمین ضعیف و عده و عدهٔ ایشان قلیل و بواسطهٔ منع آب فتح قلاع بسهولت ممکن بود باز آن پیغمبر کریم باین امر رضا نداد باز تفصیلی که در مجلد اول وقایع الایام در بیست و دویم رجب نقل کرده ام و هکذا حضرت امیر در وقعهٔ صفین با این همه زحمت و تلاش که تحصیل آب کردند بعد از تملک شریعه مانع نیامدند اما مسلمین یهود صفت و تابعین فرقهٔ ضلالت در صحرای کربلا آب فرات را بر روی اولاد مصطفی بستند و اطفال خورد سال ایشان سه روز در کنار شریعه لب تشنه و جگر خسته ماندند

تمهید ثم ذکر فضیلت ضیافت و ما یتعلق بها و مهمان نوازی اهل کوفه و مشتمل میشود بر پنج مقصد مقصد اول در فضیلت اکرام و اقراء ضیف

دعبل خزاعی ره گوید

الله یعلم انّنی ما سرّنی	شیئ کطارقة الضیوف النزّل
ما زلت بالترحیب حتی خلتنی	ضیفا له و الضیف ربّ المنزل

مکشوف باد که اکرام ضیف و اطعام مؤمنین از ثمرات سخاء و نتایج کرم و در نظر اهل بصیرت احسن صفتها و مذاق اهل همت الذّ نعمتها است و در فضیلت آن اخبار بسیار و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم الصلوة و السلام وارد شده شیخ ابو محمد حسن بن

اخبار فضیلت اکرام ضیف

ابی الحسن دیلمی قدس سره که از اکابر محدثین امامیه و معاصر علامه با شهید اول است در ارشاد القلوب گوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکرم الضیف فقد اکرم سبعین نبیا و من انفق علی الضیف درهما فکانما انفق الف الف دینار فی سبیل الله پیغمبر فرمود هر که یک نفر مهمان را اکرام کند بتحقیق هفتاد پیغمبر را اکرام نموده و هر کس یک درهم بمهمان مصرف کند چنان است که هزار هزار دینار در راه خدا انفاق کرده و در جامع الاخبار از حضرت امیر صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود ما من مؤمن یحب الضیف الا و یقوم من قبره و وجهه کالقمر لیلة البدر هر مؤمنی که مهمان را دوست بدارد از قبر برخیزد و رویش چون ماه چهارده شبه میشود اهل محشر گویند ما هذا الا نبی مرسل نیست این مگر پیغمبر مرسل ملکی گوید هذا مؤمن یحب الضیف و یکرمه این مؤمنی است که مهمان را دوست میداشت و اکرام مینمود و لا سبیل له الا ان ادخل الجنة و جزایش نخواهد بود مگر آنکه او را داخل بهشت بکنم و در بحار از حضرت صادق[۴] که فرمود اکلة یاکلها اخی المسلم عندی احب الی من عتق رقبة یک لقمه که برادر مسلم نزد من بخورد دوست تر دارم از یک بنده آزاد کردن و در معراج السعادة و بحر الجواهر روایت کرده اند که هر که برادر خود را اطعام کند تا سیر نماید او را و آب دهد تا سیراب کند خدا او را هفت خندق از آتش جهنم دور میکند که ما بین هر خندقی مسافت پانصد ساله راه باشد و در لئالی الاخبار از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود مؤمنی در مملکت ملک جباری بود از تعدی او بدار شرک گریخته فنزل برجل من اهل الشرک فاظله و ارفقه و اضافه بر مشرکی پناه آورد و او اکرام نموده مهمانی کرد و چون[۷] وفات نمشرک رسید خداوند بروی وحی فرمود و عزتی و جلالی لو کان لک فی جنتی مسکن لاسکنتک فیها و لکنها محرمة علی من مات مشرکا بعزت و جلال خودم قسم است که اگر در بهشت مسکنی از برای تو بود ترا ساکن میکردم اما حرام است بکسی که بشرک بمیرد و لکن یا نار خذیه و لا تؤذیه و یؤتی برزقه طرفی النهار و لی ای آتش بگیر او را و اذیت مرسان و رزق او در صبح و شام میاید راوی

[۷] زمان

فضیلت اطعام و تکریم و شدّت احترام افراء

عرض کرد از بهشت فرمود من حیث شاء الله از جائی که خدا خواسته مرحوم نوبهر کاشانی کوید و قال فی زهر الربیع بعد نقل هذه القصة و اسنادا الأمر الی ضیافة لیلة واحدة واکثاره من خدمته فیها و صرف الخطاب من الله الی مالک بمثل ما مرّ و کذلک ورد فی حال الملک العادل انوشیروان جزاء لعدله و فی حاتم ایضا ثوابا لکرمه و ایضا کوید که در خبر وارد است اکرموا الضیف و لو کان کافرا و نیز از حضرت صادق؏ روایت کرده که اسیران چندی بخدمت حضرت رسول؏ آوردند چون یکی را پیش کردند که کردن بزنند جبرئیل عرض کرد این اسیر را عقب کن حضرت او را رد کرده و دیگری را آوردند و چون نوبت بروی رسید جبرئیل گفت یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول لک ان اسیرک هذا یطعم الطعام و یقری الضیف و یصبر علی النائبة و یحمل الحمالات خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید این اسیر اطعام طعام و اقراء ضیف میکند و بر مصائب صبر و تحملات مردم تحمل مینماید چون آنحضرت این جمله را بآن اسیر خبر داد و فرمود من ترا آزاد کردم آن مرد گفت مگر خدای تو اینها را دوست میدارد فرمود آری گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک لرسول الله سوگند بخداوند که ترا بحق مبعوث کرده من کسی را از مال خود مایوس نکرده ام

پس بمقتضای این اخبار لازم است اکرام و اقراء ضیف

خواه مسلم و خواه کافر خواه صاحب شرف و خواه غیر صاحب شرف چنانچه حکماء گفته اند
در مهمان منگر که کیست در کرم خود نگر که مقتضی چیست

و مناسب دیدم در این مقام نقل حکایت طلحه و مالک بن عوف

ملاحسین کاشفی در اخلاق محسنی گوید و فتی طلحه را واقعه افتاد که تنها بقبیله بنی قیس نزول کرد سید قبیله مالک بن عوف او را نشناخت و بر بزرگی و شرف او اطلاع نیافت در مهمان داری و اکرام او تقصیری واقع شد طلحه از جام زهر مذلت را تجرع کرد و آن بار

حکایت طلحه با مالك بن عوف

کرانرا بفوت کرم جبلی تحمل نمود چون ازان منزل رحلت کرد مالك را معلوم شد که مهمان چه کس بوده بغایت شرمنده شد واز روی اعتذار بوی رقعه نوشت مضمونش انکه شمارا نشناختم واسباب خدمتکاری بروجهی که لایق باشد مهیا نساختم توقع ان دارم از تقصیری که واقع شده مرا معذور دارید طلحه درجواب نوشت که انچه بمن توقع کرده از قبول عذر دفع غم مکن که مروت من اقتضاء ان میکند که هزار چندین کناه بیك عذرخواهی درکذرانم اما ان سخن که ترا نشناختم سخنی نامستقیم است واز شیوه کرم دور جهت انکه در مهمانی رسوم اعزاز واکرام باشراف واعاظم مخصوص داشتن نقصیه مروت وشیمه اهل فتوت نیست شرط منزبانی ان است که چون افتاب برهمه کس یکسان تابد ومانند باران برهمه جا بیك طریقه بارد اکر مهمان مردی بزرك است حق بزرکی او بجای اورده باشد واکر فرومایه بود احسان وکرم خود ظاهر کرده

میهمانرا عزیز باید داشت	از ره مردی وجوانمردی
کر بزرك است ولایق خدمت	خود حق او بجای اوردی
ور بود سفله کس نخواهد کفت	که چرا باوی این کرم کردی

مؤلف کوید درشرف وجلالت حسین بن علی علیهما السلام کسی را از دوست ودشمن که حرفی نبود بیین اهل کوفه چه قدر مردمان لئیمی بودند که باین مهمانان عزیز چطور اکرام نمودند وچه قراء قرار دادند

شیخ عبد الحسین اعسم ره کوید

بنفسي من ثوى ضيفا بدار	قراه بها البلايا والكروب
ثوى كربلا مثوى فطابت	وفاح على من مثواه طيب
وقفت بها ولي عينان اجرت	دموعهما دما كبد تذوب
نضوا عطشا فما خضبت لحاهم	دما حتى تفتت القلوب

مقصد دوم در اتصاف انبیاء و اوصیاء بصفت قِرا و تعداد چند نفر از ایشان

اگرچه بمقتضای ما بعث الله نبیّا و لا وصیّا الّا علی حسن الخلق و السخاء همه انبیاء و اولیا علیهم السّلام بصفت قِرا که از نتایج کرم و ثمرات سخاء است موصوف و معروف بودند ولی خالات بعضی از ایشان بالخصوص ماثور و در کتب اخبار مضبوط است بلکه در حق چندی از ایشان ذکر کرده اند که هرگز بدون مهمان طعام نمیخوردند و ایشان سه نفر اند یکی حضرت ابراهیم خلیل علیه و علی نبیّنا و آله السّلام بود که از بزرگوار دنیا رکریم النفس و سخی الطبع و مهمان دوست بود در لآلی الاخبار گوید چون میرد کسی را مهمان میکرد از سخاء ابراهیم علیه السّلام او را حدیث میکرد و چون بکسی مهمان میشد از زهد و قناعت عیسی علیه السّلام خبر میداد و عرب چون خواهد از سخاء و التزام کسی بچیزی اخبار دهد بلفظ اب و اخ و حلیف تعبیر مینماید و ابراهیم را بواسطه التزام صفت قِرآء ابو اضیاف میگفتند چنانچه در بحار از حضرت صادق روایت کرده که فرمود ان ابراهیم کان ابا اضیاف و کان اذا لم یکونوا عنده خرج یطلبهم ابو اضیاف بود و اگر مهمان حاضر نمیشد از خانه بیرون میرفت و طلب میکرد و در لآلی الاخبار گوید کان اذا دان وقت اکله یرسل الخدام من کل جانب فی طلب الضیف لیاکل معه الی میل چون وقت طعام میرسید خدام خود را بیک میل راه که ثلث فرسخ است بلکه در معراج السعاده دو میل راه از هر طرف ارسال میکرد که مهمانی پیدا کنند تا با او طعام بخورد و کان لا یاکل الطعام الا مع الضیف الّا علی ضرورة و بدون مهمان طعام نمیخورد مگر در صورت ضرورت بمشقت شدیده و ضیافت در میان اعراب زبان جناب شایع شد و ایضا گوید که در تفسیر هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین گفته انها انما وصفهم الله بالکرامة لانه باشرخدمتهم بنفسه که خداوند ضیف ابراهیم را مکرم خواند زیرا که او خود مباشر خدمت ایشان شد و نیز روایت کرده که انّ الخلیل لمّا کان من عادته ان لا

طعام نخوردن حضرت ابرهیم بدون مهمان

یاکل طعاماً الا مع الضیف ومضی علیه یوم ولیلة ولم ینزل علیه ضیف چون از
عادت حسنهٔ حضرت ابراهیم خلیل آن بود که هرگز بدون مهمان طعام نمیخورد یک روز
وشب بروی بگذشت که مهمانی وارد نشد پس بسوی صحرا بیرون آمد فاذا رای رجلاً کهلاً
یقبله فدنی منه مرد میانه سالی دید که میاید نزد او رفته از حالش تفحص کرد ودید مرد بت
پرستی است تاسف کرد وگفت لوکنت مسلماً لاضفتک اگر مسلمان بودی ترا مهمان میکردم
پس آنمرد رفت جبرئیل نازل شد وگفت یا خلیل الله خداوند میفرماید ان هذا الرجل
کان مشرکاً کافراً بی منذ سبعین سنة فرضته هفتاد سال بود که این مرد مشرک وکافر
بود بمن واو را روزی میدادم وقطع نمیکردم ولی تو او را یک روز طعام ندادی بواسطهٔ
آنکه مسلمان نبود پس حضرت خلیل ؑ بتعجیل از پی آنمرد رفت واو را بضیافت طلبید آنمرد
از آن دو حالت تعجب کرده سبب پرسید حضرت خلیل نزول جبرئیل وخطاب عتاب رب
جلیل را بروی خبر داد آنمرد گفت ما کان مخالفة هذا الرب من المروة والانصاف فاسلم
وکان من الاکابر مخالفت این گونه پروردگار از مروت وانصاف نیست پس قبول اسلام
کرد واز اکابر شد

و بموجب اخبار خداوند متعال بواسطه صفات کریمه ضیافت
حضرت ابرهیم را بمنصب جلیل خلت که بالاتر از مرتبه نبوت
ورسالت بود مفتخر وسرافراز فرمود

چنانچه در علل الشرایع از حضرت صادق ؑ روایت کرده که فرمود اتخذ الله عز وجل
ابراهیم خلیلاً لانه لم یرد احداً ولم یسأل احداً غیر الله عز وجل خداوند متعال ابرهیم ؑ
را بدان سبب بر خود خلیل قرار داد که هرگز کسی را از خود محروم ننمود واز کسی غیر
از خدا سؤال نکرده بود در خبر دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت سمعت

رسیدن حضرت ایوب بمقام نبوت بواسطه اطعام

رسیدن او بمنصب خلت بواسطه صفت اطعام

رسول الله یقول ما اتخذ الله ابراهیم خلیلاً الّا لاطعامه الطّعام وصلوته باللیل والنّاس
نیام شنیدم از حضرت رسولؐ که فرمود خداوند عزّ وجلّ ابراهیم علیه السلام را برخود خلیل قرار
نداد مگر باطعام طعام ونماز کردن او در دل شب در وقتیکه مردم در خواب بودند

دوّم حضرت ایوب علی نبیّنا وآله وعلیه السلام بود

که آن بزرگوار نیز مثل حضرت خلیلؑ بسیار مهمان دوست بود وهرگز بدون مهمان طعام نمیخورد
چنانچه در لآلی الاخبار روایت کرده که حضرت ایوبؑ گفت وعزّة ربّی انّه لیعلم انّی ما اکلت
طعاماً الّا ویتیم او ضعیف یاکل معی بعزّت پروردگار خودم قسم است که او میداند من هرگز
طعامی نخورده ام مگر آنکه یتیمی یا ضعیفی در سر سفره من بوده وسیّد هاشم بحرانی ره در
تفسیر برهان از حضرت صادقؑ روایت کرده که فرمود ایوب مرد عاقل وحلیم وحکیمی بود و
پدرش متموّل وکثیر المال وصاحب مواشی واغنام واسب واستر بود ودر ارض شام کسی
غنی تر از وی نبود وچون فوت شد ایوبؑ در سن سی سالگی بحکم وراثت همه این ثروت
مالک شد ورحمه بنت افرائیم بن یوسفؑ را بحباله نکاح در آورد ورحمه دوازده بطن
در هر یکی یک پسر ویک دختر وضع حمل نمود تا خداوند آنحضرت را بخلعت رسالت مشرف
فرمود فشرّع لهم الشّرایع وبنی لهم المساجد پس تبلیغ شرایع وبناء مساجد از برای قوم
خود نمود وکان له موائد یضعها للفقرآء والمساکین والاضیاف یضیفهم ویکرمهم
واز بهر فقرا ومساکین ومهمانها سفرهٔ احسان وموائد طعام میگسترد وبرایشان ضیافت
واکرام مینمود وبرارامل وایتام وضعفاء مانند پدر شفیق بود ووکلا وامناء خود را گفته
بود که احدی را از زرع واثمار او مانع نیایند وطیور ووحوش وجمیع انعام در ملک او متنعّم
ومرزوق بودند تا ابلیس لعین بروی حسد برد بار بتفصیلی که در تفسیر مذکور منقول است

سیّم حضرت سیّد الانبیاء صلّی الله علیه وآله وسلّم بود

مهمان دوستی حضرت امیر سلام الله علیه

مکشوف باد که هیچ صفت کریمه و شیمهٔ مرضیه نیست که احدی از انبیاء و مرسلین سلام الله علیهم اجمعین بان متصف و متحلی باشد مگر انکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم بافضل واکمل ان موصوف و معروف بود من جملهٔ این صفت کریمه اقراء ضیف و طعام نخوردن بدون مهمان که در حق این دو پیغمبر محترم حضرت ابراهیم و ایوب سلام الله علیهما مذکور شد در حق انحضرت نیز بلکه مافوق از ان ماثور است زیرا که این دو نبی مرسل در حال ثروت و دولت دارای این صفت حمیده بودند ولی حضرت ختمی مرتبت در حال فقر و بیچیزی این طور بود چنانچه شیخ حسن طبرسی رحمه الله در مکارم الاخلاق گوید کان رسول الله صلی الله علیه واله یاکل کل الاصناف من الطعام حضرت رسول هر قسم طعام که ممکن بود میل میفرمود وکان یاکل ما احل الله له مع اهله وخدمه و از انچه خداوند مباح فرموده بود با اهل و خدم خویش میخورد وما اکلوا الآن ینزل بهم ضیف فیاکل مع ضیفه و هیچ وقت بدون مهمان طعام نخوردند و ایضا گوید وکان لا یاکل وحده ما یمکنه وحتی المقدور تنها طعام نمیخورد و فرمود الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی ابا از اشرار شما خبر دهم عرض کردند بلی فرمود من اکل وحده وضرب عبده ومنع رفده انکه تنها طعام بخورد و غلام خود را بزند و عطا و صلهٔ خود را منع بکند

وهکذا بود حال ائمه معصومین علیهم السلم در مهمان داری واقراء ضیف خصوص حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

قال الله تعالی ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون در جواهر الاخبار گوید که از حضرت امیر پرسیدند ای الاشیاء احب الیک از اشیاء کدام بیش خوشتر است نزد تو فرمود اطعام الطعام للضیف والضرب بالسیف والصوم بالصیف بمهمان طعام دادن و در راه خدا شمشیر زدن و در فصل تابستان روزه گرفتن

غربا بودن چهار چیز

ودر ارشاد القلوب گوید که روزی حضرت امیر گریست از سبب گریه اش پرسیدند فرمود
مضت لنا سبعة ایام لم یأتنا ضیف هفت روز است که بر ما مهمانی وارد نشده وما کانوا یبنون منزلا
الا وفیه موضع الضیافة وضیف الکریم کریم ومنزلی بنا نمیکردند مگر آنکه در جزو آنخانه محل
ضیافت معین میکردند زیراکه مهمان شخص کریم کریم ومحترم است وملا فتح الله کاشانی ره در
خلاصة المنهج در تفسیر آیه شریفه گوید اختیار میکنند یعنی مقدم میدارند مهاجران را بر نفسهای
خود واموال ومنازل از خود باز گیرند وبایشان بدهند اگرچه درحالی است که هست ایشان را
احتیاج وفقر با چیزی ایثار میکنند ایثار عبارت است از آنکه کسی محتاج باشد بچیزی ودیگری را
مستحق آن بیند از خود باز گیرد وبوی بخشد روایت است که شبی رسول خدا از نماز شام وخفتن
فارغ شد مردی از میان صفوف برخواست وگفت ای مهاجر وانصار مردی غریبم مرا طعامی دهید
رسول فرمود که ذکر غربت مکن که دل مرا اندوهگین ساختی بعد از آن فرمود غربیان چهار
اند یکی مسجدی که در میان قومی باشد که در آنجا نماز نکنند دوم مصحفی که در خانه باشد و
از آن تلاوت نکنند سیم عالمی که در میان جماعتی باشد وایشان تفقد او نکنند چهارم اسیری
که از اهل اسلام در میان کفار باشد پس گفت کیست که مؤنه این مرد کفایت کند امیر المؤمنین
علی برخواست ودست سائل بگرفت وبحجره طاهره فاطمه آورد وگفت ای دختر رسول در کار
این مهمان نظری کن گفت یا ابن عم طعامی اندک است وحسن وحسین گرسنه اند وتو روزه
داری پس فرمود آنرا حاضر کن طعام پیش آورد حضرت طعام را پیش مهمان نهاد وبا خود
گفت اگر من طعام بخورم مهمان را کافی نباشد واگر نخورم سبب انفعال مهمان شود پس دست دراز
کرد وچنان باز نمود که چراغ اصلاح میکنم واو را فرونشاند وفاطمه را گفت در گرفتن
چراغ تعلل نما وخود دهان مبارک میجنبانید وچون فارغ شدند فاطمه علیها السلام
چراغ بیاورد وطعام هم چنان بر جای خود باقی بود امیر با آن شخص فرمود چرا طعام نمیخوری
گفت سیر شدم پس امیر وفاطمه وحسن وحسین وفضه وهمسایهها از آن طعام خوردند
وهنوز باقی بود روز دیگر آنحضرت نزد رسول آمد ورا گفت یا علی دیشب چون کردی با

گفته

گفت بخیر و خوبی پس رسول حکایت شب جمیع با امیر المؤمنین باز گفت حضرت فرمود
یا رسول الله که ترا اعلام کرد گفت جبرئیل و این آیه را آورد که و یؤثرون علی انفسهم و لو
کان بهم خصاصة چون حقتعالی وصف ایشان نمود در عقب و ترغیب بندگان مینماید بسخاوت
و من یوق شح نفسه هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود را یعنی منع کند نفس خود را از آنچه
طبیعت مستدعی آن باشد از حب مال و بغض انفاق واجب و مخالفت نماید با نفس اماره فاولئک
هم المفلحون پس آن گروه رستگارانند جابر انصاری از رسول روایت کرده که فرمود از شح بپرهیزید
که شح هلاک گردانید کسانی را که پیش از شما بودند

و گاهی بود که حضرت امیر بنفس نفیس خود مثل حضرت خلیل بمهمانان خدمت مینمود

در یازدهم بحار از حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام روایت کرده که فرمود اعرف الناس
بحقوق اخوانه و اشدهم قضاء لها اعظمهم عند الله شاناً شأن و منزلت آن کس نزد خدا
عظیم تر است که حق برادران مؤمن خود را بیشتر شناسد و حرمت ایشان را بیشتر دارد
و کسی که فروتنی کند برای برادران خود او نزد حق تعالی از جمله صدیقین و از شیعه خاص
امیر المؤمنین است بدرستیکه پدری و پسری از مؤمنان بخانه حضرت امیر وارد شدند
فقام الیهما و اکرمهما و اجلسهما فی صدر مجلسه و جلس بین یدیهما حضرت برخاست و ایشان را
گرامی داشته در صدر مجلس ایشان را جا داد و نزد ایشان بنشست و فرمود طعامی برای ایشان
حاضر کردند چون تناول نمودند قنبر طشت و ابریق چوبی و دستمالی که دست را خشک کنند
آورد فوثب امیر المؤمنین فاخذ الابریق لیصب علی ید الرجل فتمرغ الرجل فی التراب
برخاست و ابریق را گرفت که آب بر دست او بریزد آن شخص بر خاک افتاد و گفت یا امیر
المؤمنین الله یرانی و انت تصب علی یدی من چون راضی شوم که خدا ببیند تو آب بر دست من

و تواضع

بریزی

مهمان بود در نزد پدر و پسر بحضرت امیر ع

برخیزی فرمود بنشین و دست بشوی میخواهم که خدا ببیند برادر مؤمن تو خدمت میکند
ترا تا حق تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان
پس آن مرد نشست حضرت فرمود اقسمت علیک بعظیم حقی الذی عرفته و نحلته قسم میدهم ترا بحق عظیم
که بر تو دارم که با اطمینان خاطر دست بشوی چنانچه اگر قنبر دست ترا میشست مطمئن میبودی
چون فارغ شد ابریق را بمحمد حنفیه داد و فرمود یا بنی لو کان هذا الابن حضرنی دون ابیه
لصببت علی یده ای فرزند اگر این پسر با پدرش همراه نبود آب بر دستش میریختم ولی خدا راضی نیست
که پدر و پسر را در حرمت مساوی دارند چون پدر آب بر دست پدر ریخت باید که پسر بر دست
پسر بریزد پس محمد حنفیه آب بر دست پسر ریخت ثم قال الحسن بن علی العسکری فمن اتبع علیا
علی ذلک فهو الشیعی حقا حضرت امام حسن عسکری فرمود هر که متابعت امیر المؤمنین ع کند
در این باب شیعه او ست حقا

سید علیخان مرحوم در ارجوزه نخبة الامانی گوید

وَخِدمَةُ الاَضیافِ	سَجِیَّةُ الاَشرافِ
وَاعمَل بِقَولِ الاَوَّلِ	الضَّیفُ رَبُّ المَنزِلِ

وهکذا بود حال اولاد اخیار ائمه اطهار در این صفت اقربا و خصوص جناب علی اکبر

در عرب رسم است که در قبایل در لیالی مظلمه آتش میافروزند تا عابرین و واردین بواسطه
روشنائی آتش راه پیدا کرده و بسهولت بمقصد رسند برایشان مهمان شوند و شب در صحرا
نمانند و آن آتش را نار القری گویند و اگر احیانا فصل زمستان باشد و باد تندی بوزد
که هیچ وجه آتش افروختن ممکن نشود کلاب حی را در اطراف قبیله متفرق کرده بشونها…

نار القری افروختن جناب علی اکبر

محکم می بندند تا ان سگها متوحش شده بشدت بانگ بزنند و از نباح کلاب غرباء و گم گشتگان صحرا راهی پیدا کرده بجانب ایشان بیایند و بر ایشان وارد شده مهمان بشوند از اولاد ائمه اطهار علیهم السلام چند نفر را که کرم و سخی نوشته اند در حق هیچ یک از انها این صفت نار القری افروختن را ذکر نکرده اند مگر در حق شاهزاده اعظم علی اکبر علیه السلام چنانکه در ناسخ دانشوران ناصری از سرائر ابن ادریس حلی قدس سره نقل کرده که گوید ابو عبیده و خلف الأحمر تصریح کرده اند که این ابیات فصیح در مدیح علی بن الحسین مقتول گفته شده

لَمْ تَرَ عَيْنٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ	مِنْ مُحْتَفٍ يَمْشِي وَلا نَاعِلِ
يُغْلِي نَيَّ اللَّحْمِ حَتَّى إِذَا	أُنْضِجَ لَمْ يُغْلِ عَلَى الْآكِلِ
كَانَ إِذَا شُبَّتْ لَهُ نَارُهُ	يُوقِدُهَا بِالشَّرَفِ الْكَامِلِ
كَيْمَا يَرَاهَا بَائِسٌ مُرْمِلٌ	أَوْ فَرْدُ حَيٍّ لَيْسَ بِالْآهِلِ
أَعْنِي ابْنَ لَيْلَى ذَا السَّدَى وَالنَّدَى	أَعْنِي ابْنَ بِنْتِ الْحَسَبِ الْفَاضِلِ
لَا يُؤْثِرُ الدُّنْيَا عَلَى دِينِهِ	وَلَا يَبِيعُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ

یعنی هیچ نادر تمامت جهانیان هیچ دیده مانند وی ندیده بر اطعام مساکین و اکرام واردین چندان حریص و مولع است که پیوسته انواع لحوم و اطعمه با نفیسه که از وی بگران بخرد و در بازار مرغوب و مصرف مشتریان بی بیرزان بکار برد و همواره بر عادت شرافت بر پیغمبر همت نار قری بیفروزد تا مردم بیابان نشین از هر طرف با سنان وی بشتابند و بر خوان نعمتش گرد ایند این ممدوح و عظیم الشان فرزند لیلی که خود خداوند جود و سخا و دست پرورده ایهر حسب و شرافت است هیچگاه دین بر دنیا نگزیند و حق بر باطل نفروشد ایمسلمانان چگونه روا است یک بزرگواری که کرم و فتوتش در سن جوانی در این پایه باشد که انواع و اقسام اطعمه و اغذیه برای اضیاف و واردین خود ترتیب بدهد امرش بمقامی برسد که از پدر بزرگوارش آب طلبیده گوید یا ابه العطش قد قتلنی وثقل الحدید قد اجهدنی آه و فرزند خاتم الانبیاء که نسبه خاتم خود را بدهان پسر خود

نار القری افروختن جناب علی اکبر

وسعت رزق از برکت مهمان

که فی الجمله سوز عطش تسکین بیابد بلی اهل کوفه عجب مهمان نوازی کردند

محتشم علیه الرحمة گوید

از آب هم مضایقه کردند کوفیان	خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید	خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

بحر العلوم علیه الرحمة در همین مضمون گفته

ضیفٌ اکرم بارضٍ وِردُها شرعٌ	قضی بها وهو ظامی القلب حائمه
لهفی علی ماجدٍ اربت انامله	علی السحاب غدا سقیاه خاتمه

فصل سیم در فیوضات و برکات مهمان

باید دانست که مهمان یک هدیه سنیه و عطیه بهیه ایست که از جانب خداوند بسوی میزبانان نازل میشود که برکات کثیره و فیوضات وفیره بواسطه او بصاحب منزل و اهل بیت وی واصل میگردد و درین وجیزه چندی از آنها مذکور آید

من جمله وسعت رزق

عالم بالا ندارد فیض از پاکان دریغ	قطره خود را ندارد از صدف نیسان دریغ
دامن دولت چو هر بیجا بدست کبر است	دست تا ارزانی سائل مدار احسان دریغ
آنکه دارد نان دهانت پر ز گوهر ساخته	نیست ممکن تا لب گور از تو دارد نان دریغ
رزق میآید بپای میهمان از خوان غیب	بی نصیب آنکه کو دارد نعمت از مهمان دریغ

در پانزدهم بحار از ثواب الاسناد روایت کرده که شخصی خدمت پیغمبر ص آمد و عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم بقربانت من اقامه صلوة و ایتاء زکوة و اقراء ضیف میکنم بطیب

بطیب نفس خود مختسب بذلك رجوا ما عند الله وجزای خود را از خدا رجا میدارد حضرت
فرمود بخ بخ ما لجهنم علیك سبیل ان الله قد برأك من الشح ان کنت کذلك
به به جهنم را بر تو راهی نیست اگر اینطور باشی و خداوند ترا از حرص و بخل پاك نموده
بعد فرمود نهی عن التکلف للضیف بما لا یقدر علیه الا بمشقة منهی است زحمت مهمان بچیزی
که مقدور نشود مگر بمشقت وما من ضیف حل بقوم الا ورزقه معه و مهمانی نیست که بر قومی
وارد آید مگر آنکه روزی او با خود او نازل میشود

هفتم مهمان
۷ تکلف

از آنجمله مغفرت ذنوب

مغفرت ذنوب صاحب منزل

در بحار از محاسن از حسین بن نعیم روایت کرده که حضرت صادق ع بمن فرمود ای حسین
آیا اخوان دینی خود را دوست داری عرض کردم آری فرمود سزاوار است دوست بداری کسی را
که خداوند او را دوست میدارد عرض کردم ما اکل الا ومعی منهم الرجلان والثلثة والاقل
واکثر طعام نمیخورم مگر آنکه دو نفر یا سه نفر کمتر یا بیشتر از ایشان با من باشند حضرت
فرمود فضلهم علیك اعظم من فضلك علیهم زیادتی ایشان بر تو بزرگتر است از زیادتی تو
بر ایشان عرض کردم من ایشان را بخانه خود دعوت میکنم و در روی فرش خود مینشانم و سیر
و سیراب مینمایم و یکونون علی افضل منا ایشان را بر ما زیادتی میباشد فرمود آری انهم
اذا دخلوا منزلك دخلوا بمغفرتك ومغفرة عیالك واذا خرجوا من منزلك خرجوا بذنوبك
وذنوب عیالك بواسطه آنکه ایشان با مغفرت تو وعیالت داخل میشوند وذنوب تو
واهل بیت را میبرند ودر جامع الاخبار از حضرت امیر صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود
ما من مؤمن یسمع بهمس الضیف وفرح بذلك الا غفرت له خطایاه وان کانت مطبقة بین السماء
والارض هیچ مؤمنی نیست که صدای پای مهمان را بشنود و بآن خوشحال شود مگر آنکه خدا
وند همه گناهان او را میآمرزد اگرچه میان آسمان و زمین را پر کرده باشد ودر جواهر
الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت کرده که فرمود خبر داد مرا جبرئیل ان الضیف

فضیلت مهمانی

اذا دخل بیت اخیه المؤمن دخل معه الف برکة جبرئیل مرا خبر داد که چون مهمان بخانهٔ برادر مؤمن داخل میشود هزار برکت و هزار هزار رحمت و در لآلی الاخبار هزار رحمت با وی داخل بخانه میشود و خداوند ذنوب اهل آن خانه را میآمرزد ولو کانت ذنوبهم اکثر من زبد البحر وورق الشجر اگرچه گناهان ایشان از کف دریا و برگ درختان بیشتر باشد و ثواب هزار شهید بر ایشان عطا فرماید وکتب له بکل لقمة یاکلها الضیف حجة وعمرة مقبولة وبنی له مدینة فی الجنة و بعدد هر لقمه که مهمان میخورد ثواب یک حج و یک عمرهٔ مقبوله مینویسد و شهری از برای او در بهشت بنا کند

من جملهٔ رفع بلاء

رفع بلا از قدوم مهمان

در لآلی نقل کرده که در زمان حضرت رسول مردی بود بسیار مهمان دوست وکانت له زوجة بخیلة کارهة للضیف کراهة شدیدة ولی زنی داشت بخیل و از ضیافت کراهت شدیدی داشت و هر وقت مهمان میآورد بد سلوکی میکرد و بدین سبب مرد نمیتوانست مهمانی بیاورد روزی در خدمت پیغمبر از حال خود شرح داد حضرت فرمود باو بگوی که امروز رسول الله بر تو مهمان است و چون مهمان میآید نگاه کن بسوی او و ببین چه میبینی و چون خارج میشود باز نظر کن و ببین کم جعل الله الخیر والبرکة فی قدوم الضیف که خداوند متعال چه خیر و برکتی در قدوم مهمان قرار داده مرد بخانه آمد و گفت امروز پیغمبر با جمیع اصحاب بر ما مهمان است از تو توقع و استدعا دارم که بخل و حسد نورزی و مضایقه نداری و حضرت فرموده که وقت ورود مهمان نظر کنی و ببینی که خداوند چه خیر و برکتی در قدوم مهمان قرار داده و چون حضرت با اصحاب تشریف آوردند زن پشت در آمده فرای ذیلهم اللحم والفاکهة الکثیرة گوشت و میوه بسیاری در ذیل ایشان دید و شاد گردید و چون بیرون آمدند باز نظر کرد فرأت الحیات والعقارب لدغت باذیالهم مار و عقربها زیادی دید که بلباس ایشان چسبیده بیرون میروند تعجب کنان نزد شوهرش آمده قضیه را باز گفت

نجات از صراط از برکت مهمان

مرد روزی بخدمت پیغمبر آمد و نقل نمود حضرت فرمود ما جاء معهم من النعم کانت رزقهم و رزق صاحب البیت نعمتها شکر با ایشان آمد رزق مهمان و میزبان بود و مار و عقربها شکر با خود بردند بلاء صاحب خانه بود پس زن بضیافت راغب شد و در این باب بشوهر تاکید اکید میکرد

از انجمله نجات از صراط

در لآلی الاخبار نقل کرده که اگر مهمان و میزبان جماعتی باشند در ممر صراط از دست بکدیگر گرفته اسرع از برق لامع از صراط میگذرند و اگر در میان ایشان کسی نباشد که با عمل خود از صراط بگذرد یامر الله الملک الموکل بنفقة الضیفان باخذ بیدهم ویجوز بهم الصراط ولو کانوا مائة الف خداوند متعال بملکی که موکل است بنفقه ضیف امر میفرماید که از دست ایشان گرفته از صراط بگذراند اگرچه صد هزار نفر باشند

و علاوه از فیوضات و برکات معنویه بسا از مهمان نوازی صدمات ظاهریه نیز دفع میشود

ملا حسین کاشفی در اخلاق محسنی گوید در کرمان ملکی بود بغایت سخی و مهمان دار پیوسته در مهمانخانه او گشاده بود و خوان احسان او برای خاص و عام نهاده هر که بشهر او آمدی بر سفره کرم او نان خوردی و تا در آن شهر بودی وظیفه چاشت و شام از ضیافتخانه وی بردی وقتی عضد الدوله لشکر کشیده قصد تسخیر ولایت او کرد ملک طاقت حرب و نداشت بحصار در آمد هر روز لشکر عضد الدوله بدر حصار آمدندی و جنگ سخت کردندی و هر شب ملک کرمان آنمقدار طعام که لشکر عضد را کفایت بودی فرستادی عضد پیغام داد که روز حرب کردن و شب نان دادن چه معنی دارد جواب فرستاد که جنگ نمودن اظهار مردی است و نان دادن وظیفه مردمی ایشان اگرچه دشمن اند اما

ملک کرمان

تاکید اجابت دعوت مؤمن

غریب شهر و ولایت من اند از مروت نباشد که ایشان در منزل من نان خود خورند عضد الدوله بگریست و گفت کسی را که چندین مروت باشد با وی حرب کردن از بیمروتی است لشکر باز گردانید و تعرض وی در ثانی نکرد سبحان الله اهل کوفه چه قدر مردمان بی مروت بودند که فرزند پیغمبر را با اصرار تمام دعوت کردند و چون اجابت فرمود از مهمان محترم را غریب و فرید در لب فرات با لب تشنه و شکم گرسنه کشتند

مفضحهٔ مروم

مقصد چهارم در اداب مهمان

باید دانست که شارع مقدس از برای هر چیزی اداب و احکامی مقرر فرموده که باید شخص در حرکات و سکنات خود مرعی و ملحوظ بدارد که نزد عقل مذموم و بحسب شرع انور مسؤول

من جمله مسئله ضیافت و ضیف نباشد که علماء رضوان الله علیهم تا بیست و چهار چیز از اداب و احکام ذکر فرموده اند

و مناسب است در این مقام ذکر بعضی از انها اما اداب مهمان

اوّلاً لازم است که شخص بدعوت برادر مؤمن اجابت کند

اخبار کثیره در تاکید این مطلب از اهل بیت عصمت علیهم السلام وارد شده در بحار از قرب الاسناد از حضرت رسول (ص) روایت کرده که فرمود ثلاثة من الجفاء ان یصحب الرجل الرجل فلا یسأله عن اسمه و کنیته و ان یدعی الرجل الی طعام فلا یجیب و یجیب فلا یاکل و مواقعة الرجل اهله قبل الملاعبة سه چیز است که از جفاست شخصی با کسی مصاحب شود و از اسم و کنیه او نپرسد و بطعامی دعوت کنند اجابت ننماید یا برود و چیزی نخورد و مواقعه کند با اهل خود قبل از ملاعبه

جفا سه چیز است بعد از

و سید علی خان مرحوم در همین معنی گفته

افطار در دعوت برادر مؤمن

وَإنْ دَعَاكَ فَأَجِبْ ‖ إلَى طَعَامٍ فَأجِبْ

إجَابَةُ الصَّدِيقِ ‖ فَرْضٌ عَلَى التَّحْقِيقِ

فَإنْ أجَبْتَ دَعْوَتَهُ ‖ فَاحْذَرْ وَجَانِبْ جَفْوَتَهُ

لا تَحْتَشِمْ مِنْ أكْلِ ‖ كَفِعْلِ أهْلِ الجَهْلِ

مَا جِيءَ بِالطَّعَامِ ‖ إلَّا لِلِالْتِقَامِ

ایضا در بحار از محاسن از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود اوصی الشاهد من امتی والغائب ان یجیب دعوة المسلم ولو علی خمسة امیال فان ذلک من الدین حاضر و غائب امت خود را وصیت میکنم که دعوت مسلم را اجابت بکنند اگرچه بقدر پنج میل راه باشد که این از دین است و در مکارم الاخلاق در وصیت حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود یا علی لو اهدی الی کراع لقبلت ولو دعیت الیه ذراع لاجبت اگر پاچه گوسفندی مرا هدیه بیاورند قبول کنم و اگر ببازوی گوسفندی مرا دعوت نمایند اجابت میکنم و در معراج السعادة و بحر الجواهر گوید که هرگاه روزه سنتی داشته باشد و او را عذر قرار ندهد بلکه اگر ببیند که او بچیزی خوردن خوشحال میشود افطار کند و ثواب ان افطار بیش از روزه خواهد بود و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده اند که هرکه روزه باشد و بر برادر دینی خود وارد شود و نگوید روزه ام افطار کند خدا ثواب یکسال روزه بجهت او مینویسد و اگر بداند که میزبان از جمله فساق یا ظلمه است یا غرض او از ضیافت مباهات و خودنمائی با طعام و خانه و فرش و حرام یا شبهه ناک باشد یا در انموضع ظرف طلا و نقره استعمال کنند یا غیبت مسلمی بشود در اکثر این صور وعده دادن حرام است و در لئالی الاخبار از مکارم نقل کرده که حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود نهی النبی ص عن اجابة الفاسقین الی طعامهم پیغمبر خدا از اجابت طعام فاسقین نهی فرمود

از جمله آنکه کسی را با خود نبرد

ولد بر دن و بسوء عده ز فتن

والا حرام خورده و غصبا داخل شده چنانچه در بحار و لآلی از حضرت صادق روایت
کرده که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دعی احدکم الی طعام فلا یستتبعن
ولده فانه ان فعل ذلک اکل حرامًا و دخل غاصبًا مرحوم نوبسرکانی گوید ذکر ولد کنایه
از کسی است که مضیف دعوت نکرده باشد از خدام و اصحاب وغیرهم و از مکارم نقل کرده
که حضرت رسول را قومی از اهل مدینه بطعامی دعوت کردند که از برای آنحضرت و پنج نفر از
اصحاب تهیه کرده بودند و آن بزرگوار اجابت فرمود و در اثناء راه سادسی بایشان ملحق
شد و چون بخانه میزبان نزدیک شدند حضرت بشخص سادس فرمود این جماعت ترا وعده
نکرده اند اینجا بنشین تا بایشان بگوئیم و از برای تو استیذان نمائیم

از جمله بسوء عده بر ورد

بر قبح این صفت خبیثه عقل حاکم و در شرع مقدس نبوی در مذمت این فعل ناشایست
که مجرب هر حیثیت نشان است اخبار کثیره وارد است شیخ اجل صدوق علیه الرحمة
در خصال و شیخ رضی الدین حسن بن فضل طبرسی طاب مضجعه در مکارم الاخلاق
روایت کرده اند که حضرت رسول در وصیت خود با میرالمؤمنین فرمود یا علی ثمانیة
ان اهینوا فلا یلوموا الا انفسهم هشت کس اند که اگر بایشان مذلتی و خواری برسد ملامت
نکنند مگر خود را الذاهب الی مائدة لم یدع الیها والمتامر علی رب البیت وطالب الخیر
من اعدائه وطالب الفضل من اللئام والداخل بین اثنین فی سر لهم لم یدخلاه فیه والمستخف
بالسلطان والجالس فی مجلس لیس له باهل والمقبل بالحدیث علی من لا یسمع منه کسیکه بر سفره حاضر
شود که او را نطلبیده باشند و کسیکه طلب خیر از دشمنان خود بکند و آنکه طلب فضل و احسان
از لئیمان بکند و آنکه خود را داخل کند در رازی که میان دو کس باشد بی رخصت ایشان
و آنکه استخفاف کند بپادشاهان و صاحبان حکم و کسی که در مجلسی بنشیند که سزاوار آن
مجلس نباشد و آنکه با شخصی سخن گوید که گوش بآن ندهد و در لآلی الاخبار گوید که در

مُحقّر نشمردن ما حضر و صفات سلمان و ابوذر

خبر وارد شده من اکل طعاماً لم یدع الیه فکانّما اکل قطعة من النّار هر کس طعامی بخورد که بآن دعوت نکرده اند گویا یك قطعه آتش خورده

از جمله ما حضر را محقّر نشمارد و بیش از آنچه بیاید تکلیف نکند

چنانچه در بحار الانوار و لئالی الاخبار از حضرت رسول (ص) روایت کرده اند که فرمود کفی بالمرء اثما ان یستقلّ ما یقرّب الی اخوانه کفایت است شخص را از جهت گناه که قلیل بشمرد آنچه را که پیش اخوان خود میآورد و کفی بالقوم اثما ان یستقلّوا ما یقرّبه الیهم اخوهم و کفایت است از برای قوم در باب اثم اینکه قلیل بشمرند آنچه را که برادر ایشان پیش ایشان میآورد و از صفوان روایت کرده اند که عبد الله بن سنان بر ما وارد شد و فرمود هل عندك شیء پیش خود چیزی داری گفتم آری و بکدرهم به پسر خودم دادم که گوشت و تخم مرغ بگیرد عبد الله گفت پسر را کجا فرستادی خبر دادم فرمود ردّه ردّه عندك خلّ عندك زیت سرکه داری سرکه دارن پیش خود سرکه و زیت داری گفتم آری گفت بیاور که شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود هلك امرء احتقر لاخیه ما یحضره و هلك امرء احتقر من اخیه ما قدّم الیه هلاك شد کسی که آنچه حاضر کرده حقیر شمرد و هلاك شد کسی که آنچه برادر دینی حاضر نموده محقّر شمارد

سیّد علیخان مرحوم در همین معنی گوید

لا تأبَ مِن کرامَة	وَکُفَّ عَن غرامَة
إیّاكَ وَالتَّثَقُّلا	وَلا تَکُن ثَقیلا
لا تَحتَقِر ما أحضَرا	وَلا تَعِب ما حَضَرا
فَالذَّمُّ لِلطَّعامِ	مِن شِیَمِ الطَّغامِ

صفات سلمان و ابی ذرّ و عدم معرفت ابوذر علیهما الرّحمة

لزوم رفتن مهمان بعد از طعام

در بحار الأنوار از حضرت امام محمد تقی روایت کرده که سلمان ابوذر را بمنزل خود دعوت کرد و دو رغیف حاضر نمود ابوذر آن دو گرده نان را برداشت و در دست خود برداشته نگاه میکرد سلمان گفت یا ابا ذر چرا این دو رغیف را در دست خود برداشته نگاه میکنی گفت میترسم که درست پخته نباشد سلمان از این سخن سخت خشمناك شد و گفت چه قدر جرئت داری که این دو رغیف را در دست خود میگردانی فوالله لقد عمل فی هذا الخبز الماء الذی تحت العرش سوگند بخدا ابیکه زیر عرش است در این نان عمل کرده و ملائکه و ابر و رعد عمل کرده که قطرات باران را بجال خود رسانیده و باریده اند وعملت فیه الأرض والخشب والحدید والبهائم والنار والحطب والملح و زمین و چوب و آهن و بهائم و آتش و هیزم و نمك عمل کرده و این نان پخته شده و آنچه نشمردم از این بیشتر است پس تو چگونه این شکر را توانی کرد ابوذر گفت از سخن خود توبه کردم و استغفار مینمایم و عذر میخواهم از تو از آنچه مکروه داشتی و فرمود که مرتبه دیگر سلمان ابوذر را بضیافت طلبید و پاره نان خشکی چند از انبان خود بدر آورد و از رکوه خود که چیزی کوبند آب بران پاشید نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت ما اطیب هذا الخبز لو کان معه ملح چه گوارا طعامی است اگر با وی نمکی هم بودی سلمان رفت رکوه خود را رهن گذاشت و نمکی گرفت و آورد ابوذر نمك بران نان پاشید و میخورد و میگفت الحمد لله الذی رزقنا هذه القناعة حمد مر خدائی را که این قناعت را بر ما کرامت فرمود سلمان گفت لو کانت قناعة لم تکن رکوتی مرهونة اگر قناعت بودی کوزه من بگرو نرفتی

از جمله آنکه بعد از صرف طعام باید برود

قال الله تعالی فی سورة الأحزاب یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه ولکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا الأیة ای ان کسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول داخل مشوید بخانهای پیغمبر مگر آنکه شما را بخوانند بخوردن طعام در حالتیکه انتظار نبرید وقت طعام را جمعی بودند که محافظت وقت طعام

نزول آیه شریفه در این باب

میکردند و چون وقت آن میرسید و اثر وداع از دولت خانهٔ نبوی ظاهر میشد میآمدند و مینشستند ولیکن چون خوانده شوید پس در آئید و چون طعام خوردید پراکنده شوید و مکث مکنید علی بن ابرهیم قمی ره در تفسیر خود گوید لما تزوج رسول الله ص زینب بنت جحش و کان یحبها فاولم ودعا اصحابه چون حضرت رسول ص زینب بنت جحش را تزویج کرد اصحاب را دعوت فرموده ولیمه داد و اصحاب نشستند که بعد از طعام با آنحضرت صحبت بدارند و کان یحب ان یخلو مع زینب و حضرت دوست میداشت که با زینب خلوت کند پس خداوند این آیه نازل فرمود و شیخ ابو علی طبرسی ره در مجمع البیان از ابن رزین روایت کرده که گفت چون پیغمبر خدا زینب بنت جحش را تزویج کرد ولیمه داد بتمر و سویق و گوشت گوسفند انس گوید مادرم ام سلیم قدری حیس که از خرما و روغن و پنیر درست میکنند در ظرفی از برای پیغمبر فرستاد فامرنی رسول الله ان ادعوا اصحابه الی الطعام و حضرت مرا امر فرمود که اصحابرا بطعام دعوت کنم چون دعوت نمودم جمعی آمده خوردند و رفتند بعد جمعی دیگر آمدند تا عرض کردم یا نبی الله همه را دعوت کردم و دیگر کسی نماند فرمود طعام را بردارید برداشتند همه رفتند و بقی ثلاثة نفر یتحدثون فی البیت مگر سه نفر که در خانه صحبت میداشتند پس حضرت برخواست و من در خدمتش و که ایشان هم بروند تا آمد بحجرهٔ عایشه و چون بعد از زمانی برگشت فاذاهم جلوس مکانهم دید که هنوز آن سه نفر در جای خود نشسته‌اند پس این آیه نازل شد

و حیر خوش گفته در این باب

مهمان که چه عزیز است لیک همچو نفس	خفگی آرد اگر آید بیرون نرود		

ذکر بقیهٔ آداب مهمان بطور اجمال

در بحار از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود اذا دخل احدکم علی اخیه فی رحله

۲۴۱

ضیف و مهمانی

تزویج حضرت رسول صلعم زینب بنت جحش و ولیمه

بقیهٔ آداب مهمان

فلیقعد حیث یأمر صاحب الرحل فان صاحب الرحل اعرف بعورة بیته من الداخل علیه

جناب سید علیخان مرحوم منظوم داشته

وَاجْلِسْ بِحَیْثُ اَجْلَسَکَ		وَ اٰنِسْ بِهٖ مَا آنَسَکَ	

و در بحر الجواهر گوید و از جملهٔ آداب است که چون داخل خانهٔ میزبان شد میل بصدر
نکند بلکه بهر جا که اتفاق افتاد بنشیند و اگر صاحب خانه جایی باو نماید همانجا بنشیند و بسیار
نگاه بموضعی که طعام از آنجا می‌آورند نکند و ابتدا بازکسانیکه نزدیک او نشسته‌اند تحیت بجا
آورد و دیر بخانهٔ میزبان نرود و ایشان را انتظار ندهد بلکه در رفتن تعجیل کند اما نه آن
قدر که مخل امر ایشان بشود و باید در وقت کار و تهیهٔ امر ایشان داخل نشود و بعد از اکل
طعام زود قیام نماید و بمضمون اذا طعمتم فانتشروا عمل کند و مادام که نشسته فضولی ننماید
چه عزت در مجالست قلت کلام و سرعت قیام است چنانچه حکما گفته‌اند العزة فی المجالسة
بقلة الکلام و سرعة القیام و در مکالمه سخنی نگوید که اگر جواب بدهند او را بد آید و آبرویشرا
ببرد چه بزرگان گفته‌اند لیس للماء الوجه ثمن و سید اوصیاء علیه السلام میفرماید لا تقولن ما
یسوؤک جوابه و هرگز مراء و جدال با کسی که لجوج باشد در محفل نکند چرا که گفته‌اند لا تمار
اللجوج فی محفل و از سید سجاد زین العابدین ع مرویست من لزم الصمت هابته العیون و حسنت
فیه الظنون و اگر در مجلس کسی تقصیر در تعظیم و تکریم او پیش از آنکه او را بشناسد نماید باید
گذشت بکند و متعرض او نشود و ملامت ننماید او را چرا که بزرگان گفته‌اند من قصّر
بک قبل ان یعرفک فلا تلمه

گو از هر باد چون برگی بلرزی		اگر کوهی شوی کاهی نیرزی	

و از کلام بعض حکماء است یستدل علی عقل الرجل بقلة مقاله و علی فضله بکثرة احتماله
و در مجلس باید رعایت هر کسی از غنی یا فقیر اگر بدون احتیاج او را تعظیم کند و احترام
او را نماید ابتدا حق او را رعایت کند و نیز کمال التفات و مهربانی دربارهٔ او بعمل آورد

مضمون ارع من عظمك بغير حاجة اليك

و از جملهٔ آداب آنکه زیاده از سه روز نماند

چنانچه در خصال و بحار از حضرت رسول ص روایت کرده اند که فرمود الضیافة ثلاثة اول یوم حق والثانی والثالث وما بعد ذلک فانها صدقة تصدق بها علیه حد ضیافت سه روز است و بعد از سه روز تصدق و تبرع است که نسبت باو میکنی و فرمود انقدر نماند نزد برادر مؤمن خود که او را در هم شکند که دیگر چیزی نداشته باشد که خرج شما کند

مقصد ششم در آداب میزبان

عمده درین باب تصحیح نیت و قصد قربت است که مقصود از این اطعام تقرب بخدا و متابعت پیغمبر و دلجوئی برادران و شاد کردن دل مؤمنان بوده باشد و قصد ریا و سمعه و خودنمائی و افتخار و سایر اغراض فاسده و مقاصد باطله نداشته باشد والا این اطعام از برای او عذاب خواهد بود چنانچه در بحار از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود من اطعم طعاما ریاء و سمعة اطعمه الله من صدید جهنم وجعل ذلک الطعام نارا فی بطنه حتی یقضی بین الناس یوم القیمة هرکه اطعام کند از بهر آنکه مردم ببینند و بشنوند خدا و نداز صدید جهنم که چرک و خون و آن چیزی است که از جلود اهل نار سیلان میکند او را میخوراند و این طعام را در شکم او آتشی قرار میدهد تا اهل محشر از حساب فارغ بشوند و باید در دعوت اختیار کند کسانی را که بقربت و خلوص نیت اقرب است چنانچه در بحار از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود اضف بطعامک من تحب فی الله بطعام خود ضیافت کن کسی را که از برای خدا او را دوست میداری و در مکارم الاخلاق از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود ان الله عز وجل یحب لاطعام الله ویحب الذی یطعم الطعام فی الله والبرکة فی بیته اسرع من الشفرة فی سنام البعیر خداوند متعال دوست دارد طعام دادن

و طعام دهنده را که در راه خدا باشد و برکت مخا نزاان شخص میرسد زود تراز اثر شمشیر نیز بکوهان شتر و مرحوم حاج ملا محمد علی تبریزی الشهیر بالفقیه در بحر الجواهر کوید از جمله کسانیکه بذل و عطا بان بهتر و ثواب مهمانی ایشان بیشتر است کسانی هستند که اظهار احتیاج خود را نکنند و پرده بروی کار خود فرو هشته و از ارباب برو و عزت باشند و از اهل تحمل و استغنا بوده باشند و خواهند مردم ایشانرا غنی دانند و رفتار اغنیاء نمایند و از همه بهتر فقرای اقارب و خویشان و ذوی الارحامند و انفاق با ایشان صلهٔ رحم است و ثواب آنرا بجز خدا کسی نمیداند و در بعضی احادیث وارد است که صدقه کسی قبول نیست که خویش او محتاج باشد و او بدیگران دهد و از فقیه روایت کرده که افضل صدقات عطا کردن بخویشی است که عداوت داشته باشد برادمی که این موجب مخالفت نفس و بخلوص نیت اقرب است و از این جهت در شرع انور مستحب است که هرکه مهمانی کند خویشان و همسایگانرا فراموش نکند و سزاوار است که فقرا و نیکانرا مهمان کند اگرچه مهمانی اغنیا و مطلق مردم نیز ثواب و فضیلت دارد اما در دست کریه ضعفا بیش از اغنیا سعی کند و با وجود عضو مجروح مرهم بعضو صحیح ننهد

از جمله اظهار بشاشت و طلاقت وجه

از لوازم مهمانداری آنکه بمحض ورود مهمان اظهار بشاشت و مسرت بکند و بشکفته روئی و خوش کلامی با وی صحبت بدارد و از قدوم وی اظهار امتنان و انبساط نموده مقدم او را مغتنم بشمارد و طوری نکند که مهمان فهم دلگرانی وی از صحبت خود نماید و در وقت طعام خوردن سخنان نیکو با او بگوید و با کمال ملاطفت و حسن خلق رفتار بکند چنانچه در لآلی الاخبار از حضرت امیر صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود یا کمیل واکل بالطعام ولا تبخل علیه فانك لن ترزق الناس شيئا والله يجزل لك من الثواب بذلك واحسن عليه خلقك وابسط جليسك ولا تتهمن خادمك ای کمیل اطعام بکن و بخل منما که تو بمردم روزی نمیدهی ولی خداوند بدین وسیله ترا اجر میدهد و با مهمانان خود ملاطفت و جلیس

هفتم مهمانی

عادات نیکو مهمانی و بخیل

خوش مباسطت نما و بر خادم خود بانگ برمزن

و چه خوش گفته احمد بن طاهر در این باب

أُضاحِكُ ضَيفي قَبلَ إنزالِ رَحلِهِ	وَيُخصِبُ عِندي وَالمَحَلُّ جَديبُ
وَمَا الخَصبُ لِلأضيافِ أن يَكثُرَ القِرى	وَلَكِنَّما وَجهُ الكَريمِ خَصيبُ

و باید بذکر واردات و نوائب خود عیش مهمانرا منغص و خواطر ایشانرا مکدر ننماید چه غرض اکابر و اشراف از ضیافت و مهمان بودن صحبت اماثل و اقران است نه اکل و شرب و شکم پرستی و لذت صاحبان همت در اطعام است نه طعام چنانچه در بحار از حضرت امیر صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود قوت الأجساد الطعام و قوت الأرواح الاطعام و چون شخص کریم بطیب نفس و استغناء طبع اطعام مینماید فلذا اطعام وی بدرد مهمان عزیز دواء میشود چنانچه ابوالعباس مستغفری در طب النبی روایت کرده که طعام الجواد دواءٌ و طعام البخیل داء و مرد سخی از طعام مردم میخورد تا از نان او نیز بخورند چنانچه در بحار از عیون الاخبار از حضرت رضا روایت کرده که فرمود السخی یاکل من طعام الناس لیأکلوا من طعامه و البخیل لا یاکل من طعام الناس لئلا یاکلوا من طعامه

و سید علی خان مرحوم در این معنی گوید

فَالبِشرُ وَاللَّطافَة	خَيرٌ مِنَ الضِّيافَة
وَأظهِرِ الإيناسا	وَلا تَكُن عَبّاسا
لا تَنتَكِدْ دَهراً عِندَهُم	وَلا تُكَدِّرْ وِردَهُم
أحرِصْ عَلى سُرورِهِم	بِالبَسطِ في حُضورِهِم
وَاعلَمْ عَنِ الخُدّامِ	في الفِعلِ وَالكَلامِ
أنِسْهُم فِي الأكلِ	فِعلَ الكَريمِ الجَزلِ

و اطل الحدیث بها	و لا تکن حیثیتها
فاللبث بالطعام	من شیم الکرام

از جمله عدم تکلف و اتیان ما حضر

در پانزدهم بحار از عیون الاخبار روایت کرده که شخصی حضرت امیر صلوات الله علیه را بمهمانی دعوت کرد حضرت فرمود قد اجبتک علی ان تضمن لی ثلاث خصال من هم اجابت میکنم بضمانت سه شرط عرض کرد چه چیز است یا امیر المؤمنین فرمود لا تدخل علیّ شیئاً من خارج و لا تدخر عنّی شیئاً فی البیت و لا تجحف بالعیال از خارج چیزی برای من نیاور و آنچه در خانه داری از ما مضایقه نداری و بر اهل بیت خود اجحاف منما عرض کرد چنین باشد پس حضرت تشریف آوردند و در خبر دیگر از حارث اعور روایت کرده که گفت اتانی امیر المؤمنین علیه السلام فقلت له یا امیر المؤمنین ادخل منزلی روزی حضرت امیر المؤمنین(ع) آمد در خانهٔ ما عرض کردم یا امیر المؤمنین بخانه تشریف بیاورید فرمود علی شرط ان لا تدخر عنّی شیئاً مما فی بیتک و لا تتکلف شیئاً مما وراء بابک بشرطیکه آنچه در خانه داری از ما مضایقه نداری و از بیرون در چیزی برای ما نیاوری و از سرائر از حضرت صادق(ع) روایت کرده که فرمود انّ من الحشمة عند الاخ اذا اکل علی خوان عند اخیه ان یرفع یده قبل یده چون با کسی در مائده نشینی از حشمت و عزت است که قبل از او از طعام دست برداری و فرمود لا تقل لاخیک اذا دخل علیک اکلت الیوم شیئاً چون برادر دینی بر تو وارد شد مپرس که چیزی خورده و لکن قرّب الیه ما عندک فانّ الجواد کل الجواد من بذل ما عنده ولی آنچه داری بیاور که جواد و تمام جواد کسی است که آنچه دارد بذل کند

اطلاع مهمان و عود پذیرائی لازم است

در بحار از حضرت صادق(ع) روایت کرده که فرمود اذا اتاک اخوک فأته بما عندک و اذا دعوته

ضیافت مؤمن

شرایط ضیافت مؤمن

لزوم پذیرائی در مهمان موعود

نتکلف که چون برادر دینی وارد شد آنچه داری بیاور و چون دعوت کردی پذیرائی کن او را

و همین مضمون را سید علیخان مرحوم منظوم داشته

إذا صديقٌ طرقا — من غير وعدٍ سبقا — فقدّم ما حضر — فليس في التأخّر

ولا تَرُم تكلّفا — خيرُ الطّعامِ ما كفى — واعلم بأنّ الألفة — مُسقطةٌ للكلفة

وإن دعوتَ فاحتفل — ولا تكن كمن بخل — وقم بحقّ الضّيفِ — في شتوةٍ وصيفِ

و نقل این حکایت در این مقام خالی از لطافت نیست

در لئالی از بحار نقل کرده که روزی هدهد بحضرت سلیمان عرض کرد ارید ان تکون فی ضیافتی میخواهم بر من مهمان باشی فرمود انا وحدی من تنها گفت لا بل انت و اهل عسکرک فی جزیرة کذا و یوم کذا نه بلکه تو و تمام لشکر تو در فلان جزیره و فلان روز بمن مهمان هستید پس حضرت سلیمان در یوم موعود با تمام جنود بدان جزیره حاضر شدند و چون هیئت ضیافت تشکیل یافت فطار الهدهد فاصطاد جرادة وخنقها ورمی بها فی البحر هدهد در این ضیافت هیچ خود را بتکلف نینداخت بهوا طیران کرده ملخی را صید نموده و بکشت و بدریا بینداخت و گفت کلوا یا نبی الله من فاته اللحم ناله المرق یا نبی الله میل بفرمائید اگر گوشت نیست شوربا هست فضحک سلیمان وجنوده من ذلک حولا کاملا حضرت سلیمان و لشکر او یک سال تمام از این کلام خندیدند

از جمله آنکه خدمتی بمهمان رجوع نکند

چنانچه در لئالی گوید و منها ان لا یستخدمه بل یمنعه اذا اراد از جمله آداب خدمتی بمهمان رجوع نکند بلکه اگر اراده کند منع نماید او را و در خبر وارد است که من الجفاء استخدام الضیف و روایت شده که مهمانی بحضرت رضا وارد شد و شب در خدمت حضرت مشغول صحبت

خدمت رجوع نکردن بمهمان

بود که چراغ متغیر شد دست را زکرد که مصباح را اصلاح نماید فرمود ابوالحسن علیه السلام
ثم بادر بنفسه فاصلحه حضرت بانگ بروی زد و نگذاشت وخود اصلاح کرده فرمود انا قوم لا نستخدم
اضیافنا ما قومی هستیم که خدمت بمهمان رجوع نمیکنیم و ابن ابی یعفور گوید مهمان در خدمت حضرت
صادق ع دیدم که روزی برای کاری رجاء برخواست حضرت او را نهی فرمود وخود از برای انجاب
قیام نمود و فرمود نهی رسول الله ان یستخدم الضیف یعنی از مستخدم نمودن مهمان نهی فرمود

از انجمله طعام جید و کثیری تهیه کند

چنانچه در لآلی گوید ومنها اجادة الطعام واکثاره للضیف مع الامکان از اداب ضیافت
انکه میزبان طعام جید وکثیر از برای مهمان در صورت امکان ترتیب دهد واز کافی از ابی حمزه
نقل کرده که گوید ما جماعتی خدمت حضرت صادق ع بودیم فدعا بطعام ما لنا عهد بمثله لذاذة
وطیبا طعامی آوردند که مانند آن در لذت وطیب ندیده بودیم واتینا بتمر ننظر فیه وجوهنا
من صفائه وحسنه وخرما آوردند که از صفا وحسن آن ما روی خود را در آن نگریستیم وابو خالد
گوید بخدمت حضرت باقر ع وارد شدم اجناب بطعام خواست فاکلت معه طعاما ما اکلت
طعاما قط انظف منه ولا اطیب طعامی آوردند که هرگز نظیفتر و پاکیزه‌تر از آن نخورده بودم
وایضا از کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود لیس فی الطعام سرف در طعام اسراف نیست
وشیخ رضی الدین حسن بن فضل طبرسی ره در مکارم الاخلاق از حضرت صادق ع روایت کرده
که فرمود لو ان رجلا انفق علی طعام الف درهم واکل منه مؤمن واحد لم یعد مسرفا اگر کسی
هزار درهم بطعامی مصرف کند ویک نفر مؤمن از وی بخورد اسراف نخواهد بود ومراد از این
دو خبر شریف اسراف نبودن در ضیافت واطعام مؤمنین است نه مطلقا ومقصود اجادة
واکثار است نه تضییع مال وتبذیر

مر جمله طعام را زود حاضر کند

تعجیل طعام مهمان

تعجیل غذا و عدم اعانت بحمل رحل

در لئالی گوید از جملهٔ اکرام ضیف تعجیل طعام است چنانچه حضرت ابراهیم خلیل تعجیل
آورد فی قوله تعالی فما لبث ان جاء بعجل حنیذ و در معراج السعادة و بحر الجواهر گویند در
حدیث است که شتاب در هر کاری از شیطان است مگر در پنج چیز که شتاب در آنها طریقهٔ
پیغمبران است طعام آوردن از برای مهمان و برداشتن میت و شوهر دادن دختر بکر و ادا
نمودن قرض و توبه از گناه

و سید علیخان مرحوم در همین معنی گوید

وقدّم الخوانا　　وأكرم الأخوانا　　وقد رووا فيما ورد　　أعظم ما يضني الجسد
مائدة تنتظر　　بأكلها من يحضر

از جمله وقت رفتن مهمان بحمل رحل اعانت نکند

اعانت نکردن بحمل رحل مهمان

شیخ ابو محمد حسن بن ابی الحسن دیلمی ره در ارشاد القلوب گوید اربعة اشیاء لا ینبغی
للرجل ان یأنف منها چهار چیز است که سزاوار نیست شخص از آنها استنکاف کند قیامه
الرجل فی مجلسه لابیه و اجلاسه فیه و خدمة الرجل لضیفه از جای برخواستن از برای پدر
و نشانیدن او در مجلس خود و خدمت کردن از برای مهمان و معلم و سؤال کردن از آنچه نمیداند
وکانوا علیهم السلام یخدمون الضیف فاذا اراد الرحیل لم یعینوه علی رحله کراهة لرحلته
و معصومین علیهم السلام بمهمان خدمت میکردند و چون ارادهٔ رحلت مینمود بحمل رحل اعانت
نمیکردند بواسطهٔ کراهت رحلت او و در بحار از امالی روایت کرده که قومی از جهینه
در خدمت حضرت صادق ع مهمان بودند فلما ارادوا الرحلة زوّدهم و وصلهم و اعطاهم
ثم قال لغلمانه تنحّوا لا تعینوهم و چون وقت رحیل گردید حضرت زاد و توشه و صلهٔ از
برای ایشان مهیا نمود و بغلامان خود فرمود دور شوید و بحمل رحل اعانت مکنید چون
هنگام رحلت آمدند که وداع کنند عرض کردند یا بن رسول الله فقد اضفت فاحسنت

الضیافة و اعطیت فاجزلت العطیة ما را باحسن وجهی مهمان کردی و باکمل طوری عطیه دادی سبب چه بود که غلامان ما را از اعانت رحل منع نمودی فرمود انا اهل بیت لا نعین اضیافنا علی الرحلة من عندنا ما اهل بیتیم که مهمان خود را بحمل رحل اعانت نمیکنیم

مهمان

از جمله تقدیم فاکهه

شیخ بهائی علیه الرحمة در کتاب اربعین گوید و از جمله اموری که گرامی داشتن مهمان در ضمن آن متحقق است حاضر ساختن میوه است نزد او قبل از طعام بواسطهٔ آنکه بطب موافق تر است و از ضرر دورتر چنانکه گفته اند حضرت عزت بواسطهٔ تنبیه باین معنی در کلام مجید فاکهه را بر طعام مقدم آورده است وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون

تقدیم فاکهه

سید علیخان مرحوم در ارجوزهٔ نفحة الاغانی گوید

واسئل عما یشتهی	من طرق التفکه
وأت بما یقترح	فاللطف لا یستقبح

من جملة تعجیل سراج

شیخ صدوق رضوان الله علیه در خصال از حضرت باقر روایت کرده که فرمود لکل شیء ثمرة وثمرة المعروف تعجیل السراج از برای هر چیزی ثمره هست و ثمرهٔ احسان زود چراغ روشن کردن است در لئالی از ربیع الابرار روایت کرده که مردی بیکار و ثقیلی نزد کسی طولانی نشست و چون شب شد و خانه تاریک کردید صاحب خانه چراغی نیاورد مرد گفت چراغ بیاورید صاحب خانه گفت خداوند در کلام شریف فرموده و اذا اظلم علیهم قاموا مرد برخاست و رفت

تعجیل

از جمله مشایعت تا در خانه

مشایعت تا در خانه

در بحار از عیون الاخبار از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود من حق الضیف
ان تمشی معه فتخرجه من حریمک الی الباب از حق مهمان است مشایعت و همراهی
نمودن با او هنگام رفتن تا در خانه

چنانکه سید علیخان مرحوم گفته

وشیّع الاضیافا — ان طلبوا انصرافا

ای مسلمانان اهل کوفه هیچ یک از این آداب مهمانی را در حق مهمانان عزیز خود مرعی
و ملحوظ نداشتند و حال آنکه باصرار تمام دعوت کرده بودند با تفصیلی که در تمهید
چهارم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اهمیت مهمان موعود معلوم کرده بد اگر
خودهم وارد میشد باز با اهل کوفه مهمان بود چنانچه در این باب حدیث مخصوصی نیز مأثور
است در بحار [illegible] و او از فضیل نام شخصی روایت کرده که گوید از حضرت ابو جعفر
محمد بن علی علیهما السلام شنیدم که از پدر بزرگوارش از حضرت رسول ص روایت کرد که فرمود
اذا دخل رجل بلدة فهو ضیف علی من بها من اهل دینه حتی یرحل عنهم چون کسی ببلدی
وارد شد با اهل دین خود در آنجا مهمان است مادامیکه در آنجا هست و لا ینبغی للضیف
ان یصوم الا باذنهم وسزاوار نیست بمهمان که روزه بگیرد مگر باذن ایشان تا فاسد
نشود آنچه که از برای او تهیه کرده اند وسزاوار نیست با ایشان که روزه بگیرند مگر باذن
مهمان تا از ایشان احتشام نکرده و نیند و بریزد بعد گفت کجا منزل کرده نشان دادم فلما کان
من الغد اذا هو قد بکر علیّ ومعه خادم تحمل علی راسه خوان علیها من ضروب الطعام روز
دیگر بامداد بمنزل آمد و در سر خادمش مائده مشتمل بانواع طعام بود گفتم ما هذا رحمک
الله این چه چیز است خدا ترا رحمت کند گفت سبحان الله الم ارو لک الحدیث بالامس
عن ابی جعفر علیه السلام ثم انصرف من دیروز حدیث از حضرت باقر ع برای تو نقل نکردم
یعنی تو در این بلد مهمان مائی بعد رفت فی الواقع جای شگفت و محل تعجب عمل اهل کوفه

باب [illegible] عمل با اهل [illegible] ۱۴ از علل

بود

اشعار بحر العلوم و جودی خراسانی

کربنا کید اکید و اصرار بلیغ از فرزند پیغمبر وعده کرفتند وا بد یکی از اداب میزبانی را در حق او مرعی نداشتند مکر مسئله مشایعت را که بعد از حرکت از محل ضیافت که ارض کوفه بود سر پر خون او را تا شام خراب مشایعت نمودند و با اهل بیت ان مظلوم در منازل شام همراهی کردند الخ

تمهید چهارم در ذکر عرایض اهل کوفه و نکث عهد و پیمان

بحر العلوم و بدر النجوم سید مهدی طباطبائی رحمه الله کوید

قَدْ بَایَعُوا السِّبْطَ طَوْعاً مِنْهُمُ وَرِضیً ... وَسَیَّرُوا صُحُفاً بِالنَّصْرِ تَبْتَدِرُ
اَقْبِلْ فَاِنَّا جَمِیعاً شِیعَةٌ تَبَعٌ ... وَکُلُّنَا نَاصِرٌ وَلَکَ مُنْتَصِرُ
اَقْبِلْ وَعَجِّلْ فَقَدْ اِخْضَرَّ الْجَنَابُ وَقَدْ ... زَهَتْ بِنَضْرَتِهَا الْاَزْهَارُ وَالثَّمَرُ
لَا رَأیَ لِلنَّاسِ اِلَّا فِیکَ فَاتِّ وَلَا ... نَحْشَ اخْتِلَافاً فَفِیکَ الْاَمْرُ مُنْحَصِرُ
فَاَمُّوهُ اِذْ لَمْ یَأْتِهِمْ فَاَتیٰ ... قَوْماً لِبَیْعَتِهِمْ بِالنَّکْثِ قَدْ خَفَرُوا
قَوْماً یَقُولُونَ لٰکِنْ لَا فِعَالَ لَهُمْ ... وَرَاءَهُمْ مِنْ قَدِیمِ الدَّهْرِ مُعْتَبَرُ
فَعَادَ نَصْرُهُمُ خَذْلاً وَخَذْلُهُمُ ... قَتْلاً لَهُ بِسُیُوفٍ لِلْعِدیٰ ادَّخَرُوا
بِاَوْ وَیْلَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ کَمْ ذَبَحُوا ... وُلْداً لَهُ وَکَرِیمَاتٍ لَهُ اَسَرُوا

جودی خراسانی علیه الرحمه کوید

نامه بنوشتند تا در کوفه‌اش مهمان کنند ... با برادر و بند اب و منع از نا نش کنند
نامه بنوشتند بر ان کعبه کارند ش نماز ... با صلوة جمعه جمع ابند و فریاد ش کنند
نامه بنوشتند تا سایند سر بر مقدمش ... با سنوک نی سرچون ماه تابان نش کنند
نامه بنوشتند کاید تا اوجان بسپرند ... یا بوقت جان سپردن سنکباران ش کنند

نامه

تفهیم محرم

علیه الرحمه بحر العلوم از قصیده

نامه بنوشتند تا در مهمانیش آرند بجا	تا بپای آفتاب گرم عریانش کنند
نامه بنوشتند تا در بیعتش آرند دست	تا که دست او جدا از جسم بیجانش کنند

اجمال مکاتبات اهل کوفه بروایت روضة الشهداء

شرح حال صاحب روضة الشهداء

کمال الدین ملا حسین واعظ کاشفی که بنا بتحقیق عالم خبیر میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء و میرزا محمد باقر خوانساری در روضات الجنات از کملین علماء امامیه و دارای اکثر علوم بود در روضة الشهداء که نخستین کتابیست بلغت فارسی در مقتل حسین ع و در سنه ۸۴۷ سبع و اربعین و ثمانمائه تالیف شده و بدین سبب ذاکرین موسوم بروضه خوان گشته و علما و ارباب مقاتل مثل صاحب منتخب و ناسخ و ریاض الشهادة و ریاض الاحزان و مقام وغیرهم ازوی نقل کرده اند گوید چون خبر رفتن حسین بن علی ع و ابن زبیر به یزید رسید ولید را بتهمت تقصیر در گرفتن ایشان از امارت مدینه عزل کرد و ابن الاشدق را والی ساخت امّا والی مکه سعید بن عاص بود و مؤذن حسین ع بر پنج وقت بانگ نماز در غایت بلندی میگفت و قومی عظیم تا وی نماز میگذاردند سعید میترسید که ناگاه در موسم حج که مردم از اطراف و جوانب جمع شوند بهواداری حسین ع او را هلاک کنند بگریخت و بمدینه برفت و بیزید مکتوبی نوشت و از آمدن حسین ع بمکه و میل مردم بوی در آنجا یاد کرد امّا چون اهل کوفه شنیدند که حاکم شام وفات کرده و حسین بن علی ع از بیعت یزید امتناع نموده و چون اقامت وی در مدینه متصور نبوده بمکه مبارکه رفته و آنجا مقیم شده هواداران امیر المؤمنین علی ع در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و سلیمان گفت ای یاران یزید حسین ع را به بیعت خود میخواند و او اباکرده و بضرورت از وطن خود جلا شده بمکه رفته است و شما شیعه وی و شیعه پدر او هستید بباشید و ویرا یاری دهید تا حق را در مرکز خود قرار دهد پس هفتاد نفر از اشراف کوفه چون مسیب فزاری و رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر و محمد کثیر و ورقاء عازب و محمد اشعث و عبدالله عفیف و مختار بن ابی عبیده و عمر سعد و امثال ایشان بر دست

تفصیل عرایض اهل کوفه

قاضی شریح سوگند خوردند که در هواداری آل علیؑ تقصیر نمایند و حسینؑ را با منت
برداشته مال و جان فدا کنند پس نامه نوشتند از روی نیازمندی مضمون آنکه فلان و فلان
تحیت و سلام بجناب میرسانند و میگویند که پسر دشمن پدرت میخواهد که بی مشاورت
اهل ملت متصدی امر حکومت گردد و ما که دوستان تو و شیعه پدر توایم با امامت و خلافت
وی راضی نیستیم و داعیه آن داریم که در رکاب تو با دشمنان مقاتله کنیم و انفس و اموال خود
را وقایه ذات تو بدل تو کرده ایم پس توجه اقبال متوجه ما شو که تو امام سدید و سید مطاع
و خلیفه واجب الاتباعی و حال آنکه پیشوا و حاکم ما نعمان بشیر مردی ضعیف و حقیر است نه بزرگی
از اهل کوفه بمجلس او میرود و نه کسی سخن او میشنود تنها در قصر امارت نشسته و غیر از عید
و جمعه در هفته منزل او بسته است اگر شما تشریف قدوم ارزانی بفرمایید ما نعمان را از کوفه
بیرون کرده با لشکر و سپاه خنه روی بشام میآریم پس نامه را بعبدالله بن سلع همدانی و عبد
الله بن مسمع بکری داده بخدمت حضرت فرستادند چون حسینؑ نامه را ملاحظه فرمود با رسولان
از لا و نعم هیچ نگفت و جواب نامه نیز ننوشت و بنابر آنکه رسولان تاخیر کردند اشراف و رؤسای
کوفه بشیر بن مسهر صیداوی و عبدالرحمن بن ارحب را انفاذ داشتند و مصحوب ایشان قریب پنجاه
مکتوب بود و نور الائمه خوارزمی آورده که اهل کوفه صد و پنجاه نامه بحسینؑ فرستادند
و هیچ کدام را جواب ننوشت کوفیان دیگر باره هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله خثعمی
را با مکاتیب بسیار بمکه روان کردند و بعد از توجه ایشان جماعت شبث بن ربعی و عروة بن
قیس و عمرو بن الحجاج و جمعی دیگر که در کوفه اختیار و اقتدار تمام داشتند باتفاق نامه نوشته
در صحبت سعید بن عبدالله الثقفی بجانب مکه فرستادند و این طایفه از پی یکدیگر بتفصیل عشر
علیه و لا یتناهی بسرامر ارگشته مکتوبات تسلیم نمودند و مضامین همه مکاتیب قریب بمضمون
مکتوب نخستین بود اما چون ارسال رسل و رسایل کوفیان بحد افراط رسید حسینؑ در
جواب ایشان نوشت که مکتوبات شما رسید و بر مضمون آنها که مشتمل بر اظهار محبت و منطوی
بر آثار مودت شما بود نسبت بمن اطلاع افتاد و غایت اشتیاق شما که بقدوم من دارید معلوم

نامهٔ حضرت حسین بسلیمان بن صرد خزاعی

گفت بدانید که من در اسعاف مطلوب و انجاح مقصود شما اهمال و تأخیر جایز نخواهم داشت
و حالا برادر و پسر عم خود مسلم بن عقیل را بآن صوب فرستادم تا کیفیت حال و صدق مقال
شما را معلوم کند اگر بر سر حرف سابق باشید با او بیعت کنید و او مرا از بیعت شما اعلام دهد
تا زود بسوی شما متوجه آن جانب شوم و بر شما باد که مسلم را یاری دهید و جانب او را فرو مگذارید که
امامی که بکتاب خدا عمل نماید و عالم و عادل باشد تا حاکمی که مصدر ظلم و فسق بود برابر نیست

جواب حضرت حسین بمکاتیب اهل کوفه

نامهٔ حضرت حسین ع بسلیمان بن صرد خزاعی و شهادت قیس عرابی

ایضا در روضة الشهداء گوید نور الائمه آورده که امام حسین ع از کربلا رقعه نوشت بسلیمان
بن صرد خزاعی که تو نامه نوشتی و مرا استدعای آمدن کردی و من اینک آمده ام اگر مرا یاری
کنی و عهد خود را بوفا رسانی خود قاعدهٔ مروت بجای آورده باشی و اگر بیوفائی کنی این صورت
از اهل کوفه غریب نیست که با پدر و برادر و پسر عم همین طور کردند حالا لشکر مخالف سر راه ها
بر من گرفته اند اگر یاری کنید نیکو و الا من تن برضای خدا داده و بر مرصد الرضا بالقضاء باب
الله الاعظم بقدم الطاعة ایستاده ام در ما رضا بحکم رضا داد نیست و بس و نامه را
بقیس عرابی داد و قیس روی بکوفه نهاد و ماموران طرف او را گرفته پیش پسر زیاد بردند چون
چشمش بر پسر زیاد افتاد نامه را از بغل بیرون کرده بدرید عبید الله گفت این چه مکتوب بود
که بدریدی گفت نامه بود که من قاصد او بودم گفت از کجا آورده بودی گفت از پیش حسین بن علی
گفت چرا بدریدی گفت تا تو نخوانی که اسرار محبان بر دشمنان فاش کردن شرط وفا نیست پسر زیاد
گفت ترا از دو کار یکی باید کرد تا از چنگ من رهائی یابی یا اسامی آن کسان که نامه بدیشان
آورده بودی با من بگوئی یا بر منبر رفته حسین و برادر و پدرش را ناسزا گوئی و مرا و یزید را
ستایش کنی قیس گفت اظهار اسامی ممکن نیست ولی این کار دیگر بکنم قوم را در مسجد جامع
حاضر کن و مرا بر منبر بفرست تا آنچه دانم بگویم پس منادی کردند تا مردم بمسجد جامع حاضر
شدند و منبر در مسجد نهادند و قیس ببالای بر آمده خدا را بصفات سزا ستایش کرد و

شهادت قیس اعرابی قاصد حضرت

بر حضرت رسالت درود فرستاد و از ابتلای حق سبحانه مر انبیا و اولیا را حدیثی چند فرو خواند پس گفت ای قوم بدانید که من رسول حسینم و مرا فرستاده تا بر وی حمایت کنید که وی از یزید سزاوارتر است بخلافت زیرا که فرزند رسول خدا است پس بتازید و یاری وی کنید که در کربلا با اندک مردی چند فرود آمده و لشکر مخالف بسیار است خوشا حال صاحب سعادتی که از هجوم بلا اندیشه نا کرده روی بکربلا آرد پس در ابتدا و مذمت یزید و ابن زیاد آغاز کرده خروش از اهل کوفه برآمد و خبر به پسر زیاد رسید کس فرستاد تا او را از منبر زیر آورده بپالای کوشک بردند و شربت شهادت چشانیدند و چون خبر قتل وی بحسین رسید بسیار بگریست و او را دعای خیر گفت

مؤلف گوید اجمال احوال سلیمان بن صرد و مسیب و رفاعه را در مجلد اول وقایع الایام در وقعه دویم روز بیستم شعبان ذکر کرده‌ام فاطلب من هناك

تفصیل عرایض اهل کوفه بر وایت قمقام که حاوی کلمات علمای اعلام است

ادیب فاضل مرحوم حاج فرهاد میرزا در قمقام زخار گوید در آن وقت که جگر گوشه حضرت مصطفی امام حسن مجتبی ع برياض رضوان خرامید شیعیان کوفه بحضرت امام حسین ع نامه فرستادند مشعر بر آنکه معویه را خلع و با آنحضرت بیعت نمایند امام فرمود که ما را با معویه عهد و پیمانی است که تا هنگام آن بسر نرود شکستن روا نباشد و چون او را اجل فرا رسد در کار نگریسته شود در بیست سال یعنی سنه ستین هجرت که معویه هلاکت یافت کوفیان امتناع حضرت سید الشهداء و حرکت آنحضرت بجانب مکه و فرار عبدالله بن الزبیر بشنیدند شیعیان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع آمده در هلاك معویه و تغلب یزید و استیلای وی سخنها گفتند و شکر و سپاس بار عزه بگذاشتند پس سلیمان بن صرد گفت ان معویة هلك وان حسینا قد تقبض على القوم ببيعته وقد خرج الى مكة وانتم شيعته وشيعة ابيه فان كنتم تعلمون انكم ناصروه ومجاهدوا عدوه فاكتبوا اليه وان خفتم الفشل

مصرع قیس

عرایض اهل کوفه بجناب امام

١٧ اسم

والهی:

تفصیل عرایض اهل کوفه

الوهن فلا تغروا الرجل فی نفسه معاویة بن ابی سفیان بدار جهان شتافت و حضرت
خامس آل عبا در حرم خدای اقامت فرمود اگر در خویشتن یارای نصرت امام همی بینید
تا با دشمنان بشرایط جهاد اقدام نمائید در طلب و نامه بنویسید و اگر سستی و توانی
و جبن دامن گیر شود بدان جناب ترک غدر و لی ترک کنند بلکه مراسم مجاهدت مبذول
داریم و از فدای جان خویش مضایقت نکنیم پس نامه بدین مضمون نوشته با عبدالله بن مسمع
همدانی و عبدالله بن وال فرستاده ایشان را بسرعت سیر اشاره کردند بسم الله الرحمن الرحیم
للحسین بن علی من سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبة و رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر
و شیعته من المؤمنین و المسلمین من اهل الکوفة سلام علیک فانا نحمد الیک الله الذی
لا اله الا هو اما بعد فالحمد لله الذی قصم عدوک الجبار العنید الذی انتزی علی هذه
الامة فابتزها امرها و غصبها فیئها و تامر علیها بغیر رضی منها ثم قتل خیارها و استبقی
شرارها و جعل مال الله دولة بین جبابرتها و اغنیائها فبعدا له کما بعدت ثمود انه لیس
علینا امام فاقبل لعل الله ان یجمعنا بک علی الحق الخ سپاس خدای را که معاویه بمرد و
ارکان سلطنت آن ستمکار مخالف حق فرو شکست و او خود آن کس بود که بر این امت بدون
حق برتری جست و امر آن بظلم و جور بگرفت و غنایم مسلمانان غصب کرد و بغیر رضای ایشان
امارت یافت نیکان بکشت و بر بدان ابقا نموده نگاهداری کرد خواسته ایزدی را واجب
بتوانگران و ظالمان بخشید و نیز مکشوف باد اکنون امامی و پیشوائی نداریم و نعمان بن
بشیر در دار الامارة نشسته در جمعه و نماز جماعت و عید با او حاضر نشویم و که حضرت با
بدین صوب نهضت فرمایند و تشریف قدوم ارزانی شود نعمان را اخراج کرده بشام باز فرستیم
فرستادگان روز دهم رمضان المبارک در مکه معظمه بخدمت برسیدند و نامه برسانیدند
و پس از دو روز دیگر قیس بن مسهر الصیداوی و عبدالرحمن عبدالله ارحبی و عبد
الله بن عمارة السلولی را با یکصد و پنجاه صحیفه که از یک مرد و دو مرد و چهار مرد بود
روانه ساختند و پس بیشتر اشراف کوفه رسایل قریب بدین مضمون تسریح کرده اند از جمله یکی

تفصیل عرایض اهل کوفه

بن

مندرجات مکاتیب اهل کوفه

مضمون عرایض اهل کوفه

این بود بسم الله الرحمن الرحیم للحسین بن علی من شیعته من المؤمنین والمسلمین اما بعد فحیهلا فان الناس ینتظرونک لا رأی لهم فی غیرک فالعجل العجل ثم العجل العجل این نامه حسین بن علی علیهما السلام راست بسی زود بدین طرف بشتاب که شیعیان منتظر قدوم مبارکند و دیگری جز تو نخواهند باز در طی مکتوب دیگر در قلم آورده اند انا قد حبسنا انفسنا علیک ولسنا نحضر الصلوة مع الولاة فاقدم علینا فنحن فی مائة الف فقد فشا فینا الجور وعمل فینا بغیر کتاب الله وسنة نبیه ونرجوا ان یجمعنا الله بک علی الحق وینفی عنا بک الظلم فانت احق بهذا الامر من یزید وابیه الذی غصب الامة فیئها وشرب الخمور ولعب بالقرود والطنابیر وتلاعب بالدین ماجراهای خویش را برای تو بازداشتیم و با والی کوفه نماز حاضر نشویم خالیا بشتاب که یکصد هزار تن آماده اند جور و ظلم در میان ما فاش شده احکام برخلاف کتاب خدا و سنت رسول ص است امید واثق است که با وجود شریف اجماع ما بر حق باشد و ظلم و ستم از میانه برخیزد چه تکفل امر امامت تو را سزاست نه معویه و یزید که غنیمت مسلمانانرا بظلم میبرند و پیوسته خمر میخورند و طنبور مینوازند و با بوزینگان بازی میکنند دین خدا را بازیچه گرفته است رسائل کوفیان باستدعای قدوم آنجناب متواتر شد چنانچه دوازده هزار عریضه جمع آمد که از آنجمله ششصد عریضه در یک روز عز وصول یافت آنحضرت جوابی نمیفرمود و تأنی مینمود آخرین مکتوب از شبث بن ربعی وحجار بن ابجر ویزید بن الحارث ویزید بن رویم وعروة بن قیس وعمرو بن الحجاج الزبیدی ومحمد بن عمیر التمیمی بود که با هانی بن هانی السبیعی وسعید بن عبدالله الحنفی بفرستادند اما بعد فقد اخضر الجناب واینعت الثمار واعشبت الارض فاذا شئت فاقدم علی جند لک مجند والسلام علیک صحراها سبز شد و میوه ها برسید اکنون توجه فرمای که لشکریان نصرت تو مستعدند علی الجمله آنحضرت هانی و عبدالله را بخواست و از اسامی صاحبان مکاتیب و حالت کوفیان استکشاف فرمود از حقیقت مکه و مشعر الحرام میان رکن و مقام دو رکعت نماز گذاشت از خداوند طلب خیر نمود مسئول کوفیان را بشارت قبول داده ملتمس آنها را

رسیدن دوازده هزار عریضه

باسعاف مبذول داشت و مسلم بن عقیل را بر احوال اطلاع بخشید و جواب با هانی
و عبدالله بفرستاد بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی الملاء من المؤمنین و
المسلمین اما بعد فان هانیا و سعیدا قدما علی بکتبکم وکانا آخر من قدم علی من رسلکم
وقد فهمت کل الذی اقتصصتم وذکرتم ومقالة جلکم انه لیس علینا امام فاقبل لعل الله ان
یجمعنا بک علی الحق والهدی وانی باعث الیکم اخی وابن عمی وثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل
فان کتب الی انه قد اجتمع رای ملائکم وذوی الحجی والفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم
وقرأت فی کتبکم فانی اقدم الیکم وشیکا ان شاء الله فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب القائم
بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذلک لله وفی نسخة علی ذات الله والسلام هانی
و سعید که آخرین فرستادگان بودند رسایل شما تقدیم کردند و آنچه درج شده بود مفهوم
افتاد مضمون آنکه امام و پیشوائی نداریم بدان طرف توجه افکند تا اجماع مؤمنان بر حق
و راستی باشد اکنون برادر و پسر عم و موثق ترین اهل بیت خود مسلم را همی فرستم اگر عقلا
و افاضل قوم اکنون نیز بر آنند که نامه های شما بدان مشعر بود عن قریب بدان صوب بیایم امام
آنست که عادل و حاکم بکتاب خدا و متدین بدین حق باشد و جان و تن خویش برای خدا باز دارد

انتهت روایة قمقام زخار و صمصام بتار

و احمد بن محمد هروی در ترجمه تاریخ احمد بن محمد معروف باعثم الکوفی که در سنه ۲۰۴ دویست و
چهار تالیف کرده گوید که جماعتی از معارف کوفه زیاده از صد و پنجاه نفر بر سمت مکه روان
شدند و بخدمت حسین ع آمدند و با هر کدام دو سه نامه بود از اعیان کوفه که جمله استدعای
آمدن بکوفه کرده بودند نامه ها دادند والتماس کردند که بجانب کوفه آید بلکه باتفاق ایشان
روان شود امام حسین ع توقف می فرمود و در رفتن بکوفه اهمال می نمود و جواب ایشان نمی
داد و شیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن نما در مثیر الاحزان از حصین بن عبدالرحمن روایت
کرده ان اهل الکوفة کتبوا الیه انا معک مائة الف سیف که اهل کوفه بحضرت حسین علیه السلام

نوشتند

بیوفائی اهل کوفه و تعداد مواضع این مسئله

نوشتند که ما صد هزار نفر با شمشیر نصرت در خدمت تو هستیم و از شعبی روایت کرده بایع الحسین ع اربعون الفا من اهل الکوفه علی ان یحاربوا من حارب و یسالموا من سالم که چهل هزار نفر از اهل کوفه بحضرت حسین ع بیعت کرده اند که محاربه کنند با کسی که حرب کند و مسالمه نمایند با انکه سلم نماید فعند ذلک رد جواب کتبهم یمنیهم بالقبول و یعدهم بسرعة الوصول پس بعد از این جواب مکاتیب بشارت مشعر بر قبول و وعده سرعت وصول رقم فرمود و سید احمد شافعی در ینابیع المودة از هشام بن محمد نقل کرده ثم ان الکتب کثرت و تواترت علیه الرسل انک ان لم تصل الینا فانک آثم لوجود الانصار علی الحق و تمکنک من القیام به فانک اصله و عموده و اهله و معدنه فعزم علی المسیر که کتب و رسل بر وجه متواتر و متوالی کردید که اگر بدین صوب تشریف نیاری مسئول هستی چه که انصار بر نصرت حق موجود و متمکن بر اجراء از مقتضیات و تو اصل و عمود و اهل و معدن حق هستی پس در این حال عازم شد **مؤلف گوید** از بدو عالم الی یومنا هذا از هیچ مملکتی بپادشاهی این قدر مکاتیب و عرایض که بروایت ملهوف و مثیر الاحزان دوازده هزار نامه بود چنانچه از قمقام منقول شد آن هم از یک نفر و دو و سه و چهار تا چهل هزار نفر در غیاب بیعت و صد هزار مرد اظهار نصرت بکنند نبوده مگر از اهل کوفه در حق حضرت حسین ع و هرگز در عالم این طور بیوفائی و نقض عهد از کسی مسموع نشده که از اهل کوفه مشهور و افتاده که از این صد هزار نفر جز چند نفر بعهد خود وفا ننمودند و در قول خود راسخ نگشتند و بر بیعت خود ثابت نماندند و در این مسئله بر اهل عالم مثل شدند که مشهور است ان الکوفی لا یوفی چنانچه از نصرت حضرت امیر ع تقاعد ورزیده و فرقه خوارج تولید شد و از حمایت حضرت حسن ع تخلف نموده نقض مصالحه فراهم گشت از مسلم بن عقیل نکث بیعت نموده تنها گذاردند و از حسین بن علی ع نقض عهد کرده در قتل آن سرور بیکدیگر سبقت جستند بزید بن علی ع بیعت کرده باز نقض نموده و او را بدست دشمن دادند که گویا غرضی از این بیعت نداشتند جز قتل آن جناب مادر بیعت اهل ضلالت انا سبقا منکر ندند و در عهد اولاد زنا محکم ایستادند

بیعت اهل کوفه با رسول بقتل

بیوفائی اهل کوفه و غدر ایشان

تفصیل عمل نامه نگاران

مبین

جناب شیخ عبدالحسین اعسم ره گوید

نکثوا عهود ابن النبی واحدثوا — لابن الدعی عهود من لا ینکث

بعثوا الیه بکتبهم فاتاهم — فتناکروه کانهم لم یبعثوا

کم جرعوه بکربلاء مصائبا — شنعاء کل فم بهن یحدث

قدمت ودائم حزنها متجدد — فکانها فی کل آن تحدث

اضحت لها الزهراء ثکلی وجهها — من شجوها بادی الکآبة اشعث

لهفی لمفترس الضراغم فی الوغی — اضحی فریسة کل کلب یلهث

فصموا به ظهر العلاء ورضضوا — صدرا علوم الغیب عنه تحدث

رفعوا الرأس فوق العواسل طلعة — بضیائها للنیرین تثلث

تفصیل عمل نامه نگاران در صحرای کربلا

اکثر این اشخاص که این مکاتیب را بحضور اقدس فرزند پیغمبر انفاذ داشتند و متمنی قدوم میمنت لزوم آنحضرت شده بغایت اظهار اشتیاق و مودت نمودند و در صورت عدم قبول نسبت اثم و مسئولیت با زمندهٔ عالم دادند بعد از نزول بساحت ایشان در صحرای کربلا از روساء لشکر شدند و شمشیر کین بر روی آن امام کشیدند

اول ایشان سرخیل فرقهٔ ضلالت عمر بن سعد بود

چنانچه از روضة الشهداء در عداد هفتاد نفر اشراف کوفه بشمار رفت که بر دست فاسق شریح سوگند خوردند سپهسالار لشکر ظلمت شد و با کوس اسلام و نسبت قرآن از هتک حرمت و ایذاء و اذیت در خصوص اهل بیت رسالت چیزی ابقا ننمود و بهوای ملک ری آل طه جفا کرد که جور و جفای آن خبیث مطرود و ظلم و ستم از عبید ملعون بر همه اهل

عالم روشن و بر کافر دوست و دشمن مبرهن است

از جمله عمرو بن حجاج ملعون بود

که نوشته بود صحراها سبز شده و میوه‌ها رسیده و ما منتظر قدوم تو هستیم از رؤسای لشکر
عمر سعد بود و آن حرامزاده او را در میمنه لشکر خود قرار داد و عمرو بن الحجاج بود که با چهار
هزار نفر بر آب فرات موکّل نمود که حضرت را با اصحابش از شرابه منع میکردند و همین ملعون بود
که نقض نمود شرطی را که عمر بن سعد با آنحضرت کرده بود که یك یك در مقابل آنحضرت بیایند
و این خبیث بسپاه خود گفت ای احمقها میدانید با چه اشخاصی محاربه میکنید با شجاعان روزگار
و با اشخاصی که مرگ را بر خود قرار داده‌اند یك یك مقابل ایشان نروید اگر همه‌تان اجتماع
سنگ باران کنید همه ایشان را بقتل میآورید عمر بن سعد گفت راه رای تست پس منادی
فرستاد که یك یك در مقابل ایشان نروید و این ملعون با لشکر بسوی آنسرور حمله آورد و همین
عمرو بن حجاج بود که میگفت ای اهل کوفه استوار باشید بر جمعیت خود و شکی نداشته باشید
در جواز قتل کسی که از دین بیرون رفته و مخالفت امام نموده و مرادش از امام یزید بود و مخاطب
حضرت حسین عم آنجناب فرمود ای پسر حجاج آیا مردم را بر قتل من تحریص میکنی آیا من از دین
بیرون رفته و شما ثابت هستید زود است که خواهید دانست کدام یك از دین بیرون رفته
ایم و کدام اولی‌اتم باتش جهنم پس همین عمرو بن حجاج با اصحاب خود حمله کرده و در کنار نهر
جنگ مغلوبه واقع شد و حضرت اسب خود را در میان فرات راند و بمرکب خطاب کرده فرمود
انت عطشان وانا عطشان والله لا ذقت الماء حتی تشرب و همین عمرو بن حجاج بود در
وقتیکه آن مظلوم از اسب درغلطید و در میان خاك و خون دست و پا میزد از اسب خود فرود
آمد که سر منور آنحضرت را از بدنش جدا کند چون پا به جرئت در میدان گذاشت و نظرش
بر چشمهای آن مظلوم افتاد برگشت و بر اسب خود سوار شد شمر ولد الزنا گفت چرا برگشتی گفت
چشمهای او مانند چشمهای رسول خدا بنظرم آمد نخواستم که خون او را در گردن من باشد

عمرو بن حجاج

بود شبث ربعی از تباه کاران

از انجمله شبث بن ربعی خبیث بود

از عمده نامردکاران که در کوفه اقتدار و اختیار تمام داشت از رؤسای لشکر شقاوت اثر کشته اقدام بر قتال آن سرور نمود و همین ملعون بود که چون ابو الفضل عمر بن سعد را فرمود که اصحاب و اخوان و بنی اعمام فرزند پیغمبر را کشتید حال اهل بیت و اطفال و عیال او تشنه اند و جگر ایشان از سوز عطش کباب میشود بگذار آبی دهید که حلق ایشان تر شود آن ظالم بیرحم گفت ای پسر ابو تراب بیرادرت بگو که اگر همه روی زمین آب باشد و از دریا ما شود قطره بهره شما نخواهد شد تا بیزید بیعت نمائید و همین خبیث بود در وقتی که آن امام مظلوم در میان خاک و خون دست و پا میزد با شمشیر بران نزد آن غریب آمد که سر اطهرش را از بدن جدا کند حضرت نظری بروی نمود که بآن نگاه شمشیر از دستش افتاد و شروع کرد بگریختن و بصدای بلند میگفت معاذ الله با حسین که ملاقات نمایم پدر او و خال انکه چون توا لوده باشم و همین بیحیا بود که بعد از قضیه کربلا بشکرانه قتل حسین در کوفه مسجدی بنا کرد چنانچه در مجمع البحرین گوید مسجد شبث بن ربعی هو احد المساجد التی بنیت فرحا بقتل الحسین و در خبر دیگر نقل شده که چهار مسجد است که انها لعنت وارد شده و همین مطرود بود که آن سید مظلوم بعد از احتجاج با آن قوم لجاج فرمود ای شبث بن ربعی ای حجار بن ابجر ای قیس بن اشعث ای یزید بن حارث الم تکتبوا الی ان قد اینعت الثمار و اخضرت الجناب و انما تقدم علی جند لک مجند قیس بن اشعث گفت نمیدانیم که چه میگوئی ولی در حکم بنی عمت نازل شو که ایشان بتو نیکی خواهند کرد حضرت فرمود لا و الله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید

و این جماعت بی وفا که بود نبیره رسول از خدعه نمودند

عاجلا در این عالم بجزای عمل خود رسیدند

پیغمبر

٢ حضرت

مخابن

انتقام مختار از قتلۀ نکاران

مختار ابی عبیدۀ ثقفی رحمة الله علیه بر ایشان مسلط شده دمار از روزگار ایشان بر
آورد و کیفر اعمال ایشان داد در مخزن البکاء گوید که حارث را نزد مختار آوردند گفت
الحمد لله که بدست من آمدی ای عدو الله خدا ترا خوب گرفت حارث گفت من چه کرده ام
که خدا مرا گرفته است مختار گفت لا حول ولا قوة الا بالله ای ملعون چه نکردی نامه بحسین بن
علی ع نوشتی که بیا میوه ها رسیده گندم و جو را خرمن کرده ام چون آن امام مظلوم آمد
انکار کردی که من نامه ننوشتم و سرکردۀ دو هزار لشکر بکربلا رفتی و با وی جنگ کرده او را
شهید نمودی از این بدتر در جهان چه باشد پس گفت کو آن زرهی که پوشیده بودی در وقت
محاربه و اشعار فخریه را میخواندی ای ملعون انکار کرد امر کرد تا او را با تیر گرفتند تا اقرار کرد
و رفت و آن زره را فرستاد و خود بجمع کردن مال او مشغول شد امیر فرمود تا آن زره
را باتش سرخ کرده و او را برهنه نمودند و اطراف زره را با تیر برداشته در کردن او انداختند
و فریاد میکرد و میدوید و بر زمین می غلطید و آن زره در بدن او چسبید و گوشت و پوست
او را بخت پس پسر او را آوردند در غایت حسن و جمال مختار پیش طلبید و از خنجر پهلوی او
را بشکافت و دستهای خود را بخون او آلوده کرد پس هشت نفر از جماعتی که شمشیر و نیزه بر حضرت
حسین ع زده بودند نزد مختار آوردند مختار گفت ای زادهای حرام چرا بکربلا رفتید گفتند
ما را بجبر بردند گفت چرا نگریختید در صحرا و بیابانها گفتند طرق مسدود بود از ترس
نگریختیم که مبادا کشته شویم فرمود چرا نامه بحضرت حسین ع نوشتید که بیا بطرف عراق
چون آمد چرا یاری او نکردید و بعوض نصرت محاربه نمودید جواب ندادند فرمود معلوم
شد که شما بخدا و رسول و روز قیامت اعتقاد ندارید جلادها را فرمود تا کارهای آهنین
را در آتش سرخ کردند و بدنهای ایشان را زخم دریدند پس هانی را آوردند که اخنس فاسق
بود از اهل کوفه بحضرت حسین ع مختار گفت لعنة الله علیک تو نوشته بودی و نامه بمکه برای
نزد حسین ع با قیس بن مسهر صیداوی و وقتیکه بزمین کربلا آمد چرا انکار کردی که من خبر ندارم
هانی گفت امیر فریب شیطان خوردم احمر بن نشط در کربلای سر مختار را ایستاده بود مختار

انتقام مختار از قتلۀ نکاران

قصائد عربی و فارسی در منع آب

کفت با احمر ثواب بن را بنو بخشید مکا رو برا تمام کن از خوشحالی چنان دو ید که افتاد امیر و یاران خندید پس احمر بر خواست و شمشیر کشید و او را پاره پاره کرد

ذکر تفصیل از مصیبت عظمی قضیه منع آب از آل بو تراب علیهم السلام که در روز هفتم محرم واقع شده

شیخ عبد الحسین اعسم ره کوید

الله اکبر یا لها من وقعة ... ذابت لها الاحشاء فی طرقاتها
بأبی وغیر ابی امرأ ظامیا ... منعته شیعته ورود فراتها
حتی قضی عطشا فنبل اراذل ... تستحفر الشفتان ذم صفاتها
تبکی السماء دما علیه ولیتها ... اروته قبل القتل من قطراتها
یا لیت شعری ما اعتذارهم الی ... الزهراء فی ابنائها وبناتها
سفکت رجالهم دما ابنائها ... وبکت نساؤهم علی فتیانها
اصبحن فی الاعداء بین مروعة ... هتکوا خباها بعد قتل حماتها
وسلیبة بین الخیام حبیبة ... وضعت انا ملها علی وجناتها

شیخ محسن فرج ره کوید

قصرا ان تلظی بینهم عطشا ... والماء تصدر عنه الوحش ریانا
ونیل الفرات ابا د الله غامره ... ورد وارده بالرغم ظمآنا
لم یطف حر غلیل السبط باردة ... حتی قضی فی سبیل الله عطشانا
اندی صریعا علی الرمضاء قد خلعت ... الله اکبر منه الجسم مبدانا
ما کان ضرهم لو انهم صفحوا ... عن جسم من کان للمختار ریحانا

مصیبت هفتم

از قصائد عرب

منع آب

هفتم محرم

قصاید عربی و فارسی در این باب

یا عبرة الله غار الصبر فانسکبی — هتک النساء وما فی کربلا کانا
هی الرجال بما تأتی به قتلت — وان تکن قتلت ظلما وعدوانا
ما بال أطفالها صرعی ونسوتها — أسری یجاب بها سهلا وأحزانا
تهدی وهن کریمات النبی الی — من کان أعظمها لله کفرانا
والمسلمون بمرئی لا تری احدا — لله او لرسول الله غضبانا

جودی خراسانی گوید

با آنکه هست آب تو جان پرور ای فرات — دلها بود ز آب تو در آذر ای فرات
سیراب از تو عالم و اندر کنار تو — جان داده تشنه خسرو جان پرور ای فرات
بی مهریت بس اینکه حسین تشنه بود و تو — بودی بمهر دختر پیغمبر ای فرات
از آب تو مضایقه کردی و آب داد — تیر جفا بحلق علی اصغر ای فرات
با نور سان ساقی کوثر از این عمل — اثر فکندهٔ بدل کوثر ای فرات

وله ایضا در همین معنی

ای بخون غرقه ز غم غرقه بخون بین دل ما را — سوی ما بین که بسوی تو ببینیم خدا را
تو شه کشور ایجاد و شهانند گدایت — چشم امید بسوی تو بود شاه و گدا را
ما ندیدیم بغیر از تو بمیدان محبت — کشد از دیده و بر سینه نهد تیر بلا را
آب مهریهٔ زهرا و تو لب تشنه دهی جان — مصلحت بود ندانم چه در این کار قضا را
از چه کشتند ز تشنه لب اندر لب دریا — ای لب لعل تو بخشنده حیات آب بقا را

بروایت ناسخ التواریخ و مخزن البکا و وسیلة النجاة و غیر اینها که در روز هفتم محرم عمر بن سعد بعد از ورود نامه ابن زیاد میان حسین و آب فرات حایل گشت و مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید ورد کتاب ابن زیاد فی الاثر الی عمر بن سعد ان حل بین الحسین

منع آب بآنحضرت و اولاد

واصحابه وبين الماء فلا يذوقوا منه قطرة كما صنع بالتقي الزكي عثمان بن عفان در عقب
نامهٔ نخستين كه مذكور شد كتاب ديگر بعمر بن سعد رسيد كه ميان حسين وآب فرات
حايل وحاجز باش تا قطرهٔ از آب نچشد بكيفر كردارى كه با خليفهٔ تقى زكى عثمان بن عفان
كرده اند پس در ساعت عمر بن سعد عمرو بن حجاج را با پانصد سوار بر شريعهٔ فرات بگماشت
وحالوا بين الحسين واصحابه وبين الماء ان يسقوا منه قطرة وذلك قبل قتل الحسين بثلثة
ايام وفرمان كرد كه حسين واصحاب حسين را از برداشتن آب مانع ودافع باشند وراه
شريعه نگذارند واين سه روز قبل از شهادت آن حضرت بود وابو مخنف لوط بن يحيى
الأزدي كه از قدماء مؤرخين اماميست وجمع كثيرى از علماء رجال بر تشيع وى تصريح
نموده چنانچه در نامهٔ دانشوران ناصرى گفته ولى از علامهٔ مجلسى ره بس شگفت است كه با
كمال تبحر ونهايت فضل وى را در مقدمهٔ بحار در سلك علماى عامه معدود داشته اند گويد
كه ابن زياد نوشت فانى حللته على اليهود والنصارى وحرمته عليه وعلى اهل بيته من آب
فرات را بر يهود ونصارى حلال كرده ام وبر حسين واهل بيت او حرام نموده ام **مؤلف**
گويد اى مسلمانان ببينيد كه هواى رياست وخودبينى اين خبيث را بچه اندازه مغرور
كرده واين بيدين بچه حد از خدا بيخبر شده علاوه بر اينكه با حسين ع مقاتله ميكند با خدا هم
معارضه مينمايد ودر احكام دينيه ونواميس شرعيه با خدا ورسول مقابله ومحاربه ميكند
وخود را صاحب حلال وحرام قرار ميدهد وميگويد من آب فرات را بر يهود ونصارى ودشمنان
دين حلال وبر عترت رسول وذريه سيد المرسلين حرام كرده ام اف باد بر نواى دنيا و
تف باد بر چنين طاغى بيحيا

شماتت دو نفر در منع آب و عنوان از اعظم بود در مصيبت
شماتت الاعدا اعرابى انشاد كرده

كلّ المصائب قد تمرّ على الفتى		فتهون غير شماتة الحسّاد	

وشماتة الأعداء بالمرصاد	ان المصائب تنقضی ایامها

وقیل فی ردّ التعییر وابتلاء الأشراف

هل عاندا الدهر الامن له خطر	قل للذی بصروف الدهر عیّرنا
ونستقر باقصی قعره الدّرر	اما تری البحر تعلو فوقه جیف
ولیس یکسف الا الشمس والقمر	وفی السماء نجوم غیر ذی عدد

مکشوف باد که در این عالم ابتلاء محنتی اشدّ از شماتت دشمن ومصیبتی سختر از سرزنش اعدآء نیست وعقل ونقل حاکم بر این است بواسطهٔ آنکه همهٔ مصائب والام بر جسد واعضا انسان وارد اید اما شماتت بر قلب که سلطان بدن وحکمران کل اعضاء وجوارح است وارد میشود فلهذا در ادعیهٔ کثیره استعاذه از این نازله وارد شده حضرت زین العابدین سلام الله علیه در صحیفهٔ کاملهٔ که انجیل اهل بیت وزبور ال محمد است در اخر دعاء غاشیر صیفرماید اللهم ان الشیطان قد شمت بنا اذ شایعناه علی معصیتک فصل علی محمد واله ولاتشمته بنا بعد ترکنا ایاه ورغبتنا عنه الیک ودر ملحقات صحیفه در اول دعاء کرب واقاله میفرماید الهی لاتشمت بی عدوی ولاتفجع بی حمیمی وصدیقی الهی هب لی لحظة من لحظاتک تکشف بها عنی ما ابتلیتنی به ولعدنی الی احسن عاداتک عندی ودر مصائب الأبرار از کافی از حضرت ابیعبدالله روایت کرده که فرمود پدرم چون صباح میشد در دعای خود میگفت اللهم انی اعوذ بک من درک الشقاء ومن شماتة الأعداء ولازمهٔ ایمان انکه چون نعمت ورخاء در اخوان دینی خود ببینند بر وی حسد وزمان محنت وبلاء برا و شماتت نکنند نه مثل اکثر ناس

چنانچه ابوبکر ارجانی منظوم داشته

فلم ار فیما ساءنی غیر شامت	وانی بلوت الناس اطلب منهم

شماتت از مصیبت

الاعجبه ازضعیفان الکاملین بود

عدم صبر انبیاء و اولیاء بر شماتت دشمن

اخا ثقة عند اعتراض الشدائد	ولم ار فیما سرنی غیر حاسد

والآخرة خداوند متعال او را بان بلیه گرفتار مینماید چنانچه علامه مجلسی ره در باب دوم
بحار از کافی از ابان بن عبد الملک از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود لا تبدی الشماتة
لأخیک فیرحمه الله ویصیرها بک به برادر دینی خود شماتت مکن که خداوند بروی رحم مینماید
وترا مبتلا میکند و فرمود من شمت بمصیبة نزلت باخیه لم یخرج من الدنیا حتی یفتتن به
هر که بمصیبت برادر دینی خود شماتت بکند از دنیا نرود مگر آنکه بروی بشود ودر اخبار آمده
که انبیاء و اولیاء علیهم السلام نیز بر شماتت صبر نکردند و متحمل نشدند چنانچه در تفسیر صافی
از حضرت صادق ع روایت کرده که ان الله تبارک وتعالی ابتلی ایوب ع بلا ذنب فصبر حتی عیّر
وان الانبیاء لا یصبرون علی التعییر خداوند متعال ایوب ع را بدون گناه مبتلا گردانید
پس صبر نمود تا آنکه بروی تعییر و سرزنش نمودند و انبیاء بر سرزنش و شماتت دشمن متحمل
نمیشوند و علی بن ابراهیم قمی ره در تفسیر خود گوید وسئل ایوب بعد ما عافاه الله ای
شیء کان اشد علیک مما مر علیک که از حضرت ایوب پرسیدند بعد از عافیت و خلاصی
از بلاها که از جمله آنها فقد اولاد و تلف اموال و وقوع آفات بود ببدن مبارک او کدام
یک از این واردات بر تو صعب تر بود قال شماتة الاعداء فرمود شماتت دشمن و مرحوم سید
نعمة الله جزائری در مقامات النجاة گوید وفی الحدیث ان اهل النار یصبرون علی العذاب
خوفا من شماتة اهل الجنة در حدیث وارد شده که اهل جهنم بر عذاب آتش صبر و تحمل می
کنند و از خوف شماتت اهل بهشت عذاب خود را اظهار نمینمایند فیکون عندهم اوجع
لقلوبهم من عذاب النار و شماتت نزد ایشان اوجع میشود بر قلوب آنها از عذاب و زجر
ولعل وجه این است که شماتت عذاب روحی است و از اشد است از عذاب جسمانی و شاهد
بر اینکه شماتت اعظم مصائب است اینست که هر کدام از ظالمین و جائرین ائمه هدی و اهل
بیت رسالت علیهم السلام علاوه بر جور و ستم زبان شماتت گشوده و بر طعن و شتم جسارت
کرده غالبا گرفتار شده و ایشان علیهم السلام با اینکه معدن صبر و منبع کرم اند در حق

هفتم [illegible] انبیاء [illegible]

مصیبت شماتت اعظم مصائب

شماتت عبدالله بن حصین و نفرین حضرت

انها نفرین کرده و عذاب از خدای تعالی خواستند چنانچه از حضرت حسین ع از برای
انکس که بجهت منع اب شماتت نمود نفرین کرد چنانکه مفید علیه الرحمة در ارشاد گوید
ونادی عبدالله بن حصین الازدی وکان عداده فی بجیلة باعلی صوته یا حسین الا تنظر الی
الماء کانه کبد السماء والله لا تذوقون منه قطرة واحدة حتی تموتوا عطشا اینوقت عبد
الله بن حصین ازدی از جماعت بجیلة فریاد بر داشت و باعلی صوت گفت ای حسین نظاره
نمیکنی اب فرات را که گویا زلال باران و جگر پاره اسمان است سوگند با خدای که از این اب قطره
نخواهید چشید تا اینکه از شدت عطش بمیرید فقال الحسین علیه السلام اللهم اقتله عطشا
ولا تغفر له ابدا حضرت گفت ای پروردگار من عبدالله حصین را بکش عطشانا و او را میامرز
ابدا حمید بن مسلم گوید والله لعدته بعد ذلک فی مرضه فوالله الذی لا اله غیره لقد رایته
یشرب الماء حتی یبغر ثم یقئ ویصیح العطش العطش سوگند با خدای که جز او خدائی نیست
عبدالله حصین را دیدم که از تاب تشنگی فریاد العطش بر میداشت و اب حاضر میکردند
وچندانکه توانست شکم خویش را تا گلوگاه از اب سرشار میکرد انگاه انچه از اب اشامیده بود
قی میکرد وهمچنان تشنه بود و فریاد العطش بر میاورد و دیگر باره اب اشامید وقی مینمود
بدینگونه کار داشت تا گاهیکه بمرد وشمس الدین ابو المظفر یوسف حنفی معروف بسبط
ابن الجوزی در تذکرة الخواص و سید شافعی در تبر المذاب گویند که عمرو بن حجاج نیز بانک
براورد یا حسین هذا الماء تلغ فیه الکلاب وتشرب منه خنازیر اهل السواد والحمر والذئاب
وما تذوق منه والله قطرة حتی تذوق الحمیم فی نار الجحیم گفت ای حسین اینک اب فرات
است که سگ بدان زبان امیزد وجانوران بیابانی از خوک وحمار وگرگ از ان میاشامند
وقطرهٔ بهرهٔ تو نخواهد گشت تا گاهیکه حمیم جهنم را بیاشامی فکان سماع هذا الکلام علی
الحسین اشد من منعهم ایاه الماء واین کلام بر ان جناب سخت بود از منع اب

وقعهٔ شب هشتم محرم حفر چاه در پشت خیمگاه و تمهید از معجزه

صفحه محرم

شماتت عبدالله بن حصین و نفرین حضرت

قلع صخره

در ارشاد گوید از آیات امامت حضرت امیر صلوات الله علیه یکی هم معجزهٔ قلع صخره است که اهل سیر و ارباب خبر از عامه و خاصه آن را روایت کرده و شعراء و علماء آن را منظوم و مذکور داشته اند و شهرت وی بمعنی از تکلف اسناد است و تفصیل بدین نحو است که جماعتی روایت کرده که چون حضرت امیر المؤمنین ع بجانب صفین توجه فرمود روزی در اراضی کربلا اینجا باب شد و اصحاب سخت تشنه شدند فاخذوا یمینا وشمالا یلتمسون الماء فلم یجدوا له اثرا و از یمین و یسار هر سو دویده اثری از آب نیافتند پس حضرت ایشان را از جاده بکرد انید و چون اندکی راه پیمودند از دور صومعهٔ راهبی پدید آر گشت امیر المؤمنین ع مرکب براند تا بپای صومعه رسید و بفرمود تا ساکن دیر را صدا زدند راهب بر لب بام آمد حضرت فرمود هل قرب قائمک هذا من ماء یتغوث به هؤلاء القوم نزدیک تو اگر از آب نشانی داری بازگوی گفت هیهات بینی وبین الماء اکثر من فرسخین وما بالقرب منی شیء من الماء میان من و آب زیاده از دو فرسنگ راه مسافت است و در این نزدیک آب نیست و ما هی یکماه آب و رند و بقناعت کفایت میکند حضرت با صحاب فرمود شنیدید آنچه راهب گفت عرض کردند آری اجازت فرمائی تا برویم بدان مکان که راهب اشارت کرد قبل از آنکه از طاقت وامانیم حضرت فرمود حاجت نیست وعنان استر را بجانب قبله معطوف داشت و فرمان کرد تا موضعی را نزدیک دیر بکاوند فکشفوه بالمساحی فظهرت لهم صخرة عظیمة تلمع چون آن زمین را پاره بکندند سنگی بر مثال سنگ آسیا سفید و روشن پدید آمد فرمود اگر این سنگ برداشته شود آب خواهید یافت گروهی اجتماع کرده نتوانستند حرکت دهند پس حضرت از مرکب بزیر آمد ثم حسر عن ذراعیه ووضع اصابعه تحت جانب الصخرة فحرکها ثم قلعها بیده ودحی بها اذرعا کثیرة و استین خویش را بالا زد و انگشتان خود را بزیر صخره گذارده حرکت داد و آن سنگ را برداشت و ذراع کثیری بیک سوی پرانید از زیر سنگ آبی عذب و خوشگوار پدید شد

ظهور چشمه

چنان پاک و صاف که مانند آن ندیده بودند پس فرمود تا وضو ساختند و رفتند و آب برداشتند و سیراب
شامید لشکر آب بر گرفتند و چهارپایان را سیراب کردند آنگاه بدست مبارک سنگ را
بر گرفت و بر سر چشمه نهاد و بفرمود تا با خاک پنهان کردند و چون راهب از بالای دیر
این کرامت را بدید گفت ایها الناس انزلونی انزلونی ای مردم مرا فرود آرید بحوی او را فرود
آوردند بخدمت حضرت آمد و گفت ای شخص آیا تو نبی مرسلی فرمود نه گفت ملک مقربی فرمود
نه گفت پس که باشی فرمود انا وصی رسول الله محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلی الله علیه
وآله وسلم منم وصی خاتم الانبیاء عرض کرد دست باز ده تا بیعت کنم و مسلمان شوم حضرت
دست مبارک بگشود و فرمود شهادتین بگو گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انک وصی رسول الله و احق الناس بالامر من بعده
و حضرت شرایط اسلام را بر او اخذ نمود و فرمود سبب اسلام تو چه بود بعد از طول اقامت
در دین نصرانیت گفت یا امیر المؤمنین این دیر از برای دیدن قالع این صخره و پدید آورنده
این بنا شده و قد مضی عالم قبلی فلم یدرکوا ذلک و خلق کثیری در این آرزو مردند و بآن
سعادت کبری نایل نشده اند و حق تعالی این فیض عظمی را بمن مرزوق و میسر گردانید و در کتب
ما مذکور و از علماء ما ماثور است که در این ناحیه چشمه‌ای باشد که صخره‌ای در روی آن هست و جای
آن را نمیدانند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر و لا بد ولی اللهی که صاحب دعوت حقه باشد و معرفت
موضع صخره و قدرت قلع آن بروی عطا شده بدینجا خواهد آمد و چون من بچشم خود این
کرامت را رؤیت و این منقبت را درایت نمودم ملتزم اسلام شدم حضرت از کلام راهب
بگریست تا آنکه محاسن شریفش از اشک چشم تر شد و فرمود الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا
الحمد لله الذی کنت فی کتبه مذکورا حمد مر خدا را که نزد او فراموش نشده‌ام و حمد خداوند را
که در کتب او مذکور گشته‌ام و اصحاب خویش را طلبیده فرمود بشنوید این برادر مسلم شما چه
میگوید ایشان هم مقاله او را شنیدند و بر معرفت امام امیر المؤمنین و فضل این نعمت عظمی
حمد و ثنا کرده از آنجا حرکت نمودند و راهب هم ملتزم رکاب امامت بود تا آنکه در صفین

ایمان آوردن راهب

از قصیده بائیه سید اسمعیل حمیری ره

در وصف شهدا آ منتظم کردید وحضرت خود متولی نماز ودفن وی کردید در حق او استغفار کثیر نمود وچون متذکر او میشد میفرمود ذاک مولای این از ادکرده من است مفید علیه الرحمه بعد از نقل خبر گوید که در این خبر انواعی از معجزات هست یکی علم غیب ودیگری قوت خارق عادت وثبوت بشارت در کتب سماویه واین مصداق قول خداست که میفرماید ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل وسید اسمعیل حمیری علیه الرحمه در این باب دو قصیده بائیه مذهبه گفته

وَلَقَدْ سَرَى فِيمَا يَسِيرُ بِلَيْلَةٍ ... بَعْدَ العِشَاءِ بِكَرْبَلَا فِي مَوْكِبِ

حَتَّى أَتَى مُتَبَتِّلاً فِي قَائِمٍ ... أَلْقَى قَوَاعِدَهُ بِقَاعٍ مُجْدِبِ

يَأْتِيهِ لَيْسَ بِحَيْثُ يَلْقَى عَامِراً ... غَيْرَ الوُحُوشِ وَغَيْرَ أَصْلَعَ أَشْيَبِ

فَدَنَا فَصَاحَ بِهِ فَأَشْرَفَ مَاثِلاً ... كَالنَّسْرِ فَوْقَ شَظِيَّةٍ مِنْ مَرْقَبِ

هَلْ قُرْبَ قَائِمِكَ الَّذِي بُوِّئْتَهُ ... مَاءٌ يُصَابُ فَقَالَ مَا مِنْ مَشْرَبِ

إِلَّا بِغَايَةِ فَرْسَخَيْنِ وَمَنْ لَنَا ... بِالمَاءِ بَيْنَ نَقًى وَقِيٍّ سَبْسَبِ

فَثَنَى الأَعِنَّةَ نَحْوَ وَعْثٍ فَاجْتَلَى ... مَلْسَاءَ تَلْمَعُ كَاللُّجَيْنِ المُذْهَبِ

قَالَ اقْلِبُوهَا إِنَّكُمْ إِنْ تَقْلِبُوا ... تُرْوَوْا وَلَا تُرْوَوْنَ إِنْ لَمْ تُقْلَبِ

فَاعْصَوْصَبُوا فِي قَلْعِهَا فَتَمَنَّعَتْ ... مِنْهُمْ تَمَنُّعَ صَعْبَةٍ لَمْ تُرْكَبِ

حَتَّى إِذَا أَعْيَتْهُمُ أَهْوَى لَهَا ... كَفّاً مَتَى تُرِدِ المَغَالِبَ تَغْلِبِ

فَكَأَنَّهَا كُرَةٌ بِكَفِّ حَزَوَّرٍ ... عَبْلِ الذِّرَاعِ دَحَى بِهَا فِي مَلْعَبِ

فَسَقَاهُمُ مِنْ تَحْتِهَا مُتَسَلْسِلاً ... عَذْباً يَزِيدُ عَلَى الأَلَذِّ الأَعْذَبِ

حَتَّى إِذَا شَرِبُوا جَمِيعاً رَدَّهَا ... وَمَضَى فَخِلْتَ مَكَانَهَا لَمْ يُقْرَبِ

قصیده تقریبا [illegible] و هفده بیت راوی است شیخ مفید ره چهارده بیت نقل فرموده وسید مرتضی علم الهدی ره تمام ابیات را در مجموعه شرح کرده وچندی قبل در مصر طبع ونشر کردید

نقل قصه صخره بروایت دیگر

هشتم معجزه

معجزهٔ صخره از ثاقب المناقب

بعد از نقل این کرامت عظیمه از ارشاد این معجزه را در مآخذ معتبره جستجو کرده دیدم که تفاوت کثیری داشت و دوست داشتم که اجمال این روایت نیز در این مقام بدون ترجمه الفاظ عربیه مذکور گردد شیخ فقیه علامه حجة الاسلام عماد الدین محمد بن علی الطوسی المشهدی قدس سره که از قدماء فقهاء امامیه و مشاهیر محدثین اثنی عشریه است در ثاقب المناقب که از احسن کتب مناقب و تاریخ تالیفش چنانچه خود در باب معجزات حضرت امیر گفته سنه ستین و خمسمائه و از جملهٔ کتبی است که محمد بن ثلاثه او اخریه واقف نگشته ولی دیگر محدثین مثل سید هاشم بحرانی و شیخ یوسف بحرانی و ثقة الاسلام نوری و صاحب وسائل و دمعه و ناسخ نایل و ناقل شده اند گوید که حبیب بن الجهم گفته که حضرت امیر صلوات الله علیه در سفر صفین درجائی بی آب و علفی نزول اجلال فرمود مالک اشتر بر خواست و گفت یا امیر المؤمنین اتنزل الناس علی غیر ماء فرمود ای مالک ان الله عزوجل سیسقینا فی هذا المکان ماء اعذب من الشهد و الین من الزبد و ابرد من الثلج و اصفی من الیاقوت پس ما تعجب کردیم و آن بزرگوار تشریف ورده در ارض بلقعی توقف نمود و فرمود ای مالک این زمین را حفر کنید مالک گوید چون حفر کردیم فاذا نحن بصخرة سوداء عظیمة فیها حلقة تبرق کاللجین فرمود این سنگ را بردارید پس ما صد نفر بودیم هرچه خواستیم که آن صخره را از جای خود حرکت بدهیم نتوانستیم پس حضرت امیر تشریف ورد و دست مبارک خود را بجانب آسمان بلند فرمود و کلمات چندی بگفت و دست دراز کرده آن صخره را برداشت و چهل ذراع دور انداخت قال الاشتر فظهر لنا ماء اعذب من الشهد و الین من الزبد و ابرد من الثلج و اصفی من الیاقوت فشربنا منه و سقینا بعد از آن صخره را بجای خود بگذاشت و ما را امر فرمود خاک بر کرده از انجا حرکت نمودیم و چون قدری راه برفتیم فرمود من منکم یعرف موضع العین فقلنا کلنا یا امیر المؤمنین و همچون گمان کردیم که عطش با بحضرت غالب شده پس ما برگشته و هرچه چشمه را تفحص کردیم هیچ و خبر راهبی یدا از بیا فتیم که ناگاه صومعه راهبی نمودار شد چون نزدیک آن رفته فاذا نحن بالراهب قد سقط حاجباه علی عینیه

از ثاقب المناقب معجزه

هشتم محرم

اسلام و شهادت راهب دیرانی

من الكبر گفتیم ای راهب آیا نزد تو آبی هست که صاحب ما را سیراب بکنی گفت آب خوشگواری داشتیم که دو روز قبل آورده بودند ولی تمام شده گفتیم تو آن آبرا وصف کنی فکیف لو شربت من الماء الذی سقانا منه صاحبنا و آنچه بدیر روز واقع شده بود بروی نقل کردیم با آنکه از ما میپرسید نزد ما آمد و گفت مرا ببرید نزد صاحب خود و چون وارد شدیم و نظر حضرت امیر المؤمنین ع بروی افتاد فرمود شمعون گفت ای شمعون هذا اسم سمتنی به امی و بجز خدا و خود کسی باین اسم مطلع نبود تو چطور شناختی پس تو با تمام بر سان من هم با تمام بر سانم فرمود چه میخواهی ای شمعون گفت از این چشمه و اسم آن مرا خبر بدهی فرمود اسم این چشمه راحوما است و هی من الجنة شرب منه ثلاث مائة و ثلاثة عشر وصیًا و انا خیر الوصیین شربت منه راهب گفت هكذا وجدت فی جمیع کتب الانجیل و انا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و ان محمدا رسول الله و انك وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد حضرت امیر ع از آنجا حرکت فرمود و راهب در خدمت حضرت بود تا وارد صفین شد و چون صفین نور و ظلمت بیکدیگر تلاقی کردم کان اول من اصابه الشهادة الراهب پس حضرت از مرکب بزیر آمد و اشك از چشمان مبارکش سیلان میکرد و میفرمود المرء مع من احب الراهب معنا یوم القیمة و رفیقی فی الجنة مؤلف گوید چه شبیه است این بحضرت ولایت علیه السلام بکرامت فرزند مظلوم خود سید الشهداء ع که او نیز در همین ارض کربلا اصحاب خود را در شدت عطش از چشمه غیب سیراب کرد و این کرامت بروایت وسیلة النجاة در شب هشتم محرم و بروایت روضة الشهداء در روز هشتم اتفاق افتاد

و تفصیل حفر چاه و سقی اصحاب بدینجهت

ملا حسین واعظ کاشفی در روضة الشهداء نقل کرده که راوی گوید در روز هشتم محرم در لشکرگاه حضرت حسین ع آب نماند و آن لشکر بتشنگی مبتلا شدند و اطفال فریاد العطش العطش بر کشیدند حسین ع برخواست و بموضعی تشریف آورد و فرمود این زمین را بکنید و مرحوم علامه مجلسی در بحار گوید که چون لشکر ابن سعد از شریعه فرات مانع شدند

واشتدّ العطش بالحسين واصحابه فاخذ الحسين فاسًا وجاء الى وراء خيمة النساء
فخطا فى الارض تسع عشر خطوة نحو القبلة وعطش بر حسين واصحاب و منسوبان كشت آن
بزرگوار كلنگى بر گرفت واز پشت خيمه حرم نوزده گام بجانب قبله برفت ثم حفر هنالك
فنبعت له عين من الماء العذب فشرب الحسين وشرب الناس باجمعهم وملاؤا اسقيتهم آنگاه
زمين را اندكى حفر كرد تا گاه آبى زلال وگوارا بجوشيد واصحاب آن حضرت بنوشيدند
ومشكها پر آب كردند ثم غارت العين فلم ير لها اثر پس آن چشمه فرو شد چنانكه اثرى بجاى
نماند چون اين خبر با بن زياد رسيد عمر بن سعد را بدين گونه مكتوب كرد اما بعد بلغنى
ان الحسين يحفر الابار ويصيب الماء فيشرب هو واصحابه يعنى رسيد كه حسين حفر چاه مى كند
و آب ميآورد و او و اصحاب وى سيراب ميشوند فانظر اذا ورد عليك كتابى فامنعهم من حفر
الابار ما استطعت وضيّق عليهم ولا تدعهم يذوقوا الماء وافعل بهم كما فعلوا بالزكى عثمان
نيك نظر كن چون مكتوب مرا قرائت كردى چندانكه استطاعت دارى مگذار كه حفر چاه
كنند و آب دست يابند و سخت بگير بر ايشان بدانسان كه بر عثمان زكى سخت گرفتند
فعندها ضيّق عمر بن سعد غاية التضييق چون عمر بن سعد اين مكتوب را قرائت كرد در تشديد
امر مزيد اهتمام نمود و در منع آب محكم بايستاد

وقعهٔ روز هشتم محرم ملاقات حضرت حسين ع با ابن سعد لعين و تمهيد از ملاقات حضرت امير ع با معاويه و عمرو عاص در وقعهٔ صفين

قال الله تعالى رسلا مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل
وكان الله عزيزا حكيما خداوند متعال باقتضاى حكمت بالغه و مصلحت كامله خود در حق
بندگانش اتمام حجت و اكمال بينت ميفرمايد تا بنده را بر خداى حجتى نباشد و غرض از بعثت انبياء

احتجاج حضرت امیر علیه السلام با معاویه

وقعهٔ صفین

و نصب اوصیاء علیهم السلام همین مطلب است فلهذا در هر مقام که تمکنی پیدا کرده و قدرتی
بدست ورده اند از برای اهل کفر و ارباب ضلالت اتمام حجت کرده اند چنانچه حضرت
امیر المؤمنین در وقعهٔ صفین چه قدرها با معویه بتوسط رسل و رسائل احتجاج فرمود
و مواجههٔ محاجه نمود چنانچه مرحوم میرزا محمد حسن یزدی در سیف لواعظین گوید هنگامی
که در صفین متارکه بود قبل از محرم سنه سی و نه شبی معویه بعمرو بن عاص گفت ای عمرو
دلتنگ شده ام بیا امشب برویم نزد ابو الحسن و با او صحبت بداریم عمرو گفت سبحان الله
چه قدر کم است تجربهٔ تو و عقل تو این قتال بجهت کشتن من و تو است چگونه میتوان ایمن شد
و نزد او رفت معاویه گفت ای عمرو گمان تو این است که او از ما غافل است نه بخدا قسم اگر
زمین را بگرفتن ما امر کند البته ما را میگیرد و اگر کوهها را امر کند ما را درهم میشکند
و اگر حربهها ما را امر کند بدفع ما در وقت جنگ هم بجانب ما بر میگردند و اگر ترکشها
ما را امر کند ما را هلاک مینمایند بعلاوه از خانوادهٔ طهارت و نجابت و مروت و کرم
و رحمت و جلالت و سخاوت است و از این جلیل تر است که کسی را اذیت کند که بر
او وارد شود عمرو عاص تصدیق کرد معاویه را و راضی شد پس هر دو ملبس بلباس
اهل عراق شدند و امدند در اردوی امیر المؤمنین علیه السلام و گفتند خدمت حضرت
که دو عرب امده و میخواهند خدمت تو مشرف شوند و لیکن تمنا دارند که کسی نزد شما
نباشد حضرت تبسمی فرمودند و این ایه را خواندند و ان احد من المشرکین استجارک
فاجره حتی یسمع کلام الله یعنی اگر یکی از مشرکین طلب پناه کند پس تو او را پناه بده تا
انکه بشنود کلام خدا را و حضرت امیر علیه السلام در خیمه نشسته و اعاظم اصحاب در خدمت ان سرور
بودند فرمودند که باید هر کس که در خیمه است بیرون رود پس کلا از خیمه بیرون
رفتند و ان سرور را تنها گذاشتند انوقت ایشان امدند و نشستند زمانی در خدمت
حضرت بودند و در اخر کار حضرت فرمود یا معاویه ان الدنیا عنک زائله و انک راجع
الی الاخرة و ان الله مجازیک بعملک فما یعنی فان سیئة بعمل الله ای معویه بلد سینی

احتجاج حضرت امیر با اعرابیه

کردنیا از تو زایل میشود و خداوند ترا بعملت جزا میدهد پس با این دست بیعت کن که بیعت
با این دست بیعت با خدا است آن ملعون قبول نکرد و چون خواستند برگردند حضرت
کمیل بن زیاد را طلبید و فرمود کسی را با این دو اعرابی همراه کن که ایشان را از طلایه لشکر
ما بگذراند و بطلایه لشکر معویه برساند و بنزد من بیا پس اطاعت کرد بخدمت مامور و
چون آن مرد مراجعت کرد حضرت امیر حسنین علیهما السلام را با مالک اشتر طلبید و بحسنین
فرمود با این دو اعرابی را شناختید عرض کردند خدا و رسول و امیرالمؤمنین بهتر میدانند
پس بمالک فرمود تو شناختی عرض کرد امیرالمؤمنین بهتر میداند فرمود معویه و عمرو عاص بودند
پس مالک محزون شد و گریست عرض کرد فدایت شوم اگر مرا همراه ایشان کرده بودی و میدانستم
که معاویه و عمرو عاص است ایشان را بطلایه لشکر شام میرسانیدم تا اطاعت تو کرده باشم لیکن
در اینجا کردن هر دو را میزدم حضرت فرمود ای مالک من از ایشان عاجز نیستم ولیکن خدا
وند امری را که مقدر کرده البته باید بشود مؤلف گوید بعینه همین حالت و بلا فی نور و ظلمت
و نظیر این اتمام حجت در صحرای کربلا میان حضرت حسین و عمر بن سعد اتفاق افتاد و این مطلب
در همه کتب مقاتل و مؤلفات علماء مذکور و مضبوط و در کتاب مصائب الابرار و غیر آن
بر نصیبین شب هشتم محرم منقول است

اما تفصیل ملاقات حضرت با عمر بن سعد

مرحوم علامه مجلسی در بحار گوید ثم ارسل الحسین ع الی عمر بن سعد لع انی ارید ان
اکلمك فالقنی اللیلة بین عسکری و عسکرك حضرت حسین ع کس فرستاد نزد عمر بن سعد
بروایتی عمرو بن کعب انصاری را انفاذ داشت که شبانگاه بین العسکرین میباید تا
مرا ملاقات نمائی فخرج الیه ابن سعد فی عشرین و خرج الیه الحسین ع فی مثل ذلك چون شب فرا
رسید عمر بن سعد با بیست تن از معسکر بیرون آمد و حضرت نیز با بیست نفر از اصحاب
از خیام حرم بیرون خرامید چون نزدیك بیکدیگر رسیدند حضرت امر فرمود اصحاب را

ملاقات حضرت با عمر بن سعد

عقب روند خود با عباس و علی اکبر پیش رفتند و او نیز همراهان را دور کرد و با
پسرش حفص و یک غلام باقی ماند فقال له الحسین ع ویلك یا ابن سعد اما تتقی الله الذی
الیه معادك اتقاتلنی و انا ابن من علمت پس حضرت فرمود وای بر تو ای پسر سعد آیا نمیترسی
از خداوند یکه بازگشت تو بسوی اوست آیا با من قتال و جدال میکنی و میدانی که فرزند کیستم
ذر هؤلاء و کن معی فانه اقرب لك الی الله بگذار این جماعت را و با من باش که این موجب قرب
و شرف تست در نزد خدا عمر گفت اخاف ان تهدم داری میترسم تا خانه من ویران کنند
حضرت فرمود انا ابنیها لك من خانه ترا بنا کنم باز گفت اخاف ان تؤخذ ضیعتی بیم دارم تا
ضیاع و عقار من بستانند فرمود انا اخلف علیك خیرا منها من مالی بالحجاز از مال خویش
که در حجاز دارم ترا بهتر عوض دهم و بروایت منتخب فرمود انا اعطیك من مالی البغیبغة وهی
عین عظیمة بارض الحجاز وکان معاویة اعطاه فی ثمنها الف الف دینار من الذهب فلم یبعه
ایاها من از مال خود چشمه بغیبغه را بتو میدهم و آن چشمه عظیمی بود در حجاز که معویه آنرا
هزار هزار اشرفی میخرید حضرت نفروختند و در مخزن البکاء و تحفة الحسنیه نیز همین طور
است که معویه هزار هزار مثقال شرعی طلا در قیمت آن داده بود اما در مهیج الاحزان
که معویه آنرا هزار اشرفی میخرید باری در جواب فقال لی عیال و اخاف علیهم گفت بر عیال
خود از پسر زیاد میترسم امام خاموش شده باز گشت و همی فرمود مالك ذبحك الله علی
فراشك عاجلا و لا غفر لك یوم حشرك فوالله انی لارجوا ان لا تأکل من بر العراق الا
یسیرا خدا ترا بزودی در فراشت بکشد و روز حشر ترا نیامرزد سوگند بخدا امیدوارم
که از گندم عراق سیر نخوری عمر از روی استهزاء گفت فی الشعیر کفایة عن البر اگر گندم
نباشد در جو نیز کفایت است و در مهیج از معجزه آن بزرگوار است که او را از ری حاصل
نشد که نان گندم زهر مار نمیتوانست غذا بد تا بدرك واصل گردید روز عاشوراء نیز
چنین نفرین در حق آن لعین کرد در مبارزت علی اکبر علیه السلام فرمود و سلط علیك
من یذبحك بعدی علی فراشك

حضرت با عمر ابن سعد

با حضرت امام حسین مکالمه

ملاقات حضرت حسین ع با عمر بن سعد بروایت عامه

سبط بن جوزی در تذکرة الخواص و سید احمد شافعی در ینابیع المودة کویند وکان عمر بن سعد یکره قتال الحسین ع فبعث الیه یطلب الاجتماع به فاجتمعا خلوة چون عمر بن سعد مکروه میداشت که با حسین ع مقاتلت آغاز د و خود را مطرود و ملعون دارین نماید رأی همی زد تا حیلتی انکیزد باشد که این کار را از در مسالمت بخاتمت رساند پس یکتن از مردم خویش را بحضرت حسین ع فرستاد و پیام داد که ار چو تشریف ملاقات ترا ادراک نمایم و سخنی چند در مجلسی که از بیکانه پرداخته باشد بعرض رسانم و پاسخ بشنوم حسین علیه السلام مسئلت او را باجابت مقرون داشت و در خلوتگاهی او را دیدار کرد ابن سعد آغاز سخن نمود و کفت چه چیز ترا بدین جانب جنبش داد فرمود رسل و رسائل اهل کوفه و خواهندکی و پناهندکی ایشان در طلب طریقت و شریعت ابن سعد کفت اکنون دانسته که اهل کوفه عهد بشکستند و همتها بخصمی تو در هم بستند فقال من خادعنا فی الله انخدعنا له فرمود کسی که در راه حق با ما خدعه میانکیزد پذیرای خدعه او میشویم چه بصورت ظاهر طریقت حق می طلبد ابن سعد کفت اکنون که کار بدین صورت آمده چه می بینی و چه رای میزنی فرمود دعونی ارجع فاقیم بمکة او المدینة او اذهب الی بعض الثغور فاقیم به کبعض اهله دست باز دارید تا مراجعت کنم و در مکه اکونه در مدینه ساکن شوم یا بثغری از ثغور روم و چون دیکر مردم روزکار بسپرم سبط بن جوزی کوید و اینکه در بعضی از کتب حدیث کرده اند که حسین ع با ابن سعد کفت دعونی امضی الی المدینة او الی یزید فاضع یدی فی یده مرا دست باز دارید تا بمدینه روم یا بدمشق شوم و دست در دست یزید دهم ابن سخن از در کذب و کزافه است چه عقبة بن سمعان کوید صحبت الحسین من المدینة الی العراق ولم ازل معه الی ان قتل والله ما سمعته قال ذلك من در صحبت حسین ع بودم از آن روز که از مدینه بیرون شد تا کاهیکه در عراق شهید کشت هرکز چنین سخن از وی نشنیدم مؤلف کوید علاوه بر اینکه خاصه و عامه

بیعت نکردن حضرت بزید وفرید قوایه

این معنی را تکذیب نموده و از مفتریات شمرده اند از خصایص حضرت حسین ع هم همینکه واجب نبود بر آنحضرت تقیه از طاغیه زمان خود ولازم نبود تمکین وانقیاد بر سلطان جور عهد خویش چنانچه بر سایر ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین واجب ولازم بود مگر حضرت حجت عجل الله فرجه وبیعت نکردن بزرگوار ابدا نه بر یزید ونه بر معویه چنانکه در قضیه مصالحه چون حضرت حسن ع با معاویه صلح نمود وبیعت کردن لعین از حسین ع نیز طلب بیعت نمود حسن ع فرمود لا تکرهه فانه لا یبایع ابدا او یقتل ولن یقتل حتی یقتل اهل بیته ولن یقتل اهل بیته حتی یقتل اهل الشام وخودش در مجلس ولید فرمود ایها الامیر انا اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائکة وبنا فتح الله وبنا ختم الله ویزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحرمة معلن بالفسوق ومثلی لا یبایع مثله ودر جواب محمد حنفیه فرمود یا اخی والله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ ولا مأوی لما بایعت یزید بن معویه

ودر قرب کربلا تمثل کرده فرمود

سامضی وما بالموت عار علی الفتی	اذا ما نوی حقا وجاهد مسلما
وفرمود فانی لا اری الموت الا سعادة	والحیوة مع الظالمین الا برما
یری الموت احلی من رکوب دنیة	ولا یفتکی للناقصین عدیلا
ویستعذب التعذیب فیما یفیده	نزاهته عن ان یکون ذلیلا

ودشمن هم این نفس ابی را از حسین بن علی ع شناخته بود چنانچه عمر بن سعد در عصر تاسوعا گفت لا یستسلم والله حسین ع وان نفس ابیه لبین جنبیه وچون نامه ابن زیاد را بخدمت حضرت فرستاد فرمود لا والله لا وضعت یدی فی ید ابن مرجانه ودر روز عاشورا چون قیس بن اشعث گفت ما ندری ما تقول ولکن انزل علی حکم بنی عمک فانه لم یروک الا ما تحب فرمود لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افر فرار العبید وایضا فرمود الا وان الدعی ابن الدعی قد رکزنی بین اثنتین بین السلة والذلة وهیهات ما اخذ الدنیة

وترجمه عبارات عربیه در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله

بیعت نکردن حضرت حسین ع از یزید نقیض هستم

بیعت نکردن حضرت حسین ع

شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

وَهَیهاتَ اَن یَرضَی الحُسَینُ بِذِلَّةٍ	اَبیها اُصُولٌ زاکِیاتُ المَغارِسِ
فَخَلّوا عَنها وَامتَطی صَهوَةَ الرَّدی	یَرَی الذُّلَّ اَخزی وَسَمٌّ فِی المَعاطِسِ
وَزامَت لَها الوَیلاتُ اِذ عانَها لَهُم	وَکَیفَ تَنالُ الشَّمسَ اَیدِی اللَّوامِسِ

ودر این حال که ارشد مظلوم و پادشاه بی یار و انصار بر آن قوم اشرار حمله مینمود و رد وجهاد میکرد میفرمود

اَلقَتلُ اَولی مِن رُکُوبِ العارِ	وَالعارُ اَولی مِن دُخُولِ النّارِ

اشاره بشجاعت آن حضرت که در جای خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تبارک وتعالی

ایضا شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

نَفسِی اِلَی الضَّیمِ فَرداً تَزاحَمَت	جُمُوعُ اَعادِیهِ عَلَیهِ تُکافِحُهُ
تَمَنَّعَ عِزّاً اَن یُصافِحَ صاغِراً	یَزیدَ وَلَو اَنَّ السُّیُوفَ تُصافِحُهُ
فَجاهَدَهُم فِی اللهِ حَتّی تَناهَبَت	بِقَتلاهُم هَضبُ الفَلا وَصَحاصِحُهُ
یَصُولُ وَیُروی سَیفَهُ مِن دِمائِهِم	وَلَم یُروَ مِن حَرِّ الظَّماءِ جَوانِحُهُ
اِلی اَن هَوی رُوحِی فِداهُ عَلَی الثَّری	لَقیً مُثخَناتٌ بِالجِراحِ جَوارِحُهُ

وقعه روز هشتم محرم نامه نوشتن ابن سعد بعبید الله

مرحوم حاج ملا محمد حسین طهرانی در وسیلة النجاة بعد از ذکر ملاقات حضرت حسین با عمر بن سعد فیما بین العسکرین گوید روز چهارشنبه هشتم محرم بود که ابن سعد لعین بعبید الله بن زیاد نوشت و مفید علیه الرحمة در ارشاد گوید که عمر بن سعد بدین شرح مکتوبی بابن زیاد نگاشت اما بعد فان الله قد اطفأ النائرة وجمع الکلمة واصلح امر الامة هذا

ممانعت شمر لعین از اصلاح امر

حسین فدا عطانی عهدا ان یرجع الی المکان الذی هو منه اتی او یسیر الی ثغر من الثغور فیکون رجلا من المسلمین له ما لهم وعلیه ما علیهم او یاتی امیر المؤمنین یزید فیضع یده فی یده فیری فیما بینه وبینه رأیه وفی ذلک لک رضی وللامة صلاح یعنی خدا وند نیران فتنه را منطفی ساخت وکلمهٔ مختلف را مجتمع کرده وامر امت را بصلاح اورده اینک حسین است با من عهد استوار فرمود که مراجعت کند بدان بلد که از انجا بیرون شده یا بثغری از ثغور سفر نماید وماند یکتن از مسلمین زیستن فرماید ودر سود وزیان با یکتن مسلم همانند باشد وگرنه بنزد امیر المؤمنین یزید رود ودست در دست او نهد تا او چه فرماید واین جمله صلاح امت وموجب خوشنودی خاطر تست مؤلف گوید انقا نکا مشته شد که حسین هیچگاه نفرمود که بنزد یزید بروم ودست بدستش وبدهم پس ابن سعد این کلمه را از جانب حسین در مکتوب خود افزود تا جانب ابن زیاد را در اجابت مسئلت لین العریکه دارد

جواب مکتوب ابن سعد از عبید الله زیاد

بروایت رشتا چون این مکتوب را ابن زیاد قرائت کرد گفت هذا کتاب ناصح مشفق علی قومه این مکتوب ناصح ومهربانی است بر قوم خود چون شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنة این بشنید بر خواست وگفت اتقبل هذا منه وقد نزل بارضک والی جنبک والله لئن رحل من بلادک ولم یضع یده فی یدک لیکونن اولی بالقوة ولتکونن اولی بالضعف والعجز فلا تعطه هذه المنزلة فانها من الوهن ولکن لینزل علی حکمک هو واصحابه فان عاقبت فانت اولی بالعقوبة وان عفوت کان ذلک لک ابا مینذری از ابن سعد این کلمات را وحال انکه حسین در زمین تو نزول کرده ودر کنار تو امده است یعنی اسیر ودستگیر تو شده سوگند با خدای اگر از بلاد تو کوچ دهد از ان پیش که دست در دست تو نهد روز تا روز بر شوکت وقدرت او بیفزاید وساعت تا ساعت ضعف وعجز تو فزونی

نامهٔ ابن سعد بعبید الله

نصیحت شمر لعین

جواب مکتوب ابن سعد ملعون

پیشنهاد شمر ملعون

کبرد عطا مکن با وی این منزلت را که عظیم وهنی است مر سلطنت را واجب میکند که
حسین و اصحاب و فرمان ترا گردن نهند آنگاه اگر خواهی عقوبت کنی و اگر نه معفو داری
ابن زیاد در پاسخ شمر گفت سخن آنست که براستی تو کردی و رای آنست که تو زدی هم اکنون
با سپاه خویش بشتاب و کتاب مرا بعمر بن سعد رسان و او را بگوی تا بر حسین سخت بگیرد
چندانکه بر فرمان من گردن نهد اگر فرمان پذیر شد او را سالما بسوی من فرستند و اگر سر از
فرمان من برتافت با او قتال دهد اگر از این جمله را ابن سعد تن زد و دست گرفت او را اطاعت کن
و اگر کار بمسامحت و مماطلت گذاشت گردنش را بزن و سرش را بمن فرست و امیر جیش تو باش
و عمر بن سعد را بدینگونه منشور کرد انی لم ابعثك الی الحسین لتکف عنه ولا لتطاوله ولا لتمنیه
السلامة والبقاء ولا لتعتذر عنه ولا لتکون له[۲] شافعا میگوید ای پسر سعد من ترا بسوی حسین
نفرستادم که از جنگ او خویشتن داری کنی و کار بدرازا کشی و نوید سلامت و بقا بش داده
عذر او جوئی و شفاعت کنی انظر فان نزل الحسین واصحابه علی حکمی واستسلموا فابعث[۲] الی سلما
وان ابوا فازحف الیهم حتی تقتلهم وتمثل بهم فانهم لذلك مستحقون وان قتل الحسین
فاوطئ الخیل صدره وظهره فانه عاق ظلوم ولست اری ان هذا یضر بعد الموت شیئا ولکن
علی قول قد قلته لو قد قتلته لفعلت هذا به نگران باش اگر حسین و اصحاب و حکم مرا گردن
نهند این جمله را سالما نزد من فرست و اگر امتناع کنند بر او و اصحاب و حمله گران افکن تا
همگان را با تیغ در گذرانی و مثله کنی چه ایشان سزاوار این گونه کیفرند و چون حسین را مقتول
ساختی لشکر بر پیکر او اسب بتازی چنانکه سینه و پشت او خورد شود و نیک میدانم که این بعد از
قتل آزاری نرساند ولکن چون بر زبان من رفته است که اگر او را کشتم اسب بر کشته او میرانم
این حکم باید بنفاذ شود اکنون ای پسر سعد اگر آنچه گفتم پذیرفتی ترا جزای شنونده پذیرنده خواهم
داد و اگر سر بر تافتی عمل ما را باز دار و از لشکر ما بر کنار باش و کار را با شمر بن ذی الجوشن
بگذار که گفتنی با او گفته ام والسلام

تفصیل مسئله

مسئله که در باب

۲ عندی

۲ بهم

مُثله از بن با درج بود

مسئله مُثله کردن مقتول از جمله اموریست که در شرع مقدس نبوی ص نهی از آن وارد شد
و اخبار کثیره در این باب نقل کرده اند چنانچه در مستدرک بحار از کافی از حضرت صادق ع روایت
کرده که فرمود کان رسول الله ص اذا اراد ان یبعث سریة دعاهم فاجلسهم بین یدیه چون حضرت
رسول ص لشکری بجانب دشمن میفرستادند ایشان را میطلبید و پیش خود مینشانید ثم یقول سیروا
بسم الله وبالله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله و میفرمود که بروید بنام خدا و استعانت
جوئید بخدا و در راه خدا و بر ملت رسول خدا ولا تغلوا ولا تمثلوا ولا تغدروا ولا تقتلوا
شیخا فانیا ولا صبیا ولا امرأة ولا تقطعوا شجرا الا ان تضطروا الیها و غش و مکر مکنید
و کفار را بعد از کشتن دست و پا و گوش و چشم و اعضاء دیگر را مبرید و پیران و اطفال و
زنان را مکشید و درختان را مبرید مگر آنکه باینها مضطر شوید و ایما رجل من ادنی المسلمین
او افضلهم نظر الی رجل من المشرکین فهو جار حتی یسمع کلام الله و هر مردی از مسلمانان
اعلی و ادنی که نظر کند بسوی مردی از کفار او را امان بدهد پس او در امان مسلمانان
است بگذارید او را تا کلام خدا را بشنود فان تبعکم فاخوکم فی الدین و ان ابی فابلغوه مأمنه
واستعینوا بالله علیه اگر تابع دین شما گردد برادر دینی شما است و اگر ابا کند پس او را
بمأمنش برسانید و بخدا یاری جوئید بر کشتن او و شیخ اجل جمال الدین سلطان المفسرین
ابو الفتوح حسین بن علی الخزاعی الرازی قدس سره در مجلد سیم روض الجنان و روح الجنان
که اولین تفسیری است از متقدمین و متأخرین از قاطبه فریقین و از جمله کتبی است که
از محدثین و صاحب مسائل و بحار روایت شده گوید که ربیع بن انس و عبد الرحمن بن زید
گفتند اول آیتی که در قتال فرود آمد این آیه بود اعنی قوله تعالی و قاتلوا فی سبیل الله الذین
یقاتلونکم چون این آیه آمد رسول ص قتال کردی با آنان که با او قتال کردند و رها کردی
آنان را که با او قتال نکردندی تا آنکه این آیه فرود آمد که و قاتلوا المشرکین کافة آن آیه منسوخ

هشتم محرم

۷ اکتبر

نهی حضرت رسول از مثلهٔ کفار

شد و معنی وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بر این قول آن باشد که ابتدا مکنید
بقتال آنکس که با شما قتال نکند و ناگاه سوی ایشان نروید پیش از آنکه ایشان را با سلام
دعوت کنید و بعضی دیگر از مفسران گفتند آیه محکم است و از احکام او هیچ منسوخ نیست و آنکه
خدای تعالی درین آیه گوید کارزار کنید با آنان که با شما کارزار کنند منع نکند از وجوب قتال
آنان که با ما قتال نکنند برای آنکه این دلیل الخطاب باشد و آن معتمد نیست اما قوله لا تعتدوا
برین قول آنست که تعدی مکنید از آنچه مشروع است در باب جهاد و زنان و کودکان و پیران
ضعیف را مکشید و آنرا که دست بصلح شما دهد و دست بشما دراز نکند اگر چنین کنی تعدی
کرده باشی و این قول عبدالله عباس است بریده اسلمی روایت کند که چون رسول سریتی
را بغزا فرستادی بر ایشان امیری کردی و او را وصیت کردی بتقوی و نیکوکاری در خاصه نفس
خود و در زیردستان خود و گفتی غزا کنید بنام خدای در راه خدای و کارزار کنید با کافران
و بخدای غلو مکنید و از حد شرع نگذرید و غدر مکنید و مثله مکنید و کودکان را مکشید و عطا
ابن ابی رباح روایت کند چون ابوبکر الصدیق یزید بن ابی سفیان را بعمل شام فرستاد به
مشایعت او بیرون آمد یزید سوار بود و ابوبکر پیاده بود با او میرفت و او را وصیت میکرد
یزید گفت یا خلیفه رسول الله یا برنشین یا من نیز پیاده شوم گفت برنشینم و تو پیاده
نشوی من این گامها در سبیل خدای بر میدارم و تو را وصیت میکنم بوصایائی یاد دار نگاه
دار در این راه که میروی صومعه‌ها است و جماعتی در آنجا خود را محبوس کرده دعوی میکنند
که برای خدا میکنیم ایشان را رها کن با آنچه در آنند و از ایشان بگذر جماعتی را بینی میان
سرها تراشیده و مویها دراز باز گذاشته با ایشان شمشیر زن بر آنجا که از سرها تراشیده
اند نگر تا هیچ زن و کودک و پیر ضعیف را نکشی و هیچ درخت نبری و هیچ درخت خرما
تباه نکنی و نسوزی و هیچ گاو و گوسفند نکشی مگر برای خوردن و هیچ آبادانی را ویران نکنی

هشتم محرم

از مسئله جهاد و نهی اضرار آن

۷ آنکه

و در غزوهٔ احد چو حضرت رسول از مدینه سر لشکر جناب حمزه

نهی حضرت امیر ع از مثله نمودن

سید الشهداء ع و دید که شکم مبارکش را دریده و جگرش را بیرون آورده و بدن او را مثله کرده اند گریست و فرمود والله ما وقفت موقفا قط اغیظ علی من هذا المکان بخدا سوگند که هرگز در مکانی نایستاده بودم که بیشتر از این مقام مرا بخشم آورد لئن امکننی الله من قریش لأمثلن بسبعین رجلا منهم اگر خدا مرا تمکین دهد بر قریش هفتاد نفر ایشان را بعوض حمزه چنین مثله کنم و اعضاء ایشانرا ببرم پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین یعنی اگر عقاب کنید پس عقاب کنید بمثل آنچه عقاب کرده شده اید و اگر صبر کنید البته بهتر است برای صبر کنندگان پس حضرت گفت صبر خواهم کرد وانتقام نخواهم کشید

و در واقعه جمل چون حضرت امیر ع با لشکر طلحه و زبیر مقابل شد

صفوف خویش را مخاطب ساخته فرمود لا تقاتلوا القوم حتی یبدؤکم فانکم بحمد الله علی حجة وکفکم عنهم حتی یبدؤکم حجة اخری شما سبقت بجنگ ایشان مجوئید تا ایشان مبارزت بنمایند زیرا که این جماعت نکث بیعت کرده اند شما را در مقاتله ایشان حجتی است و کناره کردن تا ایشان مبارزت نمایند از طرف شما حجتی دیگر باشد واذا قاتلتموهم فلا تجهزوا علی جریح واذا هزمتموهم فلا تتبعوا مدبرا ولا تکشفوا عورة ولا تمثلوا بقتیل و چون بمدافعت برخیزید هیچ جراحت دیده را دیگر باره زحمت مدهید و از دنبال هیچ هزیمت شده متازید و از هیچ کس کشف عورت مکنید و هیچ مقتولی را مثله منمائید

و بعد از ضربت ابن ملجم لعین حضرت امیر المؤمنین ع با امام حسن ع فرزند وصیت نمود

بحقی علیک فاطعمه یا بنی مما تاکل واسقه مما تشرب ولا تقید له قدما ولا تغل له یدا بعزت تو بحق خود سوگند میدهم که ابن ملجم را از آنچه خود میخوری و میآشامی طعام و آب بده و دست و پای او را در زنجیر مکن و با او رفق و مدارا کن و چون من از دنیا بروم او را بیک ضربت

نهی حضرت امیر از مثله ابن ملجم لعین

قصاص کن وجسد اورا باتش نسوزان ومثله مکن او را که دست وپا وگوش وسایر اعضا او را ببری که حضرت رسول فرمود که زنهار مثله مکنید اگرچه سگ درنده باشد واگر شفا یابم من سزاوارترم بانکه از او عفو کنم زیرا که ما اهل بیت کرم وعفو ورحمتیم

از وصیت وفتوت حضرت رسول وامیر المؤمنین علیهما الصلوة والسلام است با کفار واهل ضلالت

ای کاش انانکه ادعای [illegible] اسلام میکردند با اولاد پیغمبر خود چنان رفتار مینمودند که ان دو بزرگوار با کفار حربی واهل ضلالت میکردند چه ایشان علیهما السلام میفرمایند که بدن هیچ کافر وضالی را بلکه جسد هیچ ذی روحی را مثله مکنید گرچه سگ گزنده باشد اما ابن زیاد لعین بعمر بن سعد مینویسد حتی تقتلهم وتمثل بهم فانهم لذلک مستحقون حضرت امیر میفرمایند واذا قتلتموهم فلا تجهزوا علی جریح اما ابن زیاد مینویسد واذ قتلت حسینا فاوطئ الخیل صدره وظهره فانه عاق ظلوم

شیخ عبد الحسین اعسم گوید

لم یشف اعداه منه القتل فابتدرت ... تجری علی جسمه الجرد المحاضیرا

یا عقر الله تلک الخیل اذ جعلت ... اعضائه لعوادیها مضامیرا

ویل ابن اکلة الاکباد کم جلبت ... یداه للدین کسرا لیس مجبورا

لم یکفه قتله ابناء فاطمة ... حتی سبا الفاطمیات المقاصیرا

لهفی علی خفرات المصطفی هتکت ... استارها بعد ما عودن تخدیرا

ینظرن ارؤس قتلاهن سائرة ... امامها بینها السجاد ماسورا

من مبلغ المرتضی ان العدی صدعت ... اهلیه نصفین مقتولا وماسورا

شیخ عبد الحسین اعسم از قصیده

وضع

شب تاسوعا

گریهٔ حضرت فاطمه ع

وقعه شب تاسوعاء
رؤیای مرد بحرینی و تفصیل گریه و نالهٔ حضرت فاطمه ع

مرحوم علامهٔ نوری در دار السلام از مجموعهٔ بعضی از متأخرین و او از مردی از اهل بحرین
روایت کرده و اجمال قصه اینست که گوید کنت ملازما و مواظبا علی استماع مراثی الحسین ع
والتردد علی المأتم لیلا ونهارا ولا یشغلنی شاغل ولا یمنعنی عنها مانع من استماع مراثی
حضرت حسین ع طالب و راغب بودم و روز و شب بمجالس عزا حاضر میشدم و چیزی از این
عمل مرا شاغل و مانع نمی‌آمد اتفاقا شبی در مجلس عزائی نشستم وکانت لیلة التاسع من المحرم
و شب نهم محرم بود و انقدر بر مصائب حضرت گریستم که خسته شده از جای برخواستم ملول
و محزون در کناری نشستم در آنحال مرا خوابی ربود فرأیت طیفا عظیما فکانی فی بستان عظیم
کالجنة وفیها من انواع الاشجار والاثمار والطیور علی اغصانها تغرد وتغرید ها کانها
نیاحة الثواکل و رؤیای عظیمی دیدم که گویا در باغ بزرگی مثل روضهٔ جنت هستم و انواع
واقسام اشجار و اثمار در آنجا میباشد و طیور در اغصان مانند زن ثکلی نوحه میکنند
گفتم سبحان الله این طیور چرا ناله مینمایند و این ندبه می‌نمایند مگر از برای مولایم حسین ع
پس بناگاه بکاء و نحیب بلندی شنیدم که نزدیک شد دلم شکافته شود چند قدم از پی صوت
رفتم بکنار حوضی رسیدم دیدم زنی مثل آفتاب تابان در کنار آب نشسته وفی یدها ثوب
ابیض صافی البیاض وفی ذلک الثوب تمزیق کثیر من اثر السیوف وطعنات الرماح وجامه
سفید و پاره پاره در دست گرفته خون جامه را میشوید و با ثر جراحات نگریسته صیحه میزند
و از خون خشکیدهٔ آن جامه رائحهٔ خوشتر از عنبر ساطع میشود و نزدیکست از اثر نوحه و ندبه
آن مخدرهٔ صماء منشق و آسمان بزمین ملصق بشود و میگفت و اغوثاه بک یا اباه اما تری
ما فعلت امتک فینا بدر بجان میبینی امت تو بما چها کرده آنکه من بودم حق مرا ضایع کردند
و از پهلویم زدند میراثم را گرفتند فصل مشبعی از مصائب خود و ابن عمش امیر المؤمنین ع

خطاب حضرت فاطمه بسید الشهداء

بیان کردم تا گفت اینها هم بی نشد رسل و رسائل بسوی فرزندم فرستادند و شرح ملبوطی
از فرزند مظلوم خود ذکر فرمود تا گفت یا ولدی لم لا سمیت لهم باسمك فلعلهم ما عرفوك
ولا عرفوا من جدك وابوك فلهذا من الماء منعوك ای فرزند چرا از اسم خود خبر ندادی بلکه
تو و جد و پدر تو نشناختند فلذا تو لب تشنه بکشتند دیدم از طرف شرقی شخصی گوید و حقك
یا اماه ما ترکت سنة جدی رسول الله ولا سنن الانبیاء من قبله سو کند بحق تو ما درجان من از
طریقه جدم رسول خدا و سنن انبیاء سلف فرو گذاری نکردم از این سخن دلم طپید و عقلم پرید
گشت و ملتفت شده دیدم یك بدن بی سری جبه خزی در تن از گلوی بریده اش خون تازه سیلان
میکند و میگوید ما درجان گفتم و از جد و پدر و ما در و برادر م خبر دادم سخن مرا نشنیدند و
مقام مرا مرعی نداشتند آب فرات بروی من بستند بر کلاب و خنازیر مباح نمودند و قد عن کردند که
کسی باطراف آب نزدیک نرود مبادا یکی رقت کرده با اهل بیت من آبی رساند تا مقداری کثیری از مصائب
خود بیان فرمود من از کلام وی تعجب نموده با خود گفتم کاش این زن و این بدن بی سر را میشناختم
و هیبت و جلالت و مانع از مسئلت بود تا از خدا استغاثه نخستین و قدم جسارت پیش نهاده سلام
کردم جواب رد فرمود گفتم ترا بخدا تو کیستی و این جامه پاره پاره پر خون چیست و این بدن بی سر
کیست یك ناله جان سوزی از دل کشیده فرمود منم ما در این شهید مظلوم و دختر پیغمبر این امت
و فاطمه ما در حسین که امت جدش وی را بکشتند در این حال زنان چندی از جانب آن اشجار مانند
آفتاب تابان طلوع کرده مویه کنان و نوحه کنان آمده در اطراف آن بدن بی سر نشستند من گفتم
ایجوانمرد من این جامه چیست فرمود این جامه فرزندم حسین است هر وقت بخواهم که بروی
بگریم این جامه را حاضر میکنم و جامه نیزه و شمشیر را نظاره کرده میگریم و حال من تا قیامت این است
و روز محشر در موقف حساب سر خود را گشوده و بخون فرزندم آلوده نموده از ظلم بنی امیه شکایت
خواهم کرد و ملك مقرب و نبی مرسلی نماند مگر آنکه بر روی خود میافکند و خدا بسبب غضب من
بظالمین اهل بیت غضب میکند و زبانه از آتش بیرون میاورد که ایشان را از هر طرف فرا گیرد
گفتم ایجوانمرد من ان ابی کان راثیا لکم خصوصا لولدك الحسین فماذا صنع الله بپدرم

مقامِ باکی و راثی و خادمِ مجلسِ عزاء

راثی شما بود خدا با وے چه کرد فرمود نصره مخاذی لقصورنا نصرے مخاذے قصور ماست و او ست که گفتم

اَیُّهَا الشِّیعِیُّ اِبْکِ لِلشَّهِیدِ المُسْتَضَامِ	لَا تَمَلَّ النَّوحَ فِیمَن جَدُّهُ خَیرُ الْاَنَامِ

گفتم انجوانون من ما جزاء من یبکی لکم وینفق من ماله فی عزاء الحسین ع چیست جزاے آنکه بر شما بگرید و از مال خود در عزای حسین ع انفاق نماید و در مجلس عزاء خدمت کند و بد شمنان شما لعنت نماید فرمود لهم الجنة وکل ذلک اعانا لنا فابشر و بشرهم بجوارنا فوحق ابی وبعلی وحق ولدی وشهادته لا ادخل الجنة ومنهم طفل لم یدخلها فبشرهم وبلغهم ذلک وعلی الحمد لله رب العالمین از برای ایشان است بهشت وا ینها همه اعانت است بما مژده باد ترا و بشارت ده ایشان را بجوار ما که بحق پدر و شوهر و فرزند و شهادت فرزندم که به بهشت داخل نمیشوم ما دامیکه طفلی از ایشان باقی است پس بشارت ده و تبلیغ کن این را با ایشان از من

روز تاسوعاء
سختی امر و محاصرهٔ لشکر ابن زیاد الطبر را

انچه از اخبار و روایات مستفاد میشود اینست که در مثل امروز عرصه با اهل بیت رسالت خیلی تنگ و امر بسیار سخت شده و دشمن اجتماع کرده و از هر طرف حسین و اصحاب او را محاصره نموده اند چنانچه در خبر عبد الملک که در وقایع عاشوراء مذکور خواهد شد انشاء الله منقول است که حضرت صادق ع فرمود تاسوعاء یوم حوصر فیه الحسین ع واصحابه بکربلا واجتمع علیه خیل اهل الشام وانا خوا علیه تاسوعاء روزی است که حسین و اصحاب او را در کربلا محاصره کردند یعنی دیگر وارد و صادر ونقل اذوقه از جانبی مقدور نشده و از هر طرف راه چاره و طرق نجات مسدود شده و لشکر اهل شام بر حسین ع اجتماع کرده رحل اقامت انداخته اند چون این حکم میشوم از طرف شام و یزید ملعون بود لذا منسوب بد انجا شده و کرنه لشکرے از شام بر نیامده و این کلام منافات ندارد با روایت که خواهد بود که لشکر کربلا کلهم از اهل کوفه بودند چنانکه

محاصره کردن لشکر ابن زیاد آل طه را

در محل خود منقول و مبرهن خواهد شد ان شاء الله تعالی و فرح ابن مرجانه و عمر بن سعد بتوافر الخیل وکثرتها واستضعفوا فیه الحسین واصحابه کرم الله تعالی وجوههم وایقنوا ان لا یاتی الحسین ناصر ولا یمده اهل العراق بابی ذالک المستضعف الغریب و پسر مرجانه و عمر بن سعد بسبب توافر خیل و تواتر لشکر فرحناک شدند و حسین و اصحاب انحضرت را ضعیف شمردند و یقین کردند که دیگر حسین ناصر و معینی از اهل عراق نخواهد آمد پدرم بقربان این ضعیف و غریب

ایضا از وقایع تاسوعاء
شدت عطش اهل بیت علیهم السلام

از مصائب مخصوصه امروز یکی مسئله محاصره بود که مذکور شد و دیگر شدت عطش اهل بیت رسالت علیهم السلام زیرا که در روز هشتم باز بواسطه حفر چاه و منع ماء قدری اب تدارک کردند اما روز تاسوعاء اوانی و ظروف اب تمام شد و علامت تشنگی و اثار عطش در وجنات اهل حرم هویدا کردید چنانکه مرحوم فاضل دربندی در اسرار الشهادة گوید که شیخ اجل ابن نما علیه الرحمة از سکینه بنت الحسین روایت کرده که گفته عز ما ثنا فی التاسع من المحرم حتی کظنا العطش وقد نفد الماء کله وخلت الاوانی وجفت القرب التی فیها الماء در روز نهم محرم اب در خیام حرم نایاب شد و عطش بر ما غالب کردید ظرفها خالی و مشکها خشکیده شد وقت غروب عطش بر من و دختران حرم مستولی کردید فمضت الی عمتی زینب اخبرها بعطشنا لعلها ادخرت لنا ماء پس برخواستم بخیمه عمه ام زینب رفتم که از عطش خود خبر بدهم شاید او از برای ما ابی ذخیره نماید فوجدتها فی خیمتها وفی حجرها اخی الرضیع وهی تارة تقوم وتارة تقعد وهو یضطرب اضطراب السمکة فی الماء ویصرخ دیدم در خیمه نشسته و برادر شیرخواره ام را در اغوش کرفته گاهی برمیخیزد و گاهی مینشیند و علی اصغر مثل ماهی در میان اب دست و پا میزند و صرخه میکند و عمه ام گوید صبرا صبرا یا ابن اخی وانی لک الصبر وانت علی هذه الحالة المشؤمة صبر کن صبر کن ای پسر برادرم و

شدت عطش اهل حرم

وچطور صبر خواهی کرد وحال آنکه بود در همچون حالت مشومه هستی کر آب بر عمه تو
کر نشود صرخه تر او نتواند نفعی بتو رساند سکینه خاتون کوید از ناله برادرم کریستم
عمه ام فرمود سکینه است عرض کردم آری فرمود چرا کریستی کفتم بحال برادر[۷] دیکر از عطش خود
خبر ندادم که مبادا سبب مزید غم او باشد بعد کفتم عمه جان کاش بفرستی بخیام اصحاب شاید نزد
ایشان آبی پیدا شود پس برخواست برادر شیرخواره ام در آغوش وی آمد بخیام عموهایم آبی پیدا
نشد برکشت و جمعی از اطفال عقب او افتادند که شاید آبی یابند وآمد بخیمه اولاد عمویم
حسن ع و آنجا نشد بخیام اصحاب فرستاد لعلّ آبی پیدا شود وچون مایوس شد بسوی خیمه خود
برکشت و قریب بیست نفر دختر و پسر با او بودند فاخذت بالعویل فنحن نتصارخ بالقرب منها
وشروع کردیم بناله ما هم باوی صرخه میزدیم در این حال بریر همدانی که او را سید القراء می
کفتند بر ما بکذشت و از شنیدن ناله ما خود را بر زمین زد وخاک غم بر سر ریخت و اصحاب خود
را ندا کرد وکفت ایا ترکمان تموت بنات فاطمة عطشا و فی ایدینا قوائم سیوفنا لا والله لا خیر
فی الحیوة بعدهم بل نرد قبلهم حیاض الموت آیا بر شما کوارا میشود که دختران فاطمه ع از عطش
بمیرند و دست قدرت ما بقبضه شمشیر برسد نه والله بعد از ایشان خیری در زندکانی دنیا
نیست وما قبل از اینها باید بمهلکه اقتحام بکنیم ای اصحاب من باید هر یک از شما دست یکی از
این اطفال را بکیرید و بسوی شریعه ببرید قبل از آنکه از عطش هلاک شوند واکر لشکر ممانعت
بکنند ما هم مدافعت بر خیزیم یحیی مازنی کفت البته موکّلین فرات بر قتال اصرار خواهند
کرد وبنا مکروهی باطفال وارد آید که اسباب ندامت ما شود بهتر این است که خود مان
مشکی برداشته روانه شریعه شویم ودر صورت ممانعت بمحاربه بپردازیم واکر یکی از ما کشته شود
فدای بنات فاطمه علیها السلام خواهد بود بریر کفت چنین باشد پس مشکی برداشته روانه
شریعه کشتند موکّلین فرات کفتند من هؤلاء القوم شما کیستید بریر کفت منم بریر واینها
اصحاب منند از تاب عطش آمده ایم که آب برداریم کفتند مکانکم حتی نخبر رئیسنا صبر کنید همین جا
بایستید تا رئیس خود را خبر بدهیم ومنتظر بریر و رئیس ایشان فراهی بود چون خبر دادند

[۷] شیرخوار

کفت

رفتن بریر بسوی شریعه

کفت مانع نشوید وچون بشریعه وارد شدند وسرکی آب احساس نمودند بریر واصحاب
صدا بکریه بلند کرده کفتند لعن الله ابن سعد وهذا الماء یجری واکباد آل رسول الله ص
لا تبل منه بقطرة خدا لعنت کند بر ابن سعد که آب فرات جاری میشود ولی جکر آل مصطفی ع
از عطش میسوزد بریر کفت ای اصحاب من اطفال حرم را فراموش مکنید مشکها پر کرده بتعجیل
روانه شوید واز آب منوشید تا اکباد بنات فاطمه ع سیراب نشود کفتند نه والله ای بریر نخواهیم
نوشید تا اطفال حسین ع بنوشند یکی از موکلین این سخن را شنید وکفت ما کفاکم الورود
حتی تحملوا الی هذا الخارجی آیا بس نشد که خودتان وارد شریعه شدید میخواهید باین خارجی
آب ببرید والله باسحق خبر میدهم اکر او اغماض کند خود مدافعه مینمایم تا خبر بامیر ابن سعد
برسد بریر کفت این امر را پوشیده بدار وافشا منما ونزدیک رفت که او را بکیرد آن ملعون
کریخت وباسحق خبر داد اسحق کفت مکذارید وایشانرا نزد من بیاورید سر راه بر ایشان کرفتند
وکفتند ای بریر اسحق اجازه نمیدهد که حمل آب نمائید بریر کفت ثم ماذا اکر حمل کنیم چه خواهد
شد کفتند اراقة دمائکم خون شما را خواهیم ریخت کفت اراقة الدماء اشهی الیّ من اراقة الماء
ریختن خون ما لذیذتر است از ریختن آب وای بر شما کی از ما آبی بخشیده همتنا اطفاء عطش
اهل بیت است سوکند بخدا تا جان در بدن داریم دست از مشک بر نمیداریم یکی کفت مانع
نشوید این مشک از مرک ایشانرا نجات نخواهد داد دیکری کفت امیر خود را مخالفت مکنید
از هر طرف حلقه وار احاطه نمودند بریر واصحاب مشکها بر زمین کذارده وزانو بر زمین
نهاده مدافعه میکردند بریر کریست وکفت وا لهفتاه علی اکباد البنات صدّ الله رحمته
عمن صدّنا عنکن وا اسفاه من عطش اهل حرم رحمت خدا مباد بر کسی که از این آب مانع
اید ویکی مشکها بر دوش کشیده روانه خیام شد موکلین احاطه کرده آن مرد دلیر را آماج تیر
نمودند فاصاب جلد القربة سهم حتی خاط الی عاتق الرجل وسال الدم علی ثوبه وقدمه
تیری آمد وبند مشکها بدوش مرد بدوخت وخون بر لباس وپاهایش بریخت وچون دیدند
که آب سالم است کفت الحمد لله الذی جعل رقبتی وقاء لقربتی حمد مر خدا را که رقبه مرا فدای

مدافعه بریر با موکلین فرات

مرثیه من کردانید وچون بریر دید که قوم در مدافعه مجد هستند صاح باعلی صوته ویلکم یا اعوان بنی سفیان لا تثیروا الفتنة ودعوا اسیاف بنی همدان فی مغامدها باواز بلند صدا برداشت وای بر شما ای اعوان آل سفیان فتنه میانگیزید و سیوف آل همدان را در غلاف خود بگذارید در این حال جمعی در خدمت حضرت حسین ع بودند یکی گفت من صدای بریر را میشنوم که بر قوم نصیحت میکند حضرت فرمود الحقوا ببریر یا بنیّ از جمعی سوار شده خود را به بریر رسانیدند موکلین منهزم شدند بریر آب را بخیمه رسانید و گفت اشربوا یا آل الرسول هنیئا مریئا نوش شد ای آل رسول گوارا باد بر شما اطفال حرم از هر طرف دویده صدا بلند کردند که هذا بریر جائنا بالماء این است بریر ما را آب ورده ورمین بانفسهن علی القربة و خود را بروی مشک انداختند یکی مشک را باغوش میکشید و یکی روی خود را میگذاشت و دیگری قلب خود را میسود از بس که از التهاب عطش ازدحام و اضطراب نمودند انفلت الوکاء و اریق الماء یعنی مشک گسیخت و آب ریخت بنات طاهرات صیحه زدند و صیحه نمودند اریق الماء یا بریر آب ریخت ای بریر بریر بسیلی بصورت زد و گفت والهفتاه علی اکباد بنات رسول الله ص

وای سوز دل من بر جگر تشنه اطفال رسول

عصر تاسوعاء

ذکر وقایع عصر روز تاسوعاء
و ورود شمر بن ذی الجوشن بکربلا با فرمان قتل حسین ع
شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

سَلِبا بالحدیث غیرَ فؤادی ... اَم تَسلو عن الورود الصادی
بَرَحتنی جذوةٌ تتلظّی ... مُهجتی فوق جمرها الوقّاد
اَینَ منها الجمود هیهات اِلّا ... بلقا من لقاه اقصی مرادی
مُنیةَ النفس اِن نای عن ... سوادِ العین لم ینثنی عن سویدی الفؤادِ

ورود شمر بصحرای کربلا

حبذا ساعة الامية فيها ... ما الذ السلسال فی قلب صاد
ونلا فی عيابه منه محيا ... بين عينيه نور احمد بادی
مصلتا عضب لاصلاح هذا ... الكون بعد امتلائه بالفساد
كم رزايا فی كربلا كسبت الايام ... احزانها ثياب حداد
قل فيها البكاء بالدم لا الدمع ... وعظا لا كبادنا لا الابراد
يوم ذل الاسلام وانكسفت فی ... اوجه المسلمين كسف رماد
وبدت امية تتقاضى ... دينها من بنی النبی الهادی
ادركت بالحسين ثارات بدر ... وشفت منه سالف الاحقاد
طمعت فيه ان يسالم لكن ... دون ضيم الاباة خرط القتاد
اتراه يعطی ابن آكلة الاكباد ... كفا لمستسلم المنقاد
كيف يستسلم الحسين وينقاد ... لضيم وهو الابی القياد
الخوف الردی وليس لديه ... الموت الا هوينة عن سهاد
ام لحب الحيوة بين مراضاة ... عليه يزيد وابن زياد
حاش لله ان يحوم على مرعی ... ابنه شهامة الامجاد
فهناك اتكا على قائم السيف ... ونادی قد بشر من مناد
ايها الصحب ليس للقوم قصد ... غير قتلی فليغد من هو غاد
فاجادوا الجواب واخترطوا البيض ... احتسابا الی جلاد الاعادی
وانثنوا للوغا غضابا سودا ... عصفت فی العدا بصرصر عاد
اوردوا البيض دونه من نجيع ... الهام والسمر من دما الاكباد

چون عمر بن سعد مناجزهٔ حضرت حسین ع را مکروه میداشت و حتی المقدور از این عمل استنکاف مینمود لذا در این باب رسول و کتاب بعبیدالله بن زیاد انفاذ میداشت تا تواند از این کار خود را بمسالمت برهاند حتی ابو الفرج اصفهانی علی بن حسین مروانی

ورود شمر بصحرای کربلا

در مقاتل الطالبین گوید که ابن سعد رسولی بسوی پسر زیاد فرستاد که حسین میگوید
بروم بسوی یزید یا برگردم بدانجا که آمده‌ام یا در یکی از ثغور مسلمین ساکن شوم ومظنونش
بود که عبیدالله از وی قبول خواهد کرد ویقول لو سئلك هذا بعض الدیلم ولم تقبله ظلمته
وگفت اگر یکی از اهل دیلم این را از تو مسئلت نماید وتو قبول نکنی بر وی ظلم کرده یعنی
این حسین فرزند پیغمبر است البته از وی قبول خواهی کرد فوجه الیه ابن زیاد طمعت یا ابن
سعد فی الراحة ورکنت الی دعة ناجز الرجل وقاتله ولا ترض منه الا ان ینزل علی حکمی
عبیدالله پیغام فرستاد ای پسر سعد میل باستراحت ورکون بسکون کرده البته با حسین
مناجزه ومحاربه جوی وجز انقیاد بحکم من چیز دیگری از وی قبول نخواهی کرد چون این
مطلب را بحضرت عرضه داشتند فرمود معاذ الله ان انزل علی حکم ابن مرجانة ابدا حاشا
که من تحت فرمان پسر مرجانه بروم وشیخ اجل مفید علیه الرحمة در ارشاد گوید فاقبل شمر
بن ذی الجوشن بکتاب عبیدالله الی عمر بن سعد فلما قدم علیه وقرأه قال له عمر ما لك ویلك
لا قرب الله دارك وقبح الله ما قدمت به علی چون شمر بکربلا رسید ونامه عبید
الله که مشتمل بمسئله مثله بود با بن سعد رسانید عمر از مضمونش مطلع شده گفت وای
بر تو خداوند خانه ترا از ما دانیها دور افکند وزشت کند چیزی را که تو آورده سوگند
با خدای چنان میدانم که تو بازداشتی ابن زیاد را از قبول آنچه من بدو نگاشتم وفاسد کردی
امری را که اصلاح آنرا امید میداشتم لا یستسلم والله حسین ان نفس ابیه لبین جنبیه
خدای که حسین بن علی بدانچه عبیدالله بن زیاد گفته گردن ننهد وهمان نفس ابی که امیر
المؤمنین علی را بود اکنون حسین راست شمر گفت این سخن بگذار وبگوی تا چه خواهی
کرد آیا امر امیر را امضا همی کنی یا باید تا جنگ سازدهی وگرنه لشکر با من بگذار وخود
کناره گزین عمر گفت لا ولا کرامة لك من امارت بتو ندهم وخود کفایت این مهم کنم باید که
تو سرهنگ پیادگان باشی وجمال الدین یوسف سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص گوید
قال الواقدی ولما وصل شمر الی عمر بن سعد ناداه عمر بن سعد لا اهلا والله بك ولا سهلا

توبیخ و تقریع عمر بن سعد شمر را

با ابرص لا قرّب الله دارك ولا ادنى مزارك وقبّح الله ما جئت به ثم قرأ الكتاب وقال
والله لقد ثنيته عمّا كان في عزمه ولقد اذعن ولكنك شيطان فعلت ما فعلت وابن اثير گفته
چون شمر بعمر بن سعد رسید عمر گفت سوگند با خدای سزاوار هیچ ترحیب و ترجیب نیستی ای ابرص
خدا خانهٔ ترا از ما با دانیها دور افکند و قبر ترا از نظرها محو و مستور دارد و زشت کند چیزی را
که تو آورده‌ئی بخدای تو رای او را بر تافتی و عزم او را دیگرگون ساختی تو شیطان مردودی
کردی آنچه کردی و در روضة الشهداء گوید چون شمر ذی الجوشن شنود که عمر بن سعد در شب
رفته با حسین ع سخن گفته فی الحال بکوفه رفت و با پسر زیاد گفت میان حسین و عمر بن سعد
رسل و مراسله واقع است و شبها با یکدیگر ملاقات نموده تدبیرها میکنند و حقیقت این
حال معلوم نیست ابن زیاد در غضب شد و نامه نوشت بعمر سعد که من ترا بمحاربت حسین فرستادم
نه بمصاحبت او میشنوم که با هم کلام و پیام میدارید اگر این کار از دست تو نمی‌آید منشوری که بنام
تو نوشته‌ام باز فرست و سپهسالاری لشکر با شمر ذی الجوشن گذار چون نامه برسید عمر
سعد اندوهناک شد و دل بر حرب حسین ع نهاد و از روایت کاشفی مکشوف میشود که شمر حرامزاده
تقریبا در اواسط دههٔ محرم بکربلا آمده بود چون در شب هشتم محرم از ملاقات حضرت حسین ع
با عمر بن سعد مطلع شد بجهت تفتین و شیطنت فی الحال سوار شده بکوفه آمد و دوباره
با آن صحیفهٔ مشئومه در روز نهم عصر تاسوعاء بکربلا عودت کرده و در مقام گوید منقولست
که عبیدالله از مطاولت عمر بن سعد با حضرت سید الشهداء ع رنجه شد جویریة بن بدر التمیمی
را که یکی از سرهنگان بود بکربلا روانه کرد و گفت اگر ابن سعد را ببینی که در کار حرب
اهمال همی کند باید تا او را بند کنی که امیر دیگر بلشکر او فرستم چون جویریه براه افتاد
عبیدالله بیم کرد که او عمر را حبس کند و لشکر ضایع ماند شمر را با آن نامه از پی او روانه
نمود سعد بن عبیده گوید از حرارت هوا با عمر بن سعد باب اندر آمده بودیم مردی آمد بگوش
او گفت که ابن زیاد جویریة بن بدر را فرستاده که اگر در کار جنگ اهمال ورزی ترا گردن زند
چون این بشنید بر جست سلاح جنگ بر خویش راست کرد و بر اسب برآمد صلای کارزار

عصر تاسوعا

تمثل حسین بشعر ابن مفرغ

دربارهٔ علی الجمله شمر بن ذی الجوشن لعنه الله تعالی آن صحیفهٔ مشئومه بستد و همی آمد تا روز پنجشنبه نهم محرم وارد صحرای کربلا شد و ایضا گویند که عمر بن سعد آن نامه بخدمت امام انام فرستاد حضرت فرمود لا والله لا وضعت یدی فی ید ابن مرجانه بخداوند که بحکم پسر مرجانه تن در ندهم و این دو شعر ابن مفرغ برخواند

لا ذعرت السوام فی غلس	الصبح مغیرا ولا دعیت یزیدا
یوم اعطی مخافة الموت ضیما	والمنایا یرصدننی ان احیدا

مخفی نماند که این کرت ثانی است که آنحضرت بشعر یزید بن مفرغ که شاعر مشهور است تمثل جسته و دفعه اول در مدینه انشاد کرده چنانچه در تذکرة الخواص از ابو سعید مقری روایت کرده که گوید سمعت الحسین علیه السلام یتمثل تلک اللیلة و هو خارج من المسجد بقول ابن مفرغ

لا ذعرت السوام فی فلق الصبح	مغیرا ولا دعوت یزیدا
یوم اعطی من المهانة ضیما	والمنایا یرصدننی ان احیدا

چون مختلف نقل کرده بودند لذا هر دو تمام نگاشته آمد یعنی شنیدم از حضرت حسین که در آن شب تمثل میکرد بقول ابن مفرغ و میگذرانید از مسجد پیغمبر تشریف میآورد فقلت فی نفسی ما تمثل بهذین البیتین الا لشیء یریده فخرج بعد لیلتین الی مکة در خاطر خود گفتم که البته بجهت غرض مخصوصی باین دو بیت تمثل جست پس بعد از دو شب بسوی مکه نهضت فرمود

امان دادن عبید الله لعین با ولاد ام البنین

عبدالله بن ابی المحل امان کرفتن

در ناسخ گوید آنگاه که ابن زیاد از مماطله ابن سعد در جنگ حسین برنجید و او را مکتوب کرد و شمر بن ذی الجوشن را فرمان داد که آن کتاب را ماخوذ دارد و با لشکر خود بجانب کربلا روان شود جریر بن عبدالله بن مخلد الکلابی برپای خواست و گفت ایها الامیر مرا ستحنی است اگر فرمان رود بعرض رسانم ابن زیاد گفت بگو تا چه داری گفت علی ابو طالب گاهی که در کوفه سکون اختیار فرمود دختر عم مرا که ام البنین نام داشت بحباله نکاح خویش

در اورده و از وی چهار پسر متولد گشت نخستین عبد الله دوم جعفر سیم عباس چهارم عثمان و این هر چهار تن عم زادگان من باشند اگر اجازت فرمائی ایشانرا منشوری رقم کنم و خط امان فرستم و این بزرگ عطائی است که در حق ما کرده باشی ابن زیاد گفت ایشانرا امان دادم صورت حال را رقم کن و بدیشان فرست تا از هول و هرب بر آسایند جریر بن عبد الله بن مخلد این صورت را نامه کرد و غلام خویش را که[۷] نام داشت طلب نمود و گفت باید بتعجیل کربلا رفته و این نامه را بدست عبد الله و عباس و جعفر و عثمان دادی و نگران باش که جز از این چهار تن کس از این نامه آگاه نشود پس عرفان آنمکتوب را ماخوذ داشت و شتابزده طی طریق کرده بکربلا آمد و آن نامه را بعباس و برادران داد ایشان آنمکتوب را قرائت کردند و صورت حال را بدانستند عرفان را گفتند باز شو و خال ما پسر عبد الله مخلد را بگوی که ما آنکس نیستیم که دست رد بر امان پسر زیاد زنیم امان خداوند قاهر غالب ز بهر ما نیکوتر است ما از خوارزم که خداوند خواهد لاجرم عرفان باز شد و آنچه شنید مولای خود را باز گفت جریر بن عبد الله سخت بنالید چه میدانست که در پایان کار ایشان عرضه هلاک و دمار خواهند گشت و همچنان شمر ذی الجوشن چون نسبت از قبیله پسر عبد الله داشت هنگام بیرون شدن از کوفه امان ایشانرا از ابن زیاد خواستار شد و او بدین رضا رگشت و چون بکربلا وارد شد از لشکرگاه خود بیرون شد و با معسکر حسین راه نزدیک کرد و با علی صوت ندا در داد که این بنو اختی عبد الله و جعفر و عباس و عثمان پسرهای خواهر من کجا باشند مرا با ایشان سخنی است حسین[۴] او را اصغا فرمود ایشانرا گفت شمر را که فاسق است لکن یکتن از اخوال شما است جواب ورا باز دهید ایشان او را پاسخ دادند و گفتند بگوی تا چه داری گفت ای فرزندان خواهر من شما در امان باشید با برادر خود در رزم مرزنید و خود را بیهوده بکشتن مدهید از معسکر حسین کناره کنید و سر در اطاعت امیر المؤمنین یزید در آورید عباس بن علی علیهما السلام بانگ در زد و فرمود تبت یداک و لعن ما جئت به من امانک یا عدو الله اتأمرنا ان نترک اخانا و سیدنا الحسین بن فاطمة و ندخل فی طاعة اللعناء و اولاد اللعناء اتؤمننا و ابن رسول الله لا

عرفان[۷]

بانگ[۷]

ام البنین بنت حزام

عصر تاسوعا

امان لم فرمود دستهای تو مقطوع باد و امانی که تو آورده‌ئی ملعون باد ای دشمن خدا ما را امر میکنی که برادر خود و مولای خود حسین پسر فاطمه زاد دست باز داریم و سر در چنبر طاعت فاسقی فاجری زنا زاده گذاریم ابا ما را امان میدهی و از برای پسر رسول خدا امان نیست شمر از اصغای این کلمات خشمناک شد و بلشکرگاه

خویش باز نهضت عمر بن سعد بسوی خیام جلالت شتافت

بسوی خیام بعد از ظهر

در ارشاد گوید و نهض عمر بن سعد الی الحسین علیه السّلام عشیّة یوم الخمیس لتسع مضین من المحرّم عصر پنجشنبه نهم محرّم عمر بن سعد لعین از خداوند شرم نکرده گروه مخالفان را بحرب فرزند رسول مختار برانگیخت و خود براسب برآمده با علی صوت ندا در داد یا خیل الله ارکبی و بالجنّة ابشری ای لشکر خدا سوار شوید و ببهشت برین مستبشر باشید سپاهیان سلاح جنگ در بر کرده و سوار شده روی بمعسکر سعادت اثر نهادند و حسین علیه السّلام جلّ امام بیته محتبیا بسیفه از خفق براسه علی رکبتیه در آن هنگام امام مظلوم در پیش خیام جلالت زانوان برداشته و شمشیر هر دو دست مبارک گرفته سر بر زانو نهاده اندکی خواب در ربود فسمعت اخته الضّجة فدنت من اخیها فقالت یا اخی اما تسمع الاصوات قد اقتربت چون همهمه مردان غازی و حمحمه اسبان تازی گوشزد اهل بیت رسالت گشت زینب طاهره سلام الله علیها بدوید و برادر را از خواب برانگیخت و عرض کرد برادر جان مگر صدای دشمن را نمیشنوی اینک دشمن در میرسد حسین سر برداشته فرمود انّی رأیت رسول الله صلّی الله علیه و آله السّاعة فی المنام فقال لی انّک تروح الینا هم اکنون جدّ خویش رسول مختار را بخواب بدیدم که بمن میگفت نزد ما خواهی آمد و در روایت سیّد ره فرمود یا اختاه انّی رأیت السّاعة جدّی محمّدا و ابی علیّا و امّی فاطمة و اخی الحسن و هم یقولون یا حسین انّک رائح الینا عن قریب و فی بعض الرّوایات غدا قال الرّاوی فلطمت زینب وجهها و صاحت و بکت فقال لها الحسین علیه السّلام مهلا لا تشمتی القوم بنا و در روایت مفید علیه الرّحمة

فلطمت اخته وجهها ونادت بالویل فقال لها الحسین علیه السلام لیس لک الویل
یا اخیه اسکتی رحمک الله عقیله بنی هاشم چون این سخن بشنید بروی خویش سیلی زده
بانک یا ویلتاه برداشت امام ع فرمود ای خواهر ترا ویل نیست ساکت شو خدا ترا رحمت
کند این ابوالفضل ع عرض کرد یا اخی اتاک القوم برادر اینک لشکر در رسید حضرت فرمود
یا عباس ارکب بنفسک انت یا اخی حتی تلقاهم برادر تو خود نزد این جماعت برو و موجب
آمدن ایشان بپرس عباس سلام الله علیه با حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین و هیجده نفر سوار
دیگر نزد ایشان رفته سبب باز جست کفتند قد جاء امر الامیر ان نعرض علیکم ان تنزلوا
علی حکمه او نناجزکم امیر ما عبیدالله را امر چنین است که حکم او را کردن نهید و یا پیکار
را آماده شوید ابوالفضل ع فرمود اکنون در اینجا باشید تا از مقصد امامت جواب باز
آرم عباس بخدمت امام آمد و منافقان بایستادند و اصحاب حسین ع موعظه و نصیحت میکردند
و تفصیل موعظت در مقام بدین نحو است که حبیب بن مظاهر زهیر بن قین را گفت اگر
خواهی تو این قوم را موعظت و نصیحت کوی و اگر کویی تا من سخن کنم زهیر گفت نخست تو
پند ده حبیب گفت وه چه زشت بندگان خدا که شما باشید هیچ نبینند بشید که علی الصباح محشر
خداوند خویش را ملاقات کنید که عترت و اهل بیت پیغمبر او را ایشها دشمن شده متهجدین
و اخیار و ابرار و مجتهدین امت را کشته باشید عزرة بن قیس ملعون گفت تو تا بتوانی هیچگاه از
ستایش و تزکیه خود دست باز نداری زهیر گفت ای خویشتن را نمینمایی که خداوندش پسندیده و ستوده
و بشاهراه هدایت بدو باز نموده آن از یار سخت بترس و یاور گمراهان مباش بر کشتن خون پاک
این نفوس زکیه معاونت مکن و نصیحت من بپذیر عزره گفت ای زهیر تو را همواره عثمانی همی
دانستیم و در شمار شیعیان اهل بیت نبودی گفت مگر از موقف من این مسئله نتوانی دانست ایزد
عز اسمه گواه است که من بدو نامه نکردم و وعده نصرت ندادم بیش از این نبود که در راه اجتماع
افتاد چون غربت او بدانستم و غدر و مکر شما نیز نیکو بشناختم جد اطهرش رسول الله را بیاد
آوردم و حق او را پاس داشتم تا جان خویش وفا بر ذات مقدس او کنم تا آنچه را که از حق خدا و

عصر تاسوعا

ملامت عمرو بن حجاج ابن سعد را

و رسول ضایع خواسته اید محفوظ دارم و دیگر اصحاب نیز گروه گروه شفا و ثنا اثر را پند داده از قتال باز میداشتند و در ارشاد فجاء العبّاس الی الحسین ع فاخبره بما قال القوم فقال علیه السّلام ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخّرهم الی غدوة وتدفعهم عنّا العشیّه لعلّنا نصلّی لربّنا اللیلة وندعوه ونستغفره فهو یعلم انّی قد کنت احبّ الصّلوة له وتلاوة کتابه وکثرة الدّعاء والاستغفار ابوالفضل ع پیغام بگذارد امام فرمود ای برادر اگر بتوانی بگو شان تا یک امشب ما را مهلت دهند و کارزار جنگ بفردا گذارند چه پروردگار خود میداند که من دوست نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار دوست میداشتم تا امشب نیز بوظایف طاعت و عبادت قیام شود ابوالفضل ع باز گشته فرمان امام برسانید بروایت سیّد علیه الرحمه فتوقّف عمر بن سعد لعنه الله فقال له عمرو بن الحجّاج الزبیدی والله لو انّهم من الترک والدیلم وسئلونا مثل ذلک لاجبناهم فکیف وهم آل محمّد عمر بن سعد توقّف نمود عمرو بن حجاج گفت سوگند با خدای اگر مردم ترک و دیلم این مهلت از شما خواستند دعوت ایشانرا اجابت نمودید نه آخر ایشان آل محمّد اند ابن سعد ترد ید و توانی جست بتوقّف عمر سعد رسولی در خدمت ابوالفضل روان کرد و پیام داد انّا قد اجّلناکم الی غد فان استسلمتم سرّحناکم الی امیرنا عبید الله بن زیاد وان ابیتم فلسنا تارکیکم وانصرف گرفت امشب شما را مهلت است اگر صبحگاه همان بحکم ابن زیاد سر اندر آرید شما را بکوفه فرستیم و اگر امتناع ورزید دست باز نداریم و فیصل امر بزدمت شمشیر خواهیم گذاشت این هنگام هر دو لشکر با رامگاه خود باز شدند

وباز میدند

شروع بوقایع شب عاشوراء

واکتفا میرود بذکر چند واقعه — واقعهٔ اوّل

در ذکر بیوفائی لشکر حضرت حسین ع

و وفای اصحاب و شتمل میشود بر مقاصد عشره

ابیات در بی‌وفائی احباب

مقصد اول در فضیلت صفت وفا بعهد
منسوب بحضرت امیر صلوات الله علیه است

و رب اخ وفیت له وفی	ولکن لا یدوم له الوفاء
یدومون المودة ما رأونی	ویبقی الود ما بقی اللقاء
اخلاء اذا استغنیت عنهم	واعداء اذا نزل البلاء
بسیار کسی که کرد دعوی وفا	با او ز وفا زنیم از صدق و صفا
لیکن چو رسید وقت یاری کردن	پیدا نشد از جانب و غیر جفا

ابو العتاهیه اسمعیل بن قاسم گوید

یا خلیلی لا اذم زمانی	غیر انی اذم اهل زمانی
لست احصی کم من اخ کان لی	منهم قلیل الوفاء حلو اللسان
احمد الله کیف قد فسد الناس	وقل الوفاء فی الاخوان

خواجه عماد فقیه کرمانی گوید

طلب یار وفادار مکن در عالم	زحمت خود مده ای دل که وفا معدوم است
نرسد آتش دوزخ بشهید غم دوست	هر که شد کشته شمشیر غمت مرحوم است

قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود از جملهٔ صفات حمیده و اخلاق پسندیده که عقل و نقل حاکم بحسن آنست یکی هم صفت وفا بعهد است که خلاق متعال در چندین از آیات کریمه بان امر نموده چنانچه در آیهٔ مذکوره بر مؤمنین خطاب کرده و مراد از عقود عهود است بلکه عهد مشتمل بر استیثاق است که متحقق نمیشود مگر از متعاقدین و در سورهٔ مؤمنین از علامات ایمان شمرده والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون و اخبار کثیره نیز در فضیلت صفت وفا بعهد

فضیلت صفت وفا بعهد

وارد شده در خصال از ابومالک روایت کرده که بحضرت سجاد علیه السلام عرض کردم اخبرنی
بجمیع شرایع الدین فرمود قول الحق والحکم بالعدل والوفاء بالعهد وایضا از ابی جعفر علیه السلام
روایت کرده که فرمود اربعة اسرع شیٔ عقوبة چهار چیز است که عقوبت و مکافات آنها زود
تر بشخص میرسد رجل احسنت الیه ویکافیک بالاحسان الیه اساءة کسیکه بروی نیکوئی بکنی
او در عوض بر تو بدی نماید و کسیکه تو بروی ستم نکنی او بر تو جور و ستم بکند و رجل عاهدته
علی امر فمن امرک الوفاء له و من امره الغدر بک و کسیکه در امری با او عهدی بنمائی تو وفا بکنی او
بر تو غدر و مکر نماید و کسیکه او صلهٔ رحم بکند و ایشان از وی قطع نمایند در اخلاق محسنی
گوید خواجهٔ غلامی داشت پارسا و خداترس ناگاه این خواجه بیمار شد عهد کرد با خدا که اگر
از این بیماری خلاص شود این غلام را آزاد کند حق سبحانه او را شفا داد خواجه دل در غلام
بسته بود او را آزاد نکرد و دیگر باره بیمار شد غلام را گفت برو و طبیب را بیار تا مرا علاج کند
غلام بیرون رفت و درآمد خواجه گفت طبیب کو غلام گفت طبیب میگوید که او مخالفت من
میکند و بدانچه میگوید وفا نمینماید من او را علاج نمینمایم خواجه متنبه شد گفت ای
غلام طبیب را بگوی که از مخالفت باز گشتم و از غدر توبه کردم غلام گفت ای خواجه طبیب می
گوید اگر تو صفت وفا پیش آری ما نیز شربت شفا ارزانی داریم خواجه غلام را آزاد کرد و
در حال شفا یافت

چو منهاج خواهی شد آخر بدو	متاب از وفا داری خویش رو
کسانیکه فرمان روا گشته اند	مکرم ز حسن وفا گشته اند
وفا داری آئین شاهنشهیست	غم عهد خوردن ز کار آگهیست

مقصد دویم در اهمیت وفا بعهد و اثبات حقیقت آن در عالم ذر

قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی الآیه بموجب اخبار کثیره چنانچه خداوند متعال از بندگان خویش در عالم

منافع عفو

حکایت خواجه و علاج غلام بیمار

اهمیت عهد ولایت

ذرّ وعالم ارواح بربوبیت خود ونبوت حضرت رسول صلی الله علیه وآله عهد ومیثاق گرفته بولایت
ائمّه علیهم السّلام نیز عهد ومیثاق گرفته است چنانچه ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی قدّس
سرّه در کافی از حضرت ابوجعفر علیه السّلام روایت کرده که فرمود انّ الله اخذ میثاق شیعتنا
بالولایة لنا وهم ذرّ یوم اخذ المیثاق علی الذّرّ بالاقرار له بالربوبیّة ولمحمّد بالنبوّة خداوند
متعال میثاق ولایت ما را در عالم ذرّ از شیعیان ما گرفت در آن روزیکه بربوبیت خود و
نبوت حضرت رسول صلی الله علیه وآله اخذ میثاق کرد وشیخ جلیل ثقة محمّد بن مسعود عیّاشی رضوان الله علیه
در تفسیر خود از جابر روایت کرده که حضرت باقر علیه السّلام فرمود ای جابر لو تعلم الجهّال متی
سمّی امیر المؤمنین علی لم ینکروا حقّه اگر این جهّال بدانند که کدام وقت علی با میر المؤمنین
موسوم گشت حق او را انکار نمیکنند من عرض کردم فدایت شوم کدام وقت بود فرمود
قوله واذ اخذ ربّك من بنی ادم الی الست بربکم وانّ محمّدا رسول الله وانّ علیّا امیر المؤمنین
بعد فرمود ای جابر هکذا والله جاء بها محمّد علیه وآله السّلام سوگند بخدا که پیغمبر صلی الله علیه وآله
این را بنطور آورده است ومرحوم حامی دین مبین وماحی بدع ملحدین میر حامد حسین هندی
نیشابوری قدّس سرّه که ترجمه او در نجوم السّماء ونجم ثاقب وشفاء الصّدور ومآثر وآثار
مذکور است در مجلد نور از عبقات الانوار فی امامة الائمّة الاطهار گوید شیرویه بن
شهردار دیلمی در کتاب الفردوس از حذیفه روایت کرده که گفته لو علم النّاس متی سمّی علی
امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمّی امیر المؤمنین وادم بین الرّوح والجسد قال الله
تعالی واذ اخذ ربّك من بنی ادم من ظهورهم ذرّیّتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربّکم قالت
الملائکة بلی فقال انا ربّکم ومحمّد نبیّکم وعلیّ امیرکم وبعد از نقل خبر گوید مخفی نماند که دیلمی
از اکابر محدّثین ثقات واجلّه حفّاظ اثبات معتبر است وکتاب فردوس الاخبار تصنیف
آن علّامه روزگار کالشّمس فی رابعة النّهار در افادات اشتهار رسیده باشد خود دیلمی در اوّل
فردوس الاخبار گفته اثبتّ فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیثا ونیفا من الاحادیث الصّغار
علی سبیل الاختصار وشهردار پسر شیرویه دیلمی گفته هو کتاب نفیس عزیز الوجود مفنون

اخذ میثاق ولایت

در الاحسن اخذ میثاق

از احادیث صاحب فردوس بر اخذ میثاق

اخذ میثاق ولایت

رجعنا الی المقصد

و در مجمع البحرین گوید در حدیث وارد است ان لکل امام عهدا وثیقا فی رقاب اولیائهم ای ضمانا ناحق بتمام العهد زیارة قبورهم و ایضا گوید در حدیث حجر الاسود وارد است فاشهد لی بالموافاة ای بانی اتیان الیک واقراری بالعهد الذی اودعتک ایاه و ایضا در حدیث است الحجر یشهد لمن استلم بالموافاة ای بالحضور عنده والمجیء الیه و در حدیث ائمه علیهم السلام امده ان الله تعالی اخذ من شیعتنا المیثاق کما اخذ علی بنی آدم الست بربکم فمن وفی لنا وفی الله له بالجنة که خداوند متعال از شیعیان ما بولایت ما میثاق گرفته چنانچه بربوبیت خود در عالم ذر از بنی آدم میثاق گرفته است فمن وفی لنا وفی الله له بالجنة پس هر که وفا کند بما خداوند وفا کند برای او به بهشت و بعضی ز مبصرین گفته و قع التصریح عنهم علیهم السلام بان فعل الارواح فی عالم الابدان موافق لفعلهم فی یوم المیثاق که ائمه علیهم السلام تصریح فرموده براینکه فعل ارواح در این عالم ابدان موافق فعل ایشان است در یوم میثاق و مراد از کلمهٔ وفی لنا اینست که هر که وفا کند در عالم ارواح و عالم ابدان آنچه را که خداوند بروی تکلیف فرموده از تسلیم امر ما و قبول ولایت ما پس خداوند وفا میکند او را به بهشت

رفع اشکال از عالم ذر

تحقیق مثبتین در اثبات عالم ذر

ازاکابر مجتهدین و متکلمین امامیه سید مرتضی علم الهدی قدس سره این عالم ذر را انکار کرده و اشکالاتی در تحقیق آن وارد آورده ولی در رفع استبعاد این عالم و اثبات آن عالم فقط این خبر شریف علاوه از جوبه شافیه که اکابر محققین گفته اند کافی است در تفسیر عیاشی از ابو بصیر روایت کرده که بحضرت صادق ؑ عرض کردم اخبرنی عن الذر

اثبات عالم ذر و جواب علم الهدی ره

وحیث اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی مراد از عالم ذر خبر داده که خداوند چه طور
از بندگان خود اشهاد گرفت و فرمود آیا من پروردگار شما نیستم گفتند بلی تو پروردگار
مائی و اسرّ بعضهم خلاف ما اظهره و بعضی از ایشان خلاف آنچه اظهار نمودند اضمار
کردند و ایشان چه طور در آن عالم این خطاب الست بربکم را فهمیدند تا جواب دادند
فرمود ان الله جعل فیهم ما اذا سألهم اجابوه خداوند استعدادی در آنها قرار داد که چون
سؤال کرده شدند فهمیدند و جواب دادند و مرحوم میرزا محمد باقر نواب در شرح نهج البلاغه
بعد از نقل تلبیه حجاج از اصلاب و ارحام بعد از دعوت حضرت ابراهیم گوید مراد از
جواب مردمان در اصلاب ظهور استعداد و قابلیت طینت آنها است در وقتیکه در اصلاب
آباء علوی موجود بودند و سید جلیل سید علی خان حویزی رضوان الله علیه که از اجلاء علماء
امامیه و صاحب تصانیف کثیره و ترجمه او در ریاض العلماء و سلافة العصر و کلمه طیبه و رو
ضات الجنات مذکور است در نکت البیان و ادب الاعراب کیفیت عالم ذر را مفصلا بیان کرده
و بما لامزید علیه شرح داده و شبهات و ایرادات علم الهدی علیه الرحمه را بعد از نقل عین الفاظ
و عبارات نقض و رد نموده و از اخبار عهد و لابث و تلبیه اجابت مؤیدا آورده که نقل آنها از
وضع این عجاله خارج و بملاحظه آن رساله شریفه محول و راجع است

مقصد سیم در احادیث و آیات انبیا
و مرسلین همه امم سالفین و تمام جن و انس
و ملک و سموات و ارضین

میرزا حبیب حکیم قاآنی شیرازی ره گوید

اگر که گنج خانهٔ عشق است و عرش رحمانی	در این بدن که تو داری دلی نهفته چه دانی

از قصاید قاآنی شیرازی

بکنج دل رسی آنکه که تن شود ویران — که کنج را نتوان یافت جز بویرانی
بکوب حلقهٔ در را اگر غافلی شیرازی — سری برآید چون حلقه را بجنبانی
ولی بکنج دلت راه نیست تا نرهی — ز جهل کافری و نخوت مسلمانی
براستانه عشق آنزمان دهند بار — که بر زمین و زمان استین برافشانی
مقام بوذر و سلمان کرت بود مقصود — خلاص بوذر بینی و صدق سلمانی
برهنه پا و سرانند در ولایت عشق — که قوت شان همه جوع است و جامه عریانی
غلام درگه شاه ولایتند همه — که در ولایت جان میکنند سلطانی
کمال قدرت داور وصی پیغمبر — ولی خالق اکبر علی عمرانی
شهنشهی که ز واجب کسش نداند باز — اگر برافکند از رخ حجاب امکانی
بشخص قدرش مجده هزار عالم صنع — بود چو چشمه سوزن ز تنگ میدانی
شها تو ئی که ندانم بدهر ما نندت — جز این صفت که بگویم بخویش میمانی
نسیم خلق تو برد ل خلیل وزید — که کرد آتش سوزان بر او گلستانی
شد از ولای تو یوسف عزیز مصر ارنه — هنوز بود در قعر چاه زندانی
نکرد بحر جودت پناه بردی نوح — بدی سفینه او تا بحشر طوفانی
امیر خیل ملایک کجا شدی جبریل — اگر نکردی بر درگه تو دربانی

قال الله تعالی واذا اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب وحکمة ثم جائکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه بمقتضای ادلهٔ قطعیه و براهین ساطعه غرض اقصی وغایت قصوی از آفرینش ما سوی و تکوین ما یری و ما لا یری بعد از معرفت الهی و عهد توحید عهد ولایت و معرفت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است چنانچه این مسئله بالخصوص ماثور و در اخبار کثیره منصوص و در تصنیفات علماء رضوان الله علیهم مذکور است مرحوم شیخ علی بن سیف بن منصور نجفی حلی در منتخب تأویل الآیات الباهرة فی شان العترة الطاهرة که از امو سوم بکنز الفوائد و دامغ المعاند کرده و هر دو در مقدمه

اخذ میثاق از انبیاء و مرسلین

بحار و در معالی السّاکبه و روضات الجنّات مذکور و موصوفاند گوید که حسن بن ابی الحسن
دیلمی در کتاب خود از فرج بن ابی شیبه روایت کرده که گوید سمعت اباعبدالله علیه السّلام
یقول و قد تلا هذه الآیة شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود و قتیکه این آیه را خواند و اذ اخذ الله
میثاق النّبیّین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثمّ جائکم رسول مصدّق لما معکم لتؤمننّ به
یعنی رسول الله و لتنصرنّه یعنی وصیّه امیر المؤمنین ع الآیة مراد ایمان آوردن بر پیغمبر ص و نصرت
کردن بوصی آنحضرت امیر المؤمنین ع است و لم یبعث الله نبیّاً و لا رسولاً الّا و اخذ علیه
المیثاق لمحمّد بالنّبوّة و لعلیّ بالامامة و خداوند نبی و رسولی را مبعوث نکرده مگر آنکه از وی به نبوت
محمّد صلّی الله علیه و آله و امامت علی علیه السّلام اخذ میثاق کرده است و مرحوم افقه المحدّثین
ملا ابو الحسن نجفی اصفهانی از فاضل تلامذهٔ علامهٔ مجلسی قدّس سرّهما که ترجمه او در خاتمه
مستدرک الوسائل و فیض القدسی و مقدمهٔ معالی السّاکبه مذکور است در تفسیر مرآة الانوار
و مشکوة الاسرار گوید فی تفسیر الامام علیه السّلام انّه قال انّ ولایة محمّد و آل محمّد صلوات
الله علیهم هی الغرض الاقصی و المراد الافضل ما خلق الله احداً من خلقه و لا بعث احداً من
من رسله الّا لیدعوهم الی ولایة محمّد و علیّ و خلفائه و یاخذ علیهم العهد لیقیموا علیه و لیعملوا
به سائر عوام الامم الخبر در تفسیر امام ع وارد است که فرمود غرض اقصی و مراد افضل از
آفرینش عالم ولایت محمّد و آل محمّد سلام الله علیهم است و خداوند احدی از خلق را نیافریده
و پیغمبری را مبعوث نکرده مگر آنکه ایشان را بولایت محمّد و علی و خلفاء او دعوت نموده و از ایشان
عهد و پیمان گرفته که در آن میثاق مستقیم باشند و آن عهد را بسائر عوام النّاس اعلام
نمایند و ایضاً گوید در بصائر از ابن ادریس از جامع بزنطی از سلیمان بن خالد روایت کرده
که گفت سمعت اباعبدالله علیه السّلام یقول ما من نبیّ و لا من نبیّ و لا جنّی و لا ملک فی
السّموات الّا و نحن الحجج علیهم شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود هیچ پیغمبر و بشر و انس و جنّی
و ملکی در آسمانها نیست مگر آنکه ما با ایشان حجّت هستیم و ما خلق الله خلقاً الّا و قد عرض
ولایتنا علیه و احتجّ بنا علیه فمؤمن بنا و کافر و جاحد حتّی السّموات و الارض و الجبال و

اخذ میثاق از تمام جن و انس و ملک

خداوند خلقی نیافریده مگر آنکه ولایت ما را بر وی عرض نموده و با ما بر وی حجت کرده پس بقبول آن ولایت ما مؤمن و با نکار آن کافر و ملحد شده حتی آسمانها و زمین و کوهها و مرحوم حاج سید حسین یزدی در درر منثور فی تفسیر آیة النور که از کتب طریقه و نقلیه است و در سنه ١٢٨٩ تالیف کرده بعد از نقل اخبار در این باب گوید و بالجملة فاذا تاملت فی الکتب المعتبرة لاکابر الشیعة و رؤساء الطریقة علمت ان الله تعالی دعا عباده و تمام خلقه الی معرفة محمد و آله الطاهرین و دلهم و هداهم و ارشدهم الیهم فلم یبق من الموجودات العلویة و السفلیة ذرة الا و قد کانت فی هذه الدعوة فهداهم بفضله و توفیقه فمنهم من اهتدی و منهم من استحب العمی علی الهدی

مقصد چهارم — مذکور بودن عهد ولایت در تمام کتب سماویه

قال الله تعالی والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون از اهم مواثیق الهیه و اشرف مظاهر دینیه که خداوند عز و جل در همه کتب سماویه نازل و واجب کرده اذعان و اعتراف بولایت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او علیهم الصلوة و السلام است چنانچه مرحوم شیخ علی نجفی در کنز الفوائد درتاویل این آیه شریفه از حضرت حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که فرمود من دفع فضل امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقد کذب بالتورية و الانجیل و الزبور و صحف ابراهیم و بسائر کتب الله المنزلة هر که فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام را انکار بکند بتحقیق تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سایر کتب آسمانی را تکذیب کرده فانه ما انزل شیئ منها الا و اهم ما فیه بعد الامر بتوحید الله و الاقرار بالنبوة الاعتراف بولایة علی و للطیبین من آله زیرا که هیچ کتابی از کتب سماویه نیست مگر آنکه اهم اجزاء بعد از توحید و نبوت در آن است اعتراف بولایت علی و اولاد طاهرین او علیهم السلام است

از ابیات قاآنی شیرازی ره

مقصد پنجم در تاکید جبرئیل بعهد غدیر

سید اسمعیل حمیری ره گوید

اذا انا لم احفظ وصاة محمد — ولا عهده یوم الغدیر مؤکدا

فانی کمن یشری الضلالة بالهدی — تنصّر من بعد التقی او تهوّدا

ومالی وتیما او عدیا وانما — اولو نعمتی فی الله من آل احمدا

تتمّ صلوتی بالصلوة علیهم — ولیست صلوتی بعد ان اتشهّدا

بکاملة ان لم اصلّ علیهم — وادعوا لهم ربّا کریما ممجّدا

حکیم قاآنی شیرازی ره گوید

ای که جوئی کیمیای عشق پر خور کین دو چیز — هست شرط کیمیا کوگرد احمر داشتن

ظلّ یزدان بایدت بر فرق نه ظلّ همای — تا توانی عرش را در زیر شهپر داشتن

رستگاری جوئی تا در حشر گردی رستگار — رستگاری چیست در دل مهر حیدر داشتن

همچو احمد پای تا سر گوش باید شد ترا — تا توانی امتثال حکم داور داشتن

امر حق فرمود بایست مصطفی را در غدیر — از جهاز اشتران تا چار منبر داشتن

تا بدش دست خدا را فاش بگرفتن بدست — روبهان را اگر از سهم غضنفر داشتن

ذات حیدر افسر لولاک را زیبد گهر — تاج را نتوان شبه بر جای گوهر داشتن

از نصب چند خواهی بر سپهر افتخار — فخر اکبر را چه باید سعد اکبر داشتن

خجلت تا بدر بودن خاتم از انگشت جم — وانگه انرا زیب دست دیو ابتر داشتن

چون صراط المستقیم هست تا کی زاهلی — دیده بر فحشا و دل در بغی و منکر داشتن

شمع بودن سود ندهد شمس شو از مهر او — تا توانی روی گیتی را منور داشتن

ذرهٔ او مهر او روشن کند آفاق را — چند باید منت از خورشید خاور داشتن

در عهد غدیر از ابیات حمیری

از ابیات قاآنی در عهد غدیر و مهر امیر(ع)

تاکید جبرئیل بعهد غدیر

مهر او سرمایهٔ آمال کن گر بایدت — خویش را در عین درویشی توانگر داشتن
طینت خویش ار حسن خواهی بباید چون حسین — در ولای او ز خون در دست ساغر داشتن
مهر او عودیست کز بوییش خرد گیرد زکام — لیک باید شوق آتش سینه مجمر داشتن
ای خلیفهٔ مصطفی ای دست حق ای پشت دین — کافرینش را ز تست این زینت و فر داشتن
چرخ هشتم خواست تا با حجت قائم شود — تا تواند ملک معنی را مسخر داشتن
عقل گفت این خورده کوکبهای زشت خود بسوز — نیست قابل شدن صورت مجدد داشتن
کیست از کوهی شود از جرم با الله مینوان — کاهی از مهر تو با آن کُه برابر داشتن

قال الله تعالی واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا در روایات عدیده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعهد ولایت امیر المؤمنین؏ نص و تصریح فرموده هیچ یکی مثل غدیر اهم و اوثق نبود و علاوه بر اینکه حضرت رسالت پناهی در این عهد الهی تبلیغ بلیغ کرد جبرئیل امین نیز تاکید اکید نمود چنانکه مرحوم میر حامد حسین هندی در مجلد ثانی غدیر از مجلدات عبقات الانوار گوید که سید علی همدانی در کتاب مودة القربی گفته عن عمر بن الخطاب قال نصب رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا علما فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره اللهم انت شهیدی علیهم از عمر بن خطاب منقول است که گفت چون رسول خدا؏ علی؏ را بخلافت نصب کرد و فرمود هر کس من او را مولی هستم پس علی ابن علی مولای اوست و در حق او دعا کرد و خداوند را شاهد گرفت قال وکان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح فقال یا عمر لقد عقد رسول الله صلی الله علیه وآله عقدا لا یحله الا منافق فاحذر ان تحله نزد من جوان خوش روی و معطری بود بمن ملتفت شده گفت ای عمر پیغمبر؏ با شما عهدی بست که نقض نمیکند او را مگر منافق مبادا توان عقد را حل بکنی قال عمر فقلت یا رسول الله انک حیث قلت فی علی کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الریح قال کذا وکذا عمر گوید من بحضرت رسول؏ عرض کردم اوقتی که شما درباب علی عهد خلافت گرفتید

تاکید عهد غدیر بروایت عامه

نزد من جوانی خوش روئی ومعطری بود بمن چنین گفت فقال یا عمر انه لیس من ولد ادم لکنه جبرئیل اراد ان یؤکد علیهم ما قلته فی علی فرمودای عمر از اولاد ادم نبود بلکه جبرئیل بود خواست در باب آنچه من در حق علی گفتم دیگر با تاکید بکند **مؤلف گوید** ابن سید علی همدانی از افاضل علماء وعرفاء عامه است وصاحب عبقات در مجلد ثشبیه در ترجمه او گوید عبد الرحمن بن احمد الجامی در نفحات الانس من حضرات القدس گفته سید علی بن شهاب الدین الهمدانی جامع بوده است میان علوم ظاهری وباطنی وصحبت هزار وچهار صد ولی را دریافت وسید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل او را بدین القاب ستوده الشیخ الامام العارف الربانی السید شرف الدین علی الهمدانی ودر وصف مودة القربی گوید که رشید الفضلاء در ایضاح گفته که ان از جمله کتبی است که عظمای علماء اهل سنت در مناقب اهل بیت تصنیف کرده وبان افتخار نموده واثبات محبت اهل سنت با اهل بیت علیهم السلام کرده اند انتهی سبحان الله با وجودی که این عهد عظیم را پیغمبر خدا تبلیغ وجبرئیل امین تاکید نموده وبروایت واقرار عالم خودشان عارف همدانی مثل سید همدانی منافقین این عهد را منافق شمردند باز این قوم ضلالت رشد را بغوایت ونور را بظلمت وحق را بباطل اختیار نموده بخلاف چنین منافقین موافقت کردند فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون

سبب عاشوراء

مقصد ششم در تبلیغ عهد مودت سید محمد بحر العلوم علیه الرحمة گوید

هم اهل بیت رسول الله جدهم — اجر الرسالة عند الله ودهم
هم الائمة اذ ان العالمون لهم — حتی اقر لهم بالفضل ضدهم
سعت اعادیهم فی حط قدرهم — فازداد شانا ومنه ازداد حقدهم

ابیات در مودة ذوی القربی

كانَ قربهم من جدهم سبب ... للبعد عنه وان القرب بعدهم

لو انهم امروا بالبغض ما صنعوا ... فوق الذی صنعوا لو جد جدهم

اوصی النبی برفد الآل امته ... فاستاصلوهم فبئس الرفد رفدهم

و در قصیده دیگر گفته

سلوا علیه سیوفا کان ارهفها ... لها مضاء اذا سلت وامضاء

عدت علی اسد الغابات اضبعها ... وفی الرعاة لها قد عاثت الشاء

فالحق مغتصب والارث منتهب ... وفیء آل رسول الله افناء

والطاهرون ولاة الامر تحكم ... الارجاس فیهم بما اختاروا وشاءوا

وبضعة المصطفی لم یرع جانبها ... حتی قضت وهی غضبی ذات ادواء

قد ابدلوا الود فی القربی ببغضهم ... کانما ودهم فی الذکر بغضاء

و از اکابر علماء اهل سنت نیز این معنی را منظوم داشته‌اند محمد بن ادریس شافعی گوید

یا آل بیت رسول الله حبکم ... فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم ... من لم یصل علیکم لا صلوة له

محیی الدین بن العربی گوید

رأیت ولائی آل طه فریضة ... علی رغم اهل البعد یورثنی القربی

فما سأل المختار اجرا علی الهدی ... بتبلیغه الا المودة فی القربی

قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور مکشوف باد که بعد از حقوق الهیه حق کسی اعظم از حق پیغمبر

اعظم بود در حق پیغمبر

صلّی الله علیه و آله نسبت زیرا علاوه بر اینکه آنحضرت وسیلهٔ رحمت و سبب نزول برکات است واسطهٔ خدا شناسی و حق پرستی خلق گردید و در زمانی مبعوث شد که مردم بجز عبادت اصنام چیزی نمیدانستند و بغیر از کفر و شرک طریقی نمیشناختند و در عهد کمی دعوت کرد که شیرازهٔ علم گسیخته و قواعد عدل مندرس و معالم معرفت منطمس گردیده بود پس بمحض رحمت مردم را از تیه ضلال بصراط المستقیم نجات رسانید و بساط معدلت را بگسترانید چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبهٔ خود میفرماید الی ان بعث الله سبحانه محمداً لانجاز عدته و تمام نبوته ماخوذاً علی النبیین میثاقه مشهورة سماته کریماً میلاده و اهل الارض یومئذ ملل متفرقة و اهواء منتشرة و طوائف متشتتة بین مشبه لله بخلقه او ملحد فی اسمه او مشیر الی غیره فهداهم به من الضلالة و انقذهم بمکانه من الجهالة

وصباحی کاشانی این مضمون را منظوم داشته گوید

تو گستردی بساط حق پرستی در جهان ور نه | گرفته بود یکسر کفر روی صفحهٔ غبرا
معابد جمله ویرانه حریم کعبه بتخانه | زجالوت خلق یکجا نه چه در سر اچه در صحرا
یکی را قبله روی بت یکی را سجده بر آتش | یکی را روبخور شید و یکی را چشم بر شعرا

و با وجود این زحمت و تعب عظیم اجرتی بر تبلیغ رسالت خود نخواست مگر چیزی که بهمه وضیع و شریف و غنی و فقیر ممکن بود و آن عبارتست از مودّت ذی القربی و محبت اهل بیت خود سلام الله علیهم اجمعین و خداوند متعال نزا نیز حسنه قرار داد در بحار از حضرت صادق ع روایت کرده که چون حق تعالی بر حضرت رسول این آیه را فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجراً الآیه حضرت برخواست و فرمود ایها الناس حق تعالی واجب کرده است از برای من بر شما فریضهٔ آیا ادا آن خواهید کرد احدی او را جواب نگفت و حضرت برگشت و روز دیگر آمد و در میان ایشان ایستاد و آن سخن را اعاده فرمود و از کسی جوابی نشنید و در روز سیم نیز آمد و همان سخن را اعاده نمود و چون کسی جواب نگفت فرمود یا ایها الناس انه

للبس من ذهب ولا فضة ولا مطعم ولا مشرب ای مردم این تکلیف تعلق بطلا و نقره و نقره و طعام و شراب ندارد کفتند پس بگو که چیست فرمود خدا وند این ابر را فرستاده و مزد رسالت مرا محبت اهل بیت من کردانیده کفتند این را قبول میکنیم حضرت امیر فرمود فوالله ما وفی بها الا سبعة نفر بخدا قسم که وفا نکرد باین مکر هفت نفر الحدیث

فصل هفتم در خطبهٔ حضرت حسین و از ارباب شیخ علی بن عبد الحمید ره گوید

فلما رای ان لا محیص من الردی ❊ وان مراد القوم منه کبیر
فقال لا صحابه و بانی صحبه ❊ الا ان لیس فیکم لبیر
علیکم بهذا اللیل فاستتروا به ❊ وقوموا وجدوا فی الظلام وسیروا
فما تبتغی الارجاس غیری وخالفی ❊ علی کل شیء بتقیه قدیر
فقالوا معاذ الله نسلمک للعدی ❊ و نصفی علینا الحیوة ستور
وای حیوة بعد فقدک نرتجی ❊ وای فؤاد یعتریه سرور
ولکن نقی عنک الردی بنفوسنا ❊ ونمنح جنات النعیم و حور

عالم ادیب فاضل میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی گوید

چون دران دشت بلا افکند بار ❊ کرد از بیکانکان خالی دیار
عاشر ماه محرم شاه کجاه ❊ شد بمنبر باز شاه کم سپاه
یاوران کرد او کشند جمع ❊ راست چون پروانکان بر دور شمع
خواهران شاه نظاره زپی ❊ چون بنات النعش بر کرد جدی
رو بیاران کرد و در کفتار شد ❊ حقهٔ یاقوت کوهر بار شد

ابیات فارسی در این صرف

بعد تحمید و درود آن شاه راد	گفت یاران مرگ رو بر ما نهاد
این حسین و این زمین کربلاست	سوی تا سوی بر یاران بلاست
بوی خون آید ازین کهسار و دشت	باز گردد هر که خواهد بازگشت
هر که او را تاب تیغ و تیر نیست	باز گردد پای در زنجیر نیست
این شب و این دشت پهناور به پیش	باز گردید ای رفیقا زرخ خویش
کار این قوم جفا جو با من است	هر که جز من زین کشاکش ایمن است
پس روید ای همرهان زین بزمگه	بزم جانان خلوت از اغیار به
رفت چون بر سر حدیث شهریار	شد برون اغیار و باقی ماند یار
عشق از اول سرکش و خونی بود	تا گریزد هر که بیرونی بود

شب عاشورا

لطائف منظومه از ابیات

واهمیت وفا

قال الله تعالی الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون بعد از اینکه فضیلت صفت وفا بعهد ولایت و مودت و نقض عهد اصحاب حضرت رسالت ص را شنیدی پس بدان چنانچه اصحاب رسول خدا در حق علی مرتضی ع نقض عهد نموده و میثاق الهی را شکستند طریق بیوفائی را مسلوک داشتند مگر هفت نفر همچنین بودند لشکر حضرت حسین ع علیه السلام در شب عاشوراء که نکث عهد نموده فرزند پیغمبر را در میان اعدا و تنها گذاشته رفتند مگر جمع قلیلی کم از هشتاد و زیاده از هفتاد نفر که در نصرت و حمایت آنحضرت ثبات قدم ورزیده طریق وفا پیمودند و گوی سبقت از همگنان ربودند چنانچه حضرت حسین ع در خطبه خود میفرماید شیخ اجل مفید علیه الرحمة در ارشاد گوید فجمع الحسین ع اصحابه عند قرب المساء قال علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام فدنوت منه لاسمع ما یقول لهم و انا اذ ذاک مریض فسمعت ابی یقول لاصحابه چون شب نزدیک شد حضرت اصحاب خود را جمع نمود زین العابدین سلام الله علیه میفرماید من با شدت مرض نزدیک شدم تا گوش دارم چه فرماید شنیدم که پدر بزرگوارم با اصحاب خود

میگفت

خطبهٔ حضرت حسین

کار ... ولا اهل بیت ابرّ ولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنّی خیرا

بیوفائی لشکر حضرت حسین

میگفت اثنی علی الله احسن الثناء واحمده علی السرّاء والضرّاء اللهمّ انّی احمدك علی ان کرّمتنا بالنبوّة وعلّمتنا القران وفقّهتنا فی الدین وجعلت لنا اسماعًا وابصارًا وافئدة فاجعلنا من الشاکرین ثنا میکنم خداوند را به نیکوترین ثناها و حمد میکنم او را بر شدّت و رخا و نعمت و بلا ای پروردگار من سپاس میگذارم ترا که ما را به تشریف نبوّت تکریم فرمودی و قران را بما تعلیم نمودی و دین خود را مفهوم داشتی و ما را گوش شنوا و دیدهٔ بینا و دل دانا کرامت کردی پس بگردان ما را در شمار سپاس گذاران امّا بعد فانّی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی بهتر و با وفاتر از اصحاب خود و اهل بیتی نیکوتر از اهل بیت خود ندیدم خداوند شما را جزای خیر دهاد آگاه باشید که زیاده از یک روز از عمر ما نمانده من امشب شما را مرخص کردم و ذمّت شما را از حمل عهد و بیعت خود سبکبار ساختم اینك ظلمت شب عالم را فرو گرفته بهر جانب که خواهید کوچ دهید و سیّد ابن طاوس ره در ملهوف گوید که فرمود و لیأخذ کلّ رجل منکم بید رجل من اهل بیتی وتفرّقوا فی سواد هذا اللیل وذرونی وهؤلاء القوم فانّهم لا یریدون غیری و هر یك از شما دست یکی از اهل بیت مرا گرفته در این ظلمت شب بروید و مرا با این گروه ستمکاران بگذارید همانا این جماعت مرا میجویند چون مرا دست یازند بغیر من نپردازند

کلمات بنی هاشم و اصحاب در اظهار وفاداری و جانثاری

ایضًا از کلام میرزا محمّد تقی حجة الاسلام

گفت یاران کای حبیب جان ما ... دردهای عشق تو درمان ما

رشتهٔ جانهای ما در دست تست ... هستی ما را وجود از هست تست

سایه از خور چون تواند شد جدا ... با خود از صوتی جدا افتد صدا

زنده بیجان چون تواند کرد زیست ... زندگی را بی تو چون باید گریست

ما بساحل خضر و تو غرق خون ... لا وحق البیت هذا لا یکون

کاش ما را صد هزاران جان بدی ... تا نثار جلوهٔ جانان بدی

در بروی ما مبند ای شهریار ... خلوت از اغیار باید نی زیار

جان کلاه فر ما عجوز عشق کیش ... یوسفا از مکر دار روی خویش

ما باه خشک و چشم تر خوشیم ... بو تن آب و خلیل آتشیم

اندرین دشت بلا تا پا زدیم ... پای بر دنیا و ما فیها زدیم

در ارشاد چون حضرت حسین علیه السلام با اولاد هاشم و اصحاب اذن انصراف داد فقال له اخوته و ابنائه و بنوا اخیه و ابنا عبد الله بن جعفر برادران و فرزندان و برادر زادگان و پسران عبد الله بن جعفر آغاز سخن کردند و گفتند لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابدا ما بدین کار کردن نیستیم و بعد از تو زندگانی نخواهیم و خداوند ما را هرگز بدین ناستوده کردار دیدار نکند نخستین عباس بن علی علیهما السلام آغاز سخن کرد و دیگران متابعت او کردند پس حضرت فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم فاذهبوا انتم فقد اذنت لکم ای فرزندان عقیل قتل مسلم شما را بس است من شما را مرخص کردم که از این داهیهٔ خونخواره بیابانی کناره گیرید عرض کردند سبحان الله فما یقول الناس یقولون انا ترکنا شیخنا و سیدنا و بنی عمومتنا خیر الاعمام مردم با ما چه گویند و ما چه پاسخ دهیم گوئیم سید خود و مولای خود و پسر عم خود را در میان دشمن گذاشتیم و دست باز داشتیم بی آنکه خدنگی بیندازیم و بزخم نیزه کسی را دفع دهیم و شمشیری از نیام بکشیم و دشمن بکشیم لا والله ما بیزاریم از چنین کردار الا آنکه جان و مال و اهل و عیال را در راه تو فدا بکنیم و در رکاب تو با دشمن رزم زنیم تا بر ما وارد آید هر چه بر سر تو آید فقبح الله العیش بعدک خداوند زشت کناد آن زندگانی را که بعد از تو خواهیم

کلمات مسلم بن عوسجه علیه الرحمة

در منابل الطالبین فقام الیه عباس بن علی اخوه و علی ابنه و بنو عقیل فقالوا الیه معاذ الله و الشهر الحرام ...

از شرح ... السلام ...

کلمات اصحاب وفادار ابن زگوار

این وقت مسلم بن عوسجه برخاست وگفت انحن نخلی عنك وبما نعتذر الی الله
فی اداء حقك اما والله حتی اطعن فی صدورهم برمحی واضربهم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی
ولو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ایا دست از یاری تو برداریم پس با کدام
حجت در حضرت اله ادای حق ترا عذرخواه شویم نه بخدا از تو جدا نمیشویم تا نیزهای خود
را در سینه دشمن فرو بریم و اندام اعدا را بنام شمشیر سازیم واگر ما را سلاح جنگ
نباشد بزخم سنگ قتال دهیم سوگند با خدای که ما از خدمت تو دست بر نمیداریم
تا در حضرت حق مورد طعن ودق نکردیم اما والله لو قد علمت انی اقتل ثم احیی ثم
احرق ثم احیی ثم اذری یفعل بی سبعین مرة ما فارقتك حتی القی حمامی دونك وکیف لا
افعل ذلك وانما هی قتلة واحدة ثم هی الکرامة التی لا انقضاء لها ابدا سوگند با خدای
اگر بدانم که کشته میشوم آنگاه زنده میکردم آنگاه مرا زنده بسوزانند وخاکستر مرا بر باد
دهند واین کردار هفتاد بار با من بکار ببندند هرگز از تو جدا نمیشوم تا گاهی که در
درحضرت تو مرگ را ملاقات کنم همانا این تنها یک کرة واحد هلاکی است
وازپس آن جاودانه کرامتی است که هرگز نهایت نخواهد شد

کلمات زهیر بن قین رضوان الله علیه

چون مسلم بن عوسجه سخن بدینجا آورد زهیر بن قین برخواست وگفت والله لوددت
انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتی اقتل هکذا الف مرة وان الله عز وجل یدفع بذلك
القتل عن نفسك وعن انفس هؤلاء الفتیان من اهل بیتك سوگند با خدای دوست
دارم که کشته شوم آنگاه زنده کردم بدینگونه تا هزار کرت مرا بکشند و زنده کردانند ودر
ازای آن خداوند ترا وجوانان اهل بیت ترا مقتول ومظلوم نگذارد وهر یك از اصحاب
بدین منوال شبیه یکدیگر سخن کردند وحسین همگان را بدعای خیر یاد فرمود

کلمات محمد بن بشر حضرمی رحمة الله علیه

سبد

کلام محمد حضرمی و عطای حضرت حسین ع

سید مرحوم در ملهوف گوید این وقت محمد بن بشیر حضرمی را آگهی دادند که پسرت را در ثغر مملکت ری اسیر گرفتند گفت عند الله احتسبه ونفسی ما کنت احب ان یوسر وانا ابقی بعده عوض جان او و جان خود را از خدا میخواهم و من دوست ندارم که او اسیر شود و من بعد از او باقی بمانم چون حضرت کلمات او را شنید فرمود رحمک الله انت فی حل من بیعتی فاعمل فی فکاک ابنک خداوند ترا رحمت کند من بیعت خویش از ذمت تو برداشتم برو فرزند خود را از بند اسیری برهان محمد بن بشیر عرض کرد اکلتنی السباع حیاً ان فارقتک مرا جانوران درنده زنده پاره پاره کنند و طعمه خود سازند اگر از خدمت تو دور شوم حضرت فرمود پس این جامه‌ها برد یمانی را با برادرش گذار تا فدیه برادر کند و او را از بند برهاند و پنج جامه برد او را عطا کرد که هزار دینار بها داشت

مقصد هشتم در ذکر خبر سکینه خاتون از بعضا در آن انصراف و بیوفائی لشکر و ثبات قدم اصحاب

شیخ محمد رضا الازری گوید

وَلله حیٌّ ما هنالک اَرقلوا — اِلی الموت اِرقال الخماس لمورد
فاَعظم بهم حیّاً تفاخم شأنهم — وجلّ وحلّی فی مدی کلّ سؤدد
فوارس صدقٍ کلما جاشت الوغی — بمرجلها جاشوا لظاها بمخمد
من المنجدی الدین القویم ومنجدی — مدی قصبات السبق من عهد احمد
یرون الردی فی الله اعذب مورد — ومرّ الردی فی الله اعذب مورد
فدلّهم جیش العدی حیث خلّفت — بزرق رفیف للبارقات بموعد
من الحلق تامورها خزر القنا — فصدّعها صدع الزجاج الممرّد
اولئک هم انصار دین محمد — سلام علی انصار دین محمد

ابیات در وصف اصحاب و اذن انصراف

شیخ علی پسر شیخ الیر قدس سره گوید

مرا خواهند و دیگر کس نخواهند — سر موئی ز جسم کس نکاهند
همی بینم که شاه شهر عشقم — تن اندر ما ربه سر در دمشقم
برون شد هر که همچون یوسف بودی — برفت آنکس که دنیا دوست بودی
چه شد نامحرم از آن محفل راز — دگر نطقی نمودی عشق آغاز
وفا از هر چه چون شد که ماندید — مگر بو کرده اید از عشق جاوید
چه باشد جان که هر جنبنده دارد — شهادت مرد را از زنده دارد

قال الله تعالی والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الأرض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی در دمعة الساکبة از نور العیون از سکینه دختر حضرت حسین ع روایت کرده که گفت کنت جالسة فی لیلة مقمرة وسط الخیمة شب ماه تابی بود در میان خیمه نشسته بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس اینکه مبادا سایر اهل حرم مطلع شوند هیچ نگفتم و از خیمه بیرون آمدم و دلم گواهی خبر میداد و در راه پا بر دامن خود میزدم و میافتادم و بر میخاستم چون بیرون رفتم دیدم پدر بزرگوارم نشسته و اصحابش در دور او و میگریستند پس شنیدم که پدرم با ایشان میفرمود اعلموا انکم خرجتم معی لعلمکم انی اقدم علی قوم بایعونی بالسنتهم و قلوبهم که شما آمدید با من بخیال اینکه من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت کرده اند بدل و زبان و قد انعکس الأمر لأنهم استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله حال میدانید که کار منعکس و شیطان بر ایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده اند و الآن لیس لهم مقصد الا قتلی و قتل من یجاهد بین یدی و سبی حرمی بعد سلبهم و الان ایشان را مقصدی نیست جز کشتن من و یاوران من و اسیر کردن زنان و غارت نمودن ایشان و من میترسم که شما ندانید یا بدانید و شرم نمائید و

سرّ عاشق

خبر سکینه سلام الله علیها

اخبار از شهادت خود و اصحاب

ومکر وخدعه در نزد ما اهل بیت حرام است فمن کره منکم ذلک فلینصرف فان
اللّیل ستیر والسّبیل غیر خطیر والوقت لیس بهجیر پس هر که از نصرت ما کراهت دارد
برگردد که شب پرده است وکسی بکسی نیست وگرمگاه روز نیست وهر که بما یاری کند از عذاب
خدا نجات یافته در درجات نعیم جنان با ما خواهد بود وجدّ بزرگوارم خبر داده که ولدی
الحسین یقتل بارض کربلا غریبا وحیدا عطشانا فریدا فمن نصره فقد نصرنی ونصر ولده
القائم عجّل الله فرجه فرزندم حسین در زمین کربلا غریب وبیکس وتشنه کشته خواهد
شد پس کسی که او را یاری کند مرا وفرزندم قائم علیه السّلام را یاری کرده وهر که بزبانش ما را
یاری کند در حزب ما خواهد بود در قیامت سکینه خاتون گوید فوالله ما اتمّ کلامه الّا
وتفرّق القوم من عشرة وعشرین بخدا قسم که کلام آنحضرت تمام نشده بود آن جماعت بیوفا
که بطمع دنیا آمده بودند ده نفر وبیست نفر متفرّق شدند وباقی نماند در خدمت آنحضرت
مگر هفتاد ویک نفر وپدر بزرگوارم را دیدم که سر بزیر انداخته در حزن واندوه بود
پس گریه در گلویم گره کرد امّا خود را حفظ کردم وروبآسمان نموده گفتم اللّهمّ انّهم خذلونا
فاخذلهم ولا تجعل لهم دعاءً مسموعا وسلّط علیهم الفقر ولا ترزقهم شفاعة جدّی یوم القیمة
خدایا ایشان ما را یاری نکردند تو ایشانرا واگذار ودعای ایشانرا اجابت مفرما وفقر
را بر ایشان مسلّط کن واز شفاعت جدّم ایشانرا بی نصیب گردان پس برگشتم بسوی خیمه واشک
از دیدهام میریخت عمّه ام امّ کلثوم مرا دید وگفت ترا چه میشود قصّه را نقل کردم از
برایش وچون شنید ناله واجدّاه واعلیّاه واحسناه واقلّة ناصراه بر آورد وگفت این
الخلاص من الأعداء لیتهم یقنعون بالفداء نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاص خواهیم
شد ایکاش ایشان راضی میشدند که عوض برادرم مرا بکشند ترکت جوار جدّک وسلکت
بنا بعد المدینه ای برادر جوار جدّ خود را واگذاشتی وما را بولایت غربت انداختی وصدای
گریه از خیمه بلند شد چون پدر بزرگوارم صدای گریه ایشانرا شنید برخواست وبسوی
خیمه آمد پا بر دامن زنان واشک از دیده ریزان وفرمود این صدای گریه چیست عمّه ام پیش

انصراف قبل از قتل انصار

حضرت سکینه نفرین

بی تابی امّ کلثوم

تفصیلی از احوال سکینه خاتون

آمد و گفت یا اخی ردنا الی حرم جدنا ای برادر ما را بمدینه برگردان فرمود یا اختاه لیس لی الی ذلک سبیل خواهر جان چگونه میتوان با این گروه دشمنان عرض کرد جلالت جد و پدر و مادر و برادر خود را بیان کن شاید ترا بشناسند فرمود ذکرتهم فلم یذکروا ووعظتهم فلم یتعظوا ولم یسمعوا قولی گفتم با ایشان گوش نکردند و موعظه کردم نپذیرفتند و سخن مرا قبول ننمودند و ایشان جز کشتن من چیزی در نظر ندارند ولا بد ان تری علی التراب جد بلا ولکن اوصیکن بتقوی الله رب البریه والصبر علی البلیه وکظم نزول الرزیه و چاره نیست مگر اینکه مرا بر خاک افتاده ببینید ولی شما را وصیت میکنم بتقوی و صبر و تحمل و جد شما این را خبر داده و خلف نمیشود وعده او و شما را بخدا وند یکتا میسپارم بعد از آن ساعتی با هم گریستیم و امام علیه السلام میفرمود وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون بر ما ظلم نکردند ولکن بر نفسهای خود ظلم میکنند انتهی و این خبر را در اسرار الشهاده و مهیج الاحزان و مخزن البکاء منقولا از نور العیون روایت کرده اند

تذییل کاملی در احوال جناب سکینه خاتون سلام الله علیها

چون در اکثر کتب اخبار و مقاتل احوال سعادت اشتمال سکینه خاتون سلام الله علیها که راویه این خبر شب عاشوراء و بعضی از اخبار طف و وقایع شام است منقول بوده و ضمناً پاره اشتباهات و غفلتی از بعضی اهل منبر مسموع میافتد که محل ایراد ذی خبرت و بصیرت و مورد طعن و اعتراض اهل غرض کردیده است لذا لازم دید که در این مقام این جمله وافیه در احوال آن خاتون معظمه مذکور آید مخفی مباد که این سکینه خاتون سلام الله علیها از جمله بنات کریمه هاشمیه و صفوة نسوان طاهره فاطمیه سلام الله علیها است و شرح مجاری احوال نفیسه و تفصیل مراتب فصاحت و شمائل حسنات آن علیه زمان در کتب معتبره خاصه و عامه مشروح مسطور و مضبوط است مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه در خیرات حسان گوید حضرت سکینه سلام الله علیها از

ابیات حضرت در محبت سکینه و رباب

نسوان اسلام و پردگیان خانهٔ نبوت و پروردگان حجر عصمت مشتهار فضایل و مناقب ان افتخار آل ابیطالب ما بین المشارق والمغارب را گرفته ابن قتیبه گوید و لها السیرة الجمیلة والکرم الوافر والعقل التام وقاضی احمد بن خلکان اربلی مینویسد کانت سیدة نساء عصرها ومن اجمل النساء واظرفهن واحسنهن اخلاقا ومحمد بن یعقوب فیروزابادی ضبط این اسم را برخلاف انچه ما بین العوام اشتهار دارد بضم سین و فتح کاف نموده است میگوید سُکَینه بروزن جُهَینه نام دختر حسین بن علی علیهما السلام است مادر حضرت سکینه رباب دختر امرؤ القیس بود و این امرؤ القیس غیر شاعر مشهور از ملوک عرب صاحب قصیدهٔ [قفا نبك] از سبع معلقات میباشد چنانکه عوام اهل منبر براین عقیده اند وی کندی از شعراء جاهلیین بوده و این کلبی و از مخضرمین محسوب است و سید الشهداء ارواحنا له الفداء سکینه و مادرش را بسیار دوست میداشت جمعی که ان بزرگوار را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب اعتراض و عتاب این سه شعر مشهور را بنظم اورده است

لَعَمْرُكَ اِنَّنِی لَاُحِبُّ دَارًا　　تَكُونُ بِهَا سُكَینَةُ وَالرَّبَابُ
اُحِبُّهُمَا وَاَبْذُلُ جُلَّ مَالِی　　وَلَیْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِی عِتَابُ
فَلَسْتُ لَهُمْ وَاِنْ غَابُوا مُضِیعًا　　حَیَوتِی اَوْ یُغَیِّبُنِی التُّرَابُ

و عوام اهل منبر در معنی بیت اول میگویند حضرت ابی عبد الله میفرماید بخدا خانه که شاید که سکینه نام و رباب نام باشد من انرا دوست میدارم و این صحیح نیست چه اراده معنی عام در علم الاشخاص و تکلف استخدام در ضمیر احبهما لازم میاید بدون هیچ گونه ضرورت و هم در حق سکینه و رباب است بیت مشهور دیگر ان حضرت که فرموده

كَاَنَّ اللَّیْلَ مَوْصُولٌ بِلَیْلٍ　　اِذَا زَارَتْ سُكَینَةُ وَالرَّبَابُ

چون رباب بره صلهٔ ارحام و احباب میرفته است و دخترش سکینه را نیز همراه میبرد و مفارقت و انتظار ایشان موجب ضجرت خاطر مبارك حضرت ابو عبد الله صلوات الله

علیه می‌کرده است این بیت را فرموده و اساتید فن شعر و علم ادب در معنی طول
لیل این مضمون بلاغت مشحون را بسیار پسندیده اند همانا حضرت سکینه سلام الله
علیها از غریزهٔ بلاغت و ملکهٔ فصاحت نصیبهٔ عظیم داشته است در سخن سنجی و شعر
شناسی که صناعت نقد شعر میگویند از اساتید زمانه بوده چنانکه روایت بنظر رسیده
که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آن عصر نتایج طبع خود را بخاطر شریف آنحضرت عرضه
میداشتند و با نتقاد و داوری آن بزرگوار متقاعد می‌گشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب
روایت کرده است که گفته کانت سکینة عفیفة سلمة برزة من النساء تجالس الاجلة من
قریش و تجتمع الیها الشعراء و کانت ظریفة مزاحة در تذکرة الخواص است که و کانت تأوی
الی منزلها الادباء والشعراء والفضلاء فتجیزهم علی مقدارهم و از هشام بن محمد منقول
است که گفته اجتمع علی بابها جماعة من الشعراء لتمایز بینهم و کانوا یرضون بحکمها لما یعرفون
من ادبها و بصارتها بالشعر باری نوبتی چنان افتاد که جمعی از صنادید سخنوران صدر
اسلام و مشاهیر امراء کلام که از آن جمله بود فرزدق و جریر و کثیر و نصیب و جمیل بر در
سرای قدس انتمای حضرت سکینه مجتمع گردیدند و همی خواستند که آن بزرگوار در اشعار
ایشان امعان نظر و اجالهٔ خاطر بفرماید و اشعر ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر همه مقدم
است بر نصوص وی معلوم گردد پس چند روز در خانهٔ آن بزرگوار بسر بردند که تشرف
بحضرت مطهره و مسمع مقدس را نا رسیده بودند تا یک روز بر بارگاه بنشست و پرده
از پیش روی وی فرو هشته شد و از کنیزان خاصه یکی که بنزد بیت و نوچیران مخدرهٔ
عظمی راویهٔ اشعار و حافظهٔ اخبار بود و کمالی فایق و جمالی رایق داشت بیرون آمد
و شعرا را احضار کرد و موقف کرسیهم آنحضرت جا بود که از آنجا منطق میشنید و سخن ایشان
میشنید پس آن جاریه از جانب مولاة بزرگوار خود آغاز سخن نمود گفت آیا از شما فرزدق
کدام است ابوفراس بپاسخ برخاست و گفت ها انا ذا گفت آیا توئی گوینده این شعر و
بعد از نقل شعر او و ابیات دیگران و ذکر ایرادات وارده بر ایشان و انعام هر یک بمراد

سکینه شعر ... [illegible]

فصاحت و بلاغت سکینه خاتون

دینار و تمجید و ترجیح شاعر جمیل و صله و انعام بر وی چهار هزار دینار گویند حضرت سکینه
بی مزاح و سبک روح بود وقتی از زنبوری بر جسد مبارکش گزند آمد چون مادرش رباب
ملتفت حال وی شد بانگ زد که هان ای سیّدهٔ من ترا چه افتاد در جواب گفت لَسَعَتنی دُبَیرَة
مثل الأُبَیرَة اَوجَعَتنی قُطَیرَة یعنی مرا زنبورکی باندازهٔ سوزنکی بگزید و کمکی بدرد آورد
و ایضا گویند که حضرت سکینه علیها السّلام در مأتمی حضور داشت یکی از دختران عثمان
بن عفان هم در آنجا بود دختر عثمان از در افتخار گفت انا بنت الشهید حضرت سکینه خاموش
بود تا وقت اذان رسید همین که مؤذّن بانگ اشهد انّ محمّدا رسول الله برکشید سکینه فرمود
هذا ابی و ابوک عثمانیّه از مفاخرت خود اظهار ندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابداً و هم از
کلمات بلاغت آیات آن مخدرهٔ عظمی است که فرمود اُدخِلتُ علی مصعب و انا احسن من النّار
الموقدة فی اللّیلة القرّاء یعنی مرا بشرط زنی بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالتی که من از
آتشی که در شب سرد افروخته باشند نیکوتر بودم و هم این مضمون فصاحت مشحون از آن سلالهٔ
خاندان عِصمت و جلالت است که در صفت حسن دختر خویش که او را مروارید پوش ساخته
و به پیرایه بسیار آراسته بود فرمود ما البستها ایّاه الّا لتفضحه یعنی مروارید بر وی نپوشانیدم
مگر بر آنکه مروارید را مفتضح کند و رسوا سازد کنایه از آنکه دانهٔ مروارید بر دوش
و بر این دختر مانند اختر است که از قران آفتاب در تاب رفته احتراق پذیرفته باشد علی
التقریب از مضمون مسطور است آنچه شعر مشهور

بر زیورها بیاراید روی خوبرویان	تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

تا اینجا که گویند راجح در نظر نگارنده است که حضرت سکینه سلام الله علیها مفارق و صغر
کربلا از جملهٔ زنان بزرگ اهل بیت بوده چنانکه از خطاب مبارک امام علیه السّلام که فرموده
است یا خیرةَ النّسوان نیز این معنی روشن و هویدا میباشد و انخطاب در این اشعار آمده

سَیَطولُ بعدی یا سُکینَةُ فاعلمی	مِنکِ البکاءُ اِذِ الحِمامُ دَهانی

تا آخر ابیات ثلاثه و این اشعار را بعضی از امام علیه السّلام نمیدانند میگویند زبان حال

است

از احوال سکینه خاتون

است از جانب آن حضرت و شیخ جلیل فخر الدین طریحی در مقتل مشهور فخریه قصیده نقل نموده است و اشعار مزبور در میان آن قصیده بنظر رسیده اگرچه احتمال تضمین میرود بهر حال در نظر نگارنده آنست که آن حضرت مقارن وقعه طف در سن نسوان بوده و شوهر وی نیز در آن تاریخ ابن عمش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه در غالب آثار تصریح گردیده است و در اخبار وفاتش گویند و حدس قوی آنکه حضرت سکینه را تقریبا هشتاد سال زندگانی اتفاق افتاده است و ایضا گویند از اخبار حضرت سکینه که از آثار علو همت است آنکه سفیان ثوری در مناقب حضرت سید سجاد علیه السلام گفته است علی بن الحسین علیه السلام برای حج با عمره از مدینه بسمت مکه برآمد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین از آذوقه سفر سفره ساخت که یک هزار درهم صرف آن کرده بود و آنرا نزد برادرش علی فرستاد ولی آن بزرگوار همینکه بر ظهر حره رسید بفرمود تا آن سفره را بدان تکلف تام از هم برافکندند و بر فقرا و مساکین بخش نمودند و دیگر از اخبار بزرگی و شکوه وی آنست که سفیان بن حرب گفته سکینه بنت الحسین را در موسم دیدم که از مناسک حج برمی جمار مشغول بود همین که شش جمره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین افتاد و آن خاتون بزرگوار از برداشتن سنگ دیگر بار چون عار همی داشت انگشتر خویش بجای جمره تا بعد بیفکند انتهی و مؤید حدس صائب ابن معفور است در مبلغ سن شریف سکینه سلام الله علیها تصریح مرحوم حاجی ملا محمود نظام العلماء در شهاب ثاقب که سکینه در روز عاشوراء بیست و دو ساله بود و دوازده هزار قصیده گفته بود سوای غزل و رباعی و قطعه و غیره و غیاث الدین خواندامیر الشیعی الامامی در حبیب السیر که در عصر شاه اسمعیل صفوی از برای خواجه حبیب الله وزیر تالیف کرده گوید که سکینه بنت الحسین بجمال ظاهری و کمال باطنی و حسن خلق و جودت طبع موصوف بود بنا بر آن او را عقیله قریش میگفتند و نخست مصعب بن زبیر سکینه را بحباله خویش درآورد و چون عالم را بدرود کرد عبد الله بن عثمان بن عفان او را بخواست و پس از فوت عبد الله زید بن عمرو بن عثمان بمصاحبت آن سیده عابده مشرف گشت وفات سکینه در زمان حکومت

راجع بسن سکینه خاتون

همتش عالی بود

[illegible] قصائد [illegible] مصعب

هشام بن عبد الملك فى سنة سبع عشر ومائة اتفاق افتاد وسید مؤمن شبلنجى شافعى در کتاب نور الابصار فى مناقب آل النبى المختار گوید کانت سکینة رضى الله عنها من الجمال والأدب والفصاحة بمنزلة عظيمة وكان منزلها مألف الأدباء والشعراء وتزوجت عبد الله بن الحسن السبط بن على كرم الله وجهه فقتل عنها بالطف قبل ان يدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبير وامهرها الف الف درهم وحملها السيد على بن الحسين رضى الله عنهما فاعطاه اربعين الف دينار وولدت له الرباب وكانت تلبسها اللؤلؤ وتقول ما البستها اياه الا لتفضحه و در ناسخ التواریخ از اغانى ابو الفرج اصفهانى روایت کرده که چون سکینه بسراى جاوید انتقال نمود خالد بن عبد الملك حاکم مدینه بود کس بدو فرستادند واجازت خواستند تا جنازه را حمل دهند خالد در پاسخ گفت بپا باشید تا من حاضر شوم و بدو نماز گذارم بنی هاشم آن نعش مبارك را در موضع مصلى بنهادند و در پیرامون آن بنشستند از بامداد تا هنگام افول آفتاب انتظار بردند از خالد خبر نرسید بود ند تا نماز عشا بگذاشتند و شب را نیمه در گذشت و مردم را خواب فرا گرفت لاجرم برخاستند و گروه گروه نماز بگذاشتند و طریق انصراف گرفتند محمد بن عبد الله محض که معروف است بنفس زکیه چهار صد دینار عطار را داد که عطر وعود داشت عطریات بخرید و در پیرامون سریر سکینه مجمرها بنهاد شب این بود تا صبح بر آمد و مردمان نماز صبح بگذاشتند این هنگام خالد بن عبد الملك کس فرستاد و رخصت داد که بروی نماز گذارید و بجای خود شیبة بن نطاح بر آنحضرت نماز گذاشت

مقصد نهم خبر حضرت سجاد علیه السلام

ایضا در از انصراف و ثبات قدم اصحاب و اسیر شدن اشهادت قاسم بن الحسین و عبد الله رضیع

جناب هاشم کعبی ره گوید

روایت حضینی در باب قاسم و عبدالله رضع

تشمرت للوغا فرسانها طربا ... وامتاز بالسبك عما دونه الذهب

فوارس اتخذوا سمر القنا سمرا ... فكلما سجعت ورق القنا طربوا

يستنجعون الردى سوقا لغايته ... كانما الضرب في افواهها الضرب

واستأثروا بالردى من دون سيدهم ... قصدا وما كل ايثار به الادب

حتى اذا اسلموا دار البلا وبدت ... لهم عيانا هنالك الخرد العرب

فغودروا بالعرى صرعى تلفهم ... مطارف من انابيب القنا قشب

اسمعیل خان بروجردی متخلص بسرباز گوید

گر بیت دیدهٔ انجم بحالت زهرا ... شبی که بود طلوعش ز صبح عاشورا

سحر ز دیده پر خون عیسی گردون ... نشست همچو شفق آفتاب در گردون

پی زیارت او قدسیان عالم جان ... ز آسمان بزمین آمدند نوحه کنان

چو سجده گاه ملك جمله گبش بر در شد ... طواف در که او رشك حج اکبر شد

عالم خبیر حسین بن حمدان حضینی که بنا بتحقیق شیخ یوسف بحرانی از اجلاء علماء امامیه
وثقات عز قه حقه و کتاب و تصدیق علامه بوده در غایت متانت و اتقان است در
هدایه از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت میکند که فرمود لما كان اليوم الذي
استشهد فيه ابي عليه السلام جمع اهله واصحابه في ليلة ذلك اليوم در شب آن روز که پدر
بزرگوارم شهید شد اهل و اصحاب خود را حاضر ساخت و فرمود يا اهلي وشيعتي اتخذوا
هذا الليل جملا لكم فانجوا بانفسكم فليس يطلبون غيري ای اهل و اصحاب من این ظلمت
شب را برای خود شتری اخذ کنید و خودتان را از این ورطه هلاکت نجات دهید که مطلوب
این قوم کسی جز من نیست و چون مرا بکشند در فکر دیگری نباشند بروید خدا شما را
رحمت کناد فانتم في حل وسعة من بيعتي وعهدي الذي عاهدتموني عليه که من بیعت خود
را و عهدی که شما با من استوار نمودید از گردن شما ساقط ساختم چون انجماعت این کلمات را

فرمایشات امام حسین با اصحاب

شنیدند همگان بیك زبان ندا در دادند که ای ابو عبد الله ای مولای ما سوگند با خدا
که هرگز دست از دامن تو باز نداریم لا والله جز این نیست که در رکاب تو کشته شویم فرمود
یا قوم فانی غداً اقتل وتقتلون کلکم معی ولا یبقی منکم احد ای قوم من فردا کشته میشوم و
شما همگان کشته میشوید و یکتن از شما باقی نمیماند گفتند الحمد لله الذی اکرمنا بالقتل
معك وشرفنا بنصرتك او لا نرضی ان نکون معك فی درجتك یا ابن رسول الله سپاس
خدایرا که گرامی داشت مارا بنصرت تو و مشرف کرد مارا بسعادت شهادت در حضرت تو ای
پسر رسول خدا آیا نمیخواهی که ما نیز در درجه تو با شما باشیم فرمود جزاکم الله خیرا خداوند
جزای خیر دهاد شما را در این حال قاسم بن حسن علیه السلام عرض کرد وانا فیمن یقتل عموجان
من نیز کشته میشوم فاشفق علیه وقال یا بنی کیف الموت عندك دل حضرت از شنیدن این سخن
بدرد آمد و فرمود ای فرزند من مرگ در نزد تو چگونه است عرض کرد یا عم احلی من العسل
عموجان از عسل شیرین تر فرمود ای والله فداك عمك انك لاحد من یقتل من الرجال
معی بعد ان تبلوا ببلاء عظیم بلی والله عم تو فدای تو شود تو نیز بعد از بلای عظیم کشته
شوی و فرزند من عبد الله نیز کشته شود گفتند یا عم این لشکر تا نیز د زنان تا ختن کنند
و عبد الله شیرخواره را بکشند فرمود عم تو فدای تو باد یقتل عبد الله اذا جفت روحه
عطشا وصرت الی خیمنا فطلبت ماء ولبنا فلا اجد قط فاقول ناولونی ابنی لاشربه من فی عبد
الله را میکشند گاهی که از عطش مشرف بر موت باشد و چند که من در خیمها طلب آب
و شیر میکنم چیزی نمی یابم میگویم پسر مرا بمن آرید تا او را شربتی از دهان خود بچشانم چون
او را بمن دهند فاحمله لادنیه من فی فیرمیه فاسق لعنه الله بسهم فینحره وهو یناغی فیفیض دمه
فی کفی بر گیرم و گاهی که نزدیك دهان او برم فاسقی تیری بسوی او رها دهد و او را نحر کند
و دست من از خون او سرشار میشود و بسوی آسمان افشانم و میگویم ای پروردگار من صابرم
بر بلای تو و احتساب از تو میجویم اینوقت لشکر با تیغ و سنان بر من حمله میافکنند و آتش از
خندقی که در پشت خیام است با نیز د میگیرد و من حمله می افکنم در تلخترین وقتی از اوقات دنیا

رضیع عبد الله شش ماهه اخبار داشتن

تذییل مشتمل بر رد و تحقیق

و این چنین خواسته خواسته است سید سجاد علیه السلام میفرماید چون این کلمات را بفرمود
بگریست و ما همگان بگریستیم با بانگ گریه و حضرت از ذریه رسول خدا با الاکرمین وقت زهیر بن
قین و حبیب بن مظاهر خواستند بدانند که سید سجاد نیز شهید میشود عرض کردند ای سید ما
چون است حال مولای ما علی ع یا دیدهٔ اشک آلود فرمود ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا فکیف یصلون
الیه و هو ابو ثمانیة ائمة خدا وند نسل مرا در دنیا منقطع نمیگذارد چگونه با او دست توانند یافت
و حال آنکه او پدر هشت امام است انتهی

تذییل مشتمل بر رد و تحقیق یکی تصحیح متعلق بلفظ خبر و دیگری توضیح متعلق بمعنی از اما اول

پس میگوئیم که این خبر حصینی را سید جلیل علامه سید هاشم بحرانی قدس سره در مدینة
المعاجز و محدث ماهر و فاضل معاصر جناب حاج شیخ عباس قمی اطال الله بقائه که در
سنه ۱۳۲۸ در بلده طیبه قم و یا رسال در مثل همین ماه جمادی الاخرة سنه ۱۳۲۹ در ارض اقدس رضوی
علی ساکنها الاف الصلوة و السلام با ایشان ملاقات اتفاق افتاد و چند مجلسی استفاضه
حاصل شد و الحق در حکم امروز وجود ایشان مغتنم و در معرفت رجال و علم حدیث مظهر
استاد کامل خود علامه نوری نور الله مرقده میباشد در کتاب نفس المهموم فی مقتل الحسین
المظلوم و مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لسان الملک در ناسخ التواریخ روایت کرده
اند ولی از برای آن دو بزرگوار بواسطه غلط بودن نسخه ایشان اشتباه عظیمی واقع شده
که مطلب منعکس گردیده لازم دید که بآن اشاره شود تا توضیح گردد و از اینکه سید مرحوم
و صدیق زکی قمی سلمه الله تعالی خبر را از هدایه نقل میکنند تا آنجا که حضرت فرمود فداك
عمك یقتل عبد الله اذا جفت روحی عطشا و صرت الی خیمنا فطلبت ماء و لبنا فلا اجد قط
فاقول ناولونی ابنی لاشرب من فیه اه در این کلمه قرائن قطعیه چندی هست که نسخه غلط است
اولا آنکه حضرت حال عبد الله رضیع و شدت عطش او را بیان میفرماید نه حال خود و شدت

عطش

نسب عباس ع

تصحیح لفظ خبر هلال بن

تعیین عبارت حلبی ره

عطش خودرا وثانیا لفظ ولبنا قرینه معتبره است که عبارت چنین است اذا جفت ورحم عطشا آگاهی که عبدالله از شدت عطش مشرف بهلاکت میشود من نجمها حرم میابم واز برای اوابی وشیری میخواهم نه اینکه از برای خود شیر میخواهم وهرگز نمیابم ومیگویم ناولونی ابنی لاشربه من فیه بیاورید طفل شیرخوارمرا لامحاله او را شربتی از دهان خود بچشانم نه اینکه من از دهان او استسقا کنم البته از مروت وفتوت ازمعدن رأفت ورحمت مستبعد بل ابعد است که درچنین حالی بخواهد از دهان طفل شیرخوار خود استسقا بکند علاوه بر اینها هم نسخه صحیحه جلد حسینیه ناسخ هم حاضر است که عبارت اذا جفت وحم عطشا الی لاشربه من فیه است وعمّا قریب از نسخه دیگر نیز منقول خواهد شد انشاءالله تعالی که عبارت اذا جفت ورحم است محض از برای توضیح مطلب وتصحیح عبارت این جمله نگارش یافت وگرنه این گونه اشتباهات وغفلت هیچ وجه از برای عالم ومؤلف محل ایراد وبحث نیست هرکس خبره وعامل این کار است میداند که این امر چه قدر مشکل واهم است بیچاره مؤلف چه بکند با این کاتبان بی سواد وبدخط خصوص فضول ومتصرف که یکی هم در زمان رسول خدا بوده ودر آیات قرآنیه وکلمات الهیه دخل وتصرف وتحریف میکرد لاسیما نسخه منحصر بفرد باشد آن هم بخط عرب مقصود این است که توقع توجه جمیع اطراف مطلب را از کسی از بیخبری وبیخردی بعض ارباب غرض ومی اطلاعی از فن تالیف وبیگانگی از این صناعت است از ما استفراغ وسع وبذل جهد وطلب اجر ومزد است از خداوند فرد واحد بدون خوف از اهل غرض وبدون اعتنا بلاطائلات وتفوهات ایشان

اما تحقیق بکر که توضیح متعلق بمعنی خبر باشد این است

که آیا معنی اذن انصراف ورفع بیعت از ذمه اصحاب که درچند روایت واخبار شب عاشوراء وارد شده چیست وآیا خاذلین ومنصرفین از حضور آنحضرت که درچنین حالی فرزند پیغمبر را تنها گذاشته رفتند مسئول بودند در این باب تحقیق علمی درکتابی مذکور نبوده مکرر از اعاظم

عبارات حجری و تصحیح و توضیح

تحقیق اذن انصراف

خصوصیت جهاد حضرت حسین بن علی

علماء و فضلاء عصر ما مرحوم عالم جلیل صاحب تصانیف نفیسه آقا میرزا یوسف آقای مجتهد تبریزی قدس سره که عالم جامعی و فقیه بارعی بود و اهل بلد ما از منبر و محضر او بهره فیوضات کامله را نایل بودند و چندی قبل در مشهد کاظمین علیهما السلام در ماه صفر سنه ۱۳۳۸ درگذشت در مجموعه خود که در باب بلاء معصومین علیهم السلام تالیف فرموده در ذکر خصایص حضرت حسین گوید و بواسطه ضیق مقام بعین عبارت بدون ترجمه اکتفا میرود بعد از ذکر فضیلت صحابه در میان امتیاز و خصوصیت جهاد حضرت حسین علیه السلام و تحقیق رخصت انصراف و کشف حقیقت مرقوم گوید و کان هذا المعنی ایضا مما یختص بالحسین ع فانه قد کان مع ابیه امیر المؤمنین علیه السلام فی صفین اصناف من الناس و اخلاط منهم حیث خرج جمع منهم بصورة الرضا و لکنهم علی حسب الباطن کانوا لذلک کارهین و لم یجبر علی علیه السلام عنهم و لا امر کاره الجهاد بالانصراف بل کان یحث الناس علی القتال فی سبیل الله و یذمهم علی تهاونهم فی ذلک فکل من قتال علی و الحسین علیهما السلام و ان کان اقامة لعمود الدین الا انهما باعتبار اختلافهما بحسب المقام اختلفا بحسب الآثار و الاحکام و حیث لم یکن للحسین ع مناص عن الشهادة و کان نصرته علیه السلام لدین الله لا بغلبته علی العدو بل بکونه مغلوبا و مقتولا کان ذلک الموقف و المقام مما لا یلیق الا لمن اخلص فی طریق الدین و طاب له الموت فی سبیل التوحید فرفع البیعة عن اصحابه و جعلهم فی حل من ذلک انما کان من قبیل البیعة التی کانت مرسومة عند الناس و معهودة عندهم حیث کانوا یفعلونها من عند انفسهم و ان کانت علی خلاف الدیانات الالهیة کما کانت هی الحال فی البیعة التی انعقدت بالاجماع بعد النبی علی نصب الاجنبی و عزل الوصی و اما البیعة الالهیة التی لزمت للامام علی المسلمین فهی غیر قابلة للحل و من هذا الطریق کان الواجب علی الناس نصرته فی ذلک الیوم و ان کانوا ممن رفع عنهم بیعته و جعلهم فی حل منه افتری ان الذین اقاموا معه لو انصرفوا عنه بعد ما جعلهم فی حل من ذلک لم یکن علیهم حرج عند الله عز و جل و کانوا فی ذلک غیر مسئولین کلا کانوا امثال اعدائهم لامامهم خاذلین و لذا قال مسلم بن عوسجة حین اذن لهم بالانصراف و بما نحن

الی

الی الله فی اداء حقك وكذلك سائر اصحابه واهل بیته وحیث ان موقف الحسین علیه السلام كان موقفا خاصا به لم یبق معه الا عصبة من اصحابه الذین قد اخلصوا دینهم لله واهل بیته الاقربون فكانوا یتلقون السیوف والرماح وفاء منهم بما افترض علیهم من بیعة الله واداء لما علیهم من حق الله فكانوا كما نعتهم رسول الله صلی الله علیه وآله لا یمسهم الم الحدید فكان یشغلهم نصرة امامهم عن الالتفات الی الم الجراح بل كان ذلك عندهم احلی من العسل كما قاله قاسم بن الحسن وقد كان غلاما لم یبلغ الحلم انتهی وچون مطلب شریف ونفیسی بود بالتمام منقول گردید

ایضا تحقیق متعلق به تصحیح لفظ وتوضیح معنی خبر وشرح سؤال وجواب قاسم بن حسن ع

عالم مذکور مغفور اسکنه الله فی روضات السرور در همان مجموعه خود بعد از حل معنی حل بیعت ورخصت انصراف گوید وقد اسلفنا روایة الثمالی فی ذلك فما كان اعظم من بلاء الحسین علیه السلام حیث یسئله ابن اخیه الحسن ع عن قتله وهو غلام لم یبلغ الحلم فلا یخبره فی اول الامر بكونه من المقتولین لما اشفق علیه ورق له بل یسئله عن منزلة الموت عنده فاجاب بانه احلی من العسل فاخبره بعد ذلك انه ممن یقتل معه واعلمه ان ذلك بعد ان یبلی ببلاء عظیم الی ان قال ره فكانه ع اراد ان یخفی له ذلك ولا یشق علیه فقال وابی عبد الله مذهش لقاسم من كلامه لامرین احدهما قتل الرضیع والآخر هجوم الجیش علی خیم النساء حیث رأی ان مثل عبد الله لا یقتل فی المعركة فقال مدهشا ومتعجبا باتم ویصلون الی النساء حتی یقتل عبد الله وهو طفل رضیع فلما انتهی الكلام الی هذا حدثه الامام علیه السلام مصائب جمة له ولابنه الرضیع احدهما انه قد اخبر عن عطش ولده الرضیع وانه یبلغ من العطش مبلغا یجف عند ذلك روحه فقال فداك عمك یكون قتله فی تلك الحال وثانیهما ان استیلاء العطش لاهل الحرم یكون بمثابة یجف الرضاع فی المرضعات وثالثها قتل الرضیع علی یدیه منحورا بالسهم بمرئی ومنظر من النساء واهل الحرم ورابعها انه ع اخبر بان بلائه یشتد بعد قتل الرضیع فیستعجلون فی قتاله

ابن عباس علیه السلام

بیان قول قاسم ع در سؤال وجواب قاسم بن حسن

فنعجلوا الأسنّة والنّار نلتهب حول الخندق فیکون هذا الوقت مرّاً وقات علیه فی الدّنیا
و ایضاً در بیان اعظمیت مصیبت ابن طفل شیرخوار گوید فی روایة ابی حمزة الثمالی المتقدّمة
فما اخبر الحسین ؑ عن عطش هذا الطّفل لابن اخیه القاسم بانّه یقبل اذا جفّت روحه عطشاً و
بعوید للعائنه من شدّة العطش یصیر کالعود الیابس لیس فیه حرکة پس معلوم شد که عبارت اذا
جفّت روحه عطشاً از تصحیف و تحریف ناسخ و کاتب است نه لفظ راوی و قائل

مقصد دهم ایضاً خبر حضرت سجاد علیه السلام در اذن انصراف و وقوع مکاشفه از برای اصحاب و تمهیدی از حقیقت مکاشفه

سحبان محمد قطیفی علیه الرحمة گوید

وَذَوُوا المُرُوَّةِ وَالوَفا انصارُهُ	لَهُم عَلَی الجَیشِ اللِّکَرام زَئِیرُ
طَهُرَتْ نُفُوسُهُمْ لِطِیبِ اُصُولِها	فَعَنَا صِرُطابَتْ لَهُم وَحُجُورُ
عَشِقُوا العَنا لِلدَّفعِ لَا عَشِقُوا	الْفَنا لِلنَّفعِ لَکِنْ اَمْضَی المَقدُورُ
فَتَمَثَّلَتْ لَهُمُ القُصُورُ وَمَا بِهِمْ	لَوْلَا تَمَثَّلَتِ القُصُورُ قُصُورُ

رضا قلی خان امیر الشعراء گوید

بیک اشارت و ایمای آن جنبید	مقام خویش بدیدند حاضران یکسر
یکی بهشت بدیدند بی قصور و قصور	که زشت باشد اگر اندرو درآید حور
یکی مقام گزیدند برتر از ادراک	که جبرئیل در آنجاست قاصر چالاک
یکی مقام بدیدند برتر از وهما	که عقل را نبرد نیز کس در آنجا نام
از این سبب ز سر خنجر و سنان وحسام	نبود خوف کسی را براه مهر امام
گر انبیاء سلف این شرف بدیدندی	غلامی در احمد بجان گزیدندی

شب عاشورا

ایضاً در مکاشفهٔ اصحاب گفته شده

برداشت پرده‌ای از پس پردهٔ حجاب	حور و قصور خلد عیان شد چو آفتاب
بر هر یکش نمود که این قصر جای تست	وین حور و وین قصور که بینی خونبهای تست
یکی به تشنگی یار خود بکف جامش	یکی قبای وصال نظر بر اندامش
یکی اشاره که آن تازه سرو یار من است	یکی بغمزه که آن نوجوان نگار من است
همه فکنده براه وصال دوست نگاه	در انتظار که کی یارشان رسد از راه

مخفی مباد که بعضی از اصحاب خاص ائمه سلام الله علیهم را عالم مکاشفه و مشاهده حور و قصور بهشتی اتفاق افتاده و حقیقت مکاشفه این است که اولیاء خدا تاثیری در نفوس بعضی از مردم بکنند و بنوعی تصرف در آنها نمایند که عالم دیگر در نظر آنها مکشوف و حور و غلمان بهشتی از برای ایشان مشهود باشد چنانچه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بقوه نفس قدسیه خود آن جاریه را که هرون الرشید بزندان فرستاده بود بعالم دیگر برد تا اینکه بچشم حقیقت بهشت و عالم بالا را مشاهده کرد و این تصرف در نفوس مخصوص اولیاء است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در پشت کوفه عالم برزخ را باصحاب خود نمود و این نیست مگر آنکه تصرف فرماید در نفس آنها چه ایشان را این قوه نباشد و اهل مکاشفه نباشند که خودشان بتوانند مشاهده کنند و این تصرف در نفوس چند نفر از اصحاب ائمه علیهم السلام واقع شد یکی ابو خالد کابلی بود که حضرت سجاد ع فرمود ارید ان اریک الجنة و هی مسکنی الذی اذا شئت دخلت فیه میخواهم بهشت را بتو ارائه کنم و مسکن خود را بتو نشان بدهم که هر وقت بخواهم بدانجا داخل میشوم عرض کردم بلی نشان بدهید فمسح یده علی عینی فصرت فی الجنة آنحضرت بدست مبارک خود بچشمان من مسح کرد خود را در بهشت دیدم نظرت الی قصورها و انهارها و بر قصور و انهار بهشت تماشا کردم بآن تفصیلی که در مدینة المعاجز از محمد بن جریر طبری روایت کرده و یکی هم عبدالله بن سنان بود که حضرت صادق ع حوض کوثر

وحوریان بهشت را برویشان نمود واز آب کوثر او را نوشانید چنانچه در اوایل این کتاب مذکور شد ویکی هم صالح بن سعید بود که حضرت هادی علیه السلام روضات جنات وخیرات حسان وولدان بهشت را برویش آشکار کرد بنحوی که در مجلد اول وقایع الایام مسطور است وبعضی از اصحاب معصومین علیهم السلام بودند که بریاضت واطاعت پروردگار بدین مقام رسیده بودند چون سلمان فارسی وابوذر ومقداد ومحمد بن ابی بکر ومیثم تمار واویس قرنی وزراره وداود رقی رضوان الله علیهم اجمعین که اینها خودشان از ائمه علیهم السلام صاحب مقام شده اند

وچون حقیقت مکاشفه وبعضی از اهل آن دانسته شد بدان از جمله اشخاصی که در حق آنها مکاشفه اتفاق افتاده یکی هم اصحاب حضرت حسین ع است

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در غاشر بحار از خرایج قطب راوندی علیه الرحمه از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که گفت قال علی بن الحسین علیهما السلام کنت مع ابی فی اللیلة التی قتل فی صبیحتها حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود که با پدرم بودم در شبی که در روز آن شب او را کشتند با اصحاب خود فرمود هذا اللیل فاتخذوه جملا این شب را سپر خود قرار دهید وبسلامت بروید که مقصود این قوم من هستم چون مرا بکشند بدیگر کس نپردازند من بیعت خود را از شما برداشتم وشما را بحل کردم تا هر که خواهد برود فقالوا والله لا یکون هذا ابدا گفتند بخدا هرگز این نخواهد بود که از دامن تو دست باز داریم فرمود انکم تقتلون غدا کلکم ولا یفلت منکم رجل چون فردا شود هیچ کس از شما بسلامت نرهد واین کافران جملگی را بشهادت رسانند گفتند الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک زهی شرف وسعادت که خون ما در راه تو ریخته شود فرمود اینک سر بلند کنید ومنازل خویش در بهشت بنگرید فجعلوا ینظرون الی مواضعهم ومنازلهم من الجنة

میثم تمّار

۷ وعمّار

مکاشفهٔ اصحاب حضرت

وهو

خبر علل الشرایع در کشف غطاء

وهو یقول هذا منزلك یا فلان ان سرافرازان سر برداشتند وجایهای خویش برای العین مشاهده کردند وانحضرت مکان ایشانرا نشان میداد ومیفرمود این قصر تست ای فلان وکان الرجل یستقبل الرماح والسیوف بصدره ووجهه لیصل الی منزله من الجنة از این بود که چون هنگامه قتال وجدال گرم شد یکدیگر در مقاتلت مسابقت میجستند ونیزه وشمشیر دشمن را بسینه وتن مقابلت کرده زخم خصم بجان میخریدند تا زودتر بمقام خود برسند ومؤید این خبر شریف است حدیثی که صدوق علیه الرحمه در علل الشرایع از محمد بن عمارة نقل کرده که عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام اخبرنی عن اصحاب الحسین ع واقدامهم علی الموت خبرده مرا از اصحاب حضرت حسین واقدام ایشان بر مرگ فرمود انهم کشف لهم الغطاء حتی راو منازلهم من الجنة بلند شستکه پرده از پیش چشم ایشان برداشته شد وایشان مقامها وقصرهای خود را در بهشت بدیدند فکان الرجل منهم یقدم علی القتل لیبادر الی حوراء یعانقها والی مکان من الجنة پس هر یکی از ایشان سبقت میجست بر شهادت تا برسد بمعانقه حور العین ومکان خود در بهشت

وقعه دوم از وقایع شب عاشوراء بی تابی حضرت زینب سلام الله علیها شیخ حسن صاحب مقالمرقد قدس سره گوید

اَلَیلَةُ الحَشرِ لا بل لَیلُ عاشُورِ	اَنَفخَةُ الصُّورِ لا بل نَفثُ مَصدُورِ
لَیلٌ بِهِ خَسَفَت بَدرُ الهُدیٰ اَسَفاً	وَاَصبَحَ الدِّینُ فیهِ کاسِفَ النُّورِ
یَومٌ بِهِ ذَهَبَت اَبناءُ فاطِمَةٍ	لِلبَینِ ما بَینَ مَقتُولٍ وَمَاسُورِ
فَاَیُّ دَمعٍ عَلَیهِم غَیرُ مُنهَمِلٍ	وَاَیُّ قَلبٍ عَلَیهِم غَیرُ مَفطُورِ
یا وَقعَةَ الطَّفِّ خَلَّدتِ القُلُوبَ اَسیٰ	کَاَنَّما کُلُّ یَومٍ یَومُ عاشُورِ
یا وَقعَةَ الطَّفِّ هَل تَدرینَ اَیَّ فَتیً	اَوقَعتِ رَهنَ تَعَفُّرٍ وَتَعفیرِ
هٰذَا الحُسَینُ قَتیلاً رَهنَ مَصرَعِهِ	یَبکی لَهُ کُلُّ تَهلیلٍ وَتَکبیرِ

شب عاشورا

در کشف غطاء خبر علل الشرایع

... از قصاید حضرت ...

جودی خراسانی راست گوید

در شب قتل چو بتیا طفلان را دید	زینب غم زده را شاه شهیدان طلبید
باش اگر که اجل دست گریبان من است	این شب آخر عمر من و پایان من است
این مبادا که تو فردا ز همه کو خستا	دست بر سینه نزنی بر کشی از قلب فغان
اندر آن دم که مرا منگری اغشته بخون	نخراشی رخ و از خیمه نیایی بیرون
عرقه در خون نگری اکبر مه سیما را	باید از گریه تو خاموش کنی لیلا را
حلق اصغر شود از تیر جفا چون سپر را	نگذاری که برآرد ز جگر بانگ رباب
اندر آن دم که مرا بنگری اغشته بخون	نخراشی رخ و از خیمه میایی بیرون

محمود خان ملک الشعراء گوید

آه از دمیکه با غم دل شهریار دین	گفتا بخواهر از ره مهر و وفا چنین
ای خواهر از برت چو بفردا جدا شوم	در خون خویش غرقه بدشت بلا شوم
چون گل مکن ز دوری من چاک پیرهن	چون از برت روانه چو باد صبا شوم
مخراش روی خویش و مکن موی خود کمن	شرمنده پیش بار که کبریا شوم
رفتند مادر و پدر و جد من ز پیش	من هم پی زیارتشان از قفا شوم
زینب چو این شنید بسر ریخت خاک	زد دست و کرد بر تن خود جامه چاک چاک

شیخ اجل مفید علیه الرحمه در ارشاد از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود انی جالس فی تلک العشیة التی قتل ابی فی صبیحتها و عندی عمتی زینب تمرضنی مراد شب عاشورا بیماری میمنت بود و زینب طاهره سلام الله علیها پرستاری میفرمود پدر بزرگوارم کنار فرموده بخیمه خویش اندر رفت و جون مولی ابوذر غفاری در خدمت امام اصلاح سلاح او می کرد و امام این اشعار می خواند

از ابیات جودی خراسانی شب عاشورا

از ابیات ملک الشعراء

در خیمه که زینب ... مرد عم ... جون اشعار سید ... [illegible] ... و کفته اند کان ... الحسین علیه السلام ... الاولین و ... و کذلک ... (منه)

نالهٔ امام از جور زمانه

یا دهرُ اُفٍّ لکَ مِن خلیلِ	کم لکَ بالإشراقِ والأصیلِ
مِن صاحبٍ وطالبٍ قتیلِ	والدّهرُ لا یقنعُ بالبدیلِ
وإنّما الأمرُ إلی الجلیلِ	وکلُّ حیٍّ سالکٌ سبیلی

اشعار امام علیه السلام

امام این اشعار را دو یا سه بار تکرار فرمود مرا گریه در گلو گره شده خویشتن نگاه داشتم و یقین کردم که بلا فرود آمده و اما عمتی فانها سمعت ما سمعت وهی امرأة ومن شأن النساء الرقة والجزع اما عمه ام زینب که این بشنید و ازشأن نسوان رقت و جزع است زیاده تابش نماند از جا جستن پا سر برهنه دامن همی کشید تا بخدمت آمد با ناله و اشک آه برآورده گفت لیت الموت اعدمنی الحیوة کاش مرگ من در رسید و این زندگانی ناگوار بسر نامدهم امروز گوئی که جدّم خاتم انبیاء و مادرم زهراء و پدرم سیّد اوصیاء و برادرم حسن مجتبی بدرود این جهان کردند ای خلیفهٔ رفتگان و پناه زندگان از این سخن امام را گریه گرفته اشک در چشمان مبارک بگردانید خواهر را گفت زینبا رکه فضیلت حلم نگذارید لو ترک القطا لنام اگر مرغ قطا را بگذارند آسوده بخوابد یعنی اگر بنی امیه قصد من نکردندی از حرم خدا و حرم جد خویش بیرون نیامدمی زینب سلام الله علیها گفت همانا که دشمنان را چیره و خویشتن مظلوم دیده تن بکشته شدن در دادی مرا این مصیبت سخت تر و جراحت این دل زار را تمام تر است ثم لطمت وجهها وهوت الی جیبها فشقته وخرت مغشیاً علیها آنگاه سیلی بصورت خود زده دست فرا برده گریبان چاک کرد و بیهوش بیفتاد امام بر روی خواهر آب همی فشاند تا بخویش باز آمد فرمود ای خواهر اتقی الله وتعزی بعزاء الله واعلمی ان اهل الارض یموتون واهل السماء لا یبقون این گریه و زاری بس کن و صبر و شکیبائی پیش گیر و بیقین بدان که اهل زمین بمیرند و اهل آسمان باقی نمانند و بقاء ابد خدا و ند احد راست که بقدرت خود مردمان بیافرید و باز برانگیزاند جدّی خیر منی وابی خیر منی وامی خیر منی واخی خیر منی ولی ولکل مسلم برسول الله صلی الله علیه وآله اسوة جد و پدر و برادر و مادرم همه از من نیکوتر بودند و باید همه برسول الله تاسی نمائیم یعنی در رفتن از دنیا و باین گونه کلمات خواهر خود

مثلی است در عرب دربارهٔ شخص ناچاری مذکور میشود ... کسانیکه مضطر گردیدند (منه)

گریبان چاک کردن حضرت زینب ع

را تسلی داد و فرمود یا اختیه انی اقسمت علیك فابری قسمی لا تشقی علی جیبا ولا تخمشی علی وجها ولا تدعی بالویل والثبور اذا انا هلکت خواهرا جان من بر تو که چون شهید شوم روی نخراشی و گریبان ندری و واویلاه و واثبوراه نگوئی انگاه خواهر را اورده بربالین حضرت سجاد علیه السلام بنشاند

تذییل لازم می‌دهد احوال کرامات اشتمال حضرت زینب سلام الله علیها

سید مؤمن شبلنجی فقیه در نور الابصار گوید که شیخ عبد الرحمن اجهوری مصری در کتاب مشارق الانوار گفته

در سال هزار و یکصد و هفتاد هجری کربی شدید برای من پدید کردید این قصیده را توسلا بحضرت سیده زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیهما انشاد کردم حق تعالی مرا ببرکت ان بزرگواران بلیه سخت مستخلص ساخت قصیده این است

آل طه لكم علينا الولاء — لا سواكم بما لكم الآلاء
مدحكم في الكتاب جاء مبينا — أثبتت عنه ملة سمحاء
حبكم واجب على كل شخص — حدثتنا بضمنه الأنباء
إنني لست أستطيع امتداحا — لعلاكم وأنتم البلغاء
كيف مدحي يفي بعلياء من قد — عجزت عن بلوغه الفصحاء
مدحكم إنما يزيد بليغ — وقفت عند حده الشعراء
منكم بضعة الإمام علي — سيف دين لمن بدا الأعداء
خيرة الله أفضل الرسل طرا — من له في يوم المعاد اللواء
زينب فضلها علينا عميم — وحمانا من السقام شفاء
كعبة القاصدين كنز أمان — وهي فينا اليتيمة العصماء

از قصیدهٔ شیخ عبدالرحمن بصری از عامه

وَهِيَ بَدْرٌ بِلا خُسُوفٍ وَشَمْسٌ — دُونَ كَسْفٍ وَالْبَضْعَةُ الزَّهْرَاءُ
وَهِيَ ذُخْرِي وَمَلْجَئِي وَأَمَانِي — وَرَجَائِي وَنِعْمَ ذَاكَ الرَّجَاءُ
قَدْ أَمِنْتُ الْخُطُوبَ عِنْدَ حِمَاهَا — فَعَسَى يَنْجَلِي بِهَا الضَّرَّاءُ
مِنْ كِرَامَا بِهَا الشُّمُوسُ أَضَاءَتْ — أَيْنَ مِنْهَا السُّهَا وَأَيْنَ السَّمَاءُ
مَنْ أَتَاهَا وَصَدْرُهُ ضَاقَ ذَرْعًا — مِنْ عَسِيرٍ أَوْ ضَاقَ عَنْهُ الْفَضَاءُ
جَلَتِ الْخَطْبَ مُسْرِعًا وَجَلَتْهُ — فَانْجَلَى عَنْهُ عُسْرُهُ وَالْعَنَاءُ
لَا يُضَاهِي آلَ النَّبِيِّ وَصِيفٌ — لَا يُوَفِّي كَمَا لَهُمْ أُدَبَاءُ
نَوَّرُوا الْكَوْنَ بَعْدَ كَانَ ظَلَامًا — إِذْ أَضَاءَتْ دَرَارِهُمُ الْغَرَّاءُ
لَهُمُ الْفَضْلُ مِنْ أَلَسْتُ فَأَنَّى — مَنْ سِوَاهُمْ يَكُونُ فِيهِ اسْتِوَاءُ
إِنَّ هَلْ يُنْبِي الَّذِينَ دَلِيلٌ — وَلِتَطْهِيرِهِمْ بِذَاكَ اقْتِفَاءُ
لَسْتُ أَخْشَى الضَّيَاعَ وَالْحُبُّ عِنْدِي — طِبُّ قَلْبِي وَمُقْلَتِي وَجَلَاءُ
بَيْتُكُمْ مَهْبِطٌ لِجِبْرِيلَ وَحْيًا — فِيهِ تَغْدُو الْمَلَائِكُ الْكُرَمَاءُ
مَنْ أَتَى حَيَّكُمْ وَكَانَ أَسِيرًا — لِدَوَاعِيهِ زَالَ عَنْهُ الشَّقَاءُ
يَا كِرَامَ الْوَرَى أَغِيثُوا نَزِيلًا — أَجْحَفَتْهُ الْخُطُوبُ وَالْأَدْوَاءُ

وفائی شوشتری علیه الرحمه گوید

همی دانم چه بر سر خامهٔ عنبرفشان دارد — که خواهد سری از اسرار پنهان اظهار دارد
باهنگ حسینی مدح خاتون جهان را — بصد شور و نوا خواهد بعالم رایگان دارد
چه خاتون آنکه او را نور حق زینت ببن باشد — چه خاتون آنکه جبریلش سر اندر آستان دارد
بیا عصمت تماشا کن که از طرح خدا آید — در این بازار یوسف هم کلاف و ریسمان دارد
تکلم کردنش را دم که دیدی فاش میگفتی — لسان ز حیله گویا که در طی لسان دارد
نگویم من بود هرکس که مادر ش زهرا — اگر رامی شود او مرهمش منت بجان دارد

در قصیدهٔ غرّاء در وصف زینب کبری

زنی با این همه شوکت ندیده دیده گردون ‌‌ زنی با این همه سطوت بعالم کی نشان دارد

چرا با این همه شان و جلال عصمتش دوران ‌‌ صبا کو چه و بازار در هر سو عیان دارد

صبا رو در نجف برگو تو بر آن شیر یزدانی ‌‌ که زینب در دمشق و کوفه چشم خونفشان دارد

بگو از مرگ داغ نوجوانان پیر شد زینب ‌‌ ز بر بار محنت سرو قدش چون کمان دارد

پر از قتل حسین یک جهان غم چون کشد زینب ‌‌ که اطفال صغیر تشنه لب یک کاروان دارد

اگر خواهم ز غمهایش بیان یک داستان سازم ‌‌ هر یک داستان از غم هزاران داستان دارد

رئیس الذاکرین دزفولی متخلص بجعفر گوید

شکوها دارم بسی از جور چرخ بی حساب ‌‌ کز جفا بنیاد عشقم هستی از و دائم خراب

آتش ظلمش چنان گردید بر جان شعله ور ‌‌ کش نمیگردد خموش این شعلهٔ آتش باب

بس که ناهموار و بدکردار هست این دهر دون ‌‌ مرغ دل را از اخگر مباد خود سازد کباب

یکنفر از عیش زمان هرگز نباشد بهره مند ‌‌ هیچکس از عشرت دنیا نگردد بهره یاب

هر کجا بیند عزیزی سازدش از کین ذلیل ‌‌ هر کجا بیند لئیمی داردش بر کامیاب

انقدر رعنا جوانان کشته است این چرخ زال ‌‌ خو من باشد که هیچش می نیاید در حساب

خنک طبعم ادهم جولان بمیدان سخن ‌‌ در مدیح زادهٔ زهرا و دخت بوتراب

کوکب برج حیا و گوهر درج عفاف ‌‌ عصمت صغرا که مهر از شرم چهرش در حجاب

زینب کبری که چشم نیر اعظم ندید ‌‌ همچو او شهزاده در زیر این نیلی حباب

با چنین شوکت چرا مد در زمین کربلا ‌‌ شد ز ظلم کوفه و شام جگر خون دل کباب

دید فرزندان خود را کشته از تیغ ستم ‌‌ پیکر صد چاکشان افتاده بر روی تراب

قاسم نو کدخدا را دید بر خاک بلا ‌‌ کرده از جور لعینان دست و پا از خون خضاب

سرو قد اکبرش را دید کز پا اوفتاد ‌‌ شد ز کین غلطان بخون خویش در عین شباب

یکطرف عباس را میدید کز نهر جفا ‌‌ ماه رخسارش نهان کرده بده در خون نقاب

اشاره بمفاخر و مناقب زینب کبری

دید کز کید شیاطین عدو سلطان دین	شد مشبک آسمان جسمش از نوک شهاب
غالب بیمار را در جنگ اعدا خوار دید	همچو شهباز یحنگال غم چند ین غراب
دل مرا سوزد که با این عزت و جاه و شرف	دست بسته سر شکسته زد ندی بزم شراب

الحق از اکثر مؤلفین و ارباب مقاتل قصور تام و غفلت کلی واقع شده که از برای علیا جناب حضرت زینب سلام الله علیها با نفد رمضائب عظیمه و نوائب جسیمه که عقل دور بین از تصور تحمل یکی از آنها متحیر و متعجب است ضبط کرده اند ولی در ذکر مناقب جلیله و مفاخر جمیله آن پروردهٔ حجر عصمت و خصائص شریفه و مآثر کریمهٔ آن بانوی حریم عفت عنوان مستقلی وضع ننموده اند و حال آنکه مثل انوار آن مشکوة محفل رسالت و مصباح شبستان ولایت در آسمان رفعت و جلالت کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیئ فلذا با این ضیق مقام و کثرت وقایع این ایام لازم دید که مبلغ معتبری از زواهر اخبار آن اختر برج علم و حکمت و فضل مشبعی از زواهر آثار آن گوهر درج حیا و عصمت در این وجیزه درج شود و چندی از خصائص و مفاخر و مراتب آن خاتون معظمه مذکور آید

پس بتوفیق الله الملک العلام میگوئیم که از جملهٔ خصایص کریمهٔ آن بانوی مکرمه

که در هیچ زنی از زنان عالم حتی مریم علیها السلام که سیده نساء العالمین بود نبود کیفیت ولادت آن بانوی معظمه است که خارق عادت و مشتمل بر کرامت بوده یعنی شبیه بلکه نظیر ولادت امام علیه السلام بود چنانچه حسین بن حمدان خصیبی که موثق و ساتقا از دو نفر عالم ربانی اعنی علامه نوری و شیخ بحرانی قدس سرهما منقول شد در هدایه میگوید ولدت فاطمة الحسن و الحسین من فخذها الایمن و زینب و ام کلثوم من فخذها الایسر انتهی اما سال ولادت آن حضرت معین نشده چنانچه مرحوم اعتماد السلطنه در خیرات حسان گوید حضرت زینب دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و از بطن مطهر

از خصائص و مفاخر حضرت زینب

سیدۀ نساء حضرت فاطمۀ زهرا سلام الله علیها بوجود آمده و بزینب کبری مشهور شده جلالت قدر و عظمت نسب و رفعت شأن و مقام و کمال عقل و دانش و علو منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن حضرت زینب الکبری سلام الله علیها را دوست و دشمن معترف میباشد و بطون صحف و دفاتر متواتر اخبر داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین و ارباب سیر تعیین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قدم بعرصۀ عالم نهاده لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم میشود که حضرت زینب کبری فرزندی است که بعد از جناب سید الشهداء متولد گشته و اول دختر امیرالمؤمنین ٤ است

و از جملۀ مفاخر جلیله حضرت زینب سلام الله علیها

آنکه آن خاتون معظمه از حیث حسب و نسب اشرف نسوان عالم است

نَسَبٌ کَاَنَّ عَلَیْهِ مِن شَمْسِ الضُّحیٰ	نوراً وَمِنْ فَلَقِ الصَّباحِ عَمُودا

اگر مریم بعد از حضرت فاطمه سلام الله علیها افضل نساء عالمین است این بانوی حریم عظمی زینب کبری سلام الله علیها بواسطۀ رفعت نسب و علو حسب و مزید نجابت و اختصاص اصالت از مریم و همه نسوان عالم ممتاز و اشرف است

اَلْاُمُّ فاطِمَةٌ وَالْاَبُ لِکَرّارُ	لا اُمَّ فِی الْاَنامِ کَذا وَلا اَبٌ کَذیٰ

و مزید شرف غیر از مرتبه فضیلت است کما اینکه برادر بزرگوارش حضرت حسین بن علی در طبقه رجال از حیث حسب و نسب اشرف اهل عالم است چنانچه بحر العلوم علیه الرحمه در اینباب خود با بن مطلب تصریح کرده گوید

سِبْطُ النَّبِیِّ اَبِی الْاَطْهارِ وَالِدُهُ صِنْوُ الزَّکِیِّ حَبِیبُ قَلْبِ الْبَتُولِ لَهُ	اَلْکَرّارُ مَوْلیٰ اَقامَ الدِّینَ صارِمُهُ اُمُومَةٌ لَیْسَ فِیها مَنْ یُماثِلُهُ

بلکه حضرت حسین علیه السلام از حیث حسب و نسب از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علی

نیز اعلی شرفاً و افخر نسباً میباشد چنانچه در حدیث مفاخرت عرض کرد با ابن من کان اعلی شرفاً کان احبّ الی النّبی واقرب لیه منزلةً و بعد از بیان نسب و حسب خود گفت یا علی انت عند الله افضل منّی وانا افخر منك بالآباء و الامهات و الأجداد

از جمله مقامات عالیه حضرت زینب سلام الله علیها

انکه در وقعه طف شریك مصائب حضرت حسین(ع) و سهیم واردات کربلا و پرستار بقیة الله فی الأرضین امام زین العابدین علیه السّلام و سرخیل ان کاروان غم امّ المصائب عقیلة العرب حضرت زینب سلام الله علیها بود چنانچه فاضل معتمد اعتماد السّلطنه در خیرات حسان گوید در سفر عراق و واقعه کربلا زینب کبری با برادر خود حضرت سیّد الشهداء علیه آلاف التحیة و الثناء همراه بود و همیشه بحضرت این خواهر را زیاده از حد احترام مینمود و در حقیقت بعد از شهادت سیّد جوانان بهشت از کربلا تا شام و از شام تا مدینه طیبه پرستاری اهل بیت سیّد الشهداء علیه السّلام را زینب کبری مینمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن سختی و مصیبت ندید و رنج و محنت نکشید علاوه بر برادران و برادر زادگان دو پسر نیز از او در وقعه یوم الطف شربت شهادت نوشیدند در همه حال و همه جا از این کرامت و گوهر حلم یعنی حضرت زینب صبر کرد و جز کلماتی که دلیل بر رضا بقضا خدا و تسلیم با مر او باشد بر زبان نیاورد و مرحوم عالم جلیل میرزا یوسف قارضوان الله علیه در مجموعه مذکوره بعد از ذکر تعب و مشقت و شدائد حضرت حسین علیه السّلام در روز عاشوراء و حمل اجساد شریفه شهداء از مقتل بسوی خیام گوید و قد شارکه فی هذا البلاء اخته زینب علیها السّلام فکانت قد تخرج من الخیام نحو المعرکة حتی تلحق بابن اخیه عبد الله بن الحسن لتردّه الی الخیام و قد تخرج مسرعة الی المعرکة حین قتل علیّ بن الحسین فتنکب علیه فیاخذ الحسین(ع) برأسها و یردّها الی الفسطاط فانّ الظاهر من الروایات ان حمل علی

بن الحسین

افتخار به حسب و نسب حضرت زینب(ع)

مصائب کربلا و شریک بودن

بن الحسین من مصرعه انما کان بعد ردّ الحسین اخته الی الفسطاط وقد کانت تعدو ونحی حتی تناول اخاها ثوبا خلقا لیجعله تحت ثیابه ولم سراویل فانّ الذی یظهر من الروایات ان الحسین ع لم یلبسها فی الخیام وانما لبسهما بینها وبین معرکة القتال وانّ من ناوله ذلک هی اخته زینب وقد کانت تخرج من الخیام وتاتی الی معرکة القتال تنظر اخاها بلسانها وتعنیه بالالتجاء الی الاعداء وذلک حین سقط اخوها الحسین ع عن جواده علی الارض وخبر حمید بن مسلم را نقل کرده رحمة الله علیه

از جمله مراتب سامیه حضرت زینب سلام الله علیها

فصاحت و بلاغت آن بانوی حریم عصمت و طهارت است در رجحات الخلود در بغداد اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها گوید ستم زینب کبری سلام الله علیها که در فصاحت و بلاغت و عبادت و زهد و تدبیر و شجاعت شبیه پدر و مادر خود بود و بعد از شهادت حضرت حسین ع همگی امور اهل بیت بلکه فاطمیه زمره بنی هاشم بر او و تمشیت میافت و خطبها و گفتگوها او با ابن زیاد و یزید علیهما اللعنة والعذاب الشدید وغیرهم در کتاب احتجاج مذکور است و در خیرات حسان گوید و عبارات و خطب زینب کبری را محدثین و مؤلفین زینت اوراق خود ساخته وانها را که در دقایق خطابه و حقایق براعت و بیان نظر و معرفتی دارند زاید الوصف ستوده و تمجید نموده اند و از جمله عبارات رائقه ان مخدره علیا خطبه مختصری است که در وصول بکوفه بعد از واقعه جانسوز کربلا بیان فرموده و این در وقتی بود که اهل کوفه اظهار ندامت از کار زشت خود میکردند و تاسف میخوردند بعد خطبه را با ترجمه نوشته تا گوید و خطبه دیگر حضرت زینب کبری است که در شام در مجلس یزید ارتجال فرموده و صورت آن هرچند روایت مختلف رسیده است و ما بروایت ابن طاوس علیه الرحمة اعتماد کرده خطابه آن مخدره را بطولها ایراد مینمائیم و این است آن روایت پس خطبه را با ترجمه نوشته و بعد از اتمام گفته مؤلف گوید از جمله

از مصائب حضرت زینب

فصاحت و بلاغت حضرت زینب

فصاحت و بلاغت حضرت زینب ع

دو خطبهٔ قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجهٔ قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست و من رأه من السیف اثره فقد رأه اکثره تا گوید بالجمله جلالت شان و عظمت منزلت و علو مقام و رفعت قدر حضرت زینب بنت امیرالمؤمنین سلام الله علیها و علی ابیها و امها مسلم مسلمین است و از براهین قاطعه و حجج ساطعه این سخن نص صریح امام ع میباشد که در حق آن بزرگوار فرموده و انت بحمد الله عالمة غیر معلمة الخ

از جملهٔ مآثر شریفه حضرت زینب سلام الله علیها

نقل خبر مائده است که از آن مخدره روایت کرده اند چون این خبر شریف در ثاقب المناقب مذکور است و آن از جمله کتبی است که از محدثین ثلاثه اواخر یعنی صاحب وافی و بحار و وسائل فوت شده مناسب دیدم که در این مقام مسطور آید شیخ فقیه علامه عماد الدین محمد بن علی طوسی طاب مضجعه که ترجمهٔ او در نفس الرحمن و روضات الجنات و گنج دانش و مقدمه دمعة الساکبه مذکور است در ثاقب المناقب گوید عن زینب بنت علی علیه السلام قالت صلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الفجر ثم اقبل علی امیرالمؤمنین فقال هل عندکم طعام فقال له لم اکل منذ ثلاث ایام طعاما و ما ترکت فی منزلها طعاما از زینب دختر علی علیه السلام مرویست که فرمود روزی پیغمبر خدا نماز صبح را گذارده متوجه حضرت امیر ع شد و فرمود آیا نزد شما طعامی است عرض کرد سه روز است که طعامی نخورده ام و در خانه هم طعامی نداریم فرمود ما ببر بمنزل فاطمه علیها السلام پس آن دو بزرگوار داخل شدند دیدند فاطمه ع از شدت گرسنگی بیتاب است و حسنین ع نیز نزد او هستند رسول خدا فرمود ای فاطمه پدر بفدایت طعامی داری از شرم گفت نه پس برخواست و دو رکعت بگذارد آنگاه صدائی احساس نمود و ملتفت شده دید فاذا هی بصحفة ملئ ثریدا و لحما یک کاسه مملو از ترید گوشت بهشت حاضر شد برداشت و او در خدمت پدر بزرگوارش پیغمبر خدا علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و حضرت امیر علیه السلام

نقل خبر مائده از ثاقب المناقب

[illegible]

۷ نماز

منجبا

خبر مائده از حضرت زینب ع

متحیراً بسوی فاطمه نظر کرد و گفت یا بنت رسول الله من انی لک هذا قالت هو من
عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فضحک النبی و قال الحمد لله الذی جعل فی
اهلی نظیر زکریا و مریم اذ قال لها انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من
یشاء بغیر حساب ای دختر پیغمبر این طعام از کجاست گفت از جانب خدا که پروردگار هر کرا
خواهد عطا کند بدون حساب رسول خدا خندید و فرمود حمد مر خدائی را که در اهل من
نظیر زکریا و مریم قرار داد که زکریا بمریم گفت این از کجاست گفت از جانب خدا که پروردگار
هر کرا خواهد عطا کند بدون حساب و در آن اثنا که مشغول خوردن از آن مائده بودند
سائلی بدر خانه آمد و گفت السلام علیکم یا اهل البیت اطعمونی مما تاکلون سلام باد بر
شما ای اهل بیت بمن هم بدهید از آنچه میخورید پیغمبر خدا گفت اخسأ اخسأ اخسأ سه مرتبه
او را زجر کرد امیر المؤمنین ع عرض کرد ما را امر فرموده که سائل را رد نکنیم این کیست
که مثل سگ میرانی فرمود یا علی این ابلیس است فهمید که این طعام بهشتی است در صورت
سائل آمده از این طعام میخواهد پس رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلوة
والسلام آن طعام خوردند و سیر شدند و کاسه مرتفع شد و در این عالم از طعام
بهشت میل فرمودند

از جمله کرامات باهره صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها

مرحوم علامه نوری طاب مضجعه در دار السلام گوید حدثنی السید السند والحبر المعتمد
العالم العامل و قدوة ارباب الفضائل البحر الزاخر عمدة العلماء الراسخین السید محمد
باقر السلطان آبادی نفع الله به الحاضر و البادی قال عرض لی فی ایام اشتغالی ببروجرد
مرض شدید سید محمد باقر سلطان آبادی مرا خبر داد و گفت در ایام اشتغال که در بروجرد
تحصیل میکردم مرض شدیدی بر من عارض شد از بروجرد بسلطان آباد برگشتم و بواسطه
مساعدت حرکت مرض شدت کرده مواد بر چشم چپ منصب شد و رمد شدیدی و سفیدی

نقل کرامتی از دار السلام

پدید گردید و بنحوی وجع عارض شد که خواب از چشم ربود والدمن الهاء بلد را حاضر
کرده استعلاج نمود یکی گفت باید شش ماه دوا بخورد و دیگری گفت چهل روز فضاق
خلقی وکثرتی من سماع کلماتهم لکثرة ما شربت من الدواء فی تلك المدة از شنیدن کلمات
ایشان خلقم تنگ و پریشان شدم از بسکه در آن مدت دوای بسیار خورده بودم وکان لی اخ
صالح تقی اراد السفر الی المشاهد العظیمة وزیارت سادات البریة برادر صالحی داشتم در آن
ایام اراده زیارت عتبات عالیات نمود شوق من هم هیجان آمد و گفتم من نیز با تو مصاحبت
میکنم و مشرف میشوم لعل چشم خود بعتبه آستان ملائک پاسبان آن بزرگوار که تربت او
شفاء هر دردی و دواء هر ضیقی است مسح کنم و شفا یابم برادرم گفت تو با این مرض و وجع
چطور حرکت خواهی کرد و اطباء از شنیدن این عزم بطور جزم گفتند در منزل اول یا دوم
کور خواهد شد پس برادرم حرکت کرد و من در ظاهر بعزم مشایعت بمنزل اول آمدم مردی
از صلحاء اخیار آنجا بود چون از حکایت ما مستحضر شد مرا بزیارت تحریص کرد و گفت شفا
نیست مگر نزد خلفاء خدا وحجج الهی فانی کنت مبتلی بوجع فی القلب فی مدة تسع سنین وکلت
الاطباء عن تداویه فزرت ابا عبد الله الحسین ع فشفانی بحمد الله من غیر تعب ومشقة من هم
مدت نه سال بوجع قلبی مبتلا بودم و اطبا از معالجه عاجز شدند بزیارت حضرت حسین ع
مشرف شدم بحمد الله بدون تعب و مشقتی از تربت من شفا حاصل شد البته باین خرافات اطبا
گوش مکن و متوکلا علی الله بزیارت مشرف باش پس من عازم شدم و چون بمنزل دوم رسیدیم
شب درد چشم من شدت کرد اشخاصی که مرا منع میکردند زبان بملامت گشودند و متفقا گفتند
باید برگردی گفتم صبح معلوم میشود فلما کان وقت السحر وسکن الوجع قلیلا رقدت فرأیت
الصدیقة الصغری زینب الکبری بنت امام الاتقیاء علیه الاف التحیة والثناء قد دخلت علی واخذت
بطرف مقنعة کانت فی راسها و ادخلتها فی عینی و مسحتها بها و اخر شب وجع چشم من قدری ساکت شد
مرا خوابی ربود در واقعه دیدم که صدیقه صغری زینب کبری دختر امام الاتقیاء علیه الاف التحیة
والثناء تشریف آورد و بمنزل من داخل شد و گوشه معجر خود را که در سر داشت بدست گرفته

بچشم من داخل کرد و مسح نمود من از خواب بیدار شده وجعی در چشم خود ندیدم چون صبح
شد برفقا گفتم من در چشم خود المی نمی‌بینم مرا مانع نشوید اول باور نکرده بحیله و چاره حمل نمودند
من سوگند یاد کردم و روانه شدیم چون قدری راه رفتیم دست دراز کرده خرقه و دستمالی که از
بلد بچشم خود بسته بودم کنار نمودم و در بیابان و صحرا بتلها و کوهها نگاه کردم ابدا تفاوتی
بین عین راست و چپ نفهمیدم یکی از رفقا گفتم نزدیک بیا و نگاهی بچشم من بکن چون نگاه
کرد گفت سبحان الله رمد و سفیدی و اثر مرضی نیست و فرقی بین عین راست و چپ ندارد
و من توقف نموده همه زوار را صدا کردم و رؤیای خود و کرامت حضرت صدیقه صغری سلام الله
علیها را با ایشان بیان کردم ایشان شاد و مسرور شدند و بوالد و اهل بلد بشارت دادند
و دیده ایشان روشن و خاطرشان مطمئن گردید وحدثنی بتلک الکرامة شیخنا الجلیل
النبیل والعالم الذی عدم له النظیر والبدیل المولی فتحعلی السلطان آبادی الذی یاتی
الاشارة الی شطر من مناقبه وعالم جلیل بی بدیل ملا فتحعلی سلطان آبادی که در اثنای نظری
از مناقب و اشاره خواهد شد این کرامت را بمن خبر داد و فرمود که آنوقت من در سلطان
آباد بودم و این حکایت را من خود مشاهده کردم

اما کیفیت وقوف و تعیین مرقد مطهر حضرت زینب سلام الله علیها

اهل خبر و اصحاب سیر در تحقیق مضجع منور و تعیین مرقد مطهر حضرت زینب سلام الله
علیها اختلاف کرده و به سه محل نسبت داده‌اند ولی اصح انظار همین است که در یکی از قراء شام
مشهور و زیارتگاه و مطاف خاص و عام و بزینبیه معروف است و در آن مکان شریف قبر
و مقبره مجللی و صحن با صفا و مفصلی است که حجاج راه شام پیوسته بزیارت آنحضرت
مشرف میشوند و در آنجا تجدید ماتم و عزاداری میکنند و بحمد الله تعالی حقیر نیز در سفر
حج باین سعادت عظمی نایل گردیده و تأثیر غریبی در آن مکان شریف دیده‌ام مرحوم اعتماد
السلطنة در خیرات حسان گوید اما تربت منور حضرت زینب باصح روایات در یکی از قراء

تعیین مرقد حضرت زینب (ع)

شام واینک آن مضجع مشهور وزیارتگاه است وبعضی از متتبعین اهل خبر در این
باب میگویند سال مجاعه در مدینة الرسول اتفاق افتاد عبدالله بن جعفر با عیال بسمت
شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مختصر مراجعت نماید در ایام توقف در ضیعه وقریه
که اکنون مزار زینب سلام الله علیها آنجاست آنحضرت مزاج شریفشان از استقامت منحرف
گردید وبآن مرض درگذشت وهمانجا بخاک رفت ومؤید این کلام متین وصحیح است آنچه
ثقة المحدثین فاضل معاصر حاج شیخ عباس قمی اطال الله بقائه در هدیة الزائرین گوید
اگر گوئیم این مزار که در شام است البته از حضرت زینب کبری است باید اعتماد کنیم بآن
مطلبی که پاره از متتبعین اهل خبر نوشته اند وحقیر نیز از شیخ مرحوم ثقة الاسلام نوری
طاب ثراه شنیده ام وحاصلش آنکه هنگامی چنان افتاد که در مدینه طیبه حالت قحط وغلا روی
داد عبدالله بن جعفر زوج حضرت زینب علیهما السلام با عیال خود روی بطرف شام نهاد
تا در آنجا بماند وبعد از قحطی بمدینة الرسول بازشود در ایام[۷] که در شام توقف داشت در
ضیعه وقریه که اکنون مزار منور حضرت زینب (ع) در آنجا واقع است آنحضرت را حال استقامت
از مزاج عصمت امتزاج بگشت وبآن رنج درگذشت ودر همانجا بخاک رفت واما آنچه را
که گفته اند که اهل بیت دوباره اسیر کردند وبشام او یزید در دفعه دوم حضرت زینب (ع)
وفات کرد وسبب وفات آنحضرت را نیز بطور مختلف ذکر کرده اند واشاره بمصیبتهای عظیم نموده
اند تمام از درجه اعتبار ساقط وهابط است ومحل اعتماد نشاید انتهی وبعد از کلام این
دو نفر فاضل مورخ ومحدث دیگر وثقی وروحی بکلام صاحب طراز المذهب مظفری
که گفته در مدینه است وکلام صاحب مشارق الانوار که گفته در مصر است نمیماند
وبهیچ وجه محل اعتنا نخواهد شد زیرا که فاضل ماهر میرزا عباسقلیخان سپهر گفته
آنچه صحیح مینماید این است که حضرت زینب (ع) بعد از مراجعت بمدینه طیبه وفات کرده ودر
مدینه مدفون شده دیگر وفاتش چه وقت بوده استخدام نداند چه بدون دلیل ادعا کرده وسندی
هم ذکر ننموده وشیخ عبدالرحمن مصری از علماء سنی وبلاد عرفانی تمسک جسته چنانچه در خیرات

۷ ان

خبر هلال بن نافع بجلی

حسان گوید صاحب مشارق الانوار که کتابی است مشتمل بر غث و سمین مقبره منوّره حضرت زینب و مقبره حضرت سکینه و فاطمه بنتی الحسین و جمعی دیگر از اهل البیت صلوات الله علیهم که هم نام از قدمای ایشان در جاهای دیگر است همه را در مصر می‌داند و در این باب ضرورة تأویلات عرفانی تمسک می‌جوید انتهی و ما تأویلات ابن جماعت را نیز تأویلات شیطانی می‌دانیم

وقعه‌ای از وقایع شب عاشوراء
ایضاً بی‌تابی حضرت زینب کبری سلام الله علیها
و خبر هلال بن نافع علیه الرحمه

سید حسین بن سید مهدی طباطبائی گوید

تَغشَی الوَغی بِأوِدّاءَ تَوَدُّ بأن ... یَمَسَّها اللهُ فیها ثُمَّ یَحبِسُها

مَیلُ المَعاطِفِ فی الهَیجاءِ مِن طَرَبٍ ... کأنَّ مَنیَتَها أقصی أمانیها

أسادُ حَربٍ إذا اسوَدَّت مَلاحِمُها ... یَجلو بِبیضِ الظُبی فی رادِ داجیها

یَجولُ إن شَمسُها جالَت وإن وَقَفَت ... دارَت عَلیها نَعیها البأسَ یَحمیها

فَکُلَّما صالَتِ الأقوامُ وازدَلَفَت ... تُلقِمُها بِحُدودٍ مِن مَواضیها

تَکُرُّ ظامِئَةَ الأحشاءِ ذی غَلَلٍ ... أبَت بِغَیرِ کُؤوسِ المَوتِ تَرویها

لَو تَملِکَنَّ بِداها غَیرَ أنفُسِها ... نَفساً لَکانَت بِذاکَ الیَومِ تَفدیها

میرزا اتقی علیه الرحمه گوید

امشب زنالهای غم افزای اهل بیت ... روشن شود مصیبت فردای اهل بیت

فریاد اهل بیت ز امشب برآست ... یا رب سیاه کن رخ اعدای اهل بیت

فردا نمی‌شود از ناله آشکار ... در قتلگه اگر برسد پای اهل بیت

تتمه خبر هلال بن نافع

غش کرده کودکان ز عطش گرچه خود بُدند ‌‌ ‌ برجا بُود تا رمقی سقای اهل بیت

مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی در دمعة الساکبة از مؤلفات بعض معاصرین از مفید علیه الرحمة
روایت کرده که گوید لمّا نزل الحسین (ع) فی کربلا کان اخصّ اصحابه و اکثرهم ملازمة له
هلال بن نافع سیّما فی مظانّ الاغتیال لانه کان حازماً بصیراً بالسیاسة چون حضرت
حسین (ع) در زمین کربلا نزول اجلال فرمود اخصّ اصحاب و محرم اسرار آنحضرت هلال بن نافع
بود خصوص در موارد حزم زیرا که او عارف بامور سیاست بود پس شبی آنحضرت از خیام حرم
بیرون شتافت و تنها مسافت بعیدی طی فرمود هلال ملتفت شده شمشیر حمایل کرد و خود را
بسرعت بحضرت رسانید فرآه یختبر الثنایا و العقبات و الاکمات المشرفة علی المنزل دید
آنجناب گودالها و تلها تا که مشرف بخیام طاهرات است اختبار و ملاحظه میفرماید هلال
گوید آن بزرگوار ملتفت شده مراد دید فرمود من الرجل هلال گفت هلال است عرض کردم
آری قربانت شوم این دل شب از خروج شما بجانب معسکر دشمن نگران شدم فرمود ای هلال
خرجت اتفقّد هذه التلاع مخافة ان تکون کمناً لهجوم الخیل علی مخیّمنا یوم تحملون و یحملون
بیرون آمدم تا این گودالها را تفتیش کنم مبادا از دشمن کمین نماید و حین قتال بخیام حرم
حمله آورد آنگاه برگشت و از ذات الیسار تشریف آورد و فرمود هی هی والله وعدٌ لا
خلف فیه آنست است سوگند با خدای وعده ایست که خلفی ندارد بعد فرمود ای هلال
الا تسلک ما بین هذین الجبلین من وقتک هذا و انج بنفسک چرا این دل شب میان این دو
کوه نمیروی تا از دشمن نجات یابی هلال خود را بقدمهای حضرت انداخت و گفت اذاً ثکلت هلالاً
امّه ما در هلال بعزایش بنشیند اگر این بیوفائی را بکند سیدی ان سیفی بألف و فرسی مثله
ای مولای من این شمشیر را بهزار درهم و اسب خود را نیز بهزار درهم خریده ام سوگند بآن
خدائیکه بمعرفت حق تو مرا منت گذارده از حضور تو نخواهم برگشت تا شمشیرم از بریدن
و اسبم از دویدن باز بماند آنگاه از من گذشت و بخیمه خواهرش زینب داخل گشت من
در خارج خیمه منتظر ایستادم که شاید از خیمه بیرون آید پس خواهرش برخاست و متکائی

اضطراب حضرت زینب ع

از برای برادر بنهاد و مخفی مشغول صحبت شدند ناگاه صدای زینب بلند شد و گفت وا أخاه
أشاهد مصرعك برادرجان من چطور ترا کشته ببینم و برعایت این زنان و اطفال مبتلا بشوم
و تو خود میدانی که این گروه جفا چه قدر حقد قدیمی و کینه دیرینه در سینه دارند بعز علی مصرع
هؤلاء الصفوة وأقمار بنی هاشم دشوار است مرا قتل این جوانان هاشمی و اقمار فلك
رسالت بعد عرض کرد برادرجان آیا این بقیه اصحاب خود را اختبار و امتحان کرده‌ای من میترسم
که وقت قتال و اشتعال نایره حرب ایشان نیز بروند و ترا تنها بگذارند حضرت بگریست و فرمود
ای والله لقد لهزتهم وبلوتهم ولیس فیهم إلا الأشوس الأقعس یستأنسون بالمنیة دونی استیناس
الطفل بلبن أمه ای سوگند بخدای اختبار و امتحان کرده‌ام ایشان را و نیست در میان ایشان
مگر دلیر و شجاع که مشتاقند بر مرگ نزد من مانند اشتیاق طفل بشیر مادرش هلال از
شنیدن این مقال از غیرت گریست و بخیمه حبیب بن مظاهر آمد و دید حبیب شمشیر برهنه در دست
نشسته سلام داد و بدر خیمه نشست حبیب گفت ای هلال چرا از خیمه خود بیرون آمده‌ای هلال
ماجری را کما جری بنا کرد حبیب گفت ای والله لولا انتظار امره لعاجلتهم وعالجتهم هذه
اللیلة بسیفی آری سوگند بخدای اگر منتظر اجازه او نبودم امشب این شمشیر بمناجزت
سبقت میجستم هلال گفت ای حبیب من حال خواهرش زینب را بسیار پریشان و مضطرب
دیدم و گمان میکنم که دیگر زنان و اطفال نیز باخبر باشند و با تو جزع و بیتابی نمایند آیا
میتوانی که اصحاب را جمع بکنی و ایشان را بکلامی مطمئن و آسوده خاطر نمائی حبیب گفت سمعاً
وطاعة حبیب از یک طرف و هلال از یک طرف اصحاب را ندا کردند پس ایشان مانند کواکب
تابان از افق خیام طلوع کردند حبیب با ولاد هاشم گفت برگردید بخیمه‌های خودتان خدا چشمان
شما را گریان نکناد آنگاه با اصحاب خطاب کرد و گفت یا أصحاب الحمیة ولیوث الکریهة هذا
هلال یخبرنی الساعة بکیت و کیت ای صاحبان حمیت و شیران یوم کریهة این هلال است
که از اضطراب اهل بیت رسالت خبر میدهد و گوید که خواهر مولای شما از ماندن ما
نیز مطمئن نیست اخبرونی عما انتم علیه فجردوا صوارمهم ورموا عمائمهم بگویید ببینم که در

شب عاشورا

زینب کبری از اضطراب اصحاب هلال

اجتماع اصحاب وفادار

نصرت او چه خیال دارید ایشان تمام شمشیرها از نیام بر افراشتند و عمامه‌ها از سر برداشتند گفتند ای حبیب سوگند بآن خدائیکه مجید کرد ما را توفیق موقف این مقام شریف داده اگر یکی از این قوم حرکتی بکند سرش از بدنش برگیریم و بیدرنگ خود ملحق میکنیم و وصیت رسول خدا را در حق ذریه او حفظ مینمائیم گفت پس با من باشید حبیب از پیش و اصحاب از عقب آمدند تا میان طنابهای خیام حرم ایستادند حبیب ندا در داد ای بانوان حریم عصمت و ای پردگیان و دایع رسالت هذه صوارم فتیانکم آلوا ان لا یغمدوها الا فی رقاب من یبتغی السوء فیکم وهذه اسنة غلمانکم اقسموا ان لا یرکزوها الا فی صدور من یفرق نادیکم این شمشیرها اعوان شماست که عهد کرده اند در غلاف نگذارند مگر در رقاب دشمنان شما و این نیزه‌ها غلامان شماست که سوگند خورده اند در مرکزی قرار ندهند مگر در سینه‌های اعداء شما چون آن شاه کم سپاه صدای اصحاب را شنید با اهل حرم خطاب کرده فرموده اخرجن علیهم یا آل الله ای آل الله از خیمه بیرون[۲] باشید چون اهل بیت رسالت از خیمه‌ها دویدند و ایشان را با آن حالت دیدند نصرت تحریص کرده فرمودند حاموا ایها الطیبون عن الفاطمیات ای مردان پاک سرشت حمایت بکنید بفاطمیات و هاشمیات و اگر کوتاهی نماید عذر شما نزد جد ما رسول خدا چه خواهد بود راوی گوید سوگند بخدا لا شریک له لقد ضجوا ضجة ماجت منها الارض که اصحاب از شنیدن این کلام چنان ناله و ضجه نمودند که زمین کربلا بزلزل درآمد و مراکب اصحاب بصیحه و شیهه آمدند که گویا صاحبان خود را صدا کنند

۲ بیرون
۷ نساء

وقفه چهارم از وقایع شب عاشوراء در عبادت و تهجد حضرت حسین و اصحاب بزرگوار

شیخ محمد بن نفیع رحمه الله گوید

فاستمهل السبط الطغاة لعله		یدعوا الی الله العلی بضرع	

عبادت و تهجد حضرت حسین و اصحاب

تا قام لیله یناجی ربه ... طوراً و یسجد فی الظلام و یرکع

ابن السمین علیه الرحمة گوید

وآبوا الی انصاره بطلب الرجی ... و یوعد اذ حث لدنه و عود

یقول ابشروا فالفوز من بعد هذه ... معد و عیش فی الجنان رغید

و حور حسان ما لهن مناظر ... یضاهی و فی دار الخلود خلود

و باتوا فمنهم ذاکر و مسبح ... و داع و منهم رکع و سجود

قال الله تعالی یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا مراتب عبادات و طاعت و افعال خیریه و مقام تهجد و ریاضت و صلوة لیلیه حضرت حسین علیه السلام را علماء و مورخین خاصه و عامه در کتب آثار و اخبار بتفصیل ثبت و ضبط نموده اند سید اجل رضی الدین علی بن طاوس قدس سره در ملهوف گوید که ابن عبد ربه در جزو رابع از کتاب العقد گفته قیل لعلی بن الحسین ما اقل ولد ابیک فقال العجب کیف ولدت له کان یصلی فی الیوم و اللیلة الف رکعة فمتی کان یتفرغ للنساء بحضرت سجاد علیه السلام عرض کردند چه اندک است فرزندان پدر بزرگوارت فرمود شگفت می آید مرا از این پرسش چگونه بسیار خواهد بود فرزندانش که در شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذارد پس کی فراغت حاصل آید که با زنان خلوت کند و قاضی القضات زین الدین ابو الولید محمد بن الشحنه الحلبی الحنفی که ترجمه او در مجلد منزله عبقات الانوار مذکور است در تاریخ روض المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر در احوال حضرت حسین گوید و الصحیح ان عمره کان خمساً و خمسین سنة قیل حج خمساً و عشرین حجة و کان یصلی فی الیوم و اللیلة الف رکعة و عالم متبحر ملا احمد علی مجلسی رضوان الله علیه در رسائل عشره از استیعاب یوسف بن عبد البر نقل کرده که و کان الحسین فاضلا دیناً کثیر الصوم و الصلوة و الحج و قال مصعب الزبیری حج الحسین بن علی خمساً و عشرین حجة ماشیا و عز الدین علی بن

مراتب عبادت حضرت حسین

محمد المعروف بابن الاثیر در اسد الغابة فی معرفة الصحابة گوید کان الحسین رضی الله عنه فاضلا کثیر الصوم والصلوة والحج والصدقة وافعال الخیر جمیعها ورشید الدین محمد بن علی بن شهر اشوب مازندرانی قدس سره در مناقب از عیون المجالس روایت کرده که انس بن مالک گوید من در ملازمت حسین علیه السلام بودم گاهیکه بر سر قبر خدیجه رسید سخت بگریست ثم قال اذهب عنی قال انس فاستخفیت عنه بعد فرمود دور باش از من لاجرم من بسکوت شدم وانحضرت بنماز ایستاد وزمانی دیر سپری شد پس شنیدم که همی گفت

یا رب یا رب انت مولاه — فارحم عبیدا الیک ملجاه
یا ذا المعالی علیک معتمدی — طوبی لمن کنت انت مولاه
طوبی لمن کان خائفا ارقا — یشکو الی ذی الجلال بلواه
وما به علة ولا سقم — اکثر من حبه لمولاه
اذا اشتکی بثه وغصته — اجابه الله ثم لباه
اذا ابتلی بالظلام مبتهلا — اکرمه الله ثم ادناه

چون حسین این فقرات را بنهایت رسانید از حضرت کبریا بدین کلمات مسلسلات او را اجابت رسید

لبیک عبدی وانت فی کنفی — وکلما قلت قد علمناه
صوتک تشتاقه ملائکتی — فحسبک الصوت قد سمعناه
دعاک عندی یجول فی حجب — فحسبک الستر قد سفرناه
لو هبت الریح فی جوانبه — خر صریعا لما تغشاه
سلنی بلا رغبة ولا رهب — ولا حساب انی انا الله

واین طور بود سجیه مرضیه حضرت حسین علیه السلام در کثرت صلوة وکمال صفات خود چنانچه حضرت حجت عجل الله فرجه در چند جا از زیارت ناحیه مقدسه باین معنی اشاره نموده میفرماید وفیا لذمم رضی الشیم ظاهر الکرم متهجدا فی الظلم ونیز میفرماید وللقرآن سندا وللامة عضدا وفی الطاعة مجتهدا حافظا للعهد والمیثاق ناکبا عن سبل الفساق باذلا للمجهود

عبادت و تهجد حضرت حسین

طویل الرکوع والسجود زاهداً فی الدنیا زهد الراحل عنها ناظراً الیها بعین المستوحشین
منها آمالک عنها مکفوفة وهمتک عن زینتها مصروفة والحاظک عن بهجتها مطروفة و
رغبتک فی الآخرة معروفة واگر کسی خواهد مراتب شوق ومحبت آنحضرت را در عبادت وتهجد
پروردگار خود بداند ملاحظه نماید که در عصر تاسوعا با آن گروه اشرار وهجوم دشمن خونخوار
برادر خود ابوالفضل علیه السلام را میفرماید ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم الی غدوة و
تدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة وندعوه ونستغفره فهو یعلم انی قد کنت احب
الصلوة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار این جماعت را دیدار کن واگر توانی این
مناجرت ومبارزت را از این شب واپس افکن تا اینکه امشب خدا برا نماز گذاریم وشب را بدعا و
استغفار بپایه برم چرا و میداند که من نماز را و قرائت قرآن را وکثرت دعا و استغفار را دوست
میدارم وهمین طور بود حال آنحضرت در آن شب تا آخر چنانکه مفید علیه الرحمة در ارشاد گوید فقام
اللیل کله یصلی ویستغفر ویدعو ویتضرع وقام اصحابه کذلک یصلون ویدعون ویستغفرون
وسید ابن طاوس رضوان الله علیه در ملهوف گوید وبات الحسین ع واصحابه تلک اللیلة
ولهم دوی کدوی النحل ما بین راکع وساجد وقائم وقاعد فعبر علیهم فی تلک اللیلة من
عسکر عمر بن سعد اثنان وثلاثون رجلاً که تمام آن شب حضرت با اصحاب خود مشغول عبادت
وطاعت بود گاهی در رکوع وسجود وگاهی در مناجات با معبود خود گاهی مشغول تلاوت وتضرع
ودعا وصدای تسبیح وتهلیل از لشکر سعادت اثر مثل صدای مگس عسل تا بامداد بفلک اثیر
بلند بود وسی و دو نفر از لشکر مخالف متنبه شدند که با این گروه چگونه جنگ کنیم بعسکر
حضرت ملحق شدند وسعادت ملازمت اختیار نمودند

لا اشرقت لیلة صارت صبیحتها	بدور آل رسول الله فی خسف
لا اشرقت شمس یوم صار فی غده	شموس آل رسول الله فی کسف

وقعه پنجم از وقایع شب عاشوراء

ایفاد حضرت علی اکبر علیه السلام

شیخ اجل صدوق علیه الرحمة در امالی مسنداً از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود وارسل علیاً ابنه فی ثلاثین فارساً وعشرین راجلاً لیستقوا الماء وهم علی وجل شدید حضرت حسین علیه السلام در شب عاشوراء علی اکبر را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند ثم قال لاصحابه قوموا فاشربوا من الماء یکن آخر زادکم وتوضؤا واغتسلوا واغسلوا ثیابکم لتکون اکفانکم پس حضرت باصحاب خود فرمود که از این آب بیاشامید که آخر توشه شماست و وضو بسازید و غسل کنید و جامه‌های خود را بشوئید که کفنهای شما خواهد بود **مؤلف گوید** این هم یک اخبار مخصوصی بود از زبان ملک علام از شهادت اولاد واصحاب یعنی فردا شما مقتول خواهید شد و این جامه‌ها کفنهای شما خواهد بود اینها را بشوئید تا پاکیزه شود اما چه گویم آن جامه‌ها که پوشیده و بجای کفن خود اختیار کرده بودند در روز عاشوراء با اینکه از چوب نی و شمشیر و ناوک تیر پاره پاره شده و بخون و خاک آغشته شده بود از بدن مجروح ایشان کندند و از ابدان لطیفه و اجساد شریفه را عریان و برهنه بروی خاک انداختند چنانکه مرحوم عالم فقیه حاج شیخ جعفر شوشتری طاب مضجعه در رساله منهج الرشاد گوید کسی که در میدان جهاد کشته شد یعنی روح همانجا از او مفارقت نمود یا مجروحاً او را بردند جان داد در بیرون میدان و هنوز حرب برقرار باشد غسل نمیخواهد و کفن هم نمیخواهد بلکه در همان رختهای خود با خون پیچیده میشود و براو نماز کرده و دفن میشود هم چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در شهداء احد فرمود زملوهم بدمائهم بلی مثل شهداء کربلا را کفن لازم بود چونکه لباس برایشان نگذاشتند که در آن مزمّل شوند فزملوهم بدمائهم در حق ایشان جاری نیست

بِأَبِی الجُسُومُ العارِیاتُ عَلَی الثَّری	ما سَتَرَها اِلّا المُثارُ غُبارِ
بِأَبِی الجُسُومَ الضّائِعاتِ وَحیدَةً	ما أُنْسُها اِلّا وُحُوشُ قِفارِ

وقعه شمر از وقایع شب عاشوراء

شب عاشورا

حفر خندق در دور خیمه‌گاه و شماتت شمر و ابن ابی جویریة المزنی در صبح عاشوراء و سوختن مزنی در آتش خندق

شیخ اجل مفید علیه الرحمة در ارشاد گوید ثم خرج الی اصحابه فامرهم ان یقرب بعضهم بیوتهم من بعض وان یدخلوا الأطناب بعضها فی بعض وان یکونوا بین البیوت فیقبلوا القوم من وجه واحد والبیوت من ورائهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم قد حفت بهم الا الوجه الذی یأتیهم منه عدوهم که حضرت در شب عاشوراء اصحاب را بفرمود تا خیمه‌ها را نزدیک یکدیگر زدند وطنابها بهم پیوستند تا خیام حرم عصمت وطهارت در پشت وقتال از یکسو باشد وشیخ صدوق رضوان الله علیه در امالی از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده که فرمود ثم ان الحسین ع امر بحفیرة فحفرت حول عسکره شبه الخندق وامر فحشیت حطباً حضرت حسین علیه السلام امر کرد تا گرداگرد خیام خلال خندقی مانند جوئی کندند از نی وچوب انباشتند وآماده داشتند که لشکر مخالف از پشت خیام حمله نتوانند نمود انتهی ودر صبح عاشوراء چون آنحضرت مهیای جنگ شد بفرمود تا آن حطب وقصب که در خندق انباشته داشتند آتش درزدند تا مبادا در غلوه جنگ پاره از سپاه کوفه از جانبی بگریز بلشکرگاه درآیند در ارشاد گوید واقبل القوم یجولون حول بیوت الحسین علیه السلام فیرون الخندق فی ظهورهم والنار تضطرم فی الحطب والقصب الذی کان القی فیه چون لشکر ابن سعد جنبش کردند وگرداگرد خیام حرم برآمدند بدان خندق نگریستند که آتش اندر زده وافروخته بودند شکفتی گرفتند شمر بن ذی الجوشن لعنه الله بانگ برداشت یا حسین تعجلت النار قبل یوم القیمة ای حسین مگر پیش از روز محشر باتش شتاب داری امام ع فرمود این گوینده کیست مگر شمر است گفتند چرا اوست فرمود یا بن راعیة المعزی (عنز) انت اولی بها صلیا ای پسر زن بزچران تو سزاوارتری باتش افروخته مسلم بن عوسجه خواست تا خدنگی بسوی او بگشاید حضرت مانع شد عرض کرد دعنی حتی ارمیه فانه الفاسق من اعداء الله وعظماء الجبارین

عن هذا ضبط المؤلف والصحیح راعیة المعزی ...

شماتت ابن ابی جویریه المزنی

وقد امکن الله منه اجازت فرمانه ابن فاسق را که از عظمای جبابره و متکبرین است
بدین نیز بنیز امام فرمودی چه من مکروه میدارم که با این جماعت ابتدا بمقاتلت کنم
وصدوق علیه الرحمه در امالی گوید آنگاه ابن ابی جویریه المزنی اسب بکنار خندق راند
چون ضیعت خندق و نیز از لهب را نظاره کرد در عجب شد و دست برهم زد و ندا در داد ای
حسین و اصحاب حسین ابشروا بالنار فقد تعجلتموها فی الدنیا بشارت باد شما را باتش که در
دنیا برای خود افروختید حضرت فرمود کیست[۷] گفتند ابن ابی جویریه المزنی حضرت نفرین کرد
اللهم اذقه عذاب النار فی الدنیا ای پروردگارا او را در دنیا عذاب آتش بچشان
در زمان اسب او برمید و او را از پشت خویش بخندق درانداخت و در آتش بسوخت و در
ناسخ گوید چون گفتند این ابن ابی جویریه است حضرت فرمود اتعیرنی بالنار وانا قادم
علی رب کریم آیا مرا باتش تعییر میکنی و حال آنکه من بحضور پروردگار کریم میروم آنگاه نفرین
کرد و اسب او برمید و آغاز جولان نهاد و او را از پشت خویش درانداخت چنانکه یکپایش
در چنبر رکاب مقید گشت هم چنانش همی کشید تا بخندق درافکند و در آتش بسوخت اصحاب
حسین علیه السلام چون این بدیدند بانگ تکبیر برآوردند فقالوا یا لها من دعوة ما اسرع
اجابتها و از سرعت اجابت این دعوت شاد و شاکر شدند و ندائی از اصحاب برآمد که
نهنئک لاجابة یابن بنت رسول الله گوارا باد ترا اجابت دعوت ای پسر رسول خدا از لشکر
ابن سعد مروان بن وائل حدیث کند که چون من این صورت بدیدم از قتال با ابو عبدالله
پای درکشیدم ابن سعد گفت چرا قتال نکنی گفتم با حسین دست باز داشتم سوگند باخدا
که من دیدم چیزی از اهل این بیت که تو ندیدی والله هرگز با حسین قتال نخواهم داد انتهی
آتش در همان خندق همچنان بود تا عصر عاشورا چون لشکر مخالف هجوم آوردند از آتش همان
خندق بر داشتند خیام حرم عصمت و طهارت زدند و اموال المصطفی را بغارت بردند

شیخ عبدالحسین اعسم علی قافیه حرف الطاء گوید

۷ ابن جوزه

خیام حرم ... سوختن ابرار ... (حاشیه)

اشاره به سوختن لشکر خیام حرم را

ما آنس لا آنس الفجائع نساء اذ
هجمت خیولهم علی الفسطاط

اخرجن منه والهات تشتکی
بعد انتهاك الستر ضرب سیاط

صبغت ترائبها دماً اذ نهبها
اذ حرّمت بناتهن الاقراط

حسری تضاعف فی النهار شجونها
وتودّ اسراع الظلام الفاطی

ما حال بنت محمد لو شاهدت
بمتونهن علائم الاوساط

وتری کریمة نجلها مخضوبة
بدمائه فوق عواسل الاشراط

شغلوه عن تسریحها حتی خطت
ایدی اللئیم بها عن الامشاط

یا وقعة لم تنضبط نجعاتها
هیهات قد اعیت علی الضباط

عالم ادیب آقا میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی گوید

شد چو خورشید امامت در حجاب
سر برآوردند خفاشان ز خواب

سوی خرگاه امامت تاختند
کافران دین را ز حرم نشناختند

خیمه‌ای کز تار زلف عنبرین
در جنان رشته طنابش حور عین

ز اطلس عرش معلا سقف اش
سرّ آن اعراف نهان در حقراش

قبه‌اش کو برده از اوج سپهر
خیره از نورش دو چشم ماه و مهر

پوش زرین فلک پیرایه‌اش
حقه صد خورشید زیر سایه‌اش

او فکنده در بسیط نینوی
صبغة الرحمن علی العرش استوی

شهپر جبریل جاروب درش
جلوه گاه طور سینا منظرش

فرقه نمرود با آن بی‌حیا
سوختند آن بارگاه کبریا

خانه دین شد از آن آتش بباد
پرده پوشان روی در صحرا نهاد

آن یکی آتش گرفته دامنش
وان دگر چاک از جفا پیراهنش

شد بباد از بانوان تاج و در
گوشوار از گوش و معجرها ز سر

شب عاشوراء

وقعۀ هفتم از وقایع شب عاشوراء

منام حضرت حسین علیه السلام در آخر شب و رؤیای آنحضرت

مرحوم علامۀ مجلسی طیّب الله رمسه در عاشر بحار از کتاب مناقب روایت کرده فلمّا کان
وقت السّحر خفق الحسین ع برأسه خفقة ثمّ استیقظ فقال اتعلمون ما رأیت فی منامی السّاعة
چون آخر شب عاشوراء شد حضرت حسین ع را لحظۀ خواب ربود آنگاه از خواب بیدار
شد و فرمود میدانید که در خواب چه دیدم گفتند یابن رسول الله چه در خواب دیدی
بیان نفرما فرمود رایت کان کلابا قد شدّت علیّ لتنهشنی و فیها کلب ابقع رایته اشدّها
علیّ در خواب دیدم که سگی چند بر من حمله کردند و در آن میان سگ ابلقی بود که زیاده
از دیگران بر من حمله کرد و گمان دارم از کسیکه مرا میکشد پیس باشد بعد دیدم که جدّم
حضرت رسول ص با جمعی از اصحاب خود بنزد من آمدند و جدّم فرمود یا بنیّ انت شهید آل
محمد و قد استبشرت بک اهل السّموات و اهل الصفیح الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة
عجّل و لا تؤخّر ای فرزند گرامی توئی شهید آل محمد و اهل آسمانها و ساکنان ملاء اعلی
را بقدوم شریف تو بشارت داده اند و انتظار روح مقدّس تو میکشند تعجیل کن که امشب
نزد ما افطار نمائی و اینک ملکی از آسمان نازل شده و شیشۀ سبزی آورده است که چون تو
شهید شوی خون ترا در آن شیشه کند و بآسمان برد این است خواب من و قد انف الامر
و اقترب الرّحیل من هذه الدّنیا لا شکّ فی ذلک و کار من باخر رسیده و زمان کوچ از این
عاریت سرا نزدیک شده و شکی در آن نمیباشد

شروع بوقایع روز عاشوراء

چون وقایع این روز مصیبت کبری و فجایع این روز داهیۀ عظمی خارج از حدّ احصا

شروع بوقايع روز عاشوراء

وبيرون از اندازهٔ استقصاء بوده واگر بخواهيم باان نسبك وترتيبى كه از اول محرم تا اخر شب عاشوراء تاليف شده مسطور گردد البته مجلدات عديده كفايت نخواهد كرد فلذا از اين مقام تا اخر كتاب بطريق اجمال مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى

وقبل از ذكر وقايع روز عاشورا لازم است ابيات معنى عاشورا ونقل بعضى اخبار متعلقه بامروز

سيد حيدر حلى ره در استنهاض ونوائب عاشوراء گويد

عجبا لسيفك كيف يصبح غمده — وشباه كافل وترك المضمون

لله قلبك وهو اغضب للهدى — ما كان اصبره لهتك الدين

فيم اعتذارك في النهوض وفيكم — للضيم وسم فوق كل جبين

ابيستكم فقدت قوائم بيضها — ام حبلكم اضحى بغير متون

لا مثل يومكم بعرصة كربلا — في سالفات الدهر يوم شجون

يوم ابى الضيم صابر محنة — غضب الاله لو نعاها في الدين

سلبت اطراف الاسنة مهجة — نفدى بجملة عالم التكوين

وقفت له الافلاك حين هويه — وتبدلت حركاتها بسكون

وبها نعاه الروح يهتف منشدا — عن قلب واله بصوت حزين

اضحى عبد الله كيف لك الفنا — نفدت وراء حجاب المحزون

حضرت مستطاب مرجع الأحكام حجة الأسلام آقا ميرزا صادق آقا مجتهد تبريزى دامت بركاته در همين معنى همين قافيه گويند

روز عاشورا

كلام مستطاب از فضائل

خبر طریحی در مناجات موسی ع

ما للكرام الى العلى عذرُ اذا | قعدوا وقائم سيفهم بيمين
والسيف ماوى الظن في غماده | واذا سللت اراك كل يقين
حاشاك يا مولى الانام وسيد | البيت المعظم والصفا وحجون
ان لا يهيجك غمة قد عمّت | الدنيا تشيب رأس كل جنين
بمناك نهوي للحسام وتنثني | صفحاً كمعتمد لغير امين
حاشا التقاعس من حسام كافل | لنفاذ امر للاله مصون
فيم الوقوف وقد رقى النيل الزبى | فانهض فان الصدع غير هيّن
قد شيد اعمدة الضلال شوامخا | باوى اللئام بها قرير عيون
والكفر قد شمل الزمان واهله | يختال فيهم شامخ العرنين
اتراك ناعية الطفوف بمحكم | لم يحر ام قد عاق غمض جفون
يا وقعة من هولها شابت ذوا | ئب ليلها والفجر غير مبين
ونهارها ممحوة ايا ته | كالليل ممدود الظلام دجين

شیخ فخرالدین طریحی علیه الرحمه در منتخب و مجمع البحرین گوید که در مناجات حضرت موسی علیه السلام وارد شده که عرض کرد یارب لم فضلت امة محمد ص على سائر الامم پروردگارا بچه جهت امت محمد ص را بر سایر امتها تفضیل دادهٔ ندا رسید فضلتهم لعشر خصال که جهت ده خصلت عرض کرد وما تلك الخصال التى يعملونها حتى آمر بنى اسرائيل يعملونها چیست ان خصال عشره تا بنی اسرائیل نیز بگویم بجا آورند ندا رسید الصلوة والزكوة والصوم والحج والجهاد والجمعة والجماعة والقرآن والعاشوراء عرض كرد يارب وما العاشوراء خدايا عاشوراء چیست ندا آمد البكاء والتباكى على سبط محمد والمرثية والعزاء على مصيبة ولد المصطفى گریستن واظهار گریه کردن وذکر مصیبت وعزا داشتن بر سبط محمد مصطفی ای موسی بندهٔ از بندگانم نیست در آن زمان که بگرید یا اظهار ملال نماید ونعزیه فرزند محمد مصطفی را بدارد مگر آنکه بهشت از برای او برقرار است وکسی نیست

٧ والعلم

فضایل تعزیه در اعظم بودن مصیبت کربلا

که صرف کند از مال خود در محبت فرزند پیغمبرش طعامی یا غیر آن بقدر درهمی یا دیناری مگر آنکه برکت آن درهم هر درهم را بهفتاد برابر و گناهانش آمرزیده شود و داخل بهشت گردد وعزتي وجلالي ما من رجل او امرأة سال دمع عينيه في يوم عاشوراء وغيره قطرة واحدة الا وكتبت له اجر مائة شهيد بعزت وجلالم سوگند که نیست بنده‌ای که قطرهٔ اشکی از چشم بریزد در روز عاشوراء و غیر آن مگر آنکه اجر صد شهید را از برای او بنویسم

فضل عاشوراء

خبر عبدالله بن فضل هاشمی در اعظم بودن مصیبت عاشوراء از جمیع ایام

شیخ مفلح صیمری ره گوید

از قصائد شیخ مفلح صیمری

وَأعظمُ من كلّ الرزايا رزيةً ... مصارعُ يومِ الطفِّ أدهى وأعظمُ

فما أحدثت الأيامُ من يومِ أنشئت ... ولا حادثٌ فيها إلى يومِ تعدمُ

بأعظمَ منها في الزمانِ رزيةً ... يقامُ لها حتى القيامةِ مأتمُ

ولم أنسَ سبطَ المصطفى وهو ظامئٌ ... يذادُ عن الماءِ المباحِ ويحرمُ

وقد صرعت أنصارُه وهو مفردٌ ... ينادي ألا أهلٌ راحمٌ يرحمُ

ألسنا أولي القربى الذي أوجبت لنا ... مودتنا آيُ الكتابِ عليكمُ

نموتُ عطاشاً آلَ بنتِ محمدٍ ... ويشربُ هذا الماءَ تركٌ وديلمُ

شیخ علی بن شیخ جعفر رحمهما الله گوید

وأعظمُ أحداثِ الزمانِ رزيةٌ ... بكتها الصخورُ الصمُّ وهي جلامدُ

وداهيةٌ دهيا غمَّ نهارَها ... وطار بها نقعٌ إلى الأفقِ صاعدُ

بها رقدت عينُ الضلالِ وسهدت ... عيونُ حماةِ الحقِّ وهي رواقدُ

سلامٌ على الإسلامِ من بعدِ يومِها ... فليس له راعٍ عن الضيمِ ذائدُ

سهدتُ وقد نامت عيونٌ كثيرةٌ ... وما أنا لولا يومُ عاشورَ ساهدُ

روز عاشورا است

عاشورا اعظم است از جمیع ایام

خبر عبد الله بن فضل هاشمی

سَلِ اللَّیلَ عَنّی هَل مَلِلتُ سُهادَهُ ... وَهَل اَلِفَت جَنبی فِراشَ المَراقِدُ

وَلی مُقلَةٌ مَحلُولَةُ الجَفنِ بِالبُکاءِ ... وَقَلبٌ عَلی فَرطِ الصَّبابَةِ عاقِدُ

وَفِی القَلبِ اَحزانٌ وَفِی الصَّدرِ غُلَّةٌ ... اِذا رُمتُ اَن تَزدادَ لَها تَتَزایَدُ

اَیُمسی حُسَینٌ بِالطُّفُوفِ مُؤَرَّقاً ... وَطَرفی رَیّانٌ مِنَ الاَمنِ راقِدُ

وَیُمسی صَریعاً بِالعَراءِ عَلَی الثَّری ... وَتُوضَعُ لی فَوقَ الحَشا بِالوَسائِدُ

فَلا عَذُبَ الماءُ المَعینُ لِشارِبٍ ... وَقَد مُنِعَت ظُلماً عَلَیهِ المَوارِدُ

ثاقب در تخمیس اشعار محتشم گوید

در نه فلک تزلزل و در شش جهت شتاب ... از بهر چیست گشته مگر ملک دین خراب

دارد جواب ثابت و شیّا اضطراب ... گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

شیخ اجل صدوق علیه الرحمة در علل الشرایع با سناد خود از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول الله کیف صار یوم عاشوراء یوم مصیبة و غم و جزع و بکاء چرا فتاد که روز عاشورا که روز شهادت حسین ع است روز اعظم مصائب است و حال آنکه روز وفات رسول خدا و روزی که فاطمه علیها السلام وداع جهان گفت و روزی که امیر المؤمنین علی علیه السلام شهادت یافت و روزی که حسن بن علی علیهما السلام بزهر ستم شهید گشت واجب میکند که مصائب این ایام بزرگتر باشد فرمود ان یوم الحسین علیه السلام اعظم مصیبة من جمیع سائر الایام وذلک ان اصحاب الکساء الذین کانوا اکرم الخلق علی الله عز وجل کانوا خمسة بزرگتر است مصیبت روز قتل حسین ع از جمیع ایام زیرا که اصحاب کساء که در نزد خداوند بهترین فرزندانند افزون از پنج تن نباشند و آن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و سرور و سلوت عالمیان منوط بوجود ایشان بود چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جهان را وداع گفت مردمان در عزای

روز عاشورا

بودن عاشورا اعظم ایام

او دست میسود حسن و محسن شدند لکن ببقاء چهار تن دیگر قرین سرور و سلوت آمدند و چون فاطمه ؑ از جهان برفت مردمان بوجود علی و حسن و حسین علیهم السلام تسلیت مییافتند و چون علی ؑ را شربت شهادت پیمودند حسن و حسین علیهما السلام بجای او بودند و بعد از شهادت حسن تسلیت ان عزا ببقاء حسین افتاد لکن چون حسین را مقتول ساختند کس از اصحاب کساء باقی نماند تا مردم را در سوگواری آنحضرت سرور و سلوتی باشد فکان ذهابه کذهاب جمیعهم کما کان بقاؤه کبقاء جمیعهم فلذلک صار یومه اعظم الایام مصیبة لاجرم شهادت حسین ؑ چنان بود که پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین همگان را شهید کرده باشند چنانکه بقاء او چنان بود که همگان باقی هستند از اینجاست که مصیبت یوم شهادت حسین بزرگترین ایام و بزرگترین مصائب است عبد الله بن فضل هاشمی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله علی بن الحسین علیهما السلام را چه افتاد که از برای تا بر این سرور و سلوت نداشت که پدران برگذشته او داشتند فرمود بلی ان علی بن الحسین کان سید العابدین و اماما و حجة علی الخلق بعد آبائه الماضین و لکنه لم یلق رسول الله صلی الله علیه و آله و لم یسمع منه بلی علی بن الحسین سید العابدین و امام و حجت خدای بود بر خلق بعد از آباء کرام خود و لیکن حضرت رسول خدا را دیدار نکرد و کلمات آنحضرت را اصغا نفرمود بلکه علم او بوراثت از پدر و جد بود اما امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین حاضر صحبت رسول خدا بودند و مردمان هر وقت نظر در ایشان میافکندند بیاد میآوردند مصاحبت ایشان را با رسول خدا و کلمات رسول خدا را در حق ایشان پس وقتیکه ایشان درگذشتند مردمان از مشاهده اکرمین علی الله فاقد گشتند و لم یکن فی احد منهم فقد جمیعهم الا فی فقد الحسین علیه السلام لانه مضی آخرهم فلذلک صار یومه اعظم الایام مصیبة و احدی نبود در میان ایشان که فقد او شامل فقد جمیع اهل کساء باشد مگر حسین ؑ لاجرم چون حسین درگذشت یوم مصیبت او اعظم ایام مصیبت افتاد الخبر

بحر العلوم علیه الرحمة گوید

از قصاید عاشوراء

وَفَجعةٌ ما لها فی الدهر ثانیةٌ — هانت لدیها وإن جلّت فجائعُهُ
ولوعةٌ أضرمت فی قلب کلّ شجٍ — نارًا بلذعها صابت مدامعُهُ
لا العین جفّت بنفع النار مدمعها — ولا الفؤاد خبا بالدمع ساعرُهُ
کلُّ الرزایا وإن جلّت وقائعها — تُنسی سوی الطفّ لا تُنسی وقائعُهُ

خبر عبد الله بن سنان در پریشانی احوال و گریستن حضرت صادق در یوم عاشوراء

ابوالحسن علی بن احمد جوهری جرجانی گوید

یا أهل عاشور یا لهفی علی الدین — خذوا حدادکم یا آل یاسین
الیوم شُقّق جیب الدین وانتهبت — بنات أحمد نهب الروم والصین
الیوم قام بأعلی الطفّ نادبهم — یقول من لیتیم أو لمسکین
الیوم خُضّب جیب المصطفی بدم — أمسی عبیر نحور الحور والعین
الیوم خرّ نجوم الفخر من مضر — علی مناخرهن لیل وتوهین
الیوم نال بنو حرب طوائلها — مما صلوه ببدر ثم صفین

صباحی کاشانی علیه الرحمة گوید

افتاد رایت صف پیکار کربلا — لب تشنه صید وادی خونخوار کربلا
آن روز روز آل نبی تیره شد که تافت — چون مهر از سنان سر سردار کربلا
پژمرده غنچهٔ لب میگونش از عطش — وز خونش آبخورده خس و خار کربلا
لخت جگر نوالهٔ طفلان بی پدر — وز آب دیده شربت بیمار کربلا
شد کار این جهان ز پی آشفته تا دگر — در کار آن جهان چه کند کار کربلا
گویم چه سرگذشت شهیدان که دست چرخ — از خون نوشته بر در و دیوار کربلا

خبر عبد الله بن سنان در روز عاشوراء

مرحوم علامه مجلسی طاب ثراه در عاشریجا را از مصباح شیخ رضوان الله علیه از
عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت در روز عاشوراء خدمت حضرت صادق علیه السلام
در آمدم فالقیته کاسف اللون ظاهر الحزن ودموعه تنحدر من عینیه کاللؤلؤ المتساقط
وآنحضرت را آشفته روی واندوهگین ومحزون دیدم در حالتیکه آب چشم مبارکش مانند
مروارید بر چهره منساقط بود عرض کردم یا ابن رسول الله خدا وند چشم ترا نگریاند این گریه
چیست فرمود اوفی غفلة انت اما علمت ان الحسین بن علی علیهما السلام اصیب فی مثل
هذا الیوم مگر نمیدانی در مثل امروز حسین بن علی ع شهید شد عرض کردم ای سید من
در صوم امروز چه میفرمائی فرمود صمه من غیر تبییت وافطره من غیر تشمیت ولا تجعله یوم
صوم کملا امساک نما بی آنکه نیت روزه بکنی وافطار بکن نه از روی شماتت واین روز را
کاملا یوم صوم قرار مده ولیکن افطارک بعد صلوة العصر بساعة علی شربة من ماء فانه فی
مثل ذلک الوقت تجلت الهیجاء عن آل رسول الله وانکشفت الملحمة منهم وفی الارض منهم
ثلثون صریعا فی موالیهم وباید افطار تو یکساعت بعد از نماز عصر باشد بشربتی از آب
چرا بوقت مقاتلت آل رسول بنهایت شد ومعرکه جدال فرونشست وسی تن از بنی هاشم
وموالیان ایشان در میدان مقاتلت بخاک افتادند که قتل ایشان بر رسول خدا صلی الله علیه وآله عظیم و
دشوار بود واگر حیا در این جهان بودی از برای هر یک بسوگواری نشستی این کلمات را بگفت
وسخت بگریست چندانکه محاسن شریفش با سرشک مبارکش آلوده گشت وفرمود که خداوند
متعال بیافرید نور را در روز جمعه که اول شهر رمضان بود وبیافرید ظلمت را در روز چهارشنبه
یوم عاشوراء در مثل همین روز واز برای هر یک طریقی باز داشت

خبر حسین بن ابی غندر در نهی از صوم یوم عاشوراء
و تبرک بنی امیه لعنهم الله بصوم این روز و عید قرار دادن ایشان
سید رضی علیه الرحمة والرضوان گوید

از قصاید عاشوراء

از قصائد سید رضی علیه الرحمه

كانت مآتم بالعراق تعدها — أموية بالشام من أعيادها

نسل النبي على صعاب مطيها — ودم الحسين على رؤوس صعادها

والهفتاه لعصبة علوية — تبعت أمية بعد ذل قيادها

إن قوضت تلك القباب فإنها — خربت عماد الدين قبل عمادها

ترى مناقب فضلها أعداؤها — أبداً فتسندها إلى أضدادها

طلبت تراث الجاهلية عندها — وشفت قديم الغل من أحقادها

زعمت بأن الدين سوّغ قتلها — أوليس هذا الدين عن أجدادها

يا يوم عاشوراء كم لك لوعة — تترقص الأحشاء من إيقادها

ما عدت إلا عاد قلبي غلة — حرّى ولو بالغت في إبرادها

مرحوم عالم جلیل آقا میرزا یوسف آقای مجتهد تبریزی طاب ثراه در همین بحر و همین قافیه گوید

از قصائد مرحوم میرزا یوسف آقا مجتهد

كم فيك يا عاشور نال لفاطم — رزء يذيب الصخر في ولادها

فلنا سيبحث للنبي محارم — وبنو الأمية أدركت بمرادها

قد كان فيك مآتم لبني الهدى — أخذت آل الحرب من أعيادها

كم قرّ عين للأمي وسال من — أجفان فاطمة دماء فؤادها

يوم به للكفر دار دواثر — ومعاقل الإسلام خرّ عمادها

وبلاه من يوم به رأس الحسين — من الرماح علا على منآدها

ساروا برأس ابن النبي هدية — فوق القنا ليزيدها وزيادها

آسرن بنات الوحي يا ويلاه حرب — بني الطليق وصفدت بصفادها

مرحوم علامه مجلسی در بحار از امالی طوسی ره از حسین بن ابی غندر از پدرش روایت کرده که گفت از حضرت صادق ع از صوم عاشورا سؤال کردم فقال ذاک یوم قتل الحسین فان

خبر حسین بن ابی غندر

کفت شما منافهم فرمود عاشورا روز قتل حسین است اکر تو از کفارهٔ که شاد خاطر
ودر نسخهٔ نافع واز کفت شامیا یعنی اکر از مردم شامی روزه بکیر ثم قال ان ال امیّة لعنهم الله
ومن اعانهم علی قتل الحسین من اهل الشام نذروا نذرا ان قتل الحسین وسلم من خرج الی
الحسین ع وصارت الخلافة فی ال ابی سفیان ان یتخذوا ذلک الیوم عیدا لهم یصومون فیه شکرا
انکاه فرمود ال امیّه وانانکه اعانت کردند ایشانرا در قتل حسین ع از مردم شام بر ذمّهٔ خویش
واجب داشتند که اکر حسین کشته شود ولشکر ایشان نصرت یابد وخلافت در ال ابی سفیان
مقرّر کردد روز عاشورا را عید بکیرند وروزه بدارند دران روز از در سپاس حداوند وفضایل
فی ال ابی سفیان سنة الی الیوم فی الناس واقتدی بهم الناس جمیعا لذلک وابن کرد ارتا کنون
در ال ابوسفیان سنت کشت ومردمان با ایشان اقتفا جستند فلذلک یصومونه ویدخلون علی
عیالاتهم واهالیهم الفرح فی ذلک الیوم از این روی در این روز روزه دارند وهمکان با اهل
وعشیرت ملازم فرح وعشرت باشند مؤلف کوید در اخبار کثیره نهی از صوم یوم
عاشورا وارد شده ودر خبر عبد الله بن فضل هاشمی که آنفا از علل الشرایع منقول شد
مذکور است که کوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم یابن رسول الله فکیف سمّت العامة
یوم عاشورا یوم برکة چکونه است که عامّه یوم عاشورا را یوم برکت میخوانند حضرت بکریست
انکاه فرمود لمّا قتل الحسین علیه السلام تقرّب الناس بالشام الی یزید فوضعوا له الاخبار
واخذوا علیه الجوائز من الاموال وقتیکه حسین ع کشته شد مردمان طریق شام کرفتند
تا با یزید ملعون تقرّب جویند واز برای اخذ جوایز وعطایا وضع احادیث مجعوله واخبار
کاذبه نهادند ویوم عاشورا را یوم برکت نامیدند تا مردم در مصیبت حسین ع اغاز نحیب
وناله نکنند وبدین روز تبرّک جویند وساخته سور وسرور شوند حکم الله بیننا وبینهم
خداوند درمیان ما وایشان حکم کند الخبر ودر خبر عبد الملک با ابن عبد الملک چنانکه
در بحار از کافی منقول است واوّل ان در وقایع روز تاسوعا مذکور شد وارد است که
حضرت فرمود واما یوم عاشوراء فیوم اصیب فیه الحسین ع صریعا بین اصحابه واصحابه حوله

خبر حسین بن ابی غندر از پدرش در نهی از صوم روز عاشورا ۷ الخبر

اخبار هجا در صوم عاشورا

صرعی عراة افصوم یکون فی ذلك الیوم كلا و رب البیت الحرام ما هو یوم صوم و ما
هو الا یوم حزن و مصیبة دخلت علی اهل السما و اهل الارض و جمیع المؤمنین و یوم
فرح و سرور لابن مرجانة و آل زیاد و اهل الشام غضب الله علیهم و علی ذریاتهم و ذلك
یوم بكت جمیع بقاع الارض خلا بقعة الشام فمن صامه او تبرك به حشره الله مع آل زیاد
ممسوخ القلب مسخوطا علیه و من ادخر الی منزله ذخیرة اعقبه الله نفاقا فی قلبه الی یوم یلقیه
و انتزع البركة عنه و عن اهل بیته و ولده و شاركه الشیطان فی جمیع ذلك انتهی و در زیارت
عاشوراء وارد است اللهم ان هذا الیوم تبركت به بنو امیة و ابن آكلة الاكباد اللعین بن
اللعین علی لسانك و لسان نبیك صلی الله علیه و آله فی كل موطن و موقف وقف فیه نبیك صلی
الله علیه و آله اللهم ضاعف علیهم اللعن منك و العذاب و نیز در خبر عبد الله بن سنان وارد
است اللهم و اهلك من جعل یوم قتل ابن نبیك ٧ عیدا و استهل به فرحا و مرحا و خذ آخرهم
كما اخذت اولهم الخبر

تذییل در صوم وحش و طیر و نمل در یوم عاشورا از روی سوگواری و عزاداری ملا رضای رشتی متخلص بمجنون فرماید

آن ظلمها که شد بتو در دشت کربلا	هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریستند
این بس برای غربتت ای باعث نجات	گبر و یهود و قوم نصاری گریستند
هم ساکنان معبد و هم واقفان دیر	هم جاثلیق پیر کلیسا گریستند
بر کشته نوای تشنه بی غسل و بی کفن	مجنون وار زینب و لیلا گریستند
حوران باغ خلد بر او نوا نهید	اندر جنان بهمره لعیا گریستند
ای بحر جود بهر تو در هر چه بود	از وحش و طیر و ماهی دریا گریستند

رد برهان الدین حلبی

شیخ کمال الدین محمد بن موسی الدمیری الشافعی در حیوة الحیوان گوید قال البیهقی
فی الشعب وکان عدی بن حاتم الطائی یفت الخبز للنمل ویقول انهن جارات ولهن علینا
حق الجوار وقال ایضا فی باب الواو وقال ابو القاسم الاصبهانی فی الترغیب والترهیب قال قیس
بن عبادة بلغنی ان الوحش کانت تصوم عاشورا وقال فتح بن شخرف وکان من الزهاد
کنت افت للنمل خبزا فی کل یوم فاذا کان یوم عاشوراء لم یاکله و مرحوم علامه نوری
نور الله مرقده در کلمه طیبه در باب ترغیب صدقه بر حیوانات گوید دمیری شافعی نقل کرده
که عدی پسر حاتم که از خواص امیر المؤمنین ع بود نان خورد میکرد برای موریچه و میگفت
اینها همسایگان ما یند و بر ما حق همسایگی دارند سر انجا و در کتاب سیره حلبیه از
زهاد نقل کرده که او هر روز نان بجهت مورخورده میکرد و چون روز عاشورا میشد ان
مورها از ان نان نمیخوردند و از غرایب امور انکه مورکوری شعور در نزد جمهور حرمت عاشورا
نگاه میدارد و انسان مدعی شعور چون برهان الدین حلبی صاحب سیره مذکوره چنان
خرافت براو مستولی شده که این حکایت را مؤید برای استحباب روزه روز عاشورا قرار داده
که اعتقاد اهل سنت است وحال انکه اگر برای این بود در روز ماه رمضان نمیخوردند که روزه
اش واجب است و مرحوم علامه مجلسی در عاشر بحار از ورام روایت کرده که گوید از فتح بن
شخرف عابد شنیدم که گفت افت الخبز للعصافیر کل یوم فکانت تاکل فلما کانت یوم عاشورا
فتت لها فلم تاکل فعلمت انها امتنعت لقتل الحسین بن علی ع و در ناسخ ترجمه این روایت
را باین عبارت اورده که از فتح بن شخرف العابد روایت کرده اند که گفت همه روزه نان
ریزها از برای عصافیر می افشاندم تا میخوردند و بدان معاش میکردند چون روز
عاشورا فرا رسید از ان نان ریزها که افشاندم نخوردند دانستم که خبر قتل حسین علیه السلم
برایشان الهام شده وایشان اغاز سوگواری و زاری نموده اند مؤلف گوید این فتح
بن شخرف عابد همانست که دمیری در حیوة الحیوان نقل کرده و این روایت عصافیر را
که در بحار و ناسخ منقول است نیز از روایت عامه است و چون راوی علت امتناع عصافیر

را

روزه عاشورا

۷ بعض.

و حرمت صوم

را از خوردن نان در روز عاشورا بیان نمود وگفت که فعلمت انّها امنعت لقتل الحسین بن علی ع معلوم شد که استنباط برهان الدّین حلبی بدون برهان وغلط محض وخرافت صرفست چنانچه مرحوم علاّمه نوری ره ببک کلمهٔ طیّبه ملزم ومفحم کرده اند

ایضاً تذییل مجملی در ناصبی بودن کسی که عاشورا عید کند بنا بر اعتراف عامّه

مرحوم سیّد اجلّ علاّمه میر حامد حسین هندی نیشابوری قدّس سرّه الزّکی در مجلّد نور از کتاب عبقات الانوار گوید که نور الدّین شریف حسنی علی سمهودی شافعی درکتاب جواهر العقدین گفته که جمال الدّین محمّد بن یوسف زرندی درکتاب درر السّمطین گوید هر دو از کتب معتمده عامّه است بعض انها لیکه مردم در یوم عاشوراء بعمل میاورند اتّخذوا هذا الیوم عیداً واخذوا فی اظهار الفرح والسّرور امّا لکونهم من النّواصب المتعصّبین علی الحسین رضی الله عنه واهل بیته وامّا من الجهّال المبتدعین ویزعمون انّ ذلک من السنّة المعتادة والسنّة ترک ذلک فانّه لم یرد فی ذلک شیئٌ یعتمد علیه ولا اثر صحیح یرجع الیه وما روی عن بعض المتأخّرین فی ذلک ای من الاکتحال فی یوم عاشوراء والاغتسال والحنّا وطبخ الحبوب ولبس الثّیاب الجدد واظهار السّرور وغیر ذلک فکلّه کذب موضوع انتهی ملخّصا

خبر منتخب در نزول ملائکه بر اجمع آنکه گریه کنند کان در روز عاشورا شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

کم رزایا فی کربلا کسب الایمان	احزانها ثیاب حداد
قلّ فیها البکاء بالدّم لا الدّمع	وعظ الاکباد لا الابراد
یوم ذلّ الاسلام وانتفت فی	اوجه المسلمین کثب رماد

نزول ملائکه در یوم عاشوراء

وَاسْتَطَالَتْ بِالرِّجَالِ عَصِيَّ	الْغَيِّ تَعْلُو عَلَى سُيُوفِ الرَّشَادِ
وَاسْتَجَاشَتْ حُمْرُ الْمَرَاعِي لِتَسْتَوفِيَ	أَوْتَارَهَا مِنَ الْأَسَادِ
وَنَدَبَتْ أُمَيَّةُ تَتَقَاضَا	دَيْنَهَا مِنْ بَنِي النَّبِيِّ الْهَادِي
أَدْرَكَتْ بِالْحُسَيْنِ ثَارَاتِ بَدْرٍ	وَشَفَتْ مِنْهُمُ سَالِفَ الْأَحْقَادِ

شیخ عابد زاهد فخر الدین طریحی رضوان الله علیه در منتخب مرسلا از حضرت صادق روایت کرده که فرمود اذا کان یوم العاشر من المحرم تنزل ملائکة من السماء ومع کل ملک قارورة من البلور الابیض ویدورون فی کل بیت ومجلس یبکون فیه علی الحسین علیه السلام فیجمعون دموعهم فی تلک القواریر چون روز عاشورا باشد ملائکه از آسمان نازل میشوند که با هر یکی شیشه از بلور سفید میباشد ومیگردند در هر خانه ومجلسی که در آنجا بحضرت حسین علیه السلام گریه میکنند واقامه عزا مینمایند واشک دیدگان ایشانرا در آن شیشها جمع کنند فاذا کان یوم القیمة فلتهبت نار جهنم فیضربون من تلک الدموع قطرة علی النار فتهرب النار عن الباکی علی الحسین ع مسیرة ستین الف فرسخ وچون روز قیامت شود وآتش جهنم شعله میکشد از این اشک ملائکه قطرهٔ بآتش میزنند آتش دوزخ شصت هزار فرسخ از باکی حسین علیه السلام دور میرود

وَهَا اَنَا اَشْرَعُ فِي ذِكْرِ وَقَايِعِ يَوْمِ الْعَاشُورَاءِ وَاَسْتَعِينُ مِنَ اللهِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ بِاِتْمَامِ الْكِتَابِ

و مشتمل میشود بر چند وقعه   وقعه اول

تعبیه صفوف جانبین و تعیین رؤسای عسکرین

شیخ عبد الحسین اعسم گوید

از ابیات لئالی منظومه و آتشکده

شفی ابن سعد واستبد بلعنة ... شملت ذوائبها آبا وقاص

یزجی الی حرب ابن بنت نبیه ... نطفا لزناة فداء کل عراص

نشبت بکلکله مخالبهم فلم ... تمکنه منهم فرصة استخلاص

نصرته قوم ارخصوا ارواحهم ... للدین والارواح غیر رخاص

فنموا بذلك رفعة کادوا بها ... یطئون هام النسر بالاخماص

وحضوا باقصی کل مکرمة غدت ... لهم اقاصیهن غیر اقاصی

میرزا محمد تقی حجة الاسلام در لئالی منظومه گوید

چون زد سر از سرادق جلباب نیلگون ... صبح قیامتی نتوان گفتنش که چون

صبحی ولی چو شام ستمدیدگان سیاه ... روزی ولی چو روز دل افسردگان زبون

ترك فلك ز جیش شب از بس برید سر ... لبریز شد ز خون شفق طشت آبگون

گفتی ز هم گسیخته آشوب رستخیز ... شیرازه صحیفه اوراق کاف و نون

آسیمه سر نمود سر از پرده شفق ... خور چون سر بریده یحیی ز طشت خون

لیلای شب دریده گریبان بریده مو ... بگرفت راه بادیه زین خرگه نگون

دست فلك نموده گریبان صبح چاك ... بارید از ستاره بر او اشك لاله گون

ایضا در مثنوی موسوم با تشکده گوید

چون سحر که چهره صبح سفید ... شد ز پشت خیمه نیلی پدید

آسمان گفتی گریبان کرد چاك ... در فراق آفتاب تابناك

خور ز مشرق سر برهنه شد برون ... چون سر یحیی میان طشت خون

پس ندا آمد که ای خیل اله ... هین برون تا زید سوی رزمگاه

بر رکاب پا بهمردی پا زنید ... خویش را مستانه بر دریا زنید

از ابیات لئالی منظومه و آتشکده

هین برون تازید ای شیران جنگ	عرصه را بر روبهان دارید تنگ
چون شنیدند آن یلان رزم کوش	از فراز عرش پیغام سروش
محرمان کعبهٔ دیدار رب	جمله بر لبیک بگشادند لب
بهر قربانگاهش از میقات شوق	هدی بخشیهای جان کردند سوق

مرحوم فاضل دربندی حاج ملا آقا در عنوان می‌گوید چون صبح روز غم اندوز عاشورا از مشرق مصیبت بدمید مفتدای انام با اصحاب کرام فریضهٔ صبح بجا آوردند بعد از ادای نماز رو بیاران کرده فرمود اشهد انه قد اذن فی قتلکم یا قوم فاتقوا الله واصبروا وفی روایة ان الله قد اذن فی قتلکم فعلیکم بالصبر یعنی بر خداوند چنین است که امروز جملگی را شهید کند باید تا صبر و شکیبائی پیشه نماید که از بطنان عرش ندا رسید یا خیل الله ارکبی ای لشکر خدائی بر اسب سعادت بر آئید و در میدان شهادت در آئید ابن سعد تسویه صفوف کرده عمرو بن الحجاج الزبیدی را بر میمنه و شمر بن ذی الجوشن الضبابی الکلابی را بر میسره و عروة بن قیس الاحمسی را بر سواران و شبث بن ربعی الیربوعی التمیمی را بر پیادگان گماشت و رایت بدرید غلام خود داد و بر ربع کنده و ربیعه قیس بن اشعث بن قیس و بر ربع اهل مدینه عبدالله بن زهیر الازدی و بر ربع مذحج و اسد عبدالرحمن بن ابی سبرة الجعفی و بر ربع تمیم و همدان حر بن یزید الریاحی الیربوعی التمیمی را بگذاشت ابن اثیر در کامل التاریخ میگوید فشهد هؤلاء کلهم مقتل الحسین الا الحر بن یزید فانه عدل الی الحسین وقتل معه امام مظلوم نیز صفوف اصحاب را آراسته زهیر بن قین البجلی را بر میمنه و حبیب بن مظاهر اسدی را بر میسره بداشت و علم با بوالفضل کرامت کرده صدرکاینات خود در قلب بایستاد

تذییل در بیان اختلاف اقوال در عدد عسکرین و نقل روایات فریقین

شیخ عبدالنبی الخطی رضوان الله علیه گوید

وقوع عاشورا

خطبه فرمودن بصبر

تعبیه عسکرین

نقل اقوال در عدد عسکرین

وَاِنْ نَسِيتُ فَلا اَنْسَى الْحُسَيْنَ وَقَدْ … اَناخَ بِالطَّفِّ رَكْباً لَهُمْ وَلَهُمْ
غَداةَ فاضَتْ عَلَيْهِ كُلُّ مُشْرَعَةٍ … بِكُلِّ جَيْشٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ مُلْتَطِمِ
غَداةَ خاضَ غُبارَ النَّقْعِ مُسْتَدِراً … كَالْبَدْرِ يَسْبَحُ فِي جُنْحٍ مِنَ الظُّلَمِ
غَداةَ حَفَّتْ بِهِ مِنْ رَهْطِهِ نَفَرٌ … شُمُّ الْاُنُوفِ اُنُوفُ الْعِزِّ وَالشِّيَمِ
اَقْوامُ مَجْدٍ زَكَتْ اَطْرافُ مَحْتِدِهِمْ … مِنْ هاشِمٍ وَرِجالِ السَّيْفِ وَالْقَلَمِ

محمود خان ملک الشعراء رحمه الله گوید

در کربلا چو وقت جهاد و غزا رسید … دور طرب سر آمد روز عزا رسید
از کوفه خیل فتنه گروه از پس گروه … بر قصد کینه خلف مرتضی رسید
لبریز کرد تا دوران پیاله را … چون دور غم بخامس آل عبا رسید
از عاشقان نگفت کسی دیگر الست … چون او بلی چو وقت قبول بلا رسید
در خیمه حرم ز جفا آتشی زدند … کز صحن ارض دود بسقف سما رسید
فریاد الغیاث حرمش ز خیمه گاه … تا پیش پرده حرم کبریا رسید

ایضا در مقام گوید در عدد اصحاب حضرت حسین علیه السلام اختلاف است چنانچه بروایت ملهوف از حضرت امام محمد باقر ع چهل و پنج سوار و یکصد پیاده و بقول مشهور سی و دو سوار و چهل پیاده بودند هشتاد و دو تن پیاده بر گفته اند و مسعودی در مروج الذهب آورده که هشتاد و هفت تن شهید شدند که از الجمله چهار تن از انصار بودند و مرحوم میرزا حسن یزدی در مهیج الاحزان گوید محمد بن ابیطالب موسوی که یکی از علماء ثقاة است میگوید فما زال یرسل الیه بالعساکر حتی تکامل عنده ثلثون الفا ما بین فارس وراجل پیاپی عساکر متفاوت اجتماع نمودند تا سی هزار سواره و پیاده جمع شدند و این قول مشهور و موافق بسیاری از اخبار میباشد و بروایتی بیست و دو هزار نفر بودند و محمد بن اسماعیل بخاری که امام اهل سنت است میگوید که چهل هزار

نقل اقوال در عدد اصحاب حضرت

نفر بودند و سید بن طاوس که از اعاظم علماء اهل شیعه است میگوید صد هزار نفر بوده اند و ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی صد و بیست و دو هزار نفر ذکر کرده اند هشتاد هزار سواره و چهل و دو هزار پیاده و پیاپا نعل بندی میکردند و نیزه و شمشیر برداشتند بقصد کشتن سید و مولای عالمیان میامدند و دلهایشان مقدس ان بیکسان را در خوف و تشویش میانداختند و سپهسالار لشکر عمر سعد بود و حفص پسرش وزیر بود و شمر ملعون دو منصب داشت یکی انکه سرکرده پیادگان بود یکی انکه نقیب لشکر بود و سنان بن انس نخعی لشکر نویس بود و خولی اصبحی و حرملة بن کاهل علمدار بود و محمد بن اشعث ملعون که خواهرزاده ابوبکر بود و پدرش شریک در خون امیرالمؤمنین ع بود و خواهر ملعونه اش زهر بامام حسن ع داد و خودش نیز بکشتن سید الشهداء ع امده سرکرده تیراندازان بود و همین ملعون بود که بجهت شکرانه کشتن سید الشهداء ع مسجدی در کوفه ساخت که از مساجد اربعه ملعونه میباشد و عمر بن صبیح صیداوی سرکرده سنگ اندازان بود و منقذ بن مره عبدی که قاتل علی اکبر است قاصد فتح بود اینها همه اجتماع کرده بودند از برای کشتن جگر گوشه فاطمه زهرا و نوباوه علی مرتضی جانها و همه شیعیان بفدای مظلومیت کرد

ای ابا عبدالله

وقصیده دویم در ذکر خطبه اول حضرت حسین ع

بحر العلوم علیه الرحمة گوید

مهما نسیت فلا انسی الحسین وقد	کرت علی قتله الافواج والزمر
کم قام فیهم خطیبا منذرا وتلا	ایا فما اغنت الایات والنذر
قال انسبونی فمن جدی احمد وسلوا	ما قال فی ولم یکذب بکم الخبر
دعوتمونی لنصری این نصرکم	واین ما خطت الاقلام والزبر
خلیتمونا عن الماء المباح وقد	اضحت تنالها الاوغاد والغمر

شیخ محمد بن حماد رحمه الله گوید

از فضائل ... اسماء

از فضیلت مجلس علوم

[illegible]

قصاید فارسیه احتجاج حضرت

وَلَهفی لَه یدعوا اللئام تاملوا — مقالی یا شر الانام وارذلا

الم تعلموا انی ابن بنت نبیکم — ووالدی الکرار للدین کملا

فهل سنة غیرتها او شریعة — وهل کنت فی دین الاله مبدلا

احللت ما قد حرم الطهر احمد — احرمت ما قد کان قبل محللا

فقالوا له دع ما تقول فاننا — سنسقیک کاس الموت غصا معجلا

کفعل ابیک المرتضی بشیوخنا — ونشفی صدورا من ضغائنکم ملا

وصال شیرازی علیه الرحمه گوید

[illegible]

بکر از دست فلک خونین دل و شوریده حال — بوی خون اندر مشامت آید از خوانی مقال

چون موافق نیست اختر زان موافق نیست نجم — چون دگرگونه است گیتی زان دگرگونه است حال

در زوال است آنچه دید از دیده از خوب گیتی — زین سبب دل منکر آید سوی ملک بی زوال

یاد دل افسرده نام آل احمد چون شنید — هر که از شاه شهیدان گویم چندی بنال

یاد دم آمد آن بر تنها رفتنش در صف هیجا — آن زبان در کام خشکش ای زبان در کام لال

آن بزاری کردنش افغان بر اصحاب عدوان — کای گروه آخر نه اهل بغی و اصحاب ضلال

گر باحمد اعتقادی هستتان او را پسر — ور بقرآن اعتمادی هستتان او را حمال

گر کتاب الله و عترت یادگار احمد آمد — هم کتاب اللهم و هم عترت از بهر مثال

بدعتی نگذاشتم در دین که قتلم واجب آمد — سرور دینم که اندر چنگ عدوان پایمال

نه خدا را دشمنم تا هر حلال آید حرام — نه هوا را تابعم تا هر حرام آید حلال

من چنین بیکس نبودم کاندرین وادی رسید — بیکسم کرد آید و چشم از چشمه خون مال مال

وحش و طیر این بیابان جمله سیراب و چون شد — من که از آل رسولم تشنه آب زلال

شیخ اجل مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید ثم دعا الحسین علیه السلام براحلته فرکبها ونادی باعلی صوته یا اهل العراق وجلهم یسمعون پس حضرت حسین شتر خویش

خطبۂ حضرت حسینؑ

را بجوی است و بدان برآمد و آواز برداشت فرمود ایها الناس اسمعوا قولی و لا تعجلوا
حتی اعظکم بما یحق لکم علی و حتی اعتذر الیکم ای مردم گوش فرا دارید و شتاب مگذارید
تا شما را بدانچه سزاوار باشد موعظتی گویم و عذر خویش را مکشوف سازم اگر انصاف من
بدهید بدین نیکبختی و سعادت درخور و سزاوار باشید و اگر نپذیرید آرای
پراکنده خود را فراهم آرید ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون ان
ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و آنچه بر شما مکشوف است مستور
مگذارید از پس آن بر آنچه میخواهید اقدام کنید و حکم برانید و مهلتم مگذارید همانا
ولی من خداوندی است که قرآن فرستاده و او سرپرست صالحان در این مقام گویند در
این مقام مخدرات اهل بیت عصمت و طهارت را از شنیدن این کلمات تاب نماند
آواز شان بگریه بلند شد امام علیه السلام ابو الفضل و علی اکبر را فرمود تا بخیام حرم رفتند
و گفتند امام همی فرماید که شما را بعد از شهادت من بسی میباید گریست اکنون صبوری
پیشه نمائید چون ساکت شدند امام این خطبه بخواند بر خداوند سپاس گفت
و بر انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین صلوات و درود فرستاد و در ارشاد گوید
فلم یسمع متکلم قط قبله و لا بعده ابلغ فی منطق منه که هیچکس خطبه بدان فصاحت و
بلاغت نشنیده بود پس فرمود اما بعد فانسبونی فانظروا من انا ثم ارجعوا الی انفسکم
و عاتبوها فانظروا هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی ای مردم نسب مرا بشناسید و نیک
بنگرید تا خود من کیستم آنگاه با خویش آئید و خویشتن را ملامت کنید بکدام حجت و چه
تاویل خون من حلال خواسته قتل من روا داشته اید و پاس حرمت من نمیدارید مگر
دختر زاده پیغمبر شما و پسر وصی او نیستم پدر من امیر المؤمنین نخستکس بود که بخداوند
ایمان آورد و نبوت رسول را تصدیق کرد حمزه سید الشهداء عم پدرم و جعفر طیار عم من
من است آیا سید انبیاء درباره من و برادرم نفرمود هذان سیدا شباب اهل الجنة
اینها دو سید جوانان اهل بهشت اند اگر سخن مرا از در صدق قبول نمائید اصابت حق کرده

باشید

روایات سنیه

خطبهٔ حضرت حسین ع

کرده باشید والله ما تعمّدت کذبا منذ علمت ان الله یمقت علیه اهله سوگند با خدای
از آن روز که بازدانستم که راستی دروغ را دشمن دارد جز براستی سخن نرانده‌ام با این همه
اگر تکذیب میکنید مرا در میان شما بسیار کس باشد که آگهی دارد و گواهی دهد از جابر بن عبد
الله انصاری و ابو سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک
بپرسید تا شما را بگویند اما فی هذا حاجز لکم عن سفك دمی آیا اینها که گفتم کافی نیست که
شما را از ریختن خون من و شمر الدین یوسف حنفی سبط بن الجوزی در تذکرة الخواص گوید
وقال هشام بن محمد لما رأی الحسین ع مصرّین علی قتله اخذ المصحف ونشره وجعله علی رأسه
ونادی بینی وبینکم کتاب الله وجدّی محمد رسول الله یا قوم بم تستحلّون دمی ألست ابن بنت
نبیکم الم یبلغکم قول جدّی فیّ وفی اخی هذان سیّدا شباب اهل الجنة ان لم تصدقونی فسلوا
جابرا وزید بن ارقم وابا سعید الخدری الیس جعفر الطیّار عمّی و در ارشاد گوید شمر بن
گفت هو یعبد الله علی حرف ان کان یدری ما یقول خداوند را از در شك و ریب پرستیده باشم
اگر بدانم تو چه میگوئی حبیب بن مظاهر گفت والله انی لأراك تعبد الله علی سبعین حرفا
سوگند با خدای تو خدا را هفتاد شك و ریب همی پرستی و من گواهی میدهم که این سخن
بصدق گفتی با راستی دل سیاه ترا نجانم ختم ممهور داشته و بغشاوه غضب مغمور گذاشته این
سخنها فهم نتوانی کرد باز امام سخن آغاز کرده فرمود اگر شما را در اینها شبهه باشد در این
نیز شك همی کنید که پسر دختر پیغمبرم فوالله ما بین المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیری ولا فی غیرکم
بخدای که در مشرق و مغرب عالم دختر زاده پیغمبر جز من نیست ویحکم اتطلبون بقتیل منکم قتلته او
او مال لکم استهلکته او بقصاص جراحة وای بر شما کسی نکشته‌ام که خون او بطلبید مالی از
شما نبرده‌ام که از من همی خواهید جراحتی نرسانیده‌ام که قصاص همی جوئید هیچ کس آنحضرت را
پاسخ نگفت دیگر باره ندا در داد که ای شبث بن ربعی وای حجار بن ابجر وای قیس بن
اشعث وای یزید بن حارث مگر شما نبودید که بسوی من نامها نوشتید که قد اینعت الثمار
واخضرّ الجناب وانما تقدم علی جند لك مجنّد میوهای اشجار ما رسیده و ساحت ما سبز شده

حضرت پیغمبر ص

تجبل

رفع علم سیوم

تعجیل کن بسوی ما که از برای تو لشکرها آراسته‌ایم این وقت قیس بن اشعث آغاز سخن کرد و گفت ما نمیدانیم چه میگوئی هم اکنون حکم بنی عم خود یزید بپذیر واو ترا جز بدلخواه تو دیدار نخواهد کرد فرمود لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افر فرار العبید نه والله هرگز دست خود از در ذلت بدست کس ندهم و از شما نگریزم چنانکه عبید گریزند بعد ندا در داد یا عباد الله انی عذت بربی وربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب ای بندگان خدا من بپروردگار خود و پروردگار شما پناهنده ام که شما را نابدید کند و بحضرت خداوند گرویده ام از هر متکبری که ایمان بروز حساب ندارد آنگاه از راحله خود فرود آمد و عقبه بن سمعان را فرمود تا آن شتر را عقال نمود **مؤلف گوید** امام علیه السلام بنی از اینگونه خطبها کرد و موعظتها و اتمام حجت فرمود بدان سنگدلان که مصداق فهی کالحجارة او اشد قوة بودند البته مؤثر نیفتاد و بر قتال و جدال مصمم شدند و ما در این وجیزه فقط بذکر این خطبه شریفه اکتفا کردیم ولی از برای حضرت ذاکرین وفقهم الله تعالی در قصیده

دیگر نیز مذکور آید

ملا رضای کاشی متخلص بمحزون گوید

[illegible]

باز در دل غم ایام مرا سر دارم	زان سبب چشم تر و قلب مکدر دارم
جز غم نیست که آرم بزبان سر دلم	زانکه مجنون صفتم عشق برابر دارم
خوش بود آنکه روم باز بسوی کربلا	اول دفتر عشاق از و بر دارم
عاشق دشت بلا کیست حسین بن علی	مفصل او ست ز او شور در این سر دارم
بعد ازو میکند احباب بسوی رزم شتاب	گفت با قوم که جنگی چو پیمبر دارم
مادرم بنت رسول است و برادر حسن	خود حسینم پدری حیدر صفدر دارم
ای جماعت من بیکس زغم یارانم	دیده پرنم و هم قلب پر آذر دارم
خاک با دست بدارید روم سوی فرات	بهر این تشنه لبان زاب روان بردارم
یا گذارید مرا تا بروم زین وادی	زانکه در دل غم داغ علی اکبر دارم

از قصاید نزول نصرت

گر ببارد بر سرم تیر چو باران بلا / نیست باکم که من غمزده پیکر دارم

زقفا گر ببرد شمر سرم از خنجر / باز در دل هوس خنجر دیگر دارم

لیک تا بر تن مجروح مرا جان باقی است / داغ یاران و غم زینب مضطر دارم

میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به نیر گوید

ایستاد در برابر آن لشکر عبوس / چون شاه نیمروز برابر توسن شموس

گفتا بگروه هین منم آن نور چشم کز او / تابید بر سپهر خجل صبح ازل عکوس

بر درگه جلال من ارواح انبیا / بنهاده بر سجود سر از بهر خاکبوس

افتد زبیم لرزه بر ارکان کن فکان / آرم چو حیدرانه بر اورنگ زرین جلوس

بر خاکپای توسن گردون فر من / ناکرده تیغ راست سجود آورد رؤوس

لیکن نموده شوق لقای حق به دوست / سیرم ز زندگانی این دهر چاپلوس

تسلیم حکم عهد ازل را چه احتیاج / غوغای عام و جنبش لشکر غریو کوس

وقعهٔ نزول نصرت بالای سر حضرت و اختیار لقای خدا بر بقاء دار دنیا
شیخ محمد کاظم ازری علیه الرحمة گوید

لَمّا أتىٰ حامِيَةَ الإسْلامِ مُنفَرِدًا / صُفرَ الأنامِلِ مِن حامٍ ومُنتَصِرِ

رَأىٰ فَنا الدّينِ مِن بَعدِ استِقامَتِها / مَعمُورَةً وَعَلَيها صَدعُ مُنكَسِرِ

ما مَسّهُ الخَطبُ إلّا مَسَّ مُختَبِرِ / فَما رَأىٰ مِنهُ إلّا أشرَفَ الخَبَرِ

وَأقبَلَ النَّصرُ يَسعىٰ نَحوَهُ عَجِلًا / مَسعىٰ غُلامٍ إلىٰ مَولاهُ مُبتَدِرِ

فَأصدَرَ النَّصرَ لَم يَطمَع بِمَورِدِهِ / فَعادَ حَيرانَ بَينَ الوِردِ وَالصَّدَرِ

ملك الشعراء سید مظفر علی خان متخلص باسیر گوید

[illegible]

[illegible]

از ابیات سید مظفر علی خان

گفت شاها من فرشتهٔ نصرتم … کامده سوی تو از آن حضرتم
آمدم از ذروهٔ گردون بسطح … که منم نصر من الله و فتح
هر مجاهد را که من باشم پناه … یك تنه خود بشکند صد سپاه
گفت رو اسپید بادا روی تو … نیست ما را حاجت نیروی تو
ناصر جن و ملك ما اهل بیت … نیست ما را عجز و پروا زان کمیت
اختیار ابرها در دست ماست … صید وانم که بچپشان گر بر است
عاشقان گاهی ز بوز که چیره اند … عقل مندان اندر اینجا خیره اند

میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به نیر گوید

پر فرو شد نصرت از امر قدیر … شد فرو از ذروهٔ بالا بزیر
هست شاهان جهان محتاج من … آیهٔ نصر من الله تاج من
هر کجا من سایه اندازم بفرق … یکسر از غرب تا زند تا بشرق
گر بدین کافر دلان خواهی ظفر … حکم کن تا گسترم بالت پر
گفت رو بادا مبارك فال تو … کز من است این سایهٔ اقبال تو
گر نبودی سایهٔ من بر سرت … سوختی برق تجلی شهپرت
بر سر بر ملك هستی شه منم … بال خود بر چین که ظل الله منم
من ز سایهٔ غیر کی جویم نجات … سایه پرورد منند این ممکنات
هستی ای فرشته از هست من است … دست مبسوط خدا دست من است
ای فرشته شهپر از من باز گیر … تا ببارد بر سرم باران تیر

سید اجل رضی الدین علی بن طاوس قدس سره در ملهوف از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود سمعت ابی یقول لما التقی الحسین علیه السلام و عمر بن سعد لعنه الله و قامت الحرب انزل الله تعالی النصر حتی رفرف علی راس الحسین ثم خیر بین النصر علی اعدائه

وقوع جنگ مغلوبه اول

و بین لقاءالله فاختار لقاءالله از پدر بزرگوارم شنیدم که چون تلاقی فریقین دست داد و هنگامهٔ کارزار گرم گردید خدای عزّ اسمه نصرت و پیروزی فرو فرستاد چندانکه فراز سر مبارک امام بایستاد و در میان ظفر بر اعداء و ملاقات خدا مخیّر گشت امام لقای خدا را بر بقای دار دنیا اختیار فرمود

وقعهٔ چهارم سبقت عمر بن سعد بمحاربه حضرت و وقوع جنگ مغلوبه فیما بین عسکرین

شیخ عبدالحسین اعسم ره گوید

لِقَتْلِكَ رَحْبُ الأرضِ ضاقَ رَحابا
وَصَيَّحتِ في السَّما الأملاكُ ضَجيجا

وبانا أبوكَ حيدرةُ شَجيبا
عليكَ وجدُّكَ المختارُ أشجى

شَفَوا نَعدا بهم عُمرُ بنُ سعدٍ
عليكَ لو همُ نَبْلاً لرَقيٍ خَرجا

نَقدَّمهم إليكَ برَمي سَهمٍ
بِرَسالةِ النَّبيِّ وَسِرِّ عِلجا

حَموا عذبَ الفراتِ عليكَ حتى
ظَمِئتَ فَلَيتَ ذاكَ العذبُ أُجاجا

نَصَبتَ عليهِ ظَماً تَشرَاهُ
تُرفرفُ شاطئاً وازتجَّ لُجّا

میرزا محمد تقی حجة الاسلام گوید

لختی نمود با سپه کینه زین خطاب
جز تیر جان شکار ندادش کسی جواب

از غنچه‌های زخم تن نازنین او
از است گلشنی فلک اما نداد آب

بالله که جز دهان بنی آب خورند است
گردون گلی که چید ز بستان بوتراب

چون پر گشود در تن او تیر جان شکار
با مرغ جان نمود بصد ذوق دل خطاب

پیک بیا دوست بدر حلقه میزند
ای جان برلب آمده لختی بدر شتاب

چون تیر کین عنان قرارش ز کف ربود
کرد از سمند باد بر پیما تهی رکاب

رسم عرب در کیفیت محاربه

آمد ندا ز پرده غیبش بگوش جان	کای داده ای بخیل بلا را زخون خضاب
مقصود ما ز خلق جهان جلوه تو بود	بعد از تو خاک بر سر این عالم خراب

مکشوف باد که رسم عرب در کیفیت محاربه بر دو طریق است یکی طریق مبارزت که یکی یکی بمیدان حرب بیند و در معرکه کارزار رجز خوانده نام و نسب و معلومات و حسب خویش را مذکور دارند تا در جنگ معلوم شود و مرد از نامرد و بی هنر از هنرمند ممتاز گردد و در مجالس و محافل ذکر کنند و ننگ نامی بجهت خود حاصل نمایند و نیز در هر غزوه و وقعه رسم ایشان بر این بوده که نخست بطریق مبارزت رزم دهند سپس بطور جنگ مغلوبه بجهاد این مراتب از ملاحظه غزوات بدر و احد و خیبر و خندق و صفین و غیرها معلوم و معین است ولی روز عاشوراء ابن سعد لعین خلاف رسم عرب قبل از شروع بمبارزت مبادرت بجنگ مغلوبه نمود و آنچه از کلمات و مقاتل اکابر علماء رضوان الله علیهم بدست می‌آید اینست که تا ظهر عاشورا سه مرتبه جنگ مغلوبه واقع شده یکی قبل از مبارزت حر علیه الرحمة و دوم قبل از شهادت مسلم بن عوسجه و سیم قبل از نماز ظهر و بقیه محاربه بطریق مبارزت واقع شده و تفصیل دوم و سیم در جای خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی اما تفصیل جنگ مغلوبه اول مرحوم علامه مجلسی در عاشر بحار گوید که حضرت حسین علیه السلام در آن روز عمر بن سعد را بخواند و آن ملعون ملاقات امام را خوش نمیداشت و سخت گران بود پس فرمود ایعمر انت تقتلنی تزعم ان یولیک الدعی بن الدعی بلاد الری وجرجان والله لا تتهنا بذلک ابدا عهدا معهودا فاصنع ما انت صانع فانک لا تفرح بعدی بدنیا ولا آخرة ای عمر گمان میکنی که مرا میکشی تا آنکه دعی بن دعی حکومت ری وجرجان را بتو واگذارد سوگند با خدای که هرگز حکومت ری ترا مهیا و مهنا نشود و در دنیا و آخرت روی نیکبختی نه بینی پس آنچه خواهی بکن و من همی بینم که در کوفه سر ترا بر نی کرده کودکان بازیچه خویش و هدف تیر و سنگ کنند ابن سعد در خشم شد و روی بگردانید و سپاه خویش را گفت چند بن انتظار چیست حمله برید که اینان لقمه بیش نباشند و دریدغلام خویش بانگ زد تا علم پیشتر آورد و خود تیری

در روز عاشورا سه مرتبه جنگ مغلوبه واقع شد

۷ پسر زنا زاده

بر کمان

وقوع جنگ مغلوبه

بر کمان نکذا شد بمعسکر امام افکند و لشکر را گفت اشهدوا انی اول من رمی ثم ارتمی الناس فرمی اصحابه کلهم گواه باشید نخست کسی که تیر انداخت من بودم لشکریان تیرها بعنکر بر عسکر امام تیر انداختند وکسی از اصحاب نماند که از آن تیرها بروی نرسید ودر این حمله پنجاه نفر از اصحاب بدرجهٔ شهادت فایز شدند وسید بن طاوس ره در ملهوف گوید واقبلت السهام من القوم کانها القطر که تیرهای لشکر مثل قطرات امطار بر عسکر امام ع فرو بارید وحضرت فرمود قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لابد منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم اینها رسولان این قومند که بجانب شما همی آیند چون از مرگ گریز نیست باستقبال آن مبادرت ولیتر فاقتتلوا ساعة من النهار حملة وحملة حتی قتل من اصحاب الحسین ع جماعة اصحاب تیر مشغول جهاد شدند وساعتی فیما بین جنگ مغلوبه واقع شد وجماعتی از اصحاب امام شربت شهادت نوشیدند

وقعه پنجم توبه وشهادت حر بن یزید ریاحی ره وتمهید مختصری از رسالهٔ توبه ملسوب بحضرت امیر علیه السلام

الٰهی لئن جلّت وجمّت خطیئتی	فعفوک عن ذنبی اجلّ واوسع
الٰهی لئن اعطیت نفسی سؤلها	فها انا فی روض الندامة ارتع
الٰهی تُنجی ذکر طَولک لوعتی	وذکر خطایا العین منی یدمع
الٰهی اَقِلنی عثرتی وامح حوبتی	فانی مقرّ خائفٌ متضرّع

ودر این معنی بفارسی گفته اند

هر چند که ما گناهکاریم همه	وز کردهٔ خویش شرمساریم همه
چون فیض الٰهی همه جا می بینم	از رحمت او امیدواریم همه
تا کی ز گناه خود مشوش باشم	وز دیده ودل بآب وآتش باشم

وجوب فوریت توبه

یا رب بکرم قبول کن توبه من		تا فارغ و آسوده و دلخوش باشم	

قال الله تعالی ومن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم از جمله
واجبات فوریه که در روایات واخبار تاکید اکید وارد شده یکی هم مسئله توبه است و عقل
سلیم وطبع مستقیم نیز بر وجوب آن حاکم است بواسطه آنکه نسبت ذنوب و معاصی با ایمان
مثل نسبت ماکولات مضره ومشروبات مسمومه است بر ابدان وچنانچه سموم مهلک روح حیوانی
انسان است کذا ذنوب مهلک روح ایمانی مؤمن است پس کما اینکه واجب است عقلا بشارب
سموم مبادرت بر استفراغ وقی بجهة استرداد حیات مشرف بر زهوق وزوال کذا بالطریق
اولی واجب است بصاحب ذنوب مسارعت باستغفار و توبه از برای تلافی ایمان مشرف بر فوت
واضمحلال

نیامد بدین در کسی عذرخواه		که سیل ندامت نشستش گناه	

واگر اهمال در توبه ورزد واز دقیقه حاضره بساعت آتیه بیندازد البته خود را هدف دو خطر
عظیم کرده که اگر از یکی سالم ماند جزما بدیگری مبتلا خواهد بود یکی آنکه قبل از وقت
تدارک اجل عاجلا برسد حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان وبعد از معاینه
موت توبه بر وی نفع ندهد ودیگری آنکه ظلمت معاصی چنان قلب ورا مغمور و پرده غفلت
بطوری چشم بصیرت او را مستور نماید که مصداق این آیه شریفه گردد ختم الله علی قلوبهم
وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم که آنرا قلب منکوس وقلب اسود نامند
وبصاحب این قلب از قلت مبالات بامور شرعیه وکثرت اختلال بعقاید دینیه ایمانش
زایل وبر غیر ملت اسلام از دنیا میرود که آنرا سوء خاتمه گویند نعوذ بالله من ذلک

تاکنون کردی گنه دیگر مکن		تیره کردی آب فرو بیش مکن	

در مجمع البحرین گوید قبول توبه بر خداوند احدیت واجب است زیرا که خود بر نفس مقدس
خویش واجب کرده وفرموده کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب
من بعده واصلح فانه غفور رحیم وکتب بمعنی اوجب است والتوبة الرجوع من الذنوب

[illegible]

وفی اصطلاح اهل العلم الندم علی الذنب لکونه ذنبا و در ارشاد القلوب گوید توبه ندامت بر فعل گناه و عزم بر ترک عود است و فقط استغفر الله ربی واتوب الیه گفتن بدون اداء حق خدا و رسول و امام وحق الناس بر خود استهزاء کردن و سبب ذنب دیگر بودن است بگفتن این کذب چنانچه شخصی بدیگری گذشت که میگفت استغفر الله و شتم میکرد مردم را و مکرر مینمود استغفار و شتم را سامع گفت استغفر الله من هذا الاستغفار و ترجمه استغفار رکن بر خدا این استغفار رو برو تو استهزاء میکنی بر خود و در ثالث بحار از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود المقیم علی الذنب وهو منه مستغفر کالمستهزئ و در نهج البلاغه گوید قال امیر المؤمنین ع بقائل قال بحضرته استغفر الله ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم علی ما مضی والثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا والثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله ... ولیس علیک تبعة والرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتؤدی والخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم وینشا بینهما لحم جدید والسادس ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة فعند ذلک تقول استغفر الله مرحوم علامه مجلسی بعد از نقل خبر گوید بیان ما سوی الاولین عند جمهور المتکلمین من شرایط کمال التوبة کما ستعرف و در ارشاد القلوب گوید روایت که ابلیس لعین گفت بعزت تو سوگند که اولاد آدم را اغوا و بسوی معصیت دعوت میکنم مادام که روح در بدن دارند خداوند متعال فرمود بعزتی وجلالی لا امنعه التوبة حتی یغرغر بروحه وما یقبض الله عبدا لا تعدان یعلم انه لا یتوب لو ابقاه بعزت وجلال خودم سوگند که توبه ایشانرا قبول میکنم مادام که روح در بدن دارند و خداوند روح بنده را قبض نمیکند مگر بعد از آنکه میداند که دیگر توبه نخواهد کرد اگر بماند چنانچه خودش از جواب اهل دوزخ که گویند ربنا ارجعنا نعمل صالحا خبر داده ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون و در بحار روایت کرده که اعرابی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض

شرایط استغفار و توبه

از قصاید مرثیه حر بن یزید

کرد اخبرنی عن التوبة متی تقبل خبر ده مرا که توبه چه وقت قبول میشود فرمود ان بابها مفتوح لابن ادم لا یسد حتی تطلع الشمس من مغربها باب توبه مفتوح است از برای اولاد ادم و مسدود نخواهد شد تا انوقت که افتاب از مغرب طلوع بکند و این است قول خدای تعالی هل ینظرون الی ان تأتیهم الملائکة او یأتی بعض ایات ربک و ان طلوع افتاب است از مغرب یوم یأتی بعض ایات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و در این عالم بسیار کس از گنهکاران و ظالمان توبه و انابه کرده و بسوی حق بازگشت نموده مثل نصوح که توبه اش ضرب المثل کلام خدا بوده و چون بهلول نباش

ولی توبه حر بن یزید ریاحی یک اهمیت خاصی دارد

که از همه علایق ملک و مال و اولاد و عیال و ریاست و اعتبارات صوریه و جاه و جلال درگذشت و در رعایت حرمت رسول و اعانت فرزند بتول از تمام اینها دست برداشت و بواسطه تفکر یک ساعت بل که یک لحظه بسعادت ابدیه و نجات سرمدیه نایل گشت

شیخ عبد الصمد امام جمعه خابنجی گوید

أَيْنَ الْحُمَاةُ حُمَاةُ آلِ مُحَمَّدٍ ... يَا لَطْفَ أَيْنَ شَبَابُهُمْ وَ كُهُولُ
صَرْعَى بِلَا غُسْلٍ عَلَى وَجْهِ الْفَلَا ... رَضَّتْهُمُ بِالْحَافِرَاتِ خُيُولُ
أَجْسَادُهُمْ تَسْفِي عَلَيْهِنَّ الصَّبَا ... وَ رُؤُسُهُمْ تَلْهُو بِهِنَّ شُمُولُ
أَيْنَ الْحَبِيبُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ ... مَنْ رَأْسُهُ لِلْمُبْغِضِينَ مَثِيلُ
أَيْنَ ابْنُ قَيْنٍ مَنْ غَدَى غَرَضَ الرَّدَى ... وَ بَجِيرُ دُونَ الْإِمَامِ قَطُولُ
أَيْنَ ابْنُ عَوْسَجَةَ الطَّرِيحُ عَلَى الثَّرَى ... أَوْ أَيْنَ حُرٌّ بِالدَّمِ الْمَغْسُولُ
كُلٌّ مَضَى لِسَبِيلِهِ ظَامِي الْحَشَا ... كُلٌّ لَدَى نَهْرِ الْفُرَاتِ جَدِيلُ
مَاتُوا عِطَاشًا بِالطُّفُوفِ وَ بَعْدَهُمْ ... لِي مَا حَيِيتُ بُكَاؤُهُمْ وَ عَوِيلُ

ایضاً از قصاید مرثیه حر علیه الرحمه

[illegible]

از نسخه آتشکده

[illegible]

میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی گوید

از حدیث شاه حر بن یزید
از ندامت دست بر دندان گزید

باره راند و قصد پور سعد کرد
گفت خواهی راند با این شه نبرد

گفت آری جنگهائی پر گزند
تا پرد سرها ز تن کفها ز زند

این بگفت و خواست قصد شاه کرد
روی توبه سوی وجه الله کرد

خود میان نار و جنت بینمی
می ندانم زانمی تا اینمی

نور و نارم در میان دارد بجد
چون تلون در میان این دو ضد

تا کدامین زین دو پا بایم برد
آتشم سوزد و یا آبم برد

این بگفت و کرد بکّوکار زار
گفت نفروشم بدنیا یار را

عاشقانه راند باره سوی شاه
با تضرع گفت کای باب اله

با امید عفو تقصیر آمدم
زود بخشا گرچه دیر آمدم

گفت بازا که در توبه است باز
هین بگیر از عفو ما خط جواز

شکر لله که شهنشاه نبیل
شد در این ظلمت مرا خضر دلیل

بخت بردم تشنه لب تا کوی او
خوردم آب زندگی از جوی او

شیخ علی پسر شیخ العراقین گوید

روان شد سوی جنت رحمت حق
بحق پیوست و باحق گشت ملحق

خطا هم بخش ای شاه عدوبند
گنه از بنده و عفو از خداوند

بیم عفو ازل شد در تلاطم
گنه گردید از آن نامور گم

ز خوشنودی نمی گنجید در پوست
که گشتم لایق قربانی دوست

چو بخشیدش خطا شاه خطابخش
روان شد سوی میدان تازی رخش

بگفت

رفتن حر بامام

توبهٔ حرّ بن یزید ریاحی

بگفت ای قوم بدکیش زنا زاد / همان حرّم ولیکن گشته آزاد
امیری برگزیدم در دو عالم / که باشد بهتر از فرزند آدم
بود حق آشکارا از جبینش / نبی پیدا ز سیمای مبینش
ببالین شد شه آخر زمانش / پذیرا گشته از تو میهمانش
غبار از چهره رفتش دست لولاک / چه بود ار بودمی من جای آن خاک

آمدن حرّ بن یزید ریاحی بخدمت حضرت حسین علیه السلام

سید اجل علی بن طاوس قدس سره در ملهوف گوید ثمّ صاح علیه السلام اما من مغیث یغیثنا لوجه الله اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله که حضرت حسین ع ندا در داد آیا دهندهٔ نیست که بجهت تقرب بخدا پناه بدهد ما را آیا کسی بهم نمیرسد که دفع شرّ از حرم پیغمبر نماید چون حرّ بن یزید ریاحی این ندا را شنید نزد ابن سعد پلید آمد و شیخ مفید رضوان الله علیه در ارشاد گوید فلمّا رای الحرّ بن یزید انّ القوم قد صمّموا علی قتال الحسین ع چون حرّ بن یزید دید که آن قوم ضلال بر قتال و جدال حسین علیه السلام مصمّم شدند در آن اثنا نزد عمر بن سعد آمده گفت مگر با ابو عبد الله جنگ خواهی کرد گفت ای والله قتالاً شدیداً ایسره ان تسقط الرؤس وتطیح الایدی آری سوگند بخدا چنانکه سرها از تن جدا و دستها از بدن بیفتد گفت چه باشد تا از آن خصال که القا نمودی یکی بپذیرید گفت اگر اختیار مرا بودی بپذیرفتمی ولکن عبید الله سر باز میزند حرّ بازگشته در موقفی بایستاد و قرّة بن قیس را که یکتن از خویشاوندان او بود گفت امروز اسب خود را آب دادهٔ گفت نی گفت مگر آبش نخواهی داد قرّه گوید حرّ این بگفت و از موقف خود دور تر شد و قصد خویش از من مستور داشت سوگند باخدا من همی گمان کردم که میخواهد از میان حربگاه کناره کند و قتال ندهد و اگر ارادهٔ او را دانستمی شرایط متابعت بجای آوردمی حرّ اندک اندک آهنگ معسکر امام نموده و سخت لرزان بود مهاجر بن اوس ورا دید گفت

توبهٔ حر بن یزید ریاحی

گفت ای حر امروز از کار تو بیك اندرم اگر از شجاعان کوفه باز پرسند نخست نام تو برم
واز تو در نگذرم این حیرت که مشاهده میشود گفت انی والله اخیّر نفسی بین الجنّة والنّار
فوالله لا اختار علی الجنّة شیئا ولو قطعت وحرّقت خود را در میان بهشت و دوزخ همی
بینم وبخدای اگر بپیوند من بگسلند وبآتشم بسوزانند عذاب بد بر نعیم سرمد اختیار نکنم
ودر ملهوف گوید ثمّ ضرب فرسه قاصدا الی الحسین علیه السّلام ویده علی رأسه وهو
یقول اللّهمّ الیك انبت فتب علیّ فقد ارعبت قلوب اولیائك واولاد بنت نبیّك آنگاه اسب
بتاخت بسوی حسین (ع) شتافت ودست برگرفته گفت بار خدایا توبه کردم که دلهای دوستان
خدا وعترت رسول ترسانیدم ودر قمقام در این مقام گوید اسب بتاخت وسپر بر روی
کشید چنانکه گفتی حمله خواهد کردن چون نزدیك معسکر امام رسید سپر بر پشت انداخته
دست بر سر گرفت ودر ناسخ گوید وچون با حسین (ع) راه نزدیك کرد از اسب پیاده شد
وزمین ببوسید وپیشانی برخاك نهاد فقال له الحسین (ع) من تکون ارفع راسك حسین علیه السلام
فرمود چه کسی بانی سر از خاك بردار ودر ارشاد گوید عرض کرد جعلت فداك یابن رسول
الله انا صاحبك الّذی حبستك عن الرّجوع وسایرتك فی الطّریق وجعجعت بك فی ذلك المکان
جان من فدای تو باد ای پسر رسول خدا من آن کسم که نخست راه بر تو بربستم وکار سخت کردم
ونگذاشتم تا بحرم خدا ورسول او باز گردی وهرگز گمان نداشتم این جماعت فرمان تو رد کنند ومعامله
تو با ایشان بدین جا کشد واگر اینها در گمان بودی بدان کار قیام نکردمی فانّی تائب الی الله
ممّا صنعت فتری لی من ذلك توبة اکنون از آنچه کردم پشیمانم نادم وتائب بحضرت خداوند باشم
آیا توبه من مقبول میباشد حضرت فرمود نعم یتوب الله علیك آری خداوند توبه میپذیرد
وترا معفو میدارد حالیا فرود آی گفت خدمت ترا ساعتی سواره نیکوترم تا پیاده وپایان
کار فرود خواهم آمد وشیخ نجم الدّین جعفر بن نما از اجلاء امامیه ومشایخ علّامه قدّس
سرّهما در مثیر الاحزان گوید که حر عرض کرد یابن رسول الله لمّا وجّهنی عبید الله الیك خرجت
من القصر فنودیت من خلفی ابشر یا حرّ بالخیر ان روز که ابن زیاد مرا بحرب شما فرستاد چون از

اعتذار حرّ در خدمت حضرت

دار الامارة بیرون شدم از پشت سر خود ندائی شنیدم که بشارت باد ترا ای حرّ بوصول خیر رو باز پس کردم هیچکس ندیدم با خود گفتم والله ما هذه بشارة وانا اسیر الی الحسین وما احدّث نفسی باتباعه سوگند باخدای این بشارت نیست چه من بمقاتلت پسر پیغمبر میروم و در خاطر نداشتم که بحضرت تو انابت خواهم جست حضرت فرمود لقد اصبت اجرا وخیرا بتحقیق اجر و خیر را نایل شدهٔ و در روضة الشهداء و ریاض الشهادة و مهیّج الاحزان حرّ عرض کرد در این شب پدر مرا در خواب دیدم که بنزد من امد و گفت ای فرزند در این روزها بکجا رفته بودی گفتم رفته بودم سر راه بر حسین بگیرم پدرم فریاد براورد و گفت وا ویلاه ای فرزند ترا چه کار است با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم مخلّد باشی با او حرب کن و اگر بخواهی در قیامت رسول خدا شفیع تو باشد و در بهشت همسایه او باشی برو او را یاری کن و با دشمنان او جهاد نما

احتجاج حرّ بن یزید ریاحی با ان قوم لجاج

در ارشاد گوید پس حرّ پیش تاخت کوفیان را مخاطب ساخت گفت یا اهل الکوفة لامّکم الهبل والعبر ادعوتم هذا العبد الصالح حتی اذا جائکم اسلمتموه ای اهل کوفه مادر بر شما بگرید این مرد صالح را دعوت کردید چون ملتمس شما را باجابت مقرون داشت او را دست باز داشتید و با دشمنانش گذاشتید و حال انکه بران بودید که در راه او جهاد خواهید کرد و از بذل جان دریغ نخواهید خورد همانا غدر کردید تا او را بقتل رسانید و همچنانش گریبان گیر شدید و پای بر جا ایستادید و مانند حلقه بر او احاطه کرده اید تا هیچ مصری و بلدی سفر نتواند کرد فصار کالاسیر فی ایدیکم لا یملک لنفسه نفعا ولا یدفع عنها ضرّا و اکنون در دست شما باسیری ماند که جلب نفع و دفع ضرر از خود نتواند نمود و اب فرات که دام و دد و یهود و نصاری ازان مینوشند از اهل بیت و اطفال خورد سال او دریغ داشتید که از تشنگی جان همیدهند وه چه زشت امتخاتم الانبیا را که بوده اید و بد پاداش رسالت که او را داده اید خدا بتان در روز تشنگی سیراب مکناد

مبارزت حر بن یزید ریاحی

این فصل فرو خواند گروهی از لشکر کفار بر او حمله آوردند و از هر طرف تیر انداختند حر بن یزید بازگشته در پیش روی امام بر جای خویشتن بایستاد و در ملهوف گوید ثم قال فاذا کنت اول من خرج علیک فاذن لی ان اکون اول قتیل بین یدیک لعلی اکون ممن یصافح جدک محمدا غدا فی القیمة که حر عرض کرد یابن رسول الله نخست کس که بحضرت تو خروج کرد من بودم مسئول آنکه برخصت تو اولین کس که در رکاب تو شهید شود نیز من باشم امید است که فردای قیامت از کشتگان کردم که با جد بزرگوارت مصافحه خواهند نمود سید مرحوم میفرماید انما اراد اول قتیل من الآن لان جماعة قتلوا قبله کما ورد حر از این سخن همی خواست که نخستین مبارز باشد چه از این پیش جماعتی در جنگ مغلوبه مقتول شده بودند

مبارزت حر بن یزید ریاحی علیه الرحمة

علامه مجلسی گوید اول کسیکه بمبارزت قوم مبادرت نمود حر علیه الرحمة بود که بمیدان اندر آمد و این رجز بگفت

اِنّی اَنَا الحُرُّ وَمَاوی الضَّیفِ	اَضرِبُ فی اَعناقِکُم بِالسَّیفِ
عَن خَیرِ مَن حَلَّ بِاَرضِ الخَیفِ	اَضرِبُکُم وَلا اَری مِن حَیفِ

و چون حر بمعسکر امام پیوست یزید بن سفیان تمیمی افسوس خورد که اگر قصد او دانستمی بدین نیزه اش از اسب بزیر بودمی در آنوقت که حر جهاد میکرد و مبارز میانداخت و ان فرسه لمضروب علی اذنیه و حاجبیه وان الدماء لتسیل و دو گوش و دو حاجب اسب او بزخم اعداء مجروح شده و خون سیلان مینمود حصین بن نمیر گفت ای یزید بن سفیان هذا الحر الذی کنت تتمناه اینک حر بن یزید است که آرزومند نبرد او بودی گفت آری و بجانب حر تاخت حر امانش نداده بدوزخ فرستاد و در ناسخ التواریخ و روضة الشهداء و رشح الشهادة گویند که حر بمیدان آمده مبارز طلب نمود ابن صورت بر ابن سعد ثقیل افتاد صفوان بن حنظله را که بشجاعت و شهامت در میان لشکر نامور بود طلب کرد و گفت ترا

کشتن حر یزید بن سفیان تمیمی را

اول خارج

شهادت حر علیه الرحمة

بسیار زشت است که این طور رفتار کنی. لکن نخستین تیرها را که به سوی حسین انداختند، او را بزلال نصیحت فرو نشاند و به مقام خویش باز آرد. و اگر به فرمان نیاید، کند تا توانی بروی بتاز و سرش از تن باز کن. صفوان شاکی السلاح تاختن کرد و برروی حر درآمد و گفت ای حر، تا ستوده کاری که تو کرده‌ای از یزید که خلیفه زمان است روی برتافتی و به نزد حسین بشتافتی. حر گفت ای صفوان، تو دانشور مردی بوده‌ای، از این سخن تا بنکته مرا شگفت می‌آید مرا گویی جانب حسین را فرو گذارم و به یزید شرابخواره زناباره را فرا گیرم. صفوان در خشم شد و بسوی حر حمله کرد و نیزه براند. حر زخم او را بگردانید و سینه او را با سنان نیزه بکوفت چنانکه از پشتش سر بدر کرد. صفوان را سه برادر بود همدست و همداستان. به خونخواهی برادر بر حر بتاختند. حر دست در کمر یکتن کرد و او را از زین برگرفت و بر زمین کوفت چنانکه جان بداد. و دیگری را با تیغ در گذرانید. سیم دیگر پشت با جنگ داده روی به فرار نهاد. و حر از قفای او بتاخت و او را بزخم نیزه با برادران ملحق ساخت.

شهادت حر بن یزید ریاحی علیه الرحمة

سید بن طاوس قدس سره در ملهوف گوید فجعل یقاتل احسن قتال حتی قتل جماعة من شجعان و ابطال ثم استشهد حر بن یزید بمقاتلت پرداخت و با حسن وجهی جلال در داد و جمعی از شجعان و ابطال عرب را بخاک هلاک در انداخت تا او را شهید کردند. و در ناسخ گوید هشتاد و اند کس را بضرب سیف و سنان عرضه هلاک و دمار ساخت. کار بر کوفیان صعب افتاد و ابن سعد ندا در داد که هان ای لشکر جلدی کنید و او را به تیر باران بگیرید. پس کمانداران فراهم آمدند و کمانها بزه کردند و تیر از پس تیر روان داشتند چندانکه جوشن حر چون جلد قنفذی گشت. و در بحار گوید چهل سواره و پیاده بکشت فلم یزل یقاتل حتی عرقب فرسه و بقی راجلا و مقاتله میکرد تا اسبش را پی کردند لاجرم پیاده رزم داد و این رجز همی خواند

شهادت حرّ علیه الرحمة

اِنّی اَنَا الحُرُّ وَنَجلُ الحُرّ	اَشجَعُ مِن ذِی لَبَدٍ هِزَبرٍ
وَلَستُ بِالجَبانِ عِندَ الکَرّ	لٰکِنَّنِی الوَقّافُ عِندَ الفَرّ

وچندان مقاتلت نمود که از پا درافتاد فاحتمله اصحاب الحسین حتی وضعوه بین یدی الحسین ع و برروایتی اصحاب حسین ع بتاختند وجسد ورا حمل داده بنزد آنحضرت نهادند هنوز رمقی از جان درتن داشت فجعل الحسین ع یمسح وجهه وهو یقول انت الحرّ کما سمّتک امّک وانت الحرّ فی الدنیا وانت الحرّ فی الاخرة امام علیه السّلام چهرهٔ خون آلود اورا مسح میکرد ومیفرمود تو حرّی وآزادی چنانچه مادرت ترا حرّ نام کذارده آزادهٔ در دنیا وآزادهٔ در آخرت ویکی از اصحاب ورا رثا گفت واگرچه علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود

لَنِعمَ الحُرُّ حُرُّ بَنِی رِیاحٍ	صَبُورٌ عِندَ مُختَلَفِ الرِّماحِ
وَنِعمَ الحُرُّ اِذ نادیٰ حُسَیناً	فَجادَ بِنَفسِهِ عِندَ الصَّباحِ
فَیا رَبّی اَضِفهُ فِی جِنانٍ	وَزَوِّجهُ مَعَ الحُورِ المِلاحِ

وصدوق علیه الرحمة در امالی گوید فاتاه الحسین ع ودمه یشخب فقال بخ بخ انت حرّ کما سمّیت فی الدنیا والآخرة ثمّ انشأ الحسین ع یقول لنعم الحرّ حرّ بنی ریاح

تعیین مدفن حرّ بن یزید ریاحی علیه الرحمة وظهور کرامات از برای شاه اسمعیل صفوی علیه الرحمة

مرحوم محمّد حسن خان اعتماد السلطنه که از عمدهٔ ادباء وفضلاء دورهٔ ناصری بوده والبقاء انفسه نقلیه دارد درکتاب حجّة السعادة فی حجّة الشهادة گوید شیخ عالم عامل عماد الدین حسن بن علی الطبرسی طاب ثراه القدسی که از معاصرین شیخ ابوالقاسم محقق حلّی و خواجه نصیر الدین طوسی ومن فی طبقتهما بوده است درکتاب کامل البهائی فی السقیفة که بنام خواجه بهاء الدین محمّد بن الوزیر شمس الدین محمّد الجوینی صاحب الدیوان فی دولة

تعیین مرقد حرّ علیه الرحمه

هلاکو خان ساخته مختصری از ماجریات یوم الطف را مسطور داشته است و مخصوصًا
فصلی از برای سوانح بعد الحرب منعقد نموده گوید عمر بن سعد آن روز آنجا بود تا روز دیگر
بوقت زوال و جمعی معتمدان بر امام زین العابدین علیه السلام و دختران امیر المؤمنین و دیگر
زنان موکّل کرده جمله بسته تن بودند و امام زین العابدین آن روز بیست و دو ساله
بود و امام محمد باقر ع چهار ساله و هر دو در کربلا حضور داشتند و حق تعالی ایشانرا حراست
فرمود چون عمر بن سعد از کربلا رحلت کرد قومی از بنی اسد کوچ کرده میرفتند چون
بکربلا رسیدند و آن حالت را دیدند امام حسین ع را تنها دفن کردند و علی بن حسین
علیهما السلام را پائین پای او و عباس را بر کنار فرات جائیکه شهید شده بود و باقی را قبری
بزرگ کندند و دفن کردند و حرّ بن یزید را اقرباء او در جائیکه بشهادت رسیده بود دفن
نمودند و قبرهای شهدا معیّن نیست که از آن هر یک کدام است الّا آنکه لا شکّ حایر محیط
است بر جمله و بنو اسد بر قبائل عرب فخر آورند که ما نماز بر امام حسین ع گذاردیم و دفن امام
و اصحاب نمودیم **مؤلف گوید** از جمله دلایل معتبره بر تعیین مرقد حرّ علیه الرحمه
روایت مرحوم سید نعمة الله جزایری است در انوار نعمانیه که گوید ولقد حدّثنی جماعة
من الثقاة ان الشاه اسمعیل ره لمّا ملك بغداد واتى الى مشهد الحسین ع جماعتی از ثقات
مرا خبر دادند که چون شاه اسمعیل صفوی ره بغداد را گرفت و بحیطه تصرف خود در آورد
بکربلای معلّا مشرف شد و بعض عیب جوئی آن شنیع مذهبین را دریافت و چون از بعضی
مردم طعنی در زیارة حرّ علیه الرحمه شنیده بود بمرقد آن سعادتمند آمد و بجهة رفع شبهه امر
کرد قبر او را نبش کنند فنبشوه فرأوه نائمًا کهیئته لمّا قتل و چون قبر او را باز نمودند دیدند
مرقد خود خوابیده است مثل همان حالتیکه شهید شده بود ورأوا على رأسه عصابة مشدودًا
بها رأسه و دیدند که بر سر او دستمالی بسته بود و چون شاه اسمعیل شنیده بود که در کتب
تواریخ و سیر منقول است که آن دستمال حضرت حسین ع است که بدست مبارك خود بر جراحت
سر حرّ بسته و بآن حالت دفن شده خواست آن دستمال را از سر آن سعادتمند باز نماید فلمّا

حکایت اسمعیل صفوی

روز عاشورا

ابیات مرثیهٔ بریر بن خضیر ره

حلّوا تلك العصابة عن راس حرّ دم حتّى امتلاء منه القبر و چون دستمال را از سرش باز نمودند خون از جراحت سرش جاری شد و انقدر امد که قبر مملو گردید و چون دستمال را ببستند قطع شد و چون باز نمودند خون جاری شد و هرچه خواستند بغیر ان عصابه چاره بکنند ممکن نشد فتبیّن لهم حسن حاله فامر فبنی علی قبره بناء و عیّن له خادماً یخدم قبره و حسن حال حرّ علیه الرحمه بر شاه و سایر امراء ورعایا ظاهر گردید و امر نمود بر سر قبر او بنائی زدند و خادمی از برای مرقدش معیّن کرد

وقعهٔ ششم شهادت بریر بن خضیر همدانی ره

شیخ علی پسر شیخ العراقین ره گوید

بریر بن خضیر ان خضر پیمان	سکندر سان روان شد سوی حیوان
سمند افکند در ظلمات پیکار	دلیلش گشت شمشیر گهربار
به تیغ تیز ان پرشور و بی باک	گروهی را فکند از باره بر خاک
گذشتا ز خویش و این عیش مکدّر	گرفتا ز دست خواجه خضر ساغر

ملک الشعراء سید مظفر علی خان ره گوید

بریر بن خضیر خضر ارشاد	که یکتا بود در زهّاد و عبّاد
فصیح و قاری قران باری	بتی محکم به راه حق گذاری
چو رخصت یافت شد وارد بمیدان	زمین از نور رویش گشت تابان
منم ان بت شکن مثل براهیم	زمین جسم بتان مبلرزد از بیم

مرحوم علامه مجلسی در بحار گوید ثم برز بریر بن الخضیر الهمدانی ره بعد الحرّ و کان من عباد الله الصالحین بعد از شهادت حرّ بن یزید بریر بن خضیر همدانی که از عباد صالحین خداوند بود بیرون امد و در ریاض الشهادة گوید که بریر از جملهٔ زهّاد و عبّاد و پیری

و از سید مظفر علی و شیخ علی ابیات

بریر بن خضیر اقرأ القراء

شجاعت بریر بن خضیر

با کثرهٔ اعتقاد و از اکابر اصحاب امیر المؤمنین بود و در جمیع غزوات خدمات بزرگوار بوده پس اجازت خواسته قدم بمیدان حرب نهاد و در بحار گوید که این رجز خواند

أنا بریر و أبی خضیر	لیث یروع الأسد عند الزئیر
یعرف فینا الخیر أهل الخیر	أضربکم و لا أری من ضیر

كذاك فعل الخیر من بریر

و پیوسته حمله میکرد و میگفت اقتربوا منی یا قتلة المؤمنین اقتربوا منی یا قتلة اولاد البدریین اقتربوا منی یا قتلة اولاد رسول رب العالمین و ذریته الباقین نزدیک من آئید ای قاتلان مؤمنین و اولاد بدریین نزدیک من آئید ای قتلهٔ ذریهٔ رسول رب العالمین و کان بریر اقرأ اهل زمانه یقاتل حتی قتل ثلاثین رجلا و بریر قاری ترین زمان خود بود پس از چپ و راست همی تاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت تا سی نفر بجهنم فرستاد و ثقة المحدثین صدیق زکی حاج شیخ عباس قمی اطال الله بقائه در نفس المهموم فی مقتل الحسین المظلوم از تاریخ طبری از عفیف بن زهیر که خود حاضر وقعهٔ طف بود نقل کرده که گفت در آن گیرودار یزید بن معقل بیرون تاخت و گفت ای بریر بن خضیر کیف تری الله صنع بک چه طور دیدی قدرت خداوند را که با تو چه کرد فرمود صنع الله و الله بی خیرا و صنع الله بک شرا سوگند با خدای خیر را در خود و شر را در تو میبینم گفت دروغ گفتی و از این پیش نیز کذاب بودی آیا بخاطر داری که با تو در بنی لوذان مشی میکردیم تو گفتی ان عثمان بن عفان کان علی نفسه مسرفا و ان معویة بن ابی سفیان ضال مضل و ان امام الهدی و الحق علی بن ابیطالب که عثمان بن عفان بر نفس خود مسرف و مذبذب و معویة بن ابی سفیان ضال و مضل و امام هدی و حق علی بن ابیطالب است بریر گفت اشهد ان هذا رأیی و قولی گواهی میدهم که این رای و قول من است یزید بن معقل گفت اشهد انک من المضلین من گواهی میدهم که تو از جملهٔ مضلین باشی بریر گفت هل لک فلأباهلک و لندع الله ان یلعن الکاذب و ان یقتل المحق المبطل آیا با من مباهله

مجادله ومجاهده بریر بن خضیر

میکنی خدایرا بخوانیم وازوی بخواهیم تا هرکه بر باطل رود بدست آن دیکر کشته شود این
بگفت وبر روی آن بتاخت ودو ضربت در میانه برفت مخذول لعین ضربتی کرد وضربتی بر
بریر زد مؤثر نیفتاد بریر تیغی زده مغفر یزید بریده ودر دماغ وی رسید بر خاک افتاد
که کویا از کوه بلندی بیفتاد وشمشیر همچنان در کاسهٔ سر او بود عفیف کوید کویا می بینم
که بریر شمشیر خود را از سر یزید میکشید در این حال رضی بن منقذ عبدی حمله آورده با بریر
در آویخت وساعتی با یکدیگر نبرد بردند تا بریر بر زمینش زده بر سینه او بنشست رضی
فریاد زد این اهل المصارع والدفاع کجا ‌اند اهل جدال ودفاع کعب بن جابر ازدی خواست
حمله کند من کفتم ان هذا بریر بن خضیر القاری الذی کان یقرأ القران فی المسجد این بریر
بن خضیر است که در مسجد قرائت قران میکرد کعب اعتنا نکرده نیزه خود را بر پشت بریر بنهاد
چون بریر مس سنان را احساس کرد صورت رضی را بدندان کرفت وطرف بینی او را برید وبزمین
امد کعب بن جابر کعب نیزه را در پشت بریر فرو برد وشمشیر کشیده آن پیر سعید را شهید کرد
عفیف کوید کویا می بینم که عبدی صریع برخواسته خاک از جبین خود پاک میکرد ومی کفت
ای برادر ازدی بر من منت کذاردی بر نعمتی که هرکز آنرا فراموش نخواهم کرد یوسف بن یزید
راوی خبر کوید من بعفیف کفتم تو خود این را دیدی کفت آری باین دو چشم خود دیدم وبدو
کوش خود شنیدم وچون کعب بن جابر بخانه برکشت زنش یا خواهرش نوار بنت جابر او را
کفت اعنت علی ابن فاطمة وقتلت سید القراء لقد اتیت عظیما من الامر والله لا اکلمك
من رأسی ابدا یاری دشمنان فرزند فاطمه کردی وبریر سید القراء را شهید ساختی امری
عظیم ومشنیعی را مرتکب شدی بخدای که دیکر با تو سخن نکویم ودر بحار کوید بحیر بن اوس ضبی
از اصحاب ابن زیاد بریر را شهید کرد وآن لعین بکرد میدان در آمد وبدین شعر مبادرت کرد

سلی تخبری عنی وانت ذمیمة	غداة حسین والرماح شوارع

وبعد از چند بیتی که در بحار وغیره مذکور است کفت

قتلت بریرا ثم حملت نعمة	غداة الوغی لما دعی من یقارع

رضوان الله علیه

علیه الرحمه بریر بن خضیر سید القراء

انکاه

شهادت بریر بن خضیر ره

آنگاه او را گفتند ان بریرا کان من عباد الله الصالحین بریر از عباد صالحین پروردگار بود و پسر عمی داشت کعب و بحث با بحیر قتلت بریر بن خضیر فبای وجه تلقی ربک غدا وای بر تو ای بحیر بریر را میکشی و بر قتل او مفاخرت میجوئی فردای قیامت چگونه پروردگار خود را ملاقات خواهی کرد بحیر از کرده پشیمان شد و سوگند نداشت چند شعری خواند از جمله اینها ابیات

فیا لیت انی کنت فی الرحم حیضة / ویوم حسین کنت ضمن المقابر
فیا سوأتا ماذا اقول لخالقی / وما حجتی یوم الحساب القماطر

و در روضة الشهداء گوید قاتل بریر پسر عمی داشت که او را عبد بن جابر گفتندی پیش وی آمد و گفت ای بحیر بریر را کشتی و بخدای که او از جمله مقربان درگاه خدا بود بحیر پشیمان شده از لشکر بیرون رفت و هولی بر او غالب گشته فریاد میکرد تا بمرد و جان از خون ناحق بعرصه گاه قیامت برد

وقعه هفتم شهادت وهب بن عبدالله کلبی ره

شیخ علی پسر شیخ القراء گوید

پس از او نوجوان و نومسلمان / وهب از شیر کلبی شد بمیدان
رجز برخواند و گفت ای قوم خونخوار / نصاری بودم و شد نصرتم یار
عنان پیچید سوی رزمگه راست / مدد از حیدر رزم آفرین خواست
نبردی کرد کلبی عاشقانه / پس آنگه سوی مادر شد روانه
جوان شیری که باز آید ز نخجیر / بچنگ اندرش خون آلوده شمشیر
باستقبال مرد نیک فرجام / برون از خیمه آمد جفت با مام
عروس از شور و غوغا گشت شیدا / گرفتش دامن و گفت ای دلارا
چو کردی سرخ رویش پیمبر / مرا موشم مکن فردای محشر

ابیات احوال وهب بن عبدالله کلبی ره

بمیدان اندر آمد شیر کلبی ... نبرد آورد با کفار حربی
زخود بگذشته بودی گرمیکار ... که تا که دست و تیغش رفت از کار
مشبک شد تن آن تازه ایمان ... نگون آمد ز زین بر خاک میدان

ملک الشعراء سید مظفر علی خان زار گوید

دل من باز در جوش و خروش است ... که در هر دیده بحر خون بجوش است
چو در صحن گلستان پژمرد گل ... چو شبنم چون نگرید چشم بلبل
دران صحرا که بود او همره شاه ... زن او مادر او بود همراه
بشوق جنگ مانند شیر جست ... سلاح آراست بر جسم و کمر بست

از زبان قمر مادر وهب بفرزند نبشته

من آوردم به پشت گوهر خویش ... که فرما نثار مش بر سرو و خویش
گلی بهر که تا شد نذر شاهی ... نثار فرق شاه دین پناهی
باقواج مخالف شور برخواست ... که ابر افنا ز کوه خطر خواست
ز ضرب تیغ رود در هر طرف کرد ... چو شخص و سپاه یک صف دو صفها کرد
سر اعدا ز دستان مبدست ... چو دلو چاه که بالا و که پست
زخون حال سپر رویان دگرگون ... سمند عمر شان گردید گلگون
باب تیغ تیره روزگاران ... چو زاغ دشنه پر در جوش باران
چنان در بحر هیجا آشنا شد ... که تا پیدای بید 4 فنا شد
تن مجروح او خاک فنا شد ... سرش قندیل درگاه خدا شد

در بحار گوید ثم برز من بعده وهب بن عبدالله الکلبی و قد کانت معه امه یومئذ بعد
از بریر وهب بن عبدالله کلبی بعزم مبارزت بیرون آمد و مادر او نیز همراه او بود

وداع وهب بن عبدالله کلبی ره

روز عاشورا

وداع وهب با مادر و زن

و رأیت حدیثا ان وهب هذا کان نصرانیا فاسلم هو وامه علی یدی الحسین ع وحدیثی دیدم که وهب نصرانی بود وخودش ومادرش بدست حضرت حسین علیه السلام مسلمان شده بودند ودر تحفة الحسینیه ظاهر این است که وهب همان شخص نصرانی بود که در منزل ثعلبیه با مادر وزن درخدمت سید الشهداء روحی له الفدا مسلمان شدند ودر روضة الشهداء ومهیج الاحزان وناسخ التواریخ که او جوان تازه داماد بود وهفده روز از دامادی او گذشته وهنوز بساط عشرت وکامرانی در نوشته ومادرش بروایت روضه وناسخ قمر نام داشت چون جمعی از اصحاب بفیض شهادت نایل شدند مادرش نزد او آمد در بحار فقالت قم یا بنی فانصر ابن بنت رسول الله ای نور دیده من برخیز ویاری کن فرزند دختر پیغمبر را گفت افعل یا اماه ولا اقصر ای مادر یاری میکنم اورا ودر جان باختن تقصیر نخواهم کرد ودر مهیج ومخزن وهب خواست بجهت استحلال ووداع نزد زنش برود مادر گفت ای فرزند مأذونی اما بهوش باش که زنان ناقص العقلند مبادا گول زند واز سعادت ابدی باز مانی چون نزد زن آمد گفت فرزند فاطمه در این صحرا غریب وتنها مانده دلم میخواهد که جان خود را فدای او نمایم زن گفت کاش من هم جان خود را فدای او کردمی اما میخواهم که شرط کنی در قیامت مرا نیز باز جوئی ومرا با خود به بهشت بری وهب قبول کرد هردو نزد امام آمدند وهب عرض کرد یا ابن رسول الله مرخص بفرما تا جان خود را فدای تو سازم زن پیش آمد وعرض کرد یا سیدی این نوجوان که شوهر من است میخواهد در راه تو جان در بازد وحاجت من از او این است که در خدمت تو شرط کند که در قیامت مرا باز طلبد ومرا با خود به بهشت برد واز شما التماس آن دارم که مرا بخواهران واهل بیت خود بسپاری که در سلک کنیزان وخدمت گذاران ایشان باشم تا در سراپرده عصمت دست نامحرم بدامن عفت من نرسد انحضرت بگریه در آمد وهب گفت شرط کردم که روز قیامت بی او پا به بهشت نگذارم واو را بشما سپردم که بجرم محرم بسپارید در بحار وهب اسب بمیدان راند واین رجز بر خواند

ارجوزه و حمله وهب بن عبدالله کلبی

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِ	سَوْفَ تَرَوْنِي وَتَرَوْنَ ضَرْبِي
وَحَمْلَتِي وَصَوْلَتِي فِي الْحَرْبِ	أُدْرِكُ ثَارِي بَعْدَ ثَارِ صَحْبِي
وَأَدْفَعُ الْكَرْبَ أَمَامَ الْكَرْبِ	لَيْسَ جِهَادِي فِي الْوَغَى بِاللَّعْبِ

و تاختن کرد بر لشکر کوفه و جمعی از آنگروه را بر خاک هلاک انداخت بجانب مادر و زن برگشت و گفت یا اُمّاه ارضیت مادر از من خوشنود شدی گفت ما رضیت او تقتل بین یدی الحسین راضی نشوم جز اینکه در پیش روی حسین کشته شوی زن وهب گفت بالله لا تفجعنی فی نفسک ترا بخدا مرا بمصیبت خود گرفتار مکن و مرا بیوه مگذار مادرش گفت یا بنیّ لا تقبل قولها و ارجع فقاتل بین یدی ابن رسول الله فیکون غدا فی القیمة شفیعا لک بین یدی الله ای فرزند سخن زنرا از پس گوش گذار و از نصرت حسین دست باز مدار تا فردای قیامت از شفاعت جدش برخوردار شوی وهب بازگشت و این رجز میگفت

إِنِّي زَعِيمٌ لَكِ أُمَّ وَهْبٍ	بِالطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَالضَّرْبِ
ضَرْبَ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ	حَتَّى يَذُوقَ الْقَوْمُ مُرَّ الْحَرْبِ
إِنِّي امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَضْبٍ	وَلَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ النَّكْبِ

حَسْبِيَ إِلٰهِي مِنْ عَلِيمٍ حَسْبِي

و در تاختن چون پلنگ دژم و نهنگ دمنده خویش را بر صفوف کوفیان افکند و از یمین و شمال قتال میداد چندانکه دوازده پیاده و نوزده تن سواره را عرضه هلاک و دمار ساخت این وقت مردی از لشکر کوفه فرصتی بدست کرده دست راستش را با تیغ از تن باز کرد وهب شمشیر را بدست چپ مأخوذ داشت و پای از تقدیم جهاد فرو نگذاشت مردی از قبیله کنده نیز تیغ بزد و دست چپش را قطع کرد در تحفة الحسینیه وهب هفتاد نفر از آن اشقیا بقتل رسانید و آن گروه دور او را فرو گرفتند و هفتاد ضربت شمشیر و نیزه و تیر بر او زدند و از کثرت تیری که بر اسب و تنش بود مانند قنفذ پر بر آورده بود پس آن مظلوم از کثرت جراحات بیحال شده و بخاک افتاد در بحار فاخذت امه عمودا و اقبلت نحوه و هی تقول فداک

شهادت وهب بن عبدالله کلبی

ابی وامّی فاتل دون الطیّبین حرم رسول الله مادر ستون خیمه برداشت وپسر را
همی گفت جان خویش فدای این پاکان از ذریّت طاهره همیکن وهب خواست تا مادر را
بخیمه بازگرداند فاخذت بجانب ثوبه وقالت لن اعود او اموت معك از دامن وهب گرفت
وگفت نی بازنگردم تا با تو جان سپارم حضرت فرمود جزیتم من اهل بیتی خیرا ارجعی الی
النّساء رحمك الله از اهل بیت من جزای خیر بهره شما باد بسرا پردهٔ زنان مراجعت کن برگشت
وهب مقاتلت میکرد تا بدرجهٔ شهادت رسید فذهبت امرأته تمسح الدّم عن وجهه فبصر بها
شمر فامر غلاما له فضربها بعمود کان معه فشدخها وقتلها وهی اوّل امراة قتلت فی عسکر
الحسین علیه السلام زن آمد تا خون از روی شوهر پاك کند شمر غلام خویش را بفرستاد تا گرزی
بر او بزد و بشوی ملحق ساخت بضا در بحار وهب را مبارزت خود بیست وچهار پیاده ودوازده
سواره بدار البوار فرستاد چون از بسیاری زخم از کار ماند او را دستگیر کرده بنزد ابن سعد لعنه الله
آوردند گفت ما اشدّ صولتك چه بسیار سخت وصعب است حملهٔ تو وفرمان داد تا سرش را
از تن برگرفتند وبمعسکر امام انداختند مادر آن سر برگرفت وببوسید در تاسیع وگفت
الحمد لله الذی بیّض وجهی بشهادتك بین یدی ابی عبد الله ثم قالت الحکم لله یا امّة السّوء
اشهد انّ النّصاری فی بیعها والمجوس فی کنائسها خیر منکم سپاس مر خدا را که روی مرا بشهادت
تو در پیش روی حسین سفید داشت آنگاه روی با کوفیان آورد وگفت ای امّت نکوهیده گواهی
میدهم که نصاری در کلیسا ومجوس در کنیسه بر شما شرف دارند در بحار ثمّ رمت بالرّأس الی
عسکر ابن سعد واز روی خشم سر وهب را بسوی سپاه ابن سعد پرتاب کرد ارضمهٔ آن مخذولین
را بکشت وخود عمود خیمه بگرفت ودو نفر دیگر را بیجان کرد امام فرمود ارجعی یا امّ وهب
انت وابنك مع رسول الله فانّ الجهاد مرفوع عن النّساء بازگرد ای مادر وهب تو وفرزندت
با رسول خدا در بهشت جای دارید که بر زنان جهاد نباشد عجوزه بخیمهٔ خویش آمده همی گفت الهی
لا تقطع رجائی خدایا امیدم را قطع مکن امام فرمود لا یقطع الله رجاك یا امّ وهب خدا
قطع نکند امید ترا ای مادر وهب

وهب ... از جانب ...

کشته شدن وهب نصرانی

ونصر

وقعهٔ هشتم جنگ مغلوبهٔ دوم و شهادت مسلم بن عوسجه اسدی

ملک الشعراء سید مظفر علی خان متخلص باسیر گوید

از آن پس مسلم بن عوسجه کرد / بافواج مخالف قصد ناورد

بزهد و طاعت و تقوی سرافراز / باصحاب پیمبر بود ممتاز

بعلم و فضل مشهور زمانه / بزرگ قوم و در رفعت یگانه

امام دین ز فرط الفت او / بسی مغموم شد در فرقت او

بصحرای شهادت چون قدم زد / ز توصیف شه مظلوم دم زد

ز ضرب تیغ و زور دست بازو / فکند آوازهٔ جرأت بهر سو

چنان از برق تیغ آتش فشان شد / که میدان پر ز لاش کشتگان شد

بخاک افتاد آن بسمل طپان شد / ز هر رگ خون جسم او روان شد

شه دین با حبیب بن مظاهر / ببالینش رسید افسرده خاطر

جواهر رحمت رب اشک بارید / مه تابان بکوکب اشک بارید

در بحار و عوالم گویند بعد از مبارزت نافع بن هلال بجلی عمرو بن حجاج بانگ برداشت یا حمقی اتدرون من تقاتلون فرسان اهل المصر و اهل البصائر و قوما مستمیتین لا یبرز الیهم احد منکم الا قتلوه علی قلتهم هان ای احمقان مگر ندانید که با چه کسان کارزار میکنید اینان که شما هیچ نگرید شجاعان عرب هستند که جان برکف دست نهاده تن بمرگ داده اند تا تنی از اینان فوجی از ما نکشند خود کشته نشوند زنهار بمبارزت مروید که تنی چند بیش نباشند و با سنگ شان نیز توانید کشت عمر بن سعد چون این کلمات از عمرو بن حجاج بشنید گفت صدقت الرای ما رأیت رأی محکم جز این نیست که تو مینمائی و فرمان کرد تا منادی ندا در داد که هیچ کس از لشکر را اجازت نمیرود که یکتنه بمبارزت بیرون شود

حمله عمرو بن حجاج از طرف فرات

چه اگر کس وحدانا بمیدان جنگ رود البته بدست یکی از این جماعت پایمال هلاک
خواهد گشت اینوقت عمرو بن حجاج لحنی پیش شتافت و با اصحاب حسین ع نزدیک شد
آنگاه روی برتافت و گفت یا اهل الکوفة الزموا طاعتکم وجماعتکم ولا ترتابوا فی قتل
من مرق من الدین وخالف الامام ای مردم کوفه بر طاعت خود ثابت شوید و تفرقه جماعت
مجوئید و شک مکنید در قتال کسی که از دین بیرون شده و با یزید که امام امت است مخالف
ورزیده است حضرت فرمود یا بن الحجاج اعلیّ تحرّض الناس انحن مرقنا من الدین وانتم
ثبتّم علیه ای پسر حجاج مردمان را بر کشتن من همی اغالی آیا ما از دین بیرون شدیم و شما
ثابت ماندید سوگند با خدا چون بدان جهان روی بدانی کی از دین بدر رفته و در خور آتش
باشد ثم حمل عمرو بن الحجاج لعنه الله فی میمنته من نحو الفرات فاضطربوا ساعة این هنگام
عمرو بن حجاج لعین از کنار فرات بر میمنه سپاه حسین ع حمله آورد جنگ مغلوبه در پیوست
وغبار شدید برخواست و عمرو با اصحابش برگشت چون گرد فرو نشست مسلم بن عوسجه اسدی
را دیدند که بر زمین افتاده و دست و پا همیزند و هنوزش رمقی اندر تن بود امام با حبیب
بن مظاهر ببالین او تشریف قدوم ارزانی داشته فرمود رحمک الله یا مسلم فمنهم من قضی
نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا خدا ترا رحمت کناد ای مسلم و این آیه تلاوت نمود
یعنی بعضی از ایشان هست بگذارده عهد خود را و در راه خدا شهید گشت و بعضی انتظار
شهادت میکشد و تغییر نداد نه عهد خود را تغییر دادنی حبیب بن مظاهر نیز فرا رسیده
گفت یعزّ علیّ مصرعک یا مسلم ابشر بالجنة ای مسلم مصیبت تو بر من سخت شدید و ناگوار است
واکنون ترا بشارت بر بهشت جاوید باد مسلم با نگی سخت ضعیف گفت بشّرک الله بخیر خداوند
ترا بخیر و سعادت بشارت دهاد حبیب گفت ای مسلم اگر دانستمی که پس از تو زمانی زیست
خواهد بود میگفتم مرا وصیتی کن تا در انجام آن اهتمام کنم لکن میدانم که در ساعت با تو
ملحق خواهم شد مسلم گفت انی اوصیک بهذا واشار الی الحسین ع فقاتل دونه حتی تموت ترا
وصیت میکنم باین مرد و اشاره کرد بسوی حسین ع و گفت تا جان در تن داری دست از یاری این

اجمالی از احوال مسلم بن عوسجه

بزرگوار بودند پس حبیب گفت لا نعمتك عینا اری جزاین نکنم و تو امسروز وفرحناك سازم انگاه مرغ روحش بشاخسار جنان گریزید کنیزك او فریاد و امسلماه یابن عوسجتاه بر اورد منافقان کوفه اظهار مسرت و فرح کردند شبث بن ربعی گفت ثکلتکم امهاتکم اما انکم تقتلون انفسکم بایدیکم و تذلون عزکم مادرهای شما بر شما بگریند خویشتن بدست خود همی کشید و خود را خوار و ذلیل میدارید ایا بکشتن مسلم شادمانی همی کنید بخدای سوگند که مسلم را در اسلام محلی منیع و موقعی رفیع است در یوم اذربایجان بدیدمش که شش تن از مشرکان بکشت تا صفوف مسلمانان اراسته شده بود

ایضا ذکر شهادت مسلم بن عوسجه اسدی بطریق مبارك و اجمالی از احوال انجناب

مرحوم فاضل بسطامی در تحفة الحسینیة گوید چون خبر ورود مسعود حضرت حسین ع بکربلای پر بلا در کوفه منتشر گردید و ان خبر سعادت اثر بحبیب بن مظاهر رسید و دید که فوج فوج لشکر از کوفه بجانب کربلا بجنك فرزند ع پیغمبر میروند بی اختیار رشته شوق تمام تهیه سفر شهادت دیده عازم کوی سعادت گردید و چون خواست بند بیرون از کوفه بیرون شود و خود را بکربلا برساند در این اندیشه بود که ناگاه مسلم بن عوسجه را در بازار دید که متاع او خریدار متاع شهادت ست و بر در دکانی بستاده فدری رنك و حنا خریده اراده حمام دارد چون نظر حبیب بمسلم افتاد گفت ای مسلم چه اراده داری چرا با بطریق نصرت و یاری فرزند پیغمبر ص نمیگذاری مسلم گفت ای حبیب حنا بجهة ان خریده ام که چون در راه سرور شهداء جان خود را فدا سازم ان را مستر بگلشن جان فزین وصل حوریان گردم پس حبیب مسلم بمشورت یکدیگر مهیای سفر خیر اثر گردیده نقد جان بر کف و خریدار متاع جان نثار فرزند شاه نجف گردیدند مؤلف گوید کیفیت شهادت مسلم بن عوسجه علیه الرحمة را در کتب مقاتل بدو طریق روایت کرده اند یکی انکه در جنك مغلوبه دویم که عمرو بن حجاج

مصطفی

از احوال مسلم بن عوسجه

لعین از کنار فرات بمیمنهٔ سپاه حسین ع حمله آورد و جنگ مغلوبه در پیوست مسلم در آن حمله بدرجهٔ شهادت فایز گشت و دیگری آنکه بطریق مبارزت بعد از کشتن جمعی از ابطال عرب فیض شهادت را نایل آمد و در مهیج الاحزان گوید مسلم بن عوسجه اسدی از اکابر لشگر حضرت حسین ع و از شجاعان نامدار و مشاهیر روزگار و اصحاب امیر المؤمنین ع بود و در خدمت آنحضرت جهاد کرده و مردانگیها نموده بود و بعضی ذکر کرده که امیر المؤمنین ع او را برادر خود خواندی و چند مرتبه قرآنرا در نزد آنحضرت گذرانیده بود و در نفس المهموم گوید و کان مسلم بن عوسجه رحمه الله وکیل مسلم بن عقیل فی قبض الاموال وبیع الاسلحة واخذ البیعة و در حاشیه گفته فالتمس معقل مسلم بن عقیل حتی دخل المسجد الاعظم وجعل لا یدری کیف یتأتی للامر ثم انه نظر الی رجل یکثر الصلوة الی ساریة من سواری المسجد فقال فی نفسه ان هؤلاء الشیعة یکثرون الصلوة واحسب هذا منهم الخ وکان الرجل مسلم بن عوسجه رحمه الله فظهر انه کان کثیر الصلوة من عباد الله الصالحین و در بحار و عوالم چون مسلم بمیدان آمد این رجز خواند

اِنْ تَسْئَلُوا عَنّی فَاِنّی ذُولَبَدٍ	مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ مِنْ ذُری بَنی اَسَدٍ
فَمَنْ بَغانا حائِدٌ عَنِ الرَّشَدِ	وَکافِرٌ بِدینِ جَبّارٍ صَمَدٍ

و در ناسخ گوید خویش را چون برق خاطف و صرصر عاصف بر سپاه معادی زد و بطعن و ضرب تنور حرب را تفته ساخت مردی از سپاه ابن سعد بروی در آمد و لختی با او بکشت مسلم پهلوی راست او را با نیزه بزد چنانکه سنان نیزه از پهلوی چپ بدر شد از پس او دیگری بتاخت او را نیز از اسب در انداخت و همچنان میزد و میکشت تا پنجاه تن قرن رزم آزموده را بخاک انداخت چون نیروی مناجزت از وی برفت از کثرت جراحت بخاک افتاد و هنوز شراره جان چیزی در تن بود حسین ع چون این بدید مانند عقاب که از فراز بر نشیب آید بر سر او حاضر شد و حبیب بن مظاهر نیز بملازمت خدمت آنحضرت شتاب گرفت تا آخر آنچه در روایت بگرهد کور گردید

رجز خواندن مسلم بن عوسجه

وقعه هشتم شهادت خلف پسر مسلم بن عوسجه اسدی ره

ایضا در ناسخ التواریخ از کتاب روضة الاحباب که از اوثق کتب عامه است نقل کرده که مسلم را پسری جوان بود چون پدر را کشته دید مانند شیر شرزه بر دست حسین ع او را از آهنگ خویش باز داشت و فرمود ای جوان پدرت شهید شد و اگر تو نیز کشته شوی مادرت درین بیابان قفر در پناه کدام کس گریزد پسر مسلم خواست طریق مراجعت سپارد مادرش شتاب زده سر راه برو گرفت و گفت ای فرزند سلامت نفس را بر نصرت پسر پیغمبر اختیار میکنی هرگز از تو رضا نخواهم شد پسر مسلم عنان برتافت و حمله گران افکند و مادر از قفایش فریاد همی کرد که ای پسر شاد باش که هم اکنون از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شد و او مردانه همی کوشید تا پس از قتل سی تن از مشرکان شربت شهادت نوشید کوفیان سر او را بریده بسوی مادرش افکندند مادر سر او را برداشت و ببوسید و چنان بگریست که همگنان همگان بگریستند و در مصائب الابرار از کتاب کل و ریحان که مجلد سیم ابواب الجنان است همین تفصیل را درباره پسر مسلم بن عوسجه نقل کرده و گوید که نام آن پسر خلف بود

وقعه دهم جنگ حنظلة بن اسعد شبامی ره

شیخ علی بن شیخ جعفر ره گوید

وَلِلّهِ اَقْوامٌ فَدَتْهُ نُفُوسُهُم	فَكانَ لَهُم عِزٌّ عَلَى الدَّهْرِ خالِدُ
كَأَنَّهُم وَالْخَيْلُ تَعْثُرُ بِالْقَنا	اُسُودٌ رَعَتْ اَشْبالَها وَاَساوِدُ
بَهالِيلُ مَنّاعُونَ لِلضَّيْمِ اَحْسَنُوا	بَلاءَهُمُ فِي اللّهِ غُرٌّ اَماجِدُ
وَفُرْسانُ مَوْتٍ مُقْدِمُونَ كَأَنَّما	تَقاها لِآجالِ الرِّجالِ مَقاوِدُ
وَما كُلُّ مَقْتُولِ الذِّراعَيْنِ باسِلٌ	وَلا كُلُّ سامٍ فِي السَّماءِ فَراقِدُ
فَوالَهْفَنا كَمْ مِنْ نُفُوسٍ كَرِيمَةٍ	اِلَيْها وَاِلّا لَيْسَ تُنْمَى الْمَحامِدُ

تسیل علی زرق الاسنة والظبا	و ینبت منها مبغض و معاند
نفسی و فی تلک الجسوم کأنما	علیهن من محض الدماء مجاسد
توفوا عطاشا بالعراء کأنما	لهم بالمنایا فی الطفوف مواعد

آنچه بر حسب فحص اکید و دقت شدید معلوم کردید این است که در یوم عاشوراء سه حمله و سه جنگ مغلوبه در ظرف چند ساعت فیما بین عسکرین واقع شده اول قبل از مبارزت حر بن یزید ریاحی دوم قبل از شهادت مسلم بن عوسجه سیم بعد از شهادت مسلم علیه الرحمة و این حمله اخیره که قریب ظهر بوقوع پیوسته اشد حملات و مقاتلات لشکر ضلالت بود و شجاعت و جان نثاری اصحاب حسین ع در این غلوی بر همه اعداء روشن و هویدا گشت و تا این ساعت اهل بیت رسالت را این قدر خوف و هراس وارد نشده بود در بحار و عوالم گویند ثم حمل شمر بن ذی الجوشن فی المیسرة فثبتوا له و قاتلهم اصحاب الحسین قتالا شدیدا که بعد از شهادت مسلم بن عوسجه شمر حرامزاده بر میسره امام حمله کرد و اصحاب ثبات ورزیدند و جنگی صعب در گرفت و اصحاب در آن وقت گروهی پیادگان و سی و دو تن سوار بودند سواران اسب برانگیختند و تیغها برآهیختند و مانند شعله جواله حمله افکندند و سپاه ابن سعد را از چپ و راست پراکندند ابن صورت بر ابن سعد عظیم ناگوار افتاد حصین بن نمیر را پیش خواند و فرمان کرد تا پانصد کماندار که در تحت فرمان داشت بر اصحاب حسین ع حمله ور کردد و ایشان را بزخم پیکان درهم شکنند فاقتتلوا حتی دنوا من الحسین و اصحابه فرشقوهم بالنبل فلم یلبثوا ان عقروا خیولهم و قاتلوهم حتی انتصف النهار و اشتد القتال پس حصین که خمیرمایه کید و کین بود با جیش خود خدنگها در زه کمان بنشاختند و اصحاب امام را هدف پیکان ساختند و اسبان اصحاب را از پای در آوردند همچنان نایره حرب مشتعل بود تا آفتاب بنصف النهار رسید و لشکر ضلالت را زیاده از یک جانب مجال حمله نبود چه خیمه‌ها را از نخست نزدیک بیکدیگر زده و باهم در پیوسته بودند فارسل عمر بن سعد لعنه الرجال لیقوضوها عن ایمانهم و شمائلهم لیحیطوا بهم عمر چون این بدید فوجی از پیادگان

قتل ابو عذره از اصحاب شمر

روانه کرد که از راست وچپ خیمها بیفکنند تا لشکر را راه عبور و امکان اقتحام پیدا
شود تا کسان در آمدند وخیمها همی انداختند واصحاب از خلل وفرج خیام آنها را بتیر زدند
از پای در میآوردند عمر گفت تا در خیمها آتش زنند امام فرمود بگذارید شان که چون چنین
کنند سپس نتوانند اندر آمد وچنان شد که امام فرموده بود وقیل اتاه شبث بن ربعی وقال
افزعنا النساء ثکلتك امك ودر روایت دیگر شبث بن ربعی بتاخت وبانك بر عمر سعد زد
که ما در بر تو بگریه زنان وکودکان بفزع آوردیم فاستحیا واخذوا لا یقاتلونهم الا من وجه
واحد ابن سعد از سرزنش وملامت او شرمگین شد ولشکر طریق مراجعت کرفتند لاجرم جنگ
بروجه واحد مقصور افتاد وابو مخنف گوید وحمل الشمر حتی طعن فسطاط نساء الحسین ونادی
علی بالنار لاحرق بیوت الظالمین شمر لعین حمله افکند وبا نیزه بخیمه امام بزد وگفت آتش بیارید
تا بیوت این ظالمان را بسوزانم اصحاب بیکدفعه حمله آوردند آن پلید را دور کردند وحضرت فرمود
ویلك یا شمر ترید تحرق حریم رسول الله وای بر تو ای شمر میخواهی حریم رسالت را بسوزانی
آن بیحیا کفتاری حضرت سر خود را بطرف آسمان بلند کرد وگفت اللهم لا یعجزك شمر ان تحرقه
بالنار یوم القیمة خداوندا بعجز نمیآورد شمر ترا که جسد او را در روز قیامت با آتش بسوزانی آن
خبیث در غضب شد وبانك بر لشکر زد که بیکدفعه حمله برید وهمه ایشانرا از میان بردارید تا
کسان از راست وچپ اصحاب را تیر باران کرده بعضی مجروح و برخی مطروح بروی خاك افتادند

	وَالجُودُ بِالنَّفسِ اَقصی غایَةِ الجُودِ		جادُوا بِاَنفُسِهِم فی حُبِّ سَیِّدِهِم	

ودر بحار گوید اصحاب زهیر بن القین حمله افکندند ابو عذره ضبابی را که از اصحاب شمر بود بکشتند
با این همه اگر یك تن ودو تن از سپاه حسین کشته گشتی چون عدد ایشان قلیل بودند شمار کشته
مینمود واگر از کوفیان ده کس مقتول شدی از کثرت مقاتل ناپدید بود مؤلف گوید
روز عاشورا سه مرتبه لشکر ضلالت بسوی خیام طهارت حمله آوردند اول در خیله معاویة
ستم که اصحاب وفاداران اشرار را دفع دادند دوم حضرت خود ایشانرا ملامت کرد وفرمود
ویحکم یا شیعة آل ابی سفیان الخ اما دفعه سیم کسی نبود که بفریاد دختران فاطمه برسد

کلمات ابوثمامه صیداوی در باب نماز

وقعهٔ یازدهم نماز گذاردن حضرت با نصف اصحاب در وقت ظهر

حاجی هاشم کعبی رحمه الله گوید

وَاستَبانَت عَلَی الوَفا تَتَواصا	ه وَاَضحَت کَما تَواصَت فَاها
نَتَهادی اِلَی الطِّعانِ اشتیاقاً	لَیتَ شِعری هَل فی فَناها بَقاها
وَلَقَد اَخبَرَ الرُّواةُ حَدیثاً	صَحَّ لی عَن طَریقِهِ وَهُداها
اِنَّهُ لَم یُصِب حُسَیناً مِنَ القَومِ	جِراحٌ اِلّا عَقیبَ فَناها
لَم تَکُن تَرتَقی اِلَیهِ سِهامٌ	دُونَ اَن تَفتَدیهِ حَشاهُ حَشاها
تَتَلَقّی نُحُورُها البیضَ وَالسُّمرَ	وَمَقصُودُها النَّحرُ سِواها
ذاکَ حَتّی ثَوَت مُوَزَّعَةَ الاَ	شلاءِ صَرعی تَسفی الرِّیاحُ سَفاها

مرحوم علامهٔ مجلسی در بحار گوید در این وقت فریضهٔ ظهر رسید ابو ثمامهٔ صیداوی عرض کرد یا اباعبدالله نفسی لنفسک الفداء هولاء اقتربوا منک لا والله لا تقتل حتی اقتل دونک واحب ان القی الله وقد صلیت هذه الصلوة جان من فدای تو باد این قوم بحضرت تو نزدیک آمده اند و بخدای این جان که مراست نخست در مقدم تو نثار کنم و بدان سرم از آن پیش که خون من بریزند با تو نماز گذارده باشم امام سر بآسمان بلند کرد و فرمود ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا اول وقتها نماز را تذکر کردی خداوندت از نماز گذاران حساب گذارد این اول وقت نماز است اکنون از این جماعت بخواهید اندکی دست بدارند تا ادای فریضه کنیم و ابو مخنف گوید ابو ثمامهٔ صیداوی عرض کرد یا مولای انا مقتولون لا محالة وقد حضرت الصلوة فصل بنا فانی اظنها آخر صلوة نصلیها ای مولای من ما همه لا محاله مقتول خواهیم شد و وقت نماز داخل شد و همچنان گمان میکنم که آخر نماز ما باشد با ما نماز بخوان لعل ملاقات بنمائیم خداوند را با ادای فریضه در چنین موقف عظیم امام فرمود اذان بگو خدا ترا رحمت کند ابو ثمامه اذان بگفت و حضرت ندا در داد با عمر بن سعد

انست

نماز ظهر گذاردن حضرت با نصف صحابه

انیست شرایع الاسلام الا نقف عنا الحرب حتی نصلی ونعود الی الحرب ای پسر سعد آیا فراموش کردی شرایع اسلام را آیا زمانی دست از جنگ بر ندارید تا نماز گذارده بجنگ عودت کنیم مخذول جواب نداد و در بجار حصین بن نمیر فریاد کرد انها لا تقبل منکم نماز شما مقبول حضرت یزدان نیست حبیب بن مظاهر گفت لا تقبل الصلوة زعمت من ابن رسول الله وتقبل منک یا ختار ای منافق غدار نماز پسر رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو مقبول حضرت احدیت است حصین بر حبیب حمله کرد و حبیب آهنگ حصین کرد و شمشیری بر روی اسب زد حصین لعین پیاده ماند سپاه مخالف رسیده او را از معرکه بدر بردند آنوقت حسین زهیر بن القین و سعید بن عبدالله را فرمودند تقدموا امامی حتی اصلی الظهر از پیش روی من باستید تا فریضه ظهر را بجا آرم ایشان برحسب فرمان خویشتن را هدف تیغ و تیر دادند و امام با یک نیمه اصحاب فریضه ظهر را بطریق نماز خوف ادا فرمود و در روایتی دیگر سعید بن عبدالله حنفی تقدم امام الحسین فاستهدف لهم یرمونه بالنبل تن و جان خود وقایه وجود مقدس امام علیه السلام کرد و در یمین و شمال حضرت خویشتن را آماج تیر و سنان نمود چندانکه نماز گذارده شد بر زمین افتاد و گفت اللهم العنهم لعن عاد وثمود اللهم ابلغ نبیک عنی السلام ای پروردگار من لعنت کن این قوم را مثل لعن عاد و ثمود بارخدایا سلام مرا به پیغمبر خود برسان و ابلاغ کن آنچه بمن رسید از الم این جراحات که مرا اجر نصرت فرزندان و عترت طاهره اندیشه دیگر نبود این بگفت و جان بداد در بدن او بغیر از طعن نیزه و زخم تیغ سیزده چوبه تیر یافتند و شیخ نجم الدین جعفر بن نما قدس سره در مثیر الاحزان گوید بروایتی صلی الحسین علیه السلام واصحابه فرادی بالایماء حسین علیه السلام و اصحابش فرادی باشارت نماز گذاشتند

میرزا عبدالوهاب السلطان الحق ناظر فرهنگ خدا پرستی گوید

شاهی که بحق معنی قرآن و نماز است | از بهر نمازش سوی حق روی نیاز است

کلمات حضرت سید الزمان

زی کعبه کند چهره و خود کعبه راز است	قربان نبا نی که از ان ما به نیاز است
سلطان عراق است و شهنشاه حجاز است	تا اوست در رحمت حق بر همه باز است

بل ذات رحیم است بود معنی رحمن

انگاه سعید و پسر قین ستادند	پیکان ز بلا را سپر سینه گشادند
بنگر که چه مردانه قدم پیش نهادند	اهلا که چه پاکیزه دل و پاک نهادند
گوئی که زما در پی این کار بزادند	در شاه پرستی چه فزون همت ورادند

این معنی خدمت بود ای پر ستان

و ابو مخنف گوید چون از نماز فارغ شدند حضرت اصحاب را بجهاد تحریص نمود و فرمود ای اصحاب من ان هذه الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و اینعت ثمارها و زینت قصورها و تالفت ولدانها و حورها اینک درهای بهشت گشاده و انهار جنت در جریان و اثمار جنان را هنگام اجتنا و قصور بهشت مزین و حور و غلمان جنان مالوف و مانوس است و هذا رسول الله و الشهداء الذین قتلوا معه و ابی و امی یتوقعون قدومکم و یتباشرون بکم و هم مشتاقون الیکم و اینک رسول خدا و شهدائیکه مقتول شده اند حاضر خدمت و جد و پدر و مادر من قدوم شما را انتظار میبرند و مشتاق دیدار شما بند هم اکنون در ترویج دین خدا بکوشید و دشمنان را از حرم رسول خدای دفع دهید قال و خرجن النساء مهتکات الستور و صحن یا معشر المسلمین و یا عصبة المؤمنین حاموا عن دین الله و ذبوا عن حرم رسول الله و عن امامکم ابن بنت نبیکم فقد امتحنکم الله بنا اینوقت اضطراب و اضطرار عظیم در میان اهل بیت پدید آمد و پرده نشینان پروا از خیمها بیرون شدند و فریاد برداشتند که ای جماعت مسلمانان ای یا مردان مؤمنان حمایت کنید دین خدا را و دفع دهید دشمنان را از حرم رسول خدا و دور کنید اعدا را از پیشوا و امام خود که پسر دختر پیغمبر شماست و بدانید که خداوند امتحان کرده شما را در حضرت ما اصحاب چون این کلمات شنیدند بهای های بگریستند و پا نلتو یله و نالر در هم افکندند و گفتند نفوسنا دون انفسکم و دماؤنا دون دمائکم وارواحنا لکم الفدا

٧ شاه

کلمات اصحاب در جان نثاری

ای اهل بیت رسول خدا جانهای ما برخی جانهای شماست وخونهای ما فدیه خونهای شماست وارواح ما خاص ازبرای شما فدیه است قسم بخدا که کی از در خصمی با شما نزدیک نتواند شد چند که ما زنده باشیم وقد وهبنا للسیوف نفوسنا وللطیر ابداننا وبتحقیق ما در راه شما جانهای خود را دست باز داشتیم تا نثار حدود سیف وسنان شود وتنهای خود را وقف نمودیم تا طعمه تنور وعقبان کرده باشد که در حفظ وحراست شما بکوشیم تا شربت مرگ بنوشیم همانا امروز بفوز وفلاح انکس دست یابد که در راه شما سر دهد .

وقعهٔ دوازدهم شهادت جون مولی ابی ذر الغفاری

شیخ علی پسر شیخ العراقین قدس سرهما گوید

چو شد عمرو ان یل مشکین کلاله	بنام جون پر شد این پیاله
چو دیدان سودوان سودا ز یاران	که تن دادند وبردند از عوض جان
شهش فرمود کای عبد وفادار	تو ازادی ازاین میدان پیکار
تو تابع امدی ما را براحت	میفکن خویش را در رنج وزحمت
غمین شد جان جون سخت پیمان	بشه گفت این سخن با چشم گریان
بپروردم ببی بی رنج وزحمت	زباقی مانده ان خوان نعمت
نمک نشناسی ای شه از نبی نیست	فدا کشتن جزای کاسه لیسی است
نسب باشد لئیم وچهره ام تار	تنم بی قدر وخونم هم چه مردار
بمن منت نه ای دادار گردون	که گردد رشک مشک نافه ام خون

سید مظفر علیخان ملک الشعراء گوید

بمیخواهی که روی تیره من	شود چون مهر روز حشر روشن

اشعار مرثیه جون مولی ابی ذر

بدل کردد بخوشبوی بهشتم ... شود آرام خاطر در بهشتم
سپر خون را چو سر در جنگ بازم ... بخونهای شما مخلوط سازم

شیخ علی علیه الرحمة کوید

اجازت یافت جون با سعادت ... روان شد سوی میدان شهادت
سپر رنکی نباشد از قصورم ... چو خالی بر رخ زیبای حورم
حسب خدمت نسب کم نام جونم ... غلام عشق و خواجه هر دو کونم
سپر شد روز آن قوم ستمکار ... زهندی تیغ آن محبوب دادار

سید مظفر مرحوم کوید

زهستی رو سوی ملک بقا کرد ... شه آمد بر سر بالین دعا کرد
خداوندا شود رویش درخشان ... بدل با بوی خوش بویش بکردان
ز تأثیر دعای شاه شافع ... ز جسمش بود بوی مشک ساطع

شیخ علی مرحوم کوید

تنش دیدند همچون نقره پاک ... چو ماه افتاده از افلاک بر خاک
بر تن خوشبده خونش همچو عنبر ... شده بویش چه بوی مشک اذفر
بود این کار کار عشق بی باک ... که خاکی را برد بر عالم پاک

میرزا عبد الوهاب لسان الحق ناظر فرهنک خدا پرستی کوید

از آزاده فرخنده حسب جون نکونام ... کز خدمتش یافت نکونامی ایام
تا لبد همی کفت بشاهنشه اسلام ... کاین بنده کر پرورده از ان سفره انعام

علیه الرحمة لقاء الرحمن

علی مرحوم از ابنای شیخ

از ابیات مرحوم لسان الحق

زین چشمهٔ توفیق چرا در نکشد جام | کز مهر نثار تو بپرورده مرا مام

کز خون سیاه است ترا قابل قربان

هر چند که بوییم شبه و رنگ سیاه است | پاکیزه و روشن شود ار قابل شاه است

با مهر تو ام چهره سپه غیرت ماه است | من کشته راه تو دا دار گواه است

این است ره مقصد و جان واقف راز است | در شاه پرستی همه را رتبه و جاه است

من هم بفدای تو غلام در ایشان

این گفت و پس از رخصت شه کشت چو آتش | در خرمن عمر سپهی طاغی و سرکش

که تیغ بکام فرزد و گه بانک بر ابرش | بر خواند ابا شور حسینی رجز خویش

فرمود منم جون سیه بنده مهوش | بر قلب سپه رستم و بر میمنه آرش

در میسره چون شیر سیه پردل و غرمان

بر بصیر متتبع پوشیده نیست که هیچیک از محدثین و مورخین فریقین اسامی شهدا را بترتیب ایراد نکرده اند و در تقدیم و تاخیر اصحاب بسی اختلاف است و ما در ذکر این چند نفر اصحاب بر نقاد اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مرحوم علامه مجلسی صاحب بحار الانوار قدس سره اقتفا جستیم سید اجل رضی الدین علی بن طاوس طیب الله رمسه در ملهوف گوید ثم برز جون مولی ابی ذر وکان عبدا اسود پس جون ازاد کردهٔ ابی ذر اراده شهادت نمود و او غلامی سیاه بود پیش امد تا اجازه جهاد طلبد امام فرمود انت فی اذن منی فانما تبعتنا طلبا للعافیة فلا تبتل بطریقنا تو ازجانب من ماذونی طریق سلامت میجوی تو در طلب عافیت منا بعت ما کردی خویشتن را مبتلا ببلای ما مکن عرض کرد یا بن رسول الله انا فی الرخاء الحس قصاعکم وفی الشدة اخذلکم من در روز خوش در سایهٔ عاطفت شما عمری بفراغت بگذرانم وکاسهٔ نعمت شما بلیسم وچون سختی ومشقتی پیش اید کفران ورزم ودرچنین روز شما را بی یار و یاور گذارم والله ان ریحی لمنتن وان حسبی للئیم ولونی لاسود فتنفس علی بالجنة فیطیب ریحی ویشرف حسبی ویبیض وجهی لا والله لا افارقکم حتی یختلط هذا الدم

شهادت جون مولی ابی ذر

الدّم الاسود مع دما ئکم سو کند باخدا بوی من عفن ومنتن وحسب من دون وزبون وکونه من قیرکون است مکر دریغ داری بهشترا برمن تا بوی من نیکو وحسب من شریف وروی من سفید باشد لا واللّه هرکز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خودرا با خون شما درهم امیزم وبدربار چون شرف اجازت اختصاص یافت بمیدان امده این رجز میخواند

کَیْفَ تَرَی الکُفَّارُ ضَرْبَ الاَسْوَدِ	بِالسَّیْفِ ضَرْباً عَنْ بَنِی مُحَمَّدِ
اَذُبُّ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْیَدِ	اَرْجُوا بِهِ الجَنَّةَ یَوْمَ المَوْرِدِ

انگاه حمله کران افکند وبسخت بکوشید تا شربت شهادت بنوشید حسین بیامد وبرسراو بایستاد وفرمود اللّهمّ بیض وجهه وطیّب ریحه واحشره مع الأبرار وعرّف بینه وبین محمّد وال محمّد پروردکارا سفید کن روی اورا ونیکو کن بوی اورا واورا با ابرار محشور کن ودرمیان او ومحمّد وال محمّد شناسائی ده ودوستی بیفکن وروی عن الباقر علیه السّلام عن علی بن الحسین علیهما السّلام انّ النّاس کانوا یحضرون المعرکة ویدفنون القتلی فوجدوا جونا بعد عشرة ایّام یفوح منه رائحة المسك حضرت باقر از حضرت سجّاد علیهما السّلام روایت میکند که مردمان کاهی که برای دفن قتلی حاضر شدند جسد جون را بعد از ده روز یافتند وبوی مشك ازاو ساطع بود رضوان اللّه علیه **مؤلّف کوید** زهی سعادت وشرافت این غلام که حضرت امام علیه السّلام در زیارت شهداء میفرماید بابی انتم وامّی اکر شهدا بعرش نازش نمایند بیجا نخواهد بود **ومکشوف باد** از شهداء انکه بدن او بعد از ده روز مدفون شد فقط این جون است که بدن او را بعد از ده روز یافتند واز برکت دعاء امام بوی مشك ساطع بود واورا دفن کردند امّا سایر اجساد شریفه در روز دوازدهم محرّم بحضور حضرت سجّاد علیه السّلام مدفون کردید پس انچه از بعضی مسموع میافتد که در روایتی ابدان مبارکه ده روز وده شب در روی خاك مانده اشتباه محض وازدرجه اعتبار ساقط وهابط است ولهیچ وجه محلّ اعتنا نیست

وقعه سیزدهم شهادت زهیر بن قین بجلی ره

از قصیدهٔ سید حیدر حلّی و ملک الشعراء

سید حیدر حلّی رحمه الله گوید

بأبي الذين تسرّعوا لحمامهم / دون الحسين فأحرزوا عين الرضا

رَوّوا صدى البيض الحداد وفي الحشا / شعل الظما تشتدّ لا تشعل الغضا

لم يثنهم نصب ولا عزماتهم / ضعفت ولا وهنوا لذابل القنا

سبقوا الكرام فواضلاً ومكارماً / وسواهم في غيّها لن ينهضا

كم أنعش العافين فضل نوالهم / واخصوصب الوادي بذاك وروّضا

وارتاح بالعزّ المؤبّد جارهم / ونزيلهم بربا دعيثاً مخفضا

ما شاقهم زهر الجنان إلى الربى / وحرير سندسها وعيش يرتضى

لكنّما غضباً لدين إلههم / قاموا ونصر المجتبى بن المرتضى

فقضوا كما شاؤوا فتلك جسومهم / فوق الصعيد بنورها النائي أضا

سید مظفّر علی خان ملک الشعراء گوید

دلم آمادهٔ سوز و گداز است / که شمع محفل شاه حجاز است

بفکر هدم ایمان فوج ناری / رفیقان شد کرم جان نثاری

زهیر قین اشجع مرد افکن / شد آماده که سازد نام روشن

خورد زهر اجل چون منّ و سلوی / شود قربان زهیر باغ زهرا

سپهبدان قدم بنهاد غازی / زمین شد آسمان از سرفرازی

بدورش حلقهٔ پرکار اعدا / چو نقطه در میان او بود تنها

بدور او فراهم قوم اشرار / که بی نقطه نباشد خطّ پرکار

تن او از جراحتها در آن حال / بسان خانهٔ زنبور و غربال

تن زخمی بهار دیگر آورد / کرامت بین صنوبر گل برآورد

شهادت زهیر بن القین

در مهیج الاحزان گوید پس زهیر بن قین بجلی پیش آمد و او نیز از بزرگان لشکر حضرت حسین ع بود و در راه بآنجناب ملحق شده بعزم کشته شدن همراهی نمود و زنش را طلاق داده او را بقبیله خویش فرستاد چون مبدانست که کشته میگردد بعد از تحصیل اجازه از آن اشرف ناس روانه کوی کارزار شد در بحار که این رجز میگفت

أنا زهیرٌ و أنا ابنُ القین — أذودُکم بالسیفِ عن حسین

إن حسیناً أحدُ السبطین — من عترةِ البرِّ التقیِّ الزین

ذاک رسولُ اللهِ غیرَ المین — أضربُکم و لا أری من شین

یا لیتَ نفسی قُسِمت قسمین

و در ناسخ گوید این بگفت و چون صاعقه آتشبار خویشتن را بر قلب لشکر کفار زد و از یمین و شمال بتاخت و بسیار کس از ابطال رجال را بخاک انداخت بروایت محمد بن ابیطالب یکصد و بیست تن از شجعان کوفه را با تیغ در گذرانید آنگاه کثیر بن عبدالله الشعبی و دیگر مهاجر بن اوس التمیمی که نکوان او بودند فرصتی بدست کرده بزخم سیف و سنان او را از پای در آوردند چون حسین بن علیه السلام افکنده او را بر خاک نگریست قال لا یبعدک الله یا زهیر و لعن قاتلک لعن الذین مسخوا قردة و خنازیر فرمود ای زهیر خدا وند ترا دور نیفکند از حضرت خویش و لعن کند کشنده ترا چنان لعنی که جماعتی از کفار ها را بصورت بوزینگان و خنزیران بر آورد

وقعه چهاردهم در ذکر شهادت حبیب بن مظاهر اسدی ره و اجمالی از احوال سعادت اشتمال آن بزرگوار

اخبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نصرت حبیب بن مظاهر ره

قصاید مرثیه حبیب بن مظاهر

شیخ محمد علی اعسم گوید

وَمُثِّلَ لِی مَا جَرٰی فِی الطُّفُوفِ — كَاَنِّی اُشَاهِدُ اَحْوَالَهَا

بِنَفْسِی كِرَامًا سَمَحْنَ بِالنُّفُوسِ — بِيَوْمٍ سَمَتْ فِيهِ اَمْثَالَهَا

وَخَفُّوا سِرَاعًا لِنَصْرِ الْحُسَيْنِ — وَقَدْ اَبْدَتِ الْحَرْبُ اَثْقَالَهَا

فَمَا رَدَّهُمْ عَنْهُ خَوْفُ الرَّدٰی — وَلَا هَائِلُ الْمَوْتِ قَدْ هَالَهَا

وَصَالُوا كَصَوْلَةِ اُسْدِ الْعَرِينِ — رَاَتْ فِی يَدِ الْقَوْمِ اَشْبَالَهَا

تَرٰی اَنَّ فِی الْمَوْتِ طُولَ الْحَيٰوةِ — فَكَادَتْ تُسَابِقُ آجَالَهَا

اِلٰی اَنْ اُبِيدُوا بِسَيْفِ الْعِدٰی — وَنَالَ السَّعَادَةَ مَنْ نَالَهَا

سید مظفر علی خان ملک الشعراء گوید

حبیب بن مظاهر خاص معبود — که از طفلی رفیق شاه دین بود

بمقتل تافت خورشید امیدش — شعاع مهر هر موی سپیدش

سلاح آراست بر اندام لاغر — مرخص شد ز شاه هفت کشور

هجوم آورد چون آن قوم ناری — نمود از تیغ غازی برق باری

بذوق و دست برق کشت دشمن — سی و شصت و دو کس برداشت از تن

بدن مجروح خون از تن روان شد — ز فرط ضعف بی تاب و توان شد

ز پشت زین بخاک کربلا افتاد — چو سبزه فرش ره شد سرو آزاد

شیخ فخر الدین طریحی علیه الرحمة در منتخب گوید روی ان رسول الله ص کان یوما مع جماعة من اصحابه مارًّا فی بعض الطریق که روزی رسول خدا ص با جماعتی از اصحاب از راهی عبور میفرمود جمعی از اطفال را نگریست که با یکدیگر مشغول لعب‌اند آنحضرت در نزد یکتن از این کودکان بنشست و او را در کنار خود بنشانید وجعل یقبل ما بین عینیه و بلا طفه ومن بان هر دو

اخبار رسول خدا از نصرت حبیب بن مظاهر

چشمش را هم بوسه داد و بسی تفقد و تلطف فرمود عرض کردند یا رسول الله موجب چندین مهر و حفاوت در حق این کودک چیست فرمود ای اصحاب من رایت هذا الصبی یوما یلعب مع الحسین و رایته یرفع التراب من تحت اقدامه و یمسح به وجهه و عینیه یکروز این کودک را دیدم که با حسین لعب میکرد و با خاک زیر پای او چشم و چهره خود را مسح مینمود لاجرم من او را دوست میدارم بموجب دوستی او با فرزندم حسین و جبرئیل مرا خبر داده است که در وقعهٔ کربلا حاضر خواهد بود و حسین را نصرت خواهد نمود و در مخزن البکاء و ریاض الشهادة و تحفة الحسینیة بعد از نقل خبر گویند که آن کودک حبیب بن مظاهر بود

دار ابودن حبیب بن مظاهر بن علم منایا

شیخ جلیل ابو عمرو کشی رضوان الله علیه در کتاب رجال باسناد خود از فضیل بن زبیر روایت کرده که گفت میثم تمار سواره بر مجلس بنی اسد گذر نمود حبیب بن مظاهر اسدی که او را بدید باستقبال بیرون آمد فتحدثا حتی اختلف اعناق فرسیهما ساعتی سواره سخن گفتن مشغول شدند حبیب با آن کلام گفت لکانی بشیخ اصلع ضخم البطن یبیع البطیخ عند دار الرزق قد صلب فی حب اهل بیت نبیه علیه السلام یبقر بطنه علی الخشبة مردی اصلع بزرگ شکم که در باب الرزق کوفه خربزه فروشد همی شناسم که بجرم دوستی اهل بیت رسول بدارش زده هم بر آن دار شکمش بشکافند میثم گفت وانّی لاعرف رجلا احمر له ضفیرتان یخرج لنصرة ابن بنت نبیه فیقتل ویجال برأسه بالکوفة ثم افترقا آری من نیز مردی سرخ روی بشناسم که دو گیسو بافته و فرو هشته بعزم یاری فرزند پیغمبر بیرون رود و در راه سبط رسول مقتول و سرش بکوفه بگردانند این سخن گفته هر یک براهی شدند مجلسیان از این کلمات حیرت افزوده گفتند چون این دو تن دروغگو کس ندیدیم در آن ساعت رشید هجری در طلب آنها بیامد و نشان شان باز جست گفتند هر دو کس اینجا بودند و بدینگونه حدیث کرده برفتند رشید گفت رحم الله میثما نسی و یزاد فی عطاء الذی

منامات شوشتری رحمه و مقامات حبیب علیه الرحمه

یجیئ بالرّأس مائة درهم خداوند میثم را رحمت کناد همانا فراموش کرده تا بگوید حامل سر حبیب را صد درهم زیاده از دیگران عطا دهند چون رشید پشت بنمود گفتند هذا والله اکذبهم چه کذاب مرد مانند واین یک از ان هر دو دروغگوتر باشد ای نفوس گویند سوگند با خدای ایام ولیالی نگذشت تا انکه میثم را در درب خانه عمرو بن حریث بدار زدند و سر حبیب را که با حسین کشته شده بود بکوفه در آوردند و آن جمله همه وقوع یافت وکان حبیب من السّبعین الرّجال الّذین نصروا الحسین علیه السّلام ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرّماح بصدورهم والسّیوف بوجوههم وحبیب از آن هفتاد نفر اصحاب حسین بود که جبال حدید را در صف یکارزار ملاقات کرده وسر و سینه خود را وقایه نیزه و شمشیر نمودند وبرایشان عرض امان شد گفتند لا عذر لنا عند رسول الله صلّی الله علیه وآله وعذری نزد رسول خدای نداریم اگر حسین کشته شود و از ما چشمی حرکت بکند و از جان و مال دست برداشته در راه او کشته شدند

منامات حاجی شیخ جعفر شوشتری رحمه و مقامات حبیب بن مظاهر

مرحوم ثقة الاسلام نوری در دار السّلام گوید حدّثنی العالم الجلیل والمعظم النّبیل الشّیخ الأعظم الرّفیع الشّان اللّامع البرهان کشّاف حقایق الشّریعة بطرایف البیان لم یطمثهنّ قبله انس ولا جانّ ناموس العصر وفرید الدّهر البدر الأنور شیخ المسلمین الشّیخ جعفر التّستری المزیّن بوجوده المبارک فی هذه السّنة ارض الغریّ عالم جلیل الخ شیخ جعفر شوشتری که بوجود او در این سنه ارض غری مزیّن شده مرا خبر داد که چون از تحصیل علوم دینیّه در نجف اشرف فارغ شدم و اوان نشر و انذار رسید بوطن مالوف خود برگشته مشغول هدایت مردم و تبلیغ احکام شدم و بواسطهٔ عدم مهارت در فنّ مواعظ و مصائب در ماه مبارک رمضان و ایّام جمعات بالای منبر از روی تفسیر صافی و در ایّام عاشورا از روی روضة الشّهداء ملّا حسین کاشفی قرائت میکردم و کما ینبغی از من انذار و ابکاء

طعام مهیا کردن حبیب برای شوشتری

چنانچه میخواستم بعمل نمیامد تا اینکه یک سال براین منوال بگذشت وماه محرم رسید نقلت نفسی لیلة الی منی اکون مُصحفاً لا افارق الکتاب شبی باخود گفتم تاکی صحیفه وکتاب خواهم شد ودر لیله بهر این کار روا ستقلال خطاب کمیت خیال را در اطراف مرام در تک وپو اورده تفکر مینمودم چیزی بنظرم نیامد وساعت بیدار کرده خوابم ربود فرایت کانی بارض کربلا فی ایام نزول المواکب الحسینیة فیها در واقعه دیدم کو با در کربلا هستم وهمان ایامی است که موکب حسینی درانجا نزول اجلال فرموده وخیام طاهرات در آن سرزمین بلا برپا وعساکر اعدا در مقابل ایشان مهیا هستند فدخلت علی فسطاط سید الانام ابیعبدالله فسلمت علیه فقربنی وادنانی دراین حال من بخیمه امام داخل شده سلام کردم حضرت مرا نزد خود خواند ودر حق من لطف نمود وقال لحبیب بن مظاهر ان فلاناً واشار الی ضیفنا اما الماء فلا یوجد عندنا منه شیء وانما یوجد عندنا دقیق وسمن فقم واصنع له منهما طعاماً واحضره لدیه وبحبیب بن مظاهر فرمود که فلان کس وبمن اشاره کرد مهمان ما است از اب چیزی نزد ما که پیدا نمی شود ولیکن ارد وروغن داریم برخیز از برای او طعامی مهیا بکن حبیب برخاست وچیزی از آن درست کرده پیش من اورد وقاشوقی نیز نزدا وداشت فاکلت منه لقیمات وانتبهت پس من لقمه چندی از آن خوردم واز خواب بیدار شدم واز برکت آن طعام بپاره از دقایق واشارات اخبار مصائب ولطایف وکنایات آثار اطایب وقوف یافتم که کسی برمن سبقت نجسته بود وهر روز در تزاید بود تا در ماه مبارک رمضان در مقام موعظه وبیان بنیات مرام نایل شدم صاحب را السلام میفرماید فلت امره دام ظله وعلاه فیما ذکره اعظم من ان یوصف ومقامه فی هذا المضمار اعلی من ان یعرف وقد هجم علیه فی هذه السنة التی هاجر فیها الی النجف من کثرة ما رای من المناکیر والظلم فی بلاد اهواز ولم یقدر علی رفعها عن اهلها جل الفضلاء واقتبس من انوار تحقیقاته اعاظم العلماء وصار تحت منبره فی شهر رمضان وعاشوراء ویوم الجمعة والخمیس محفلا یغبطه سکان الملاء الاعلی وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

مبارزت وشهادت حبیب بن مظاهر اسدی ره

در مهیج الاحزان گوید پس حبیب بن مظاهر پیش رفت واو مردی بود کهن سال وبخدمت پیغمبر ص رسیده وبملازمت علی مرتضی علیه السلام مشرف شده بود بعضی ذکر کرده اند که آن پیر سعادتمند قرآنرا تمام حفظ داشت وشبها خواب نکردی واز سر شب تا صبح قرآنرا ختم کردی وابو عمرو کشی رحمه الله در رجال خود گوید ولقد خرج حبیب بن مظاهر الاسدی وهو یضحك حبیب بن مظاهر بسوی حرب بیرون آمد واو می خندید یزید بن حصین همدانی که اورا سید القراء می گفتند بدو گفت یا اخی لیس هذا ساعة ضحك برادر این ساعت ضحك نیست گفت فای موضع احق من هذا بالسرور کدام موقع از این مقام سرور بر اسزاوار تراست والله ما هو الا ان تمیل علینا هذه الطغاة بسیوفهم فنعانق حور العین سوگند باخدا نیست مگر اینکه این طاغیان ما را با سیوف قصد بکنند وما بعد از اندکی با حور العین معانقه نمائیم ومرحوم علامه مجلسی در بحار گوید ثم برز حبیب بن مظاهر الاسدی وهو یقول

أنا حبیب وأبی مظهر — فارس هیجاء وحرب تسعر
وأنتم عند العدید أکثر — ونحن أعلی حجة وأظهر
وأنتم عند الوفاء أغدر — ونحن أوفی منکم وأصبر

حقاً وأنمی منکم وأعذر

أقسم لو کنا لکم أعدادا — أو شطرکم ولیتم الأکتادا
یا شر قوم حسبا وآدا — وشرهم قد علموا أندادا

ودر مهیج الاحزان گوید پس آن شجاع دلاور بر آن قوم اشرار حمله کرد وبر تیغ بید ریغ گروهیرا برخاك هلاك انداخت وجماعتی را از ضرب تیغ آتشبار دمار بر آورد حتی آنکه بآن پیری شصت ودو نفر را بدرك اسفل رسانید وفاضل ادیب مرحوم حاج فرهاد میرزا در قمقام گوید که کارزاری سخت نمود ودر اثنای مجادلت بدیل بن صریم التمیمی را بکشت مردی از بکر

سرور علی سرور ۷ موقع
وبروایتی شصت ودو
حبیب بن مظاهر رجز
فقاتل قتالا شدیدا وقال ایضا

بردن سر حبیب را بکوفه نه مکه

از بنی تمیم در رسید و حبیب را بنیزه بزد آن بزرگوار بیفتاد چون خواست برخیزد حصین
بن نمیر تیغی براند حبیب در غلطید تمیمی بر زمین آمده سرا و ببرید حصین گفت در قتل
وی با تو انباز بودم این سر مرا ده تمیمی نپذیرفت حصین گفت از آن همی خواهم که این سر برگردن
اسب خود آویخته در میان لشکر طوف کنم تا شرکت من با تو بدانند و باز ترا دهم که نزد عبید الله
بری که مرا بجایزه نیاز نیست تمیمی رضا داد و حصین با آن سر در میان لشکر جولان کرده
باز بتمیمی داد چون بکوفه آمدند قاسم پسر حبیب که جوانی مراهق بود آن سر بشناخت و با مردی
قصر برفت مخذول درگان شد و سبب ملازمت بپرسید قاسم حال باز گفت و سر پدر طلب
نمود تا دفن کند تمیمی گفت امیر بدفن آن رضا ندهد و نیز همی خواهم تا از امیر عطا یابم قاسم
گفت باری قهار منتقم ترا عذابی سخت کیفر دهد و پیوسته در جستجوی قاتل پدر و منتهز فرصت
بود تا زمان مصعب بن الزبیر در جنگ باجمیرا تمیمی را نیم روزی در خیمه نشسته دید بخون پدر
بکشت **مؤلف گوید** همین تفصیل را ثقة المحدثین صدیقنا التقی الزکی حاج شیخ عباس
القمی دامت برکاته در نفس المهموم نقل فرموده و از این روایت معلوم گردید که آنچه در اغلب
کتب مقاتل کرده اند که سر حبیب را بمکه بردند و پیرامن آنجا دید اشتباه محض و از تصحیف کاتب
است که کوفه را مکه نوشته و سایرین بدان نیز تبعیت کرده اند و علاوه بر این در خبر فضیل
بن زبیر اسدی از رجال کشی منقول شد که دو نفر را رای علم منایا میثم تمار و رشید هجری
خبر دادند که فیقتل و یجال براسه بالکوفه و حامل سر حبیب را صد درهم زیاده از دیگران عطا
دهند و این ناکسان در قتل اصحاب برای جایزه با یکدیگر نزاع میکردند داعی چه بوده
که بمکه ببرند چنانچه در ناسخ نیز بعد از نقل روایت معروف گوید و این سخن در نزد من بنده
استوار نمی افتد چه در مکه کسی نبود که بدیل بن صریم را بدین کردار عطائی کند و جایزه دهد
و عبدالله بن الزبیر العوام که این هنگام در مکه دعوی دار خلافت بود با حبیب کینی و کینه
نداشت که بدیل این مسافت دراز بپیماید و همه جا سر حبیب علاقه گردن اسب و باشد اگر
بطمع عطا بود البته بکوفه می شتافت والله اعلم و در این مقام گویند چون حبیب رحمه شهادت

بجانب

من

نقل

ابیات مرثیه هلال ابن نافع بجلی ره

رسید آینه خاطر امام را سحت غبار ملالت گرفت و فرمود عند الله احتسب حماة اصحابی اکنون در موت بزرگان اصحاب و رؤسای انصار خود از خداوند عوض واجر مطلبم و ابو مخنف گوید امام فرمود لله درک یا حبیب لقد کنت فاضلاً تختم القرآن فی لیلة واحدة

وقعهٔ پانزدهم شهادت هلال بن نافع بجلی علیه الرحمه

شیخ علی پسر شیخ الفرقان گوید

هلال نافع آن مهر سرافراز	که تیرانداز بود و کینه پرداز
بر ترکش هرچه بودش تیر پرّان	شهاب آسا نمودی رجم شیطان
زتیغ بید ریغ آن شیر بی باک	گروهی را فکند از باره بر خاک[۷]

میرزا عبد الوهاب ناظم فرهنگ خداپرستی گوید

بدر بجلی آنکه هلال آمده نامش	در حسن کمین بنده بدر تمامش
برجیس بود چاکر و بهرام غلامش	هر شوم بد اختر که ز خورشید حسامش
شد سوخته در نار غضب گشت مقامش	کانکس که خدا ساخته مغضوب امامش

<u>لوزر در ردیف اش و ان نیزان</u>

در وقایع شب عاشورا از معراج مفید علیه الرحمه منقول شد که لما نزل الحسین ؑ فی کربلا کان احص صحابه بروا کثرهم ملازمة له هلال بن نافع ستیما فی مظان الاغتیال لانه کان حازما بصیرا بالسیاسة الخ و در نامخ گوید بروایت صاحب روضة الاحباب هلال بن نافع بجلی جوانی بدیع جمال و نیکو اندام بود و دوشیزهٔ در خطبه داشت که هنوز با وی طریق مضاجعت نسپرده بود چون هلال رانگریست که اهنگ قتال دارد آب از دیده فرو ریخت و بر دامن او در آویخت که بکجا میروی و مرا باکه میگذاری و بهایها بگریست سید الشهداء ؑ چون قصه ایشانرا اصغا نمود هلال را فرمود

۷ هلال السماء ... شد بیابانا ... [illegible]

مبارزت هلال بن نافع ره

[وداع هلال بن نافع — جهاد]

امروز اهل تو حرمان ترا نتوانند برتافت و ایشانرا جز بدیدار تو خرسند نتوانند بافت اگر خواهی در کار جهاد طریق مسامحت سپاری و ایشانرا از خویش خرسند داری عرض کرد یا ابن رسول الله اگر امروز نصرت تو نجویم فردا با رسول خدا چه گویم و زنرا وداع گفت و اهنگ جهاد کرد و ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی در مقتل خود گوید و کان قد رباه امیر المؤمنین علیه السلام و کان رامیا بالنبل و کان یکتب اسمه علی النبلة و یرمی بها که حضرت امیر خود او را تربیت کرده و تیر اندازی بی انباز بود نام خود را بر تیر مینوشت و میانداخت پس تیری در قبضه کمان خود نهاد و این رجز بگفت

أَرْمِي بِهَا مُعْلَمَةً أَفْوَاقُهَا ❊ مَسْمُومَةً تَجْرِي عَلَى إِخْفَاقِهَا
لَأَمْلَأَنَّ الْأَرْضَ مِنْ إِطْلَاقِهَا ❊ فَالنَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَاقُهَا
إِذِ الْمَنَايَا حَسَرَتْ عَنْ سَاقِهَا ❊ لَمْ يَثْنِهَا إِلَّا الَّذِي قَدْ سَاقَهَا

و در ناسخ گوید همانا هلال مردی دلیر و کمانداری دلاور بود که هرگز عقاب خدنگش جز مرغ دل هدف را نشیمن نساختی هشتاد تیر در کنانه آگنده داشت با هر خدنگ مردی را از پشت زین برروی زمین افکند و در بحار گوید فلم یزل یرمیهم حتی فنیت سهامه ثم ضرب یده الی سیفه فاستله و جعل یقول و چون تیر در کنانه نماند مردانه با تیغ حمله ور گشت و گفت

أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيُّ ❊ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ
إِنْ أُقْتَلِ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمَلِي ❊ فَذَاكَ رَأْيِي وَأُلَاقِي عَمَلِي

[هلال بن نافع از اصحاب]

در ناسخ گوید مردی از سپاه ابن سعد که او را قیس مینامیدند با شمشیر آخته بمیدان تاخت هلال او را مجال نداد و بی توانی او را بمطموره نیران فرستاد و با تیغ سرافشان سیزده تن از ایشان را از پای در آورد این وقت انبوه لشگر بضرب سیف و سنان او را بخستند و بازوان او را درهم شکستند و او را ماخوذ داشته بنزد شمر بن ذی الجوشن بردند شمر حکم داد تا سر مبارکش را از تن دور کردند

وقعه شانزدهم شهادت عابس بن شبیب شاکری ره

از اشعار سید مظفر علی خان در عابس و شوذب

سید مظفر علی خان ملک الشعراء علیه الرحمة گوید

فغان از انقلاب دهر فانی ... که با مرگ است توام زندگانی
زهی طالع خوشا فهم شهیدان ... که در راه خدا گشتند قربان
جری عابس که فرزند شبیب است ... برحمت او با و رحمت قریب است
ربیع بن تمیم او از بر داشت ... بسوی فوج اعدا گردن افراشت
که مبا یدهزبری جانب فوج ... که عمان است زبحر و کمش موج
بضربش آب گردد زهرهٔ سنگ ... اما از سایهٔ تیغش بفرسنگ
زره انداخت از تن شیر افکن ... ترخود دادا زجرئت بکشتن
شفق گون از غضب روی قمر شد ... باندام برهنه حمله ور شد
زبس مجروح شد پاکیزه گوهر ... زخون گلرنگ شد چون لعل احمر

در بحار گوید وجاء عابس بن شبیب الشاکری ومعه شوذب مولی شاکر وقال یا شوذب ما فی نفسك ان تصنع قال ما اصنع اقاتل حتی اقتل چون عابس بن شبیب شاکری از برای ادراك سعادت شهادت عزیمت درست کرد روی با شوذب مولی شاکر آورد و گفت ای شوذب باز گوی تا امروز چه خواهی کردن گفت مکر چه باید کرد تصمیم عزم داده ام که در رکاب پسر پیغمبر رزم دهم تا کشته شوم عابس گفت مرا در حق تو نیز همین گمان بود اکنون حاضر حضرت ابیعبدالله شو تا ترا چون دیگر شهدا آکشته ببیند تا از بابت عزا مه عوض بخواهد چرا اجر جزیل را امروز توان جست و سپس روز حساب باشد و کسی را مکنت تقدیم عمل نباشد این بگفت و خود بنزد امام آمده و سلام داده و عرض کرد یا ابا عبدالله اما والله ما امسی علی وجه الارض قریب ولا بعید اعز علی ولا احب الیّ منك ولو قدرت ان ادفع عنك الضیم او القتل بشیء اعز علی من نفسی لفعلت بخدا قسم هیچ افریده چه خویش و چه بیگانه در روی زمین نزد من از حضرت تو محبوب تر و گرامی تر نیست و اگر از جان عزیز تر چیزی بودی که اسباب

شجاعت و شهادت عابس بن شبیب

دشمنان بدان از تو دفع تواستمی کرد دریغ نداشتمی و در رکاب تو نثار کردمی آنگاه
آنحضرت را سلام داد و عرض کرد یا ابا عبدالله گواه باش بدان راه راست که تو و پدر
بزرگوارت نموده اید همی روم این بگفت و شمشیر در دست بسوی میدان تاخت ربیع بن تمیم
که مردی از لشکر عمر بن سعد بود گوید فلمّا رأیته مقبلاً عرفته وقد کنت شاهدته فی المغازی
وکان اشجع الناس چون من عابس را دیدم شناختم چه او را بسیار وقت در مغازی دیده
بودم و اشجع ناس بود فقلت ایّها الناس هذا اسد الاسود هذا ابن شبیب لا یخرجنّ الیه احد
منکم ربیع با لشکریان کردم و گفتم ای مردم این شیر شیران است این است پسر شبیب به مبارزت او کس
به مبارزت نرود مردمان از اجین و هراس بیفزود و چون عابس قدم بمعرکه گذاشت و مبارز خواسته
فریاد الا رجل الا رجل برداشت یعنی مرد آورید مرد آورید کیست و قرن و قرین ما کجاست هیچ مردی اهنگ
نبرد نکرد و هم عنان حبنا رت از مبارزت و باز کشیدند بر عمر سعد این کار ناگوار افتاد و فرمان
داد ارضخوه بالحجارة من کلّ جانب که او را از هر کران سنگباران کنید لشکریان از هر سو
بجانب او سنگ روان کردند فلمّا رأی ذلک القی درعه و مغفره ثمّ شدّ علی الناس عابس چون
این بدید در خشم شد زره خویش را از تن برآورد و بیفکند و خود آهن از سر برگرفت و بینداخت
آنگاه چون شیر شمیده و گرگ گله دیده حمله ثقیل متواتر کرد و ضرب تیغ و زخم نیزه و المِ احجار
را بجان و تن پاک تلقی میفرمود فوالله لقد رأیته یطرد اکثر من مائتین من الناس ثمّ انّهم
تعطّفوا علیه من کلّ جانب فقتل ربیع بن تمیم گوید سوگند با خدای همی نگریستم که زیاده از دویست کس
را پیش انداخته میزد و میکشت تا از کثرت جراحات احجار و زخم سنان و سیف بنا را زاسب در افتاد
کوفیان او را کشتند و سر او را از تن دور کردند فرأیت رأسه فی ایدی رجال ذوی عدّة هذا یقول
انا قتلته والاخر یقول کذلک و تنی چند دعوی داشتند و هر یک همی گفت من او را کشتم
عمر گفت بیهوده منازعت مکنید عابس آن کس نبود که یکنفر بتواند کشت بصدمه همه مقتول
شد بدین سخن اختلاف برداشت انتهی چه مناسب است در شجاعت و شهامت عابس بن
شبیب دو بیت آن فاضل ادیب که گفته

مبارزت عابس بن شبیب

شهادت عابس بن شبیب

تحقیق معنی شوذب مولی شاکر

يَلْقَى الرِّمَاحَ الشَّاجِرَاتِ بِنَحْرِهِ	وَيُقِيمُ هَامَتَهُ مَقَامَ الْمِغْفَرِ
مَا إِنْ يُرِيدُ إِذَا الرِّمَاحُ شَجَرْنَهُ	دِرْعاً سِوَى سِرْبَالِ طِيبِ الْعُنْصُرِ

و بفارسی گفته اند

جوشن ز بر گرفته که ماهم نه ماهیم	مغفر ز سر فکند که بازم نه خروس

مؤلف گوید در همه کتب مقاتل فارسیه عبارت و معه شوذب مولی شاکر را الخ بغلام ترجمه کرده اند ولی مرحوم علامهٔ نوری طاب ثراه در این مقام تحقیق متینی کرده لازم دیدکه مذکور آید در لؤلؤ و مرجان گوید در تحریف القلوب در ترجمهٔ عبارت عربی گاهی کلامی دارد که کاشف است از نالیفان در او اید سن قبل از دخول در مقامات علمیه مثل انکه گفته عابس را غلامی بود شوذب نام تا انکه می گوید غلام گفت ای مولا الخ و منشأ خبر این است وجاء عابس بن شبیب الشاکری و معه شوذب مولی شاکر الخ شاکر قبیله ایست در یمن از طایفهٔ همدان که از اولاد شاکر بن ربیعة بن مالک اند و عابس از ان قبیله بود و برای مولی معانی عدیده در لغت عرب است در هر جا بمناسبت جا یکی از انها اراده میشود ولکن چون او را بطایفه و قبیله نسبت دهند مثل انکه بگویند مولی بنی اسد مولی ازد مولی ثقیف مثلا مراد یکی از دو معنی است اول حلیف یعنی هم قسم بانکه شخصی از طایفهٔ بجهت تقویت و حفظ خود از دشمنان نزد قبیله با قوت و شوکتی میرود و با انها هم قسم میشود یعنی بکر در جاهلیت و اسلام در میان قبایل عرب مرسوم بود پس ان قبیله در وقت شدت و سختی و هجوم اعادی او را یاری میکنند دوم نزیل یعنی انکه از قبیله خود بجهت بعضی اغراض مثل وسعت معاش یا فرار از نا ملائمات مثلا هجرت میکند و در قبیله دیگر منزل میکند و برفتار و کردار و رسوم زندگی انها عمل میکند و در بیشتر قواعد مرسومه موالیان هر قبیله باین دو معنی در حکم ان قبیله است و شوذب مولی شاکر یعنی حلیف یا نزیل طایفهٔ عابس بود و لهذا در ان سفر مبارک با او مصاحب بودند نه انکه غلام و تابع او بود چه بمعنی غلام هرگز نسبت بطایفه ندهند و شاید مقام او از عابس بالاتر بود چه در حق او گفته اند وکان

شروع بذکر شهادت فتیان هاشمیه علیهم الصلوة والسلام شیخ کاظم ازری علیه الرحمة گوید

اَمدِی القُرُومِ الاُولیٰ سارت رکائبهم	وَالموتُ خلفهم یسری علی الاثر
لِلّٰهِ مِن فتیةٍ فی کربلاءَ ثووا	وعندهم علم ما یجری من القدر
هُمُ الاُسودُ ولکنّ الوغیٰ اجمٌ	ولا مخالب غیر البیض والسمر
غُرُّ المفارقِ والاخلاقِ قد رفلوا	مِنَ المحامدِ فی لاسنیٰ من الحبر
سل کربلا کم حوت منهم هلال دجیٰ	کانّها فلکٌ للانجم الزهر
لم انس من عترة الهادی جحاجحةً	یُسقونَ من کدرٍ یکسون من عفر
قد غیّر الطعن منهم کلّ جارحةٍ	الّا المکارم فی امنٍ من الغیر

فضل وجلالت وبراعت وفصاحت ناظم قصیده صاحب لقبه المؤید بروح القدس مادح اهل بیت العصمة علیهم السلام شیخ کاظم ازری رضوان الله علیه برهمه مخالف وموالف اظهر من الشمس وابین من الامس است ولی حقیر بیک فضیلت خاصی در حق وی راجع باین قصیده راشیه مطلع شده ام لازم دیدم که در این مقام مذکور اید عالم جلیل سید نبیلی از فضلاء عرب براین احقر نقل کرد که شاعری از معاصرین ازری ره از راه حسد چنانچه دأب بعضی از قاصرین معاصرین است بروی تعییب میکرد وپیوسته در مجامع مردم از غایت جهل بروی نقص وارد مینمود که قصاید وابیات ازری چندان اهمیتی وتعریفی ندارد که این قدر بین الناس معروف شده شبی حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها را در واقعه دید که او را خطاب عتاب نموده فرمود مالک ولولدی الکاظم لو لم یقل الا شعرا واحدا لکفاه وهو هذا چه کار داری با پسرم کاظم اگر نمیگفت مگر یک شعر را در حق او کافی بود وان این است

قد غیّر الطعن منهم کلّ جارحةٍ	الّا المکارم فی امنٍ من الغیر

یعنی اگر چه طعن نیزه وزخم دشمن محلی از اعضاء وجوارح فتیان هاشمیه را سالم نگذاشت

شهادت علی اکبر

وجاه درستی نمانداتا مکارم اخلاق ومحاسن اوصاف ایشان ابدا تصرفی وتغییری نتوانست داد وانها همچنان مصون ومحفوظ بماند مؤلف گوید در رفعت شان وعلو مقام ازهری علیه الرحمة همین یک سنام کفایت میکند واگر این مقام کریم بعرش برین نازش کند سزد واگر این اختصاص عظیم بسلمان فارسی علیه الرحمة افتخار ومباهات نماید ارتفاع ومباهات خواهد بود زیراکه اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله فرموده السلمان منا اهل البیت صدیقه طاهره صلوات الله علیها سفرماید ولولدی الکاظم هنیئا له هذا المقام المنیع والفضل الرفیع

وقعه هفدهم شهادت جناب علی اکبر علیه السلام

حجة الاسلام آقا میرزا صادق آقا مجتهد دامت برکاته گوید

وحیث ان هذه القصیدة الفریدة والجوهرة النضیدة التی سطعت من مطلع الفقاهة الکبری وصدعت من منبع الفصاحة العظمی متع الله المؤمنین بطول بقائه مختصة برثاء شبیه النبی الاطهر علی الاکبر صلوات الله وسلامه علیهما ومتضمنة لکریم صفاته وعظیم سماته وکمال شجاعته ومراتب شهادته فرأیت کثیرا من ابیاتها فی هذه الوجیزة الشریفة واوشح بمفاصلها هذه النسخة النفیسة

أبا غافلا والموت لیس بغافل
نروم نطاق العز سرم عقده
ومن شاهد الدنیا رآها مقیمة
کمثل علی بن الحسین الذی له
بدی کوکبا من ابرج النور ساطعا
منازل ابراج الامامة مسراه
هو الکوکب الدری سماء احمد
شبیه رسول الله خلقا ومنطقا

وسهم المنایا عنک لیس یحول
وکل نطاق العز لابد محلول
ما ینم منها فی السماء عویل
لآبائه نعت الاطهرین شمول
له فی ذری بیت النبوة تعدیل
ولکن له برج الشهادة تحویل
به لمحة ما نتل من الافاق ویل
له من علی فی الشجاعة ما وبل

قصیدۂ مرثیہ جناب علی اکبرؑ

وشاهده یوم الطفوف الذی به ۔۔۔ خیول المنایا فی البسیط تجول

فقام یحامی عن ابیه واهله ۔۔۔ علی موقف قد حار فیه عقول

یخوض المنایا والمنایا تطیعه ۔۔۔ الی حیث مال العزم منه تمیل

فبدو وکلت دامیات اظافره ۔۔۔ وفی یده ماضی الغرار صقیل

سعی عنه السیف المهند وانثنی ۔۔۔ علی ظماء لم یرو منه غلیل

یرید لقاء من ابیه لعلمه ۔۔۔ بان اللقا من بعد ذاک قلیل

فجاء لتودیع الامام ونفسه ۔۔۔ لاعظم سر فی اللقاء حمول

فقام الیه ابن النبی مبادرا ۔۔۔ کان الذی یاتی الیه رسول

ومن خلفه للفاطمیات مشیة ۔۔۔ تلوی علی اقدامهن ذیول

مشین الیه صارخات فتارة ۔۔۔ قیام واخری للقعود تمیل

فعانقه والدمع ملاء جفونه ۔۔۔ ابی الدمع من عظم المصاب یسیل

وقد غار عیناه لفرط ظمائه ۔۔۔ وفی القلب وقد والشفاه ذبول

فقال ابی روحی تطیر من الظما ۔۔۔ وجسمی من ثقل الحدید نحیل

فقال حسین والدموع بوادر ۔۔۔ ومن حوله للباکیات عویل

اذا لم نجد بدا الی ما نرومه ۔۔۔ فصبرک یا بن الاطیبین جمیل

فعاد الیهم حاسرا عن ذراعه ۔۔۔ کحیدرة الکرار حین یصول

فاحمی وطیس الحرب یعسوب هاشم ۔۔۔ یطالب بالثارات وهی طلیل

له سطوات ادهش الکون روعها ۔۔۔ واکثر جمع عنده لقلیل

فنال بحد السیف ما هو طالب ۔۔۔ ولکنما التقدیر قام یحول

فاتاه الیه ضربة لابن منقذ ۔۔۔ وقد غاله حین استجم خیول

کضربة ابن الملجم الشقی جده ۔۔۔ فللناس اشباه وللامر تمثیل

بان کان سیف البغی فلق هامه ۔۔۔ نحوة جد حاز منه سلیل

مرثیهٔ عالیه

اوّلین شهید بود علی اکبر

نَعَانِیَ مُهْراً کانَ رَاکِبُ ظَهرِها … وَعَا نَفْرُ سَیْفٍ لِلعِدیٰ وَ نَصُولُ
فَنَهْشُهُ حَتّیٰ تَقَطَّعَ جِسْمُهُ … بِاَسْیَافِهِم وَالنَّفْسُ مِنْهُ تَسِیلُ
وَاِذْ بَلَغَ الرُّوحُ التَّرَاقِیَ خَاطَبَ … الْاِمَامَ بِتَبْشِیرٍ حَبَاهُ جَلِیلُ
اَبِی اِنَّ جَدِّی قَدْ سَقَانِی بِکَاسِهِ … وَاُخْرَیٰ بِکَفَّیْهِ لِسَقْیِکَ نَزِیلُ
فَقَامَ اِلَیْهِ حُجَّةُ اللّٰهِ مِثْلَ مَا … یَقُومُ اِلیٰ لُقْیَا الْمَمَاتِ عَلِیلُ
فَلَمَّا دَنیٰ مِنْهُ تَیَقَّنَ اَنَّهُ … هُوَ الیَّتِیمُ لَمْ یَبْلُهُ خَلِیلُ
فَقَالَ عَلَی الدُّنْیَا الْعَفَا بَعْدَکَ الْعَفَا … وَمِثْلُکَ مَثْلُولُ الْجَبِینِ قَتِیلُ
لَقَدْ غَابَ نَجْمٌ مِنْ ذُؤَابَةِ هَاشِمٍ … فَلَا طَالِعٌ مِنْهَا سِوَاهُ عَدِیلُ

نقل کلمات ارباب مقاتل

تحقیق اوّلین شهید بود علی اکبر از آل هاشم

ثقة المحدثین صدیقنا الزکی التقی حاج شیخ عباس القمی دامت برکاته در نفس المهموم فی مقتل الحسین المظلوم که در سنه ۱۳۳۵ تألیف فرموده گوید اختلفت کلمات العلماء فی اوّل شهید من اهل بیت سید الشهداء علیه السلام هل هو علی الاکبر او هو عبد الله بن مسلم بن عقیل فذهب الی کلّ واحد منهما طائفة وما ذکرناه ای انّ الاوّل علی الاکبر هو الاصحّ عندنا کما اختاره الطبری والجزری والاصبهانی والدینوری والشیخ المفید والسید بن طاوس وغیر هؤلاء ویؤید ذلک الزیارة المشتملة علی اسماء الشهداء السلام علیک یا اوّل قتیل من نسل خیر سلیل الخ ومرحوم فاضل ادیب حاج فرهاد میرزا در قمقام زخّار گوید چون از انصار واعوان دیگر کس نماند نوبت شهادت بهاشمیان رسید اولاد عقیل وجعفر وامیر المؤمنین وامام حسن وسید الشهداء علیهم السلام مصمم جانفشانی گشته یا یکدیگر وداع بازپسین مینمودند هرچند بعضی از محدثین نخست عبد الله بن مسلم را نوشته اند ولکن مفید در ارشاد وسید ابن طاوس در ملهوف وابن اثیر در کامل ودیگر محدثین ومورخین فریقین حضرت علی بن الحسین صلی الله علیهما را اوّلین شهید هاشمی نگاشته اند وزیارت منسوب بناحیه مقدسه مؤید این مقال است که فرموده السلام

متأهل بودن علی اکبر علیه السلام

علیک یا اوّل قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل صلّی الله علیک وعلی ابیک
وابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین گوید انّ اوّل قتیل قتل من ولد ابیطالب مع الحسین
ابنه علی ع

تحقیق متأهل بودن علی اکبر علیه السلام در وقعه طف

از ارباب مقاتل کسی بدین مطلب متعرض نشده مگر عالم جلیل ثقة المحدثین حاج شیخ عباس قمی دامت برکاته که در نفس المهموم گوید ثمّ اعلم انّه یظهر من بعض الروایات والزیارات انّ له علیه السلام ولداً واهلاً امّا الروایة فقد رویت عن ثقة الاسلام الکلینی عطّر الله مرقده عن علی بن ابراهیم القمی عن ابیه عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی رضوان الله علیهم اجمعین عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سئلته عن الرجل یتزوّج المرئة ویتزوّج امّ ولد ابیها فقال لا بأس بذلک فقلت له بلغنا عن ابیک انّ علی بن الحسین علیهما السلام تزوّج ابنة الحسن بن علی وامّ ولد الحسن علیه السلام وذلک انّ رجلاً من اصحابنا سئلنی ان اسئلک عنها فقال علیه السلام لیس هکذا انّما تزوّج علی بن الحسین علیه السلام ابنة الحسن ع وامّ ولد لعلی بن الحسین المقتول عندکم الخ ورواه الحمیری بسند صحیح مثله وامّا الزیارة ففی الزیارة الطویلة المرویّة عن الثمالی عن الصادق علیه السلام قال فی زیارة علی بن الحسین ع المقتول بالطف صلّی الله علیک وعلی عترتک واهل بیتک وآبائک وابنائک وامّهاتک هل کانت فی کربلا ام لا لم اظفر بشیء من ذلک والله العالم ودر هدیة الزائرین بعد از نقل روایت بیست ونه سال بودن سن علی اکبر علیه السلام گوید وبنا براین پس انچه را که بعضی از ذاکرین در مصیبت حضرت علی اکبر میخوانند در ضمن نظم ونثر که مشعر است بر انکه آنحضرت داماد نکشته از دنیا رفت کلامی است بی وقع چه دور است از سیره خانواده اهل بیت نبوت که تا این مقدار از سن را درک کنند وعزب وبدون تزویج بمانند بعلاوه آنکه در زیارت طویله ابی حمزه ثمالی که از حضرت صادق علیه السلام مرویست در زیارت علی بن الحسین دارد صلّی الله علیک وعلی عترتک

از ابیات مرثیهٔ علی اکبر ع

وداع جناب علی اکبر علیه السلام با اهل حرم

شیخ علی پسر شیخ العراقین گوید

چو بگذشتند شیران حجازی — علی را شد هوای تیغ بازی
ز صف آمد برون چون شاه صفدر — ستاده در بر ستالار محشر
ستاره بخت از نرگس بخورشید — هلال آسا رکاب شاه بوسید
نوای فرقت از شاه منصور — حجازی با نوان را کرد پر شور
بمعراج شهادت شد شتابان — براقش شد عقاب کوه کوهان
شه عشاق خلاق محاسن — بکف بگرفت آن نیکو محاسن
باه و ناله گفت ای داور من — سوی میدان کین شد اکبر من
بخلق و خلق از رفتار و کردار — بد این نورسته همچون شاه مختار
بناگه منقذ آن غدار و خونخوار — سمندرا فکند سوی شاه بی‌یار
شد از شمشیر آن مردود و گمراه — عیان شق القمر از فرق آن شاه
چو از شهباز قدرت شد پر و بال — ابر بال عقاب و برد چنگال
سوی لشکرگه دشمن شدی تفت — ندانستم کرا برد و کجا رفت
همی دانم که جسم جان جانان — مقطع گشت چون آیات قرآن
چه رفت از دست شاه عشق دلبند — روان شد از پی گمگشته فرزند
صف دشمن دریدی از چپ و راست — نوای الحذر از نینوا خواست
عقابی دید ناگه پر شکسته — علی افتاده زین از هم گسسته
سری بی افسر و فرقی دریده — بجانان بسته جان و ز خود بریده
توانائی شدش از تن ز سر هوش — گرفت آن پیکر خونین در آغوش

از ابیات مرثیهٔ جناب علی اکبر

چو آوردند تمثال پیمبر — برون از خیمه آمد دخت حیدر
روان شد سوی نعش بر گزیده — بدنبالش زنان داغ دیده
چنان زد صیحه لیلای جگر خون — که عقل ما سوی گردید مجنون

میرزا حسین کرمانی متخلص بخاکی گوید

چو لیلی ماند زاب دیده مجنون وار پا در گل — عنان توسن اکبر گرفت و گفت زار از دل
الا ای نوجوان رحمی بمن در حالت پیری — که در لوح دلم جز نقش رویت نیست تصویری
من آن لیلای صحرای السنم کز ازل بستم — بگردن همچو مجنون از خم زلف تو زنجیری
تو چون تصویری جان در بیابان محو حیرانم — زبان بگشا مرا خورسند کن باری بتقریری
بمقتل میروی جانا مکن بر مرگ تعجیلی — ز دنبال تو میآیم من ایفرزند تا خیری
تو ای نوجوان شبها بمهد ناز پروردم — با امید یکه امروزم بگیری دست در پیری
کماندار قضا تو سم کمین سازد در این مقتل — نشاند از پرشست قدر بر جیغرت تیری

مرحوم میرزا حسن یزدی در مهیج الاحزان گوید چون آن شاهزاده غریب و بیکسی پدر بزرگوار شرا مشاهده نمود مصمم رفتن میدان گردید و بجهت اجازهٔ حرب بنزد پدر بزرگوار امد و عرض کرد که ای پدر مرخص کن تا جان خود را در رکاب تو در بازم و در بعضی از کتب مقاتل مذکور است که چون اهل حرم یافتند که آنحضرت روانه میشود و اجازهٔ حرب میخواهد مادران و خواهران و عمه ها بدور او حلقهٔ ماتم زدند و میگفتند بر ما غریبان ترحم کن و در رفتن شتاب مکن که ما را تاب مفارقت تو نمیباشد چون آن مظلوم مبالغه بسیار کرد او را اذن داد آن بزرگوار پدر را و اهل حرم را وداع کرده روانه میدان شد و مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی بعضی این عبارت را بعربی ترجمه کرده در دمعة الساکبه گوید و فی کتاب مهیج الأحزان انّ علیّ بن الحسین علیهما السّلام لمّا توجّه الی الحرب اجتمعت النّساء حوله کالحلقة و قلن له ارحم غربتنا ولا تستعجل الی القتال فانّه لیس لنا طاقة فی فراقک قال فلم یزل یجهد و یبالغ

روز عاشورا

وداع جناب علی اکبر با اهل حرم

فی طلب الاذن من ابیه حتی اذن علیه السلام له ثم تودیع من ابیه والحرم وتوجه نحو المیدان

وداع آن شاهزادهٔ اعظم با پدر اکرم خود
میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی گوید

دور چون بر آل پیغمبر رسید — اولین جام بلا اکبر چشید

اکبر آن اشبه در بیدار جد — هیجده ساله جوان سروقد

در منای طف ذبیح بی بدل — ذبح اسماعیل را کبش فدا

با ادب بوسید پای شاه را — روشنائی بخش مهر و ماه را

کای زمام امر کن در دست تو — هستی عالم طفیل هست تو

رخصتم ده تا وداع جان کنم — جان در این قربانگه قربان کنم

بی تو ما را زندگی بی حاصل است — کر حیات کوثر تن با دل است

گفت شتاب ای ذبیح کوی عشق — تا خوری آب حیات از جوی عشق

ای سیم قربانی آل خلیل — از نژاد مصطفی اول قتیل

خواست چون رفتن بمیدان وغا — در حرم شور قیامت شد بپا

خواهران عمه گان و مادرش — انجمن گشتند بر گرد سرش

شد ز آهنگ نوای الفراق — راست بر اوج فلک شور از عراق

شبه پیغمبر چو زد پا در رکاب — بال و پر بگشود چون رفرف عقاب

از حرم بر شد سوی معراج عشق — بر سر از شور شهادت تاج عشق

کوی جانان مسجد اقصای او — خاک و خون قوسین او ادنای او

گفت شاه دین بزاری کای اله — باش بر این قوم کافر دل گواه

کز نژاد مصطفی ختم رسل — شد غلامی سوی این قوم عنل

وداع جناب علی اکبر با حضرت

خلق و خُلق و منطق آن پاک رای	جمع در وی همچو اندر مصحفی
هر کرا بود اشتیاق روی او	روی از این آئینه کردی سوی او
آری چون رود گل در حجاب	بوی گلرا از که جویند از گلاب

سید اجل سید ابن طاوس علیه الرحمة در ملهوف گوید فلمّا لم یبق معه سوی اهل بیته خرج علی بن الحسین ع و کان من اصبح النّاس وجها واحسنهم خلقا فاستاذن اباه فی القتال فاذن له ثمّ نظر الیه نظر آیس منه وارخی عینیه وبکی و در بحار گوید و رفع الحسین علیه السلام شیبته نحو السّماء فقال اللّهمّ اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه النّاس خلقا وخلقا ومنطقا برسولك کنّا اذا اشتقنا الی نبیّك نظرنا الی وجهه اللّهمّ برکات الارض و فرّقهم تفریقا و مزّقهم تمزیقا واجعلهم طرائق قددا ولا ترض الولاة عنهم ابدا فانّهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلوننا ثمّ صاح الحسین بعمر بن سعد ما لك قطع الله رحمك ولا بارك الله لك فی امرك وسلّط علیك من یذبحك بعدی علی فراشك کما قطعت رحمی ولم تحفظ قرابتی من رسول الله ص ثمّ رفع الحسین ع صوته وتلی انّ الله اصطفی ادم و نوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین ذرّیّة بعضها من بعض والله سمیع علیم و در ناسخ گوید علی اکبر علیه السلام جوانی بود هجده ساله در طلاقت لسان و ذلاقت بیان و صباحت رخسار و ملاحت دیدار و شیمت و شمایل هیچکس در روی زمین شبیه تر از وی با خاتم النّبیّن نبود و نام و کنیت از جد داشت چه او را بنام علی و بکنیت ابو الحسن گفتند و شجاعت نیز از علی مرتضی داشت و گوید در کتاب روضة الاحباب مسطور است که حسین علیه السلام علی اکبر را بدست خود سلاح جنگ در پوشانید او را درعی عادی و مغفری فولاد داد و ادبی که از علی مرتضی بیادگار داشت برمیان فرزند استوار بست و اسب عقاب را داد تا بر نشست و مرحوم علامه مجلسی در جلاء العیون گوید که علی اکبر ع در حُسن و جمال و فضل و کمال عدیل خود نداشت و بصورت شبیه ترین مردم بود بحضرت رسول ص و هرگاه اهل مدینه مشتاق لقای آنحضرت میشدند بنزد آن امام زاده عدیم المثال می آمدند

نفرین عمر سعد

شباهت علی اکبر ع برسول خدا

وداع جناب علی اکبر با حضرت

و بجمال با کمالش نظر می‌کردند حضرت امام زین العابدین فرمود که چون آن امام
زادهٔ عالی تبار متوجه میدان کارزار شد حضرت امام اخیار آب از دیدهای مبارک فرو ریخت
و رو بجانب آسمان گردانید و گفت خداوندا تو گواه باش بر ایشان که فرزند حضرت رسالت
شبیه‌ترین مردم در گفتار و صورت و سیرت با آنحضرت بسوی ایشان میرود و هر گاه ما
مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم بسوی جمال او نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان
منع کن و ایشانرا پراکنده گردان و والیان را از ایشان راضی مگردان که ایشان مارا
طلب کردند که یاری ما کنند و شمشیر کین بر روی ما کشیدند پس حضرت بانک بر عمر زد که چه
میخواهی از ما ای بدترین اشقیا خدا رحم ترا قطع کند و هیچ کار ترا بر تو مبارک نگرداند
و بعد از من بر تو مسلط گرداند کسی را که ترا در میان رخت خواب خود ذبح کند چنانچه رحم
مرا قطع کردی و قرابت حضرت رسالت را در حق من رعایت نکردی پس باواز بلند این آیه را
که در شان اهل بیت نازل شده است تلاوت نمود ان الله اصطفی ادم الآیة **مؤلف**
گوید اینکه در ترجمهٔ قطع الله رحمك الی ان قال کما قطعت رحمی بعضی از اهل منبر گویند
و در بعضی از کتب مقاتل این طور معنی کرده اند که چنانچه تو نسل مرا بریدی اشتباه صرف و غلط
محض است بدانکه نسل حسین ع بریده نشد و این قدر انوار حسینی و سادات علوی روی زمین
را منور کرده بلکه معنایش این است که چون عمر سعد از قریش بود و حضرت حسین ع نیز از قریش
بود حضرت میفرماید که خدا رحم ترا قطع کند چنانچه تو از ما قطع رحم کردی و عمر بن سعد
خود نیز این مطلب را بعد از مراجعت از کربلا با ابن زیاد گفت انی قطعت رحمی و وصلت
خصمی و خالفت ربی الخ من قطع رحم و وصل خصم و مخالفت پروردگار خود نمودم چنانچه
مشروحا در همین کتاب در وقایع سیم محرم مذکور شد

مبارزهٔ علی اکبر علیه السلام

فاضل ادیب ناصر حجة شیخ عبد الصمد خانجی گوید

کلمات حضرت در وداع علی اکبر

تحقیق معنی قطع الله رحمک

قصاید مرثیهٔ علی اکبر

كَبُرَ الْمُصَابُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَطْهَرِ ... فِي رُزْئِهِ بِصَغِيرِ عَلِيِّ الْأَكْبَرِ

الْحَيْدَرِيِّ الْعِرْقِ شِبْهِ الْمُصْطَفَى ... نُطْقًا وَأَخْلَاقًا وَخِلْقَةَ مَنْظَرِ

تَحْكِي ذَوَائِبُهُ غَيَاهِبَ دُجْيَةٍ ... وَجَبِينُهُ بَلَجَ الصَّبَاحِ الْمُسْفِرِ

يَرْوِي مَوَارِدَ مِنْ مَحَامِدَ لَمْ تَرِدْ ... وَيَغُبُّ صَفْوَ الْعُلَى لَمْ يَصْدُرِ

اللهُ أَكْبَرُ كَمْ لَهُ مِنْ مَوْقِفٍ ... يَوْمَ الطُّفُوفِ وَوَقْعَةٍ لَمْ تُنْكَرِ

أَضْحَى يَكُرُّهُمُ بِوَجْهٍ مُقْبِلٍ ... غَضَبًا وَيُرْدِي كُلَّ وَغْدٍ مُدْبِرِ

وَغَدَى يَفِرُّ الْقَوْمُ مِنْ حَمَلَاتِهِ ... فَرَّ الثَّعَالِبِ مِنْ هَصُورِ الْقَسْوَرِ

ضَاهَى عَلِيًّا وَالْكَوَاشِحُ مَرْحَبًا ... فَتَحَمَّمَتْ بِالطَّفِّ وَقْعَةُ خَيْبَرِ

فَإِذَا أَحَاطَ عَلَيْهِ كُلُّ مُكَافِحٍ ... فَاسْبِي الْفُؤَادَ بِأَبْيَضٍ أَوْ أَسْمَرِ

نَبَذُوهُ مِنْ ظَهْرِ الْجَوَادِ عَلَى الْعَرَا ... يَا لَهْفَ مَنْبُوذٍ عَرِيٍّ لَمْ يُقْبَرِ

لِمَ أَنَّهُ فَوْقَ الرِّمَالِ مُضَرَّجًا ... بِدَمٍ يَفُوحُ شَذَاهُ نَفْحَ الْعَنْبَرِ

وَبَنَاتُ أَحْمَدَ مُحْدِقَاتٌ نَعْشَهُ ... كَبَنَاتِ نَعْشٍ حَوْلَ قُطْبِ الْأَخْضَرِ

جودی خراسانی گوید

روان بجانب میدان علی اکبر شد ... جهان بدیدهٔ لیلی ز شب سیه‌تر شد

چو بر شد از افق خیمه همچو بدر منیر ... جهان ز پرتو رخسارا و منور شد

برابر چشم پدر شد چو در خرامیدن ... رخ حسین ز خونابهٔ دیده احمر شد

بکف گرفت چو تیغ و نشست چون بعقاب ... زمانه گفت که دلدل سوار حیدر شد

چو شد مقابل آن قوم کینه‌جو گفتا ... چرا ز یاد شما روز محشر شد

کشید تیغ چنان تا خبر بدنیا و بمین ... کرا ببر ایمن و ایمن ز تیغش ابتر شد

ولی دریغ که آن جسم نازنین آخر ... نشان ناوک تیر و سنان و خنجر شد

ستاده شه بدر خیمه و نظر میکرد ... که پاره پاره تن شاهزاده اکبر شد

رفتن علی اکبر ع ... استئذان از شه ... و مقاتلت آن حضرت علی اکبر ع

بگو به گفت پدر جان تو اخذ حافظ — بیا که وعدهٔ دیدار روز محشر شد

میرزا محمّد تقی حجّة الاسلام گوید

شاهزاده شد بمیدان که روان — با توان اندر قفای او توان
حقّه لب برگشاد و کرد باز — که منم فرزند سالار حجاز
من علی بن الحسین اکبرم — نور چشم زاده پیغمبرم
حیدر کرّار باشد جدّ من — مظهر نور نبوّت خدّ من
تیغ من باشد سلیل ذو الفقار — که سلیل حیدرم در کارزار
آمدم تا خود فدای شه کنم — جان وقایه نفس ثار الله کنم
این بگفت و صارم جوشن شکاف — با لب تشنه برآهیخت از غلاف
آنچه میر بدر با کفار کرد — سبط حیدر اندر آن پیکار کرد
بسکه آن شیر دلاور یکتنه — زد بلا نرا میسره بر میمنه
پر دلانرا شد دل اندر سینه خون — لخت لخت از چشم جوشن شد برون

مرحوم علامهٔ مجلسی در بحار گوید ثمّ حمل علی بن الحسین علی القوم وهو یقول

أنا علیُّ بنُ الحسینِ بنِ علی — مِن عُصبةٍ جَدُّ أبیهِمُ النّبی
وَاللهِ لا یَحکُمُ فینا ابنُ الدَّعی — أطعَنُکُم بالرُّمحِ حتّی یَنثَنی
أضرِبُکُم بالسَّیفِ أحمی عَن أبی — ضَربَ غُلامٍ هاشِمیٍّ عَلَوی

فلم یزل یقاتل حتّی ضجّ النّاس من کثرة من قتل منهم وروی انه قتل علی عطشه مائة وعشرین رجلا ودر ارشاد گوید واهل الکوفة یتّقون قتله ودر مناقب گوید فقتل سبعین مبارزا ودر نفس المهموم گوید وشدّ علی النّاس مرارا وقتل منهم جمعا کثیرا ودر جلاء العیون گوید پس آن شاهزادهٔ نامدار وآن امام زادهٔ عالی تبار مانند خورشید تابان از افق میدان طالع گردید وعرصهٔ نبرد را بنور جمال خود منوّر گردانید وجمیع لشکر مخالف حیران جمال آفتاب اوج

قصاید مرثیهٔ علی اکبر علیه السلام

عزت وجلال گرد بدند چون بمیان میدان رسید چندانکه مبارز طلبید کسی جرأت محاربه او ننمود آن شیر بیشهٔ هیجا تیغ از نیام برکشید وآن لئیمان شقاوت انجام را طعمهٔ شمشیر آتش بار خود گردانید و بهر طرف که حمله میکرد گروهی را بر خاک هلاک می افکند و بهر جانب که متوجه میشد از کشته پشته بلند میکرد

برگشتن علی اکبر علیه السلام بخدمت حضرت علیه السلام

ويعجبني ان تمثل في هذا المقام في شجاعة علي الاكبر ومن اسْتُشْهِدَ وفتياته الزاكية بأبيات ابي تمام عليه رحمة الله الملك العلام

ألا في سبيل الله من عطلت له — فجاج سبيل الله وانثغر الثغر
فتى كلما فاضت عيون قبيلة — دماً ضحكت عنه الأحاديث والذكر
فتى دهره شطران فيما ينوبه — ففي بأسه شطر وفي جوده شطر
فتى مات بين الطعن والضرب ميتة — تقوم مقام النصر إن فاته النصر
وما مات حتى مات مضرب سيفه — من الضرب واعتلت عليه القنا السمر
غدا غدوة والحمد نسج ردائه — فلم ينصرف إلا وأكفانه الأجر
تردى ثياب الموت حمراً فما دجى — له الليل إلا وهي من سندس خضر

تمثیل از ابیات ابی تمام

سید مظفر علی خان ملک الشعراء گوید

چه اکبر جمله نور رب اکبر — زپا تا فرق اشبه پیمبر
همان گیسو همان ابرو همان رو — همان قامت همان خصلت همان خو
شگفته از بهار حسن باغی — زنور مصطفی روشن چراغی
بجا باشد مثال از نخل طورش — که چون نور تجلی بود نورش

بر کشتن علی اکبر بعد من حضرت

دو ابرو همچو قوسین کشیده … بقوسین شب اسری رسیده
بمیدان آمد آن خورشید تابان … از آن خورشید مشرق گشت میدان
بهر سو تافت از برق رخش نور … عیان بار دگر شد جلوهٔ طور
برهنه کرد تیغ و حمله ور شد … بمیدان وغا رنگ دگر شد
نمود از بسکه تاب تیغ بی تاب … دل سنگین دلان چون برف شد آب

میرزا محمد تقی حجة الاسلام گوید

شیر بچه از عطش بی تاب شد … با لب خشکیده سوی باب شد
گفت شاها تشنگی تابم ربود … آمدم تا سوی دریای جود
برده ثقل آهن و تاب هجیر … صبرم از پا دستگیرا دستگیر
شه زبان او گرفتا اندر دهان … گوهری در درج لعل آمد نهان
بر نکرده کام از و ماه عرب … ماهی از دریا بر آمد خشک لب
شاه جم شوکت گرفتا اندر برش … هست بر درج گهر انگشترش

اسمعیل خان بروجردی متخلص بسرباز گوید

شاه ملک و جان سلیمان بلا … خاتمی بودش در انگشت صفا
وه چه انگشتر درخشان اختری … پا برون از بحر و حدت گوهری
هست دارایش سلیمان آفرین … هر دو عالم باشدش زیر نگین
آنکه در عالم نمی گنجد ز نور … وان درین خاتم همید از ظهور

در بحار گوید ثم رجع الی ابیه وقد اصابته جراحات کثیرة فقال یا ابه العطش قد قتلنی وثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من ماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء فبکی الحسین علیه السلام وقال یا بنی یعز علی محمد وعلی علی بن ابیطالب وعلیّ ان تدعوهم فلا یجیبوک وتستغیث بهم

ذکر فقرهٔ زیارت علی اکبر

فلا یعطشوک یا بنی هات لسانک فاخذ بلسانه فمصه ودفع الیه خاتمه وقال امسکه فی فیک وارجع الی قتال عدوک فانی ارجو انک لا تمسی حتی یسقیک جدک بکاسه الاوفی شربة لا تظمأ بعدها ابدا اینوقت حدت حر وشدت عطش وکثرت جراحت وثقل سلاح او را عظیم اسیب کرد و نیرو منکی او را کاهش داد علی اکبر از میان سپاه اعداء عنان بر تافت وصف بشکافت وبحضرت پدر رامد وفریاد برداشت ای پدر تشنگی مرا کشت وثقل سلاح مرا تعبی عظیم افکند ایا بشربتی اب دست توان یافت تا در مقاتلت اعدا قوتی بدست کنم وخون از اندام مبارکش میریخت ونقش از اثار خون چنان مینمود که لباس احمر در بر کرده حسین علیه السلام در او نگریست وسخت بگریست وفرمود ای فرزند بر محمد وبر علی وبر من عظیم گران میاید که ایشانرا دعوت کنی واجابت نفرمایند واستغاثه کنی واعانت نمایند وزبان علی اکبر را بر دهان مبارک گذاشت وبمکید وخاتم خویش را بدو داد وفرمان کرد که در دهان بگذارد فرمود ای پسر این خاتم را در دهان نگاه دار وبازشتاب بجهاد دشمنان همانا روز را بیگاه نکرده باشی که جدت شربتی ترا سقایت کند که از آن پس هرگز تشنه نشوی

ذکر فقرهٔ زیارت مرویه از حضرت صادق علیه السلام

در مزار بحار در زیارت علی اکبر علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که میفرماید بگو السلام علیک یابن رسول الله ورحمة الله وبرکاته الی ان قال ع السلام علیک وعلی روحک وبدنک بابی انت وامی من مذبوح ومقتول من غیر جرم وبابی انت وامی دمک المرتقی به الی حبیب الله وبابی انت وامی من مقدم بین یدی ابیک یحتسبک ویبکی علیک محترقا علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی عنان السماء لا ترجع منه قطرة ولا تسکن علیک من ابیک زفرة الزیارة وبمقتضای روایت این فقره زیارت بدین مقام شامل است که چون علی اکبر ع با بدن مجروح از معرکه قتال بازگشت حضرت از خون زخمهای فرزند عزیزش میگرفت وبجانب اسمان میپاشید واز آن خون قطرهٔ باز نگشت ودر آن حال زفرهٔ پدر مهربان ساکن نمیشد

وصف عطش علی اکبر

غصص من بعض الجواهرات علیه من العطش

زیارت علی اکبر از صادق

مراجعت علی اکبر علیه السلام بسوی لشکر

ایضاً میرزا محمد تقی حجة الاسلام در مثنوی آتشکده گوید

شد ز آب هفت دریا تشنه دست | سوی بزم رزم گه سرشار و مست
موج تیغ آن سلسبیل ارجمند | لطمه بر دریای لشکرگه فکند
آهوی دشت حرم زان دار و گیر | چون هما پربست از پیکان تیر
ارغوان زاری شد آن جسم نگار | عشق را آری چنین باید بهار
حیدر اندر گرم جنگ آن شیر مست | منقذ آمد ناگهان تیغی بدست
فرق زاد نایب رب الفلق | از قفا با تیغ بر آن کرد شق
برد از دستش عنان اختیار | تشنگی و زخمهای بی شمار
با زبان لا ابر آن قربان عشق | رو بخیمه کرد کای سلطان عشق
دور عیش و کامرانی شد تمام | وقت مرگ است ای پدر بادت سلام
ای پدر اینک رسول داورم | داد جامی از شراب کوثرم
تا ابد گردم از آن پیمانه مست | جام دیگر بهر تو دارد بدست

وَالحقیقه یرجع الی القتال و هو یقول

جودی خراسانی گوید

بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من | برگی بچیده گشت خزان نوبهار من
بابا ز پا فتادم و جانم بلب رسید | دست اجل گرفت ز کف اختیار من
قاتل مرا ز خنجر کین پاره پاره کرد | رحمی نکرد بر مژه اشکبار من
تا بر تنم ز مغفر بود سوم بیا | بنگر بوقت مرگ بر احوال زار من
از تیغ ظلم رشته عمرم ز هم گسیخت | لیلا بگو دگر نکشد انتظار من

برگشتن علی اکبر ع بسوی لشکر

الحرب قد بانت لها الحقائق	وظهرت من بعدها مصادق
والله رب العرش لا نفارق	جموعكم او تغمد البوارق

فلم يزل يقاتل حتى قتل تمام المأتين وفى الارشاد فبصر به مرة بن منقذ العبدى فقال علىّ آثام العرب ان مرّ بى يفعل مثل ما فعل ذلك ان لم اثكله اباه وفى البحار ثم ضربه منقذ بن مرة العبدى لعنه الله على مفرق راسه ضربة صرعته وضربه الناس باسيافهم ثم اعتنق فرسه فاحتمله الفرس الى عسكر الاعداء فقطعوه بسيوفهم اربا اربا فلما بلغت الروح التراقى قال رافعا صوته يا ابتاه هذا جدى رسول الله قد سقانى بكاسه الاوفى شربة لا اظمأ بعدها ابدا وهو يقول العجل العجل فان لك كاسا مذخورة حتى تشربها الساعة وفى الملهوف فنادى يا ابتاه عليك السلام هذا جدى يقرئك السلام ويقول لك عجل القدوم علينا ثم شهق فمات وفى مقتل ابى مخنف فانجدل صريعا الى الارض واستوى جالسا وهو ينادى يا اباه عليك منى السلام فهذا جدى رسول الله وهذا ابى على امير المؤمنين وهذه جدتى فاطمة الزهراء وهذه جدتى خديجة الكبرى وهم يقولون لك العجل العجل وهم مشتاقون اليك وقضى نحبه على اكبر ع دیگر باره بعرصه کارزار آمد و این رجز میخواند الحرب قد بانت الخ دست از جان شسته و دل بر خدای بسته بکردار صاعقه آتشبار جوشن را در میان کفار انداخت و از چپ و راست همی زد و همی کشت و پیوسته حملات متواتره میکرد و از روضة الصفا منقول است که تا دوازده حمله نمود تا درین کرت نیز هشتاد تن از آن جماعت بدار البوار فرستاد تا عدد مقتولین بدویست تمام ساخت از کثرت زخم و سیلان خون اندام مبارکش سستی پذیرفت این وقت مرة بن منقذ یا منقذ بن مرة عبدی ملعون گفت کناهان عرب بر من که اگر باز بدینگونه بر لشکر حمله کند پدرش را بمرگ او نشانم دفعه دیگر که علی اکبر علیه السلم حمله آورد منقذ ملعون فرصتی بدست کرده شمشیری بر فرق همایونش فرود آورد و بدان ضرب زخمی گران یافت و دیگر سواران از چهار جانب او را جراحت کردند توانائی یکباره از علی اکبر برفت دست در گردن اسب بر آورد و عنان رها داد و اسب در میان سواران از این سوی بدان سوی میتاخت و بهر جانبی که عبور میداد زخمی بر علی اکبر میزدند بدن مبارکش را با تیغ

شہادت علی اکبر

استغاثه علی اکبر سوی امام ع

وفات علی اکبر ع

پاره پاره کردند چون نزدیک شد که رخت بدیگر سرای برد فریاد براورد ای پدر اینک جدّ من رسول خدا حاضر است مرا سقایت کرد شربتی که هرگز ازاین پس تشنه نخواهم شد و ترا همیگوید تعجیل کن که جامی دیگر از بهر تو ذخیره کرده ام تا درین ساعت بنوشی و در روایتی دیگر علی اکبر ع ندا درداد ای پدر سلام بر تو باد اینک جدّم ترا سلام میرساند و میفرماید بدیدار ما شتاب کن این را بگفت و صیحه زد طایر روحش بشاخسار طوبی آشیانه گرفت و در روایت ابو مخنف چون از روی اسب بر زمین افتاد برخواست و نشست و ندا درداد ای پدر بر تو از من سلام باد اینک جدّم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و جدّه ام زهرا و خدیجهٔ کبری حاضرند و ترا همیگویند تعجیل کن تعجیل کن و ایشان مشتاق لقای تو میباشند این را بگفت و عالم فانی را وداع کرد

امدن حضرت حسین علیه السلام بسر نعش علی اکبر ع

شیخ ابو الحسن تهامی در مرثیهٔ پسرش گوید

شیخ ابو الحسن تهامی از قصائد

ومناسبست با حال سیّد الشهداء علیه السلام و بعضی از مؤلفین از بی اطلاعی بانحضرت نسبت داده ولی اشتباه محض است چون قصیده مشتمل بر ابیات رائقه و نسخه اش کمیاب بود مقداری کثیره منقول میشود

حُكْمُ الْمَنِيَّةِ فِي الْبَرِيَّةِ جَارِي	مَا هٰذِهِ الدُّنْيَا بِدَارِ قَرَارِ
فَالْعَيْشُ نَوْمٌ وَالْمَنِيَّةُ يَقْظَةٌ	وَالْمَرْءُ بَيْنَهُمَا خَيَالٌ سَارِ
وَالنَّفْسُ اِنْ رَضِيَتْ بِذٰلِكَ اَوْ اَبَتْ	مُنْقَادَةٌ بِاَزِمَّةِ الْاَقْدَارِ
فَاقْضُوا زَمَانَكُمْ عِجَالاً اِنَّمَا	اَعْمَارُكُمْ سَفَرٌ مِنَ الْاَسْفَارِ
يَا كَوْكَباً مَا كَانَ اَقْصَرَ عُمْرَهُ	وَكَذَا تَكُونُ كَوَاكِبُ الْاَسْحَارِ
وَهِلَالُ اَيَّامٍ بَدَى لَمْ يَسْتَدِرْ	بَدْراً وَلَمْ يُمْهَلْ لِوَقْتِ سِرَارِ
عَجِلَ الْخُسُوفُ اِلَيْهِ قَبْلَ اَوَانِهِ	فَغَشَاهُ قَبْلَ مَظَنَّةِ الْاِبْدَارِ

اِن

از قصیدهٔ شیخ ابوالحسن تهامی

اِنْ یُحْتَقَرْ صِغَرًا فَرُبَّ مُفَخَّمٍ — یَبْدُو ضَئِیلَ الشَّخْصِ لِلنُّظّارِ

اِنَّ الْکَواکِبَ فِی مَحَلِّ عُلُوِّها — لَتُرٰی صِغارًا وَهِیَ غَیْرُ صِغارِ

فَکَاَنَّ قَلْبِی قَبْرُهُ وَکَاَنَّهُ — فِی طَیِّهِ سِرٌّ مِنَ الْاَسْرارِ

اَبْکِیهِ ثُمَّ اَقُولُ مُعْتَذِرًا لَهُ — وُفِّقْتَ حِینَ تَرَکْتَ اَلْاَمَ دارِ

جاوَرْتُ اَعْدائِی وَجاوَرَ رَبَّهُ — شَتّانَ بَیْنَ جِوارِهِ وَجِوارِی

فَالشَّرْقُ نَحْوَ الْغَرْبِ اَقْرَبُ شُقَّةً — مِنْ بُعْدِ هٰذِی الْخَمْسَةِ الْاَشْبارِ

هَیْهاتَ قَدْ عَلِقَتْکَ اَشْراکُ الرَّدٰی — وَاَبادَ عُمْرَکَ قاطِعُ الْاَعْمارِ

وَلَقَدْ جَرَیْتُ کَما جَرَیْتَ لِغایَةٍ — فَبَلَغْتَها وَاَبُوکَ فِی الْمِضْمارِ

فَاِذا نَطَقْتُ فَاَنْتَ اَوَّلُ مَنْطِقِی — وَاِذا سَکَتُّ فَاَنْتَ فِی اِضْمارِی

اُخْفِی مِنَ الْبُرَحاءِ نارًا مِثْلَ ما — یُخْفِی مِنَ النّارِ الزِّنادُ الْوارِی

وَشِهابُ زَنْدِ الْحُزْنِ اِنْ طاوَعْتَهُ — وارٍ وَاِنْ اَعْطَیْتَهُ مُتَوارِ

وَاُخَفِّضُ الزَّفَراتِ وَهِیَ صَواعِدٌ — وَاُکَفْکِفُ الْعَبَراتِ وَهِیَ جَوارِ

فَقَصُرَتْ جُفُونِی اَمْ تَباعَدَ بَیْنَها — اَمْ صُوِّرَتْ عَیْنِی بِلا اَشْفارِ

اُحْیِی لَیالِی الدَّهْرِ وَهِیَ تُمِیتُنِی — وَیُمِیتُهُنَّ تَبَلُّجُ الْاَنْوارِ

حَتّٰی رَاَیْتُ الصُّبْحَ تَرْفَعُ کَفُّهُ — بِالضَّوْءِ رَفْرَفَ خَیْمَةٍ کَالْقارِ

میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی گوید

شد زخیمه تاخت باره باشتاب — دید حیران اندران صحرا عقاب

بوك زین برگشته بگسسته لجام — اسب را لیك بی بدر تمام

دید روی یوسفی را چون شها — لیك در چنگال گرگانش اسیر

یا غرابی كه زهابیل خبر — با نعیب آورده سوی بوالبشر

دید آن بالیده سرو نازنین — اوفتاده در میان دشت كین

از ابیات مرثیه علی اکبر ع

گلشنی نو رسته اندام تنش — زخم پیکان غنچهای گلشن اش
با همه آهن دلی گریان برو — چشم جوشن اشك خونین مو بمو
کرده چون اکلیل زیب فرق سر — شیر احمد معجز شق القمر
چهره عالمتاب بنهادش بچهر — شد جهان تار از فراق ماه و مهر
سر نهادش بر سر زانوی ناز — گفت کای بالیده سرو سرفراز
ای درخشان اختر برج شرف — چون شدی سهم حوادث را هدف
ای بطرف دیده خالی جای تو — خیز تا بینم قد و بالای تو
مادران و خواهران پر غمت — صبر دنك انتظار مقدمت
ای نگارین آهوی مشکین من — با تو روشن چشم عالمبین من
خیز تا بیرون ازاین صحرا رویم — تك بسوی خیمهٔ لیلی رویم
رفتی و بردی ز چشم باب خواب — اکبرا بی تو جهان بادا خراب
تو سفر کردی و آسودی ز غم — من در این وادی گرفتار الم

فخر الذاکرین ملا رضای رشتی متخلص بمجروح گوید

کرده بی تاب مرا آه دل با اثرت — ز اشتیاق رخت از خیمه دویدم برت
بوی روضهٔ رضوان تو روانی دهدت — بنشست ز خاك دل بابك گرامی خبرت
خون فرق است و یا شاخهٔ مرجان است این — بفدای تو و این قامت و چشمان ترت
ای ذبیح من و ای شبه رسول مدنی — زچه آلوده بخون صورت فرخ فرت
نوجوان دیده گشا دیدهٔ گریانم بین — ای پسر یك نظری کن تو بحال پدرت
داد از قاتل بی رحم تو دارم هردم — که بشمشیر جفا ریخته این مغز سرت
داغ هجران تو یکباره نموده پیرم — وای بر حال دل مادر خونین جگرت
شود گر خبر مرگ تو لیلای حزین — بادا رد ز تو و محنت شام و سحرت

مرثیه علی اکبر ع از شعر اشکان

مرثیه مجروح از ابیات

امدن حضرت بسر نعش علی اکبر ع

ایضاً از ذاکر در مضمون ابیات هاتفی گفته

چه زود بود ای پسر	که همچو کوکب سحر
غروب کردی از نظر	اجل بشد دچار تو
اگر کنم تکلمی	کلام اول لم تولی
سکوت اگر کنم دمی	دل است داغدار تو
بجنبه رو چه سان کنم	چه ناله و فغان کنم
چه چشم خونفشان کنم	ز روی گلعذار تو
سکینه من از عطش	فتاده و نموده غش
چسان برا و بگو همش	که کشته شد برار تو

ابیات ایضاً در مضمون

میرزا حسین کرمانی متخلص بنجا گوید

چو اندر بحر خون افکند لنگر شبه پیغمبر	بصحرای بلا شد آشکارا شورش محشر
بجولان گاه امد شهسوار ماه رخساری	سوار مرکب دلدل وفای رفرف آثاری
خدیوی کز وجودش اسمان شد زمین باری	شه گلگون سوار حیدر کرار کرداری
یکی کم کرده روی دامن از خون رود جیحون	یکی یعقوب جانی جامه یوسف خریداری
خدیو خافقین یعنی حسین از شاکولین	که از خون شهیدان رنجش عشق طرح گلزاری
نظر میکرد در مقتل بنعش شبه پیغمبر	بگردون میکشید از بیکسی اه شرر باری

از ابیات میرزا حسین کرمانی

فی الملهوف فجاء الحسین علیه السّلام حتی وقف علیه و وضع خده علی خده وفی مقاتل الطالبین عن حمید بن مسلم قال سماع اذنی یومئذ الحسین علیه السّلام وهو یقول قتل الله قوما قتلوک یا بنی ما اجراهم علی الله وعلی انتهاک حرمة الرسول صلی الله علیه واله وفی الارشاد وانهملت عیناه بالدموع ثم قال علی الدنیا بعدک العفا وفی مقتل ابی مخنف واخذه

کلمات حضرت بر سر علی اکبر ع

وضع فی حجره وجعل يمسح الدم عن ثناياه وجعل يلثمه ويقول يا بنی لعن الله قاتلك ما اجرأهم علی الله تعالی وعلی رسوله وهملت عيناه بالدموع حزناً للمصائب وفی المنتخب روی انه لما قتل علی بن الحسين ع فی طف كربلا اقبل عليه الحسين ع وعليه جبة خز دكناء وعمامة موردة وقد ارخی لها غرتين فقال مخاطباً له اما انت يا بنی فقد استرحت من كرب الدنيا وغمها وما اسرع اللحوق بك وفی نفس المهموم عن روضة الصفا رفع الحسين عليه السلام صوته بالبكاء ولم يسمع احد الی ذلك الزمان صوته بالبكاء چون حسين ع بانك فرزند دلبند را شنيد اسب جهانيد وثبات وصفوف لشكر را شكافت ومردم را تبرا كند وخود را بر سر علی رسانيد ديد با بدن صد چاك بر خاك افتاده بر سر بيرا بناده صيحه بزد وميگريست وميگفت ای پسرك من خدا بكشد جماعتی را كه ترا بكشتند چه بسيار شكفته مغرور كه اين جماعت بر خداوند جرات كردند واز رسول خدا شرم نسيدند وپردهٔ حرمت آنحضرت را چاك زدند ای فرزند بعد از تو خاك بر سر دنيا پس از اسب پياده شده وچهرهٔ مبارك بر چهرهٔ علی بنهاد ودر روايت ديگر سر شكافته علی اكبر را برداشت وبر سر زانو گذاشت وخون از ثناياى وی مسح ميكرد واو را ميبوسيد ودر روايت منتخب آمد بر سر علی اكبر در حالتيكه جبه خزی تيره رنك در بر وعمامه گلنا ری در سر داشت كه دو گوشه از چپ وراست ترتيب داده بود وفرمود اما تو ای پسرك من پس خلاص شدی از اندوه وغم دنيا وچه زود است كه بتو ملحق خواهم شد ودر روايت ديگر صدا بگريه بلند نمود بنحويكه كسی تا آن زمان چنان صدای ناله از آن حضرت نشنيده بود

بيرون آمدن زينب كبری سلام الله عليها از خيمه بسوی نعش علی اكبر ع
ميرزا محمد تقی حجة الاسلام تبريزی متخلص به نير گويد

زينب از خيمه برآمد از قلق	ديد ماهی خفته در زير شفق
از جگر نالید کای ماه تمام	بی تو بر من زندگی بادا حرام
شد بسوی خیمه او ورد‌ش زد‌شت	وه چگويم من چه بر ليلی گذشت

روز عاشورا

کلمات حضرت بر سر علی اکبر ع

از شوق

از تشکیلی

بیرون آمدن زینب کبری از خیمه

فی البحار قال حمید بن مسلم فکانّی انظر الی امرأة خرجت مسرعة کانّها الشمس الطالعة تنادی بالویل والثبور وتقول یا حبیباه یا ثمرة فؤاداه یا نور عیناه فسألت عنها فقیل هی زینب بنت علی علیهما السلام وجائت وانکبّت علیه فجاء الحسین علیه السلام فاخذ بیدها فردّها الی الفسطاط واقبل علیه السلام بفتیانه وقال احملوا اخاکم فحملوه من مصرعه فجاؤا به حتی وضعوه عند الفسطاط الذی کانوا یقاتلون امامه در بحار گفته که حمید بن مسلم گوید زنی دیدم که از خیام حرم محترم شتابان بدر آمد و چنان بود که گوئی آفتاب از مشرق بر آمد و همی گفت واویلاه واثبوراه یا حبیباه یا ثمرة فؤاداه و همی گریست تا خویشتن بر جسد علی افکند من نام او پرسیدم گفتند زینب دختر علی است امام بیامد دست او بگرفت و بخیام باز گردانید و بجوانان هاشمی فرمود برادر خویش برگیرید هاشمیان کشته علی را برداشتند و او را برده برابر خرگاه امام که در مقابل آن قتال میکردند بگذاشتند

اضطراب سکینه خاتون در شهادت علی اکبر علیه السلام

در ردمعة الساکبة گوید در بعضی از کتب معتبره از مفید علیه الرحمة و او باسناد خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت لمّا قتل علی بن الحسین علیهما السلام دخل الحسین علیه السلام الی الفسطاط باکیا مأیوسا عن نفسه حزینا چون علی شهید شد امام کریان و نالان بخیمه وارد گردید و از خود مأیوس بود سکینه خاتون آمد و عرض کرد مالی اراک تنعی نفسک وتدیر طرفک این اخی علی چیست مرا که ترا می بینم خبر مرگ خود را میدهی و چشم بدین سوی و آن سوی بر میگردانی کو برادرم علی امام فرمود قتلوه اللئام او را این گروه لئام بکشتند سکینه خاتون از شنیدن این خبر فریاد واخاه وا مهجة قلباه بر آورد و خواست از خیمه بیرون رود امام او را منع نمود و فرمود ای سکینه اتّقی الله واستعملی الصّبر تقوی کن مر خدا را و صبر پیشه نما عرض کرد یا ابتاه کیف نصبر من قتل اخوها وشرّد ابوها پدر جان چگونه صبر میکند کسی که برادر او را بکشند و پدر او را آواره بگذارند امام فرمود انّا لله وانّا الیه راجعون.

ایضاً ذکر بعضی از ابیات مرثیه جناب علی اکبر علیه السلام

بیرون آمدن زینب کبری از خیمه

اضطراب سکینه خاتون در شهادت علی اکبر

از ابیات مرثیهٔ علی اکبر

وفائی شوشتری گوید

برگشت سوی باب ولی با دل کباب ... ازتاب تشنگی شکایت بدرا وفتاد
یک قطره آب کاش میسر شدی مرا ... کز التهاب بر جگرم اخگرا وفتاد
انگشتری زگوهرش اندر دهان نهاد ... زین غصه عقدها بدل گوهرا وفتاد
آنسان مکید آب زگوهر که آتشی ... از حلق او بحلقهٔ انگشترا وفتاد
پس از پی وداع حرم سوی خیمه رفت ... آنکه بخیمه شورش چون محشرا وفتاد
هر وداع حلقه زنان دور او زنان ... گفتی زهاله گرد قمر چنبرا وفتاد
بر حال آن ذبیح چو لیلا نظاره کرد ... در اضطراب واهمه چون هاجرا وفتاد
گفت ای جوان نورسم آیا چه واقع است ... شور شهادت مگر اندر سرا وفتاد

جودی خراسانی گوید

افغان رعد بر فلک این باکه در خروش ... لیلای داغ دیده سر نعش اکبر است
آه از دمیکه کرد بنعش پسر خطاب ... کای روح پاک از چه ترا خاک بستر است
گفتم عصای پیری من باشی ای جوان ... غافل از آنکه با تو اجل در برابر است
هر عضو را که بینمت ای پاره پاره تن ... جای سنان و نیزه و شمشیر و خنجر است
تا سور شد زنکهت زلف تو زخم دل ... هر زخم را بلی ضرر از بوی عنبر است
ای نور دیده دیده گشا محملم ببند ... ما را براه شام که غیر از تو رهبر است

عندلیب کاشانی گوید

چو شد بر رخش همت جلوه گران ماه خوش منظر ... عنان تو سنش لیلا گرفت و گفت ای مادر
علی اکبرا لالا ای طره ات هر تار زنجیری ... بابن مجنون سرگشته از آن زنجیر بند بر بهی

از ابیات وفائی شوشتری
از ابیات جودی خراسانی

ازابیات مرثیهٔ جناب علی اکبرؑ

تمنای منای کربلا داری بقربانی … نمباید فدا ما در مکن تعجیل تا آخر
زبس هوشت ز سر برده تمناهٔ بهشت و حور … نمیگوئی که خود دارم بقا لرما در پی
بیا لیلت نخوابیدم چو شبها با دوصد حسرت … با میّد بکه در پیری بقا لرد ست من گیر
زدستم میروی اکنون نماند بر من دلخون … بجز یك جان پر حسرت بغیر آه شبگیر

وله ایضاً

که ناگاه ان ماه ازپشت زین … درافتاد چون اسمان بر زمین
چو بر پشت خاك امد ان روح پاك … کشید ازجگر نعرهٔ دردناك
که ای مهتر و بهتر از تن و جان … بفریاد اکبر برس یك زمان
چو بر گوش شه صوت اکبر رسید … تو گفتی ز تن مرغ روحش پرید

وله ایضاً

چون علی اکبر جوانی مه لقا … کرد در قربانی جانان فدا
ان تنی کز برك گل گشتی نزار … دیدش اندر خاك و خون افتاده زار
انکه سرتا پای او چون نور بود … یك فروغ نور او صد طور بود
از جفاهٔ کوفیان در کربلا … زیر صد شمشیر دیدش بر ملا

محزون رشتی گوید

گل ارغوانش پژمرده دید … قد سرو او را چو افسرده دید
چنان گشت از خویش بی اختیار … که رفت از کفش صبر و تاب و قرار
جوانا تو بودی هلال پدر … همه ورطه بودی جلال پدر
که زد تیغ بر فرق زیبای تو … که افکند این قد رعنای تو

ایضاً ابیات مرثیهٔ علی اکبر

نو صد پاره و من ز غمها هلاك — من از عمر سیر و تو لی چاك چاك
در آغوش بگرفتن از پاره تن — که گویا دو روحند در یك بدن

وله ایضاً

گلزار نبی گشته تهی از همه گلها — افغان ز دل زینب خونین جگر آمد
لیلی شده در دشت بلا یکسره مجنون — وقتیکه باو مردن اکبر خبر آمد
یعقوب فراموش نمود از غم یوسف — آندم که حسین بر سر نعش پسر آمد
تا ریك شد اندر نظرش عالم فانی — بی تاب چو پهلوی ضیا بصر آمد
از دیدن آن جسم بخون غرقه ندانم — یارب تو گواهی چه بحال پدر آمد
بگرفت تن یوسف خود تنگ در آغوش — یعقوب صفت ناله اش از سینه بر آمد
کی تازه جوان من که ندیدی ز تو کامی — عمر پدر از بعد تو دیگر بسر آمد
این زندگی دهر ز بعد تو چه حاصل — داغت بدل جن و ملك هم شرر آمد

میرزا سروش گوید

قصهٔ اکبر کنون گیرم بدست — تا بسوزانم دل هر کس که هست
هر که دیدار پیمبر خواستی — دیده از دیدار او آراستی
در شجاعت حیدر کرار دیدی — که بمعنی ماه نو با شد چو بدر
خواهر از شاه دین پیرامنش — هر یکی بگرفته طرف دامنش
دستها بردامنش او بستند — خون دل از دیدگان میریختند
شد بقهر با نگاه آن رشك قمر — در قفایش همچنان چشم پدر
دشمنان مانند حیران بر رخش — چون بدیدند از لقای فرخش
گلبن باغ ولایت قد من — نوگل باغ هدایت خد من

از ابیات میرزا سروش

کافری شمشیر بگرفت و شتافت ؎ مغفرش را تا بنارك بر شكافت
سوی حق با روی خونین میروم ؎ منتها یزدرا که چونین میروم
بر تنش چشم زره خون میگریست ؎ ام لیلا تا برو چون میگریست
ماه فرزند خدیو كربلا ؎ درمیان تیر باران بلا
تیرکان بر عضو اکبر میزدند ؎ راست بر عضو پیمبر میزدند
بسند از دستش عنان چاره را ؎ لاجرم بگرفت یال باره را
دشمنان شمشیرها را آخته ؎ پیکرش را بر زمین انداخته
مانده بود از هستیش لختی رمق ؎ هشت جنت را بدو بنمود حق

اختر طوسی گوید

آه از آن ساعت که شاهنشاه مظلومان حسین ؎ دید بر وی حمله از هر سوی لشکر کرده اند
کوفی و شامی بد اختر از پی خونخوار او ؎ فرق او را شق بسان فرق حیدر کرده اند
گیسوی او را که رشک مشك تاتاری بود ؎ رنك از خون آن لعینان ستمگر کرده اند
روی آن شمشاد قامت را ز خون تارکش ؎ اندر آن صحرا بسان لاله احمر کرده اند
درمیان خیمه‌ها در ماتم او اهلبیت ؎ گریه سر چون فاطمه خوانون محشر کرده اند

تذییل
در تحقیق سن شریف جناب علی اکبر علیه السلام

مرحوم میرزا حسن یزدی در مهیج الاحزان گوید که حضرت حسین علیه السلام را بنا بر مشهور سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر اما علی اکبر که سید الساجدین است بیمار و علیل بود و تاب رفتن بمیدان نداشت و علی اصغر طفل و شیرخوار بود پس علی اوسط که مشهور بعلی اکبر است مصمم رفتن بمیدان شد و علما را اختلاف است که آیا علی مقتول بزرگتر

تحقیق سن جناب علی اکبرؑ

است با سید الساجدین علیه السلام ابن ادریس که از مشاهیر علمای شیعه است میگوید که علی مقتول بزرگتر بود و اصراری دران دارد و بسیاری از کلام اهل تاریخ و غیره استشهاد مینماید لکن مشهور علماء برانست که سید الساجدین بزرگتر میباشد و انکه کشته شد کوچکتر بود و بروایت محمد بن ابیطالب الموسوی که مشهور شده هیجده سال از عمر شریفش رفته بود و ابن شهر اشوب نقل کرده که بیست و پنج سال از عمر شریفش رفته بود و بنا براین روایت لازم دارد که بزرگتر باشد و محدث قمی دام توفیقه العالی در هدیة الزائرین گوید ظاهر آنست که حضرت علی بن الحسین مشهور بعلی اکبر از حضرت سید سجاد علیه السلام بزرگتر بوده در سن چنانچه جمعی از ارباب سیر و تواریخ ذکر نموده اند و ابن ادریس و کفعمی و شهید اول نیز اختیار آن نموده اند ولکن شیخ مفید و شیخ محمد بن الحسن القمی صاحب تاریخ قم و برخی دیگر گفته اند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام اکبر سنا بوده و از ابن ادریس نقل کرده که تولد آنجناب در عهد امارت عثمان اتفاق افتاد از جد بزرگوارش امیر المؤمنین ؑ روایت نموده خدا وندان سخن در ستایش وی اشعار ابداع پرداخته اند ابو عبیده و خلف الاحمر گفته اند که این ابیات فصیح در مدیح آنجناب است ابیات مذکوره اینست

	لَمْ تَرَعَيْنٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ		مِنْ مُحْتَفٍ يَمْشِي وَلَا نَاعِلِ

تا اخر ابیات که حقیر در همین کتاب از نامه دانشوران ناصری نقل کرده ام و از این بیان عیان گردید که آنچه صاحب مجمع الاحزان گفته که ابن ادریس حلی در سرائر ذکر کرده که حضرت امیر علیه السلام در شان او فرموده لم ترعین نظرت مثله الخ اشتباه محض است و ایضا در هدیه گوید و چون ظاهر گشت که حضرت علی اکبر از حضرت سجاد علیه السلام بزرگتر بوده پس سن شریفش از هجده زیاده بوده بلکه قریب به بیست و پنج سال عمر کرده چنانچه از بعضی نقل شده و تایید میکند این مدعی را آنچه ابن ادریس و دیگران فرموده اند که حضرت سجاد ؑ بروز طف بیست و سه سال داشت و از عمر شریف حضرت باقر ؑ دران حال سه سال و چند ماه گذشته بود

وقعة هجدهم — **شهادت جناب قاسم علیه السلام**

سن علی اکبر ؑ

نقل ابیات در مدح جناب علی اکبر ؑ

شیخ

شیخ عبد الصمد امام جمعه خابنجی گوید

ثَمَّ الْأُلُهُ الرُّزْءَ بَيْنَ اَعَاظِمٍ — لا رُزْءَ اَعْظَمُ مِنْ مُصَابِ الْقَاسِمِ

حَسَنِيُّ خَلْقٍ مِنْ نِجَادِ مُحَمَّدٍ — مُضَرِيُّ عِرْقٍ مِنْ سُلَالَةِ هَاشِمِ

غُصْنٌ نَضِيرٌ مِنْ اُصُولِ مَفَاخِرٍ — ثَمَرٌ جَنِيٌّ مِنْ فُرُوعِ مَكَارِمِ

قَتَّالُ اَبْطَالٍ مُسِدُّ كَتَائِبٍ — فَتَّاكُ اَسَادٍ هِزَبْرٌ مُلَاحِمِ

هَزَمَ الْكُمَاةَ بِقُوَّةٍ عَلَوِيَّةٍ — وَاَبَادَهُمْ طُرًّا بِبَطْشٍ هَاشِمِي

لِلّٰهِ يَوْمٌ خَرَّ فِيهِ عَلَى الثَّرَى — مَكْسُورَةَ الْاَضْلَاعِ تَحْتَ مَنَاسِمِ

نَادَى حُسَيْناً عَمَّهُ مُتَشَكِّيًا — بُعْدَ الْوِصَالِ وَفَرْطَ هَجْرٍ دَائِمِ

فَاَتَاهُ وَهُوَ اِذًا يَجُودُ بِنَفْسِهِ — وَيَفِيضُ مِنْهُ الْجُرْحُ فَيْضَ غَمَائِمِ

وَيَلُوبُ كَالْحُوتِ التَّرِيبِ لِسَانُهُ — لَوْبًا وَيَفْحَصُ كَالْقَطَا بِقَوَادِمِ

میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی گوید

قاسم آن نوباوهٔ باغ حسن — گوهر شاداب دریای محن

چارده ساله جوان نونهال — برده ماه چارده شب را بنال

در حیا فرزانه فرزند حسن — در شجاعت حیدر لشکرشکن

با زبان لابه نزد شاه شد — خواستار عزم قربانگاه شد

گفت شه کای رشک بستان ارم — رو تو در باغ جوانی خوش بچم

بوی خون میآید از دامان دشت — نیست کس را از امید بازگشت

کی روا باشد که این رعنا نهال — گردد از سم ستوران پایمال

کی روا باشد که این روی چو ورد — غلطد اندر خون بمیدان نبرد

گفت قاسم کای تو مسنطاب — ای تو ملک عشق را مالک رقاب

جمعه خابنجی از افاضل علما و معاصرین

از ابیات وداع جناب قاسم ؑ

گرچه خود من کودک نورسته‌ام ... لیک دست از کامرانی شسته‌ام
من بمهد عاشقی پرورده‌ام ... خون بجای شیر مادر خورده‌ام
کرده در روز ولادت کام من ... باز با شهد شهادت کام من
ننگ باشد در طریق بندگی ... بر غلامان پی شهنشه زندگی
زندگی را بی تو بر سر خاک باد ... کامرانی را جگر صد چاک باد

وداع آن شاهزادهٔ اعظم با عم اکرم خود

فی امالی الصدوق وبرز من بعده ای بعد علی بن الحسین ؑ القاسم بن الحسن بن علی علیهم وهو یقول لا تجزعی نفسی فکل فان الیوم تلقین ذری الجنان وفی المنتخب لما آل امر الحسین علیه السلام الی القتال بکربلا وقتل جمیع اصحابه ووقعت النوبة لاولاده واخیه جاء القاسم بن الحسن ؑ وقال یا عم الی الاجازة لامضی الی هؤلاء الکفرة وقال ابو مخنف ثم جعل ینادی واغربتاه واعطشاه واقلة ناصراه اما من معین یعیننا اما من مجیر یجیرنا اما من ناصر ینصرنا فخرج من الخیمة غلامان کانهما قمران احدهما اسمه احمد والاخر اسمه قاسم ابنا الحسن بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم وهما یقولان لبیک لبیک یا سیدنا ها نحن بین یدیک مرنا بامرک الی ان قال فبرز القاسم وله من العمر اربعة عشر سنة ودر منتخب گوید چون حسین علیه السلام دید که فرزند برادر اراده قتال دارد فرمود یا ولدی اتمشی برجلک الی الموت ای فرزند ایا بپای خود سوی مرگ میروی عرض کرد وکیف لا یا عم وانت بین الاعداء صرت وحیدا فریدا لم تجد محامیا ولا صدیقا روحی لروحک الفداء ونفسی لنفسک الوقاء عموجان چگونه نروم وحال آنکه تو میان دشمنان غریب وتنها ماندهٔ نه دوستی داری روحم بفدایت جانم بقربانت ودر بحار گوید وهو غلام صغیر لم یبلغ الحلم فلما نظر الحسین علیه السلام الیه قد برز اعتنقه وجعلا یبکیان حتی غشی علیهما قاسم پسری بود خورد سال وهنوز بحد بلوغ نرسیده حسین ؑ چون چشمش بران جوان نورس افتاد که جان گرامی

وداع قاسم با حضرت

خود از بوسه شار عم بزرگوار بر کف نهاده و آهنگ کارزار نموده بی توانی پیش شد و دست مبارک را در گردن قاسم حمایل کرد و هر دو تن چندان بگریستند که از پای در افتادند و از هوش بیگانه شدند چون با خویشتن آمدند قاسم آغاز سخن کرد و بزبان ضراعت رخصت مبارزت طلب نمود امام اجازت نفرمود فلم یزل الغلام یقبّل یدیه و رجلیه حتی اذن له قاسم سخت الحاح کرد و خود را بر دست و پای امام انداخت بوسه میداد و التماس رخصت میکرد تا دستوری یافت

بمیدان رفتن جناب قاسم علیه السلام و احتجاج با ابن سعد

حاجی هاشم کعبی علیه الرحمة گوید

جَزَی اللهُ قوماً اَحسنوا الصبرَ والبلا — مُقیمٌ وَداعِی الخَطبِ یَدعو وَیَخطُبُ
بِحَیثُ حُسینٌ وَالرِّماحُ شَواخِصٌ — اِلَیهِ وَاَطرافُ الاَسِنَّةِ تَرقُبُ
وَفُرسانُ صِدقٍ مِن لُؤَیِّ بنِ غالِبٍ — تَؤُمُّ بِها یَبغِی المَغالِبَ اَغلَبُ
بِکُلِّ مُحَیّاً مِنهُمُ یَنجَلِی الدُّجی — کَاَنَّ کُلَّ عُضوٍ مِنهُ فِی اللَّیلِ کَوکَبُ
وَقامَت تُنادِی دُونَهُ هاشِمِیَّةٌ — تَحِنُّ اِلی وَصلِ المَنایا وَتَطرَبُ
فَوارِسُ مِن عُلیا قُرَیشٍ تَنَمَّوا — مِنَ المَجدِ صَعباً ظَهرُهُ لَیسَ یُرکَبُ
اُسُودٌ لَها الاُسدُ الضَّراغِمُ مَطعَمٌ — وَما تَنفَکُّ البِیضُ الصَّوارِمُ مَشرَبُ
تَرَی الطَّیرَ فِی آثارِهِم طالِبَ القِری — مَعَ صَحبِهِم فِی حَومَةِ الضَّربِ مَوکِبُ
وَمَرُّوا عَلی مُرِّ الطِّعانِ کَاَنَّهُ — لَدَیهِم جَنَی النَّحلِ بَل هُوَ اَطیَبُ

شیخ علی پسر شیخ العراقین گوید

یکی در یتیم از رشته عشق — بر آمد تا که گردد کشته عشق
بچرخ دلبری بدر اولین ماه — بملک عشق باشد دومین شاه

بعجز و

بمیدان رفتن قاسم

بعجز ولابه و بیکو بیانی	بلبیم آشنا بصد شیرین زبانی
خاك پای آن شه سود رخسار	بگفتا ای ز تو پیدا عرش دادار
غم لی یارب ای دادر داد	مرا درد یتیمی برده از یاد
در آن هنگامه و غوغای پیکار	عمر نامی ز لشکر شد پدیدار
بکف بودش یکی برنده شمشیر	شتابان شد سوی آن نوجوان شیر
بخفا ورد ماه منجلی را	بکشت آخر عمر سبط علی را

در منتخب گوید ثم ان الحسین علیه السلام شق ازیاق القاسم وقطع عمامته نصفین ثم ادلاها علی وجهه ثم البسه ثیابه بصورة الکفن وشد سیفه بوسط القاسم وارسله الی المعرکة حسین گریبان پیراهن اورا پاره کرد وعمامه اورا دو نصف کرده سپس بر روی آنجناب در آویخت ولباس اورا بصورت کفن بروی پوشانید وشمشیر خود را بکمر او بست واورا روانه میدان نمود ودر بحار گوید فخرج ودموعه تسیل علی خدیه وهو یقول

إِن تُنكِرُونِي فَأَنَا ابنُ الحَسَن	سِبطُ النَّبِيِّ المُصطَفَى المُؤتَمَن
هَذَا حُسَينٌ كَالأَسِيرِ المُرتَهَن	بَينَ أُنَاسٍ لَا سُقُوا صَوبَ المُزُن

وکان وجهه کفلقة القمر پس آن شبل شیر یزدان مانند بدر تابان از افق میدان طالع شد وسیلاب ثلث از چهره اش سیلان داشت واین رجز بگفت ان تنکرونی فانا ابن الحسن الخ پس اسب برانگیخت وتیغ بیاهیخت ومقاتلت سخت کرد تا بدان صغر سن سی وپنج تن بکشت ودر ناسخ گوید هفتاد تن را از لباس حیات عریان ساخت ودر منتخب گوید آن شاهزاده اعظم بپسر سعد راند وندا داد ای عمر اما تخاف الله اما تراقب الله ایا از خدا نمیترسی ایا خدا را منظور نمیداری لاجزاك الله خیرا تدعی الاسلام وال رسول الله عطاشا ظماً انا قد اسودت الدنیا باعینهم خدا ترا جزای خیر ندهد دعوی اسلام میکنی واهل بیت پیغمبر را می بینی تشنه که از شدت عطش دنیا در دیده ایشان سیاه گشته الخ

مبارزت وشجاعت جناب قاسم علیه السلام

سید حیدر حلی رضوان الله علیه گوید

سید حیدر حلی از قصیده

بنفسی و آبائی نفوسا ابیة ... یجرعها کاس المنیة مترف
تطل بأسیاف الضلال دماؤهم ... وتلغى رضا بالله فیهم وتحذف
وهم خیر من تحت السماء بأسرهم ... واکرم من فوق السماء واشرف
وهم یکشفون الخطب لا السیف الوغی ... بأمضی شبا منهم ولا هو ارهف
اذا هتف الداعی بهم یوم من دم ... الفوارس افواه الظبا تترشف
اجابوا ببیض طالما بقضب الفضا ... الی حیث شائت ما یزال یصرف
ومن تحتها الاجال تجری وفوقها ... لواء من النصر الالهی یرفرف
لهم سطوات تملأ الدهر دهشة ... وتنبث منها الشم والارض ترجف
عجبت لقوم ملا اذ راعهم ردی ... وملاء ردائیهم تقی وتعفف
هداة اجابوا داعی الله فانتهی ... بهم لقصور فی ذری الخلد اشرف
فآه نفس لهن تذهب حسرة ... علیهم وقلب بالاسی لهن یتلف

ناصر الدین شاه قاجار مرحوم گوید

ناصر الدین شاه قاجار مرحوم از قصیده

چو اعدا دید قاسم را که در گردن کفن دارد ... همه گفتا زره محسن عجب وجه حسن دارد
رخش چون پرتو افکن شد در او دیده فلک گفتا ... خوشا خال زمین را کو مهی در پیرهن دارد
لبش افسرده همچون گل ز سوز تشنگی اما ... تو گوئی چشمه کوثر درون شیرین دهن دارد
چو بلبل شور انگیزد در آواز رجز خوانی ... بشوق تو گلی کو در میان انجمن دارد
کشیده تیغ خون افشان ز ابرو در صف هیجا ... تو گوئی ذو الفقار اندر کف خود بو الحسن دارد
چنان آشوب افکند اندر آن صحرا ز خونریزی ... پس از چندین زدو خواطر دگر چرخ کهن دارد
چه بی انصاف بودی آن جفا جویان ز آهن دل ... چه جا نیزه و خنجر در آن سیمین بدن دارد

مبارزت جناب قاسم ع

زهر سو لشگر عدوان هجوم اورد چو ظلمت — بصید شاهباز جمله کو زاغ و زغن دارد
فکند ندا نه سر پر زین سلیمان وار آن شه را — بلی اندر کمین دایم سلیمان اهرمن دارد
چو سرو قد او زینت گلستان بلا را شد — بگفتا تاب بستم اسب کی همچون بدن دارد
مرا در یاب یا عماه زروی مرحمت اکنون — که مرغ روح شوق دیدن بابم حسن دارد
خموش ای ناصر الدین شه نفهیم شد که هر روزی — بجام آل حیدر شاد این چرخ کهن دارد

در منتخب گوید قاسم علیه السلام مبارز طلبید مردی که با هزار سوار برابر میدانستند بقصد قاسم تاختن کرد آن شاهزاده بروی حمله افکنده بزخم شمشیر واصل جحیم نمود چهار دیگر او نیز بقتل امده بود ناگاه آن شیر بیشه کارزار بر لشگر کفار حمله اورد و خود را در دریای حرب غوطه ور کرده جمعی را بخاک هلاک انداخت تا ضعف بر او مستولی گردید خواست که بخیمه برگردد از رفقا شامی سر راه بر شاهزاده گرفت از شبل شیر خدا ضربتی بر فرق آن لعین زد که بجهنم واصل شد پس بسوی امام برگشت و عرض کرد یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء عمو جان تشنه ام شربت آبی بمن برسان حضرت او را دلداری داد و امر بصبر فرمود و خاتم خود را در دهان او گذارد قاسم ع فرمود چون او را در دهان گذاردم گویا چشمه آبی بود سیراب شدم و بمیدان برگشتم ثم جعل همته علی حامل اللواء و اراد قتله فاحاطوا بالنبل پس شروع بحرب نمود و همت بعلمدار لشگر کفر اثار گماشت و بسوی او حمله کرد از چهار جانب او را تیرباران کردند و در مهیج الاحزان گوید یکی از آن ملاعین مکور سنگ بر بدن شریف آن امام زاده میزد و میگفت بکشید این پسر خارجی را

شهادت جناب قاسم علیه السلام
وفائی شوشتری گوید

ز برج خیمه بر آمد چو کوکب رخشان — سهیل سر زده گفتی مگر ز سمت یمن
ز خیمگاه بمیدان کین روان گردید — رخی چو ماه تمام و قدی چو سرو چمن
گرفت تیغ عدو سوز را بکف چو هلال — نمود در بر خود پیرهن بشکل کفن

از قصاید مرثیهٔ قاسم

میان معرکه جا کرد با رخی چون ماه | شد از جمال دل آرای او جهان روشن
چنان بکشت شجاعان نامدار از طفل | که زال چرخ ورا گفت صد هزار احسن
ندانم آه در آن دم چگونه بود حسین | که شاهزاده بخاک اوفتاد از توسن
بخاک ماه بر آن آفتاب طلعت را | بغیر سایهٔ شمشیرها نبد مأمن

جودی خراسانی گوید

این چنان تاخت بر آن قوم که از دشمن ودد | با تن چاک حسین بعلک زان ستم آبا درسید
لب گردید مشبک تن چون برگ گلش | بسکه بر پیکر او ناوک بیداد رسید
آهن اندر دل سنگ آب شد از آتش غم | بسکه زخمش بر تن از خنجر فولاد رسید
آه از آن دم که نگون شد ز روی زین و بگفت | کای عمو نیز بسرم پای که جلاد رسید
شاه آنگاه روان جانب میدان شد و گفت | غم مخور جان عمو بهر تو امداد رسید
ناگه از زیر سم اسب مخالف شه را | نالهٔ زاری از آن کشتهٔ بیداد رسید
کای عمو جنگ مکن کز سم اسب کین | وقت جان دادن این خستهٔ ناشاد رسید
شه عنان باز کشید آمد و گفت این همه زخم | زکه ای سرو بدین قامت شمشاد رسید

در بحار گوید قال حمید کنت فی عسکر ابن سعد فکنت انظر الی هذا الغلام علیه ازار و قمیص و نعلان قد انقطع شسع احدهما ما انسی انه کان الیسری حمید بن مسلم میگوید در سپاه ابن سعد بودم دیدم که این نوجوان جامهٔ پیراهنی و ازاری در بر داشت و نعلین عربی اندر پای کرده هیچ فراموش نکنم بند نعلی که در پای چپ داشت گسیخته بود عمر بن سعد ازدی گفت والله لاشدن علیه بجده بدو حمله کنم و خونش بریزم گفتم سبحان الله این چیست که میگوئی والله لو ضربنی ما بسطت الیه یدی سوگند با خدای اگر این جوان شمشیر بر من فرود آرد دست بسوی او نمی گشایم و آنکه این کسان که بگرد او اندر آمده اند کفایت امر او را خواهند کرد گفت سوگند با خدای که از این اندیشه باز نگردم و اسب برانگیخت و روی باز پس ننهاد و تا بضرب تیغ فرق مبارک را

شهادت جناب قاسم

بشکافت قاسم را طاقت نماند از اسب با روی بر زمین افتاد و در منتخب گوید فضربه شیبة بن سعد الشامی بالرمح علی ظهره فاخرجه من صدره شیبة بن سعد شامی نیزه بر پشت آن شاهزاده بزد که از سینه مبارکش بیرون آمد قاسم علیه السلام در خون خود افتاده فریاد برداشت که یا عماه ادرکنی در درر معز گوید وفی بعض الروایات انه کان علیه خمسة وثلثون سهما وفی روایة اخری ثم ان سعید بن عمرو شق بطنه و در بحار گوید قال فجاء الحسین علیه السلام کالصقر المنقض فتخلل الصفوف وشد شدة اللیث الحرب حمید بن مسلم میگوید امام را دیدم چون شاهباز که از فراز آهنگ نشیب کند اسب برجهانید و تاختن کرد و چون شیر خشمناک حمله افکند و صفوف لشکر از هم بدرید و عمر را شمشیری فرود آورد ملعون دست سپر کرده تیغ دستش را از مرفق جدا ساخت بانک استغاثه بر آورد سواران کوفه از هر طرف حمله در دادند مگر عمر را از دست حسین برهانند فاستقبلته بصدورها وجرحته بحوافرها ووطئته حتی مات الغلام جنگ مغلوبه شد و بدن قاسم در زیر سم ستور خورد گشت فانجلت الغبرة فاذا بالحسین علیه السلام قائم علی رأس الغلام وهو یفحص برجله چون گرد و غبار معرکه بنشست امام را دیدم که بر سر قاسم بر پای ایستاده و او پای بر زمین میساید فقال الحسین علیه السلام یعز والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی عنک بعدا لقوم قتلوک حضرت فرمود سوگند با خدای بر عم تو بسی دشوار است که او را بنصرت دعوت کنی و اجابت نتواند و اگر اجابت کند اعانت نتواند و اگر اعانت نماید سودی نرساند دور باد از رحمت خداوند آن گروه را که بکشتند و در ارشاد گوید حضرت فرمود صوت والله کثر واتره وقل ناصره این صدائی است بخدای که خونخواران بسیار و خونخواهان سخت اندک باشد و در بحار ثم احتمله علی صدره فکانی انظر الی رجلی الغلام یخطان فی الارض وقد وضع صدره علی صدره آنگاه امام قاسم را از خاک برگرفت و سینه او را بر سینه مبارک بچسبانید چنانکه پاهای او بر زمین همی کشید و همی ورده تا در میان شهدای اهل بیت جای داد آنگاه عرض کرد اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تغادر منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم ابدا ای خدای من بکش از ایشان باقی

[illegible]

حمله حضرت بقاتل قاسم

نعش حضرت قاسم بمحل شهدا

از ابیات مرثیه قاسم

مگذار و همگان را هلاک کن و هرگز شان میامرز ای عم زادگان و اهل بیت من شکیب نیز پیشه نمائید که پس از امروز تان خواری نباشد **مؤلف گوید** در مرجع ضمیر استقبلته بصدره وفها وجره بجوانبها از ارباب مقاتل اختلاف کثیر واقع شده در مقام ونفس المهموم راجع بعمر بن سعد ازدی کرده اند ولی مرحوم علامه مجلسی تصریح کرده که قاسم علیه السلام است در بحار گوید وطئته حتی مات الغلام و در جلاء العیون گوید آن طفل معصوم در زیر سم اسبان مخالفان کوفته شد و همین طور است در مهیج الاحزان و ناسخ التواریخ و مخزن البکاء و ریاض الشهادة و غیرها

قد اوطئوه الصافنات فصدره — المضمار للإصدار والإيراد
محطوم جسم هشمنا اضلاعه — وكبير ظهر من خيول زياد

ایضاً ذکر بعضی از ابیات مرثیه جناب قاسم جودی خراسانی گوید

عمو مدد که تو گردم بدار دست از جنگ — مکن مقاتله شاها دمی بدار درنگ
تو جنگ میکنی و جان برفت از اعضایم — شکست زیر سم اسب استخوانهایم
بیا بیا که اجل آمده مقابل من — بیا که بر سر من ایستاده قاتل من
بیا بیا که لب تشنه میبرند سرم — بیا نگر گلوی خشک و دیده تر

حاجی عابد اصفهانی گوید

قاسم چو رو نهاد بسوی صف قتال — بر عرش از صفوف ملایک شد ابتهال
نخل قدش بضربتی از پا چنان فتاد — کز پا بر تند باد خزانی فتد نهال
آن شاه باز اوج شرف سوی شاه دین — از دل کشید ناله چو مرغ شکسته بال
چون ناله اش رسید بگوش شه انام — چون شیر شرزه تاخت فرس بر صف جدال
دید از سم ستور بروی زمین چو نقش پا — یکباره نوبن فلکش کرده پایمال

از ابیات مرثیه قاسم

جودی خراسانی از ابیات

از ابیات حاجی عابد اصفهانی

رفیع عالی

از ابیاتِ مرثیهٔ قاسم

کفنا بعم تست گران حالت چنین	کو ببیندت فتاده بدین حال بر زمین

رئیس الذاکرین ملا حسین دزفولی گوید

مهیکه روا گرا و سوی کارزار کند	صفوف لشگر کین جمله تارومار کند
شکفته لاله بستان مجتبی قاسم	که حسن منظر او زنده نوبهار کند
بصولتیکه در آید بر بهن دشت نبرد	ظهور صولت جد بزرگوار کند
بشوکتیکه هزیمت هد عساکر خصم	حدیث بدر و احد باز آشکار کند
بهادریکه ز عمرش گذشته سیزده سال	چو ماه چارده یک عرصه نوربار کند
زبهر یاری عم غریب و بیکس خویش	زمین ز خون گلو رشک لاله‌زار کند

میرزا محمد علی زانی جاجرمی گوید

الا بیا و نظر کن بباغ کرب و بلا	که مرغزار و نواخوان بمرغزار بود
بگلستان حسینی دمی سیاحت کن	که شاخه چمن از خون عقیق بار بود
ز خون تازه جوانها و روی گلگونها	چمن دمن شده و دشت لاله‌زار بود
قلم قلم ز نسیم نخل قد سروقدان	بباغ ما رهٔ در هر طرف جویبار بود
نهنگ بحر شجاعت مجتبی اسب خلف	که در مجاهده چون شیر کردگار بود
کشید طفل حسن را حسین در آغوش	که از حسن گل روی تو یادگار بود
گل وصال برادر ز وصل تو چینم	از ان مشام دلم شاد هر بهار بود

اسمعیل خان بروجردی متخلص بسرباز گوید

چرخ باشد خوشه چین خرمنم	نوگل باغ حسن قاسم منم
بادچون برا بلقنم آرد کذر	شهپر جبریل میکرد خبر

جاجرمی میرزا محمد علی از ابیات

بروزند

از ابیات مرثیهٔ قاسم

پر زند چون مرغ تیرم از کمان — در دل افلاک سازد آشیان

سید مظفر علی خان ملک الشعراء گوید

چو فرزندان گلرو لاله رخسار — زخون گشتند پیش چشم گلنار

در دولت زجوش گل چمن بود — یکی زان قاسم ابن حسن بود

درخشان چهره اش برق تجلی — کز و روشن چراغ چشم موسی

سواد کاکل مشکین شب قدر — رخ پرنور تابان صورت بدر

میان هر دو رخ بینی هویدا — کز شق شد چون قمر خورشید گویا

هم از زلف و روی عالم افروز — شب معراج و صبح روز نوروز

دو گیسو مایهٔ صد زینت و زین — دو ابرو معنی تفسیر قوسین

شد از نور جمال آن دلاور — بمیدان ذره ذره مهر انور

بیک حمله که کرد آن ماه رخسار — صف اعدا دریدا زهم کتان وار

طیور آسا ز تن جانها پریدند — بیک پرواز در دوزخ رسیدند

تن قاسم در آن هنگامه شر — بزیر پای اسبان کوفت یکسر

ببالینش درآمد دید مولا — که میباید بمیدان بر زمین پا

کشید آهی ز دل افتاد بر خاک — که لرزید آسمان زان آه غمناک

گرفت آن پیکر مجروح در بر — بگفت ای وای فرزند برادر

طلب کردی مرا بهر اعانت — نشد از من اعانت در مصیبت

کشیدی بر زمین پاهای مجروح — روان خون از تن زیبای مجروح

فخر الذاکرین ملا رضای مجرو رشتی گوید

قاسم تازه جوان دید چو بی یار عم — ماند بی یار و رود انصار گرفتار بغم

از ابیات مرثیهٔ قاسم

همه اعوان شده کشته ز شمشیر ستم ‖ نه علمدار و وفادار که کند راست علم

خیمه‌ها گشته عزاخانه ز افغان حرم

آتش فرقت احباب برآرد شرری ‖ غربت عم گرام و الم بی‌پدری

نوا ما می ز ضمیر همه کس با خبری ‖ چه شود گر بنمائی به یتیمان نظری

طاقت زیست دگر نیست تن تاج سری

فلک از کجروش منفعل و نیلی‌پوش ‖ گشت ما تمکده صحرای بلا از آه و خروش

گوئیا محشر کبری شده ز افغان و خروش ‖ در وداع شه بی‌یار ز خود رفته هوش

ولهُ — می‌ندانم که بروش زوفا رد شبنم — ایضاً

قاسم چو ز زین فتاد بر خاک ‖ با چشم پر آب و جسم صد چاک

می‌گفت که عمّ تاجدارم ‖ بنگر تو بحال احتضارم

اعدا همه در کمین جانم ‖ مجروح بجنگ کوفیانم

بر بی‌پدران تو یار بودی ‖ غمخوار همه دیار بودی

من هم که یتیم و بی‌پناهم ‖ از گوشهٔ چشم کن نگاهم

افسوس که نیست مادر من ‖ گیرد بکنار خود سر من

بندد بدو دست چشمهایم ‖ مرهم بنهد بزخمهایم

وله ایضاً

عمو ز راه محبت دمی بیا برسرم ‖ بنه ز راه عنایت بزانوی تو سرم

خوش است آنکه ببینم جمال مهر رویت ‖ نظر کنم دم مردن بروی دلجویت

کجاست مادر افسرده تا نظاره کند ‖ نظر بکشتهٔ صد چاک پاره پاره کند

وله ایضاً

از ابیات مرثیه قاسم

گفت با شهزاده شاه محترم
ای فدای جسم و جانت جان عم

خواستی یاری نکردم یا رب
من فدای این تن گلنار رنگ

بود درد لهفه دوران کینه ات
تا خستند اسب ستم بر سینه ات

ماه رخسارت چرا چون هلال
بود تقصیرت چه گشتی پایمال

اندرین دشت بلا تنها شدم
رفتی و من همدم غمها شدم

۷ شد

اختر طوسی گوید

روز عاشورا زبهر یاری عمش حسین
رو بمیدان با سمند تند تر از باد کرد

چون مقابل گشت با ان ظالمان تیغ ازمیان
برکشید از خشم وجد خود علی را یاد کرد

یک تنه ان سبط پاک صاحب تیغ دوسر
زان گروه شوم سی و پنج را هفتاد کرد

آه ازان دم کز پی قتلش اشارت ابن سعد
با سپاه کوفه و شام از ره بیداد کرد

خسته آن یک سینه اش از ناوک اهن نمود
چاک این یک پهلویش از خنجر فولاد کرد

با نک یا عماه ادرکنی برآورد ازجگر
چون بروی خاک جا با خاطر ناشاد کرد

میرزا محمد تقی حجة الاسلام گوید

تا مت شهزاده عنان از رزمگاه
شکوه برلب از عطش تا نزد شاه

دید چون خشکیده یاقوت ترش
برد فان بنهاد شاه انگشترش

در صدف گفتی نهان شد گوهری
یا هلالی شد قرین مشتری

چون لب لعلش ازو سیراب شد
تشنه دیدار جد و باب شد

تاخت سوی رزمگه با صد شتاب
بادپا چون تشنه مستعجل براب

شیر بچه تیغ مرد افکن بمشت
گشت ازان رو با مردان انبوه کشت

حیدرانه تیغ در لشگر نهاد
پشتها از کشتها ترتیب داد

احمد طوسی از ابیات

از مثنوی

السلام

از قصیدهٔ عباسیهٔ ازریه

ظالمی زد ناگهش تیغی بفرق	تن ز زین برگشت و در خون گشت غرق

وقعهٔ نوزدهم شهادت حضرت ابو الفضل و اجمالی از فضل و مقام آن بزرگوار تا حال ورود بمنزلتانجضرت در روز عاشورا

للحاج محمد رضا الازری ابن عم الشیخ کاظم الازری رحمهما الله من قصیدته برثی العباس بن علی ع بما احتوی علی مراتبه الملکوتیة ومقاماته القدسیة من شجاعته وسطوته وبأسه وضربته وإيثاره وهمته ومصائبه وشهادته عليه الصلوة والسلام

أوَما أتاكَ حديثُ وقعةِ كربلا ... أنّى وقد بلغ السماءَ قتامُها

يومٌ أبو الفضلِ استجار به الهدى ... والشمسُ من كدرِ العجاجِ لثامُها

والبيضُ فوقَ البيضِ تحسبُ وقعَها ... زجلَ الرعودِ إذا اكفهرّ غمامُها

من باسلٍ يلقى الكتيبةَ باسماً ... والشوسُ يرشحُ بالمنيّةِ هامُها

وشأى الكرامَ فلن ترى من أمّةٍ ... للفخرِ إلّا ابنُ الوصيِّ إمامُها

هو ذاك موئلُ رأيها وزعيمها ... لو حلّ حادثُها ولُدّ خصامُها

وأشدُّها بأساً وأرجحها حجى ... لو ناصَ موكبُها وزاغ قوامُها

ثمّ انثنى نحوَ الفراتِ ودونَه ... حلباتُ عاديةٍ يصلُّ لجامُها

فكأنّه صقرٌ بأعلى جوِّها ... جلّى فحلّقَ ما هناك حمامُها

أو ضيغمٌ شثنُ البراثنِ ملبدٌ ... قد شدّ فانتثرت نُبىً أنعامُها

فهناك ملّكه الشريعةَ واتّكى ... من فوقِ قائمِ سيفه قمقامُها

فأبت نقيبتُه الزكيّةُ ريّها ... وحشى ابنِ فاطمةٍ يشبُّ ضرامُها

فلذا لكم ملأ المزادَ وزمّها ... وانصاع يرفلُ بالحديدِ يؤمُّها

حتّى إذا دانَ المخيّمَ جلجلت ... سوداءُ قد ملأ الفضاءَ إرزامُها

حسمت يديه يدُ القضاءِ بمبرمٍ ... ويدُ القضا لم ينتقض إبرامُها

وأعاقه شركُ الردى دونَ الثرى ... إنّ المنايا لا تطيشُ سهامُها

از قصیدهٔ عباسیهٔ ازریه

اَللّهُ اکبر اَیُّ بدرٍ خَرَّ عَن — اُفقِ الهِدایة فاستشاط ظلامها
فَنِّ المعزّی السبط سبط محمّد — یفتی له الاشراف طاطا هامها
وَاَخٍ کریمٍ لم یخنه بمشهد — حیث السراة کبا بها اقدامها
تاللهِ لا اَنسی ابنَ فاطمَ اذ جلا — عنه العجاجة یستکرّ قتامها
مِن بعد اَن حطم الوشیج وثلّمت — بیض الصفاح ونکّست اعلامها
حتی اذا حمّ البلاء وان ما — اَبدی القضاء جرت به اقلامها
وهوی علیه ما هنالک قائلاً — اَلیوم بان عن الیمین حسامها
اَلیوم سار عن الکتائب کبشها — اَلیوم غاب الهداة امامها
اَلیوم آل الی التفرّق جمعنا — اَلیوم حلّ عن البنود نظامها
اَلیوم خرّ عن الهدایة بدرها — اَلیوم غاب عن البلاد غمامها
اَلیوم نامت اعینٌ لم تنم — وتسهّدت اخری فعزّ منامها
اَشقیقَ روحی هل تراک علمتَ اذ — غودرتَ وانثالت علیک لئامها
اَن خلتُ اُطبقت السماء علی الثری — اَو دکدکت فوق الربی اعلامها
لکن اَهان الخطب عندی اننی — بک لاحقٌ اَمرٌ قضی علّامها

سید فاضلی از علماء عرب نجف نقل کرد که چون حاج محمد رضا الازری رحمه الله در همین قصیده این مصرع را گفت یوم ابو الفضل استجار به الهدی یعنی عاشورا روزی بود که هدایت یعنی وجود مقدس حضرت حسین ع با ابو الفضل استجاره نمود و پناه برد در نظر مستبعد شمرد که شاید مقبول حضور امام علیه السلام نشود بیت را تمام نکرد و بهمین خیال ماند پس حضرت حسین را در خواب دید که تشریف آورد و فرمود صحیح است آنچه گفته من مستجیر شدم به برادرم ابو الفضل و مصرع ثانی را حضرت فرمود والشمس من کدر العجاج لثامها یعنی آنوقت من مستجیر شدم که آفتاب از تیره غبار معرکه کربلا نقابی پیدا کرده بود و این سید فاضل همان است که من [illegible] در باب قصیده رائیه شیخ کاظم ازری ره از وی در سابق نقل کردم و این دو رؤیا را در یک مجلس

عن

نقل

خبر امالی در منزلت آنحضرت در روز قیامت

در رخانه خود از بر حضر نقل فرمود شیخ اجل صدوق علیه الرحمة در امالی باسناد خود از ثابت بن ابی صفیه روایت کرده که گفت نظر سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام الی عبید الله بن عباس بن علی بن ابیطالب فاستعبر ثم قال روزی حضرت سید سجاد بر عبید الله بن عباس نگریست[۷] و فرمود ما من یوم اشد علی رسول الله من یوم احد روزی بر رسول خدا سخت تر از روز احد نبود که عم او حمزة بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسوله را بکشتند و پس موته بر آن حضرت شدید بود که عم زاده او جعفر بن ابیطالب شهادت یافت ولا یوم کیوم الحسین علیه السلام ازدلف علیه ثلثون الف رجل و هیچ روزی مانند روز عاشورا نبوده که سی هزار مرد که همه را دعوی مسلمانی بود بقتل او مصمم بوده حمله میاوردند کل یتقرب الی الله عز و جل بدمه و همه بدان عمل بخدای تقرب می جستند و امام پیوسته موعظت و نصیحت فرموده خدا را بیاد ایشان میاورد و هیچ متعظ نگشته بناحق خون مطهرش بریختند ثم قال علیه السلام رحم الله العباس فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله عز و جل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابیطالب بعد فرمود خداوند رحمت کند ابو الفضل العباس را که بجان و تن خود مواسات کرد و طاعت یزدانی بزندگانی این جهانی گزیده خویشتن فدیه برادر نمود تا هر دو دست مبارکش ببریدند خداوند او را در عوض دو بال کرامت فرمود تا با ملائکه در جنات عدن همی پرد چنانکه جعفر طیار را عنایت فرموده و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیمة و البته ابو الفضل العباس را در قیامت نزد خداوند تبارک و تعالی منزلتی بلند باشد که جمیع شهداء بدان غبطه برند

خبر عمدة الطالب در مزید بصیرت و قوت ایمان آنحضرت و کیفیت تزویج امیر المؤمنین ام البنین را للحاج شیخ الازری اخ الشیخ کاظم ازری ره

[۷] بگریست

رموف

از قصیدهٔ میمیه حاجی هاشم ازری ره

موقف عباس ع

از قصیده میمیه حاجی هاشم ازری

وموقف لهم ننسى موافقه … وقايع العرب في ايامها القدم
ايام قاد ابن خير الخلق معلمه … لم ترو فرسانها الا اخا علم
يوم ابو الفضل تدعو الظامئات به … والماء تحت شبا الهندية الخذم
يوم دعاه الهدى الهادي لنصرته … والدين والكفر من باك ومبتسم
واقبل الليث لا يردبه خوف ردى … بادي البشاشة كالمدعو للنعم
فناص مكرمة خواض ملحمة … فضاض معضلة عار من الوصم
يشد كالصقر والابطال طائرة … عن ضمم كظباء الضال والسلم
بدوا فبددوا جمع الجمع منصلتا … نصفين ما بين مطروح ومنهزم
حتى هوى بجرها الطامي فراعهم … الجاري بحر من الهيجاء ملتطم
واصبح الماء ملكا طوع راحته … مصرفا منه في حكم وفي حكم
فكف كفا عن الورد المباح وفي … احشائه ضرم ناهيك عن ضرم
وهل ترى صادقا دعوى اخوته … روى حشا واخوه في الهجير ظمي
حتى ملا مطمئن الجاش قربته … قصدا وامل قصد الطالب الحرم
فردها والسيوف البيض تحسبها … برق الحيا والرماح الخط كالاجم
وكلما اقبلت نحو جموعهم … بدو فينفض منها كل محتشم
اكمي كمي ومن كان الوصي له … ابا فذاك كمي فوق كل كمي
بنو عبا لجمع لا منعهما بطل … عنه ولا سائلا عن عدة بكم
فراح ما زال بالهندي مشتملا … بالبيض ملتثما بالنقع ملتثم
عموه بالنبل والسمر العواسل و … البيض الفواصل من فرع الى قدم
فخر للارض مقطوع اليدين له … من كل مجد يمين غير منخذم

سید جلیل نسابه سید احمد بن علی حسنی از علماء تمانمائه هجریه در کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب کرد رمفدمه بجار در عداد کتب شیعه گفته وکتاب عمدة الطالب فی نسب ابی طالب

روایت مفضل در فضل ابوالفضل ؑ

اشهر الکتب واوثقها فی النسب گوید روی الشیخ ابو نصر البخاری عن المفضل بن عمر انه قال قال الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام کان عمنا العباس بن علی ؑ نافذ البصیرة صلب الایمان جاهد مع ابی عبدالله وابلی بلاءً حسنا ومضی شهیدا شیخ ابو نصر بخاری از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت جعفر صادق علیه السلام فرمود عم ما عباس بن علی ؑ مردی بود نافذ البصیرة مستحکم الایمان در خدمت ابو عبدالله الحسین ؑ جهاد نمود وبخوبی امتحان داد و در راه خدا شهید گشت وخون انحضرت در گردن بنی حنفیه است وقتل وله اربع وثلثون سنة ودر حین شهادت سی وچهار سال عمر داشت وقد روی ان امیر المؤمنین ؑ قال لاخیه عقیل وکان نسابة عالما بانساب العرب واخبارهم انظر الی امرأة قد ولدتها الفحولة من العرب لاتزوجها فتلد لی غلاما فارسا فقال له تزوج ام البنین الکلابیة فانه لیس فی العرب اشجع من ابائها فتزوجها ودر عمدة الطالب گوید او را ده اند روزی امیر المؤمنین ؑ عقیل برادر خویش را که نسب عالم بانساب بود بخواند وبفرمود که در قبایل عرب نیک بنگر ومرا زنی بنما که از نژاد شجاعان عرب باشد تا بحبالهٔ خویش در آورم باشد که پسری شجاع بزاید عقیل انجناب را بام البنین کلابیه دلالت کرده گفت در تمام قبایل عرب اشجع از اجداد او کس نیست امیر المؤمنین ؑ برحسب اشارت او ام البنین دختر حزام کلابی را بخواست واو را چهار پسر آمد ابو الفضل العباس وعبدالله وعثمان وجعفر ابوالفضل ؑ از سایر برادران خود بزرگتر بود

ذکر لقب وکنیت وصباحت وطول قامت انحضرت ؑ

فی البحار کان العباس رجلا وسیما جمیلا یرکب الفرس المطهم ورجلاه یخطان فی الارض وکان یقال له قمر بنی هاشم وکان لواء الحسین معه ودر ناسخ گوید کنیت مبارک انحضرت ابو الفضل است وملقب بسقاست وهمچنانش ابو قربه خوانند ودر یوم طف صاحب لوای حسین علیه السلام بود واو اکبر اولاد ام البنین است واز پسرهای امیر المؤمنین پسر چهارم است چه بعد از حسنین علیهما السلام ومحمد بن حنفیه متولد شد وانحضرت را از لبابه دختر عبیدالله بن عباس بن عبد المطلب دو پسر بود یکی فضل وان دیگر عبیدالله نام داشت واو را از مادر خود سه

لقب و کنیت آنحضرت

برادر بود و هیچیک از ایشان فرزند نداشتند عباس در یوم طف ایشانرا قبل از خود بجنگ
فرستاد از بهر آنکه مبادا بعد از شهادت او غایبه در جانبازی ایشان واقع شود و دیگر آنکه
خواست تا کشتهٔ ایشان را ببیند و ادراک اجر شکیبائی در مصائب ایشان فرماید و در قمقام
گوید حضرت ابوالفضل ع بسی نیکو و صبیح و جمیل و بلند قامت بود چنانکه چون بر اسبان بزرگ
سوار شدی هر دو پای مبارکش نزدیک بزمین رسیدی عرب بنی چند را بدینگونه بطول قامت ستوده
اند چنانچه عدی بن حاتم الطائی و جبلة بن الایهم الغسانی و دیگر معاف و ابوالفضل ع را از بس
صباحت منظر و جمال صورت بود قمر بنی هاشم گفتندی و رایت ظفر آیت آن روز بدست اندر داشت
و مرحوم میرزا رضاقلی خان متخلص بهدایت در مظاهر الانوار گوید ابوالفضل ع قامتی بلند و
بازوهای دراز داشته و گویند چون بر اسبها قوی بر نشستی زانوهای او بحوالی گردن اسب بودی و وی
مظهر جلال و جبروت حضرت ولی کردگار بوده در شجاعت و مناعت بعد از حضرت امام همام حسین
بن علی علیهما السلام سرآمد اولاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و وی در معنی سپهسالار و علمدار
امام بزرگوار بوده

بودن دو تن عباس نام از فرزندان امیرالمؤمنین ع

در ناسخ گوید مکشوف باد که بعضی از علما رقم کرده اند که عباس بن علی علیهما السلام در شب عاشورا
شهید شد و بیشتر از اهل سیر و خبر شهادت آنحضرت را در روز عاشورا نگاشته اند چون از پسر
های امیرالمؤمنین دو تن را عباس نام بود یکی را عباس الاکبر و آن دیگر را عباس الاصغر
مینامیدند تواند شد که عباس الاصغر در شب عاشورا شهید شده باشد و عباس الاکبر در روز
عاشورا عباس الاصغر نیز در شب عاشورا بطلب بشارت و سعادت شهادت بافت و شهاب
الدین شیخ احمد با کثیر شافعی از مشایخ علماء و ادباء مکه که ترجمهٔ او در مجلد ثانی غدیر و مجلد
ولایت از کتاب عبقات الانوار و سلافة العصر سید علیخان مرحوم مفصلاً مذکور است در وسیلة
المآل فی عد مناقب الال که در سنه هزار و بیست هفت هجریه تالیف کرده و صاحب عبقات انرا از

اشتباهات عظیمه بواسطه اشتراک اسمی

احسن تالیفات واتقن مصنفات شمرده وصاحب الفیض القدسی اورا از جمله کتبی دانسته که از علامه مجلسی ره فوت شده در تعداد اولاد امیرالمؤمنین ع گوید وکان له من الاولاد اربعة عشر ذکرا وثمانیة عشر انثی ودر جمله انها گفته والعباس الاکبر وعثمان الاکبر وزینب الکبری وزینب الصغری وام کلثوم الکبری وام کلثوم الصغری الخ پس بر واضح خاص وعامه معلوم شد که از فرزندان حضرت امیر ع دو نفر موسوم بعباس بوده اکبر واصغر

وقوع اشتباهات عظیمه بواسطه اشتراک اسمی

جمعی از اکابر مؤلفین ومحدثین را بگمان انحصار عباس نام بیک تن از فرزندان امیرالمؤمنین ومطلع نبودن بتعدد اشتباهات عظیمه در مباحث مهمه واقع شده یکی همان است که از ناسخ منقول شد که بعضی از علماء شهادت عباس بن علی را در شب عاشوراء رقم کرده اند ورد نموده که این در حق عباس الاصغر است وعباس الاکبر در روز عاشوراء سعادت شهادت یافت ودیگر اشتباه صاحب معالی السبطین که در احوال ابوالفضل علیه السلام گوید وکان یقال له قمر بنی هاشم وکان شابا امردا بین عینیه اثر السجود الخ وحال انکه گفته وهو اکبر ولدها عباس از همه برادران خود بزرگتر بود در این صورت چه طور شاب امرد می شود چه جوان امرد بان غلام نورس گویند که هنوز خط عذار ریش ندمیده با اکبر اخوان بودن وسن سی وچهار رسال چگونه شاب امرد خواهد بود وعجیبتر این است که این عبارت را نسبت به بحار وعوالم داده وحال انکه ابدا نه در بحار ونه در عوالم چنین عبارتی نیست اینک نسخه بحار طبع امین الضرب وطبع نبریز ونسخه عوالم هم بحمد الله موجود است نشانی از این کلمه ندارد واگر در نسخه از بحار بوده البته در یکی از کتب مقاتل نقل میکردند تا حال در جائی از مقاتل معتبره وغیر معتبره دیده نشده واگر فرضا کسی بگوید باید بگوید در حق عباس اصغر است نه اکبر سیم اشتباه صاحب دار السلام است که در منامات متعلق بانتقام قتله حسین ع در صفحه ۱۱۴ از مدینه واو بسند خود از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت رایت رجلا من بنی ابان بن دارم اسود الوجه وکنت اعرفه جمیلا شدید البیاض فقلت له

ما کنت اعرفك قال ابی قتلت شابا امرد مع الحسین بین عینیه اثر السجود فما نمت لیلة منذ قتلته الا اتانی فیاخذ بتلابیبی حتی یاتی جهنم فیدفعنی فیها فاصیح فما یبقی احد فی الحی الا سمع صیاحی قال والمقتول العباس بن علی ع ولعدا از نقل نظیر این روایت از صدوق علیه الرحمة بعلاوه دراخرش که فقال لقاسم لقد رایته علی فرس له مرحا وقد علق الرأس بلبانها وهو یصیب رکبتها قال فقلت لابی لو انها رفع الرأس قلیلا اما تری ما تصنع به الفرس بیدها فقال یا بنی ما یصنع به اشد لقد حدثنی فقال ما نمت لیلة منذ قتلته الا اتانی فیمنا حتی یاخذ بتلبیبی تا اخر گوید ثم ان ما ذکره المداینی من ان المقتول هو العباس بن علی علیه السلام غلط عظیم فانه کان اکبر اخوته وبین شهادة امیر المؤمنین ع ووقعة الطف عشرون سنة واربعة اشهر تقریبا فکیف یکون امردا مع ان الخوارزمی ذکر فی مناقبه انه کان فی وقعة صفین تاما کاملا من الرجال وذکر غیره انه کان من ابناء خمسة وثلاثین سنة والله العالم انتهی واینکه فرموده انچه مداینی ذکر کرده غلط عظیم است اشتباه عظیم است بواسطه انکه این شاب امرد مقتول منقول از مداینی عباس اصغر است نه عباس اکبر حامل لواء الحسین چنانچه مذکور شد وتعجب است از مثل ایشان که با ان کثرت اطلاع وطول باع خصوص در مثل این مقامات که داشتند چطور این امر بزرگ مخفی مانده که مداینی را تغلیط کرده السیف قد ینبو والجواد قد یکبو هیچ انسانی جز معصوم از سهو ونسیان مصون نتواند بود چهارم اشتباه صاحب مقام زخار است که گوید سبط بن جوزی در تذکرة الخواص از قاسم بن الاصبغ المجاشعی روایت کرده در انوقت که رؤس شهدا را بکوفه اورده بودند در ان میانه مردی بغایت نیکوروی بر اسبی سوار بود وسر جوانی امرد که بماه چهارده همی مانست واثر سجود بر جبهه مبارکش هویدا بود بر گردن اسب خویش اویخته همی امد واز اسب چون گردن برداشتی سر بزانوی اسب سودی وباز چون بگذاشتی سر بر خاک کشیدی من نام ان سوار وسر بپرسیدم گفت این سر عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام واست ومرا حرملة بن کاهل الاسدی گویند روزی چند بر نگذشته بود باز دیدمش منتن قبیح منظر وروی چنان سیاه که پنداشتی بقیر اندوده اند گفتم از انروز که ترا دیدم از صفا بشره ونضرة رخسار

نقل روایت
حرمله در کوفه

روایت حرمله در ورود کوفه

که مرا بود هیچ کس را نبود باز گوی تا حال چیست که چنین زشت و کریه شده ملعون بگریست و گفت از آن روز که آن سر برداشتم هر شب چون بخسبم دو نفر بیایند بازوان و گریبان من بگیرند و با تش اندر اندازند تا بامدادان همی سوزم چنانکه هر کس در قبیله باشد افغان و ناله من بشنود و یکشب مرا رها نکند بدین حالت بود تا بعذاب بد پیوست و ابو الفرج این وقعه را با ندک تغییری ایراد کرده بجای حرمله منسوبند و قال رایت رجلا من ابان بن دارم اسود الوجه وکنت اعرفه جمیلا شدید البیاض الی اخر این روایت را در احوال ابو الفضل علیه السلام نقل کرده و چنین فهمیده که این مصیبت در حق انجناب است چنانکه ذاکرین نیز در ورود کوفه نقل می نمایند ولی ملتفت نشده که در سنا بوجود گفته که ابو الفضل ۳۴ از سه تن برادران خود بزرگتر بود با این حال چه طور جوان امرد خواهد بود اما مرحوم علامه نوری نور الله مرقده بمبلغ سن شریف انحضرت ملتفت شده و فرموده که سی و پنج ساله بود ولی بواسطه عدم تفطن به تعدد اصل روایت را تغلیط کرده و در ضمن این تحقیقات انیقه اجمال احوال عباس الاصغر نیز مذکور شد و معلوم گردید که عبارت وکان شابا امردا بن عنبه را التجود و روایات مخنف در شهادت عباس بن علی علیه السلام در عصر تاسوعا و زوایت مدایتی و صدوق و سبط بن الجوزی در ورود کوفه همه در حق عباس الاصغر است نه اکبر و بواسطه اشتراک اسمی این قدر خلط مباحث مهمه و اشتباهات عظیمه واقع شده

نقل کراماتی بدرایت صاحب مهیج الاحزان و اجمال از عمار یاسر

نقل کرامتی از باب الحوائج

مرحوم میرزا حسن یزدی در مهیج گوید جلالت ابو الفضل علیه السلام زیاده از آن است که در حیز تحریر و تقریر درآید و عظمت او اظهر از آنست که محتاج به بیان باشد نقدر در هر عصری از اعصار در نزد ضریح مقدسش از کرامات ظاهر میشود که گوشها را پر کرده حتی خود در این مجاورت در حایر در سنا بود در ماه رجب سنه ۱۲۳۶ از هجرت مشاهده کرد که انگشت یکی از خادمین را قطع کرده بر ضریح مقدسش چسبیده بود و عالمی مشاهده کردند و شخص مضروب را نیز دیدند باری سزاوار است که بر مظلومی او بگریند و بگریستن بر او قضاء حوائج خود را از خدا وند جبار

از قصیدهٔ وفائی شوشتری

نماید که آنحضرت باب الحوائج دوستان میباشد و چگونه میشود که شیعیان در مصیبتش ساکت باشند رتبهٔ او از رتبهٔ عمار پستتر نیست که حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند از اسلام بی بهره باد کسی که در مصیبت عمار محزون نشود چنانچه حدیث است که عمار بن یاسر در جنگ صفین شهید شد چون شب در آمد حضرت امیر ع در میان کشتگان میگشت تا اینکه در میان شهیدان بنعش عمار رسید آنحضرت بربالین او نشست و سر او را در کنار گرفت و فرمود

اَلا اَیُّهَا الْمَوْتُ الَّذِی هُوَ قَاصِدِی	اَرِحْنِی فَقَدْ اَفْنَیْتَ کُلَّ خَلِیلِی
اَرَاکَ بَصِیراً بِالَّذِینَ اُحِبُّهُمْ	کَاَنَّکَ تَنْحُو نَحْوَهُمْ بِدَلِیلِ

پس گفت انا لله و انا الیه راجعون بعد فرمود هر که از فوت عمار محزون و دلتنگ نشود او را از مسلمانان نصیبی نباشد خدا رحمت کند عمار را که از نیک و بدی پرسید عزیز من پس اگر کسی در مصیبت تو ربیدهٔ او عباس محزون نگردد حالش چه خواهد بود

ذکر وداع ابو الفضل با حضرت حسین علیهما السلام وفائی شوشتری ره گوید

رخصت گرفت زانشه بیار مستمند	شد بر سمند و تاخت بمیدان کارزار
ناگه شنید از حرم آواز العطش	آن العطش کشید عنانش زکف و دار
برگشت سوی خیمه و مشکی گرفت و رفت	سوی فرات با جگر تشنه و فکار
پر کرد مشک و پس کفی از آب بر گرفت	میخواست تا که نوشد از آب خوشگوار
آمد بیادش از جگر تشنهٔ حسین	چون اشک خویش ریخت زکف آب و شد سوار
بر خود خطاب کرد که ای نفس اندکی	آهسته تر که مانده حسین تشنه در قفا
عباس بی‌وفا تو نبودی کنون چه شد	نوشی تو آب و مانده حسینت در انتظار
شد با روان تشنه ز آب روان روان	با دل پر ز جوش و مشک بدوش آن بزرگوار
کردند جمله حمله بر آن شبل مرتضی	یکسر در میانه گرفتگان بی شمار

یک تن کسی ندیده و چندین هزار تیر / یک گل کسی ندیده و چندین هزار خار

سرگرم آب بردن و از خویش بی‌خبر / کاین طفل زنده بیند روی از پیا

پس مشک را ز راست سوی دست چپ کشید / وز سوز سینه زد بدل قدسیان شرار

می‌داشت پاس آب و همی تاخت کز کمین / دست چپش فکند لعینی ستم شعار

پس مشک را گرفت بدندان که این گره / نگشود دست تا که بدندان رسید کار

میتاخت سوی خیمه که ناگاه از قضا / تیر قدر رها شد و بر مشک شد دچار

زان تیر کین چو آب فرو ریخت بر زمین / شد روزگار در بر چشمش چو شام تار

پس خود برای کشته شدن ایستاد و گفت / مردن هزار مرتبه بهتر که شرمسار

فریاد یا اخا چو بگوش حسین رسید / گفتی مگر هزبر روان شد پی شکار

آمد چه دید دید کری بی‌دست بیکری / افتاده پاره پاره در آن دشت فتنه بار

آهی ز دل کشید و بگفت ای برادرم / عباس ای که از پدرم مانده یادگار

در بحار گوید فی بعض تالیفات اصحابنا ان العباس لما رای وحدته اتی اخاه وقال یا اخی هل من رخصة فبکی الحسین علیه السلام بکاء شدیدا ثم قال در بعضی از تالیفات علماء امامیه مذکور است که چون ابو الفضل ع بیکسی برادر خود را دید بحضرت نوران سرور آمده عرض کرد رخصت فرماید تا جان خویش را در راه تو نثار نمایم حسین ع بگریست و فرمود یا اخی انت صاحب لوائی واذا مضیت تفرق عسکری ای برادر تو صاحب لوای منی چون تو نمانی کس با من نماند عباس عرض کرد قد ضاق صدری وسئمت من الحیوة وارید ان اطلب ثاری من هؤلاء المنافقین سینه من تنگ شده و طاقت شکیبائی ز من برفته است از زندگانی سیر گشته‌ام و عزیمت درست کرده‌ام که از این جماعت خونخواهی کنم حسین ع فرمود فاطلب لهؤلاء الاطفال قلیلا من الماء اکنون مهیای حرب شده پس قلیلی آب از برای این کودکان عطشان طلب نما عباس اسب براند و در برابر صفوف اعدا عنان بکشید و لوای نصیحت و موعظت را برافراشت و هیچ دقیقه از دقایق پند و اندرز بجای نگذاشت و کلمات آنحضرت که هموارتر از آب روان و کاری‌تر از تیغ بران بود در قلوب قاسیه

وداع ابوالفضل با ابوعبدالله

ان فرقه طاغیه مؤثر نیفتاد لاجرم عباس باز شتافت و آنچه دید بعرض رسانید کودکان در این حال بنالیدند و بانگ العطش العطش در دادند پس عباس مشکی برداشت و بر اسب برنشست و تصمیم عزم داد که از بهر کودکان آبی بدست کند

احتجاج ابوالفضل علیه السلام با ارتش مرتجع

میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی متخلص به نیر گوید

چون که نوبت بر بنی هاشم رسید — ساخت ساز جنگ عباس رشید

محرم سر و علمدار حسین — در وفاداری علم در نشأتین

در صباحت ثالث خورشید و ماه — روز خصم از بیم آن چون شب سیاه

در شجاعت یادگار مرتضی — داده بر حکم قضا دست رضا

خواست در جنگ عدو رخصت ز شاه — گفت شاهش کای علمدار سپاه

چون علم گردد نگون در کارزار — کار لشکر باید از وی انتظار

گفت تنگ است ای شه خوبان دلم — زندگی باشد از این پس مشکلم

زین قفس برهان من دلگیر را — تا بکی زنجیر باید شیر را

گفت شه چون نیست زین کارت گزیر — این زپا افتادگان را دست گیر

جنگ و کین بگذار و آبی کن طلب — بهر این افسردگان خشک لب

گفت سمعاً ای امیر انس و جان — گرچه باشد قطرهٔ آبی بجان

شد بسوی آب تازان با شتاب — زد سمند باد پیما را در آب

بی محابا جرعه‌ای در کف گرفت — چون بخویش آمد همی گفت ای شگفت

تشنه لب در خیمه سبط مصطفی — آب نوشم من زهی شرط وفا

زادهٔ شه خدا با مشک آب — خشک لب از آب زد بیرون رکاب

احتجاج ابو الفضل با لمرقوم الحجاج

در ریاض المصائب و مهیج الأحزان و غیرهما روایت کرده اند فلمّا اجاز الحسین ؑ اخا العباس
للبراز برز کالجبل العظیم وقلبه کالطود الجسیم لانه کان فارساً هماماً وبطلاً ضرغاماً وکان
جسوراً علی الطعن والضرب فی میدان الکفاح والحرب چون حسین ؑ ابو الفضل را اجازه میدان
داد مانند جبل عظیم ودلش مثل کوه محکم بود دشمن شناخت چرا که حضرت شجاع مردافکن وشیر بیشه
هیجا بود ودر معرکه قتال بر طعن وضرب پایه سبقت ودست جرأت داشت وچون میان میدان ازرسید
فریاد زد یا عمر بن سعد هذا الحسین بن بنت رسول الله یقول انکم قتلتم اصحابه واخوته وبنی اعمامه
وبقی فریداً مع اولاده وعیاله وهم عطاش قد احرق الظماء قلوبهم ای پسر سعد اینک حسین
پسر دختر پیغمبر خدا میگوید شما اصحاب و برادران وبنی اعمام مرا کشتید ومرا تنها گذاشتید وعیال
واولادم از شدت تشنگی سوخته اند جگرهایشان آبی با ایشان بدهید که ایشان نزدیک بهلاکت رسیده
اند وبا وجود اینها میگوید دعونی اخرج الی طرف الروم او الهند واخلی لکم الحجاز والعراق
اشترط لکم ان غداً فی القیمة لا اخاصمکم عند الله حتی یفعل بکم ما یرید مرا بگذارید بسوی روم یا هند
بروم وحجاز وعراق را بشما واگذارم وشرط کنم با شما که روز قیامت من با شما بمقام مخاصمه بر نیایم
تا خداوند هر چه خواهد بشما بکند چون عباس این کلام را از جانب برادر بزرگوار خود با ایشان رسانید
بعضی ساکت شده جوابی ندادند وبعضی از این کلمات بگریه درآمدند شمر ملعون وشبث بن ربعی از لشکر
بیرون شده نزد عباس آمدند وگفتند یا بن ابی تراب لو کان کل وجه الارض ماءً وهو فی ایدینا ما
اسقیناکم منه قطرة واحدة الا ان تدخلوا فی بیعة یزید ای پسر ابو تراب اگر تمام عالم را بگیرد وبدست
ما باشد قطره از آن بشما نخواهد رسید مگر در بیعت یزید داخل شوید حضرت عباس بنزد برادر برگشت
وبی رحمی القوم بی حیا را بعرض رسانید دو سه از زنان مثل حضرت سر بزیر انداخته انقدر گریست که گریبان
جامه اش تر شد در این حال صدای اطفال بنالة العطش بلند گردید ابو الفضل علیه السلام
از شنیدن این ناله بی تاب شده چشم بسوی آسمان کرد وگفت الهی وسیدی ارید اعتد بعدتی واملأ لهؤلاء
الاطفال قربة من الماء ای خدای من میخواهم کوشش خود را کرده با تمام شربت آبی باین بیکسان تشنه لبان
برسانم پس مشکی برداشته روانه میدان شد

شبه

روانه شدن آنجناب بسوی شریعه فرات

شجاعت ابو الفضل و ورود آنجناب بشریعه فرات و نخوردن آب

شیخ علی پسر شیخ العراقین گوید

بوی آب شد سقاء محشر	بر زم اندر بلای سبط پیمبر
باب اندر شد از میراب حسنی	چو سیل از کوهساران سوی پستی
بیم رحمت چو در نم شد شناور	خمید از پشت خنک کوه پیکر
کف کافیش پر بنمود از آب	که سازد لعل خشک از آب سیراب
بیاد تشنگان وادی غم	فراتش در نظر شد مجری از سم
نبود منگفت باشد از ادب دور	که من سیراب و شه از آب مهجور

حاجی عابد اصفهانی گوید

از دیدها شد آب روان چون بعزم آب	شد جانب فرات روان نقد بو تراب
عباس ماه اوج بنی هاشم انکه بود	از شرم ماه طلعت او ماه در حجاب
از لشگر نفاق بسا ریند بر تنش	زانگونه تیر و تیغ که بر گلستان سحاب
شه را بگوش بانگ برادر چو راه یافت	روز سفید را چو شب از غم سیاه یافت
بر خاک خسران فد چون تازه سرو دید	در خون زعفران رخ چون قرص ماه یافت
هر دست قطع کرده مواسات نفس را	قاطع دلیل از روی روشن گواه یافت

در ناسخ گوید چون اطفال تشنه کام بانگ العطش العطش در دادند عباس مشگی برداشت و بر اسب نشست و تصمیم عزم داد که از بهر کودکان آبی بدست کند و این رجوزه تذکره کرد

لا ارهب الموت اذا الموت رقا	حتی اواری فی المصالیت لقی
نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا	انی انا العباس اغدو بالسقا

عابد اصفهانی از اشعار [illegible]

المجیب از ابیات [illegible]

روانه شدن آنجناب بسوی شریعهٔ فرات

وَلَا اَخَافُ الشَّرَّ یَوْمَ الْمُلْتَقیٰ

این بگفت واسب را بمهمیز انگیزه داد واهنگ ستیز کرد وباخشم عقاب وسرعت شهاب مانند صاعقهٔ آتشبار جانب بفرات گرفت چهار هزار مرد کماندار که بفرمان پسر سعد نگهبان فرات بودند وطریق شریعه را ودیعه سد اسکندر میپیمودند بیکبار جنبش کردند وفوج از پس فوج فرا رسیدند عباس رجاله نرفت تیغ بکشید ومانند برق خاطف وصرصر عاصف خویشتن را بر یمین وشمال زد میمنه را بمیسره دربرد ومیسره را بمیمنه درسپرد هوا را از غبار قیرگون ساخته دراین حمله هشتاد تن را پایمال اجال نمود واین رجز بگفت

اُقَاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُهْتَدِ	اَذُبُّ عَنْ سِبْطِ النَّبِیِّ اَحْمَدِ
اَضْرِبُکُمْ بِالصَّارِمِ الْمُهَنَّدِ	حَتّیٰ تَحِیدُوا عَنْ قِتَالِ سَیِّدِی
اِنِّی اَنَا الْعَبَّاسُ ذُو التَّوَدُّدِ	نَجْلُ عَلِیِّ الْمُرْتَضَی الْمُؤَیَّدِ

لشگریان چون این بدیدند پشت با جنگ دادند وروی بهزیمت نهادند عباس چون شیر خشم آلود شریعه را بپیمود واسب بفرات درانداخت از زحمت گیرودار وشدت عطش یا بی تافته وجگری تفته بود خواست تا از زحمت ماندگی وسورت تشنگی را بشربتی آب تسکین دهد دست فرابرد وکفی آب برگرفت تا بیاشامد تشنگی حسین ع در خاطرش صورت بست آبرا از کف برافشاند ومشک را پر آب نمود واز شریعه بیرون شتافت مگر خویشتن بلشگرگاه برادر برساند وکودکانرا از زحمت تشنگی برهاند

شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام

میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی گوید

حیدر آنرا زسلسل ذو الفقار	خویش را زد بکشتهٔ صدهزار
تیغ آتشبار زاد بو تراب	کرد در صحرا روان از خون جاب
حمله را میبرد بران قوم لُدّ	همچو بابش مرتضی روز احد

از شوی آتشکده

ناگهان کافر نهادی از کمین | کرد با تیغش جدا دست از یمین
از کمین ناگه سیه دستی بتیغ | بر فکند شد دست دیگر بید ریغ
هر دو دست او چو گشت از تن جدا | مشک با دندان گرفت آن باوفا
ناگهان تیری فرود آمد بمشک | علویان از دیده باریدند اشک
وه چگویم من چه آمد بر سرش | کز فراز زین نگون شد پیکرش
من ندارم شرح آن را باز گفت | از عمود آهنین باید شنفت
چون نگون از مرکب آمد بر زمین | زد به درد از آسمان روح الامین
زاد حیدر با هزاران عز و ذل | رو بخیمه کرد کای سلطان کل
دست من کرد آن ز خصم دون جدا | هین نود ستم گیر ای دست خدا
شاه دین از خیمه آمد بر سرش | دید در خون گشته غلطان پیکرش

در مقام گوید مقتولین ابو الفضل را هشتاد کس نقل کرده اند بصحت پیوسته که حضرت ابو الفضل
را آن روز قصد مبارزت نبود و فقط همت والا نهمت بدفاع مقصور میداشت که آبی بهر حلالت
برساند و تشنگان را از عطش برهاند و در نامخ گوید چون ابو الفضل علیه السلام از شریعه بیرون
شتافت کماندارن راه بر او بستند و لشکر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند و عباس را در کرده
در میان او ردند واو همی چون شیر حمله میکرد و میکشت ناگاه نوفل الازرق از کمین بیرون
تاخت بروایتی زید بن ورقاء کمین نهاد از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل طائی او را معین
گشت و تشجیع کرد پس زید تیغ براند و دست راست آنحضرت از تن باز شد عباس که قلب پلنگ و جگر
هنگ داشت جلدی کرد و مشک را بدوش چپ افکند و تیغ را بدست چپ گرفت و دشمنان را همی
دفع داد با دست چپ میزد و میکشت و میانداخت و این شعر تذکره میکرد

وَاللّٰهِ اِنْ قَطَعْتُمْ یَمِیْنِیْ | اِنِّیْ اُحَامِیْ اَبَداً عَنْ دِیْنِیْ
وَعَنْ اِمَامٍ صَادِقِ الْیَقِیْنِ | نَجْلِ النَّبِیِّ الطَّاهِرِ الْاَمِیْنِ

این همی گفت و رزم همی زد تا از کثرت زخم و سیلان خون سستی گرفت دیگر باره حکیم بن طفیل و ازرق

شهادت حضرت ابو الفضل ع

نوفل الازرق از درخت نخل بیرون تاخت و دست چپش را از پایان ساعد ببید اخت عباس مشکرا بدندان گرفت و این شعر بگفت

یا نفس لا تخشی من الکفار	وابشری برحمة الجبار
مع النبی السید المختار	قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

بار کاب همی مهمیز زده باشد که خود را بلشکرگاه برادر کشاند ناگاه تیری بر مشک آنحضرت آمد و آب از آن بریخت و پیکان دیگر بر سینه مبارکش رسید و حکیم بن طفیل عمودی از آهن بر فرق سر نفس فرود آورد در این وقت عباس از اسب در افتاد و فریاد بر داشت که ای برادر مرا دریاب حسین علیه السلام چون شهاب ثاقب بر سر او حاضر شد و عباس را در کنار فرات تشنه و مجروح و مطروح دید آن دستهای مقطوع و آن تن پاره پاره را نظاره کرد و سخت بگریست و فرمود الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی اکنون پشت من شکست و رشته تدبیر و چاره گسسته گشت و این اشعار قرائت فرمود

تعدیتم یا شر قوم بفعلکم	وخالفتم دین النبی محمد
اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا	اما نحن من نسل النبی المسدد
اما کانت الزهراء امی دونکم	اما کان من خیر البریة احمد
لعنتم واخزیتم بما قد جنیتم	فسوف تلاقوا حر نار توقد

و در منتخب گوید چون از شریعه بیرون آمد فاخذه النبل من کل مکان حتی صار جلده کالقنفذ من کثرته و بعد از نقل قطع یدین گوید فحمل علیه رجل فضربه بعمود من حدید علی ام راسه ففلق هامته فوقع علی الارض وهو ینادی یا اباعبدالله علیک منی السلام فلما رأی الحسین ع اخاه قد انصرع صرخ واخاه واعباساه وامهجة قلباه یعز علی فراقک ثم حمل علی القوم وکشفهم عنه ثم نزل الیه فحمله علی ظهر جواده واقبل به الی الخیمة فطرحه فیها ثم بکی بکاء شدیدا حتی اغمی علیه و در معالی السبطین گوید اقول وفی بعض الکتب المعتبرة ان من کثرة الجراحات الواردة علی العباس ع لم یقدر الحسین ان یحمله الی محل الشهداء فترک جسده فی محل قتله ورجع باکیا حزینا الی الخیام

در ابیات مرثیه ابوالفضل علیه السلام

روایت عبدالله اهوازی در کیفیت شهادت ابوالفضل علیه السلام

سید محمد بن امیر الحاج الحسینی شارح قصیده فرزدق الی گوید

بذلت ابا عباس نفسا نفیسة	لنصر حسین عز بالجد عن مثل
ابیت لذاذ الماء قبل لذاذه	فحسن فعال المرء فرع علی الاصل
فانت اخو السبطین فی یوم مفخر	وفی یوم بذل الماء انت ابوالفضل

و بفارسی گفته اند

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی	تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از آن عمری ستانم جاودان	او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

میرزا سروش گوید

تف خورشید و تف عشق و عطش	هر سه طاقت برده از آن ماه وش
میرزا رعشق برادر یکتنه	خویش را از میسره بر میمنه
بد سرشتی ناگهان از تن جدا	کرد دست راد آن دست خدا
کافری دیگر در آمد از قفا	کرد دست دیگرش از تن جدا
گفت گر شد منقطع دست تنم	دست جان در دامن وصلش زنم
با بدم صد دست در یک آستین	تا کنم ایثار شاه راستین
میکنم در خون شناور دست من	بر خلاف هر شناور در زمن

عالم جلیل مرحوم آقا شیخ محمود عراقی از مجتهدین مسلّم طهران که ترجمهٔ او در ماثر و آثار مذکور است در خاتمه کتاب دار السلام فی ذکر من فاز بسلام الامام علیه السلام گوید جمعی از اصحاب روایت کرده

روایت عبدالله اهوازی

اند از عبدالله اهوازی که گفت حاجی کرده بود نزد پدر من واقعهٔ بزرگی و آن این است که یک روز
در بازار میگذشت ناگاه گدائی او بر مردی افتاد که خلقتش تغییر کرده بود و زبان او خشکیده و منظر
او کریه گشته مانند کسیکه تازه از جهنم بیرون امده باشد و او عصائی در دست داشت و در بازارها میگردید
و گدائی میکرد راوی گوید که چون او را دیدم بدانم بلرزه درامد پس از او پرسیدم که تو از اهل کدام
شهر و کدام قبیله هستی اعتنائی نکرد پس او را بحق خدا قسم دادم گفت ای برادر تو را چه کار است با این کار
گفتم دوست میدارم که واقعهٔ ترا بدانم گفت این کار را بر تو ابراز و اظهار و اشکار کنم بیک شرط گفتم آن
شرط چه چیز است گفت این است که مرا اطعام کرده سیر نمائی زیرا که بسیار گرسنه ام گفتم بیا با من تا انکه
بمنزل رویم و ترا اطعام نمایم پس با من روانه بسوی خانه کرده بود چون وارد شد و بنشست پیش از احضار
طعام و زاد از او مطالبهٔ جواب کردم پس گفت ای برادر آیا حاضر بودی در روز عاشوراء و دیدی آن
چیزهائی را که بر حسین ؑ وارد کرده بود گفتم من نبودم ولکن شنیدم انرا گفت آیا عمر بن سعد را شناختی گفتم آری
آیا تو او هستی گفت نه بلکه علمدار او هستم و اسحق بن حیوه نام دارم گفتم بگو ببینم که چه کار کردی
در انوقت که مبتلا باین بلیه گشتی و دنیا و اخرت خود را خراب کردی و او را بوی بدی بود مانند بوی
قبری که در ان نش باشد گفت کار خود را از برای تو میگویم بدانکه عمر سعد مرا با جمعی از تیراندازان و شمشیر
داران بر شریعهٔ فرات گماشت از طرف لشکرگاه حسین ؑ تا انکه ایشانرا منع از آب نمائیم پس ما در این
خصوص اهتمام کردیم حتی انکه شبها را خواب نمیکردیم و روزها را از برای حفظ مشرعه بیدار بودیم
تا انکه شقاوت بر من غالب گشته اصحاب خود را منع کردیم از انکه ظرف آبی با خود برده پر نمایند که مبادا
رفقت بر کسان حسین ؑ باعث شود بر انکه آبی بایشان برسانند تا انکه شبی از شبها از برای استراق
سمع و اطلاع بر امر در نزدیک سراپردهٔ حسین ؑ بودم دیدم عباس را که بنزدیک برادر امد و او را
گریان دید و سبب گریه او را پرسید جواب داد که ای برادر تشنگی بر ما غالب و زور آور شده و بر اطفال
شدید گشته و تا حال در دو موضع چاه کنده ایم و از آب اثری ندیده ایم آیا از این گروه غدار از برای
این اطفال سؤال آبی میکنی عرض کرد که ای برادر مکرر از ایشان طلب آب کردم و بغیر از تیر و شمشیر
جوابی نشنیدم حسین ؑ از عباس این سخن شنید و از خود را بگریه بلند کرد عباس عرض کرد که ای برادر

ایضاً از روایت عبدالله اهوازی

چون صبح بر آمد من بسوی ایشان میرفتم و آب با ورم هر قدر ممکن شود هر چند یک مشک از برای اهل حرم باشد چون حسین این سخن بشنید مسرور گردید و عباس را دعای خیر کرد و گفت شکر الله سعیک خدا سعی ترا جزا دهد و من هم این سخنان را می شنیدم پس بجای خود بر گردیدم عمر بن سعد را باین امر خبر دادم پنج هزار نفر دیگر بسرداری خولی بن یزید با مداد ما فرستاد پس مستعد و منتظر بودیم تا انکه روز داخل گشت و عباس مانند آفتاب از افق خیمگاه بسوی شریعهٔ فرات خارج گردید و سپاه ما مانند مور و ملخ دور او را گرفتند و او را تیر باران نمودیم بطوری که مانند خار پشت پر براو برد و بدن او از چوب و پیکان تیر پر گردید و ابدا اعتنائی بان نکرد و میمنه و میسرهٔ لشکر ما را برهم زد و داخل فرات گردید و مشک خود را پر کرده و سرانرا محکم بست و بدون انکه خود آب بیاشامد بیرون امد پس صیحه بر لشکر خود زدم که وای بر شما اگر حسین یک قطره ازاین آب بیاشامد همه این بزرگی شما نزد او مانند کوچک شما شود و احدی را زنده نگذارد پس همه ان لشکر یکدفعه براو حمله کردند و مردی از طایفهٔ ازد ضربتی بر دست راست وی زد و انرا قطع کرد پس شمشیر را بدست چپ گرفت و برما حمله کرد و مشک آب بر شانهٔ او بود و جمعی کثیر را از شجاعان و دلاوران ما بکشت و از خانه زین بروی زمین بریخت و ما را هم وحشتی نبود مگر انکه مشک ابرا پاره کنیم پس من شمشیر خود را از برای مشک فرود اوردم و او ملتفت شده بر من حمله کرد پس شمشیر را بدست چپ او زدم و دست چپ او با شمشیر بپرید پس دیگری عمودی از اهن بر فرق او بنواخت که مغز او بر کتفها و جاری گردید و از بالای اسب بر زمین افتاد و او از خود برها اخاه واحسیناه وا ابتاه واعلیاه براورد که ناگاه حسین مانند شهبازی که بر صید خود فرود اید برسید و هفتاد نفر از معاریف ما را بکشت و میمنه و میسرهٔ ما را درهم شکست و همگی رو بهزیمت گذاشتیم پس برگردید و بنزد برادر خود عباس برفت و او را مانند شیری که فریسهٔ خود را میربایند برداشت و در میان کشتها گذاشت و براو نوحه و گریه کرد و نوحه و صیحه از مخدرات حرم بطوری بلند شد که یقین کردیم که ملایک وجن با ایشان میگریند و زمین برما موج میزند پس حسین را دیدیم که بسوی ما میاید والله او را چنان گمان کردیم که پدرش علی بن ابیطالب است پس ما را مانند گوسفند متفرق کرد و روبسوی

الغصن الثانی من الفصل العاشر

الغصن العاشر من الفصل الرابع

شریعهٔ

تتمه روایت عبدالله اهوازی

شریعه فرات آورده داخل آب کرده بود و برفت تا آنکه آب بر رکاب او رسید پس با اینکه آب را مائل
ناگاه اسب او سر بجانب آب برد و آن جناب اسب را بر خود مقدم داشت و لجام از سر آن برداشت تا آنکه
آن حیوان تا آسودگی آب بیاشامد و خود دست از آب برداشت با از اشتداد عطش و شدت حاجت
بآب چون این حالت ایثار و سخاوت در او دیدم ملتفت این شریفه کرده بودم که خداوند پدر او علی
بن ابیطالب را در آن مدح کرده و فرموده که و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی دیگران
را بر خود مقدم میدارند هرچند که خود شان در شدت باشند پس تعجب کردم و گفتم که حقا پسر
رسول خدا همین که در این شدت تشنگی حیوانی را بر خود مقدم میدارد بعد از تو کسی زنده نماناد
و با مشاهده اینحال شقاوت بر من مستولی شده مردم را تحریص و ترغیب بر مقاتله او کردم و کسی
جرأت بر مقاتله نکرد پس با خود گفتم که اگر همانا آب خورد جمیع ما را خواهد کشت پس شیطان دروغی
در دهان من گذاشت که گفتم یا حسین در باب زنان و عیال و اطفال خود را که هتک حرمت ایشان
نمودند و خیمه ها را تاراج و غارت کردند پس این سخن بشنید مضطرب گردید و با لب تشنه از فرات
بیرون آمد و خیام و عیال را سالم دید دانست که آن کلام از روی مکر و حیله بوده و اراده رجوع
بفرات نمود دیگر بار و متمکن نگردید پس ایشان او جاری شده بگریست و من بر حسن تدبیر خود براو
بخندیدم و مکافات آن این است که میبینی عبدالله اهوازی راوی خبر گوید که چون این حکایت
شنیدم دلم آتش گرفت و بآن مردود مطرود بدتر از یهود گفتم راست گفتی بنشین تا آنکه از برای تو غذا
بیاورم پس داخل خانه شده شمشیر خود را صیقل داده بیرون آوردم چون سیف را دید گفت مهمان
وضیف را شما چنین اکرام مینمائید گفتم آری اکرام کشندگان حسین ع نزد ما اینست پس خدام و
غلامان مرا امداد کرده او را کشتیم و باتش دنیا پیش از آتش آخرت سوزانیدیم
لعنة الله علیه و علی القوم الظالمین

ایضا ذکر بعضی از ابیات مرثیه حضرت ابوالفضل علیه السلام جودی خراسانی گوید

ودیدم

ازابیات مرثیهٔ ابوالفضل ع

راست در عرصهٔ ایجاد لوای غم شد — تا حسین را کمر از پشت برادر خم شد
تا در افتاد ز پا گفت قضا زینب را — قسمت تو ستم فرقهٔ نامحرم شد
آه از آندم که شه آمد به سر کشتهٔ او — در دم آخرش از خون جگر همدم شد
آه از این قد رسا حیف از این دست بلند — که قلم شد ز غم و خون بدل عالم شد

وله ایضاً

زینب زین چو افتاده شکسته از بار غم پشتم — زجا خیز ای که در هر غم بدی پشت و پناه من
بهر عضوت کرا گریم دست از عضو جدا باشد — کدامین سان دل کشته چنین ای بی پناه من

میرزا محمد علی رائی جارمی متخلص بچاکر گوید

دستهای جعفر طیار شد جدا — شد دو دست این قلم در کربلا
این علمدار از بند در کارزار — بهر آب از صغیر شرمسار
این علمدار ار دو دستش شد قلم — از خجالت رو نکرد اندر حرم
این علمدار شه خیر الانام — کشته شد لیکن بود تشنه کام
در لب نهر این علمدار حسین — داد جان لب تشنه از تیغ و سنین
این علمدار رسول کبریا — نعش پاکش کرد طیران در هوا
این علمدار عزیز ذوالجلال — نعش از سم فرس شد پایمال

میرزا عمان سامانی اصفهانی در مثنوی گنجینهٔ الاسرار گوید

روز عاشورا بچشم پر ز خون — مشک بر دوش آمد از شط چون برون
شد بسوی تشنه کامان ره سپر — تیرباران بلا را شد سپر
پس فرو بارید بر وی تیر تیز — مشک شد بر حالت او اشک ریز

اشک

از ابیات مرثیه ابو الفضل ع

اشک چندان ریخت بر روی چشم مشک   تا که چشم مشک خالی شد ز اشک

تا قیامت تشنه کامان ثواب   میخورند از زر شمران مشک آب

فخر الذاکرین ملا رضای رشتی متخلص بمجذوب گوید

رسانید خود را چو شهباز حق   ببالین وی دید نبهی رمق

تنی دید مانند جان در برش   مشبک پریشان چو مغز سرش

برادر چه کردی لوای مرا   بده گوش جانا نوای مرا

دگر از غمت طاقتم طاق شد   گلم رفت و گلشن پر از زاغ شد

تو سقا و لب تشنه کشتی شهید   امیدم بدی کشته ام تا امید

ترا بی جمال تو عالم سیاه   شده منخسفای مرا مهر و ماه

که بنموده دست نوازش جدا   نبودش مگر خوف روز جزا

وله ایضا

رسید ناله در حرم   بگوش شاه محترم   اخی بیا تو در برم   نگر بحال مضطرم

شنید آن امیر حق   بیک قدم نمود طی   بگفت امدم زپی   فدای قامت شوم

زدل کشید ناله   برخ فشاند هاله   ز اشک همچو لاله   نمود سرخ دشت و یم

تمام بلبلان من   الهی ز گلستان من   تو قاسم جوان من   تو اکبر و تو جعفرم

توهم شدی بخون طپان   غمت مرا بدل نهان   زجای خیز بکن زمان   بدست که این علم

سکینه در خیال تو   مرا غم وصال تو   چگونه بی جمال تو   بخیمه روی آورم

وله ایضا در همین معنی بهمین وزن

چو شد بخاک و خون طپان   جمال ماه هاشمی   رسید باز بر غمم   شه شهید ماتمی

از ابیات مرثیهٔ ابو الفضل

کرفت دست بر کمر	کشید ناله از جکر	اخی ز داغ تو مرا	سپاه کشته عالمی
توئی غریب بجرخون	شدم غریب من کنون	دکر نمانده مونس و	نه غمکسار و همدمی
ببین تمام کودکان	بخیمه العطش کنان	بجز علیل بیکس	باین حرم محرمی

ایضا فخر الذاکرین محزون رشتی کوید

شه لب تشنه چو اندر بر سقا امد — دید جانش بلب اندر لب دریا امد
دید بیدستی او کرد چنان اه و فغان — که مشوش بجنان نخلهٔ طوبی امد
تنگ بگرفت قد سرو علمدارش را — که زلزل لطف عرصهٔ عنبری امد
کرد از قامت او شور قیامت بر پا — کاندر اندشت بلا محشر کبری امد
دید چون روی منیرش شده از خون گلگون — روز اندر نظرش چون شب یلدا امد
مغز سر کوفته و دست جدا از بدنش — وا اخا کفت دلش سیر ز دنیا امد
کفت ای جان برادر کمرم بین شد خم — چه جراحت که باین قامت عنا امد
روکنم بی تو چه سان جانب این خیل زنان — خواهران همه را سیرش مهیا امد

استاد الشعراء اختر طوسی کوید

عباس شبل شیر خداوند کافیاب — هر صبح بوسه اش بلب راستان دهد
دریای جود و بذل ابو الفضل کز رواق — خجلت ز فر خویش بقصر جنان دهد
چرخ جلال ماه بنی هاشم انکه نور — از رای و روی بمهر و مه و اسمان دهد
باب الحوائج است و هر انکو زباب او — هر حاجتیکه کرد تمنا همان دهد
اندر ره برادر خود غیر او کسی — نشنیده ام کرش بربلا در جهان دهد
سوی فرات اید و شرم اید که اب — تسکین تشنکی زبان در دهان دهد
دستش جدا شود ز تن ناتوان و باز — پهلو برمح و پشت بکرز کران دهد

نوحه علی اکبر

از ابیات فخر الذاکرین

از ابیات اختر طوسی

ش

از ابیات مکر و غدر بنی امیه

سفاکی ندیده بجز وی که در جهان … جان تشنه کام در لب بی‌وان دهد

وقعه بیستم در ذکر مصیبت عظمی و وقعه کبرای شهادت خامس آل عبا

سید حیدر حلی در مکر و غدر بنی امیه و قتل آل هاشم و شهادت حضرت حسین علیه السلام گوید

وقایع عاشورا

سید حلی هم از قصیده

فسل عبد شمس هل یری جرم هاشم … الیه سوی ما کان اسداه من ید

فکیف جزیتم احمدا فی صنیعه … بسفک دم الاطهار من آل احمد

غداة ثنا بالغدر منها الیهم … تطالعهم من اشأم اثر انکد

ولا مثل یوم الطف لوعة واجد … وحرقة حران وحسرة مکمد

غداة ابن بنت الوحی خر لوجهه … صریعا علی حر الثری المتوقد

درت آل حرب انها یوم قتله … اراقت دم الاسلام فی سیف ملحد

وان اکلت هندیة البیض شلوه … فلحم کریم القوم طعم المهند

وان لم یشاهد قتله غیر سیفه … فذاک اخوه الصدق فی کل مشهد

لقد مات لکن میتة هاشمیة … لهم عرفت تحت القنا المتقصد

کریم ابی شم الدنیة انفه … فاشممه شوک الوشیج المسدد

وقال قفی یا نفس وقفة وارد … حیاض الردی لا وقفة المتردد

رای ان ظهر الذل اخشن مرکب … من الموت حیث الموت منه بمرصد

فاثر ان یسعی الی جمرة الوغی … برجل ولا یعطی المقادة من ید

لقد وضعت اوزارها حرب هاشم … وقالت قیام القائم الطهر موعدی

امام الهدی سمعا وانت بمسمع … عتاب مثیر لا عتاب مفند

فدا لک نفسی لیس للصبر موضع … فتغفی وما من مسکة للتجلد

از ابیات تنهائی حضرت بعد از شهداء

وَنَقْعُدُ عَنْ حَرْبٍ وَأَيُّ حَشًى لَكُمْ ... عَلَيْهِمْ بِنَارِ الْغَيْظِ لَمْ تَتَوَقَّدِ
نَعَمْ وَعَلَيْهِمْ جَرِّدُوا السَّيْفَ وَانْصِفُوا ... لِنَفْسِكَ مِنْهُمْ بِالْحُسَامِ الْمُجَرَّدِ
وَكَمْ هَتَكُوا مِنْكُمْ خِبَاءَ لِحُرَّةٍ ... عِنَادًا وَدَقُّوا مِنْكُمْ عُنُقَ أَصْيَدِ
وَلَا نَصَفَ حَتَّى تُوطِئُوا الْخَيْلَ هَامَهُمْ ... كَمَا أَوْطَئُوهَا مِنْكُمْ خَيْرَ سَيِّدِ
وَلَا نَصَفَ إِلَّا أَنْ تُقِيمُوا نِسَاءَهُمْ ... سَبَايَا لَكُمْ فِي مَحْشَدٍ بَعْدَ مَحْشَدِ
تُبِيدُونَهُمْ عَطْشَى كَمَا قَتَلُوكُمْ ... ظِمَاءً قُلُوبٍ حَرُّهَا لَمْ تُبَرَّدِ

فخر الذاکرین محزون رشتی در همین معنی گوید

ظلمی که بر شهید ره ذو الجلال شد ... بیرون ز فکر و وهم و قیاس و خیال شد
تا دست روزگار رسید آنچه خواست کرد ... از مکر و غدر و جور روا نا بجال شد
لب تشنگان فاطمه ممنوع از فرات ... بر مردمان طاغی و باغی حلال شد
از باد ناگهان اجل گلشن نبی ... از پا فتاده قامت هر نونهال شد
بستان فاطمه شده یکجا تهی ز گل ... سر را توجهی بیمین و شمال شد
از همرهان ندید تنی برکشید آه ... گفتا ز داغشان قد سروم چو دال شد
یا رب تو واقفی که برای رضای تو ... مقتول کینه اکبر نیکو خصال شد
احباب کشته و اصحاب غرقه خون ... در خاک اوفتاده بنام جمال شد

تنهائی حضرت بعد از اصحاب و فتیان هاشمیه
و آمدن ملائکه و جن بنصرت و اذن ندادن آنجناب

در تمام گوید حضرت ابو عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه با وجود رنج بیداری شب و تعب سواری روز و مصیبت مرگ برادر و پسر و کربت غربت و اندوه اسیری اهل بیت

نزول ملائکه بنصرت انحضرت

رسول و شدت عطش و الم جراحت و سورت کرما و کثرت اعدا و فقدان اعوان و انصار بشوق لقاء پروردگار در مقابل ان لشکر جرار یکه و تنها تن بمرگ داده و سر بر کف دست نهاده با دلی ثابت و عزمی بشهادت راسخ اتمام حجت را او ز برداشته فرمود هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا هل من معین یرجو ما عند الله باعانتنا هیچکس باشد که شر دشمنان از حرم رسول دفع کند هیچ خدا پرستی باشد که ما را بفریاد رسد و یاری دهد تا از خدا پاداش نیکو یابد السنه از نشکد لان کر جواب نگفت امام از چپ و راست دید نکریست احدی از اصحاب و برادران و بنی اعمام ندید فی درر النظیم ان الله اهبط الیه اربعة الف ملک و خیره بین النصر علی اعدائه و لقاء رسول الله صلی الله علیه و اله فاختار لقاء رسول الله و از کتاب درر النظیم فی مناقب ائمة اللهامیم که در احوال حضرت ختمی مرتبت و ائمه اثنی عشر علیهم السلام است از تالیف جمال الدین یوسف بن حاتم الشامی العاملی از تلامیذ محقق اول و علی بن طاوس ره گفته اند که در کتاب خود از مدینة العلم صدوق و اربعین سید بن طاوس و غیرهما من الکتب المعتبره نقل کرده و سید بن طاوس ره اجازه باو نوشته نقل کرده است که چهار هزار ملک بر حسین علیه السلام فرود امدند و مخیر شد بین نصرت بر اعدا و لقاء رسول خدا انحضرت ملاقات جد بزرگوار خود را اختیار فرمود و از کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود منصور ملک با چهار هزار از ملائکه بنصرت انجناب فرود امدند امام اجازت نفرمود باسمان برفتند و بار دیگر بازگشتند تا شرف رخصت ریابند امام را شهید دیدند فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة ملائکه پریشان موی و کرد الوده هم بدان خاک پاک بماندند و تا روز قیامت بدان غریب مظلوم نوحه و گریه کنند فلا یزوره زائر الا استقبلوه و لا یودعه مودع الا شیعوه چون کسی بزیارت رود باستقبال ایند و چون بازگردد مشایعت نمایند در بیماری عیادت وی کنند و از پس مرگ بر جنازه او نماز گذارند و از خدا و ندا مرزش او طلبند تا حضرت قائم صلوات الله علیه ظهور فرماید و در منتخب گوید نقل ان الحسین لما کان فی موقف کربلا اتته افواج من الجن الطیاره این هنگام از قبایل جن در حضرت حسین علیه السلام حاضر شدند

سؤال و جواب فوج جن با آنحضرت

و عرض کردند یا اباعبدالله ما همگان انصار توئیم اگر اجازت می‌فرمائی بمقاتلت این قوم روم و این کافران را بجمله بکشیم حسین ایشانرا بدعای خیر یاد کرد و فرمود انی لا اخالف قول جدی رسول الله ص حیث امرنی بالقدوم علیه عاجلا من فرمان جد خود رسول خدا را مخالفت نخواهم کرد مرا معجلا بسوی خویش طلب فرموده و من الان آنحضرت را در خواب بدیدم مرا بسینه خود بچسبانید و میان هر دو چشم مرا بوسه داد و فرمود ای حسین ان الله عز و جل قد شاء ان یراک مقتولا ملطخا بدمائک مخضبا شیبک بدمائک مذبوحا من قفاک خداوند متعال میخواهد ترا کشته و در خون خویش آغشته ببیند در حالتیکه محاسن تو از خون تو در خضاب باشد و ترا از قفا سر بریده باشند و قد شاء الله ان یری حرمک سبایا علی اقتاب المطایا و همی خواهد بر بیند اهل بیت ترا اسیر کرده‌اند و بر جهازهای اشتران بر نشانند و انی و الله ساصبر حتی یحکم الله بامره و هو خیر الحاکمین و من سوگند باخدای رضا بقضا داده‌ام و بر آنچه حکم فرموده شکیبا میباشم چه اوست بهترین حکم کنندگان

استشهاد حضرت حسین علیه السلم و بیتابیهای کربلا

بحر العلوم علیه الرحمه گوید

لهفی علی الال صرعی فی الطفوف و ما	غیر العلیل بذاک الیوم سالمه
اغنم یوم به حمت ملاحمهم	ثم انجلی و هم قتلی غنائمه
حزن طویل ابی ان ینجلی ابدا	حتی یقوم بامر الله قائمه

شیخ علی بن شیخ جعفر گوید

الا یا کربلا کم فیک بدر	علاه الخسف من قبل التمام
و کم من ال احمد من ابی	قضی ظماء و لج الماء طامی

از مصیبت حضرت علی اکبر مقتولا

از ابیات ... الصواعق

بقیه

بیتابی حضرت سجادؑ

بِنَفْسِی کُلَّ اَبْلَجَ مِنْ قُرَیْشٍ	اَنْتُمُ الْاَنْفُ مَعْرُوْنَ الْفِطَامِ
عَلَی الرَّمْضَاءِ دَامِی النَّحْرِ عَانٍ	وَلَا ظِلَّ لَهُ غَیْرُ الْقَتَامِ
وَمَا لَکَ عُصْبَةٌ لَمْ تُرْعَ اِلَّا	لِاٰلِ اللّٰهِ فِی الشَّهْرِ الْحَرَامِ
فَهٰذَا مُوْثَقٌ عَانٍ وَهٰذَا	عَلِیْلٌ لَا یُفِیْقُ مِنَ السِّقَامِ
وَذَاکَ مُجَرَّعٌ کَاْسَ الْمَنَایَا	بِضَرْبِ السَّیْفِ اَوْ رَشْقِ السِّهَامِ

ثاقب در تحمید ابیات محتشم گوید

در دشت کربلا ز بدنهای کشتگان	جای نشان نبود بجز خنجر و سنان
گفت این سخن ملائکه با چشم خونفشان	کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان

غالم تمام غرقه دریای خون شدی

ایضاً بند دیگر گوید

شد جوی خون روانه در آن دشت همچو آب	هر سو فتاده تشنه شهیدی با فتاب
شد شش جهت بزلزله و چرخ در شتاب	نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب

از بس شکستها که بارکان دین رسید

فی الدمعۃ الساکبۃ قد ورد فی کثیر من الکتب انہ لما قتل اصحاب الحسینؑ و اخوتہ و اقاربہ و ولدہ التفت الحسین علیہ السلام عن یمینہ و شمالہ فلم یر حولہ احدا من اصحابہ و لا من اولادہ و اخوتہ و لا من اقاربہ رفع رأسہ الی السماء و قال اللّٰھم انک تریٰ ما یصنع بولد نبیک ثم جعل ینادی ھل من راحم یرحم آل الرسول المختار ھل من ناصر ینصر الذریۃ الاطھار ھل من مجیر لابناء البتول ھل من ذاب یذب عن حرم الرسول ھل من موحد یخاف اللّٰہ فینا ھل من مغیث یرجو اللّٰہ فی اغاثتنا فارتفعت اصوات النساء بالعویل فخرج علی بن الحسین زین العابدین علیہما السلام الروایۃ و فی البحار ثم التفت الحسینؑ عن یمینہ فلم یر احدا من الرجال و التفت عن یسارہ فلم یر احدا فخرج علی بن الحسین

شمشیر برداشتن سجاد

زین العابدین وکان مریضا لا یقدر ان یقل سیفه وام کلثوم تنادی خلفه یا بنی ارجع فقال یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله فقال الحسین علیه السلام یا ام کلثوم خذیه لئلا تبقی الارض خالیة من نسل آل محمد. چون از اصحاب و فتیان هاشمیه کسی نماند و همه انصار حسین علیه السلام فیض شهادت را دریافت کردند حضرت با نگاهی بیمین ویسار خود نمود و سر باسمان برداشت و کسب را الهی تو میدانی که بفرزند پیغمبر تو چه کردند آنگاه ندا برداشته فرمود آیا رحم کننده هست که آل رسول مختار را رحم کند و یاری دهنده هست که ذریه اطهار را نصرت نماید حضرت زین العابدین چون بانک پدر را اصغا نمود اگرچند از کمال ناتوانی حمل سیف وسنان نتوانست کرد شمشیر برداشته افتان و خیزان طریق میدان پیش داشت ام کلثوم از قفاء او با نک برداد که ای فرزند باز فرمود ای عمه دست باز دار مرا تا پیش روی پسر پیغمبر قتال کنم حسین علیه السلام فرمود ای ام کلثوم باز دار او را تا جهان از نسل آل محمد تهی نکردد

سید محمد قطیفی رحمه الله گوید

واستشعر العباد فاجهد نفسه	ثقل الحسام وما له مقدور
فراه یکبو تارة ویقوم اخری	متقلا وحسامه مشهور
فدعاه یا غوثا لایامی هل اردت	فنا ثها عد فالعدو کثیر
فلئن قتلت فلست تغنی عن نجی	وتعطل التهلیل والتکبیر
الوی التلاح وقل متی خطب دهی	لله عاقبة الامور نصیر

جودی خراسانی گوید

ای که بر نخل امامت تو بسی از ثمری	نیست در مجر و لا بی چو تو یکتا گهری
بکذر از رفتن میدان تو ای در یتیم	که پس از من بر یتیمان تو بجای پدری
داغ مرگ علی اکبر کمرم را بشکست	طاقتم نیست دگر ما تم چون تو پسری

را زخود کو بمن امروز کہ فردا ابن قوم	نکذارند نمانی تو بکویم کہ زہی
نہ ہمین غم بتو بار است چہل منزل راہ	تا چہل سال دیکر تیر بلا را سپری
برہ شام بود نان تو از خون جکر	نیست از آب روان بہر تو جز چشم تری
بتماشای تو زینب و کلثوم و رباب	مردم کوفہ در آیند بہر بام و دری
خلق بنشستہ سر کرسی زر تو در بزید	تو بپا تا بتو کی او فتد او را نظری

بیان کیفیت وصول ودایع امامت بامام علیہ السلام

مکشوف باد آنچہ از اخبار معلوم میشود کیفیت وصول ودایع امامت بامام بر دو طریق است یکی ودایع و اسراریست کہ باید بدون واسطہ از امام سابق بامام لاحق برسد و کسی دیکر در میانہ واسطہ نتواند بود مثل اسم اعظم و بعضی از ودایع و اسرار مخصوصہ و دیکر آنکہ در بعضی موارد بجہت تقیہ و اخفاء امر امامت یا بجہت تعیین الامام توسط کسی دیکر میرسد چنانچہ ہر یکی از این مذکورات از ملاحظہ اخبار احوال ائمہ علیہم السلام کہ نقل تمامہا از وظیفہ این وجیزہ خارج است معلوم میشود

پس ہکذا بود در حق حضرت سجاد علیہ السلام

بعضی از ودایع بدون واسطہ از خود حضرت حسین علیہ السلام و بعضی بتوسط سہ نفر از نسوان طاہرات اہل بیت رسالت بآنحضرت رسید چنانچہ شیخ متبحر علامۃ المقبول عند الخاصۃ والعامۃ ابو الحسن علی بن الحسین المسعودی از اجلاء علماء امامیہ کما فی مقدمۃ البحار و خاتمۃ المستدرک و ریاض العلماء و روضات الجنات و کما ہو ظاہر من کتاب اثبات الوصیۃ پس ہیچ وجہ اعتنائی بتردید صاحب مقامع الفضل کہ در حق او کفتہ کلامہ فی مروج الذہب ظاہر فی کونہ عامیا او شیعیا متعصبا و اشتباہ صاحب عبقات الانوار کہ در مجلد طیر او را در عداد علماء عامہ شمردہ و بعد از نقل ترجمہ او از فوات الوفیات و طبقات فقہای شافعیہ کفتہ و قیل انہ کان معتزلی العقیدۃ نحوا لہذلی

حاشیہ: وقت عاشورا اطلاع
تفصیل
کیفیت وصول ودایع بامام علیہ السلام
کیفیت وصول ودایع (۱) بحضرت سجاد علیہ السلام

کیفیت وصول ودایع بحضرت سجاد

وصیت ظاهره بام سلمه

وصیت ظاهره بفاطمه کبری

در اثبات الوصیة که از جملهٔ کتب فائقهٔ از علامهٔ مجلسی علیه الرحمة است کما فی الفیض القدسی

گوید ثم احضرای الحسین ؑ علی بن الحسین وکان علیلا فاوصی الیه بالاسم الاعظم ومواریث

الانبیاء علیهم السلام وعرفه ان قد دفع العلوم والصحف والمصاحف والسلاح الی ام

سلمة رضی الله عنها وامرها ان تدفع جمیع ذلک الیه ودر بحار از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده که فرمود ان الحسین ؑ لما سار الی العراق استودع ام سلمة رضی الله عنها الکتب

والوصیة فلما رجع علی بن الحسین ؑ دفعتها الیه ودر جلاء العیون گوید که حضرت حسین ؑ

امام زین العابدین ؑ را طلب نمود واسرار امامت وخلافت را باو سپرد واورا خلیفه وجانشین

خود کردانید واورا وصیتها نمود چون حضرت از شهادت خود خبر داشت پیش از توجه عراق کتابها

وسایر ودایع انبیاء واوصیاء را بام سلمه زوجهٔ حضرت رسالت ؐ سپرد که چون حضرت امام زین

العابدین از کربلا برکردد باو تسلیم نماید چون حضرت سجاد علیه السلام بیمار بود وصیتنامهٔ را بفاطمه

دختر خود سپرد که بآنحضرت برساند چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول

است که چون هنگام شهادت حضرت حسین ؑ رسید دختر بزرگ خود فاطمه را طلبید ونامهٔ

پیچیده ووصیت ظاهرهٔ باو داد زیرا که حضرت سجاد علیه السلام مرض اسهال داشت ومردم گمان

نمیبردند که از آن مرض صحت یابد پس بعد از صحت آنحضرت فاطمه وصیتنامه را باو تسلیم کرد و

اکنون آن وصیتنامه نزد ما است ودر معتبرهٔ الثاکیة از کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده

که فرمود ان الحسین بن علی علیهما السلام لما حضره الذی حضره دعا ابنته الکبری فاطمة بنت الحسین ؑ

فدفع الیه کتابا ملفوفا ووصیة ظاهرة وکان علی بن الحسین علیهما السلام مبطونا معهم

لا یرون الا انه لما به فدفعت فاطمة الکتاب الی علی بن الحسین علیهما السلام ثم صار والله

ذلک الکتاب الینا یا زیاد قال قلت ما فی ذلک الکتاب جعلنی الله فداک قال علیه السلام فیه

والله ما یحتاج الیه ولد آدم منذ خلق الله آدم الی ان تفنی الدنیا الحدیث وشیخ اجل صدوق

علیه الرحمة در کمال الدین باسناد خود از احمد بن ابراهیم روایت کرده که گوید دخلت علی

حکیمة بنت محمد بن علی الرضا اخت ابی الحسن العسکری علیهم السلام بالمدینة فکلمتها من وراء

وصیت طاهره زینب کبریٰ

حجاب وسئلتها عن دینها فا انجاکه کوید فقلت لها فاین المولود فقالت مستور فقلت فالی من تفزع الشیعة فقالت الی الجدة ام ابی محمد علیه السلام فقلت لها اقتدی بمن وصیته الی المراة فقالت اقتدی بالحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام ان الحسین بن علی اوصی الی اخته زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام فی الظاهر وکان ما یخرج عن علی بن الحسین من علم ینسب الی زینب بنت علی سترا علی علی بن الحسین ثم قالت انکم قوم اصحاب اخبار اما رویتم ان التاسع من ولد الحسین یقسم میراثه وهو فی الحیوة **مؤلف کوید** این هم یک فضیلت خاصی است در مراتب علم حضرت صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها علاوه بر ان مراتب سامیه ومقامات عالیه که در ذیل وقایع شب عاشوراء مفصلا مذکور شد

ایضا استغاثه حضرت وعویل حرم عصمت وشهادت جناب علی اصغر بروایت ملهوف

شیخ عبد الصمد امام جمعه خانجی کوید

أنسى البرية كل رزء أكبر ... ذكرى علي بن الحسين الاصغر

جعلوا بلا غرض لحمر منية ... من جسمه غرضا بباض الخنجر

بابي هلال غاب عند طلوعه ... فاسال اجمرا دمعي من محجري

قمر عراه الخسف كم يصدورنا ... نار الاسى سطعت لهذا النير

والبيت حرم صيده مالي ارى ... قد حل قتل بني الصفا والمشعر

راموا بهم هدى اركان الهدى ... والهدي ينحر بالقنا والمشفر

اودي بحجر السبط ظمان الحشا ... فسقاه كف الجد ماء الكوثر

القى الحسين الى الهواء بجيمه ... فاحمر بالشفقين وجه الاخضر

ونظمت غر فرائدي في رزئه ... ما للعيون عقيقها لم تنثر

زینب کبریٰ و فضیلت ظاهره روز عاشورا

ودر نسخه بحار امذاء منه

خانجی الهمدانی از قصیده

از ابیات مرثیهٔ جناب علی اصغر ؑ

میرزا محمد تقی حجة الاسلام در شوق آتشکده گوید

شد چو خرگاه امامت چون صدف	خالی از دُرهای دریای شرف
شاه دین را گوهری بهر نثار	جز دُر غلطان نماند اندر کنار
شیرخواره شیر غاب پردلی	نعت او عبدالله و نامش علی
در طفولیت مسیح عهد عشق	انّی عبدالله گو در مهد عشق
بهر تلقین شهادت تشنه کام	از دم روح القدس در بطن مام
ماهی بحر لدنّی در شرف	ناوک نمرود امّت را هدف
داده یادش مام عصمت جای شیر	در ازل خون خوردن از پستان تیر
طفل خورد امّا بمعنی پیر سترك	کز بلندی خورد بنماید بزرگ
خود کبیر است ار چه بنماید صغیر	در میان سبعهٔ سیاره تیر
دید اصغر خفته در حجر رباب	چون هلالی در کنار آفتاب
چهرهٔ کودك چو در دی بر لب شد	شیر در پستان مادر نا پدید

سید رضی الدین علی بن طاوس طاب مضجعه در ملهوف گوید ولمّا رأی الحسین ؑ مصارع فتیانه واحبّته عزم علی لقاء القوم بمهجته ونادی هل من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله هل من موحّد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا هل من معین یرجو ما عند الله فی اغاثتنا فارتفعت اصوات النساء بالعویل چون حسین ؑ اصحاب و فتیان هاشمیه را کشته و بخون خویش اغشته دید خود بنفس نفیس عازم میدان جهاد گشته و مبارزت قوم را تصمیم داده آواز برداشت و فرمود هیچ کس باشد که شرّ دشمنان از حرم رسول خدا دفع کند هیچ خدا پرستی باشد که ما را نصرت در رسد و یاری دهد تا از خدا پاداش نیکو یابد البته از آن سنگدلان کس جواب نگفت این هنگام صدای حریم عصمت و طهارت بناله و عویل بلند کردید فتقدّم الی باب الخیمة وقال لزینب ناولینی ولدی الصغیر حتی اودّعه فاخذه

سوختن علی اصغر از تشنگی آتشکده

اسم کوکب عطارد است
منه

حضرت اسمعیل

در تاریخ هنوز شش ماه مدت افزون نداشت
منه

بازگشتن خون گلوی علی اصغر

وا ومی الیه لیقبله فرماه حرملة بن الکاهل لعنه الله بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزینب خذیه پس امام بسوی سرادق جلالت آمد بخواهرش زینب فرمود کو دلک صغیر مرا بیاور تا او را وداع بازپسین کنم پس آن طفل را بگرفت وخواست ورا ببوسد ناگاه حرملة بن کاهل اسدی تیری بینداخت وآن ناوک برحلقوم طفل آمد تمام ببرید قلت ولقد اجاد الشاعر فی قوله

وَمُنعَطِفاً هوی لِتَقبیلِ طِفلِهِ	فَقَبَّلَ مِنهُ قَبلَهُ السَّهمُ مَنحَراً

امام بخواهرش زینب فرمود بگیر این طفل را ثمّ تلقّی الدّم بکفیه فلمّا امتلأتا رمی بالدّم نحو السّماء ثمّ قال آنگاه هردو کف بزیر آن خون داشت وچون از خون پرشد بجانب آسمان فشاند وگفت وهوّن علیّ ما نزل بی انّه بعین الله اینها است بر من چند که هدف سهام ایزد واهی باشم چه خداوند این حمله را نگران است قال الباقر علیه السّلام فلم یسقط من ذلک الدّم قطرة الی الارض حضرت باقر علیه السّلام میفرماید از آن خون قطرهٔ بسوی زمین بازنیامد

ذکر حکمت بازگشتن خون گلوی علی اصغر بسوی زمین

بعضی همچون گمان کرده اند که علت بازگشتن خون علی اصغر این بوده که اگر قطرهٔ از آن خون بسوی زمین بازگشتی بلا نازل میشد ولی نه چنین است چه کرا افضل واشرف از خون گلوی علی اصغر خون گلوی اطهر خود حسین بود برروی زمین ریختند خداوند بجهت امتحان مهلت داد انّما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین واز روی خذلان قلیلا از کفر خود متمتع شده عاجلا بوط ملک قهار منکوب غضب شدند وکاین من قریة املیت لها وهی ظالمة ثمّ اخذتها والیّ المصیر واگر نه نزدیک بود از وقوع این ذنب اهبر دهیا وواقعه عظمی صرصر قهر الهی بکره اثر حمیت را کند

نزدیک شد بهم خورد اوضاع روزگار	گردد عیان بخلق جهان روز واپسین
ذرّات کاینات قرین فنا شدند	چون شد قران مهر رخش با مساکین

پس باقتضای حکمت کامله ربّ العالمین واز برکت وجود مقدّس بقیّة الله فی الارضین حضرت زین العابدین آن روز بر آن قوم طاغی عذاب الهی نازل نشد بلکه بدین جهت خون

از مثنوی آتشکده

کلوی علی اصغر و خون جراحات علی اکبر و خون قلب مطهر حسین علیهم السلام که حضرت بجانب آسمان افشاند بسوی زمین باز نگشت که ملائکه آسمان در شیشه هاء بهشتی تحفه و هدیه بسوی جنت بردند چنانچه در زیارت چهارم تحفة الزائر وارد است السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره السلام علیک یا وتر الله الموتور فی السموات و الارض اشهد ان دمک سکن فی الخلد و اقشعرت له اظلة العرش و بکی له جمیع الخلائق و بکت له السموات السبع و الارضون السبع الزیارة

چنانچه در مثنوی آتشکده باین مضمون اشاره شده

شه بیالا میفشاندان خون پاک	قطره زان بر نگشتی سوی خاک
پس خطاب آمد بکان ملا	کز فرود آئید در دشت بلا
بنگرید آن مرغ دستاموز عرش	کز چه سان در خون همی غلطد بفرش
ره که پیران سر نبودندش بجهد	چون کند طی یکشبه طفلان مهد
این نگارین خون که دارد بوی طیب	تحفه سوی حبیب است زحبیب
در ربائید این نگار پاک را	پرده کلتا زنید افلاک را
کابد اینک مهر پرور ماه ما	یکدم دیگر بهمها نگاه ما
در ربائید این گهرهای ثمین	کز نباید دانه زان بر زمین
بازدارید نهان در کنجبار	کز حبیب ماست ما را یادگار

و اسمعیل خان بروجردی در یک بیت درج کرده

ملک ربود و سوی آسمان بشد بفغان	بخلد بهر عزا گشت غازه حوران

نثر مصنف و احتجاج حضرت
و ایضا ذکر شهادت علی اصغر بروایت تذکرة الخواص

از قصاید مرثیهٔ جناب علی اصغر

سید حیدر حلی در تبلیغ پیام و استنهاض ولی امر علیه الصلوة والسلام و مصیبت محسن شهید و علی اصغر گوید

مَنْ حَامِلٌ لِوَلِيِّ الْأَمْرِ مَألُكَةً ... تَطْوِي عَلَى نَفَثَاتٍ كُلُّهَا ضَرَمُ

يَا بْنَ الْأُلَى يُقْعِدُونَ الْمَوْتَ إِنْ نَهَضُوا ... بِهِمْ لَدَى الرَّوْعِ فِي وَجْهِ الظُّبَا اللُّجُمُ

الْخَيْلُ عِنْدَكَ مَلَّتْهَا مَرَابِطُهَا ... وَالْبِيضُ مِنْهَا عُرَى أَغْمَادِهَا السَّأَمُ

هٰذِي الْخُدُورُ الْأَعْدَاءُ هَاتِكَةٌ ... وَذِي الْجِبَاهُ الْأَمْشُوجَةُ نَمِ

لَا تَطْهُرُ الْأَرْضُ مِنْ رِجْسِ الْعِدَى أَبَدًا ... مَا لَمْ يَسِلْ فَوْقَهَا سَيْلُ الدَّمِ الْعَرِمُ

أَعِيذُ سَيْفَكَ أَنْ تَصْدَى حَدِيدَتُهُ ... وَلَمْ تَكُنْ فِيهِ تَجْلِي هٰذِهِ الْغُمَمُ

نَهْضًا فَمِنْ بِيضِكُمْ هَامُ فَلَقْتُ ... ضَرْبًا عَلَى الدِّينِ فِيهِ الْيَوْمَ بِكُمْ

وَتِلْكَ أَنْفَالُكُمْ فِي الْغَاصِبِينَ لَكُمْ ... مَقْسُومَةٌ وَبِعَيْنِ اللهِ تُقْتَسَمُ

جُرْأَتُهُمْ إِذْ نُكُمْ أَنْ تُعَاجِلَهُمْ ... بِالِانْتِقَامِ فَهَلَّا أَنْتَ مُنْتَقِمُ

وَإِنَّ أَعْجَبَ شَيْءٍ أَنْ أُبَثِّكَهَا ... كَأَنَّ قَلْبَكَ خَالٍ وَهُوَ مُحْتَدِمُ

لَمْ تُبْقِ أَسْيَافُهُمْ مِنْكُمْ عَلَى ابْنِ تُقًى ... فَكَيْفَ تُبْقِي عَلَيْهِمْ لَا أَبَا لَهُمُ

فَحَمَلُ أُمِّكَ قِدْمًا أَسْقَطُوا حَنَقًا ... وَطِفْلُ جَدِّكَ فِي سَهْمِ الرَّدَى فَطَمُوا

فخر الذاکرین ملا رضای رشتی متخلص بمحزون گوید

ناوك تیر چو اندر عوض شیر آمد ... اصغر سوخته از زندگیش سیر آمد

روح از دست سلیمان بسوی جانان شد ... جسم اندر بغل مادر دلگیر آمد

چه فماطی که شده سرخ زخونابه حلق ... بی محابا بازخم نالهٔ شبگیر آمد

کای علی اصغر محروم چرا خاموشی ... گوئیا حلق ترا ضربت شمشیر آمد

ورنه کی تیر جدا میکند از تن سر را	بارک الله که جهانی تو تسخیر آمد

وله ایضاً

رباب پریشان ز داغ پسر	روان کرد سیلاب اشک از بصر
که ای طفل معصوم و مظلوم من	ز پیکان تیرت که داده لبن
چرا زرد شد روی گلنار تو	چنان بنگرم حلق خونبار تو
چرا لب فرو بسته از نوا	ز یاقوت لبها نما نغمه ها
مبر رو به پنهان من راز گو	گشا لب دمی دیده را باز کن
که دارد نشان صید اندر قماط	شود ذبح صیاد اندر نشاط
فدای نوای اصغر مه وشم	ز مژگان بزن آب بر آتشم
شدی فارغ ای اصغر شیرخوار	من و رنج و غمها این روزگار
در آغوش روح القدس راحتی	نداری نما درد کرخا جنی

وله ایضاً

علی اصغر ای مه انور	شده جدا زچه از بر من	من بینوا تو مادر	ولدی علی ولدی علی
بفدای روی نکو تو	دل من چو زنده زبوی تو	چکنم زدست عدو تو	ولدی علی ولدی علی
تو که بلبل چمن منی	تو که طوطی عدن منی	تو چو روح در بدن منی	ولدی علی ولدی علی
تو ضیا لبلبه نار من	زغمت بر فته قرار من	شده داغ هجر دو یار من	ولدی علی ولدی علی
بگشا تو کس و ناز کن	لب غنچه سته تو باز کن	زجفای حرمله راز کن	ولدی علی ولدی علی

ابو المظفر شمس الدین یوسف حنفی سبط بن الجوزی از اکابر علماء عامه که ترجمه او مفصلاً در استقصاء الافحام و مجلد ثانی غدیر عبقات الانوار از مصنفات حبر جلیل علامه قاطع شبه اللئام میر حامد حسین هندی قدس سره و مجلد اول روضات الجنات در ذیل ترجمه جدش ابو الفرج جمال

از ابیات مرثیہ جناب علی اصغرؑ

الدین عبد الرحمن الملقب بابن الجوزی مذکور است در تذکرۃ الخواص کو ید قال هشام بن محمد لما راهم الحسینؑ مصرین علی قتلہ اخذ المصحف ونشرہ وجعلہ علی راسہ ونادی بینی وبینکم کتاب اللہ وجدی محمد رسول اللہ یا قوم بم تستحلون دمی الست ابن بنت نبیکم الم یبلغکم قول جدی فی وفی اخی هذان سیدا شباب اهل الجنۃ ان لم تصدقونی فسئلوا جابرا وزید بن ارقم وابا سعید الخدری الیس جعفر الطیار عمی فناداہ شمر الشاعر تردالهاویۃ فقال الحسینؑ اللہ اکبر اخبرنی جدی رسول اللہ فقال رایت کان کلبا ولغ فی دماء اهل بیتی وما اخالک الا ایاہ فقال شمر انا اعبد اللہ علی حرف ان کنت ادری ما تقول فالتفت الحسین فاذا بطفل لہ یبکی عطشا فاخذہ علی یدہ وقال یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل فرماہ رجل منهم بسهم فذبحہ فجعل الحسینؑ یبکی ویقول اللهم احکم بیننا وبین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا فنودی من الهواء دعہ یا حسین فان لہ مرضعا فی الجنۃ

سید مهدی بحر العلوم قدس سرہ گوید

هَلْ مِنْ مُعِیْثٍ یُغِیْثُ الْآلَ مِنْ ظَمَأٍ	بِشُرْبَۃٍ مِنْ نَمِیْرٍ مَا لَهَا خَطَرُ
هَلْ رَاحِمٌ یَرْحَمُ الطِّفْلَ الرَّضِیْعَ فَقَدْ	جَفَّ الرَّضَاعُ وَمَا لِلطِّفْلِ مُصْطَبَرُ
هَلْ مِنْ نَصِیْرٍ مُحَامٍ اَوْ اَخِیْ حَسَبٍ	یَرْعَی النَّبِیَّ فَمَا حَامُوْا وَلَا نَصَرُوْا
تِلْكَ الرَّزَایَا لَوْ اَنَّ الْقَلْبَ مِنْ حَجَرٍ	اَصَمَّ کَانَ لِاَدْنَاهُنَّ یَنْفَطِرُ

ایضا ذکر شہادت علی اصغرؑ روایت از کتب اخبار ومقاتل شیخ علی بن شیخ جعفر رحمۃ اللہ علیہما گوید

اَلَا مَنْ مُبْلِغٌ عَنِّیْ قُرَیْشًا	بِبَطْحَاءِ الْمَشَاعِرِ وَالْحَرَامِ
لَاَنْتُمْ اَطْوَلُ الثَّقَلَیْنِ بَاعًا	وَاَبْعَدُ مَوْطِنًا عَنْ کُلِّ ذَامٍ
فَلَا حَمَلَتْ عَوَاتِقُکُمْ سُیُوْفًا	وَرَاْسُ السِّبْطِ فَوْقَ الرُّمْحِ سَامٍ

از ابیات مرثیه علی اصغر ؑ

وَلا رَكِبَتْ فَوارِسُكُمْ خُيُولاً … وَصَدْرُ السِّبْطِ مَرْضُوضُ العِظامِ
وَلا حَجَبَتْ كَرائِمُكُمْ خِيامٌ … وَرَحْلُ السِّبْطِ مَنْهُوبُ الخِيامِ
وَلا نَقَعَ الغَلِيلَ لَكُمْ رَواءٌ … وَنَجْلُ مُحَمَّدٍ فِي الطَّفِّ ظامِي
وَلا بَلَغَ الفِطامَ لَكُمْ صَبِيٌّ … وَيُذْبَحُ طِفْلُهُ قَبْلَ الفِطامِ

از ابیات اخضر طوسی

استاد الشعراء اخضر طوسی گوید

آن شهنشاهی که چون در کربلا دید از عطش … خشک گردیده است لبهای علی اصغرش
سوی میدان از حرم با صد غم و درد و کرفت … روی دست خویشتن مانند غلطان گوهرش
زان سپس آن حجت حق چون دهان غنچه باز … از پی اتمام حجت شد لب جان پرورش
گفت ای قوم لعین و شوم این طفل صغیر … بی گنه باشد ستمزده کرده کارا کبرش
در حرم از اضطراب این شیرخوار بی گناه … شیر خشکیده است در پستان محزون مادرش
جرعه آبی دهیدم تا برم از وفا … بر گلوی تشنه از برگ گل نازکترش
هرچه کرد اتمام حجت آن سلیل بوتراب … نه جواب آمد ز لشکر نه ز میر لشکرش
سوی آن طفل حزین افکند ناگاه ازکمان … حرمله تیری گران کرد بدپاره حنجرش
چون گذرا ز حنجر او کرد آن پرنده تیر … تا به پر بنشست بر بازوی باب مضطرش
داد چون لب تشنه جان آن طفل در آغوش باب … جد او سیراب کرد از آب حوض کوثرش

نقل کلمات مقاتل

در دمعة الساکبة گوید و فی بعض الکتاب ان زینب اخته ؑ اخرجت الصبی وقالت یا اخی هذا ولدک له ثلاثة ایام ما ذاق الماء فاطلب له من الناس شربة ماء فاخذه علی یدیه وقال یا قوم قد قتلتم شیعتی واهل بیتی وقد بقی هذا الطفل ویلکم اسقوا هذا الرضیع اما ترونه یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم قال فبینما هو یخاطبهم اذ رماه حرملة بن کاهل الاسدی بسهم فذبحه فی حجر الحسین ؑ و در نفس المهموم قال الازدی قال عقبة بن بشیر الاسدی قال لی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام ان لنا فیکم یا بنی اسد دما قال قلت فما ذنبی انا فی ذلک رحمک الله یا ابا

شهادت علی اصغر

جعفر و ما ذلك قال اتی الحسین علیه السلام بصبی له فهو فی حجره اذ رماه احدکم یا بنی اسد بسهم فذبحه فتلقی الحسین صلوات الله علیه دمه فلما ملأ کفیه صبه فی الارض ثم قال ربنا ان تك حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خیر وانتقم لنا من هؤلاء الظالمین ودر بحار ثم قال لا یکون اهون علیك من فصیل ودر احتجاج لما قتل اصحاب الحسین ع واقاربه وبقی فرداً لیس معه الا ابنه علی زین العابدین ع وابن آخر فی الرضاع اسمه عبدالله فتقدم الحسین ع الی باب الخیمة فقال ناولونی ذلك الطفل حتی اودعه فناولوه الصبی فجعل یقبله وهو یقول یا بنی ویل لهؤلاء القوم اذا کان خصمهم محمد ص قیل فاذا بسهم قد اقبل حتی وقع فی لبة الصبی فقتله فنزل الحسین ع عن فرسه وحفر للصبی بجفن سیفه ورمله بدمه ودفنه ثم وثب قائما وهو یقول کفر القوم وقدما رغبوا الابیات ودر نفس المهموم وقال محمد بن طلحة فی مطالب السؤل فرمله وحفر له بسیفه وصلی علیه ودفنه وقال هذه الابیات غدر القوم وقدما رغبوا الابیات ودر مهیج الاحزان گوید از حمید بن مسلم نقل شده که من با عسکر پسر زیاد بودم ونظر میکردم بسوی آن طفل که بر روی دست سید الشهداء شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد نورانی که نورش نور افتاب را فرو مینشانید پا برهنه زنان گاهی میافتاد وگاهی بر میخواست ومیگفت وا ولداه وا قتیلاه وا مهجة قلباه تا آمد بنزد آن طفل وخود را بروی او انداخت ودختران چند از خیمه بیرون دویدند وخود را بر روی نعش آن طفل شهید انداختند سید الشهداء با قوم در گفتگو بود چون این را دید بهمان حال بسوی آن زن رفت واو را موعظه ونصیحت کرد وبمدارا وملاطفت او را بخیمه بر گردانید از کسانیکه در دور دم بودند پرسیدم که کیست این زن گفتند ام کلثوم وآن دختران فاطمه وسکینه ورقیه میباشند

ایضاً از ابیات مرثیه جناب علی اصغر ع
میرزا عمان سامانی اصفهانی گوید

دست بگرفت کائنات اورا بدیل		وه چه طفلی ممکنات اورا طفیل	
ابنی کوثر ز شکر خنده اش		شمه خلد از رخ زیبنده اش	

از ابیات مرثیهٔ جناب علی اصغر ؏

ظاهرا از تشنگی بی تاب بود — باطنا سرچشمهٔ هر آب بود
این گهر از اشکهای پر زخون — می کند الماسها را لعل گون

شیخ علی پسر شیخ العراقی در مدراج المحبه گوید

لب و رخساره اش دیدان شد زرد — شده از تشنگی چون کهربا زرد
نه مادر شیر دارد نه پدر آب — نبودان طفل را از تشنگی تاب
همی بوسید روی چون گل او — همی بوئید مشکین سنبل او
بنا گه حرملهٔ آن شوم و گمراه — بدید آن ماه در آغوش آن شاه
بیاض گردنش چون لمعهٔ نور — بود رخشنده و پیداست از دور
سه پهلو تیری آن بی رحم و مردود — رها بنمود از کمان کینه اش زود
گلویش بُرد ره پیدا ز گوشش تا گوش — خوش الحان مرغ شه کردید خاموش

اسمعیل خان بروجردی متخلص بسرباز گوید

شهیکه از لمعات دل منور او — صد آفتاب تجلی کند ز منظر او
بپی بحر شرف عوض کرد عقل شریف — دری نیافت بپاکیزگی گوهر او
خاک تن را اب چشمش ساخت گل — بانک زد بر کوفیان سنگدل
قتل من واجب بود در این سفر — آخر این طفل صغیر خون جگر
سوخت جانش از پی یک قطره آب — از شرار تشنه کامی شد کباب
کافری بنهاد تیری در کمان — کفت از من قطرهٔ آبی ستان
چون ز پیکان بلا بگشود دست — آمد و بر حنجر اصغر نشست
باز شد دروازهٔ فیض آسمان — آمد ندا از آسمان با قدسیان
مو پریشان حوریان مه جبین — آمد ندا از باغ فردوس برین

از ابیات مرثیه علی اصغر ع

برکف هر حور جامی پر ز آب	جام شان چون ماه آب از آفتاب

سید مظفر علی خان ملک الشعراء گوید

بدامان پدر کرد بید در خون	گهر با قوت تر کرد بید در خون
ز قالب مرغ روحش کرد پرواز	طپید از غم دل شاه سرافراز
ز خونش دست خود را شاه تر ساخت	بسوی آسمان هر بار انداخت
یقین دارم من ای دادار قیوم	بنزدیک تو این فرزند مظلوم
ز خون ناقهٔ صالح بمقدار	نخواهد بود کم زنهار زنهار

میرزا سروش گوید

تیر بگذشت از گلوی نازکش	شاه را بشکافت بازو ناوکش
بازوی دست خدا را کرد چاک	گفت هم جن و ملک تبّت یداک
رفت از روی نفوس در آغوش باب	شه زد بدو ریخت بر رویش گلاب

میرزا محمد تقی حجة الاسلام در مثنوی آتشکده گوید

شیر گرفت آن طفل مهد اندر کنار	با فتد تیر در دل دیرپا قرار
آری آری مرگ شد دورش تمام	در کنار خود بود او را مقام
بردان مردا بسوی رزمگاه	کرد رو با شامیان روسیاه
گفت کای کافر دلان بدسگال	گر برو بیم بستند آب زلال
گر شما را من گنه کارم بپیش	طفل را نبود گنه در هیچ کیش
شاه در گفتار و کودک گرم خواب	کز نوک ناوکش داد تاب
در کمان بنهاد تیری حرمله	او فتاد اندر ملایک غلغله

مرثیه علی اصغر ع

سید مظفر علی خان از ابیات

سروش از ابیات میرزا

از مثنوی آتشکده

در بیان بعض از غامض مصائب المعصومین مذکور است

از شوی آتشکده

رست چون تیر از کمان شوی او | بر زنان بشست بر حلقوم او
چون در پیکان حلق تیر جا کرد از | سر به بازوی ید الله کرد باز
تا کمان زه خورده چرخ پیر را | کس ندیده دو نشان یک تیر را
شرکشیدان تیر و گفت ای داورم | داوری خواه از گروه کافرم
نیست این نوباوهٔ پیغمبرت | از فضیل ناقه کمتر در برت

وداع حضرت حسین علیه السلام با اهل بیت خود و اجتماع از غم مفارقت و تأثیر وداع منسوب بحضرت امیر علیه السلام است

شیئانِ لو بکت الدماءُ علیهما | عینانِ حتی تؤذنا بذهابِ
لم یبلغا المعشارَ من حقیهما | فقدُ الشبابِ وفرقةُ الاحبابِ

و در مضمون آن گفته اند

هر واقعه که میکند دلها خون | پیری و فراق باشد از آنها افزون
گردیده بر بند و حال گریه صدسالان | از عهدهٔ حق آن نیاید بیرون

وقیل ایضاً فی الوداع

لو کنتُ ساعةَ بیننا ما بیننا | وشهدتَ کیف نکرّرُ التودیعا
أیقنتَ أنّ من الدموع محدّثاً | وعلمتَ أنّ من الحدیث دموعا

ولبعضهم قال

[illegible]

فراق احباب از ابیات

ابیات وداع و فراق احباب

اخبار وداع و مفارقت احباب

لَو شُقَّ السَّتر مِن قَبرِ الأفاعی	أَحَبُّ إِلَیَّ مِن قَبلِ الوَداعِ

و بفارسی گفته‌اند

بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران	کز سنگ ناله خیزد وقت وداع یاران

در نظر اهل بصیرت و نزد اولوا الالباب روشن و هویدا است که اشد مصائب و سخت‌ترین نوائب غالم وداع و مفارقت احباب است و این رزیت بنحوی بر اهل محبت مؤثر است که ائمه علیهم‌السلام با آن صبر و تحمل که وقت شداید و نزول مصائب داشتند در وقت وداع و فرقت احباب بی‌اختیار شدید اظهار تألم نموده‌اند حضرت امیر علیه‌السلام در مصیبت صدیقه طاهره[۴] میفرماید

فراقک اعظم الاشیاء عندی	و فقدک فاطم ادهی الثکول

الابیات و حضرت حسن[۴] در وقت وفات گریست بکی عرض کرد یابن رسول الله اتبکی و مکانک من رسول الله[۳] الذی انت به و قد قال فیک رسول الله ما قال و قد حججت عشرین حجة ماشیا و سه مرتبه تمام مال خود را بفقراء قسمت کرده حتی یک نعل را خود برداشته و دیگری را بفقیر داده حضرت فرمود انما ابکی لخصلتین لهول المطلع و فراق الاحبة و حضرت حسین[۴] در وفات برادر بزرگوار حسن مجتبی علیه‌السلام میفرماید

فلیس حریباً من اصیب بماله	و لکن من واری اخاه حریب

و حسن و شاکوید حضرت رضا علیه‌السلام بمن فرمود انی حیث ارادوا الخروج بی من المدینة جمعت عیالی فامرتهم ان یبکوا علی حتی اسمع

بکاء در و دیوار در وداع مجاهدین اسلام

در روضة الواعظین از حضرت حسین علیه‌السلام نقل کرده که فرمود پدر بزرگوارم وقتیکه اراده حرب معاویه لعین داشت خطبه میخواند در بین خطبه مردم را تحریص بجنگ میفرمود جوانی از انصار از جا برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از فضیلت شهدا

ا سلام و مجاهدین در راه رضای خدا حضرت امیر ع بسیار مدح فرمود در این خصوص از انجمله فرمود ای جوان چون از غزوه ذات السلاسل با رسول خدا مراجعت نمودیم سیّد انبیاء بر ناقه خود سوار بود و مرا ردیف خود کرده بود پس من از انحضرت سؤال کردم از مرتبه شهداء و مجاهدین در راه رضای خدا حضرت رسول ص فرمود انّ الغزاة اذا همّوا کتب الله لهم برائة من النّار واذا تجهّزوا للغزاء باهی الله لهم الملائکة واذا ودّعوا اهلهم بکت علیهم الحیطان والبیوت ویخرجون من ذنوبهم کما تخرج الحیّة من سلخها **مؤلّف گوید** در وداع هر شهید در ودیوار بر مفارقت او بگریند پس چه طور گریست در وداع سیّد الشّهداء علیه السّلام در صحرای کربلا با اهل بیت خود

وداع شهداء مخصوص حسین

از اعظم مصائب بودن وداع حضرت ع

بمقتضای ملاحظات صائبه ومنامات صادقه از اعظم مصائب سیّد الشّهداء ع وداع انجناب است با اهل بیت خود اگرچه همه رزایای حضرت مثل فضاحت قرآن در درجه قصوی است ولی نسبت بیکدیگر بمقتضای مقام مانند ایات کریمه متفاوت است پس اگر شخص تصوّر کند حال ان جناب را که بعد از قتل همه اصحاب و اولاد اهل بیت خود را وداع میکرد و میدانست که بعد از اندکی گرفتار ان قوم بی رحم بود و اضطراب زنان طاهرات وبنات مخدّرات را ملاحظه بنماید که بجز ان سرور مظلوم پناهی ندارند وسی هزار تن دشمن خونخوار مهیّای قتل فرزند پیغمبر هستند میداند که ان ساعت از اعظم حالات وافجع ساعات ان حضرت بود و از بعضی منامات صادقه نیز معلوم میشود که بر دل مجروح خود سیّد الشّهداء و قلب مطهّر حضرت زهرا سلام الله علیها این مصیبت عظمی زیادتر مؤثّر شده چنانچه در مجلّد اوّل وقایع منام ذکر کرده ام ومرحوم علّامه نوری قدّس سرّه در دار السّلام و فیض قدسی در منام میرزا یحیی الابهری که مشتمل بر معجزه سیّد الشّهداء علیه السّلام و فوائد مهمّه است گوید میرزا یحیی میگوید چون در کربلا شب عید اضحی از زیارت حرم شریف بمنزل برگشتم خوابیدم ودر عالم رؤیا دیدم که گویا کسی میگوید که ملّا محمّد باقر مجلسی در داخل صحن تدریس میکند من گفتم کجا تدریس مینماید

خواهند

از رؤیای میرزا یحیی

بودن وداع حضرت از اعظم مصائب

کفت در طاق صفا سمت پائین پا با خود کفتم که بروم ببینم چه طور تدریس مینماید مستعجلاً برخواستم وداخل صحن شدم وخواستم با یوان داخل شوم کفتند طریق طاق از حجره ایست در طرف راست ایوان از آن در داخل شدم دیدم مسجدی است که تقریبا پانصد نفر از علما وفضلا نشسته‌اند ومنبری مشتمل بر دو پایه کذاشته شده مولانا مجلسی رحمه الله بر فراز منبر نشسته تدریس میکند وسمعته یقول اذا رایتم فی موضع قال الرضا علیه السلام لا تعملوا به الا ان تکشفوا حال رواته ثم اخذ فی الوعظ فوعظهم ثم شرع فی ذکر المصیبة فلما هم بها دخل شخص من داخل الحجرة وقال ان الصدیقة الطاهرة تقول اذکر المصائب المشتملة علی وداع ولدی الشهید فشرع فی ذکر تلک المصائب ودخل حینئذ فی المسجد من الوعاظ والتجار خلق کثیر فبکوا بکاء شدیدا لم ار مثله فی عمری ثم نزل الرؤیا

وداع حضرت با سکینه خاتون سلام الله علیها
شیخ ابراهیم عاملی رحمه الله کوید

وَاَصبحَ السِّبطُ محزوناً لمصرعهم ... واللیث یجزنه قلم الاظافیر
نهتَ للحربِ کالضرغامِ حین رای ... اشبالهُ بین اَنیابِ الخنازیر
فلو تراهُ علی متنِ الجوادِ وقد ... عَمَّ العداةَ بماضی العضب مطرور
رَایتَ غیثاً رُکاماً فوقَ عاصفةٍ ... یقُطُّ بالبرقِ اعناقَ الدیاجیر
فلاذ نعیاً وقد کانت سجیتهُ ... توسُّطاً بین اسرافٍ وتقتیر
وینثنی عن حیاض الموتِ نحوخبا ... علی بناتِ رسولِ اللهِ مزرورِ
فیبتدرنَ الی تقبیلِ راحتهِ ... وهو الجدیرُ بتعظیمٍ وتوقیر

در شنوای تشکده کوید

ماند تنها چون بمیدان بلا ... ازس یاران خدیو کربلا

وداع حضرت با سکینه خاتون

سرّ توحید خداوند ودود ... شد مجرّد از اضافات وحدود

سوی خرگاه امامت تافت رو ... روز روشن خور بمغرب شد فرو

خواهران چون عقد در بستند صف ... گرد آن شه گوهر درج شرف

دختران چون اختران روشنش ... انجمن گشتند در پیرامنش

نو صبیّه زان شهنشاه حجاز ... حقّه لب بر تکلّم کرد باز

چون شوم من کشته در دست عدو ... سینه تنگ آمد وبخراشید رو

دختِ شه یار بد بود امن کهر ... گفت استسلمت للموت ای پدر

گفت چون ندهد کسی تن مرگ تن ... ای بلاکش دختر مه روی من

که نه یاری ماند ونه یاورش ... رفته عبّاس وعلی اکبرش

در بحار گوید در بعضی از کتب وارد شده انّ الحسین ؑ لمّا نظر الی اثنین وسبعین رجلاً من اهل بیته صرعی فالتفت الخیمة ونادی یا سکینة یا فاطمة یا زینب یا امّ کلثوم علیکنّ منّی السّلام چون حسین ؑ بابدان هفتاد ودو تن از شهداء نظاره کرد بسوی خیام حرم ملتفت شد وندا در داد که ای سکینه ای فاطمه الخ برشما از من سلام باد فنادته سکینة یا ابه استسلمت للموت فقال کیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین پس سکینه عرض کرد ای پدر تن بمرگ در دادهٔ حسین ؑ فرمود چگونه تن بمرگ در ندهد کسی که یار ویاور ندارد فقالت یا ابه ردّنا الی حرم جدّنا سکینه عرض کرد ای پدر ما را بسوی مدینه که حرم جدّ ماست باز گردان فقال هیهات لو ترک القطا لنام انحضرت بدین مثل عرب تمثّل جست فرمود اگر مرغ قطا را دست باز میداشتند در آشیان خود آسوده میخفت فتصارخن النّساء فسکّتهنّ الحسین علیه السلام پس اهل بیت بانگ صرخه وعویل برداشتند وحضرت ایشان را ساکت نمود وابو الفرج گفته وعبد الله بن الحسین مادرش رباب دختر امرئ القیس است وهمان است که ابو عبد الله الحسین علیه السلام در حقّ او فرموده

لَعَمرُكَ اِنَّنی لَاُحِبُّ دَارًا ... تَکُونُ بِها سُکَیْنَةُ وَالرَّبابُ

وداع حضرت با سکینه خاتون

وداع حضرت با سکینه خاتون

اُحِبُّهَا وَاَبْذُلُ جُلَّ مَالِیْ	وَلَیْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِیْ عِتَابُ

وسکینه دختران جناب است از همان رباب واسم سکینه امینه است سکینه معروف شد وگفته اسم ان مخدره نبست ودر منتخب گوید فاقبلت سکینه وهی صارخة وکان یحبها حبا شدیدا فضمها الی صدره ومسح دموعها بکمه وقال انگاه سکینه امد نزد حضرت وصرخه میزد وانجناب اورا سخت دوست میداشت پس اورا بر سینه مبارك بچسبانید واشك اورا با استین مسح نمود وفرمود

سَیَطُوْلُ بَعْدِیْ یَا سُکَیْنَةُ فَاعْلَمِیْ	مِنْكِ الْبُکَاءُ اِذَا الْحِمَامُ دَهَانِیْ
لَا تُحْرِقِیْ قَلْبِیْ بِدَمْعِكِ حَسْرَةً	مَادَامَ مِنِّیَ الرُّوْحُ فِیْ جُثْمَانِیْ
فَاِذَا قُتِلْتُ فَاَنْتِ اَوْلٰی بِالَّذِیْ	تَأْتِیْنَهُ یَا خِیْرَةَ النِّسْوَانِ

ودر مناقب گوید ثم ودع النساء وکانت سکینه تصیح فضمها الی صدره وقال سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی ابیات را بعینها چنانچه از منتخب منقول شد ذکر کرده پس انچه صاحب خیرات حسان گفته که بعضی این ابیات را از امام نمیدانند میگویند زبان حال است از جانب انحضرت هیچ وجه محل اعتنا نیست بواسطه انکه دو نفر از اکابر علماء در مقتل خود نوشته اند که قال حضرت فرمود پس چطور زبان حال خواهد بود خصوص قطب المحدثین عالم ربانی محمد بن علی ابن شهر اشوب مازندرانی قدس سره صاحب مناقب که از فحول علماء امامیه وکتابش از کتب معتمده شیعه است وتفصیل احوالات ومقامات سکینه خاتون سلام الله علیها مفصلا ومستوفی در ذیل وقایع شب عاشوراء مذکور کردید

فخر الذاکرین محزون رشتی گوید

زمانی همه پوشید چشم در ره دوست	ز افتراق عزیزان نهاد رو بوصال
پس از شهادت عباس ماند بی یاور	نه از زمین کسی دید بی تنی زشمال
مکرزنان پریشان ودختران حزین	تمام سینه زنان اشکریز درد نبال
سکینه در قدم ذوالجناح ناله کنان	که ای پدر بنما ساعتی تو ترك رحال
ز روی مهر نمودش خطاب سرور دین	که ای سکینه دگر عندلیب وار منال

بحر طویل

شیخ علی از قصیده

از مثنوی

اشکبار

مبارزت و شجاعت حضرت حسین علیه السلام

شیخ علی بن شیخ جعفر گوید

وما أنس لا أنساه ناء عن الحمى ... غريباً نوا بين الرجال الأباعد

بنفسي أبي الضيم لم يلف ضارعاً ... وقد أسلمته للمنون الشدائد

ولم ير مكثوراً أبيدت حماته ... وعز مواسيه وقل المساعد

بأربط جأشاً منه في حومة الوغى ... إذا البيض فيها بالدماء عوائد

إمام يرد الجيش وهو كتائب ... بطونهم يوم الوغى وهو واحد

إذا ركع المندي بوما بكفه ... لدى الحرب فالهامات منه سواجد

يلوح الردى في شفرتيه كأنه ... شهاب هوى لما تفرق مارد

وإن ظماء الخطي بل أوامه ... لدى الروع من دم الطلا فهو وارد

قريب الندى نائي المدى مورد العدى ... حياض الردى والضرب في الهام شاهد

يصول عليهم صولة حيدرية ... يقيم لواء الدين والله عاقد

يخوض بهم بحر الوغى وهو طافح ... ويوردهم حوض الردى وهو راكد

إلى أن هوى فوق الصعيد مجدلا ... بنفسي وبي ثاو على الترب ساجد

میرزا محمد تقی حجة الاسلام تبریزی گوید

شهریار از خیمه بیرون زد قدم ... در فغان از بی غزالان حرم

شد مکین چون آفتابی بر هلال ... بر سر برزین خدیو ذو الجلال

شد میان مرکز میدان مکین ... نقطهٔ توحید رب العالمین

مشرکان رو سوی وجه الله کرد ... نیزه ها بر روی بر روی ماه کرد

سلاح پوشیدن حضرت ؑ

زد بره بروی خسان با طبل و کوس — چون بگرد شعلهٔ آتش مجوس
شد پر مرغان تیر تیز پر — چون سلیمان سایه کرد آن شیر بر
جنبش جیش و غریو هلهله — اوفکندند ببایان غلغله
شیر حق با ذوالفقار حیدری — برد حمله بر جنود خیبری
تا نظر میبرد چشم روزگار — بود دشتی پر حسین ذوالفقار
تا خمی هر سو گروه کفر کیش — میدوید تیغ او صد گام پیش
رسته کفتی بر سر هر کافری — حیدری با ذوالفقار دیگری
بسکه خون بارید زان تیغ تیز — بر اجل پا بسته شد راه گریز

چون در مجلد اول وقایع الایام در احوال پانزدهم شعبان فصل مشبعی از بیان معنی شجاعت واخبار شجاعت حضرت حسین ؑ منقول شده لذا در این وجیزه باختصار اقتصار میرود و در دمعه الساکبه گوید فدعی ببردة رسول الله صلی الله علیه واله والتحف بها وافرغ علیه درعه الفاضل وتقلد بسیفه واستوی علی متن جواده وهو غائص فی الحدید فاقبل علی ام کلثوم وقال لها اوصیك یا اخیة بنفسك خیرا وانی بارز الی هولاء القوم و در ناسخ گوید مکشوف باد که اسب سید الشهداء را که در کتب معتبره بنام نوشته اند افزون از دو مال سواری نیست یکی اسب رسول خدا ؐ که مرتجز نام داشت و دیگری شتری که مسنات میثاق مینامیدند واسبی که ذوالجناح نام داشته باشد در هیچ یك از کتب احادیث واخبار و تواریخ معتبره من بنده ندیده ام وذوالجناح لقب شمر پسر ابهیه حمیری است و اسب هیچکس را بدین نام نشنیده ام واگر اسب چند کس را جناح نام بوده باز مربوط بذوالجناح ومنسوب بحسین ؑ نخواهد بود واگر از اسبهای پیغمبر ؐ یکی را جناح نامیدند باز نشاید ذوالجناح گفت در هر حال بدین نام اسبی نامدار نبوده و در بحار گوید

ثم قام الحسین ؑ فرکب فرسه وتقدم الی القتال وهو یقول

کَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْمًا رَغِبُوا — عَنْ ثَوَابِ اللهِ رَبِّ الثَّقَلَیْنِ
قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِیًّا وَابْنَهُ — حَسَنَ الْخَیْرِ کَرِیمَ الْاَبَوَیْنِ

رجز حضرت حسین ع

حنقاً منهم و قالوا اجمعوا — واحشروا الناس الی حرب الحسین

یا لقوم من اناس رذل — جمعوا الجمع لاهل الحرمین

ثم صاروا و تواصوا کلهم — باجتیاحی لرضاء الملحدین

لم یخافوا الله فی سفک دمی — لعبید الله نسل الکافرین

و ابن سعد قد رمانی عنوة — بجنود کوکوف الهاطلین

لا لشیء کان منی قبل ذا — غیر فخری بضیاء الفرقدین

بعلی الخیر من بعد النبی — و النبی القرشی الوالدین

خیرة الله من الخلق ابی — ثم امی فانا ابن الخیرتین

فضة قد خلصت من ذهب — فانا الفضة و ابن الذهبین

من له جد کجدی فی الوری — او کشیخی فانا ابن العلمین

فاطم الزهراء امی و ابی — قاصم الکفر ببدر و حنین

عبد الله غلاما یافعا — و قریش یعبدون الوثنین

یعبدون اللات و العزی معاً — و علی کان صلی القبلتین

فابی شمس و امی قمر — فانا الکوکب و ابن القمرین

و له فی یوم احد وقعة — شفت الغل بفض العسکرین

ثم فی الاحزاب و الفتح معاً — کان فیها حتف اهل الفیلقین

فی سبیل الله ما ذا صنعت — امة السوء معاً بالعترتین

عترة البر النبی المصطفی — و علی الورد یوم الجحفلین

و در ملهوف گوید ثم ان الحسین ع دعا الناس الی البراز فلم یزل یقتل کل من برز الیه حتی قتل مقتلة عظیمة و هو فی ذلک یقول

القتل اولی من رکوب العار — و العار اولی من دخول النار

و در بحار ثم حمل علی المیسرة و هو یقول

شجاعت حضرت حسین علیه السلام

أحمي عيالات أبي أمضي على دين النبي	أنا الحسين بن علي آليت أن لا أنثني

ودر ارشاد فقال حميد بن مسلم فوالله ما رأيت مكثوراً قط قد قتل ولده واهل بيته واصحابه اربط جاشاً ولا امضي جناناً منه عليه السلام ان كانت الرجالة لتشد عليه فيشد عليها بسيفه فينكشف عن يمينه وعن شماله انكشاف المعزى اذا شد فيها الذئب ودر ملهوف ولقد كان يحمل فيهم وقد تكملوا ثلاثين الفاً فيهزمون بين يديه كأنهم الجراد المنتشر ثم يرجع الى مركزه وهو يقول لا حول ولا قوة الا بالله ودر نسخهٔ بحار بعلاوه العلي العظيم ودر جلاء العيون پس حضرت حسین علیه السلام کمر شهادت بر میان بست وبقدم یقین وایمان واز روی شوق لقای خداوند عالمیان رو بان کافران ومنافقان آورد ومفاخر ومناقب خود را برجزا می‌نمود ومبارزی طلبید وهر که در مقابل آن فرزند اسد الله الغالب می‌آمد او را برخاک هلاک می‌انداخت چون دیگر کسی جرات نمیکرد که بمبارزت در مقابل آنحضرت در آید آن شیر خدا بر میمنه ومیسرهٔ آن اهل کفر ودغا حمله کرد ودر هر حمله جمع کثیری بسوی بئس المصیر میفرستاد وبهر جانب که حمله میکرد آن گروه انبوه مانند مگس وملخ از پیش او میگریختند واز هر حمله که بر میگشت لحظهٔ توقف مینمود ومیگفت لا حول ولا قوة الا بالله ودر همقام حمید بن مسلم گوید بخدا هیچ کس چون او ندیدم که برادران وفرزندان واصحاب او را کشته وسپاه دشمن گرد وی گرفته باشند وخود چنین رابط الجاش وثابت الجنان بکنن تنها در مقابل چندین هزار خصم خونخوار ایستاده کارزار کند ابن اثیر در کامل التاریخ آورده که در آن هنگام امام را عمامهٔ بر سر وجبهٔ خز در بر بوسمه خضاب فرموده بود

وحضرت حجت عجل الله فرجه در زیارت ناحیه مقدسه میفرمایند

فَنَكَثُوا ذِمَامَكَ وَبَيْعَتَكَ وَأَسْخَطُوا رَبَّكَ وَجَدَّكَ وَبَدَؤُوكَ بِالْحَرْبِ فَثَبَتَّ لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ وَطَحَنْتَ جُنُودَ الْفُجَّارِ وَاقْتَحَمْتَ قَسْطَلَ الْغُبَارِ مُجَالِداً بِذِي الْفِقَارِ كَأَنَّكَ عَلِيٌّ الْمُخْتَارِ

ایضاً مبارزت وشجاعت حضرت حسین علیه السلام

ستبل

سیّد حیدر حلّی علیه الرحمه گوید

عَجَبًا لِلعُیُونِ لَمْ تَغْدُ بِیضًا — لِمُصَابٍ تَحْمَرُّ فیهِ الدُّمُوعُ

یَوْمَ صَکَّتْ بِالطَّفِّ هاشِمُ وَجْهَ — الْمَوتِ فَالْمَوتُ مِنْ لِقاها مَرُوعُ

بِسُیُوفٍ فِی الْحَرْبِ صَلَّتْ فَلِلشُّو — سِ سُجُودٌ مِنْ هَوْلِها وَرُکُوعُ

کَیْفَ یَلْوِی إِلَی الدَّنِیَّةِ جِیدًا — لِسِوَی اللّهِ ما لَواهُ الْخُضُوعُ

فَأَبی أَنْ یَعِیشَ إِلّا عَزِیزًا — أَوْ تَجَلَّی الْکِفاحَ وَهُوَ صَرِیعُ

فَتَلَقَّی الْجُمُوعَ فَرْدًا وَلکِنْ — کُلُّ عُضْوٍ فِی الرَّوْعِ مِنْهُ جُمُوعُ

زَوَّجَ السَّیْفَ بِالنُّفُوسِ وَلکِنْ — مَهْرُها الْمَوْتُ وَالْخِضابُ النَّجِیعُ

وَلَدَیْهِ جَأْشٌ أَرَدُّ مِنَ الدِّرْعِ — لِظَمْاءِ الْقَنا وَهُنَّ شُرُوعُ

بِأَبِی کالِئًا عَلَی الطَّفِّ خِدْرًا — هُوَ فِی حَوْمَةِ الْحِمامِ الْمَنِیعُ

قَطَعُوا بَعْدَهُ عُراهُ وَیا حَبْلَ — وَرِیدِ الْإِسْلامِ أَنْتَ قَطِیعُ

فَوَضَی بِاخْتِیامِ عَلْیا نِزارٍ — فَلَقَدْ قُوِّضَ الْعِمادُ الرَّفِیعُ

وَامْلَأی الْعَیْنَ یا أُمَیَّةُ نَوْمًا — فَحُسَیْنٌ عَلَی الصَّعِیدِ صَرِیعُ

اسماعیل خان بروجردی متخلّص بسرباز گوید

طلوع کرد چو خورشید شاه تشنه لبان — برابر سپه کین ز مشرق میدان

بقصد لشکر اعدا امیر عرش سریر — کشید تیغ دو پیکر چو شاه خیبر گیر

نمود اژدر تیغش بکافران شامی — طلوع صبح قیامت بلشکر شامی

ز ذات خویشتن و از صفات همتا — بخشم گفت حدیثی بلشکر اعدا

منم که آینهٔ حق نما بود دل من — ز آب چشمهٔ توحید نرشده گل من

منم که ختم رسولان مراست جدّ کبار — منم که زاده ام از نسل حیدر کرّار

رفتن علی اکبر

مسئلت امام از عمر بن سعد خصلات ثلث

مبارزت و شجاعت حضرت

منم که ما در من عصمت خدا باشد	در خزینهٔ اسرار کبریا باشد
بر نیم حملهٔ ان آفتاب کشور دین	ز خون دل سپهان رنگ ساخت روی زمین

در منتخب گوید که حضرت حسینؑ پیش صف آمد و بر عمر بن سعد خطاب کرد و فرمود اخیرک فی ثلاث خصال از سه کار یکی اختیار کن گفت کدامند فرمود تترکنی حتی ارجع الی المدینة الی حرم جدی رسول الله صلعم نخست انکه از ما دست باز دار تا بسوی مدینه بحرم جدم رسول خدا مراجعت کنم ابن سعد گفت این معنی صورت نه بندد و فرمود اسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من شدة الظماء مرا جرعهٔ اب دهید که جگرم از شدت عطش تافته است گفت این مسئلت نیز باجابت مقرون نشود فرمود وان کان لابد من قتلی فلیبرز الیّ رجل بعد رجل سه دیگر انکه اگر از قتل من ناگزیر باید من یک تن بیش نیستم با من بطریق مبارزت مناجزت کنید و مردی از پس مردی بمیدان اید و رزم ازما بداین سعد گفت این روا باشد پس حسینؑ آهنگ قتال نمود و این رجز بفرمود انا ابن علی الطهر من آل هاشم الابیات و در بحار گوید ثم وقف قبالة القوم و سیفه مصلت فی یده ایسا من الحیوة عازما علی الموت و هو یقول که امام علیه السلام در مقابل قوم بایستاد و شمشیر از نیام کشیده در دست داشت از زندگی خود مأیوس و بر مرگ تصمیم عزم داده این رجز بفرمود

اَنَا ابنُ عَلِیِّ الطُّهرِ مِن آلِ هاشِمٍ	کَفانی بِهذا مَفخَراً حِینَ اَفخَرُ
وَجَدّی رَسُولُ اللهِ اَفضَلُ مَن مَضیٰ	وَنَحنُ سِراجُ اللهِ فِی الخَلقِ نَزهَرُ
وَفاطِمُ اُمّی مِن سُلالَةِ اَحمَدٍ	وَعَمّی یُدعیٰ ذَا الجَناحَینِ جَعفَرُ
وَفِینا کِتابُ اللهِ اُنزِلَ صادِقاً	وَفِینا الهُدیٰ وَالوَحیُ بِالخَیرِ یُذکَرُ
وَنَحنُ اَمانُ اللهِ لِلنّاسِ کُلِّهِم	نُسِرُّ بِهذا فِی الاَنامِ وَنَجهَرُ
وَنَحنُ وُلاةُ الحَوضِ نَسقِی وُلاتَنا	بِکَأسِ رَسُولِ اللهِ ما لَیسَ یُنکَرُ
وَشِیعَتُنا فِی النّاسِ اَکرَمُ شِیعَةٍ	وَمُبغِضُنا یَومَ القِیمَةِ یَخسَرُ

و در ناسخ گوید بحکم پیمانی که با ابن سعد رفته بود بسه مبارزت کرد بدا اول کس تمیم بن قحطبه که

از

مبارزت سید الشهداء (ع)

از ابطال شام بود چون پلنگ خون آشام آهنگ جنگ ساخت حسین (ع) چون برق خاطف
بر او تاخت و سرش را با تیغ بپرانید همچنان ابطال رجال مردی از دنبال مردی و هم آوردی از رفقاء
هم آوردی با آنحضرت روبرو شدند و سخت بکوشیدند و از شربت نخستین بنوشیدند زمین
کارزار از خون کشتگان لاله‌زار گشت و عدد مقتولین افزون از شمار آمد و در منتخب آنگاه
شمر حرامزاده بانگ برداشت ایها الامیر والله لو برز الی الحسین (ع) اهل الارض لافناهم عن آخرهم
فالرأی ان نفترق علیه و نملئ الارض بالفرسان والرماح والنبل و نحیط به من کل جانب ای
امیر سوگند با خدای اگر تمام اهل زمین بمبارزت با حسین مناجزت نماید همه را عرضهٔ دمار
و هلاک و طعمهٔ شمشیر ذوالفقار خواهد نمود رای این است که از هر سوی برو گرد آمده و سواره
و نیزه‌دار و تیرانداز از چهار جانب احاطه کرده او را از پای درآوریم و در بحار، عمر بن سعد خود
سپاهیان را بانگ برزد و گفت الویل لکم اتدرون لمن تقاتلون هذا ابن الانزع البطین هذا
ابن قتال العرب فاحملوا علیه من کل جانب و کانت الرماة اربعة الاف فرموه بالسهام فحالوا
بینه و بین رحله وای بر شما آیا میدانید با کدام کس قتال میدهید این پسر انزع بطین این پسر
کسی است که شجاعان عرب و دلیران اقوام را یکتن بجای نگذاشت و همگان را با تیغ درگذرانید
و بنیان را بشکست و حکم داد که لشکر همدست با او حمله بردند پس لشکر چون دریای طوفان‌زای
بجنبش آمدند و میان امام و خیام حرم حایل گردیدند

تعرض لشکر بخیام حرم

بحرالعلوم سید مهدی طباطبائی (ره) گوید

يَوْمٌ بَنُو الْمُصْطَفَى الْهَادِي ذَبَائِحُهُ ... وَالْفَاطِمِيَّاتُ أَسْرَاءٌ نَوَائِحُهُ

وَسِبْطُ أَحْمَدَ عَارٍ بِالْعَرَاءِ لَقًى ... مُرَمَّلٌ بِالدِّمَا جَرْحَى جَوَارِحُهُ

فَوْقَ الْقَنَا رَأْسُهُ يُهْدَى لِكَاشِحِهِ ... فَنَالَ أَقْصَى مُنَاهُ مِنْهُ كَاشِحُهُ

كَمْ هَامِ عِزٍّ وَأَيْدٍ لِلسَّمَاحِ وَكَمْ ... أَقْدَامِ سَبْقٍ بِهَا طَاحَتْ طَوَائِحُهُ

وكم

از قصايد تعرض لشکر بخيام حرم

وَكَم حَرِيم لِاَهلِ البَيتِ مُحتَرَم … قَد اُستُحِلَّ وَكَم صاحَت صَوائِحُهُ

كَيفَ السُّلُوُّ عَنِ المَكثُورِ مُنفَرِدًا … مِن غَيرِ نُوَّنِهِ خَلَوا مَطارِحُهُ

بَلَغَى الاَعادى بِقَلبٍ مِنهُ مُنقَسِم … بَينَ الخِيامِ وَاَعداءٍ تُكافِحُهُ

وَاللَّحظُ كالقَلبِ عَينٌ نَحوَ نِسوَتِهِ … تَرنُو وَعَينٌ لِقَومٍ لا تُبارِحُهُ

لَهفى عَلَيهِ وَقَد مالَ الطُّغاةُ اِلى … نَحوِ الخِيامِ وَخاضَ النَّقعَ سابِحُهُ

قالَ اقصُدُونى بِنَفسى وَاترُكوا حَرَمى … قَد حانَ حَينى وَقَد لاحَت لَوائِحُهُ

شيخ على بن شيخ جعفر رحمهما الله در همين معنى كويد

اَبِيٌّ لِلضَّيمِ لَم يَلوِ قِيادًا … غَداةَ الطَّفِّ لِلجَيشِ اللِّئامِ

سَعى لِلحَربِ يَهتَزُّ ارتِياحًا … وَنارُ الحَربِ مُوقَدَةُ الضِّرامِ

بِعَينٍ لِلعِدى تَرنُو وَاُخرى … بِها يَرنُو اِلى نَحوِ الخِيامِ

كَاَنَّ غِداةَ يَومِ الرَّوعِ نَبتُ … وَبِيضُ ظُباهُ كَالنِّعَمِ التَّوامى

اِلى اَن خَرَّ فَوقَ التُّربِ مُلقًى … عَلَى الرَّمضاءِ عِزَّ لَهُ المُحامى

فخر الذاكرين ملا رضاى رشتى متخلص بمحزون كويد

شهيد يكه شد منا براش آفتاب … زبانش شده خشك از قحط آب

لبش بود با آنکه آب حيات … فغان زکشته شد تشنه جنب فرات

شهيد يکه کودال شد منزلش … دو چشمان حق بين وچون دلش

نظر داشت کاهى بقوم ضلال … کهى سوى فرزند و اهل و عيال

مبادا کسى رو کند در حرم … رود در سرا پردهٔ محترم

مبادا از آن فرقهٔ بى حساب … ببندند بازوى زينب طناب

مبادا که ليلى پريشان شود … چو مجنون بسوى بيابان شود

موعظه امام ع

تعرض لشکر بخیام حرم

وله ایضا در همین معنی موافق ابیات بحر العلوم

دلش بتاب دیده‌ها — دو بینم گشت ز وفا — گهی نظر بخیمها — بخواهران و دخترش
گهی بسوی کشتگان — بدی نگاهش از زنان — که تا دمی نظر کند — بسوی نعش اکبرش

در بحار گوید فحال بینه و بین رحله فصاح بهم ویحکم یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین وکنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم وارجعوا الی احسابکم اذ کنتم اعرابا فناداه شمر فقال ما تقول یا ابن فاطمة قال اقول انا الذی اقاتلکم وتقاتلونی والنساء لیس علیهن جناح فامنعوا عتاتکم عن التعرض لحرمی ما دمت حیا فقال شمر لک هذا ثم صاح شمر الیکم عن حرم الرجل فاقصدوه فی نفسه فلعمری لهو کفو کریم قال فقصده القوم وهو فی ذلک یطلب شربة من ماء ودر ناسخ گوید دیگر باره سرهنگان سپاه بانگ بر لشکر کوفه زدند و پراکندگان را در هم آوردند و همگان را بر انگیزش و بیغاره بیازردند و بمناضلت و مقاتلت تحریض دادند کرت دیگر بهمی هزار تن لشکر همدست و همداستان آهنگ آن تن پاک و سلاله خواجه لولاک کردند امام علیه السلام با آن همه زخمهای تیغ و تیر و زحمت تشنگی و ماندگی چون برق جهنده و شهاب شتابنده بکشته خود را در میان آن لشکر بیکران افکند گویا دانست گران دست و بازو چه صنعت میکند و آن آتش ابرنگ از درعهای داودی و خودهای فولاد چگونه در میگذرد چهار هزار کمانداران خدنگها بزه برنهادند و کمین بگشادند و سواران حملها متواتر ساختند و پیادگان برمی احجار برپرداختند و آنحضرت را دایره کردار در میان آوردند و میان آنحضرت و خیام اهل بیت حاجز و حایل شدند و جماعتی جانب سرادق عصمت گرفتند حسین ع چون این بدانست بانگ بر آن قوم زد و فرمود ای شیعیان آل ابی سفیان اگر چند بزرگ دین کفتید و از خداوند عبا و روز معاد بیم ندارید کم از آن نباشد که در کار دنیا خویش را در شمار آزادگان گیرید و اگر خویش را از عرب میشمارید باز گردید بخصلت حسب و نسب خویش شمر گفت ای پسر فاطمه سخن چیست فرمود میگویم من با شما رزم میزنم و شما

از قصايد عطش حضرت

با من نبرد میکنید زنان را در میانه چه گناه است که متعرض ایشان میشوید عنان باز کشید وچند که من زنده ام بجانب من گرائید وبا من رزم آزما شید شمر گفت سوده سخن کردی ولشکر را بانك در داد که هتك سراپرده این مرد مکنید که کفوی کریم است وقتل او را میابید که مقصود ما جز این نیست لاجرم لشکریان دست رد سته ده صفا زپس صف زده بستند وساخته قتل امام علیه السلام شدند

وحضرت حجت عجل الله فرجه در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید

فلما رأوك ثابت الجأش غير خائف ولا خاش نصبوا لك غوائل مكرهم وقاتلوك بكيدهم وشرهم وامر اللعين جنوده فمنعوك الماء وورود وناجزوك القتال وعاجلوك النزال ورشقوك بالسهام والنبال وبسطوا اليك اكف الاصطلام ولم يرعوا لك ذماما ولا راقبوا فيك اثاما في قتلهم اولياءك ونهبهم رحالك

ورود حضرت بشريعه فرات ومنع لشكر از خوردن آب شيخ محسن فرج رحمه الله گويد

عَشيّةَ في الطُفوفِ بَنو عَليٍّ عطاشا لا يُباحُ لَها الوُرودُ

نُذادُ عَنِ الفُراتِ وَوَيلُ قَومٍ نَذودُهُم أتَعلَمُ مَن نَذودُ

ألا وَيلُ الفُراتِ ألا استَهَلَّتْ عَلى جَنبَيهِ بارِقَةٌ رُعودُ

ألَم يَعلَم لَحاهُ اللهُ أن قَد قَضى عَطَشاً بِجانِبِهِ الشَهيدُ

ألَم يَحسَبهُ ضَيفاً قَراهُ صَوارِمُها وَخُرصانٌ تَميدُ

بِما غَدَرَت بَنو حَربِ ابنِ عَبدٍ وَأعظَمُ آفَةِ المَولى العَبيدُ

مُصابٌ قَلَّ أن يُبكى دِماءً وَنَلطِمُ بِالأكُفِّ لَهُ الخُدودُ

وصال شیرازی علیه الرحمة گوید

چو کار شاه ز حجت بکارزار کشید / زبان ببند فرو بست و ذوالفقار کشید
نهفت تیغ زبان در نیام و هر جهان / زبان تیغ شرر بیز و شعله بار کشید
بر نیم قطرهٔ خونش نیرزد این دو جهان / چه سود از آنکه از آن قوم دون دمار کشید
ولی دریغ از آن دم که رخش خود ز عطش / سوی فرات ز میدان کارزار کشید
ز سوز دل بفرات آن چنان نگاه کرد / که شعله سر ز دل آب خوشگوار کشید
پر آب کرد کف اما نخورده ریخت بخاک / بیاد تشنه لبان آه شعله بار کشید

و در بحار گوید ان الحسین ع حمل علی الاعور السلمی وعمرو بن الحجاج الزبیدی وکانا فی اربعة الاف رجل علی الشریعة واقحم الفرس علی الفرات حسین ع چون شنید منع بر اعور سلمی وعمرو بن حجاج که با چهار هزار مرد که اندر خاصه نگهبان شریعه بودند حمله افکند وصفوف را بشکافت وطریقهٔ شریعه را از دشمن بپرداخت واسب بفرات راند و سخت تشنه بود واسب آنحضرت نیز تشنگی ازحد افزون داشت وچون فرس سر فرا برد باب که بیاشامد حضرت فرمود انت عطشان وانا عطشان والله لاذقت الماء حتی تشرب تو تشنه ومن تشنه ام سوگند باخدای آب نیاشامم تا تو آب نخوری کانه فرس فهم کرد کلام آنحضرت را و سر برافراشت یعنی در شرب آب بر تو سبقت نجویم پس حسین علیه السلام فرمود اشرب فانا اشرب آب بخور که من آب می آشامم و دست فرا برد و کفی آب برگرفت سواری از قوم فریاد برداشت یا ابا عبدالله تتلذذ بشرب الماء وقد هتکت حرمک نواب منبوشی ولشکر بسراپردهٔ تو در رسیدند و هتک حرم تو میکنند چون حسین ع این بشنید آب از کف بریخت واز شریعه بیرون تاخت و با تیغ سپاه کوفه را پراکند و با سراپرده خویش آمد و دید که خیمه سالم است و در منتخب و ناسخ چون کفی از آب برداشت حصین بن نمیر تیری بجانب آنحضرت انداخت و آن تیر بر دهان مبارکش آمد وخون بدوید و در معرکه حصین لعین تیری بسوی حضرت انداخت تو قع فی فخذه و بر ران مبارکش خورد تیر را کشید خون از آن زخم بجوشید بدست مبارک گرفت

ورود بشریعه

ورود بشریعه و منع آب

از قصاید وداع حضرت با اهل بیت

وهوا افشاند و گفت یا ربّ الیک المشتکی من قوم اراقوا دمی و منعونی شرب الماء خدایا بسوی تو شکایت میکنم از گروهی که خون مرا ریختند و از خوردن آب مرا منع کردند باز خواست آب بیاشامد عمر بن سعد فریاد برداشت سوگند بر بیعت یزید اگر حسین آب بیاشامد همهٔ شما را خواهد کشت خولی بن یزید اصبحی فریاد زد ای حسین خیام حرم را آتش زدند و نوزنده هستی حضرت آبرا ریخت و بر ایشان حمله کرد و خود را بخیمه رسانید مکشوف افتاد که کس تعرض برا پردهٔ عصمت نرسانیده و خولی حرامزاده مکری کرده و غدر را اندیشیده

برگشتن حضرت از شریعه بسوی خیام جلالت و وداع با اهل بیت عصمت و طهارت میرزا قوام الدین محمد حسینی قزوینی طاب ثراه گوید

وَاِذْ وَدَّعَ الاَحْبابَ مُسْتَوْدِعًا لَهُمْ … عَلی حالِ یَاْسٍ مُوقِنًا بِوَفاتٍ

فَقالَ وَاَرْضُ الکَرْبِ تَسْقی بِدَمْعِهِ … سَلامٌ عَلَیْکُمْ عِزَّتی وَ ثِقاتی

فَقُمْنَ وَاَرْسَلْنَ الدُّمُوعَ تَلَهُّفًا … وَاَمْسَکْنَ مِنْهُ الذَّیْلَ مُنْتَحِباتٍ

اِلی اَیْنَ یَابْنَ المُصْطَفی کَوْکَبَ الدُّجی … وَیا کَهْفَ اَهْلِ البَیْتِ فِی الاَزَماتِ

فَیا لَیْتَنا مِتْنا وَ لَمْ نَرَ ما نَری … وَیا لَیْتَنا لَمْ نَمْتَحِنْ بِحَیاتٍ

فَمَنْ لِلْیَتامی اِذْ تَهَدَّمَ رُکْنُهُمْ … وَمَنْ لِلْعَذاری عِنْدَ فَقْدِ وُلاةٍ

فَقالَ اَلا اَهْلَ المُصابِ بِمَاتَمِی … مِنَ الطّاهِراتِ الزُّهْرِ وَالخَفِراتِ

اِذا قَطَعَ الاَعْداءُ رَاْسی مِنَ القَفا … وَاَشْرَقَ شَمْسُ الدّینِ فَوْقَ قَناةٍ

فَبِالضَّرْبِ لا تَخْمِشْنَ وَجْهَ طَهارَةٍ … وَبِالکَرْبِ لا تَشْقُقْنَ ثَوْبَ ثَباتٍ

محزون ترشیزی گوید

غوطه زد در عشق شاه محتشم … با تن مجروح آمد در حرم

تا که نماید وداع بیکسان … تا دهد دلجوئی آن کودکان

تا نماید عکد لیکن را خموش … گویدش منما نوا فغان و خروش

وداع عالی

از قصاید میرزا قوام الدین قزوینی

تا به لبلا

محزون رشتی مخمس

ایضًا از ابیات وداع

تا به لیلا کو بدای مجنون وش ، چادر لی طاقتی از سر مکش

صبر کن اندر عزای اکبرت ، اجرها دارے بنزد داورت

کرد مه چون هاله طفلان حزین ، بر سم اسبش بکی سودے جبین

وان زلی تا لی بر پایش کرده غش ، هر زمان کفتے که تا با العطش

مخمس در وداع حضرت ایضًا از کلام محزون رشتی

خسرو ملك عرب شد چو کرفتار الم ، همرهانش همه از تیغ جفا کشته قلم

همزبانش علی اکبر شده مقتول ستم ، غرق دریاے بلا کشته ز سر تا بقدم

شاه با محتشمی لبیك کرفتار حشم

پاره پاره بزمین دید چو کلکون کفنان ، تیره شد در نظرش لیلی بار جهان

رو سوے خیمه شد و کفت که ای خیل زنان ، حال هنکام وداع است خدا یاورتان

من بی تسلیه و بهر وداع امده ام

چون خدا خواست که من بیکس و بے یار شوم ، بی علی اکبر و عباس علمدار شوم

خوار و زار سپه کوفی اشرار شوم ، بهر خوشنودے دلدار در ازار شوم

چون مرا دوست چنین خواست ز غم ازادم

سر ما امروز در اینجا بسنان خواهد شد ، بدنم خورد ز سم فرسان خواهد شد

نوبت سنم و ظلم خسان خواهد شد ، اسب بر سینه سیمین بدنان خواهد شد

جان بلب امده و روبسوے جانانم

میرزا احمد متخلص بوقار خلف ارشد وصال شیرازی کوید

چون کشته شد سپاه سراسر بهر پیش شاه ، تنها بماند شاه و بکر دید بر سپاه

امد بخیمکاه و وداع حرم نمود ، بر کودکان نمود بحسرت همی نکاه

اخبار وداع حضرت با اهل بیت

این را نشاند در بر و بر رخ فشاندمش	انرا گذاشت بر سر و از دل کشید آه
در اهل بیت شور قیامت بپا نمود	وز خیمگاه گشت روان سوی حربگاه
او سوی رزمگاه شد و در قفا او	فریاد یا اخاه شد و با نک وا اباه
دردا و حسرتا که شهنشاه کربلا	رو داشت سوی دشمن و دل بودش از قفا

در منتخب گوید فنادی فی النساء والاطفال فاصدرن الماء فلما رأینه مخضباً بدم الجراح صحن ولطمن وجوههن وقامت الضجة بینهن فقال لهن الحسین ع مهلاً فان البکاء امامکن و در جلاء العیون گوید حضرت ابا عبد الله رو بخیمها روانه شد پس دیگر بار اهل بیت رسالت و پرده گیان اهل عصمت و طهارت را وداع نمود و ایشانرا بصبر و شکیبائی امر کرد و بوعده مثوبات غیر متناهی الهی تسکین داد و فرمود که چادرها بر سر کشید و آماده لشکر مصیبت و بلا گردید و بدانید که حق تعالی حافظ و حامی شماست و شما را از شر اعدا نجات میدهد و عاقبت شمارا بخیر میگرداند و دشمنان شمارا بانواع بلاها مبتلا میسازد و شما را بعوض این بلاها در دنیا و عقبی بانواع نعمتها و کرامتها مینوازد زینهار که دست از شکیبائی برمدارید و کلام ناخوشی بر زبان میاورید که موجب نقص ثواب شما گردد و در مهیج الاحزان گوید که در بعضی از کتب مقتل مذکور است که این دفعه آخر بود که آنحضرت بسوی خیمها آمد پس پردگیان سرادق عصمت را طلبید و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یکرا بشوا بهای حق تعالی تسلی بخشید و ناله الوداع و فریاد الفراق در میان ایشان بیکبار بلند گردید

وداع حضرت با خواهرش زینب کبری سلام الله علیها

سید محمد قطیفی علیه الرحمة گوید

فانثنت زینب بعد وعت ما قاله	حسری القناع وذیلها مجرور
تدعوه یا خلف الذین مضوا وبا	فلکی اذا طمّ البلا والشرور

از قصاید وداع حضرت با زینب خاتون

ماذا الوداع اهل نبقّنَ لقنا | ما الرأی فیّ وما الذی خبر
فاجابها قلّ الفدا کثر العدا | قصر المدی وسبیلنا محصور
دافعت عنکم ما استطعت فلم یفد | والصمت ذا یتلو وذاک عفیر
قالت فوعظهم وحذّرهم فقال | قلت فما افاد الوعظ والتحذیر
ولکم دعوت القوم کفّوا عن قتالی | واترکونی فی الشعاب اسیر
وذکرت ما فجر الصخور فلم یکن | الّا قلوبهم هناک صخور

میرزا عمّان سامانی اصفهانی در منظومهٔ گنجینة الاسرار گوید

خواهرش بر سینه و بر سر زنان | رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه راه را | دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان | بانگ مهلاً مهلنش بر آسمان
کای سوار سرگران کم کن شتاب | جان من لختی سبکتر زن رکاب
تا ببوسم آن رخ دلجوی تو | تا ببویم آن شکنج موی تو
با تو هستم جان خواهر همسفر | تو بپا این راه کوبی من بسر
خانه سوزا آخر تو صاحب خانه باش | با زنان در همرهی مردانه باش
جان خواهر در غمم زاری مکن | با صدا بهر عزاداری مکن
معجر از سر پرده از رخ وامکن | آفتاب و ماه را رسوا مکن

ولله درّ القائل [٢]

لا تلطمی یا بنة الزهراء خدّ | مثلی وقد غمرت اعضاک اشجان
ولا تشقّی علی الجیب صارخةً | فالشقّ کشف ونتر الشعر خذلان
وان تفرّق من الایتام فابتدی | تجمعها فالجزا فی الحشر غفران

از ابیات وداع با زینب خواتون

محزون زینب از ابیات

محزون رشتی در مضمون ابیات گوید

یا اخیه خدّك لا تلطمی — مادری کن بر بنات فاطمی
خواهرا ناموس حق داوری — بر یتیمانم توجه مادری
زینبا غارت شود چون خیمها — جمع کن اطفال حیران را
بعد نعما موسم آتش زدن — هین مبادا چاك سازی پیرهن
پیکرم بینی چو اندر خاك و خون — پا منه از نقطهٔ طاقت برون
خواهرا در ماتمم افغان مکن — موی سر اندر غمم افشان مکن
نوك نی بینی چو ای خواهر سرم — بردباری کن بحق مادرم
رأس من بینی چو در طشت طلا — چوبرا دست یزید بیحیا
لعل را اما جگاه خیزران — صبر کن در مجلس نامحرمان

محزون زینب از مخمس

مخمس در وداع حضرت با زینب خواتون ایضا از کلام محزون

شورش و ولوله افتاد در آن کاشانه — تو مگو خیمه بگو بکره شد غمخانه
همه صف بسته بدور شه چو صف پروانه — زینبش آمده با ناله بی تابانه
گفت ای کاش نمی‌آمدم از کتم عدم

این چه شوریست برادر که تو در سر داری — زخم بسیار چرا بر تن انور داری
گو بیا رو بسوی حضرت داور داری — آخرین دشت تو یك خواهر مضطر داری
زچه افکنده ما را بکف نامحرم

گفت خواهر زازل عهد نمودم با حق — من بلی گفته و بگرفته‌ام از جمله سبق
تا در این کالبد هست اگر نیم رمق — آنچه دارم بگذارم با خلاص طبق
تا اگر غرق بلا او شده در راه کرم

از اشعار و اخبار وداع

تو پس از من همه اطفال مرا غمخواری | محرم جمله شما نیست بجز بیماری
این مبادا که ز سر معجر غم برداری | ما تم تازه جوانان شده زخم کاری

شد بهشتم که دگر داغ عزیزان کشدم

صبر کن پیشه تو خواهر همه را یاری کن | باش آسوده تو کلّ بخدای باری کن
بهر این عابد بیمار پرستاری کن | لیک با هستی تو تا شک از مژگان جاری کن

همدمش باش به بیحالی وی در همه دم

در ناسخ گوید چون حسین علیه السلام از شریعه بیرون تاخت و با سراپرده خویش آمد پس دیگر باره اهل بیت را وداع گفت فرمود یا زینب یا امّ کلثوم یا سکینه اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای تفته و خاطرهای خسته و دلهای شکسته در نزد آنحضرت فراهم آمدند در خاطر هیچ آفریده صورت نه بندد که ایشان بچه حال بودند و هیچ آفریده نتواند که صورت حال ایشان را تقریر یا تحریر نماید بالجمله ایشانرا وداع گفت و بصبر و سکون وصیّت فرمود و فرمان داد تا جامه که در خور اسیری باشد در پوشند تا آخر روایت جلاء العیون که مذکور شد و مرحوم حاج ملّا صالح برغانی در معدن البکاء گوید حضرت در آن حال ندا در داد یا زینب یا امّ کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه علیکنّ منّی السّلام زینب خاتون سلام الله علیها پیش آمده گفت یا اخی ایقنت بالقتل برادر بقتل خود یقین کرده حضرت فرمود کیف لا ایقن و لیس لی معین و لا نصیر چگونه یقین نکنم و حال آنکه معینی و ناصری ندارم گفت یا اخی ردّنا الی حرم جدّنا ای برادر ما را بحرم جدّ خود برگردان فرمود هیهات لو ترکت ما القیت نفسی فی المهلکة اگر دست از من بر میداشتند خود را در این مهلکه نمی انداختم و کانّکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام الرّکاب و یسومونکم سوء العذاب ای خواهر گویا می بینم که در این نزدیکی شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو اسب میدوانند و عذاب میکنند زینب خاتون چون این راشنید اشک از دیده اش جاری شد با دل سوزان شروع بشیون و فغان کرد و گفت وا وحدتاه و اقلّة ناصراه و اسوء منقلباه و اشوم صباحاه فشقّت ثوبها و نشرت شعرها و لطمت علی وجهها پس دست

زده جامه را چاک زد و مورا پریشان کرد وطپانچه بر روزد حضرت باو فرمود مهلاً یا بنت المرتضی ان البکاء طویل آرام کیرای دختر علی مرتضی کریه طولانی بعد از این خواهی کرد وخواست از خیمه بیرون رود زینب خاتون باو چسبید و اورا کرفت وکفت مهلاً یا اخی توقف حتی اتزود من نظری فهذا وداع لا تلاق بعده برادر آرام کیر و تعجیل مکن زمانی توقف نما تا از دیدن روی تو توشه بر کیرم واز کلستان جمالت کلی بچینم که این وداع آخرین است که دیکر نخواهم دید

فمهلاً اخی قبل الممات هنیئة	لتبرد منی لوعة وغلیل

پس پاها و دستهای او را میبوسیدند و سایر زنان نیز دور آنحضرت را کرفته دست و پای مبارکش را میبوسیدند و ناله دلسوز از سینه میکشیدند

لباس کهنه پوشیدن حضرت و سلب آن ملاعین و اخذ نکردن حضرت امیر علیه السلام سلب کفار را و اجمالی از قتل عمرو بن عبدود

مرحوم آقا میرزا یوسف آقای مجتهد تبریزی طاب ثراه در سلب سید الشهداء و تجهیز قبیله بنی اسد کوید

بابی جریحاً لا یداوی جرحه
بابی سلیباً قد کساه الذاری

بابی شهیداً غسلته دمائه
بابی قتیل عبیده الاشرار

بابی قتیلاً جائه اهل القری
فراوه مطروحاً بلا اقبار

واتوا الی ارض الطفوف وشاهدوا
جثثاً علی حر الهجیر عواری

وراوبها اجساد آل محمد
بلمعن فوق الارض کالاقمار

من بینها جسد الحسین کانه
بدر بدی او لاح شمس نهار

وتطلعوا

اخذ نکردن حضرت امیر سلب کفار را

قطعوا یدیه و هشموا اضلاعه ... و فصی ظمآء عند ماء جاری

مخرفه ... بیتی از زبان حضرت زینب در قتلگاه گوید

که کرده پیرهن کهنه را برون زتنت ... نکرده خوف ز روز جزا جعلت فداک
بکو چرا شده خاشاک و خاک بستر تو ... کفن تراست ز باد صبا جعلت فداک
ترا بارض فلات است زچه کافورت ... جنازه ات شده زیر جفا جعلت فداک
کدام ظالم بی رحم بردا نکشت ... بریده است که این دستها جعلت فداک
زنان زبانه اعدا ببین برادر جان ... کبود گشته بدنهای ما جعلت فداک
مرا زکجا و اسیری میان نامحرم ... شده است کرب و بلایت وطن جعلت فداک

از صفات کریمه و شیمه مرضیه حضرت امیر صلوات الله علیه یکی هم این بود که در غزوات جبابره ابطال و ابدان فرایس خود را سلب نمیکرد یعنی آن شیر بیشه شجاعت کفاری که میکشت لباس ایشانرا اخذ نمینمود و بدن آنهارا برهنه نمیگذاشت اِنَّ الاُسُودَ اُسُودُ الغابِ هِمَّتُها یَوْمَ الکَرِیهَةِ فِی المَسْلُوبِ لا السَّلَب ومخصوصا این مطلب را اخبار منصوص است در کتاب مستطاب جعفریات که از کتب شریفه امامیه است وسید بن طاوس در وصف آن در اقبال میفرماید رأیت و رویت فی کتاب الجعفریات وهی الف حدیث باسناد واحد عظیم الشان الی مولانا موسی بن جعفر عن مولانا جعفر بن محمد صلوات الله علیهم الخبر و از جمله است که از محمد بن ثلاثه اواخر فوت شده وتفصیل بیان اعتبار ان کتاب لطیف و سایر ما یتعلق به در فیض قدسی و خاتمه المستدرک و روضات الجنات مذکور است بسند خود از حضرت حسین روایت کرده که فرمود ان علیا علیه السلام کان یباشر القتال بنفسه وکان لا یاخذ السلب وشیخ جلیل ثقه ابو الفتح محمد بن علی الکراجکی از تلامذه شیخ مفید ره و از اجلاء علماء وفقهاء امامیه در کنز الفوائد در کیفیت مبارزت امیر علیه السلام با عمرو بن عبدود گوید فما کان باسرع من ان صرعه امیر المؤمنین ع وجلس علی صدره فلما هم ان یذبحه وهو یکبر الله ویمجده قال له

اجمالی از قتل عمرو بن عبدود

عمرو یا علی قد جلست منّی مجلساً عظیماً فاذا قتلتنی فلا تسلبنی حلّتی فقال له امیر المومنین هی اهون علیّ من ذلک و در بحار گوید لمّا قتل علی بن ابیطالب عمرواً اقبل نحو رسول الله و وجهه یتهلّل فقال له عمر بن الخطاب هلّا سلبته یا علی درعه فانّه لیس فی العرب درع مثلها فقال امیر المومنین علیه السلام انّی استحییت ان اکشف سوءة ابن عمّی و آنحضرت در این باب فرمود

وعففت عن اثوابه ولو انّنی	کنت المقطّر بزّنی اثوابی

و گویند چون خواهر عمرو شنید که برادرش بر دست حضرت امیر مقتول شده گفت لم یعد موته علی ید کفو کریم لارقأت دمعتی ان هرقتها علیه قتل الابطال و بارز الاقران و کانت منیّته علی ید کفو کریم و این ابیات انشاء کرد

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله	لکنت ابکی علیه آخر الابد

تا آخر و چون حسّان بن ثابت قصیده در شماتت قتل عمرو و اظهار شجاعت انصار گفت من جمله

ولقد وجدت سیوفنا مشهورة	ولقد وجدت جیادنا لم تقصر

جوانی از بنی عامر جواب داد در ردّ علیه فی افتخاره بالانصار

کذبتم وبیت الله لا تقتلوننا	ولکن بسیف الهاشمیّین فافخروا
بسیف ابن عبدالله احمد فی الوغا	بکفّ علیّ نلتم ذاک فاقصروا
ولم تقتلوا عمرو بن عبد بأسکم	ولکنّه الکفو الهزبر الغضنفر
علیّ الّذی فی الفخر طال ثناؤه	ولا تکثروا الدعوی علینا فتحقروا

لمّا قتلت عمرو بن عبد ود ارسل المشرکون الی رسول الله لطلب جیفته بعشرة آلاف فقال رسول الله انّا لا ناکل زبد المشرکین در مجمع البحرین گوید الزّبد بسکون الباء الرّفد والعطاء و منه نهی عن زبد المشرکین ای عن قبول ما یعطونه

وعلاوه که انحضرت خود بمقتضای فتوّت و مروّت خویش اخذ سلب کفّار نمیکرد بقسمی نیز قدغن مینمود

امر غنایم علی ع

نهی علی ع از سلب دشمن

جعفر بن ابان از زید و در کتاب خود امیر ع در ذکر جنگ ها قد عن مینمود

لباس کهنه پوشیدن حضرت ع

چنانچه در مخزن البکاء گوید که میفرمود یا قنبر لا تغر فرایی ای قنبر برهنه مکن کفاری
راکه من بقتل میاورم اما فرزند مظلومش حسین ع بلباس کهنه قناعت نمود کو میان
بیجیا و ان قوم بدتر از یهود و نصاری از بدن مجروح فرزند مصطفی انرا نیز بیرون اوردند
فی المنتخب وقد جاء فی بعض الاخبار انه لما قتل اصحاب الحسین ع کلهم وتفانوا وابیدوا ولم یبق
معه احد بقی یستغیث فلا یغاث وایقن بالموت فاتی الی نحو الخیمة وقال لاخته یا اختاه ایتینی
بثوب عتیق لا یرغب احد فیه من القوم اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد منه بعد قتلی قال فارتفعت
اصوات النساء بالبکاء والنحیب ثم اوتی بثوب تخرقه ومزقه من اطرافه وجعل تحت ثیابه
الی ان قال ره فلما لبس الحسین ع ذلک الثوب المخرق ودع اهله واولاده وداع مفارق لا یعود
وفی الملهوف قال الحسین ع ابعثوا الی ثوبا لا یرغب فیه اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد فاتی بتبان
فقال لا ذاک لباس من ضربت علیه الذلة فاخذ ثوبا خلقا فخرقه وجعله تحت ثیابه فلما قتل
علیه السلام جردوه منه شیخ طریحی علیه الرحمة گوید چون حضرت بیحیا ان قوم رادید ودانسته که
بجز کشته شدن چاره ندارد بسوی خیمه امد وبخواهرش فرمود جامهٔ کهنه که کسی در ان رغبت
ننماید بجهت من بیاورید که در زیر لباس خود بپوشم تا انکه بعد از کشته شدن ان جامهٔ کهنه
بر بدنم بماند وبدنم برهنه وبی ساتر نماند همینکه زنان دلسوخته ع این راشنیدند صدا بگریه
بلند نموده وفریاد وفغان اوردند وسید بن طاوس رضوان الله علیه گوید حضرت فرمود جامهٔ
که کسی را در ان رغبتی نباشد از برای من بفرستید یعنی از نیمت میدان ندارد ولباس خواست
چنانچه بعد از شهادت عبدالله بن الحسین ع این رامیگوید پس جامهٔ کوچک وتنگی اوردند
حضرت فرمود نه این لباس کسی استکه در ذلت افتاده باشد واین شهر اثوب طاب مضجعه
گوید فابی ان یلبسه وقال هذا لباس اهل الذمة حضرت ان جامهٔ کوچک را قبول نکرد وفرمود
این لباس اهل ذمه است یعنی مثل جامهٔ یهود ونصاری است پس جامهٔ از ان واسع تر اوردند
انرا پوشید وبروایت ابن طاوس جامهٔ کهنه از برای او اوردند انرا پاره پاره کرد وبر زیر لباس
خود پوشید چون اورا کشتند ان جامهٔ پاره پاره را نیز از بدن شریفش بیرون کردند سبحان

مقتول مسلوب
در مناقب ثانی [illegible]

لباس کهنه پوشیدن حضرت امام حسین ع

ایضا مقاتلت وشجاعت حضرت (ع)

وفور عریانی (ع)

الله چه قدر مردمان ناکس بودند دیدند که حضرت ان لباس را مقابل ایشان طلبید و پاره پاره کرد و پوشید واثر نفعی دران جامه نماند باز ان بدنی راکه بر سینهٔ پیغمبر و فاطمه پرورش یافته بود عریان و برهنه در میان خاک و خون انداختند

امام جمعهٔ خامنجی علیه الرحمة گوید

تَرَکُوهُ عُرْیاناً عَلَی الرَّمْضاءِ بِلا ... کَفَنٍ وَما شُقَّتْ لَهُ الْحادَهُ

اَغْسالُهُ دَمُهُ وَتُرْبُ الْکَرْبَلا ... کافُورُهُ وَرِماحُهُمْ اَعْوادُهُ

بِالْعادِیاتِ الضُّمَّرِ غادَوا نَعْشَهُ ... لِلّٰهِ نَعْشٌ رَضَّهُ عُوّادُهُ

ودر قصیدهٔ دیگر در همین معنی گوید

اَیْنَ الْبَتُولُ تَرَی حُسَیْناً راسِباً ... تَحْتَ السَّنابِکِ وَهُوَ فَوْقَ دَمٍ طَفا

اَغْسالُهُ دَمُهُ الْعَبِیطُ وَقُطْنُهُ ... شَیْبٌ لَخَضیبٌ وَقَبْرُهُ وَجْهُ الصَّفا

اَضْحی لَقیً فَوْقَ الْعَراءِ مُنَکَّراً ... بِجُرُوحِهِ لا بِالْجَوارِحِ عُرِفا

نِسْوانُهُ سُبِیَتْ کَاَسْرَی دَیْلَمٍ ... وَرِجالُهُ ذُبِحَتْ کَشاءٍ مِنْ قَفا

ایضاً مقاتلت وشجاعت حضرت وعدد قتلی وعدد جراحات بدن مبارک

مرحوم میرزا یوسف آقای مجتهد در رثاء و جهاد ابجنا باقتال حضرت امیر گوید

مرحوم میرزا یوسف آقا مجتهد تبریزی از فضلای

تَحَکَّمَ السَّیْفُ فیما بَیْنَهُمْ فَقَضی ... عَلَی الرُّؤُسِ بِاَبْدانٍ اَنِ انْصَرِمی

کَاَنَّهُ مَلَکٌ بِالشُّهْبِ یَرْجُمُهُمْ ... یَلُوذُ مُنْهَزِمٌ مِنْهُ بِمُنْهَزِمٍ

اَثْنی بِمَوْقِفِهِ بِالطَّفِّ یَوْمَئِذٍ ... مُوافِقاً لِاَبیهِ قائِدِ الْاُمَمِ

اَبُوهُ فِی الْحَرْبِ بِالْاَمْلاکِ مُعْتَصِمٌ ... وَالشِّبْلُ مِنْها یُحامی حَوْزَةَ الْحَرَمِ

ایضاً مقاتلت و شجاعت حضرت ع

بَکرٌ مِنها اَبُوهُ لا علیٰ ظَمَاءٍ	وَالسِّبطُ کَرَّ بِقُربِ المَاءِ حِینَ ظَمِی
وَکُلَّمَا قَرُبَ الشُّجعَانُ مِنهُ دَنَوا	اِلَی المَمَاتِ فَیَهدِیهِم اِلَی عَدَمٍ
فَخَاضَ فِی الحَربِ وَالاَسیَافُ تَاخُذُهُ	وَفِی الرِّمَاحِ کَلَیثٍ حَلَّ فِی الحَرَمِ
حَتّیٰ دَنیٰ القَدَرُ المَحتُومُ خَرَّ عَلیٰ	وَجهِ الثَّریٰ وَالثَّریٰ مِثلُ الوَطیسِ حَمِی

فی البحار ولم یزل یقاتل حتی قتل الف رجل وتسعمائة رجل وخمسین رجلا سوی المجروحین الی ان قال ثم حمل علیهم کاللیث المغضب فجعل لا یلحق منهم احدا الا بعجه بسیفه فقتله والسهام تاخذه من کل ناحیة وهو یتقیها بنحره وصدره حتی اصابه جراحات عظیمة وقیل الف وتسعمائة جراحة وکانت السهام فی درعه کالشوک فی جلد القنفذ وفی المنتخب وجعل الحسین ع تارة یحمل میمنة واخری میسرة حتی نقل انه قتل من القوم ما یزید علی عشرة الاف فارس ولا یتبین النقص فیهم لکثرتهم حتی اثخنوه بالجراح وفی الدمعة اقول ویؤیده ما نقل ان بعد وقعة کربلا نسی الناس مقاتل امیر المؤمنین ع ویذکرون جلادة الحسین ع فی ذلک الیوم ولقد قال نصیر الدین الطوسی قدس سره اللهم صل وسلم وزد وبارک علی صاحب الدعوة النبویة والصولة الحیدریة والعصمة الفاطمیة والحلم الحسنیة والشجاعة الحسینیة ودر جلاء العیون گوید پس آن شیر خدا بار دیگر رو بمیدان هیجا آورد و بر صف لشکر مخالف تاخت میزد و میانداخت و با لب تشنه و بدن خسته از کشته پشته میساخت و ما نند برگ خزان سرها کافران بر زمین میریخت و بضرب شمشیر ابدار خون اشرار و فجار را با خاک معرکه میامیخت روایت کرده اند که در آن روز بدست معجز نمای خود هزار و نهصد و پنجاه نفر از اشقیا را و بروایت مسعودی هزار و هشتصد نفر را اما بروایت ابن بابویه ده هزار از آن ناکسان را و بروایت صاحب روضة الشهداء دوازده هزار نفر را بسقر فرستاد پس عمر تیراندازان را حکم کرد که آن شاه شهدا را تیرباران کنند بیکدفعه چهار هزار کافر تیر کین بسوی آن برگزیده رب العالمین انداختند و از سید شهدا در راه خدا ابتغاء آن تیرها اهل جور و جفا را بر رو و گلو و سینه مبارک خود میخرید و در جهاد اعدا کوشش مینمود و چندان جراحت بر بدن شریف آن امام شهدا زدند که تاب حرکت در او نماند و چندان تیر در زره آنحضرت نشسته بود که گویا برای پرواز

اوج سعادت پر و بال برآورده بود جمیع ان زخمها در پیش روی انحضرت بود زیرا که پشت بایشان نکرده بود و روی از ان سید پنهان برنتافت تا بدرجه شهادت شتافت و در عین الحیوة گوید و از وفور حلم ان معدن جود و کرم ان بود که با انکه فرزندان و برادران و دوستان ان عالیجناب را در برابرش شهید کردند و حق تعالی ملائکه اسمان و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان انحضرت کرده بود بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایتی یکهزار و نهصد جراحت و بروایتی یکصد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر بر بدن مبارکش رسید و باز بران گروه اشقیا ترحم میفرمود و در هدایت ایشان سعی مینمود و بقوت رزم و زور بازوی اسد اللهی گروهی از ایشان را بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد و چنانچه در بعضی روایات امده است که هزار و نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر ان جماعت را که مجروح کرده بود

تحقیق کثرت قتلی در مقاتله سید الشهداء علیه السلام

در انیس الواعظین گوید و اما قدرت و شجاعت جناب خامس ال عبا و کلکون کفن عرصه دشت کربلا بنحوی بود که شجاعان عرب شجاعت شاه ولایت را فراموش کرده در تمام عرب شجاعت حسینیه مشهور شد بحسب ظاهر نه اسباب باطن بمقتضای بشریت زیاده برده هزار کس را طعمه شمشیر ابدار و روانه دار البوار نمود اگرچه در نظر عجیب مینماید که در قلیل از زمان فرزند پیغمبر اخر الزمان زیاده برده هزار نفر بسقر فرستد بحالت بشریه ولیکن چه جای عجب است اولا بدان بر سبیل تمثیل که هرگاه فرض کنیم مکانی را که دران پنجاه هزار نفس باشد که یکدفعه شیری در کمین گاه ناگاه برایشان حمله کند چنان بروی هم بریزند که اگر ان شیر مثلا ده نفر را پاره کند پنجاه نفر از ترس جان خود را بر روی هم میریزند زیر دست و پا پایمال میشوند پس انوقت که ان شیر بیشه شجاعت بران جماعت حمله کرد سواره بود که بر سواره میخورد و پیاده بود که زیر پا ایشان میماند موافق اخبار عدیده هزار و نهصد و پنجاه نفر بدست خود ان سرور بسقر فرستاد

از قصاید سهم محمد مسموم

و بقیهٔ نجوم مذکور بدرك واصل شدند

رسیدن سهم محمد مسموم بر قلب مطهر امام مظلوم

حاجی هاشم کعبی ره گوید

بلقى الكماة بوجه ابلج ساطع — فكانما اموا نداه وفودا

بطوا فتلقى البيض يغربن في الطلا — فتعود فائمة الرؤس حصيدا

البرق صارمه ولكن لم تبق — للوبل الا هامة ووريدا

حتى اذا حم الحمام وان لا — تلقى عماد اللورى وعميدا

عمدت له كف العناد فسددت — سهما عدا التوفيق والتسديدا

لله مطروح حوت منه العلى — جمل الثنا والسؤدد المفقودا

ومجرح ما غيرت منه القنا — حسنا ولا اخلقن منه جديدا

قد كان بدرا فاغتدى شمس الضحى — مذ البسته يد الدماء لبودا

تحمى اشعته العيون فكلما — حاولن نهجا خلنه مسدودا

وتظله شجر القنا حتى ابت — ارسال هاجرة الهجير بريدا

شیخ احمد نحوی رحمه الله گوید

صبرا على مضض الزمان فانما — شيم الزمان قطيعة الامجاد

واباد كل سميدع منهم ولا — سيما الحسين اخا الفخار البادي

خواض ملحمة وليث كريهة — وسحاب مكرمة وغيث بوادي

لم انس وهو يخوض امواج الردى — ما بين بيض ظبا وسمر صعاد

يلقى العدى عطلا ببيض صوارم — هي حلية الاطواق للاجياد

حتى دنا القدر المتاح وحان ما — خط القضاء لعاكف او بادي

از قصیده حاجی هاشم کعبی

از قصیده شیخ احمد نحوی

از قضایا سهم محدّد مسموم

یا لَلرِّجالِ لِهمّ ذی حَنَقٍ بِهِ	أودی وَسَیفِ قطیعةٍ وَعِنادِ
فَلَقَدْ أصابَ الدّینَ قَبْلَ فُؤادِهِ	وَرَمَی الهُدی مِنْ قَبْلِ ذاكَ الهادی

شیخ علی پسر شیخ العراقین در منظومه معراج المحبّة گوید

جگر تفسیده و تن پر جراحت	همی گر شد ز بهر استراحت
فلک سنگی فکند از دست دشمن	بر پیشانی وجه الله احسن
چه زد از کینه از سنگ جفا را	شکست آیینهٔ ایزد نما را
که گلگون گشت روی عشق سرمد	چه در روز احد روی محمد
بدامان کرامت خواست از شاه	که خون از چهره بزداید بناگاه
دلی روشن تر از خورشید روشن	نمایان شد ز زیر چرخ جوشن
یکی الماس وش تیری ز لشکر	گرفت اندر دل شه جای تا پر
که از پشت پناه اهل ایمان	عیان کردید زهر آلوده پیکان
مقام خالق یکتای بی چون	ز زهر آلوده پیکان گشت پرخون

در بحار گوید فوقف یستریح ساعة وقد ضعف عن القتال فبینما هو واقف اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته فاخذ الثوب لیمسح الدّم عن وجهه فاتاه سهم محدّد مسموم له ثلث شعب فوقع فی صدره وفی بعض الروایات علی قلبه پس ضعف بر آنحضرت استیلا یافت اندکی بایستاد تا مکور راحتی یابد ناگاه سنگی بیامد وجبین مبینش بشکست خون روان شد امام مظلوم دامن جامه برداشت تا خون پیشانی پاک کند پس تیری زهر آلود سه شعبه بیفکندند و بر سینه آنحضرت و بروایتی بر قلب مبارک او بنشست امام در آنوقت گفت بسم الله وبالله وعلی ملّة رسول الله پس سر برداشت و گفت الهی انّک تعلم انّهم یقتلون رجلاً لیس علی وجه الارض ابن نبیّ غیره ای خداوند تو میدانی این ناکسان کسی همی کشند که در روی زمین پسر پیغمبری غیر از و نیست ثمّ اخذ السّهم فاخرجه من قفاه فانبعث الدّم کالمیزاب امام دست فرا برده آن تیر از پس پشت بکشید خون مانند ناودان جاری

شهادت عبد الله بن الحسن

شد دست همه را شب چون از خون سرشار میگشت بسوی آسمان میافشاند و قطرهٔ بازنگشت
نمی نمود و از آن روز حمرهٔ شفق در آسمان پیدا گشت و دیگر باره دست را از خون ممتلی ساخت
و سر و روی و لحیهٔ مبارک را خون آلود نمود و فرمود هکذا اکون حتی القی جدّی رسول الله و انا
مخضوب بدمی و اقول یا رسول الله قتلنی فلان و فلانٌ

بحر العلوم علیه الرحمة گوید

كم من جنين بدى يوم الطفوف من	يوم السقيفة قد لاحت طلائعه
نا رميّة قد اصابت وهي مخطئة	من بعد خمسين من شطت مرابعه

آمدن عبد الله بن الحسن بنزد حضرت و شهادت شهزاده

در بحار گوید فخرج عبد الله بن الحسن بن علی علیهم السلام و هو غلام لم یراهق من عند
النساء یشتد حتی وقف الی جنب عمّه الحسین ع پس عبد الله بن حسن علیه السلام که هنوز کودکی
بود از خیام حرم بیرون آمد و دوید تا نزدیک عمّ بزرگوار خود رسید زینب خواتون هر چند
خواست که او را منع کند قبول نکرد و گفت لا و الله لا افارق عمّی سوگند بخدای که از عمّ
خویش مفارقت نخواهم جست و قوّت کرد و خود را از چنگ زینب ع رها ساخت و خود را بحضرت
رسانید در اینوقت ابجر بن کعب و در روایتی بکر حرملة بن کاهل شمشیری حوالهٔ حضرت کرد
عبد الله گفت ویلک یا ابن الخبیثة اتقتل عمّی وای بر تو ای ولد الزّنا عمّ مرا میکشی و آن طفل
دست خود را وقایهٔ عمّ خویش ساخت و شمشیر دست او را قطع کرد چنانکه با پوست بر بدن بیاو(یخت)
پس فریاد برداشت یا عمّاه حسین علیه السلام او را بگرفت و بر سینه خود چسبانید و فرمود یا ابن
اخی اصبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر فانّ الله یلحقک بآبائک الصّالحین ای فرزند
برادر شکیبائی کن بر آنچه بر تو فرود آمد و آنرا از در خیر و خوبی بشمار که هم اکنون خداوند
ترا با پدران بزرگوار تو ملحق میدارد و در منتخب گوید فبینما هو یخاطبه اذ رماه اللعین

با اماه نخ ل

از اسب افتادن حضرت

حرملة بسهم فذبحه وهو في حجر عمّه فصاحت زينب وا ابن اخاه ليت الموت اعدمني الحيوة ليت السماء اطبقت على الارض وليت الجبال تدكدكت على السهل انحضرت او را دلداری میداد که ناگاه حرملة بن كاهل تیری بر گلوی آن طفل زد که در کنار عمّ بزرگوارش ذبح نمود زینب خاتون که این را دید شروع بشیون کرد ومیگفت کاش مرده بودم واین روز را نمیدیدم وکاش آسمان بر زمین می افتاد وکاش کوهها پاره پاره میشد ودر ارشاد گوید ثمّ رفع الحسين عليه السلام يده فقال اللّهمّ فان متّعتهم الى حين ففرّقهم فرقا واجعلهم طرائق قددا ولا ترض الولاة عنهم ابدا فانّهم دعونا لينصرونا ثمّ عدوا علينا فقتلونا وترجمه این کلمات در بیان یوم مذکور شده

از اسب افتادن حضرت وبیرون آمدن زینب کبری از خیمه

سیّد حیدر حلّی علیه الرحمة گوید

اَللّٰهُ هٰذَا ابْنُ النَّبِيِّ لِعَظْمِهِ … جِبْرِيلُ هَزَّ الْمَهْدَ فِيهِ رَضِيعَا
عَجَبًا لِمَنْ قَدْ كَانَ نُورًا مُحْدِقًا … بِالْعَرْشِ يُمْسِي فِي الصَّعِيدِ صَرِيعَا
وَمَنِ ارْتَبَا طِفْلًا بِحِجْرِ مُحَمَّدٍ … حَتّٰى اغْتَدٰى وَحْيُ الْإِلٰهِ رَضِيعَا
يَغْذُو غِذَاءَ الْمُرْهِفَاتِ وَيَغْتَذِي … مِنْهُ تُرَضُّ الصَّافِنَاتُ ضُلُوعَا
نَعَتْ أَمْلَاكُ السَّمَاءِ بِمَوْتِهِ … اَلْيَوْمَ مَاتَ الْأَنْبِيَاءُ جَمِيعَا
اَلْيَوْمَ مِنْهُ أُمَيَّةُ فِي كَرْبَلَا … كَالَتْ لَهَا فِي صَاعِ بَدْرٍ صُوعَا
اَلْيَوْمَ مَنْ هِيَ عَنْ أُسَامَةَ خُلِّفَتْ … قَادَتْ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ جُمُوعَا
اَلْيَوْمَ جَرَّدَتِ السَّقِيفَةُ سَيْفَهَا … فَغَدَا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ قَطِيعَا
اَلْيَوْمَ قَدْ قَتَلُوا النَّبِيَّ وَغَادَرُوا … الْإِسْلَامَ يَبْكِي ثَاكِلًا مَفْجُوعَا
اَلْيَوْمَ مِنْ إِسْقَاطِ فَاطِمَ مُحْسِنًا … سَقَطَ الْحُسَيْنُ عَنِ الْجَوَادِ صَرِيعَا

محمود خان ملك الشعراء گوید

بیرون آمدن زینب کبری از خیمه

چون شاه دین بخاک در آمد ز پشت زین | بنهاد روی خویش بشکرانه بر زمین
ابری ندید بر سر او دشت غیر تیغ | فصدی نیافت در دل آن قوم غیر کین
بر صبر او ز جمله کروبیان قدس | برخاست در صوامع افلاک آفرین
خاکی که غرقه گشت بخون گلوی او | بردند بهر غالیه موی حور عین
بگریست وحش و طیر بر آن جسم گرو روی | دیو پلید شوم هم آن گشت و هم نگین

مرحوم علامه مجلسی در بحار گوید ولما اثخن الحسین با الجراح وبقی کالقنفذ طعنه صالح بن وهب المزنی علی خاصرته طعنة فسقط عن فرسه الی الارض علی خده الأیمن چون از کثرت جراحات ضعف بر حسین علیه السلام استیلا یافت وچندان تیر بر بدن مبارکش رسیده که گوئی پر بر آورده ناگاه صالح بن وهب المزنی بر تهیگاه مبارکش نیزه بزد چنانکه از اسب در گشته بر روی راست بر زمین افتاد وگفت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله پس برخواست وخرجت زینب من الفسطاط وهی تنادی وا اخاه واسیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السهل ابو قت عقیله بنی هاشم زینب سلام الله علیها که نگران حربگاه بود چون این بدید از خیمه بیرون دوید وفریاد برداشت که وا اخاه واسیداه کاش آسمانها خراب شود ودر افتد بر زمین کاش کوهها پاره پاره شود و پراکنده گردد بر روی بیابانها وایضا گوید قال حمید وخرجت زینب بنت علی وقرطاها یجولان بین اذنیها وهی تقول لیت السماء انطبقت علی الارض یا عمر بن سعد ایقتل ابو عبد الله وانت تنظر الیه ودموع عمر تسیل علی خدیه ولحیته وهو یصرف وجهه عنها والحسین جالس وعلیه جبة خز وقد تحاماه الناس حمید بن مسلم میگوید زینب خاتون از خیمه بیرون آمد وگوشوارهایش از اضطراب حرکت میکرد ومیگفت کاش آسمان بر زمین افتد آنگاه ابن سعد را مخاطب ساخته فرمود ای عمر بن سعد تو ایستاده وهمی نگری که ابو عبد الله را میکشند آن لعین چندان بگریست که اشک از ریشش فرو ریخت وروی مخس بدیگر سوی کرد وحسین در آنحال نشسته وجبه خزی در بر داشت ولشکر از قتل وی احتراز میکردند ودر ارشاد گوید

منادت

فنادت ويحكم اما فيكم مسلم فلم يجبها احد بشئ زينب خاتون چون سنكدلی عمر بد بد بلشكريان خطاب فرموده كفت وای بر شما مكر در بين همه لشكر يكتن مسلمان نيست كسی جواب نداد

وحضرت حجت عجل الله فرجه در زيارت ناحيه مقدسه ميفرمايد

قد عجبت من صبرك ملائكة السموات فاحدقوا بك من كل الجهات واثخنوك بالجراح وحالوا بينك وبين الرواح ولم يبق لك ناصر وانت محتسب صابر تذب عن نسوتك واولادك حتى نكسوك عن جوادك فهويت الى الارض جريحا تطؤك الخيول بحوافرها وتعلوك الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبينك واختلفت بالانقباض شمالك ويمينك تدير طرفا خفيا الى رحلك وبيتك الزياره

ذكر داهيه دهيا ومصيبت كبرى شهادت سيد الشهداء دبستانی عليه الرحمه كويد

فيا ذلة الاسلام من بعد عزه
وبالنبي ذقت المنية دونه
فما العيش بعد السبط الا منغص
وما الدهر حتى العيد الا مآتم
امثل حسين يترك الشمر صدره
امثل حسين يقطع الشمر راسه

ويا لانهدام الدين من بعد تشييد
شهيدا فقيدا كان غاية مقصود
علی ولو اوتيت ملك ابن داود
وهل ترك العاشور للناس من عيد
وما هو صدر بل خزانة توحيد
ويرفعه من فوق اسمر املود

اقا ميرزا يوسف اقای مجتهد تبريزی طاب ثراه كويد

واقبل الشمر والهندی فی يده
يسطو عليه بضرب السيف والكلم

از قضایا شهادت حضرت

وَاَقبَلَت اُختُهُ الحَوراءُ نادِبَةً — تَجُرُّ اَذیالَها مِن شِدَّةِ النِّقَمِ
نادَت اَبا ثَمَرٍ مَهلاً لِئَن عَجِزَت فی — قَتلِ ابنِ فاطِمَةَ التَّعجِیلَ فاحتَشِمِ
وَقَد تَغَیَّرَ وَجهُ الکَونِ وانکَسَفَت — شَمسُ النَّهارِ وَهَبَّت الرّیحُ بالظُّلَمِ
اِذا بِرَأسِ حُسَینٍ بِالقَناةِ عَلا — کَاَنَّ شَمسَ الضُّحی شُبِّکَت عَلی عَلَمٍ

شیخ علی پسر شیخ العراقین رحمه الله گوید

سوی میدان شد آن خاتون محشر — که جویا گردد از حال برادر
چو دید آن شاه را افتاده بر خاک — تنش از تیغ کین گردیده صد چاک
بشمشیر شقاوت شمر گمراه — برید از تن سر بسم الله الله
چو زینب یافت تاج نیزه زان سر — بچشم سر خدا دیدند یکسر
جهان شد سر بسر مانند دود — گمان کردند کامد روز موعود

سید بن طاوس طاب مثواه در ملهوف گوید که هلال بن نافع میگوید من با اصحاب ابن سعد ایستاده بودم که بانگ برآمد ابشر ایها الامیر اینک شمر بن ذی الجوشن حسین را کشت من نزدیک آمدم دیدم که آثار مرگ بیش نمانده و در حال احتضار است فوالله ما رایت قط قتیلاً مضمخا بدمه احسن منه ولا انور وجها ولقد شغلنی نور وجهه وجمال هیبته عن الفکرة فی قتله بخدای که هیچ کشته بخون خود آغشته بدان نضرت تبرو نور طلعت ندیده بودم چنانکه جمال و هیبت وی مرا از شهادت او فراموش ورزد و او در چنان حالت آب همی طلبید و آن سنگدلان مضایقت داشتند مردی گفت بخدای آب نخواهی چشید تا بجحیم وارد شوی و از حمیم وی نوشی امام فرمود ویلک مگر من حمیم بخواهم نوشید هرگز این نشود که سوی جد خویش رسول مجید همی روم و در بهشت عدن در جوار رحمت خدا و ندار شراب کوثر همی خورم و آنچه با من کردید شکوه کنم فغضبوا باجمعهم حتی کان الله لم یجعل فی قلب احد منهم من الرحمة شیئا ان کافران

از فوز عاشق

روایت هلال

چون

روایت هلال در شهادت حضرت

چون این سخن بشنیدند از هر گوشه حمله آوردند تو گفتی که خداوند در دل ایشان هیچ رحمی ننهاده امام همچنان سخن همیکرد که سر مطهرش جدا کردند مرا زان قساوت وسنگدلی عجب آمد سوگند یاد کردم که از این پس در هیچ امر با ایشان موافقت واجتماع ننمایم

وحضرت حجت عجل الله فرجه در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید

واسرع فرسك شاردًا الى خيامك قاصدًا محمحمًا باكيًا فلمّا رأين النّساء
جوادك مخزيًّا ونظرن سرجك عليه ملويًّا برزن من الخدور
ناشرات الشّعور على الخدود لاطمات الوجوه سافرات
بالعويل داعيات وبعد العزّ مذللات والى
مصرعك مبادرات والشّمر جالس
على صدرك ومولغ سيفه
على نحرك
الزيارة

قد تمّ الكتاب بعون الملك الوهّاب بيد مؤلفه الحقير
علىّ بن عبد العظيم
في يوم الخميس الذي رفع فيه ذهب وعين فيه بلبس الثاني من شهر
ذي الحجّة ١٣٤٠ الحرام

ظهور کرامت باهره از حضرت ابو الفضل در بلدهٔ اردبیل مقارن اختتام این وجیزهٔ شریفه

چون مقارن اختتام این کتاب مستطاب کرامت باهرهٔ از حضرت ابو الفضل العباس علیه السلام در
بلدهٔ اردبیل ظاهر شد که خصوصیت و اهمیت تامی دارد لذا لازم که برای روشنی چشم مؤمنین
و مزید امید و آرزوی محبین اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین در این نسخهٔ نفیسه درج
شود قبل از اینکه این کرامت در تبریز معروف و منتشر شود جمعی از اکابر تجار در مجلسی از
برای حقیر تفصیل را نقل کردند بنده منتظر شدم تا مکاتیب متواتر و در مجامع مذکور و منتشر
گردید و حقیر بعضی از آن مکاتیب را که از موثقین تجار از اردبیل انفاذ داشته بودند خواستم
که بعد از اتمام کتاب در اختتام ثبت کنم از حسن اتفاق سه نفر از سادات عظام و آقایان ذوی العزة
و الاحترام جناب مستطاب سلیل الاطیاب آقا سید حسین آقا ولد آقا میرزا زین العابدین برادر
مرحوم عالم جلیل حاجی سید کاظم آقا طاب ثراه خلخالی که سابقاً در تبریز ساکن و چندی قبل در نجف
اشرف برحمت حق پیوست و آقا سید جواد و آقا سید ابراهیم پسران همین سید معظم له که هر سه
از مشتغلین و محصلین مدرسهٔ ملا ابراهیم هستند در اردبیل وارد تبریز شدند که خودشان
حاضر و ناظر و شاهد این کرامت باهره بودند و جناب آقا سید حسین آقا زبانا در مجلس عمومی و برای
حقیر در مجلس خصوصی این کرامت را نقل فرمود حقیر باین قناعت نکرده عرض کردم که چون بنده
در صدد ثبت این کرامت هستم میخواهم بخط خود مرقوم فرمائید تا اضبط و اوقع باشد آقا سید
حسین آقا قبول فرموده تفصیل کرامت را بخط خود مرقوم داشتند حاصل مرقومه‌اش باین نحو
است که روز هشتم شوال از سنه ۱۳۴۱ طرف عصر در بلدهٔ اردبیل در مدرسهٔ ملا ابراهیم نشسته
بودم دیدم اهل شهر با اضطراب از هر طرف میدوند گفتم چه واقع شده گفتند حضرت ابو الفضل
بکسی غضب کرده تحقیق کردم که قضیه چه طور است گفتند در شهر ما لکه‌ای است دو نفر پولیس

بحکم نظمیه بخانه ضعیفه رفته که پنج وشش صغیره داشته و معاش انها منحصر بیک اسبی
بود و اسب را از طویله کشیده که ببرند ضعیفه امده با کمال عجز والتجاء نموده وحضرت ابو الفضل (ع)
را شفیع اورده ان دو نفر پلیس دست کشیده خارج شدند در این حال پولیس خبیثی احمد نام
رسیده باین دو نفر گفته که اینجا چه کار می کنید گفتند در اینخانه اسبی هست خواستیم
بیاوریم ضعیفه حضرت ابو الفضل (ع) را شفیع اورد ما دست کشیدیم احمد باین دو نفر تغیر
کرده داخل خانه ضعیفه شده اسب را بیرون اورده ضعیفه باز امده عجز والتجاء نمود ان شقی
قبول نکرده بالاخره حضرت ابو الفضل (ع) را شفیع اورده ان خبیث گفته حضرت ابو الفضل (ع)
مردی بود در سابق مرده وگذشته اگر میداند بیاید اسب را از من بگیرد و بتو بدهد
ضعیفه گفته یا ابا الفضل خودت میدانی که این چه میگوید دیگر چاره از دست من رفته
خودت حکم کن در این حال پسر مجید خان همسایه ضعیفه امده چهار هزار با احمد پولیس داده
که از اسب دست بکش قبول نکرده اسب را از خانه بیرون اورده تقریبا بیست قدم رفته مجید خان خود
مصادف شده چهار هزار علاوه کرده هشت قران میدهند ان خبیث باز قبول نکرده بیکی از
ان دو پلیس گفته بیا سوار شو و اسب را ببر چون ان شخص خواست که سوار شود احمد با وگفت
چرا من اینطور شدم عطسه نموده و دو مرتبه سرفه کرده فی الفور روی او سیاه شد و بر زمین
افتاده بدرک واصل گردید ان دو پولیس حال را بدین منوال دیدند فرار کرده بنظمیه خبر
دادند نظمیه حکم کرد قضیه را پنهان کنید و مخفی او را غسل داده دفن نمائید پولیسها امدند
وخلق را که برای تماشا ازدحام کرده بودند کنار نموده نعش ان خبیث را بخانه خود بردند
که غسل دهند رئیس قزاق مطلع شده حکم کرد بروید جنازه او را بگیرید و بگذارید
مردم ببینند و تماشا کنند قزاقها امده در مقابل شیخ با پولیسها تصادف کردند که
میخواستند جنازه را در مقبره شیخ صفی دفن کنند قزاقها مانع شده نعش او را گرفتند وکفنش
را پاره کردند که مردم نگاه کنند اقا سید حسین اقا گوید و نوشته که بنده و اقا سید جواد و اقا
سید ابراهیم در مدرسه در منزل بودیم که گفتند نعش او را قزاقها اورده در میدان عالی قاپو

کرامت دیگر ابوالفضل (ع) ظهور کرامت

در مقابل شیخ انداخته اند که مردم تماشا کنند ما هم رفتیم که ببینیم جمعیت زیادی بود با صعوبت و زحمت تمام خود را سر نعش آن خبیث رسانیدیم دیدیم صورت نحس او سیاه شده بر بالا و بالا و از کثرت تعفن و شدت رائحه منتنه آن خبیث زیاده از یک دقیقه نتوانستیم توقف بکنیم و گویند بعضی از موثقین تجار که شنید که ما دیدیم فلقا اسفل او عقب رفته و فلق اعلا پایین آمده دهنش مثل دهان سگ شده بود انتهی و در مکتوب دیگر نوشته بودند که تمام مرد و زن و بزرگ و کوچک آمده تماشا کردند و جنازه را تنگ مهر زدند الی عصر ماند بعد بیایش ریسمان انداخته تمامی بازار و محلات را بگردانیدند وقت غروب بدن نحس او را برده در کنار شهر در صحرا بچاه انداخته خاک ریختند تا حال باین اشکال رای کرامتی ظاهر نشده بود از دوشنبه هشتم شوال الی امروز که هفت شبانه روز است بازار و دکان و کوچه‌ها چراغان و شب و روز در بازار و محلات روضه خوانی است

خاتمة الكتاب

بعد الحمد والتصلية والتسليم

يقول الراجي الى فضل ربه الوهاب مؤلف الكتاب العبد المذنب الجاني **علي بن عبد العظيم** التبريزي الخيابانى عفى الله تعالى عنهما ان اجل العلوم قدرا واعظمهم شانا بعد توحيد الله عز وجل وعرفان صفاته المتعالية عن حد القياس و كنه الافهام الذي يسمونه علم الكلام علم الحديث ومعرفة السنة واخبار الائمة عليهم

٧ من الله الملك العلام الى الانام
الصلوة والسلام

خاتمة

الا انّ الحديث اجلّ علم … واشرفه الاحاديث العوالى

وانفع كلّ نوع منه عندى … واحسنه الفوائد والامالى

وانك لن ترى للعلم شيئاً … يحققه كافواه الرّجال

چنين ياد دارم ز اهل هنر … كه علم خبر بر زدرج گهر

نه بينى كه قرآن وافى شرف … بود مشتمل بر حديث سلف

خبر ميدهد با كتاب مبين … بلفظ فصيح بلا غت قرين

فحمداً له ثمّ حمداً له فقد اثبتّ بعون الله وفضله فى هذه الوجيزة الشريفة والنسخة النفيسة جملة وافية من الاخبار الصحيحة والآثار البديعة التى لم يذكر جمّ وفير منها فى الكتب المعروفة والمقاتل المشهورة تصفّحتها وتتبّعتها من الموارد المتفرقة والكتب المعتبرة التى نسخ اكثرها عزيزة او منحصرة وادرجت فى صدرها الوقعة وذيلها جمّة كافية من العنوانات الظريفة والبيانات اللطيفة والتحقيقات المتينة والتذييلات المبتكرة التى لم توجد فى كتب المقاتل والاخبار واشرت بكلمة الى جملة من ترجمة مؤلّفى الكتب المنقولة وبيان اعتبار المصنّفات الماخوذة ليكون الناظر على بصيرة بحالها فى الجملة وذكرت قسمة وافرة من القصائد الجديدة والمراثى الفريدة والابيات المنضدة من العربيّة والفارسيّة التى تحصّلتها واستنسختها فى مدة ثلاثين سنة فى اسفارى وتشرّفى الى زيارة المشاهد المشرّفة فى النجف الاشرف الغروى ومشهد الكاظمين الموسوى التقوى والارض الاقدس الرضوى على ساكنيها الآف الصلوة والتحيّة مراعياً فى كلّ مقام وواقعة وضع المنبر وحدّ الاقتضاء ونهج الادبيّة من غير زيادة مملّة ونقيصة مخلّة

كتاب حوى جلّ التواريخ لم يشب … باخلال تفريط واملال افراط

فلا عجبا ان ظنّ خير مؤلّف … وقد خصّ من بين الامور باوساط

كلّ شيئى از حقايق است الحق … چمنى پر شقايق است الحق

افسانه بيست چشم بد زو دور … آسمانيست پر كواكب نور

والمرجوّ من الله الملك المنّان ان يجعله لى ولاخوانى المؤمنين وسيلة الغفران وذريعة

الخ

الرحمة والرضوان وان يولي بكتابي هذا بيمينه يوم تطائر الكتب ونصب الميزان كما قال وعز من قائل فاما من اوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا وينقلب الى اهله مسرورا

وما من كاتب الا سيبقى	كتابته وان فنيت يداه
فلا تكتب بكفك غير شيئ	يسرك في القيمة ان تراه

واني مع ما بذلت غاية مجهودي واستفرغت نهاية مقدوري في تصحيح الالفاظ والفصاحة وتنقيح الاخبار والمقاصد التمس بلسان الخضوع لمتصفح كتابي هذا وابوابه ومتأمل الفاظه واعرابه الصفح عما يقف عليه من عثرات العبارات والمعاني والتجاوز عما وقع فيه من التقصير والتواني والعفو عما سهى نظر المؤلف في تأليف والمقابلة وخطئ قلم المحرر في الاستنساخ والمعاودة اوتحرف في الكلمات والاعراب من غير اطلاع المؤلف والمحرر في حجر المطبعة

جزى الله خيرا من تامل تاليفي	وقابل بالاغضاء نحوي وتصريفي
تعالى شيئ غير اني اختصرته	ونقل كلام الناس من غير تعسف

واخر كلامي سلامي وابتهالي بقبول هذه البضاعة المزجاة من عزيز الدارين وسيد الكونين حضرت ابي عبدالله الحسين عليه الصلوة والسلام بقولي السلام عليك يا اباعبدالله ورحمة الله وبركاته يا ايها العزيز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الكيل وتصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين

حرره العبد المذنب مهدي بن علي الطباطبائي

طبعت في المطبعة المرتضوية في النجف الاشرف على نفقة صاحبه الحاج شيخ محمد صادق الكتبي حفظه الله

بمباشرت آقا محمد — سنة ١٣٥٣ — رضا القزوي طبع كوديد

صورت دستخط مبارک حضرت مستطاب مرجع الاحکام حجة الاسلام آقا میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الانبياء وفضّل مدادهم على دماء الشهداء وصلّى الله على محمد سيد الانبياء والمرسلين وعلى اهل بيته الائمة المعصومين وبعد اتاني كتاب لو تمرّ نسيمه بقبر لاحيى نشره صاحب القبر فلعمري انه كتاب يبهر العيون ولا عجب فانه متلقى من ورثة الكتاب المكنون كتاب كالهلال بدى من بعد ليلة دهماء او هو كالقمر البازغ في كبد السماء في ليلة البدر لا يدري مميّا انوره عنده ابهى ام القمر يجنو الرجال عليه من جنابه كالقلب جانيته عليه الاضلع يقود اوله الاخر باحسن نظم والتيام وينادي الاخر لاوله في اتقن ترتيب وانتظام وشيه وشي الربيع على الربى حين ضوء الصبح ينفجر وحليته حلة الشباب على قوام يكاد من رقته في المشي ينفطر مشتمل على نظم كعقد نضيد ونثر كاللئالي المنثورة من لسن مفصح مجيد ذي سحر في لبيانا يكاد يشبه في الاعجاز ايات القران كتاب هو في الدنيا امان من الزمان وفي العقبى براءة من النيران لله در صحيفة يهدى الورى سبل الهدى ومسالك الارشاد نسخت بها نسخ الصحائف كلها حاشا لغير صحيفة السجاد كم من مسيح مرضع في حجرها متكلم في ساعة الميلاد تشهد على موشيها في فنون العلوم بالسهم الاوفى وانه قام في احراز الفضائل عن السلف خلفا وعلى انه هو فتى العلم وكهله وبيت الفضل واهله عضب عن المعارف بصير قاطع وانار ظلم الجهل بنور من صبحه ساطع ورقى من اوج الشرف ابعد مراتبه وحل من شخص العلى بين جوانحه وترائبه فظهر فيه الاسم مطابق المسمى وكان من قبل سميا وكان الله قد رفعه مكانا عليا فكم في نعته وصف بديع وفضل وصفه لا استطيع

هر دو مجلد این کتاب مستطاب را بر وجه اتم ملاحظه و مطالعه نمودم الحق در کمال متانت تالیف از موارد صحیحه در نهایت اتقان و استحکام تلفیق شده لازم است که طبع و نشر و فیض او عام و بر همه شامل گردد حرره فی ۱۸ شهر جماده ۱ الاخره سنه ۱۳۴۸ محل خاتم شریف ....

فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الایام

فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الایام

فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الایام

فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الایام

فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الایام

فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الایام

فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الأیام

فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الایام

«تشکر»

از مساعی جمیله حضرت حجة الاسلام والمسلمین رفیق مکرم آقای میرزا عبد الکریم آقا محرابی دامت برکاته و همچنین از رفیق محترم جناب آقای خلیلی که در تنظیم فهرست این کتاب با حقیر (ناشر) همکاری و تشریک مساعی فرموده اند تشکر نموده طول عمر و موفقیت ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

۲۲ شهر ذی قعدة الحرام ۱۳۸۷ الحاج سید اکرم قرشی